

# تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

(جلد ششم و هفتم)

www.tabarestan.info  
تبرستان

تالیف دکتر مهدی ملک زاده

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (جلد ششم و هفتم)

تالیف دکتر مهدی ملک زاده

چاپ چهارم

انتشارات علمی

چاپ، چاپخانه مهارت

صحافی، صحافی ستاره

تیراژ / ۲۲۰۰ نسخه

۳۵۰۰ تومان

مرکز بخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ

دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸ تلفن ۶۴۶۰۶۶۷



پاییز ۷۳

# «فهرست کلی مطالب»

## کتاب ششم

### [به یاد روح القدس]

- ۱۱۷۱ فصل اول— حرکت اردوی سردار اسعد از قم
- ۱۱۷۴ فصل دوم— حرکت اردوی ملی از قزوین
- ۱۱۹۱ فصل سوم— حفاظت پایتخت
- ۱۱۹۵ فصل چهارم— سه روز جنگ
- ۱۲۳۱ فصل پنجم— سقوط اهریمن استبداد
- ۱۲۳۶ فصل ششم— بازگشت مشروطیت
- ۱۲۴۳ فصل هفتم— طلوع سلطنت احمدشاه
- ۱۲۵۲ فصل هشتم— انتخابات مجلس شورای ملی
- ۱۲۵۷ فصل نهم— اعدام حاجی شیخ فضل الله نوری
- ۱۲۷۳ فصل دهم— ناراضائی مشروطه خواهان مترقی از انتصاب مرتجعین
- ۱۲۸۷ فصل یازدهم— انتخابات مجلس
- ۱۲۹۵ فصل دوازدهم— افتتاح مجلس شورای ملی
- ۱۳۰۱ فصل سیزدهم— آذر بایجان
- ۱۳۰۶ فصل چهاردهم— توطئه و عصیان
- ۱۳۲۰ فصل پانزدهم— کشمکش و اختلاف میان مشروطه خواهان
- ۱۳۲۸ فصل شانزدهم— تشکیل احزاب سیاسی
- ۱۳۴۲ فصل هفدهم— کابینه مستوفی الممالک
- ۱۳۵۵ فصل هیجدهم— اصلاحات

- ۱۳۵۸ فصل نوزدهم - قوت عضدالملک و انتخاب ناصرالملک به نیابت سلطنت  
 ۱۳۶۶ فصل بیستم - ورود نایب السلطنه به تهران  
 ۱۳۷۰ فصل بیست و یکم - استخدام مستشاران امریکائی  
 ۱۳۸۵ فصل بیست و دوم - ورود محمدعلی شاه به خاک ایران  
 ۱۳۹۰ فصل بیست و سوم - اتحاد احزاب  
 ۱۳۹۵ فصل بیست و چهارم - بار دیگر تبریز برای نجات مشروطیت پیا خاست  
 فصل بیست و پنجم - جنگ میان اردوی سالارالدوله و اردوی امیرمفخم  
 ۱۳۹۸ بختیاری

### کتاب هفتم

[به یاد ثقه الاسلام]

- ۱۴۰۳ فصل اول - قشون داوطلب ملی  
 ۱۴۱۶ فصل دوم - نگرانی ملت ایران از سیاست انگلیس  
 ۱۴۲۱ فصل سوم - آغاز حمله به تهران  
 ۱۴۲۹ فصل چهارم - جنگ امامزاده جعفر  
 ۱۴۳۴ فصل پنجم - جنگ باغشاه  
 ۱۴۴۵ فصل ششم - نغمه دیگر آغاز شد  
 ۱۴۵۱ فصل هفتم - التیماتوم  
 ۱۴۸۰ فصل هشتم - امیدواری شاه مخلوع  
 ۱۴۹۲ فصل نهم - بیرون رفتن مجاهدین از شهر  
 ۱۴۹۸ فصل دهم - جنایت روسها در رشت و انزلی  
 ۱۵۰۸ فصل یازدهم - اوضاع پایتخت پس از قبول التیماتوم  
 ۱۵۱۳ فصل دوازدهم - بار دیگر سالارالدوله  
 ۱۵۲۵ فصل سیزدهم - فجایع روسها در تبریز  
 ۱۵۳۶ فصل چهاردهم - ورود صمدخان شجاع الدوله به تبریز  
 ۱۵۴۱ فصل پانزدهم - فجایع صمدخان شجاع الدوله

۱۵۵۳	فصل شانزدهم — خودکشی شاهزاده امان الله میرزا
۱۵۶۵	فصل هفدهم — در غرب چه خبر بود
۱۵۸۲	فصل هیجدهم — انتخاب والی آذربایجان
۱۵۸۹	فصل نوزدهم — ورود سپهسالار به تبریز
۱۶۰۰	فصل بیستم — اوضاع آذربایجان تا ظهور جنگ جهانی
۱۶۰۹	فصل بیست و یکم — مسافرت نایب السلطنه به اروپا
۱۶۱۱	فصل بیست و دوم — ریاست وزرائی سعدالدوله
۱۶۱۶	فصل بیست و سوم — مراجعت نایب السلطنه به ایران
۱۶۲۱	فصل بیست و چهارم — تاجگذاری
۱۶۲۴	پایان
۱۶۲۶	حق گذاری
۱۶۲۹	فهرست اعلام



كتاب ششم بیاد روح القدس

## حرکت اردوی سردار اسعد از قم

سردار اسعد بیش از سه روز در قم توقف نکرد و پس از ملاقات با ستولی‌باشی و چند نفر از روحانیون به اتفاق خوانین خلیج به طرف علی‌آباد رهسپار گشت، در بین راه به او خبر رسید که امیرمفتح یا سوار بختیاری و یک فوج قزاق و توپخانه حسن‌آباد را که محل مرتفع و کوهستانی‌ای است و دارای گردنه‌ای است که عبور از آن بسیار مشکل است و سر راه تهران قرار گرفته، اشغال نموده و سنگر بندی کرده است.

در علی‌آباد سردار اسعد به نظم قشون خود پرداخت و آنها را به چند دسته تقسیم کرد و فرماندهی هر دسته را به یکی از جوانان بختیاری که مورد اعتمادش بود، سپرد و آنها را بیرق دار نامید.

ریاست دسته اول را امیر مجاهد و ریاست دسته دوم را مرتضی قلی‌خان پسر مصمص السلطنه که از اروپا با سردار اسعد همراه بود و بطوری که می‌گویند بیش از هر کس عمومی خود سردار اسعد را به مراجعت ایران و قیام بر ضد محمدعلی‌شاه تحریک و تشویق نموده بود عهده‌دار گشت.

عزت‌الله خان ریاست دسته سوم، امیر جنگ ریاست دسته چهارم، سردار اقبال ریاست دسته پنجم، صارم‌الملک ریاست دسته ششم و ضیاء السلطان ریاست هفتمین دسته را عهده‌دار شدند.

پس از آنکه دسته‌ها منظم و از هم مجزا شدند، سردار اسعد راه حسن‌آباد را که در شش فرسخی تهران است با قشونی که تجهیز کرده بود و یک عراده توپ که از اصفهان با خود آورده بود در پیش گرفت.

امیرمفتح ارتفاعات و سرکوه‌های حسن‌آباد را سنگر بندی کرده و چند عراده توپ کوهستانی در روی تپه‌های مرتفع استوار کرده بود و دو توپ شنیدر بزرگ که هر یک را شش اسب به زحمت می‌کشید در دو طرف جاده حسن‌آباد قرار داده بود. این دو توپ و توپهای کوهستانی که در نقاط مرتفع جای داشتند قادر بودند



جلگه حسن آباد را زیر آتش خود قرار داده و مانع ورود قشون سردار اسعد به آن حدود بشوند.

سردار اسعد که مردی عاقل و معتدل بود و از روز اول کوشش می کرد که کار بختیارها به اتفاق و برادر کشی نکشد و میان او و عموزاده هایش جنگ نشود چون خود را در مقابل اردوی امیرمفتح دید در حوالی قلعه محمدعلیخان توقف کرد و به توسط امیر خسروی و حاج ابوالفتح خان به امیرمفتح پیغام داد که ما برای یاری ملت به تهران می رویم و بهتر است شما هم راهی که خیر دنیا و آخرت در آن است پیش بگیرید و با ما متحد بشوید و نام نیک از خود در تاریخ به یادگار بگذارید و سبب نشوید که برای رضای خاطر یک پادشاه جابر و ستمگر که به کلام خدا قسم خورد و نقض عهد کرد، میان بختیاری جنگ و خونریزی بشود و هرگاه نمی خواهید از یاری محمدعلیشاه دست بکشید بهتر است به طرف اردوی سیه دار که از قزوین حرکت کرده بروید و با آنها جنگ کنید تا به این تربیت قشون بختیاری دست خود را به خون یکدیگر آلوده نکنند و تخم کینه در میان ما که همه با هم قوم و خویش هستیم کاشته نشود.

امیرمفتح پس از استماع پیغام سردار اسعد بنای فعاشی را گذارد و می خواست لرسادگان را چوب زده و حبس کند، ولی یکی از صاحبمنصبان قزاق به او گفت پیغامبر گناهی ندارد و در هیچ کجای دنیا معمول نیست که ایلی را حبس و تنبیه کنند. پس از مذاکره و آمد و شد مکرر تصمیم گرفته شد که امیرمفتح یا چهارنفر خوانین بختیاری و سردار اسعد یا چهارنفر به نقطه ای که نیم فرسخ با اردوی طرفین فاصله داشت بروند و یکدیگر را ملاقات نمایند.

روز بعد امیرمفتح به اتفاق حاجی اسدالله عابد، قراج الله امیر خسروی، میرزا- حسینخان انتظام الملک، قاسمخان بختیاروند و سردار اسعد به اتفاق رحیم خان ارشدالدوله بختیاری، حاجی جواد راکی، حاجی آقا اسکندر احمد خسروی و ابوالقاسم خان به آبادی واقع در کنار رباط کریم رفتند و با هم به گفتگو پرداختند.

سردار اسعد آنچه در قوه داشت برای جلب موافقت امیرمفتح بکار برد و حتی پیشنهاد کرد که در این جنگ میان ملت و شاه، او بی طرف بماند و در صورتی که فتح نصیب مشروطه خواهان بشود از تمام مزایای یک سردار فاتح بهره مند بشود.

آقا اسکندر احمدی نقل می کرد که سردار اسعد به امیرمفتح عجز و التماس کرد که از برادر کشی و طرفداری از شاهی که اجانب او را تقویت می کنند و غایت مملکت چندین هزار ساله را به یاد خواهد داد صرف نظر کند و برای همیشه ریاست ایل را عهده دار باشد ولی تمام این سخنان در قلب چون سنگ امیرمفتح اثر نکرد و بناچار طرفین به اردوگاه خود بازگشتند.

ناگفته نگذاریم که همان روزی که سردار اسعد وارد قم شد قنسول روس و قنسول

انگلیس از اصفهان حرکت کرده و با سرعت خود را به قم رسانیدند و یا سردار اسعد ملاقات کردند و از طرف دولتهای متبوع خود به او اندرز دادند که از رفتن به تهران و جنگ با شاه خودداری و اجتناب کند ولی سردار اسعد بطور صریح به آنها جواب داد که ما با شاه سر جنگ نداریم و فقط برای این به تهران نمی رویم که شاه را وادار کنیم به قول و عهده‌ی که کرده و قانماید و مجلس را باز کند و مشروطه از دست رفته را اعاده دهد.

اندرزهای قنسول روس و انگلیس که خالی از تهدید هم نبود کوچکترین تزلزلی در تصمیم سردار اسعد وارد نیاورد و او همچنان راهی را که در پیش گرفته بود تعقیب نمود.

## حرکت اردوی ملی از قزوین

بطوری که در کتاب پنجم این تاریخ نگاشتم پس از توقف طولانی مجاهدین در قزوین و مذاکراتی که میان دولتیان و سپهدار و نمایندگان سفارتین روس و انگلیس بعمل آمد رؤسای مجاهدین بیش از این توقف را در قزوین صلاح ندانستند و به طرف تهران حرکت کردند، درینگی امام خیر به سپهدار رسید که قشون دولتی کرج را اشغال کرده و در نقاط مرتفع سنگر بندی نموده و سد محکمی در جلو راه قشون ملی ایجاد نموده و راه را برای رسیدن به تهران بوسیله گزای نظامی مسدود نموده اند. سپهدار پس از مشورت یفرم را با عده ای از مجاهدین و یک عراده توپ برای تصرف کرج و باز کردن راه مأسور نمود و یفرم با نظم و ترتیب و رعایت اطراف کار به طرف کرج رهسپار شد.

کرج از نقطه نظر استراتژیک و نظامی برای دفاع فوق العاده

مساعد است و بعکس برای مهاجم سخت و دشوار است.

به این علت که کوه و رودخانه دومانع بزرگ برای عبور

قشون می باشد و با دست داشتن کوه و رودخانه که مشرف

به جاده شوسه می باشد مدافعین می توانند از عبور قشون ولو نیرومند باشند، مسانعت کنند.

### جنگ کرج

به همین منظور قشون دولتی بمحض اطلاع از حرکت مجاهدین به طرف تهران

کوه مشرف به کرج و جاده را تصرف کردند و در آنجا سنگر بندی نمودند و چند توپ

کوهستانی در نقاط مرتفع که مسلط بر جاده و پل کرج بود استوار نمودند و عده

زیادی سرباز و قزاق در سنگرها نشاندهند.

یفرم که ریاست پیش قراولان اردوی ملی را عهده دار بود چون به اهمیت کرج

پی برده بود بعجله از ینگی امام حرکت کرد و تمام شب را با عده خود به راه پیمایی

گذراند و صبح وارد کرج شد ولی بخلاف انتظار دشمن را مسلط بر آن ناحیه یافت و راه را

غیر قابل عبور تشخیص داد با اینکه افرادی که تحت فرمانش بودند بواسطه شش فرسخ راه پیمایی بغایت خسته و فرسوده شده بودند، بدون قوت و وقت امکان و عمارات و باغهای طرف غربی رودخانه را که به پل منتهی می شد و روبه روی کوه مسلط برجاده بود تصرف کرد و به جنگ پرداخت و برای اینکه دشمن را که در سنگرهای کوهستانی جای داشت و جاده شوسه و قصبه را زیر آتش توپخانه قرار داده بود از جا بکند، چون با جنگ رویرو غیر ممکن بود و جز دادن تلفات نتیجه ای نمی برد، یک دسته از مجاهدین نیرومند را مأمور کرد که مخفی از نظر دشمن از گداری که در چند کیلومتری پل بود عبور کرده و خود را به قله کوه برسانند و با نارنجک و بمب دستی به سنگرهای قشون دولتی حمله ببرند.

عمورحیم که یکی از سر دسته های مجاهدین بود و در شجاعت و کاردانی معروفیت بسزایی داشت با پانزده نفر مجاهد مأمور انجام این عمل خطرناک شد. عمورحیم نقل می کرد آب رودخانه آن روز خیلی زیاد بود و نزدیک بود چند نفر از ما را آب ببرد با تلاش بسیار در حالیکه تا کمر ما را آب گرفته بود تفنگها را بالای سر نگاهداشته و توبره بمب را روی سر گذارده، از رودخانه عبور کردیم و در پناه یک صخره کوه که ما را از نظر دشمن می پوشانید به طرف قله صعود کردیم و پس از دو ساعت راه پیمایی در قله های سخت، بالای قشون دشمن جا گرفتیم و برای علامت بیرق قرمز را به اهتزاز در آوردیم.

بفرم که دورین در دست منتظر علامت ما بود همینکه متوجه شد ما بالای سر دشمن را گرفته ایم با دو توپ ما کسیم که در اختیار داشت سنگرهای دشمن را زیر آتش گرفت و مجاهدین هم از پشت سنگرها و بام عمارات به تیراندازی پرداختند.

همینکه صدای توپ اردوی مجاهدین بلند شد ما هم با بمبهای دستی به طرف سنگرهای قشون دولتی حمله بردیم و سنگرها را یکی بعد از دیگری بمباران کردیم جنگ سختی در گرفت که پیش از دو ساعت بطول انجامید و چون دشمن، خود را از بالا و پایین میان آتش توپ و بمب یافت و مقاومت و پایداری را بی نتیجه پنداشت با دادن تلفات سنگین سنگرها را یکی بعد از دیگری تخلیه نموده و راه فرار پیش گرفتند، خوشبختانه قشون دولتی پل کرج را بکلی خراب نکرده بودند و قشون ملی توانست از روی پل گذشته و قشون فراری دشمن را تعقیب کند بطوری که منتصرالدوله نقل می کرد، تلفات قشون دولتی در آن جنگ سنگین بود.

پس از فرار قشون دولتی از کرج بفره بدون آنکه بدخستگی و فرسودگی قشون خود پس از شش فرسخ راه پیمایی و چند ساعت جنگ سخت اهمیت بدهد، به تعقیب قشون دشمن پرداخت و تا شاه‌آباد که سه فرسخ فاصله با کرج است پیش راند ولی در تهر رس شاه‌آباد متوقف شد.

چهارصد نفر قراق و چند عراده توپ کاروانسرای سنگی را که محل مستحکمی بود و چنانچه نامش نشان می‌دهد یک دژ سنگی بود، اشغال کرده بودند و چندین توپ و مسلسل در روی نامها استوار نموده و اطراف را سنگریزندی کرده بودند. ناگفته نگذاریم که اطراف این دژ سنگی صحرا بود و خانه و بنایی یافت نمی‌شد که مجاهدین در بنه آن به جنگ پردازند.

بفره یا قشون خود تا تهر رس قلعه سنگی دشمن را تعقیب کرد ولی ناگهان مورد هجوم قرار گرفت و یک برده از آتش و آهن از توپها و مسلسلهایی که روی بامهای کاروانسرا گذارده شده بود، آنها را در خود فرو برد.

آتش فشانی قشون دولتی به درجه‌های شدید بود که دقیقه اول عده‌ای از مجاهدین به خاک افتادند، سایرین بعضی دازش و بعضی در نه‌های زراعتی پناهنده شدند، توبی که مجاهدین با خود آورده بودند بنای تیراندازی را به طرف قلعه سنگی گذارد ولی آن دژ محکم بخوبی استقامت کرد و فقط خرابی کمی به دیوارهای قلعه وارد آمد ولی قشون دولتی همچنان مجاهدین را زیر آتش گرفتند و تلفات سنگین به آنها وارد آوردند و پس از آنکه مجاهدین را با آتش توپخانه مرعوب و بیچاره کردند یک گروهان پیاده تفنگ بدست از دژ سنگی بیرون آمد و به طرف مجاهدین هجوم برد، در نتیجه پس از جنگ سختی که تا غروب آفتاب بطول انجامید مجاهدین شکست خوردند و با از دست دادن بی‌رق و توبی که همراه داشتند و تلفات سنگین به کرج بازگشتند و یا بهتر بگوییم به طرف کرج فرار کردند.

دو سال از نقل می‌کرد، شکست آن روز مجاهدین به درجه‌ای روحیه قشون ملی را متزلزل و خراب کرده بود که بیم آن می‌رفت که عده زیادی از مردم ست عنصر و کم جرات فرار کنند و تزلزل و پراکندگی در اردوی ملی پدید آید.

محمدولی خان سیه‌دار می‌نویسد، دستور داده بوده که پس از فتح کرج قشون در آنجا بماند تا با رؤسا و سردگان در باب حرکت به طرف تهران و جنگهایی که با قشون دولتی در پیش بود مشورت نماید. ولی بفره پس از فتح کرج با اینکه قشون شش فرسخ راه پیموده بود و بسیار خسته شده بود بنای تعقیب قشون دولتی را می‌گذارد و تا شاه‌آباد که سه فرسخ است آنها را تعقیب می‌کند. ولی قشون دولتی که کاروانسرا را مستحکم و سنگر کرده بودند به قشون بفره با توپ و مسلسل حمله می‌برند و پس از

جنگ طولانی بیرق و توبی که همراه یفرم بود به دست قزاقها می افتد و مجاهدین به کرج بازمی گردند.

در نیمه شب خبر آن واقعه را به من که در ینگی امام بودم به توسط تلفون دادند، من بلافاصله به طرف کرج حرکت کردم ولی دیگر کار از کار گذشته بود، چند روز برای تنظیم امور داخلی اردوی ملی و رفع خستگی در کرج ماندیم و با سردار اسعد که وارد ریاط کریمه شده بود ارتباط پیدا کردیم.

همینکه خبر فتح کرج به محمدعلی شاه می رسد دست توسل بطرف سفارت روس و انگلیس دراز می کند و از لندن هم وزیر خارجه انگلیس به سفیر انگلیس دستور می دهد که باتفاق سفیر روس برای جلوگیری از ورود قشون ملی به تهران اقدام نمایند.

دیروز که ۱۵ جمادی الثانی بود بارنوسکی نماینده روس و پکنفر آتاشه میلتر انگلیس بنام ماژراستکس به نمایندگی از طرف دولتهای خود به کرج به ملاقات من آمدند. آنها می گفتند ما حیاں باغگیری داریم، متهم مطالبی پیشنهاد کردم که بنامند تا ظهر سهشنبه ۱۷ به من جواب بدهیم.

نقل از کتاب آبی - ماژراستکس وابسته نظامی انگلیس، در گزارشی که به لندن راجع به مذاکراتی که با سپهدار کرده می نویسد: من و مسیو بارنوسکی روز چهارم ماه ژوئیه سه ساعت بعد از ظهر وارد کرج شدیم، بمحض ورود سپهدار ما را بدریافت، بارنوسکی به سپهدار گفت سفرای دولتین روس و انگلیس بیاسی را که نتیجه مذاکرات لندن و پترسبورگ است، به ما مأموریت داده اند به اطلاع شما برسائیم. من اظهار داشتم نمایندگانی نیز از طرف سفارتین به ملاقات سردار اسعد رفته اند.

سپهدار به نامه ای که به فارسی ترجمه شده بود بدقت گوش داد، بعد ورقه را از مسیو بارنوسکی گرفت و مجدداً مطالعه کرد، سپس بنای شکایت را از شاه گذارد و گفت پدشاه نمی توان اطمینان داشت و هر قول و عهدی که بسته بخلاف آن عمل کرده است و دور خود عده ای از مفسدین و ملاحا را جمع کرده و به حرف آنها گوش می دهد و اعتنای به عقیده سایر مردم ندارد. خائنینی که اطراف شاه هستند سبب شده اند که دولت کمیته ملیون را که در تهران تشکیل شده به رسمیت نشناسد.

سپهدار به ما گفت لازم می داند با روسا و سردسته های قشون ملی مذاکره نماید و از ما تقاضا کرد که قدری تأمل نماییم تا پس از مشورت به ما جواب بدهد.

یکساعت بعد مراجعت نمود و به ما اظهار کرد، ملیون کمال تشکر را از نظریات خبر خواهانه دولتین دارند، سپس از ما پرسید آیا شاه از این ملاقات قبلا اطلاع دارد ما نسبت به مسئول ایشان اظهار بی اطلاعی کردیم، بعد گفت مقصود از کلمه نظم چیست قشون ما همیشه با کمال دقت رعایت نظم را کرده و خواهد کرد. قشون ملی

برای مقصودی تا اینجا آمده‌اند که هنوز آن مقصود عملی نشده و من و سردار اسعد از حرکات قشون خود ضمانت می‌نماییم، اگر سفارتین کاری بکنند که من و سردار اسعد هر کدام با صدوینجاه سوار به تهران برویم و در باغی نزدیک شهر منزل کنیم و یا سایر شهرستانها برای اتخاذ ترتیب اساسی اقدام نماییم، خوب است.

من از سپهدار پرسیدم مقصود شما از استقرار مشروطیت چیست در جواب گفت چند چیز است که ملیون می‌خواهند.

من گفتم اگر شما آن مطالب را بدهما بگویید ممکن است سفارتین به اطلاع شاه برسانند و قبول آن مطالب را از او بخواهند و ضمانت اجرای آنها را بنمایند.

سپهدار چند فقره تقاضاهای ملیون را اظهار کرد، سپس بنای شکایت را از شاه گذارد و گفت وقتی که مشروطه در ایران برقرار شد محمدعلیشاه دائماً کوشش می‌کرد آنرا بهم بزند و حوادث یکسال گذشته را خاطر نشان کرد.

ما گفتیم دیگر از گذشته نباید صحبت کرد گذشته گذشته است اینک شاه تمام تقاضاها را قبول کرده و در تهیه اجرای قانون انتخابات می‌باشد. نماینده روسی گفت مجلس خیلی اهمیت دارد و وقتی که تشکیل شد می‌تواند همه اشخاصی که خوب نیستند تغییر بدهد.

سپس سپهدار از اطاق بیرون رفت و پس از یک ساعت مراجعت کرد و تقاضاهای ملیون را که در هشت ماده تنظیم شده بود و در دست داشت بهما ارائه داد. من سنوال کردم اخراج چه اشخاصی را از دربار لازم می‌دانید.

سپهدار به ورقه دیگری که در دست داشت مراجعه کرد و اسامی اشخاص بذیل را قرائت نمود: امیربهادر - حاج شیخ فضل الله - مفاخر الملک - مقتدر نظام - صمیم حضرت ملا محمد آملی و چند نفر دیگر.

ما به سپهدار گفتیم مطالب شما را سفارتین به نظر شاه خواهند رسانید و امیدواری داریم که جواب مساعد داده شود و وعده کردیم تا سه روز دیگر ایشان را از نظریه شاه آگاه نماییم.

سپهدار گفت با وضع فعلی ما نمی‌توانیم زیاد در اینجا منتظر بشویم، آیا شما می‌توانید قول بدهید که تا وصول جواب شاه اقدامات نظامی بر ضد ما نخواهد شد. ما جواب دادیم به این موضوع اطمینان نداریم و هرگاه به شما حمله شد البته شما می‌توانید جنگ کنید. افراد اردوی ملیون در کمال نظم بود و آثار امیدواری از ناصیه آنها هویدا بود و ابدأ اثری از شکست جنگ شاه آباد که همان روز صبح پیش آمده بوده مشاهده نمی‌شد مجاهدین کمال احترام را بهما کردند.

از روزی که اردوی سردار اسعد وارد قم شد همه روزه نامه‌هایی بوسیله قاصد میان سپهدار و سردار اسعد رد و بدل می‌شد و از ملاقات دوسردار ملی نقشه و خیالات یکدیگر آگاهی پیدا می‌کردند همینکه سردار اسعد بواسطه مسدود بودن گردنه حسن آباد بوسیله امیرمفتحم بختیاری از رفتن به تهران از آن راه مایوس شد چنانچه نوشتیم به رباط کریم رفت و تصمیم گرفت که اردوی بختیاری و اردوی مجاهدین بهم ملحق شده و مستقماً از راه شمال به طرف تهران بروند.

سپهدار پس از فتح کرج با اردوی مجاهدین به قرا تپه که ملک شخصیش بود رفت و سردار اسعد هم از رباط کریم حرکت کرد. چون نمی‌خواست با اردوی بختیاریهای طرفدار محمدعلیشاه روبرو بشود و با آنها جنگ کند به قاسم آباد که یک فرسخ با قرا تپه فاصله داشت رفت و در نتیجه اردوی مجاهدین و اردوی بختیاری فاصله کوتاهی با هم پیدا کردند.

همان روز سپهدار به سردار اسعد نوشت که برای ملاقات او به قاسم آباد خواهد آمد ولی سردار اسعد جواب داد چون شما از راه رسیده‌اید و خسته هستید من به ملاقات شما می‌آیم عصر همان روز سردار اسعد به قرا تپه وارد شد و پس از ملاقات سپهدار و سران قشون ملی و مشورت در کارهایی که در پیش بود به قاسم آباد مراجعت کرد. روز بعد سپهدار برای ملاقات سردار اسعد عازم قاسم آباد شد ولی هنوز پیش از یک میدان راه نیمه‌آمده بود که صدای تیر از طرف مشرق بلند شد. سپهدار تا ده مویز رفت و در آنجا مطلع شد که یفرم و مجاهدین با بختیاریهای دولتی جنگ می‌کنند سپهدار بناچار به بادامک رفت.

دکتر آفایان که در آن سفر جنگی شرکت داشته شرحی در تحت عنوان نبرد خونین علیشاه عوض نوشته که بطور اختصار در اینجا نقل می‌شود: قزاقها که با توپخانه سنگین مجهز بودند به مجاهدین نزدیک می‌شوند و آنها را زیر آتش توپخانه می‌گیرند آتش توپها بدرجه‌ای شدید و وحشت‌آور بود که عده زیادی از مجاهدین که جنگ ندیده بودند فرار می‌کنند و فقط دسته برق که در تحت سرکردگی یفرم بود و در آن موقع از چهل نفر عده‌شان تجاوز نمی‌کرد پایداری می‌کنند سپهدار و جمعی از مجاهدین به باغ محصوری وارد شده دیوارها را سوراخ کرده و بنای تیراندازی را به طرف دشمن می‌گذارند.

### جنگ علیشاه عوض

من با خبرنگار چند روزنامه خارجی برای مشاهده میدان جنگ در یک یونجه‌زار داز کشیده و میدان جنگ را تماشا می‌کردیم، مخبر روزنامه تایمز که مور نامیده



می‌شد و در موقعی که مجلس به توپ بسته شد به ایران آمده بود با دوتنر مخبر روزنامه‌های روسی که یکی بانچه ولسکی مخبر روزنامه نوورسیا (ارگان دولت استبدادی روسیه) و دیگری کرسنکی نام داشت و مخبر روزنامه دمکرات روکوسه سلوو بود در کنار هم بودیم.

همینکه کرسنکی پایداری و استقامت یفرم را دید از من تقاضا کرد که او را به یفرم معرفی کنم، پس از معرفی از یفرم سؤال کرد آیا شما امیدوار هستید بتوانید به تهران بروید یفرم جواب داد بطور حتم به تهران خواهیم رفت. پس از این مذاکره مجدداً در یونجه‌زار دراز کشیدیم کرسنکی به مخبر نوورسیا گفت یفرم می‌گوید بطور قطع تهران خواهیم رفت. مخبر مذکور بطور مسخره جواب داد که منم همین عقیده را دارم که اگر یفرم زنده بماند او را به تهران خواهند برد و در مقابل دروازه به‌دارش خواهند کشید.

در این موقع که هجوم قزاقها بشدت رسیده بود و می‌خواستند از دو طرف مجاهدین را محاصره کنند و همه را ارسان بردارند. یفرم که متوجه مخاطره شده بود عده خود را جمع کرد و گفت من دستور دادم دوتنر یکی از جناح چپ و دیگری از جناح راست به اردوی دشمن آتش فشانی کند و خود منم از قلب به قشون دشمن حمله کنم هر کس با من همراه است بیاید و هر کس می‌ترسد راه خود را پیش بگیرد و برود. برطبق دستور یفرم توپها به شلیک پرداختند و خود او سواره با عده‌ای که همراه داشت بدون خوف از مرگ در میان صدها گلوله توپ و تفنگ چون صاعقه به قلب دشمن فرود آمد و صف دشمن را درهم شکافت. دشمن بواسطه این هجوم شجاعانه و غیر منتظره به سه قسمت تقسیم و از هم جدا شدند و باین ترتیب زنجیر محاصره گسسته شد و عده‌ای از قزاقها کشته و جمعی متواری شدند.

یفرم می‌نویسد: هنوز چند ساعتی از جنگ علیشاه عوض نگذشته بود که یک دسته سوار بختیاری از دژ نمایان شدند چند نفر از ارامنه بختیاری که در اردوی من بودند بتصور اینکه سواران مذکور بختیارهای مشروطه خواه اردوی

### جنگ با دوستان

سردار اسعد می‌یابند که بیاری ما آمده‌اند با شادی به طرف آنها رفتند ولی هنوز بیست قدم با سواران بختیاری فاصله داشتند که مورد حمله سواران مذکور که طرفدار دولت بودند گشتند و در نتیجه چند نفر مجاهد ارمنی که از روی اشتباه به استقبال بختیارها رفته بودند مجروح گشتند من فوراً متوجه اشتباهی که شده بود شدم و بلادرنگ دستور دادم که به بختیارها حمله کنند در نتیجه جنگی روی داد که عده‌ای از طرفین کشته و زخمی شدند و در نتیجه بختیارهای دولتی فرار کردند.

یک ساعت بعد از این واقعه یک دسته دیگر سوار بختیاری از طرف راست میدان جنگ نمایان شد من بخیال آنکه اینها هم از سواران بختیاری طرفدار دولت هستند به مجاهدین دستور دادم که روی زمین درازکش بکنند و همینکه سواران بختیاری نزدیک شدند به آنها شلیک کنند.

دستور من فوراً بموقع اجرا گذارده شد و هنوز بختیاریها بیش از صد قدم با ما فاصله داشتند که مجاهدین میان آنها شلیک کردند و عدهای سوار بختیاری از اسب به روی زمین افتاده مقتول و مجروح شدند بخلاف انتظار از طرف بختیاریها عکس العملی نشان داده نشد و به ما حمله نکردند طولی نکشید که به اشتباه خود پی بردیم و دانستیم که این دسته سوار از دوستان ما و پیش قراولان اردوی سردار اسعد می باشند این بود که با یک دنیا تأسف و شرمندگی به طرف آنها رفتیم و آنها را دربر گرفتیم و از اشتباهی که شده بود معذرت خواستیم چیزی که موجب تأسف ما شد این بود که دو نفر از خانزاده‌ها که منسوب به سردار اسعد بودند در نتیجه این اشتباه کشته شدند.

سردار اسعد سواران بختیاری را گرد خود جمع کرد و شرح واقعه و اشتباهی که شده بود به زبان بختیاری برای آنها نقل نمود و با اینکه خود او شخصاً از این پیش آمد بسیار متأسف بود کوچکترین اظهار دل‌تنگی نکرد و با کمال مهربانی با ما رفتار نمود.

دکتر آقاییان می نویسد: چون من مأمور شدم مجروحین را به حصارک ببرم و در مریضخانه صحرایی بستری کنم از بزم خدا حافظی کردم، بفرموده ما فردا به تهران وارد می شویم می دانی فردا چه روزی است گفته نه گفت فردا چهاردهم ژویه است و روزی است که ملت فرانسه باستیل را فتح کردند و بیرق آزادی را در فرانسه برافراشتند امیدواریم ما هم فردا موفق بشویم تهران را فتح کنیم و بیرق مشروطه را باهتر از در آوریم.

پس از آنکه مجروحین را به مریضخانه بردم برای آنکه از  
 مخایره محرمانه  
 سفارت روس با قزوین  
 اوضاع تهران مطلع بشوم گوشی تلفون را به سیم تلفون میان  
 تهران و قزوین وصل کردم و دو نفر از مجاهدین را که زبان  
 روسی می دانستند مأمور کردم که به مکالماتی که میان سفارت  
 روس و اداره راه شوسه تهران به پهلوی می شد گوش بدهند زیرا بیم آن می رفت که  
 سفارت روس به قشون روس که وارد گیلان شده بود دستور بدهد که از عقب سر اردوی  
 ملی رهسپار تهران بشوند و مانع ورود مجاهدین به تهران گردند. ساعت هفت صبح بود  
 که از سفارت روس به اداره راه انزلی خبر دادند که مجاهدین وارد تهران شدند.

سرعت حرکت مجاهدین به طرف تهران نقشه روسها را خنثی نمود و فرصت برای  
 آنها باقی نگذازد که مانع ورود قشون ملی به تهران گردند.

## جنگ بادامک

سپهدار و دسته‌ای از مجاهدین وارد بادامک شدند و در اندک زمانی سایر دسته‌های مجاهدین بسرکردگی سردار محبی، میرزا علی محمدخان و نظیر السلطنه موسی خان به آنها پیوستند. هنوز ساعتی از توقف اردوی مجاهدین در بادامک نگذشته بود که نیروی بزرگی از قشون دولتی سرکب از قزاق، سوار قزاقداغی، بختیاری که دارای چندین عراده توپهای سنگین و ده‌ها مسلسل بودند از دوطرف به سمت مجاهدین حمله بردند و دسته‌های مجاهدین را زیر آتش توپخانه گرفتند.

بطور تحقیق عده قشون دولتی از چهار هزار نفر تجاوز می‌کرد و ساعت بساعت از قشونهای امدادی که از اطراف می‌رسیدند تقویت می‌شد. سپهداری در پی نامه بوسله قاصد برای سردار اسعد فرستاد و تقاضا کرد که هر چه زودتر به یاری مجاهدین برسد سردار بهادر می‌نویسد سپهدار در یکی از نامه‌هایش نوشته بود که اگر زودتر به کمک ما نرسید قشون ما شکست خورده و متفرق خواهند شد و کار از کار خواهد گذشت سردار اسعد با اردوی خود بعهده رهسپار بادامک شد و وقتی رسید که جنگ با کمال شدت میان قشون دولتی و مجاهدین درگیر شده بود.

آتش توپخانه قشون دولتی بدرجه‌ای شدید بود که در همان ساعت اول جنگ سواران شاهسون که به یاری مشروطه خواهان آمده بودند فرار کردند و عده‌ای از آنها هم متفرق شدند.

در یادداشتهایی که از سپهدار به دست آمده وی می‌نویسد من در باغی که از دیوارها محصور بود، بدم ولی گلوله توپ و تفنگ چون باران بر سر ما می‌بارید عده زیادی از افراد ما فرار کردند دیگران هم روحیه خود را از دست داده بودند ما سه عراده توپ کوهستانی داشتیم ولی چون دشمن تپه‌ای که مسلط به توپخانه ما بود اشغال کرده بود توپچیها از ترس اینکه هدف گلوله نشوند جرأت نمی‌کردند پشت توپ بروند. من از دیوار بالا رفتم و در زبر آتش توپخانه دشمن و باران گلوله بکمک چند نفر تفنگچی تمکابی و دوسه نفر توپچی توپ را سوار کردم و درجه بندی کرده و بخواست خداوند شش تیر توپ میان قشون دولتی که تپه را در اختیار داشتند انداخته گلوله‌های شربل یکی بعد از دیگری در میان قشون انبوه دشمن ترکیب و تلفات زیادی به آنها وارد آمد سپس مجاهدین تفنگ در دست و فریاد کنان به طرف قشون دولتی حمله بردند و با شجاعت و از خود گذشتگی به جنگ پرداختند. بواسطه تلفاتی که دولت‌ها داده بودند بای استقامتشان سست شد و از شدت حمله آنها کاسته شد و ما از خطر یک شکست قطعی نجات یافتیم.

در همان موقع قشون سردار اسعد وارد شد و بکمک ما به جنگ پرداختند. میرزا سلیم ادیب‌الحکما که در آن جنگ حضور داشته و شاهد و ناظر جریانات

بوده می نویسد:

در بین یاسی و ناامیدی که گلوله توپ مثل تگرگ از طرف اردوی چهارگانه دولت به سر مجاهدین می بارید سپهدار شخصاً پای توپ ایستاده اردوی دولتی را که از سر زردتپه احمدآباد مجاهدین را به توپ بسته بود پراکنده و ستواری کرده و قدرت خدا داده ملی را جلوه گر ساختند. این جنگ تا غروب آفتاب ادامه داشت بدون آنکه فتح و شکست نصیب یکی از دو طرف بشود.

بفرم در یادداشتهایی که از خود بیادگار گذارده درباره وقایع و حوادث جنگهایی که در میان راه قزوین و تهران روی داد

بفرم می نویسد

چنین می نویسد: مصمم شدیم که به سوی تهران پیشروی کنیم ولی اسلحه و مهمات ما کم کم رو به اتمام می گذاشت و رقبا هم به وعده خود در ارسال مهمات وفا نمی کردند برای حل این قضیه و تأمین اسلحه شخصاً به طرف رشت عزیمت کردم در تاریخ ۱۴ ژوئن هفتصد نفر مجاهد به طرف تهران پیشروی کردند و در ینگگی امام اردو زده منتظر من بودند در ۱۸ ژوئن به قزوین مراجعت کردم و از آنجا شتابان به سوی ینگگی امام رهسپار و در آنجا از مجاهدین ارمنی دودسته تشکیل دادم و آنها را به طرف تهران روانه کردم این عده تا حصارک پیشروی کردند و در آنجا متوقف شدند ولی غفلتاً مورد حمله پیش قراولان هنگ قزاق قرار گرفتند. پس از سه چهار ساعت زد و خورد های شدید، قزاقها چهار نفر کشته در میدان جنگ بجا گذارده و سراسیمه فرار کردند در این میان من و سایر دستجات وارد میدان جنگ شدیم قزاقها پس از جنگ سختی سنگرهای محکم دره کرج را تخلیه و به سوی شاه آباد حرکت کردند و در آنجا مستقر شدند در ساعت هشت شب ۲۱ ژوئن با قوای دسته جمعی به شاه آباد حمله نمودیم. من چهل نفر از مجاهدین شجاع ارمنی و ده مجاهد ایرانی همراه داشتم. با دسته پنجاه نفری از سمت جنوب به شاه آباد حمله ور شدیم مستبدین در کاروانسرای مستحکمی مجتمع شده و سنگربندی کرده بودند، در اطراف این کاروانسرا جنگ از ساعت هشت شب تا ده صبح دوام یافت. در تمام این مدت تیراندازی شدیدی از دو طرف ادامه داشت، در جریان زد و خورد قزاقها بر اثر عدم توانایی و مقاومت تصمیم به عقب نشینی و فرار گرفتند ولی در این بین قوای تازه بکمک آنها رسید و این گروه یک عدد مسلسل و دو عدد توپ با خود آورده بودند قوای تازه وارد روزنه امید دردل مستبدین باز کرد. با رسیدن و الحاق قوای مذکور آنها مجهز به چهار توپ شراپنل و دو توپ مسلسل شده بودند در ساعت شش صبح به من خبر رسید که مجاهدین ایرانی عقب نشینی کردند من این خبر را باور نمی کردم و یک نفر از افراد خود را برای تحقیق فرستادم پس از تحقیقات صحت خبر مزبور مسلم شد مقدار مهمات و فشنگ افراد خود را

بازرسی کردم و در نتیجه دریافتیم که فشنگهای موجود پس از یکساعت تیراندازی تمام خواهد شد. مجاهدین ایرانی در ضمن عقب نشینی گلوله های توپ را همراه برده بودند. حمله دشمن رفته رفته شدیدتر می شد و گلوله های توپ و مسلسل آنها زمینهای اطراف را زیر و رو می کرد، رفقای ما چون مشاهده کردند که نمی توانند توپ را با خود ببرند بدون اطلاع من توپ را در جا گذارده و فرار کردند، در این گیرودار یکنفر از مجاهدین ارمنی بنام دراد کشته شد قوای مستبدین از مشاهده عقب نشینی ما بجوش آمدند و باران گلوله به سرما ریختند، با مشاهده این اوضاع دریافتیم که دیگر نمی توانم با عده قلیلی در مقابل گلوله دشمن ایستادگی کنم و از طرف دیگر چون عقب نشینی دسته جمعی برخلاف عقل سلیم بود لذا دستور دادم که مجاهدین دسته دسته عقب نشینی کنند باین ترتیب افراد من که کم عقب نشینی کردند تا آنجایی که در سنگرهای مقدم جبهه جنگ فقط من با پنج نفر باقی ماندیم و در ضمن عقب نشینی مشاهده شد که رفقا توپ را بجای گذارده و فرار کرده اند، خواستم توپ را همراه خود ببرم ولی موفق نشدم زیرا توپ در دست همواری افتاده بود و دشمن از مشاهده عقب نشینی ما و یروزی خویش به هیجان آمده و تیراندازی خود را شدیدتر کرده بود. در نتیجه تصمیم گرفتم که توپ را در همان جا گذارده و عقب نشینی کنم ولی قبل از حرکت کلیه چرخهای توپ را در آوردم و با خود برداشته و توپ خراب شده را بجای گذاردم و به سوی کرج عقب نشینی کردم.

بعداً قزاقها می آیند و این توپ خراب شده را با خود می برند و این توپ را بلافاصله به تهران حمل می نمایند و در آنجا بهمراهی عده کثیری قزاق و اشخاص دیگر آن را با جلال و ابهت خاصی در خیابانهای تهران به معرض نمایش مردم قرار می دهند و برای اهالی شهری شرحی بی اساس مبنی بر شکست قطعی مجاهدین و متلاشی شدن صفوف آنها منتشر می نمایند.

در کرج سپهدار با افراد خود به قوای ما ملحق شد و در حین زد و خورد رشادت قابل تقدیری از خود نشان دادند و در حین حرکت از ینگلی امام به سپهدار خبر می دهند که قزاقها مجاهدین ارمنی را از بین برده اند و متواری نموده اند. سپهدار که بی اساس بودن شایعات مذکور را درک می کند به آنها وقتی نمی گذارد و شتابان به سوی ماحرکت می کند. در این ضمن نمایندگان روس و انگلیس به حضور ما آمدند و از طرف دو سفارتخانه مذکور نامه ای که مضمون آن تقریباً از این قرار بود به من دادند: شاهنشاه فرمانی مبنی بر اعطای مشروطیت صادر نموده است اگر شما از این موضوع سرپیچی کنید از جمله آشوب طلبان که مایل به برهم زدن نظم و امنیت هستند قلمداد خواهید شد در این صورت دولتهای متبوع ما بناچار در امور داخلی شما مداخله خواهند کرد.

در جواب این نامه نوشتیم که ما با کمال خرسندی بپیشنهاد شما را قبول می کنیم

چه یگانه درخواست ما برقراری اصول مشروطیت است ولی چون شاه بارها به وعده‌ها و حتی به قسم‌های خود پشت پا زده، ما به خود حق می‌دهیم که به وعدهٔ اخیر وی نیز اعتماد نداشته باشیم اگر شاه واقعاً بی‌غرضانه می‌خواهد اصول مشروطیت را برقرار سازد باید به ما اجازه دهد با یک عدهٔ صدوینجاه تفری وارد شهر شویم و باید مجلس شورای ملی را دایر و فوری فرمان انتخاب نمایندگان مجلس را صادر نماید و وزرای خائن و بدکار را از اطراف خود دور سازد که علت اصلی این خونریزیها بوده‌اند. اگر این پیشنهادها ما مورد قبول واقع گردید حاضریم با او از در مسالمت و صلح در آیم و الا به جنگ همچنان ادامه خواهیم داد.

چون نمایندگان که به حضور ما آمده بودند از طرف شاه اختیار تام نداشتند خاطر نشان ساختند که پس از سه روز به پیشنهادها ما جواب خواهند داد و پس از سه روز جواب دادند که شاه با پیشنهادهای ما موافقت نکرده است. پس از ختم این مذاکرات که منتج به نتیجه مثبت نگردید تصمیم نهایی اتخاذ کردیم که به سوی تهران حرکت کنیم.

در شب ۲۲ ژوئن سردار اسعد به همراهی صد نفر در ده‌قره تپه به ملاقات ما آمدند در ضمن این ملاقات تصمیم گرفتند که به فیروز بهرام که محل قوای دولتی بود حمله کنیم. افراد من در مرکز و افراد سردار اسعد در جناح راست و افراد سپهبدار در جناح چپ جبهه قرار گرفته بودند. فیروز بهرام در ۱۷ کیلومتری تهران واقع است. صبح روز ۲۴ ژوئن من با اتفاق میرزا علیخان سرتیب شروع به پیشروی کردیم و در سه کیلومتری قره تپه جنگ شروع شد افراد من از سه طرف محاصره شدند افراد میرزا علیخان سرتیب پس از دو نفر کشته دادن فرار اختیار کردند فقط میرزا علیخان با اتفاق یک نفر در آنجا باقی ماند جنگ سختی در گرفت و تا ظهر ادامه داشت طرفداران استبداد چون دیگر قادر به مقابله با ما نبودند این بار به حیلۀ ذیل توسل جستند. مستبدین بختیاری دوزی زده و پرچم قرمز که علامت آزادیخواهی بود برافراشتند و پیش آمدند، من چنین پنداشتم که آنها بختیاریهای مشروطه‌خواه هستند که در فاصله پانزده کیلومتری با قوای دولتی مشغول جنگ بودند مستبدین بختیاری به صفوف قشون مجاهدین داخل شده و رفا را خلع سلاح نمودند و بقصد دستگیر کردن من سراغ فرمانده را می‌گرفتند یکی از رفقا بنام آبراهام که از اهالی همان دهات بود از وضع صحبت و لجهٔ آنها فهمید مقصود آنها چیست بلافاصله به من اطلاع داد که خیال دارند شما را زنده دستگیر کنند چون از نقشه خائنانه این عده اطلاع حاصل کرده بدون فوت وقت بوسیلهٔ شلیک موزر آنها را نقش بر زمین کردیم در این زد و خورد فقط موزر و ده تیر بکار می‌رفت بختیاریه پس از آنکه پنجاه الی شصت نفر کشته دادند با فرار گذاردند. عده‌ای که یضد ما دست بجنگ زده بودند سیصد نفر بودند در صورتی که عدهٔ ما از پنجاه نفر تجاوز

نمی‌کرد.

در حین چنین زد و خوردی دو نفر ارستی قفقازی بنام خجرو ماسیکن و یک نفر گرجی کشته شد و دو نفر ارستی و مسلمان زخمی شدند.

این اقدام خطرناک بختیارها علت دیگری نیز داشت، شاه برای سر من ده هزار تومان جایزه تعیین کرده بود آنها با دلی آکنده از حرص و آرزو در صدد زنده دستگیر کردن من برآمدند لاجرم بی‌وسه سراغ مرا می‌گرفتند. پس از فرار بختیارهای فوق‌الذکر بختیارهایی که بطرفداری از مشروطه می‌جنگیدند یا پرچم قرمز از دور نمایان شدند چون دفعه اول فریب خورده بودیم این بار ما نیز بتصور اینکه این عده جدید از افراد دشمن هستند به آنها اخطار کردیم که جلوتر نیایند آنها هم از مشاهده کلاههای ما به اشتباه افتاده و بگمان اینکه ما قزاق هستیم به ما شلیک کردند بر اثر تیراندازی متقابل که همه سوءتفاهم بود هفت نفر از بختیارها که چهارتن، از خوانین معروف آنها بودند کشته شدند.

در این بین یکی از افراد سپهدار با اتفاق یک عده افراد مجاهد بختیاری پیش آمده و گفتند این عده تازه وارد از مجاهدین مشروطه خواه بختیاری می‌باشند و شما بی‌جهت به سوی آنها تیراندازی کردید در این وقت ما به اشتباه خود پی بردیم ولی دیگر کار از کار گذشته بود و بختیارها نعشهای خود را برداشته بادللی بر از کینه به طرف اردوی سردار اسعد رفتند. قبل از عزیمت آنها بختیارهایی که با اتفاق سپهدار به محل حادثه آمده بودند از مشاهده اجساد کشته شدگان شیون و زاری عجیبی برآه انداختند.

بطوری که در بالا ذکر کردم در میان آنها چند نفر از خوانین نامی دیده می‌شد آنان از ما شکایت کردند ولی هنگامی که اجساد کشته شدگان بختیارهای استبداد را دیدند از بغض آنها تا اندازه‌ای کاسته شد، زیرا در میان آنها خانهای مشهور جلب توجه می‌کرد سردار اسعد فرمانده بختیارها که شخصی فهیم و مدبر بود چون از واقعه مذکور اطلاع حاصل می‌کند نامه‌ای بدین مضمون به سپهدار می‌نویسد استدعای کنم از قول ما به یفرم خان و مجاهدین ارستی خاطر نشان سازید که خاطر من از این پیش آمد ستأثرگشته ولی چون این اقدام عمدی صورت نگرفته و ناشی از سوءتفاهم بوده لذا خواهش می‌کنم ما و شما آن را به دست فراموشی بسپاریم زیرا هدف و منظور ما در این وقایع بحرانی چنین تقاضا می‌کند که دست به دست هم دهیم و با دلی بر از کینه به تهران حمله ور شویم، در خاتمه بن امیدوارم که یفرم خان با در نظر گرفتن هدف و مقصود ما خواهش مرا بپذیرد لذا من قبلاً از ایشان اظهار تشکر می‌کنم.

من که فرصت مناسب برای بی بردن به افکار عالی و شناسایی شخصیت ممتاز سردار اسعد رئیس بختیارها یافتم با اتفاق قشون به سوی بادامک حرکت کردیم، در نزدیکی بادامک برفراز تپه عده‌ای از قزاقها در سنگری جای گرفته بودند مجاهدین بختیاری و

مسلمانها قزاقها را وادار به فرار نمودند و در نتیجه تمام عده مجاهدین بفرار تپه مذکور متمرکز گردیدند. در این بین جنگ سختی در بادامک میان ما و قشون دولتی در گرفت و مدت چند ساعت ادامه یافت.

تا اینکه ما بالاخره بادامک را متصرف شدیم. در سنگرهای بادامک سه روز متوالی با قزاقها و بختیاریهای اسپدادی در جنگ و نزاع بودیم، در حین این زد و خورد یکی از رفقای ارمنی ما موسوم به دسیان که اهل آنجا و سالک بود کشته شد و در بامداد سومین روز جنگ بادامک قوای دولتی حمله شدید نهایی خود را شروع کرد توپها و مسلسلهای آنها از سه طرف باران گلوله بر سر ما می بارید، قزاقها در تحت حمایت توپهای خود به سمت سنگرهای ما پیشروی می کردند.

عده‌ای از مجاهدین از حمله شدید قشون دولتی ترسیده پشت به دشمن کردند، من برای مقابله با حمله سخت قوای دولتی دیوارهای دهکده را ترک گفته و توبی همراه برداشتم و به طرف جناح راست آنها که خیلی پیشروی کرده بود حرکت کردم عده‌ای در سنگرهای آن حدود جا داده و توپ را بکار انداختم اتفاقاً شلیک توپ بر اثر لیاقت و کاردانی فنودر آلمانی خیلی کاری واقع شد چون از جناح راست دشمن به جبهه مرکزی برگشته دیدم از مجاهدین عده قلیلی در سنگرهای خود باقی مانده‌اند، از مشاهده این وضع بی اندازه عصبانی شدم و در چهار طرف دهکده قراول گذاردم و دستور دادم که هر کس درصدد فرار برآید بیدرتنگ قیربارانش کنند چون به سمت دیگر دهکده رفته دیدم که سپهدار با توافق هفتاد نفر خیال عقب نشینی دارد به سوی نزدیک شده پرسیدم کجا می روید ضمناً از اقدامات خود او را مطلع ساختم و یادآور شدم که در همین محل آراء نشسته و منتظر اقدامات من باشند. به حرف من گوش فرا داد در زیر درختی با انتظارم نشست سپس توپ دیگری را با خود برداشته به طرف جناح چپ دشمن حرکت کردم، محمودخان که از فارغ التحصیلهای مدرسه نظام اسلامبول بود به سوی جناح چپ دشمن شلیک کرد، دستور دادم درست گلوله‌های توپ را به نقطه‌ای که مسلسل و توپهای دشمن هست نشانه‌گیری کند و در نتیجه این تیراندازی توپخانه دشمن بزودی خاموش گردید سپس به جبهه مرکزی برگشته و رفقا را همراه خود برداشته از سنگرها بیرون آمدم و بدون ترس و بیم با وجود تیراندازی شدید دشمن به صفوف آنها حمله نمودیم دشمن که دیگر یارای مقاومت نداشت سراسیمه به عقب نشینی در ده احمدآباد متمرکز گردید. دستور دادم از سه طرف به سوی آنها شلیک کنند، خود در پشت توپ سوم قرار گرفته اتفاقاً یکی از گلوله‌های توپ ما درست وارد دهانه توپ دشمن شد و آن را از کار انداخت. این اتفاق افراد دشمن را مرعوب نمود و باحال وحشت درصدد فرار از این مهلکه برمی آیند، ما فرار دستجات دشمن را بخوبی مشاهده می کردیم، درست در جناح چپ آنها دهکده احمدآباد قرار داشت ما دهکده مذکور



را بلافاصله متصرف شدیم تا راه حرکتمان به طرف تهران باز باشد، این دهکده در فاصله ۲۱ کیلومتری تهران واقع است.

پنج روزی که من در رباط کربه متوقف بودم با سپهدار مکاتبه داشتم. همینکه بمذکرات یا محمدعلیشاه بجایی نرسید یا اردو به طرف بافت آباد حرکت کرد، در حدود بافت آباد مطلع شدم که قشون دولتی، یافت آباد را تصرف کرده و اردوی دولتی در آنجا مستقر گشته است، چون می خواستم بدون مشورت سپهدار با قشون دولت وارد جنگ نشود لذا در قاسم آباد اطراق کردم و فردای آن روز در قریه با سپهدار ملاقات نمودم. در این موقع یافت آباد، شاه آباد، حسن آباد، قلعه شاه و تپه سیف در تصرف قوای دولتی بود. بیستم جمادی الاخر یک ساعت از روز گذشته با صدای شلیک قشون دولت از خواب بیدار شدم و بدافراد اردو دستور دادم که در بیرون قریه در حال آماده باش مستقر باشند بزودی فهسیده شد جنگ میان سپهدار با اردوی امیرمفتح آغاز گشته چون عده قشون دولتی زیاد بود دستور دادم جناح چپ قشون اردوی سپهدار را افراد ما تقویت کنند.

یغرم خان که پیش قراولی قشون مجاهدین را عهده دار بود در موقعی که می خواست به طرف بادامک برود مصادف با قشون دولتی می شود و به جنگ می پردازد.

شعار اردوی مجاهدین بستن پارچه قرمز به بازو بود، چون ما مجال نکردیم پارچه قرمز به بازوی افراد بختیاری ببندیم دسته ای از قشون تحت فرمان یغرم خان ادوی ما را قشون دولتی پنداشته بودند و به ما حمله ور شدند و از طرفین چند نفر کشته شدند ولی بزودی مجاهدین به اشباه خود پی بردند و با تأسف بسیار در مقام پوزش برآمدند.

همان روز اردوی ما با امیرمفتح به جنگ پرداخت و تا غروب آفتاب جنگ ادامه داشت و اسدالله خان داماد صمصام السلطنه نصرالله خان دایی زاده و یازده نفر دیگر از افراد ما کشته شدند آن شب را این دولشکر در مقابل هم به ضیح رسانیدند و صبح دوباره جنگ شروع شد چند ساعتی از روز نگذشته بود که صدای غریب توپ از دور به گوش ما رسید و پس از تحقیق معلوم شد قشون سپهدار با قشون دولتی در بادامک به جنگ پرداخته اند.

طرف عصر من خودم را به کمک سپهدار رسانیدم و وارد میدان کارزار شدم. اردوی دولتی که در بادامک با ما می جنگید از چهار هزار نفر متجاوز بود و از یک توپخانه نیزمند و توپچیهای ماهر بهره مند بود تکیه گاه قشون دولتی شاه آباد، یافت آباد، تپه سیف، دیه شاه و احمد آباد بود و در آنجا استحکاماتی بنا کرده و پشت سر اردوی خود

را برطبق اصول نظامی محکم کرده بودند فردای آن روز هم جنگ بشدت ادامه داشت و تلفات سنگینی به طرفین وارد شد.

آن روز جنگ بآدامک تا غروب آفتاب ادامه داشت بدون آنکه حرکت به طرف تهران فتح و شکست به یکی از دو طرف وارد شود ولی آتش توپخانه قشون دولتی بسیار سهمگین بود و تلفات سنگینی به میلیون وارد آورد.

بواسطه رسیدن شب طبعاً جنگ سرازیر شد و طرفین به اردوگاه خود بازگشتند و به تهیه جنگ فردا پرداختند.

پاسی از شب گذشته سرداران سعد و سپهدار و چند نفر از سرکردگان قشون ملی به مشورت پرداختند و پس از گفتگوی بسیار براین عقیده شدند که بدون آنکه اردوی دولتی متوجه شود از تاریکی شب استفاده کرده روانه تهران شوند و با بیختم را غافلگیر کرده اشغال نمایند. این نقشه سرداران قشون بسیار عاقلانه و منافع بسیاری در برداشت.

اول، آنکه از تهران به سرداران ملی خبر داده بودند که شاه در تهیه یک قشون نیرومند چندین هزار نفره است که به کمک اردوی دولتی که با میلیون در جنگ است بفرستد و هرگاه اردوی دولت بوسیله قشون اعزامی تازه نفسی تقویت می شد کار مشکل و موفقیت قشون ملی خطرناک می شد.

دوم، اگر جنگ بآدامک بطول می انجامید ولو آنکه به فتح قشون ملی خاتمه پیدا می کرد چون شهر تهران در آن زمان دارای دروازه های محکم و برج و بارو بود و خندق عمیقی که بوسیله خاکریز مرتفع حفاظت می شد شهر را احاطه کرده بود بهسولت ممکن بود وسایل دفاع شهر را فراهم نمود و با ساختن سنگرها و نصب توپ در روی ارتفاعات و گماشتن قوای نظامی در سردر دروازه ها و خاکریزها فتح شهر مشکل و بدرازا یکشد.

سوم، سرداران ملی اطمینان داشتند که عده زیادی از مشروطه خواهان تهران از دیر زمانی مسلح شده و خود را برای جنگ آماده نموده اند و بمحض ورود قشون ملی بیاری آنان قیام خواهند کرد و به جنگ خواهند پرداخت.

چهارم، با غافلگیر کردن شهر قشون ملی می توانست بهسولت نقاط مهم که از نظر استراتژیک اهمیت داشت از آن جمله مسجد سپهسالار و مجلس را اشغال نماید و از این راه مزیت بردشمن پیدا کند.

این بود که هنوز پاسی از شب نگذشته بود که اردوی ملی بدون سروصدا و بدون آنکه بگذارد دولتیها که پیش از یک کیلومتر میان آنها فاصله نبود متوجه شوند.

اردوی دولتی را دور زدند و تازه سفیده صبح طلوع کرده بود که قشون ملی در حالی که سپهدار و سردار اسعد سواره در جلو آنها در حرکت بودند بطوری که در فصول آینده خواهیم نگاشت وارد پایتخت شدند.

بطوری که نصرالدوله نقل می‌کرد، در جلسه مشورتی‌ای که در بادامک تشکیل یافت و ثوق السلطنه دادور حضور داشت و سرداران ملی را تشویق به حرکت فوری به طرف تهران نمود، و ثوق السلطنه پیش از انقلاب گیلان لشکرتویس باشی قشون استرآباد بود و در زمانی که سپهدار حکومت و ریاست قشون استرآباد را عهده‌دار بود با او دوست و همدم شده بود بمحض اینکه خبر انقلاب گیلان را شنید به شغل دولتی‌ای که داشت پشت پا زد و مثل سایر مجذوبین آزاده و فریفتگان مشروطیت راه گیلان را پیش گرفت و در جرگه مجاهدین وارد شد.

و ثوق السلطنه بواسطه آشنایی به تشکیلات اداری و محاسباتی قشون در اندک زمانی امور مالی قشون را اداره نمود و مهمات اردوی ملی را تهیه کرد و از همان زمان تا فتح تهران در تمام حوادث و جنگها با سپهدار هم قدم بود.

همینکه سپهدار به وزارت جنگ منصوب شد بلادرنگ و ثوق السلطنه را به ریاست محاسبات کل قشون که سابق براین وزارت لشکر می‌نامیدند انتخاب نمود.

## حفاظت پایتخت

پس از آنکه دوازدوی دولتی برای جلوگیری از قشون ملی از شهر بیرون رفتند، محمدعلی شاه تمام وقت خودش را صرف تهیه نقشه شهر تهران نمود و به استحکام تمام نقاط مستحکم و مرتفع که برای جنگ و دفاع مناسب بود پرداخت.

تمام دروازه‌های تهران را که هر یک در حقیقت دژ مستحکمی بود مخصوصاً دروازه‌های شرقی و جنوبی را که در سر راه قزوین و قم بود بوسیله تویهای دهن پر قدیمی و خمپاره و عده‌ای سرباز مستحکم نمود.

میدان مشق و قزاقخانه و سربازخانه‌های اطراف آن از دیر زمانی سنگربندی شده و استحکاماتی در نقاط حساس بنا کرده بودند، مرکز عملیات جنگی قشون دولتی بود و چندین هزار نفر قزاق و سوار و یک دستگاه توپخانه قوی آنجا را اشغال و محافظت می‌نمود، عمارت محکم و مرتفع قزاقخانه مرکز اراکان حرب و صاحب‌منصبان ارشد و جایگاه لیاخت فرمانده کل قشون بود و تمام وسایل جنگی‌ای که دولت در اختیار داشت به آن ناحیه منتقل شده بود و عده زیادی تویهای قوی و دوزن در روی استحکامات و ارتفاعات جا داده شده و طویله‌ها پر از اسب و قاطر بود و تمام سربازخانه‌ها از افراد مسلح سالامال و سطح میدان توپخانه از گاریها و دوچرخه‌ها و آمبولانس‌ها و ذخایر جنگی پرشده بود.

بیست و چند قزاقخانه که در نقاط و محلات مختلف شهر تهران وجود داشت مستحکم شده بود و در هر یک سی‌الی پنجاه نفر سرباز شبانه روز مراقب و قزاقی می‌دادند و آماده کارزار بودند.

در چندین نقطه خاکریز خندق که مسلط به شهر بود تویهای بزرگ استوار کرده مخصوصاً دروازه‌دوشان تپه که امروز بنام زاله خوانده می‌شود و دروازه حضرت عبدالعظیم را بیش از سایر نقاط مستحکم کرده و توپ‌گذارده بودند سربازخانه‌های نایب‌السطنه، خیابان ماشین، سربقراقا را که هر یک گنجایش هزار نفر سوار و سرباز داشت مستحکم نموده و در هر یک چندین صد نفر سرباز گماشت و میدان توپخانه را که

خود محل مستحکمی و دارای دیوارهای مرتفع و حجرات زیادی می بود مرکز افواج سیلاخوری و محقاتی قرار داده بودند.

ارک دولتی و عمارات سلطنتی و گلستان که همگی دارای دیوارهای مستحکم می باشند به وسیله سربازان مسلح و گارد مخصوص محافظت می شد و در عمارت نگاره خانه چند توپ کالیبر کوچک قرار داده بودند.

در قصر قجر که مسلط بر تهران است و محل محکمی است چندین پاسری توپ دوزن که قادر بود تمام تهران را زیر آتش بگیرد قرار داده بودند.

محمدعلیشاه سلطنت آباد را مقرر سلطنت قرار داده و خود و درباریانش به آنجا منتقل گردیدند و اطراف قصر را چندین صد نفر سرباز پیاده و سواره احاطه و محافظت می نمودند.

باین ترتیب محمدعلیشاه شهر تهران را بوسیله هشت، نه هزار نفر قشون مجهز و توپخانه سنگین و هزارها نفر از الواط و اراذل شهری بدل به یک دژ مستحکم نمود که هرگاه قشونی که به استقبال اردوهای ملی رفته بود شکست بخورد و میلیون به طرف شهر حمله ببرند بایتخت را از هجوم و سقوط محفوظ نگاهدارد و مشروطه خواهان را در بایتخت شکست بدهد.

چون نه سرداران ملی خبر داده بودند که دروازه های شهر را

از طرف قشون دولتی مستحکم نموده اند مخصوصاً دروازه هایی

که به جاده حضرت عبدالعظیم و جاده قزوین منتهی می شد

مصلحت دانستند که شهر را دور زده و از دروازه بهجت آباد

وارد شهر بشوند چون دروازه بسته بود مجاهدین با چند بمب دستی در بزرگ را از جای

کنده و قراولها را کشته و وارد محوطه شهر شدند و تفنگ بدست به طرف مجلس روانه

شدند. در طول راه به چند قراولخانه برخوردند و زد و خورد میان سربازهای ساخلو و

مجاهدین در گرفت که در نتیجه جمعی کشته و زخمی شدند و قراولخانه ها یکی بعد از

دیگری به تصرف قشون ملی درآمد، بمحض ورود قشون ملی به مجلس سربازهای دولتی

که در مجلس بودند راه فرار را پیش گرفتند و محوطه مجلس به تصرف مجاهدین درآمد.

چون عمارت مجلس ویران شده بود و اطاقها طاق و در و پنجره نداشت سرداران

صلاح دانستند مسجد سپهسالار را مرکز ارکان حرب قرار بدهند و تا خاتمه جنگ در

آنجا سکنی داشته باشند.

طلاب مسجد که در مسجد سپهسالار منزل داشتند باینکه متوجه شدند

مجاهدین وارد مسجد شده اند از ترس درهای مسجد را که بسیار محکم بود بستند و

همگی در کتابخانه مسجد اجتماع نمودند مجاهدین یک بمب در مقابل در مسجد

## ورود به تهران

زین زدند که عمارات اطراف را به لرزه درآورد و در مسجد از جا کنده شد سپس ستاره‌های مسجد را اشغال نموده و در روی پشت بامها و نقاط مرتفع به سنگر بندی پرداختند.

شیخ علی مدرس یزدی که در مدرسه سپهسالار سکنی داشت داستانی از آن روز نقل می‌کند که ذکر آن خالی از تفریح نیست: آخوندهایی که در مسجد سپهسالار منزل داشتند چون جنگی مستبد بودند فوق‌العاده از مجاهدین می‌ترسیدند و آنها را آدم‌خوار و بی‌رحم می‌پنداشتند، مجاهدین هم به شکل مخوفی خود را درآورده بودند و هر یک چند قطار فشنگ دور کمر و شانه‌های خود بسته و یک موزر به کمر آویخته بودند و تفنگ در دست داشتند و بعضی از آنها یک توبره نمب دستی بر دوش داشتند؛ کلاههای مجاهدین بزرگ و از پوست بریشم بود بطوری که یک قسمت از صورت و گردن آنها را می‌پوشانید، آخوندها یحیی از مجاهدین می‌ترسیدند و داستانی از آنها شنیده بودند که یقین داشتند همگی کشته خواهند شد و احدی جان سلامت در نخواهد برد. پس از آنکه در کتابخانه مسجد بنا نهاده شدند و در را از داخل بستند یا تن لرزان و چشم‌گریبان به وصیت پرداختند آخوندی در ضمن وصیت کردن در حالی که گریه می‌کرد و می‌گفت بچه‌هایم یتیم شدند و محال است ما جان از دست مجاهدین بدر ببریم و بکلی از زندگی مأیوس بود چشمش به سرفیلیان که بادگیر نقره داشت افتاد و در همان حال گریه‌زاری آهسته بادگیر نقره را در جیبش گذاشت ولی برخلاف انتظار و تصور آخوندها مجاهدین متعرض آنها نشدند و فقط به بیرون بردن آنها از مدرسه قناعت کردند.

پس از آنکه سرکردگان قشون ملی در مجلس و مسجد مستقر گردیدند بر طبق نقشه‌ای که قبلاً تهیه کرده بودند تصرف هرناحیه‌ای از شهر را به عهده دسته‌ای از قشون ملی واگذار کردند.

ساعتی از ورود مجاهدین به شهر نگذشته و هنوز آفتاب نرزه بود که صدها نفر از مشروطه‌خواهان تهران که همگی مسلح و آماده برای جنگ بودند وارد مسجد سپهسالار شده و به قشون ملی پیوستند و رهبری آنها را در اشغال نقاط حساس شهر عهده‌دار گشتند. آزادیخواهان معروف هم در اندک زمانی خود را به مجلس رسانده و چون یار مهربان سرداران و سرکردگان قشون ملی را در بر گرفتند.

پس از چند ساعت قشون دولتی که در یادامک بود و اغفال شده بود وارد تهران شدند و به سایر افواج دولتی ملحق گشتند.

مهم‌ترین نقطه مستحکم که در دست قشون دولتی بود قزاقخانه و میدان مشق و میدان توپخانه و ارک دولتی بود، در ارتفاعات این مراکز عده زیادی توپ نصب کرده و جمعی سرباز و سوار برای حفاظت گماشته بودند چند باطری توپ در میدان مشق و در قصر قجر و خالک ریز خندق دوشان تپه نصب کرده بودند، چون قسمت عمده قشون

دولتی در قزاقخانه و میدان مشق و سربازخانه‌های اطراف آن متمرکز شده بود و این امر، فوق‌العاده مستحکم و تسلط بر آن مشکل بود. سرداران ملی، تصرف قزاقخانه و شکست دادن قشون متمرکز در آن را به عهده می‌فرمودند و واگذار کردند.

هنوز ساعتی از ورود قشون ملی به پایتخت نگذشته بود که جنگ در تمام نقاط شهر آغاز گردید و صدای توپ و تفنگ و نارنجک چون غرش رعد در فضای تهران طنین انداز شد و تویه‌هایی که در میدان مشق و قصر قجر و دوشان تپه استوار کرده بودند مجلس و مسجد سیهسالار را زیر آتش گرفتند.

یک ساعت به ظهر مانده نمایندگان سفارت روس و انگلیس به ملاقات سیه‌دار و سردار اسعد آمدند و باز همان گفته‌های پیش را تکرار کردند. از طرف سرداران به آنها جواب داده شد که ما برای اعاده مشروطیت به تهران آمده‌ایم و نمی‌خواستیم جنگ کنیم، ولی قشون دولتی هم در خارج تهران و هم در شهر به ما حمله کرد و اقدام به جنگ نمود. اینک که جنگ آغاز شده دیگر راهی جز فتح و شکست یکی از دو طرف در پیش نیست.

## سه روز جنگ

مورخین داخلی و خارجی که تاریخ انقلاب مشروطیت را نگاشته‌اند و بعضی از آنها موفق به طبع و نشر آن گردیده‌اند هیچکدام در اطراف جنگ سه روزه تهران که تقدیرات نهایی آزادی ملت ایران را از قید استبداد در برداشت و رشته تمام مجاهدات و فداکاربهای سه‌ماهه ملت ایران به آن بستگی داشت بتفصیل ننوشته و آن جنگ حیاتی را که به سقوط شاه ستمگر و تغییر رژیم مملکت منتهی شد یا بمسکوت گذرانیده و یا آنکه بطور اختصار چندسطری به نگارش آن اختصاص داده‌اند، حتی روزنامه‌هایی که پس از فتح تهران بلافاصله در پایتخت منتشر شد اطلاعات مهمی از جنگی که ملت سه روز در اکثر محلات و کوچه و برزن و خانه‌های پایتخت با کمال شدت در جریان بود در دسترس خوانندگان خود نگاشتند.

اگر مورخین و روزنامه‌نگاران نتوانستند و یا نخواستند و به عقیده نگارنده نتوانستند بتفصیل جزئیات جنگی که به فتح پایتخت ایران منتهی شد بنویسند زیاد مورد سرزنش نیستند و نگارنده این تاریخ هم با اینکه تحقیقات عمیقی از صدها افرادی که در جنگ سه روزه شرکت داشتند نمودم بطور کامل و رضایت بخش قادر به نگارش جزئیات حوادث و وقایع نیستم و با اینکه علاقه‌مند بودم که در این تاریخ آنچه را که دیگران نوشته‌اند بطور اختصار نقل کنم و مطلب و وقایعی را که سایر مورخین ناگفته گذارده‌اند بتفصیل بنویسم در این مورد نخواهم توانست حق مطلب را ادا کنم و آنچه را که آرزومند بودم از عهده برآیم علت هم اینست که در جنگ سه روزه بجز دسته‌های منظم قوای رسمی دولتی و اردوی ملی که از خارج وارد تهران شده بودند و دارای فرماندهی منظم بودند و صاحب منصبان و سرداران ملی آنها را رهبری می‌کردند در صدها کوی و برزن دسته‌های داوطلب از مشروطه‌خواه و مستبد به‌جان هم افتاده و به جنگ و زد و خورد مشغول بودند و کمترین ارتباطی با یکدیگر نداشتند و نظم و ترتیب و نقشه‌ای در کار نبود. برای آنکه بتوانم زد و خورد و جنگهای آن سه روز را در شهری که در آن زمان در حدود سیصد هزار نفر جمعیت داشت و اکثر مردم از مستبد و



مشروطه خواه دارای اسلحه بودند و هزارها نفر یا برای حفظ جان و مال و یا برای انتقام و یا برای رسیدن به مقصود و سرام با یکدیگر دست بگریبان بودند بیان کنم. بطور مثال می گویم همانطوری که اگر مقداری نخود سفید و سیاه را در یک دیگ بزرگ بریزند و زیر آن را آتش کنند پس از آنکه آب بجوش آید چگونه آن نخودهای سیاه و سفید بدون نظم و ترتیب درهم برهم بالا و پایین می روند و کسی قادر به تشخیص وضع آنها نیست آن چند روز هم هزارها مردم تهران از سستید و مشروطه طلب بطوری درهم برهم بجان هم افتاده بودند که نگارش و شرح آن از قدرت زبردست ترین نویسندگان خارج است. با آنکه شرح و بیان آن وضعیت بطور دقیق با در نظر گرفتن جزئیات امکان پذیر نیست بقدر قوه ساعی هستیم که آن صحنه تاریخی را چون دیگران نادیده نگرفته و تا آنجایی که اطلاعات و مطالعات و قدرت قلم ناچیزم اجازه می دهد حتی را که مردم فداکار به گردن ما دارند ادا نمایم.

از دیر زمانی مردم تهران اعم از مشروطه خواه یا مستبد انتظار داشتند که دیری نخواهد گذشت که پایتخت ایران بار دیگر عرصه کارزار خواهد شد و میان دولت و ملت جنگ در خواهد گرفت.



بفرم و سردار بهادر پس از فتح تهران

پس از فتح گیلان و اصفهان به دست ملیون و زمزمه حرکت مجاهدین به طرف تهران، آن ظن به یقین مبدل شد و بیش از پیش اهالی را نگران ساخت. اختلاف عقیده میان مشروطه خواهان و مستبدین کار را به دشمنی کشیده بود و رفتار ناهنجار طرفداران محمدعلیشاه در دوره استبداد صغیر مشروطه خواهان را بغایت آزوده خاطر کرده بود و آتش انتقام در دلها زبانه می کشید، مستبدین از کلمه مجاهد

وحشت داشتند و از سرسختی و بی‌رحمی آنها داستانها نقل می‌کردند و یقین داشتند که اگر روزی قشون ملی وارد تهران بشود شهر را با بمب مبدل به تل خاک کستر خواهند کرد و به‌صغیر و کبیر رحم نخواهند کرد از طرف دیگر امیربهادر وزیر جنگ اعلام کرده بود که پیش از آنکه انقلابیون وارد تهران بشوند، شهر را مبدل به تل خاک می‌خواهم نمود و همه مشروطه‌خواهان را از زیر شمشیر خواهم گذراند و حسرت تجدید مشروطیت را بر دلشان خواهم گذارد.

این نگرانی مشروطه‌خواهان و مستبدین سب شد که هر دسته برای حفظ جان و مال و غلبه بر دشمن خود را مسلح و مجهز نماید و برای دفاع آماده باشد. صدها اعیان، اشراف، رجال و شاهزادگان، توکرها و شخصی و بستگان خود را مسلح کرده بودند و در بام خانه‌ها بطوری که از نظرها پوشیده باشد سنگ و پناهگاه بنا کرده بودند.

حتی روحانیون که بر طبق عادات و سنن در جنگ شرکت نمی‌کردند اتباعی گرد خود جمع نمودند و آنان را به فرا گرفتن تیراندازی واداشتند بطوری که در یکی از نامه‌های حاجی شیخ فضل‌الله که در کتاب چهارم این تاریخ به طبع رسید و از نظر خوانندگان گذشت مشارالیه پنجاه قبضه تفنگ از دولت دریافت نمود و مقداری اسلحه از خارج تهیه کرد و متجاوز از صد نفر اتباع و بستگان خود را برای جنگ با مشروطه‌خواهان آماده نمود.

مشروطه‌خواهان هم در هر کوی و برزن انجمنهای سری چند نفری داشتند و با فروختن خانه و اثاثیه خود مقداری تفنگ و فشنگ تهیه نموده بودند و با بی‌صبری انتظار ورود قشون ملی را به پایتخت داشتند.

در نتیجه در تهران بعلاوه سربازخانه‌ها و قراولخانه‌ها و توپخانه و قزاقخانه که مراکز رسمی قشون دولتی بود صدها کانون مسلح بوجود آمده و هزارها نفر از مستبدین و مشروطه‌خواهان در زوایا و کوچه‌های شهر آماده کارزار شده بودند، بعلاوه صنیع حضرت که یکی از صاحبمنصبان توپخانه بود و مامکر نام او را در صفحات گذشته این تاریخ برده‌ایم با پول زیادی که محمدعلیشاه در اختیار او گذارده بود عتناً صدها نفر از الواط و اوپاش و قاطرچی را لباس متحدالشکل و کلاه مخصوص که به نام کلاه صنیع حضرتی معروف شده بود پوشانیده و آنها را مسلح کرده و نقاط مرتفع و حساس شهر را که از نظر حمله و دفاع اهمیت داشت به دست آنها سپرده و آماده کارزار نموده بود.

همینکه خبر حرکت مجاهدین از قزوین به طرف تهران در شهر منتشر شد به دستور حاجی شیخ فضل‌الله، شیخ محمود ورامینی با ششصد نفر اتباع مسلح خود وارد شهر شد و حفظ محله سنگلج و چاله میدان به عهده او محول گردید.

مشروطه‌خواهان هم سه مرکز مهم ملی در تهران تأسیس کرده بودند که در هر

یک عده‌ای افراد مسلح عضویت داشتند و آماده کارزار بودند، یکی کمیته جهانگیر که برهبری مستعان‌الملک تأسیس یافته بود و بیش از سیصد نفر افراد مسلح آماده جنگ داشت، دیگر اعضای قدیم انجمن برادران دروازه قزوین بودند که از دیرزمانی گردهم جمع شده و جمعی را مسلح کرده و مسئولیت اشغال دروازه‌های غربی شهر را به عهده گرفته بودند، دیگری انجمن احرار سرقبرآقا بود که برهبری عده‌ای از کسبه آن محل از آن جمله مهدی غلامحسین رنگرز و مهدی عبدالخالق تخت گیوه‌ساز تشکیل یافته بود و چون استطاعت مالی نداشتند با فروختن اثاثیه خانه و قرض مقداری تفنگ و فشنگ تهیه کرده و در حدود هفتاد نفر را برای حمایت از آزادی و مشروطیت مسلح نموده و آماده کارزار بودند. برای آنکه فرزندان آینده این آب و خاک به نیاید فداکاری و قدرت ایمان آن مردمان پا کدل و صاف‌نیت پی ببرند خالی از فایده نمی‌دانیم که از وضع زندگانی آنها چند کلمه بنویسم. اکثر این افراد در یک کاروانسرای خرابه در طرف جنوبی سرقبرآقا به شغل رنگرزی اشغال داشتند و با کمال سختی و بدبختی زندگی می‌کردند و دستهای آنها بواسطه رنگ نیل چون قیر سیاه بود و بهمین جهت در جنگی که پیش آمد آنها به مجاهدین سیاه‌دست معروف شدند.

همسر عبدالخالق که شغل شوهرش ساختن تخت گیوه بود و سال گذشته در سن هشتادسالگی در گذشت برای نگارنده نقل کرد:

«در آن روزهای طوفانی شوهر من هر چه پوشش کردا که یولی بدست بیاورد و با آن پول یک تفنگ بخرد موفق نشد عاقبت یک تخته قالی کهنه را که یگانه فرش زیر پای ما بود به بیست و دو تومان فروخت و با آن یک تفنگ ورندل کهنه خرید و در تمام سه‌شنبه روز که میان ملیون و تشون دولتی جنگ بود بدون آنکه لحظه‌ای بخواهد یا آرام بگیرد با سربازها که در سربازخانه‌ای در همسایگی ما بودند جنگید و عاقبت مجروح شد و پس از خاتمه جنگ مدت شش ماه بستری بود و پس از بهبودی چون پای راستش تیر خورده بود تا آخر عمر سی‌ننگید و بیزحمت راه می‌رفت.»

مجاهدین سیاه‌دست پس از آنکه صدای توپ و تفنگ از مرکز شهر بلند شد و ورود مجاهدین را به مرکز اعلام نمود دسته جمعی به طرف سربازخانه سرقبرآقا که بیش از صد نفر سرباز در آن بود حمله بردند و با شجاعت بی‌نظیری آن بنای مستحکم را محاصره نموده و پس از سه روز جنگ و دادن چند نفر کشته و عده‌ای مجروح سربازخانه را تصرف کرده و سربازها را خلع سلاح نمودند و جوانمردانه بدون آنکه کوچکترین صدمه‌ای به آنها بزنند با محبت و مهربانی و دادن خوراک آزادشان کردند.

این مردان پا کدل که تمام دوره جنگ را با شجاعت و از خود گذشتگی و دادن تلفات و تحمل خسارت بسیار در راه مشروطیت جنگیدند پس از فتح تهران بدون تظاهر و خودنمایی تفنگ را کنار گذاردند و بدون آنکه پاداشی از کسی بخواهند و

انتظار حق شناسی داشته باشند به کسب و کار خود مشغول شدند.

بمحض آنکه خبر ورود اردوی سردار اسعد به قم به اطلاع محمدعلیشاه رسید و زمزمه حرکت اردوی سپهدار از قزوین در شهر منتشر شد، محمدعلیشاه با یک جدیت بی سابقه‌ای به فعالیت پرداخت، بطوری که می‌گویند شبها تا نیمه شب

### نقشه جنگی دولتیا

بیدار بود و تمام ساعات روز را با سران قشون خود به مشورت و دادن احکام و دستورات و تهیه وسایل جنگی و تقویت قشون می‌پرداخت، از یکطرف بوسیله سعدالدوله از سفرای روس و انگلیس تقاضا نمود که میان او و سردار اسعد و سپهدار واسطه بشوند و از حرکت آنها به طرف تهران مانع شوند و آنها را قانع کنند که چون دولت مشغول تهیه افتتاح مجلس شورای ملی با همان مقررات قانون اساسی می‌باشد و مشروطیت را با تمام کمیت و کیفیت چون گذشته در ایران برقرار خواهد کرد دیگر آمدن آنها به تهران مورد ندارد و خوب است برای جلوگیری و خونریزی به محل خود برگردند و منتظر اقدامات دولت باشند. از طرف دیگر قشون ساحلوی مرکز را که در حدود بیست هزار نفر می‌شد به دو دسته قسمت نمود، یک قسمت را مأمور جلوگیری از اردوی سپهدار و سردار اسعد نمود و نیم دیگر را مأمور حفظ پایتخت کرد که در مراکزی که با نقشه دقیق معین شده مستقر گردند.

شاه، قشونی را که برای جلوگیری از هجوم ملیون به تهران معین کرده بود به دو دسته یکی کوچکتر و دیگری بزرگتر تقسیم نمود، قسمت کوچکتر را بریاست امیرمفتح بختیاری مأمور جلوگیری و جنگ با سردار اسعد نمود و قسمت بزرگتر را بریاست لیاخف مأمور جنگ و جلوگیری اردوی سپهدار کرد.

امیرمفتح بختیاری با یک اردوی سه هزار نفری مرکب از ششصد سوار بختیاری و چهارصد نفر قزاق و سه باطری توپ کوهستانی و عده‌ای سرباز و سوار ایلات متفرقه راه قم را پیش گرفت و در گردنه حسن آباد که محلی کوهستانی است و عبور از آن کار مشکلی است اردوی خود را مستقر نمود و تمام ارتفاعات اطراف را مستحکم کرد و توپهانی که در اختیارش بود در نقاط مهم قرار داد و منتظر ورود اردوی سردار اسعد شد.

همینکه سردار اسعد به نزدیکی حسن آباد رسید و مطلع از وضعیت گردید چون نمی‌خواست بملاحظه خانوادگی و قوم خویشی با بختیارها بجنگد و امیرمفتح هم حاضر به سازش با او نشد بناچار عقب نشینی کرد و به اردوی سپهدار که در نیمه راه میان قزوین و تهران بود ملحق گردید.

دسته دیگر مرکب از چهار هزار قزاق سواره و پیاده و چهار صد نفر سوار بختیاری و سیصد نفر تفنگدار قراچه داغی، فوج زرند و فوج شاهسون که مجموعاً در حدود هشت هزار نفر می‌شد با چهار باطری توپ شتیدر و ده عراده توپ کوهستانی و چندین توپ سی و پنج میلیمتری و یک مریضخانه سیار و چند دستگاه تلگراف و تلفون بریاست چند نفر صاحب منصب روسی و عده‌ای از خوانین بختیاری و خوانین شاهسون برای جلوگیری از اردوی سپهدار راه قزوین را در پیش گرفت و بدون فوت وقت کوهها و ارتفاعات اطراف رودخانه کرج و پل کرج را اشغال نمود و یک خط زنجیری در طول سی کیلومتر در جلو قشون ملی احداث کرد و کاروانسرا سنگی را که قلعه مستحکم بود مبدل به یک دژ نیرومند مسلح نمود و شاه‌آباد، یافت‌آباد، باداسک و کلیه نقاط و آبادیهایی که از نظر قشون کشی و سوق الجیشی اهمیت داشت اشغال نمود.

بحض و ورود قشون ملی به شهر و بلند شدن صدای تفنگ تمام اهالی تهران سراسیمه از خواب بیدار شدند و از مراکزی که قشون دولتی در آن متمرکز بود صدای شیپور آماده باش بلند شد و سه تیر توپ که علامت آغاز جنگ بود از میدان مشق شلیک شد و طولی نکشید که از صدها نقطه شهر تیراندازی شروع گردید.

پس از آنکه سرداران ملی در مسجد سپهسالار مستقر گشتند و قشون ملی در صحن بهارستان و مسجد و میدان متمرکز و جای گیر گردید و دسته‌هایی از مجاهدین شهری که با بی‌صبری انتظار ورود قشون ملی را می‌کشیدند به آنان مسلح گشتند اول کاری که کردند خیابانها و کوچه‌ها و نقاط مرتفع اطراف مسجد و مجلس را متصرف شدند و در نقاط حساس و قابل دفاع به سنگر بندی پرداختند، چون اردوی ملی غفلتاً وارد شهر شده و دولتیان غافلگیر شده بودند میلیون موفق شدند در ظرف چند ساعت بیاری مجاهدین شهری قسمت مهمی از شهر را متصرف شوند. چون قزاقخانه و میدان مشق و سربازخانه‌های اطراف آن مرکز فرماندهی قشون دولتی بود مهم‌ترین موضوعی که مورد گفتگو و بحث سرداران ملی قرار گرفت و توجه آنها را به خود معطرف نمود این بود که پیش از آنکه اردوی دولتی که در باداسک بود و بطوری که دیدیم نیرومندانه با قشون ملی جنگیده و از چهار هزار نفر قزاق و ششصد نفر بختیاری و چند فوج سرباز و چندین باطری توپ تشکیل شده بود به تهران بازگردد، قزاقخانه را تصرف نمایند و هرگاه این منظور در همان روز اول عملی می‌شد و قزاقخانه به دست قشون ملی فتح می‌شد جنگ تمام بود و دیگر کاری از سایر قوای دولتی که نقاط دیگر شهر را در دست داشتند ساخته نبود.

برای انجام این امر مهم یفرم را که در جنگهای گذشته کاردانی و لیاقت خود را بوجه احسن نشان داده بود انتخاب نمودند و سنگین‌ترین بار جنگ به عهده او و سواران

بختیاری محول گشت.

بفرم برای انجام مسئولیت مهمی که بعهده گرفته بود با چند نفر از خوانین بختیاری و دونفر از سران مجاهدین قفقازی و چند نفر از رؤسای مجاهدین در یکی از بالاخانه‌های مسجد سپهسالار ارکان حرب کوچکی تشکیل داده به مسورت پرداختند و با مراجعه به نقشه جغرافیایی شهر تهران و در نظر گرفتن وضعیت محلی که فتح آن را عهده دار شده بودند تصمیم گرفتند که ناحیه وسیع میدان شش، قزاقخانه، طویلۀ دولتی، عمارت گلستان و میدان توپخانه را از چهار طرف محاصره نموده و جنگ کتان قدم بقدم پیش بروند تا مرکز اصلی را اشغال نمایند.

سیصد نفر سوار بختیاری مأمور شدند از راه خیابان چراغ برق و خیابان پست‌خانه به طرف میدان توپخانه که امروز به نام میدان سپه نامیده می‌شود هجوم برده و آن نقطه مهم و مستحکم را اشغال نمایند.

چون تمام پشت بامهای میدان توپخانه را قشون دولتی در تصرف داشت و عده زیادی تفتنگ بدست آماده دفاع بودند بعلاوه دروازه‌های میدان توپخانه که دارای درهای بزرگ آهنی بود بسته شده و در پشت آنها خاکریزی کرده بودند حمله به آن در محکم از راه خیابان چراغ برق و خیابان پست‌خانه و لاله زار جز دادن تلفات نتیجه دیگری نداشت و روبرو شدن با دیوارهای بلند و محکم و درهای آهنی مشت به سندان زدن بود.

بختیارها با چابکی و زبردستی و زحمت فوق العاده بوسیله نردبام و طناب از پشت بانک شاهی خود را روی پشت بام بانک که مرتفع ترین بنا در میدان توپخانه بود رسانیدند و پیش از اینکه دشمن متوجه بشود آن محل مهم را سنگر بندی کردند و بر فضای میدان و پشت بامهای اطراف آن تسلط پیدا کردند و کسانی را که در میدان و ایوانها و پشت بامها بودند غفلتاً زیر آتش گرفتند. بطوری این مانور جنگی با سرعت و کاردانی انجام یافت که پس از چند ساعت زد و خورد قسمت غربی و شمالی و جنوبی پشت بامهای میدان به تصرف بختیارها درآمد و فقط قسمت شرقی که تکیه به میدان شش داشت و از طرف قزاقخانه تقویت می‌شد توانست تا دو روز پایداری کند.

در همان روز جمعی از شروططه خواهان محله عربها که انجمنی بنام روح القدس تشکیل داده بودند به طرف قزاقخانه خیابان چراغ برق که بوسیله سی نفر سرباز محافظت می‌شد حمله بردند و با دادن چند نفر زخمی و یک نفر کشته قزاقخانه را اشغال نمودند و سربازها را خلع سلاح کردند، سپس یاری بختیارها که در میدان توپخانه یا فوج سیلاخوری و مغانی در جنگ بودند شتافتند و تا خاتمه جنگ از همکاری و تقویت آنان دریغ نداشتند و بعلاوه کمک جنگی و وسایل آسایش آنها را که در حقیقت مهمان نهرانیها بودند از قبیل خوراک و روانداز فراهم نمودند.



مطامین پس از فتح تهران

اسدالله خان ابوالفتح زاده که سابقاً با رتبه سرتیپی مقام مهمی در قزاقخانه داشت و یکی از صاحبمنصبان ارشد آن دستگاه بشمار می رفت بطوری که در مجلدات پیش نوشتم پس از ظهور مشروطیت از قزاقخانه استعفا داد و به مشروطه خواهان پیوست و در جنگ مجلس شرکت کرد و پس از بمباران مجلس به رشت رفت و در جرگه مجاهدین گیلان وارد شد و فرماندهی یک قسمت از قشون ملی را عهده دار گشت و چون قزاقخانه و تمام گوشه و زوایای آن را بخوبی می شناخت و چند نفر از صاحبمنصبان قزاقخانه هم که به مشروطه خواهان پیوسته بودند با او همکاری می کردند مأموریت مهم و خطرناکی را بر عهده گرفت.

ابوالفتح زاده متقبل شده با عده ای که در تحت فرمانش بودند و جمعی از مشروطه خواهان شهری جبهه جنوبی میدان مشق و قزاقخانه را تصرف نماید و راه ارتباط قشون دولتی را با مرکز شهر مسدود کنند.

اشکال این مأموریت از این جهت بود که او و همراهانش می خواستند ناحیه ای را که از جلو و عقب در دست دشمن بود بدست بیاورند و در میان دو آتش خود را مستقر نمایند زیرا قسمت جنوبی میدان مشق که عبارت از آسبه و عمارات جنوبی خیابان سپه بود از طرف شمال مورد تهدید قشون دولتی متمرکز در میدان مشق قرار گرفته بود و از عقب سر یا از طرف جنوب با محله سنگلج که در دست حاکمان حاجی شیخ فضل الله بود و صنایع حضرت قوای چریک مسلح و نیرومندی در آنجا تشکیل داده بود مورد حمله قرار می گرفت.

ابوالفتح زاده و همراهانش برای اینکه خود را به جبهه جنوبی میدان مشق برسانند مجبور شدند ادارات و مراکز که در تصرف قشون دولتی بود دور بزنند و از جلو مجلس، خیابان شاه آباد، خیابان نادری، خیابان شاپور وارد میدان حسن آباد بشوند و چون خیابان سپه در تصرف قشون دولتی بود و عبور از آن غیر ممکن بنظر می رسید بناچار وارد چندین خانه که یکی از آنها متعلق به میرزا حسن ادیب بود شدند و از راه پشت بامها و سوراخ کردن خانه هایی که در طرف جنوب خیابان سپه بود در طرف چتوساعت تلاش جبهه جنوبی میدان را اشغال نمودند و برخلاف انتظار فرماندهان قشون دولتی عفتاً سرو کله چندین صد نفر مجاهد سرنایا مسلح در روی پشت بامها و پنجره و ایوانها نمایان شد و بطور دسته جمعی میدان مشق و عمارت بزرگ قزاقخانه که در شمال میدان بود زیر آتش گرفتند و عده ای را که در فضای میدان بودند از پای درآوردند.

از حسن اتفاق خانه حاجی خان برادر ابوالفتح زاده که دارای چندین بالاخانه مشرف به میدان بود در همان نقطه بود و خود حاجی خان و برادر دیگرش نصرالله خان توانستند مجاهدین را به نقاطی که از نظر سوق الجیشی اهمیت داشت رهبری کنند و خوراکی و روپوش برای آنها تهیه نمایند.



یک دسته از سواران بختیاری بسر سردگی ابوالقاسم خان با جمعی از مجاهدین تهران و مجاهدین قزوین که در تحت امر میرزا حسن رئیس المجاهدین بودند از طرف سرداران ملی مأمور اشغال تلگرافخانه شدند، این جماعت براهنمایی میرزا حسین خان قادر که یکی از اعضای برجسته کمیته جهانگیر بود میدان توپخانه را دور زدند و از کوچه های محله عربها وارد خیابان ناصریه شدند و پس از جنگ سختی تلگرافخانه هند و اروپا که در دست انگلیسها و در مجاورت تلگرافخانه ایران قرار داشت بدون آنکه صدمه به مأمورین انگلیسی وارد بیاورند تصرف کردند و به قسمت جنوبی میدان توپخانه تسلط پیدا کردند و مدرسه دارالفنون را هم که در جنوب تلگرافخانه بود و با عمارت گلستان پیش از یک خیابان فاصله نداشت تصرف کردند در همان وقت صدای تیر و داد و فریاد از دهنه بازار به گوش مهاجمین رسید و معلوم شد که در آنجا میان سیون و قشون دولتی جنگ در گرفته است. یک دسته از بختیاریها و مجاهدین شهری به طرف بازار سرازیر شدند نرسیده به در اندرون به عده ای سرباز سیلاخوری و گارد سلطنتی که خیابان و محوطه در اندرون را محافظت می کردند برخوردند و بدون خونریزی آنان را خلع سلاح نمودند سپس خود را به جلوی شمس العماره که محل زد و خورد بود رسانیدند.

قراولخانه مجاور شمس العماره مورد هجوم یک دسته مجاهد شهری قرار گرفته بود و سربازهای محافظ قراولخانه که عدیشان از سی نفر تجاوز نمی کرد با سرسختی می جنگیدند و حاضر به تسلیم نمی شدند.

ولی ورود قشون ملی بکمک مجاهدین شهری سبب شد که مستحفظین قراولخانه دست از جنگ بکشند و تسلیم شوند.

در همان وقت از طرف طبقه فوقانی عمارت شمس العماره در میان مجاهدین شلیک شد و چند نفر به خاک هلاک افتادند هنوز این واقعه خاتمه پیدا نکرده بود که بار صدای یک شلیک دسته جمعی از طرف ضلع جنوبی ارك دولتی بگوش رسید و مجاهدین بناچار قراولخانه را به دست چند نفر مجاهد شهری سپردند و به طرف خیابان جبهه خانه رفتند معلوم شد جمعی از قشون دولتی نثاره خانه را سنگر کرده و با تیراندازی تمام آن ناحیه را تریق کرده و راه آمد و شد را سدود نموده اند و چند نفر از عابریں را هم کشته اند این عمل خلاف انسانیت بر طبع جمعی از طرفداران خانواده طباطبایی و خانواده آشتیانی که خود را مسلح کرده و آماده کارزار بودند گران آمده و به طرف نثاره خانه حمله برده اند ولی چون سربازها در محل محکمی جای داشتند از این حمله جز دادن تلفات و تلف کردن سرب و باروت نتیجه ای نبردند، یک دسته از بختیاریها بوسیله نردبام خود را روی بام زندان مجاور نثاره خانه رسانیدند و بدون آنکه سربازهای دولتی متوجه شوند به طرف آنها شلیک کردند سربازها که غافلگیر شده بودند بوحشت افتاده سرازیرا تشناخته

تفنگها را ریخته راه فرار پیش گرفتند و آن سنگرمه مهم بدون آنکه تلفات زیادی وارد شود به دست قشون ملی افتاد.

هنوزگرد و خاک این رد و خورد فرونشسته بود که چند نفر کاسب تفنگ در دست و عرق ریزان خود را به میان مجاهدین انداختند و با فریاد به ما کمک کنید باری آنها را خواستار شدند. واقعه این بود که جمعی از اوباش عباس آباد که بدستور صنایع حضرت و آجودان یاشی مسلح شده بودند چهارسوق بزرگ را که مرکز داروغه شهر و نسبتاً محل مستحکم بود اشغال و سنگر کرده و نواحی اطراف را زیر گلوله گرفته بودند و هر جا مشروطه خواهی سراغ داشتند بدست می آوردند یا لخت می کردند و یا می کشتند و چندین خانه را هم غارت کرده بودند و در حقیقت این جماعت بر یک قسمت پر جمعیت شهر که اغلب آنها مردمان کاسب و زحمتکش بودند و به مشروطه ایمان داشتند تسلط پیدا کرده و با بی رحمی مردم را تحت شکنجه قرار داده بودند.

سران مجاهدین پس از مشورت کوتاهی صلاح دیدند که اول مسجد جامع را اشغال کنند و سپس از روی بامها که فاصله زیادی با محلی که اشرار در تصرف داشتند، نداشت به آنها حمله بکنند. این نقشه در ظرف نیم ساعت عملی شد و اشرار صنایع حضرتی بطوری غافلگیر شدند که بعضی از آنها از پشت بامها راه فرار پیش گرفتند و چند نفری هم پرت شدند ولی عده ای گنبد بزرگ چهارسوق را سنگر کردند و تا موقعی که هوا تاریک شد دست از جنگ نکشیدند.

دو ساعت به غروب مانده نصرالله خان برادر ابوالفتح زاده نخسته و فرسوده وارد مسجد سیهسالار شد و از طرف ابوالفتح زاده به سرداران ملی اطلاع داد که در حدود دوهزار نفر از اتباع حاجی شیخ فضل الله و شیخ محمود ورامینی و آخوند آملی بسر دستگی صنایع حضرت و شیخ محمود و سید جمال ما را از پشت سر مورد هجوم قرار داده اند و اگر آنها را متفرق نکنید موقعیت ما در خطر خواهد افتاد.

سالار فاتح مازندرانی که ریاست یک دسته از مجاهدین را عهده دار بود مأمور شد با دسته خود و جمعی از مجاهدین گرجی که با بمب دستی مسلح بودند رهسپار معرکه و کارزار بشوند و مهاجمین را متفرق کنند.

سالار فاتح و همراهانش از راه پامنار و جلو مدرسه مروی و خیابان جبهه خانه وارد جلوخان منزل عضدالملک شدند و از پشت بامهای تکیه مجاور و برونی عضدالملک خود را به تقاطعی که طرفداران دولت اجتماع کرده بودند رسانیدند و با پرتاب کردن چند بمب و تیراندازی که شرح آن موجب طول کلام می شود، رشته انتظام قشون حاجی شیخ فضل الله را از هم پاشیدند ولی بطوری که تیرا حیه دید این جماعت سرسبز که بطور موقت متفرق شدند و دست از حمله کشیدند، فردا مجدداً صف آرایی کردند و تا

ساعتی که جنگ خاتمه یافت پای استقامت آنان ست نشد و همچنان با قشون ملی می‌جنگیدند. در همان روز مردم پامناز سرشتگی حاجی محمدحسین ززاز پس از آنکه قراولخانه مجاور مدرسه مروی را اشغال کردند برای یاری قشون ملی به مسجد سیهسالار رفتند و در جنگهایی که فردای آن روز پیش آمد دوش بدوش قشون ملی جنگیدند.

مشروطه خواهانی که سابقاً عضویت انجمن برادران دروازه قزوین را داشتند و بطوری که سابق براین نگاشته بواسطه گرفتار شدن میرزا سلیمان خان میکده رئیس انجمن و تحریکات خیانت آمیزی که میان آنان شد نتوانستند در جنگ مجلس شرکت کنند و وظیفه وجدانی خود را در مقابل وطن و آزادی انجام بدهند و از این راه خود را سرشکسته می‌دانستند بجزیران گذشته از دیرزمانی انجمنی بنام آزادی تشکیل داده وعده زیادی را در حقا مسلح کرده و چشم براه بودند که اردوی ملی وارد تهران بشود و دوش بدوش آنان وارد کازار بشوند. بمحض ورود سرداران ملی به تهران و آغاز جنگ، اعضای قدیمی انجمن برادران دروازه قزوین یکی بعد از دیگری در محل انجمن جمع شدند و بر طبق نقشه‌ای که قبلاً تهیه کرده بودند دسته دسته به طرف محلی که تصرف آن در نظر گرفته شده بود روانه شدند.

دسته اول محلی را که به نام میدان شاپور خوانده می‌شود و بازارچه مجاور آن را اشغال کردند و در روی پشت باسها به ساختن سنگر پرداختند، دسته دیگر به طرف خیابان گمرک سرازیر شدند و پس از زد و خورد خونینی دروازه گمرک را که از نظر سوق الجیشی اهمیت بسزایی داشت از دست دشمن بیرون آوردند.

دسته سوم که از دو دسته اول نیرومندتر بود و شجاع نظام یکی از مشروطه خواهان قدیمی که در جنگ مجلس هم شرکت کرده بود سرکردگی آن را به عهده داشت راه خیابان دروازه قزوین را که امروز به نام خیابان شاپور خوانده می‌شود پیش گرفتند و به طرف میدان حسن آباد سرازیر شدند و پس از تصرف نقاط حساس به طرف محله سنگلج که از طرف صبح حضرت اشغال و سنگر بندی شده بود رفتند ولی هنوز چند کوچه را نیسموده بودند که با شلیک شدید و رامینی‌ها که ریاست آن را شیخ محمود عهده دار بود مواجه گشتند و با دادن جدمین تفرکشته و زخمی مجبور به عقب نشینی شدند.

ولی این جوانمردان از پای ننشستند و از این شکست مرعوب نشدند و همان شب در هم جمع شدند و به جمع آوری افراد بیشتری پرداختند و تصمیم گرفتند که فردا پیش از اینکه دشمن آگاه بشود در طلوع آفتاب جلוחان خانه معیر الممالک را دور زدند از راه کوچه ارمنه و گذر مستوفی از عقب سر به محله سنگلج حمله ببرند و جبران شکست روز گذشته را بنمایند.

## بازگشت قشون

### از بادامک به شهر

محمودخان آبرم که فرماندهی قسمتی از قشون دولتی را در جنگ بادامک عهده‌دار بود چنین حکایت می‌کرد:

اردوی دولتی که در بادامک متمرکز شده بود از حیث عده و آلات و ابزار جنگ و فرماندهی نیرومندترین واحد جنگی بود که تا آن زمان تشکیل یافته بود، این اردو که از چندین هزار نفر قزاق، سرباز و سوار یختیاری تشکیل شده بود از یک توپخانه نیرومند و یک تیپ سواره نظام کار دیده و آزمایش شده که ریاست آن را صاحبمنصبان روسی عهده‌دار بودند برخوردار بود و ما یقین داشتیم که بواسطه فزونی عده در پناه آتش توپخانه و حمله سواره نظام قزاق و یختیاری در جنگی که در پیش بود در ظرف چند ساعت اردوی مشروطه خواهان را از جای کنده و تار و مار خواهیم کرد و کاری را که سی هزار قشون عین الدوله و سرداران و سرکردگان آذربایجان در مدت یکسال نتوانستند انجام بدهند با موفقیت به پایان خواهیم رسانید و پایه‌های تخت و تاج محمدعلیشاه را محکم و استوار خواهیم کرد.

صبح که شیور آماده‌باش از اطراف اردو کشیده شد، هر دسته بنا بر نقشه جنگی ای که از طرف فرماندهی کل در اختیار رؤسای قسمت‌ها گذارده شده بود در جای خود مستقر گشته و توپها را در نقاط مرتفع و حساس گذارده و توپچها در پشت توپها جای گرفته و همه آماده فرمان حمله و یورش بودیم ولی از طرف اردوی انقلابیون کوچکترین سروصدا و آثاری دیده نمی‌شد، چند ساعت ما بحال آماده‌باش منتظر حمله دشمن بودیم ولی نه فقط حمله‌ای از طرف آنها نشد بلکه همه در خواب عمیقی فرو رفته بودند.

صاحبمنصبان و فرماندهان اردوی دولتی این سکوت را حمل بر یک حيله جنگی پنداشتند و یقین داشتند که دشمن تدبیری اندیشیده و بی‌خواهد ما را غافلگیر کند، از طرف رئیس کل، جاسوسان و سپس سواران گشتی به اطراف فرستاده شد تا کمینگاه دشمن را پیدا کنند ولی همه خبر آوردند که از اردوی انقلابیون و قشون ملی کوچکترین اثری نیست و حتی تا یک فرسخ اطراف بادامک را که بوسیله سواران گشتی و دوربین تفتیش کرده‌اند یک نفر مجاهد و یا مرد مسلح دیده نشده است همه یقین کردیم چون رؤسای انقلابیون خود را قادر به جنگ و روبرو شدن با اردوی نیرومند دولتی ندانسته‌اند و به شکست خود یقین داشته‌اند بیش از آنکه بجنگ بپردازند و بخت خود را آزمایش کنند رادفرار را پیش گرفته‌اند و از همان راهی که آمده بودند بازگشته‌اند. شادی و شعفی که از میان رفتن اردوی انقلابیون به رؤسا و افراد قشون دولتی دست داده بود از وصف خارج است و حماسه سربیهایی که صاحبمنصبها از جنگ واقع نشده می‌کردند شنیدنی بود ولی مقارن ظهر از طرف لیاخف به ما خبر داده شد که قشون ملیون وارد تهران شده و اردو بغوربت رهسپار پایتخت بشود.

هنوز آفتاب غروب نکرده بود که اردوی دولتی بادامک با نظم و ترتیب از راه

دروازه باغشاه وارد شهر شد عده‌ای از مجامعین که روی پامهای خانه‌های مجاور چهارراه حسن آباد و خیابان سیه را سنگریزندی کرده بودند کوشش کردند که جلوی اردوی دولتی پادامک را بگیرند و از ملحق شدن آنها به سایر قشون دولتی که در قزاقخانه متمرکز شده بود مانع شوند ولی سعی آنها در مقابل یک اردوی چندین هزار نفره بی فایده ماند و در آخر وقت روز اول جنگ، اردوی پادامک به سایر قسمت‌های قشون دولتی که در پایتخت از صبح با مشروطه خواهان دست بگریبان و در جنگ بود ملحق شدند.

در این موقع که جنگ مراحل قطعی و آخری خود را طی می‌کرد و تقدیرات یک ملت باستانی و رژیم سلطنتی استبدادی چندین هزارساله دستخوش جزومد حوادث بود و هر یک از دو طرف آخرین کوشش و فداکاری را برای نایل شدن به فتح و پیروزی بکار می‌بردند از نظر حقیقت‌گویی و اتخاذ طریقۀ انصاف نسبت به دوست و دشمن ناگفته نگذاریم که در این جنگ حیاتی بعلاوه تفوق عده جنگجویان و برتری اسلحه که دو عامل قطعی پیروزی در هر جنگی است و قشون دولتی از این برتری برخوردار بود عوامل دیگری هم در کار بود که در پیروزی طرفین سهم بسزایی داشت از آن جمله دو عامل مهم یکی روحی و اخلاقی و دیگری جغرافیایی و باموضعی بود که در فتح قشون ملی بسیار مؤثر واقع شد و در خور آنست که از نظر فلسفۀ تاریخ مورد توجه و تعمق قرار گیرد.

مورخین نظامی و محققین فنون جنگی بر این عقیده‌اند که سرموقبت ناپلئون در فتوحات عظیمی که نایل شد نبوغی بود که او در تقویت روحیه قشون بکار می‌برد و ابتکار او در نقشه‌های جنگی بود.

ناپلئون پیش از هر جنگی بوسیله نطقهای مهیج روحیه قشون خود را تقویت می‌کرد و بطوری آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد که افراد قشون پیش از جنگ خود را فاتح و نامیاب می‌دانستند و ترس و وحشت در روح آنها راه نداشت، دیگر آنکه نقشه‌های ابتکاری که از مغز روشن و مدبر او سرچشمه می‌گرفت و مولود نبوغ ذاتی او بود دشمن را گیج و سرگردان می‌ساخت و تمام ساخته‌ها و نقشه‌های جنگی آنان در مقابل تا کتبک پدیع آن مرد نقش بر آب می‌شد.

در همین ایام که به نوشتن این تاریخ اشتغال دارم آتش جنگ در میان قشون فرانسه که قرنیا است در شجاعت و فداکاری و آشنایی به فنون و علوم جنگی شهرت جهانی دارد در هندوچین یا جماعتی که طرفدار حکومت اشتراکی هستند مستعمل شده و با اینکه قشون فرانسه از حیث اسلحه و آشنایی به فنون نظامی بر دشمن تفوق کامل دارد و از نیروی هوایی بهره‌مند است بی‌دریگی شکست خورده و راه عقب‌نشینی پیش

گرفته است.

این موضوع غیر منتظره و حیرت‌آور مورد توجه و مطالعه مقامات عالیه دولت فرانسه قرار گرفته است و برای کشف این معما چند نفر از برگزیده‌ترین صاحبمنصبان ارشد و ژنرالهای ماهر و میدان جنگ دیده را مأمور کشف این معما نموده، صاحبمنصبان مذکور پس از آنکه به هند و چین مسافرت می‌کنند و از نزدیک محل میدانهای جنگ را مورد دقت و مطالعه قرار می‌دهند در گزارش مفصلی که به‌ستاد ارتش فرانسه داده‌اند سرعدم موفقیت قشون فرانسه را کشف نموده اینطور اظهار عقیده می‌کنند.

صاحبمنصبان فرانسه در جنگ هندوچین بدون آنکه وضعیت طبیعی و جغرافیایی محل را در نظر بگیرند همان تاکتیکی را که در مدرسه سن‌سیر فرانسه آموخته‌اند و برای جنگهای اروپا مفید است بکار می‌برند و همین نکته دقیق علت اصلی عدم موفقیت آنها در جنگهای هندوچین می‌باشد.

بیاد دارم زمانی که میان بختاریها و ژاندارمری دولتی که صاحبمنصبان سوئدی ریاست آن را عهده‌دار بودند در تهران جنگ در گرفت چون بختاریها در دوره انقلاب در جنگهای شهری آرموده شده بودند عبارات و پشت بامها را سنگر کردند و در پناه موانع بچنگ پرداختند ژاندارمها بر طبق قواعد نظامی به‌اسر صاحبمنصبان سوئدی با ستون منظم از میان خیابانها به طرف دشمن روانه شدند و همچنین به تیررس بختاریها رسیدند در کف خیابان داز کش کرده و به تیراندازی پرداختند بختاریها که در پشت سنگرها و پشت بامها بودند آن بدیختها را یکی بعد از دیگری هدف تیر قرار داده و تلفات سنگینی به آنها وارد آوردند بهمین دلیل امروز در دنیا جنگهای پارتیزانی حتی در جنگهای بزرگ عمومی اهمیت فوق‌العاده پیدا کرده است و گاهی قشونهای نیرومند و بزرگ را بیچاره و دچار شکست نموده است.

در جنگ سه روزه تهران روحیه جنگجویان و تاکتیک جنگی دو عامل مهمی بود که جنگ را بنفع مشروطه‌خواهان خاتمه داد و فتح نهایی را نصیب آنان کرد.

جنگهای تبریز و موفقیتهای شگفت که نصیب مشروطه‌خواهان شده بود انقلاب گیلان و داستانهایی که از شجاعت و تهور مجاهدین در میان مردم انتشار یافته بود طرفداری ملل آزاد از مشروطه‌خواهان ایران و احکام حجج اسلام نجف در ارتداد مستبدین و دستگاه حاکمه طوری روحیه مستبدین و فرماندهان قشون دولتی و شاه را متزلزل کرده و آنها را با یأس و ناامیدی دست بگریبان ساخته بود که دربار و اکثر از مستبدین معروف و شاهزادگان و روحانیون طرفدار استبداد پیش از آنکه قشون ملی به طرف تهران حمله ببرد از ترس و یا احتیاط نقشه فرار و پناهنده شدن به سفارتخانه‌های خارجی را تهیه کرده و چنان سرعوب شده بودند که بقول معروف دست و پای خود را

جمع کرده بودند.

سستارالدوله نقل می کرد همیشه از حبس باغشاه نجات یافتیم مجبور بوده هر چند روز به دربار بروم و خودی نشان بدهم یکی از روزها که به سلطنت آباد رفته بودم و با امیربهادر صحبت می کردم غفلتاً صدایی که بی شباغت به صدای توپ که از مسافت دور بگوش برسد نبود در محوطه قصر سلطنت آباد طنین انداز شد و چنان رعب و وحشت در میان درباریان بوجود آورد که من بی اختیار بخنده افتادم.

شاه که در حوضخانه بود با رنگ پریده بیرون آمده و فریاد کشید، چه خبر است؟ درباریان خود را باخته میبوت به یکدیگر نگاه می کردند و سربازها و مستحفظین بهر طرف می دویدند و خود را برای دفاع آماده می کردند امیربهادر چون دیوانگان می گفت یا این زن چه کنم (مقصودش ملکه بود) پس از تحقیق معلوم شد ده دوازده نفر فرانس یک قالی بزرگ را می تکانند و این صدای تکانیدن قالی بود که به گوش قصر نشینان رسیده و همه را مضطرب نموده بود.

از نظر تاکتیک در جنگ سه روزه تفوق با قشون ملی بود زیرا بطوری که در جنگهای تبریز نوشتم قشون منظم دولتی در جنگهای صحرائی بر قشون ملی برتری داشتند ولی در جنگهای شهری چون مجاهدین رویه بارتیرانی پیش گرفته بودند و پشت بامها و نقاط مرتفع را تصرف می کردند و در پشت بناها گاهها جای می گرفتند قشون نظامی دولتی را که از راه خیابانها و میدانها با صف منظم حمله می بردند سوزد شلیک قرار می دادند و تلفات زیاد به آنها وارد می آوردند و از بیراهه پشت سر قشون دولتی را گرفته و آنها را غافلگیر می کردند و با پرتاب کردن بمب دستی دسته های قشون مهاجم را متفرق و تلفات زیاد به آنها وارد می آوردند.

گرچه قشون دولتی از یک توپخانه نیرومند برخوردار بود و گلوله های توپ خرابی بسیار به اینیه و عمارات وارد می آورد ولی تلفات جانی کمتر بود و مجاهدین می توانستند در بناه دیوارها و خانه ها خود را حفظ کنند ولی مجاهدین بجای توپ بمب دستی بکار می بردند و خود را در گوشه و کنار و زوایا مخفی کرده و از راههای تنگ و سوراخها به تقاطعی که قشون دولتی در آنجا متمرکز و یا دست به حمله زده بود می رسانیدند و با پرتاب کردن یک یا چند بمب جمع آنها را متفرق می کردند.

اگرچه علیخان دیوسالار «سالار فاتح» می نویسد در محاصره حمله به جبهه شمالی، قزاقخانه و میدان مشق و میدان سپه وارک دولتی و مرکز اصلی قشون دولتی سربازخانه های اطراف که نه دهه قشون دولتی در آن متمرکز بود سردار اسعد و سپهدار و یفرم مشفقاً شرکت داشتند ولی بطوری که در صفحات پیش اشاره کردم یفرم مستقلاً از طرف سرداران ملی مأمور محاصره

محل‌های مذکور در بالا شد و با اینکه قشون ملی شب را راه ییمایی کرده بود و همگی خسته بودند هنوز ساعتی از ورود آنان به پایتخت نگذشته بود که بغیر مأمور محاصره و فتح مرکز اصلی تجمع قشون دولتی شد و در رأس یک ستون مرکب از کلید مجاهدین ارمنی و سیصد نفر بختیاری و در حدود صد نفر مجاهد قفقازی و عده‌ای مجاهد قزوینی از میدان بیمارستان، خیابان شاه‌آباد و اسلامبول عبور کرده چهار راه اسلامبول را اشغال نموده و در آنجا توفی که همراه داشت استوار نمود سپس به اشغال خانه‌ها و عمارات واقع در دو طرف خیابان علاءالدوله که امروز خیابان فردوسی نامیده می‌شود همت گماشت و در فاصله چند ساعت نیمی از آن خیابان را بتصرف در آورد و خانه‌های ظهیرالدوله را که پس از جنگ مجلس به توب بسته شده و هنوز در حال ویرانی بود و انجمن اخوت را که در همسایگی خانه‌های ظهیرالدوله بود اشغال کرد و در روی پشت بامها و نقاطی که اهمیت سوق الجیشی داشت به سنگر بندی پرداخت و مجاهدین را دسته دسته در محل‌های مذکور به محافظت و نگهبانی گماشت.

خبر پیشرفت قشون ملی به طرف جبهه شمالی قزاقخانه موجب شد که یک دسته سوار و پیاده قزاق و سرباز با دو عراده توپ با عجله از در غربی میدان مشق و خیابان شمالی قزاقخانه چون سیل خروشان به طرف خیابان علاءالدوله سرازیر شدند و جلو پیشرفت مجاهدین را گرفتند و جنگ سختی میان دو طرف در گرفت و به کشته شدن جمعی و شکست قشون دولتی منتهی شد.

ناگفته نگذارم که در این جنگ جمعی از آرد اویش مشروطه خواه بسرکردگی نصره السلطان که از دیر زمانی خود را مسلح و آماده جنگ نموده و پس از اطلاع از ورود قشون ملی به تهران در انجمن اخوت اجتماع کرده بودند شرکت کردند و چون آن محل را بخوبی می‌شناختند مجاهدین را رهبری نمودند. دسته‌ای از مجاهدین ارمنی خانه دکتر تولوزان فرانسوی طبیب ناصرالدین شاه که محل مستحکم بود اشغال نموده و بر طویله سلطنتی تسلط پیدا کردند.

حوائان امروز و نسلهای آینده وقتی که نام طویله سلطنتی  
 اشغال طویله سلطنتی به گوششان می‌رسد می‌پندارند آنجا محلی بوده که در آن  
 یا اصطبل همایونی صحت هفتاد اسب کالسکه و درشکه و عده‌ای مستخدم  
 می‌زیسته و اهمیت زیادی برای آن قائل نیستند.

ولی طویله سلطنتی در دوره استبداد چندین هزار اسب ایران یکی از دستگاههای سهم درجه اول دولتی بود چنانچه هنوز در امضهان طالار طویله که در حقیقت یک قصر مجلی است از آثار باستانی محسوب می‌شود و هر سال هزارها سیاح خارجی و داخلی به تماشای آن می‌روند و سیاحان اروپایی و مورخین دوره صفویه من جمله شاردن



داستانها از اهمیت و تحمل و وسعت طالار طویلہ نوشتہ اند کہ بنظر ما بہ افسانہ بیستہ نزدیک است تا بہ حقیقت.

ریاست طویلہ سلطنتی را یکی از امرای بزرگ و یا یکی از سرداران نامی عہدہ دار بود و چند نفر از شخصیتہای مهم گردانندہ قسمتہای مختلف آن بودند چنانچہ کالسکہ جی پاشی در ردیف وزرا و اعیان جای داشت و شاطر پاشی کہ ریاست چند صد نفر شاطر را عہدہ دار و از اجزای طویلہ شاهی بود یکی از ارکان دولت محسوب می شد.

یکی از مستوفیان درجہ اول عہدہ دار محاسبات کل اصطبل ہمایونی بود و سی چهل نفر مستوفی و محاسب و منشی در تحت امرش انجام وظیفہ می کردند دفتر طویلہ بیش از پنجاه صنف نفر عضو داشت.

از جملہ قسمتہای مهم دستگاه طویلہ سلطنتی یکی شترخانہ و دیگری قاطرخانہ بود کہ ہر یک در عالم خود یک ادارہ مهمی بودند کہ چندین صد نفر مستخدم داشت صدها اسب عربی ممتاز و وعدہ زیادی قاطر و شتر ہمیشہ در طویلہ سلطنتی برای سواری و بارکشی آمادہ بود و بیش از صد کالسکہ مجلل و درشکہ و گاری و سایر وسایط نقلیہ آن روز در مخازن و درشکہ و کالسکہ خانہ ہا دیدہ می شد.

در مخزن طویلہ اشیای نفیس و ممتاز از قبیل زین و برگہای گلابتون و مروارید دوزی شدہ و صدها تیراق طلا و نقرہ اسبہای سواری و یراقہای طلا نشان اسبہای کالسکہ ہای مخصوص و رکابہای جواهر نشان و غاشیہ ہای مروارید دوز و اشیایی کہ در موقع مسافرت شاه مورد احتیاج بود در فضای وسیعی کہ بہ نام طویلہ سلطنتی خوانندہ می شد در روی ہم انباشتہ شدہ. علاوہ طویلہ ہایی کہ گنجایش ہزارہا اسب و قاطر داشت و انبارہای متعدد، عمارت مجلی وجود داشت کہ چون قصور سلطنتی تا بہترین فرشہا و مبلہا مزین شدہ بود و ہر روز صدها نفر در اطاقہای مخصوص بہ انجام کارہایی کہ وظیفہ داشتند مشغول بودند ہزارہا نفر درشکہ جی، کالسکہ جی، جنودار، شاطر، سہتر، میرآخور، قاطرچی، شتربان، گاریچی و غیرہ اعضای این دستگاه بودند.

محمدعلیشاہ در دورہ سلطنت کوتاہش بعد از قزاقخانہ علاقہ مخصوص بہ طویلہ سلطنتی داشت و دائماً مراقب بود کہ با وجود خالی بودن خزانہ جبرہ و مواجب کارکنان آن دستگاه بوقع برسد و از سراحم شاہانہ راضی باشند علت علاقہ فوق العادہ محمدعلیشاہ بہ اعضای طویلہ سلطنتی این بود کہ این افراد از رذل ترین و پست ترین و سرورترین مردم تہران بودند و ہر وقت می خواستند کسی را تحقیر کنند سی گفتند اخلاق مہتر و جلو دارہا را دارد و از حامیان سرسخت و محافظین تخت و تاج پادشاہ مستبد بودند.

چنانچہ در مجلدات سابق این تاریخ بہ نظر خوانندگان رسید واقعہ میدان تویخانہ بہ دست ہفتین افراد بوجود آمد و پس از توپ بستن مجلس و در دورہ استبداد صغیر این عناصر

شیراز هیچگونه هرزگی و بی‌ناموسی و تعدی به دکان و مال مردم فروگذار نکردند و در مقابل از مراحم مخصوص شاهانه بهره‌مند شدند و بعنوان پاداش و انعام هزار چندی پول عرق به جیب آنها ریخته می‌شد.

پس از آنکه اردوی ملیون از قزوین به طرف تهران حرکت کرد امیر اصطلح مبارکه همه این افراد را مسلح و برای دفاع از تاج و تخت شاه ستمگر آماده کرد در نتیجه طویلۀ سلطنتی سیدل به یک دژ محکم که در آن در حدود دوهزار نفر افراد مسلح متمرکز شده بودند گردید و یک دسته از گارد سلطنتی و عده‌ای سرباز مقانی هم ضمیمه آنان گردیده و آماده کارزار شدند.

یفرم پس از اطلاع از وضعیت دشمن و محل‌های مستحکم که در تصرف داشتند بر این عقیده شد که هرگاه طویلۀ سلطنتی را که در ضلع شمال غربی میدان شفق و قزاقخانه بود بتصرف درآورد محاصره قشون دولتی را تنگتر نموده و بر میدان شفق تسلط پیدا خواهد کرد، برای اجرای این نقشه قشون را که در اختیار خود داشت به دودسته تقسیم کرد.

دسته اول را که مرکب از هفتاد نفر مجاهد قفقازی و عده‌ای مجاهد ارمنی بود مأمور کرد که از کوچه قاسم شیروانی از راه پشت بامها و سوراخ کردن خانه‌ها به یکدیگر خود را به جناح شمالی شرقی طویلۀ برسانند و دشمن را غافلگیر کرده با بمب و شلیک آنها را به تسلیم و یا متفرق شدن مجبور کنند.

خود یفرم هم با دویست نفر سوار بختیاری و چند صد نفر مجاهد از راه خیابان علاءالدوله به طرف محل مذکور حمله برد.

جمعی از مجاهدین هم که پشت بامهای عمارات شرقی خیابان علاءالدوله را تصرف کرده و بیش از دویست متر با طویلۀ شاهی فاصله نداشتند مأموریت یافتند بمحض آنکه حمله آغاز شد و جنگ در گرفت عمارت و فضای طویلۀ را زیر آتش بگیرند.

این نقشه با کمال مهارت انجام یافت و بیش از دوساعت طول نکشید که طالار طویلۀ شاهی و افرادی که در آن جای داشتند از سه طرف مورد هجوم و حمله قشون ملی قرار گرفتند.

مجاهدین قفقازی که با بمب دستی مسلح بودند بایرت کردن چند بمب در محوطه طویلۀ و وارد کردن تلفات سنگین به محصورین پشت بام، عمارت بزرگ طالار طویلۀ را اشغال کرده و بنای تیراندازی را گذاردند. چنگ خونین در جلوخان و صحن طویلۀ میان طرفین در گرفت و عده زیادی از بای درآمده و در نتیجه قوای دولتی متفرق شد و طویلۀ شاهی که اهمیت زیادی از نظر سوق الحیثی و جنگ نهایی که در پیش بود داشت، به تصرف ملیون درآمد و بیرق سه رنگ ملی روی سر در بزرگ آن باهتزاز درآمد همینکه روز بیابان رسید و تاریکی شب همه جا را فرا گرفت یفرم دسته‌های نیرومند در

نقاط مرتفع طویله و عمارات اطراف آن، از آن جمله خانه‌های ظهیرالدوله، پشت‌بام خانه‌های علاءالدوله و خانه دکتر تولوزان و انجمن اخوت گماشت و چون مجاهدین بسیار خسته شده بودند خود و سایرین به مجلس بازگشتند و نتیجه جنگهای آن روز را به اطلاع سرداران ملی رسانیدند.

سفرای خارجه مقیم تهران از محمدعلیشاه قول گرفته بودند که برای جلوگیری از کشتار مردم بیگناه پایتخت و خرابی شهر از بمباران شهر بوسیله توپخانه خودداری کند ولی برخلاف قولی که شاه داده بود هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که از پنج نقطه غرش توپها بلند شد و شهر را زیر آتش شدید ده‌ها توپ گرفتند و پرده‌ای از آتش و آهن روی تهران کشیده شد و در زیر این پرده آتش هزارها نفر در نقاط مختلف شهر تفنگ در دست بحاج هم افتاده بودند.

بقول سردار سعید، قیامتی برپا بود که ترسیم آن غیر قابل بیان است.

دوستون از قشون دولتی مرکب از سواره نظام، پیاده و توپخانه از طرف مغرب و دوستون از طرف مشرق چون سیل بیابان کن به طرف بهارستان سرازیر شدند و در حمله اول آنچه را که در سر راه یافتند از میان برداشتند. اول یک لشکر نیرومند مرکب از قزاق سواره و پیاده، سرباز معنایی، فوج سیلاخوری، سواران قزاقه داغی و قسمتی از گارد مخصوصی که دروازه دوشان تپه و اراضی اطراف آن را تا حدود دولاب، اردوگاه خود قرار داده بودند چون پیش از سایر قسمت‌های قشون دولتی آزادی عمل داشتند و موانع کمتر در پیش پایشان بود در زیر آتش توپخانه از راه خیابان دوشان تپه، خیابان عین‌الدوله و کوچه‌هایی که خیابان عین‌الدوله را به جناح غربی مجلس و مسجد رهبری می‌کند سرازیر شدند و در اندک زمانی ارتفاعات دو طرف خیابان دوشان تپه را اشغال کردند. خانه‌های نیرالدوله و کوچه مریضخانه امریکاییها را پناهگاه قرار دادند و به پیشروی خود ادامه دادند و خود را به یک خانه فاصله با دیوار شمالی مجلس رسانیدند.

این جنگجویان بی باک، جسارت را بجایی رسانیدند که یک دسته صد نفری سرباز سیلاخوری از راه کوچه مقابل در غربی مجلس خود را به طویله مجلس رسانیده و آنجا را اشغال کردند و برای ورود به محوطه مجلس با پیل و کلنگ به خراب کردن دیوارها و طاقها مشغول شدند.

در همان هنگام که قشون دولتی مشغول پیشرفت بود سیصد نفر بختیاری بسر کردگی مرتضی قلیخان و امیر مجاهد از طرف سردار اسعد مأمور جلوگیری آنان شدند و چون عبور از خیابان دوشان تپه غیر ممکن بود بختیارها خانه‌های پشت مجلس را یکی بعد از دیگری اشغال نمودند و بوسیله سوراخ کردن و خراب کردن دیوارها بهم

وصل کردند و در اندک زمانی عمارات جنوبی خیابان را بتصرف درآوردند و بسختی با دشمن بیجنگ پرداختند.

یکی از مجاهدین قفقازی که توپچی ورزیده‌ای بود باتفاق صد نفر مجاهد یک عراده توپ را به محل تلاقی خیابان دوشان تپه با خیابان مجلس رسانید و قشون دولتی را که در خیابان مشغول بیسروی بود زیر آتش گرفتند.

هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که در اکثر محلات و برزنیها

روز دوم

میان دستجات مختلف جنگ در گرفت و صدای تفتنگ همراه با

یا سخت‌ترین روزها

فریادهای زنده باد مرده‌باد و فحش و ناسزا در شهر ظنین انداز شد.

اکثر این زد و خوردها محلی بود و تأثیری در فتح و شکست

نداشت ولی در چهار نقطه شهر جنگهای شدیدی پیش آمد که هزارها نفر در آن شرکت

داشتند و تقدیرات طرفین بسته به آن بود. برای آنکه بهتر بتوانم از عهده تشریح

وضعیت آن روز برآیم لازم است تا کتیک جنگی و یا نقشه‌ای که طرفین تهیه کرده و از

آن پیروی می کردند به نظر خوانندگان برسانم.

فرماندهی قشون دولتی که قوایش بواسطه ملحق شدن اردوی بادامک تقویت

شده بود پس از اینکه روزاول با مجاهدین و قشون ملی دست و پنجه نرم کرد و تاحدی

به پیروی مادی و معنوی آنان پی برد تصمیم گرفت که اول شهر تهران را از چهار طرف

زیر آتش توپخانه بگیرد و پس از اینکه میلیون ضعیف شدند و روحیه خود را از دست

دادند از طرف شمال و جنوب با دسته‌های منظم مجلس و مسجد سپهسالار را محاصره و

تصرف نماید.

در حقیقت تا کتیک صاحب‌منصبان روسی همان نقشه‌ای بود که در جنگ مجلس

بکار بردند و کامیاب شدند.

بطوری که نوشتم پیش از اینکه قشون ملی وارد پایتخت بشود دولتیهها در پنج

نقطه مهم شهر و خارج شهر که مسلط به تهران بود توپهای سنگین کالیبر بزرگ

استوار کرده بودند و صاحب‌منصبان روسی فرماندهی توپخانه را بعهده گرفته بودند و

آجودان باشی امیر توپخانه که یکی از هواداران سرسخت استبداد بود با آنکه ریاست

عالیه توپخانه را که در آن زمان مقام بسیار مهمی بود داشت عملاً در تحت اوامر

صاحب منصبان روسی قرار گرفته بود و اوامر و دستورات آنها را اجرا می کرد چند باطری

توپ در قصر قاجار که محل برتفعی است و بر تمام شهر مسلط است جای داده بودند و

توپچیهای روسی در اطراف توپها که دهانه آنها به طرف مجلس بود جای داشتند، چندین

توپ در میدان مشق قرار داده بودند. چند عراده توپ نیز در روی خاکریز خندق

دروازه دوشان تپه قرار داده شده بود.

یک باطری توپ روی سردر دروازه شهر ری استوار کرده و هزارها سواره نظام و پیاده نظام متمرکز در قزاقخانه، میدان توپخانه، میدان مشق، سر بازارخانه های سربازان و نایب السلطنه و خیابان ماشین برای حمله منتظر دستور فرماندهی کل بودند فرماندهان قشون دولتی امیدوار بودند که آن روز جنگ را با موفقیت خاتمه بدهند و پیش از آنکه آفتاب غروب کند مشروطه خواهان را از پای درآورند.

در همان موقع که گزارش اشغال طولیه مجلس بوسیله سربازهای سیلاخوری به اطلاع سرداران ملی رسید و موجب نگرانی زیاد شد بفرم برای عرض گزارش میدان جنگی که مسئولیتش را عهده دار بود به ملاقات سرداران آمده بود وی بحضرت اطلاع از وضعیت، بدون فوت وقت موزر در دست با پنجاه نفر عقلتاً وارد طولیه مجلس می شود و چون صاعقه بر سر سربازهای سیلاخوری فرود می آید و رگبار گلوله های موزر چون مرغی که دانه برمی چیند در چند دقیقه بیش از نیمی از سربازان سیلاخوری را نقش بر زمین می کند. سید محمدعلی تهرانی که یکی از مجاهدین شهری بود و در آن گیرودار حضور داشت می گفت: سربازهای سیلاخوری چنان غافلگیر شده و دست و پای خود را گم کردند که قادر به دفاع و دست بردن به تفنگ نبودند و تا نفر آخر آنها بدست مجاهدین کشته شدند و سایرین بدون کمترین مقاومتی تفنگهای خود را به زمین ریخته و تسلیم شدند.

پس از پاک شدن طولیه و کوچه های غربی مجلس و مسجد از دشمن، سالار فاتح و نظام السلطان از طرف سرداران ملی مأموریت یافتند که بسر کردگی دوستان نفر مجاهد مازندرانی و شهری به طرف خیابان عین الدوله و دولاب بیسروی کنند و چون شرح این ماجرا را خود سالار فاتح برشته تحریر درآورده و در موقع خود از نظر خوانندگان می گذرد به قسمتهای دیگر که حائز اهمیت بیشتری است می پردازد.

بختیارها با فداکاری بسار و از خود گذشتگی و دادن تلفات با کمک توپ که در مدخل خیابان دوشان تپه نصب شده بود و به طرف دشمن آتش فشانی می کرد موفق شدند جلو بیسروی قشون دولتی را بگیرند و تا چهار ساعت بعد از ظهر تشنه و گرسنه با دشمن در جنگ بودند بدون آنکه فتح و بیسرتی نصیب یکی از دو طرف بشود.

برطبق دستور فرماندهی قشون دولتی افواج متمرکز در سر بازارخانه نایب السلطنه و سر بازارخانه ماشین با دو عراده توپ و یک مسلسل در سه راه امین حضور بهم ملحق شدند و دسته جمعی به طرف مجلس سرازیر گشتند ولی هنوز از مدخل خیابان سرچشمه مسافتی طی نکرده بودند که به یک ستون قشون ملی مرکب از مجاهدین آذربایجانی

و خلخالی و گروهی بختیاری برخوردارند و جنگ شدیدی میان آنان در گرفت و تلفات زیادی به طرفین وارد شد ولی میان زد و خورد جماعتی از مجاهدین پامناز و سرچشمه که اکثر از کسبه شهر بودند با فریادهای زنده باد مشروطه بیاری مجاهدین رسیدند و مستقماً به دشمن هجوم بردند و آنان را تا حدود خیابان عین الدوله عقب نشانند.

در همان گیرودار که قشون دولتی و ملیون در حدود سده راه امین حضور با هم می جنگیدند در حدود صد نفر سرباز که تک نفر صاحب منصب جوان بناه علیخان سلطان فرماندهی آنها را داشت از قسمت عمده قشون جدا شده و به کوه تنگ و باریکی که به جناح جنوبی مسجد سپهسالار منتهی می شد روانه گشتند و چون خود را در مقابل دیوار مرتفعی که سر بر آسمان کشیده بود یافتند پناچار وارد خیابان جلو مسجد شدند و بی هنوز گامی چند برداشته بودند که از پشت بام مسجد قرار لانی که اطراف گنبد و در ستاره ها کشیک سی دادند به طرف آنها شلیک کرده و یک دسته از مجاهدین که جلو مجلس اجتماع کرده بودند به آنها حمله ور شدند و تلفات زیادی به آن بدبختها وارد آوردند کسانی که از این حمله ناگهانی خلاصی یافتند پناچار از همان راهی که آمده بودند فرار کردند.

پیش از این متذکر شده که قسمت مهم و نخبه نیرومند قشون دولتی در قزاقخانه و میدان توپخانه و میدان مشق و سربازخانه های اطراف آن متمرکز شده بود و محمد علی شاه کلید فتح و ظفر را در دست این قوه می داشت. ورود اردوی بادامک این قشون نیرومند را که لیاخت و صاحبمصان روسی بر آن فرماندهی می کردند تقویت نمود و تصمیم گرفتند که فردا صبح با تمام نیروی خود به جنگ بپردازند و دشمن را از میان بردارند.

اول آفتاب توپهایی که در میدان مشق قرار داده بودند و دهانه آنها به طرف مجلس بود با شدت هر چه تمام تر بنای آتش فشانی را گذاردند و صدها خمپاره در میان جماعتی که در مسجد و مجلس و میدان بهارستان و اطراف آن بودند فرو ریختند.

یکی از ناظرین بناه محمدخان راستکار که از مجاهدین شغری بود نقل می کرد که خمپاره های توپ که میان چنارهای باغ مجلس می ترکید چنان شدید و وحشت زای بود که بعد از ظهر آن روز تمام برگهای چنارها و شاخه ها چون فصل خزان زمین را مقروض کرده بود.

سپس درهای میدان گشوده شد و چند دسته نیرومند قزاق سواره و پیاده و چند عراده توپ و چند طبل زن با سرعت هر چه تمام تر بنای پیروزی در خیابان علاء الدوله و خیابان پشت شهرداری امروز و خیابان لاله زار و خیابان بستخانه را گذاردند.

بقره که مسئولیت جنگ قزاقخانه را عهده دار شده بود به توپچه های پشت توپهایی که در چهارراه اسلامبول نصب کرده بودند دستور آتش فشانی داد و به مجاهدینی که

در خانه ظهیرالدوله و انجمن اخوت و طوبله سلطنتی مجتمع بودند امر شد در سنگرهای خود جای گرفته قشون مهاجم را زیر آتش بگیرند. بفاصله چند دقیقه یک برده از آتش یسرتفت قشون دولتی را کند کرد و تلفات سنگینی که بد آنها وارد آمد و پای آنان را در یسروی سست نمود ولی در همان هنگام یک عامل مؤثر به نفع قشون دولتی وارد کارزار شد.

بانک رهنی روسها در خیابان علاءالدوله بوسیله پنجاه نفر قزاق ایرانی و در حدود سی نفر سرباز روسی که از طرف سفارت برای محافظت بانک در چند روز قبل فرستاده شده بود پشت پامهای بانک را مستحکم و سنگر بندی کرده بودند، همینکه میان قشون دولتی و قشون ملی جنگ آغاز شد مستحفظین بانک رهنی بفتح قشون دولتی وارد کارزار شدند و چون محل مناسب و مرتفعی را در دست داشتند عرصه را بر قشون ملی تنگ کردند و آنان را به عقب نشینی مجبور نمودند ولی این موفقیت دوام زیادی پیدا نکرد و یقیناً در رأس صدها مجاهد ارمنی و قفقازی و عده ای سوار بخنیری راه را بردشمن سد کردند و با تهور و شجاعت بی نظیری آنها را مجبور به عقب نشینی نمودند.

بطور اختصار و صرف نظر از جزئیات در آن روز قشون دولتی به امید درهم شکستن قشون ملی سه دفعه با کمال تهور بجمعه پرداخت و هر سه دفعه چون امواج دریا که به صخره ای برخورد کند حمله و هجومستان درهم شکست. این جنگ خونین بدون آنکه موفقیت نصیب یکی از دو طرف بشود تا غروب آفتاب ادامه داشت و بطوری که خواهیم دید روز سوم هم از صبح جنگ آغاز شد و تا نزدیک ظهر ادامه داشت ولی به عملی که خواهیم نگاشت حدت و شدت روز دوم را نداشت.

قسمتی از قشون دولتی که به خیابان لاله زار و خیابان پستخانه حمله برده بودند در چند ساعت موفق شدند خیابان صاحب اختیار را که امروز بدنام سعدی خوانده می شود متصرف شوند و خیابان پستخانه را تا حدود خانه های ظل السلطان بتصرف در آورند ولی بعضی رسیدن به تیررس خانه های ظل السلطان از روی پامها و خیابان و تحت بربریه ها مورد حمله سخت قشون ملی قرار گرفتند و با دادن تلفات سنگین راه فرار را پیش گرفتند، می گویند تلفات این دسته قشون دولتی در مجاور خانه های ظل السلطان بدرجه ای سنگین بود که دیگر قشون دولتی تا پایان جنگ جرأت نزدیک شدن به آن محل را پیدا نکرد.

آن روز تا غروب آفتاب توپهای دولتی تهران را با بی رحمی و سرسختی بمباران کردند و جنگجویان دو طرف در زیر آتش توپخانه با هم دست بگیربان بودند. غرش توپها، فریاد جنگجویان، صدای انفجار بمب و صدای هزارها گلوله که در هر دقیقه از دهانه تفنگها خارج می شد شهر را تکان می داد و محسوس بود

که شرح آن از عهده قلم ناچیز نگارنده خارج است.

تا دو ساعت بعد از ظهر جزر و مدها و پیش و پس رفتنهای چند در جبهه‌های اصلی جنگ پیش آمد بدون آنکه بشود فتح و فیروزی یکی از دو طرف را پیش بینی نمود تا آن ساعت قشون ملی در حقیقت حال دفاعی داشتند و قشون دولتی راه هجوم و حمله را پیش گرفته بودند میرزا محمد نجات که تمام آن روز را با سرداران ملی در تماس بوده چنین حکایت می‌کرد:

بعد از ظهر آن روز مجاهدین که چند روز در یاد امک یا دشمن - سخت جنگیده بودند و در نیمه شب بدون ساعتی استراحت خود را به تهران رسانیدند و از ساعت ورود به جنگ و زد و خورد و دوندگی در آن هوای گرم مشغول بودند چنان خسته و فرسوده و ناتوان شده بودند که بعضی بی اختیار بزمین می‌انداختند و بیهوش می‌شدند آثار ناامیدی و تردید از ناصیه سرداران قشون ملی کم کم هویدا می‌شد و بدون آنکه خود متوجه باشند اظهار نگرانی می‌کردند.

ولی چهار بعد از ظهر علامت تازه‌ای وارد کارزار شد و کفه ترازوی جنگ تدریجاً بتفع مشروطه خواهان بنای سنگینی را گذارد سردار محیی معزالسلطان، میرزا علی محمد خان تربیت و میرزا کوچک خان که هر سه از شجاعان قشون ملی بودند و عقب‌داری اردوی ملی را از قزوین به تهران در عهده داشتند و بهمین جهت چند فرسنگ با قشون اصلی فاصله گرفته بودند و از حرکت قشون ملی و سپهدار و سردار اسعد از بادامک به تهران اطلاع نداشتند و منتظر دستور سرداران بودند همینکه از ورود اردوی ملی به تهران آگاهی یافتند با یانصد نفر مجاهد تازه نفس و استراحت کرده که در تحت فرمانشان بود با عجله خود را به پایتخت رسانیدند و از دروازه قزوین وارد شهر شدند سپس از خیابان اسیریه محله حسن آباد را دور زده به طرف مجلس رفتند. ورود این عده نیرومند نعمتی بود که در آن موقع شدت و سختی نصیب مشروطه خواهان شد نیمی از این قشون یانصد نفری را به یاری و تقویت بفرم که با سرسختی با دشمن دست بگریبان بود فرستادند و نیم دیگر را بفرماندهی میرزا علی محمد خان تربیت مأمور کردند که جناح مغرب قزاقخانه و میدان مشق را محاصره کند و کوشش نماید که از فشار قشون دولتی به جبهه‌ای که بفرم در آن می‌جنگید کاسته شود.

میرزا علی محمد خان و میرزا کوچک خان با سیصد نفر مجاهد از خیابان نادری امروز وارد خیابان شاهپور شدند و خود را به ضلع شرقی مدرسه آلمانی که مشرف بر قزاقخانه بود و دارای عمارت مستحکم و مرتفعی بود رسانیدند و بدون زحمت مدرسه مذکور را اشغال نموده و روی باسهای بلند و شیروانی را سنگریزندی کردند و یک توپ کوچک کوهستانی که همراه داشتند در محل مرتفع و مناسبی استوار کردند و غفلتاً میدان مشق و جبهه عمارت بزرگ قزاقخانه را زیر آتش گرفتند، این مانور ماهرانه که



بطور ناگهانی انجام یافت قشون دولتی را متوحش نمود و بطوری که پیش بینی می شد از حملات پی در پی آنان به قشونی که تحت فرماندهی یفرم بود کاست.

پس از ورود دسته مجاهدین عقب دار به شهر و شرکت سردار محبی و میرزا-علیمحمدخان در جنگ و تقویت قوایی که در تحت امر یفرم انجام وظیفه می کردند مرکز اصلی قشون دولتی از چهار طرف تحت محاصره قرار گرفت و روحیه قشون ملی تقویت شد و با سرختی و اعتماد بیستری به جنگ پرداختند و بنای تعرض و پیشرفت را گذاردند و اطراف مجلس و مسجد را از قشون دشمن پاک کردند.

بختیاربها تا حدود دروازه دوسان تپه پیسروی کردند و محله عربها و بازار سرچشمه و یامنار و خیابان ماشین به دست ملیون افتاد.

هنوز آفتاب غروب نکرده بود که قشون ملی بکمک مجاهدین شهری بیش از دولت شهر را بتصرف درآوردند و در همه جا دشمن را مجبور به عقب نشینی کردند گروهی از مجاهدین شهری که از پیروان مرحوم افجه ای بودند در جنگی که میان بختیاربها و قشون دولتی در چهار راه سرچشمه و سه راه امین حضوریش آمد فداکاری بسیار نمودند و جماعتی از مجاهدین که از معتقدین خانواده بهبهانی بودند به طرف جاله میدان که یکی از مراکز مهم اشراق والواط بود حمله برده و آن مرکز فساد را متصرف شدند و طرفداران دولت را تارومار کردند.

گرچه رؤسای مجاهدین شهری داستانها از جنگها و فداکاریهایی که در مراکز مختلف شهر نموده بودند نقل می کردند ولی نظر به اینکه زد و خورد های مذکور جنبه محلی داشت و در مقدرات عمومی اثر زیادی نداشت از نگارش جزئیات آن صرف نظر کرده به حوادث و وقایعی که در فتح و شکست عامل اساسی محسوب می شد پرداخته.

در آن روزهای تاریخی شاه و سعدالدوله در قصر سلطنت آباد

**باردیگر سعدالدوله** با هم تماس دائمی داشتند و ساعت بساعت از آنچه در تهران خود را بمیان انداخت می گذشت مطلع می شدند، محمدعلیشاه به کارهای لستکری می پرداخت و سعدالدوله عهده دار جریانات سیاسی بود. محمد-

علیشاه اسیدوار بود که با به توپ بستن شهر و ورود اردوی پادامک قشون ملی را شکست بدهد و پایه سلطنت خود را باردیگر در روی کشته بی گناهان استوار نماید ولی برخلاف انتظاری که داشت روز پبیان می رسید و فتور و سستی در ارکان قشون ملی مشاهده نمی شد.

سعدالدوله که از اوضاع بی نهایت نگران بود و یقین داشت که اگر مشروطه خواهان کامیاب بشوند روزگار سیاهی در پیش خواهد داشت برای آنکه خود را مصلح و خیرخواه معرفی کند، بار دیگر به میانجی گیری برخاست و با عجله به قلهک که اکثر

رهبران مشروطه خواهان در آنجا سکنی کرده بودند شتافت و مجلسی از صنایع الدوله، وثوق الدوله، مستشار الدوله، میرزا سلیمانخان، حسینقلیخان نواب و چند نفر دیگر تشکیل داد و پیشنهاد کرد که نمایندگان برای ملاقات سرداران ملی به شهر بروند و برای جلوگیری از خونریزی قراردادی را که برای ستار که جنگ در چند ماده تنظیم نموده بود به امضای آنان برسانند.

ملخص این قرارداد این بود که جنگ بلافاصله ستار که بشود و سرداران ملی با مجاهدین از شهر بیرون بروند و در یک یا چند نقطه خارج از شهر سکنی کنند و شاه بلافاصله بر طبق قانون اساسی مجلس را با نظارت نمایندگان سرداران ملی مفتوح نماید پس از افتتاح مجلس و اطمینان کامل به برقراری مشروطیت مجاهدین متفرق شده به اوطان خود بازگردند.

ولی در آن روز طوفانی کسی جرأت رفتن به شهر و عبور از میان آتش را نداشت و سعی و کوشش سعدالدوله بجایی نرسید حقیقت مطلب اینست که رهبران مشروطه خواهان که در آن مجلس حضور داشتند قلباً مایل به این سازش نبودند و میخواستند که کار یکسره بشود زیرا آنها بخوبی می دانستند که تا محمدعلیشاه در روی تحت سلطنت قرار گرفته محال است مشروطه در معنی حقیقی کلمه در ایران برقرار بشود و پایدار بگردد و اگر امروز مجبور به تسلیم و تمکین شده فردا راه مخالف دیگری پیش خواهد گرفت و بدبختیها و مشکلات تازه ای بوجود خواهد آورد.

پاسی از شب گذشته بود که رؤسای قشون ملی مجلسی  
**کنکاش**  
 آراستند و به طرح نقشه جنگ فردا پرداختند چیزی که  
**رؤسای قشون ملی**  
 فوق العاده موجب اضطراب و نگرانی فرماندهان قشون ملی  
 بود ته کشیدن ذخایر جنگی مخصوصاً فشنگ بود و اگر فردا

جنگ خاتمه پیدا نمی کرد همه چیز از دست می رفت و تمام زحمات و فداکارها نقش بر آب می شد، تهیه فشنگ هم با وضع آن روز غیر ممکن بلکه محال بود، برای خاتمه دادن به جنگ دو نقشه در نظر گرفته شد که اجرای هر یک مستلزم فداکاری و مخاطرات عظیمه بود.

نقشه اول که در اطراف آن بحث و گفتگوی بسیار شد این بود که فردا تمام دسته های مجاهدین به طرف قزاقخانه که مرکز مقاومت قشون دولتی بود حمله ببرند و بهر قیمتی که ممکن بشود آنجا را اشغال کنند و طبعاً با تصرف قزاقخانه و میدان مشق و سربازخانه های اطراف آن جنگ خاتمه پیدا می کرد ولی اجرای این نقشه بسیار خطرناک و موفقیت در آن کاملاً تردیدآمیز بود و در صورت عدم موفقیت شاید بیش از نیمی از مجاهدین از میان می رفتند زیرا امکندهای که در تصرف قشون دولتی بود از دیوارهای

باد و ضحیه احاطه شده بود و در روی عمارات و نقاط مرتفع سنگر بندی شده و هزارها نفر افراد کاملاً مسلح و جنگ دیده و به فنون نظام آشنا در آن محوطه مجتمع شده بودند. علاوه چندین باطری توپ و مسلسل دهانه های خود را به طرف تقاطعی که قشون ملی در تصرف داشتند باز کرده و در هر لحظه ممکن بود شروع به آتش فشانی کنند و خرمن هستی قشون مهاجم را میلل به خاکستر نمایند.

نقشه درم که شاید عملی تر بنظر می رسید ولی خالی از خطر نبود و اجرای آن مستلزم شهامت و از خود گذشتگی بسیار بود این بود که پانصد نفر از مجاهدین جنگ دیده و شجاع و کاملاً مجهز در نیمه شب از بیراهه به سلطنت آباد که مقر سلطنت و دربار بود و بوسیله دوهزار نفر سرباز و سوار قراچه داغی و گارد مخصوص محافظت می شد هجوم ببرند و شاه ستمگر را دستگیر نمایند و یا از میان بردارند و با از میان بردن او جنگ را خاتمه بدهند.

پس از گفتگو و مشورت طولانی نقشه دوم مورد تصویب قرار گرفت و چون سردار اسعد و سپهدار در آن جلسه حضور نداشتند مقرر شد که آنان را از نقشه مصوبه آگاه کنند و نیز تصمیم گرفته شد که به مجاهدین اخطار بشود که در جنگهای فردا از مصرف کردن فشنگ زیاد خودداری کنند و حتی الامکان مراعات صرفه جویی را بنمایند و بدون هدف تیراندازی نکنند.

صبح روز سوم جنگ با همان شدت روز پیش آغاز شد و با آنکه قسمت مهمی از شهر تهران به تصرف ملیون درآمده بود و در جبهه شرقی و شمال شهر قشون دولتی شکست یافته و متفرق شده بودند و تلفات زیادی به فوج سیلاخوری و فوج محقانی و سوارهای امیرمفخم بختیاری وارد آمده بود، قزاقخانه با سرسختی مقاومت می کرد و با اینکه از طرف شمال بوسیله قوای یفرم و از طرف جنوب بوسیله قوای اسدالله خان سرتیب ابوالفتح زاده و از طرف غرب بوسیله قوای بختیاری که بانک شاهی و تلگرافخانه را در دست داشتند و در ارتفاعات آنجا جای گیر شده بودند و از طرف شرق بوسیله مجاهدین تحت فرماندهی سیرزا علی محمدخان تربیت و میرزا کوچک خان که مدرسه آلمانی را که مشرف بر قزاقخانه بود در دست داشتند محاصره شده و زیر آتش توپ و بمب و بمب دستی و تفنگ قرار گرفته بود حاضر برای تسلیم نمی شد و بطوری که صاحب منصبان ارشد قزاقخانه پس از خاتمه جنگ نقل می کردند لیاخف خود را برای یک حمله نهایی آماده می کرد.

آتش توپخانه دولتی شدت روز پیش را نداشت و فقط توپهایی که در قصر قاجار و میدان مشق و دروازه شمیران قرار داده بودند بشدت آتش فشانی می کرد.

نزدیک ظهر خبر رسید که شاه‌ستمگر پس از دو سال خوتریزی از سلطنت آباد فرار کرده و در سفارت روس متحصن شده است.

از عصر روز دوم که کفه ترازوی جنگ بفتح مشروطه‌خواهان بنای چربیدن را گذارد یک اضطراب و وحشت بی سابقه‌ای محوطه قصر سلطنت آباد را فرا گرفت و محمدعلی‌شاه هم که چون همه سردان شقی و بی رحم از نعمت شجاعت و شهامت بی نصیب بود روحیه خود را بکلی باخت و خود را برای فرار از چنگال دشمنانی که یقین داشت که اگر به او دست یابند به داربکافتش خواهند آویخت آماده کرده بود. صبح روز سوم به او خبر رسید که سه ربع شهر تهران به تصرف مشروطه‌خواهان درآمده و قشون دولتی متمرکز در قزاقخانه و میدان شقی در محاصره افتاده و بدون نتیجه تلاش و زدوخورد می‌کنند و امیدی برای موفقیت نیست.

بعلاوه به او اطلاع داده بودند که یک ستون نیرومند قشون ملی با تجهیزات کاسل و بمب به طرف سلطنت آباد حرکت کرده و هرگاه پیش از چند ساعت در سلطنت آباد بماند کشته و یا سرده بدست دشمن خواهد افتاد، این بود که چون دیوانگان سر از پا نشناخته با عجله راه فرار پیش گرفت و بدستارخانه دولتی، که به اتکای او آنهمه جنایت را کرده بود پناهنده شد.

هرگاه راجع به وقایع مهم و حوادث فوق العاده تاریخی از

منابع مختلف که هر یک سندیت دارد نقل قول می‌کنیم

برای اینست که اختلافات مختصری در آنچه نوشته‌اند

### توضیح و تذکر

مشاهده می‌شود و نخواستیم یکی از آن منابع را برطبق

تشخیص شخص خود مدرك وقایع قرار بدهیم و یادداشتهای اشخاصی که خود در آن

حوادث شرکت داشته و شاهد و ناظر جریانات بوده‌اند و سهم و شریک در جنگها

بوده‌اند نادیده و ناگفته گذاریم.

سردار ظفر بختیاری می‌نویسد: سردار اسعد برای قاسم آباد که هفت فرسخی تهران است

حرکت کرد، اردوی سپهدار هم به یافت آباد که نیم فرسنگی قاسم آباد است وارد شد،

سپهدار و یفرم خان و حاجی سید کاظم خان رشتی و بیست نفر مجاهد قفقازی نزد سردار

اسعد آمده و در خلوت تبادل افکار نموده و دستورات لازم بهمدیگر داده و به یافت آباد

مراجعت کردند.

روز دیگر بامداد اردوی سپهدار به مقابل اردوی امیرمفخم رفتند سردار جنگ هم

در آن موقع از آذربایجان رسیده بود.

سواران امیرمفتح با کمال تهور بدون نظم و ترتیب از قفقازبها جلوگیری کردند و بعد بهم ریختند و جنگ سختی کردند سپه‌دار همان شب پیش سردار اسعد فرستاد و بیغاه داد که امر کنید بختیاربها علامتی به بازوهای خود ببندند تا سجاهدین آنها را بشناسند و از سواران امیرمفتح فرق بگذارند.

بختیاربها مشغول بستن علامت شدند ولی هنوز همگی علامت مذکور را به بازوی خود نبسته بودند که صدای توپ بلند شد، اردوی سردار اسعد به کمک قفقازبها و ارامنه که یفره رئیس آنها و رستم زمان خود بود می‌روند، در آنجا بواسطه اشتباه چند نفر از بختیاربهای طرفدار آزادی بدست قشون یفره کشته شدند.

راجع به جنگ بادامک چنین می‌نویسد: عزیزالله خان پسر مرحوم قلیخان ایل بیگی داماد صمصاءالسلطنه، علامت‌حسین خان برادر سردار اسدخان و نصرالله خان پسر آقا علیخان بختیاروند و آقا داود علی اسکندر و آقا رمضان پسر ملاعلی شیرمنی و تبرلاعلیخان با دسته قفقازبها مصادف می‌شوند که علامت به بازو نداشتند اسدخان یکی از ارامنه دسته یفره را می‌کشد یفره امر به شلیک می‌دهد کربلا علیخان دو تیر می‌خورد و پنج نفر دیگر هم تیر خورده کشته می‌شوند، حاجی ابوالفتح و آقا خدارحمه و آقا غضنفر و امیر احمد خسروی و خانجانخان و آقا محمد کاظم پسر اقبال آبادی و آقا لطفی حمله به سواران دسته سردار جنگ کردند با اینکه دسته سردار جنگ آنها را به باد گلوله گرفتند امیرقلی احمد خسروی و آقا لطفی کشته می‌شوند و حاجی ابوالفتح و آقا محمد کاظم ده آبادی و حسین و ملاقاسم احمدی تیر خورده مجروح می‌شوند، بختیاربهای مشروطه خواه احدی که تقاضای مرخصی می‌کند که از سرکردگان بختیاری دولتی بودند اسیر می‌کنند و می‌خواستند آنها را بکشند ولی سرکرده‌ها مانع شدند و قناعت کردند که تفتنگهای سه تیر و مادیانهای آنها را بگیرند و آنها را آزاد کنند.

از طرف امیرمفتح قاسم خان بختیاروند و آقا فرج‌الله و احمد عباسخان و محمد مرتضی خان پسر حاجی سیف‌نظام و چند نفر دیگر کشته شدند و نزدیک سی و چهار نفر از طرفین زخمی شدند، تا غروب جنگ کردند و چون هوا تاریک شد به طرف آرامگاه خود بازگشتند. سردار اسعد نامهای به امیرمفتح نوشت و از کشتگان و زخمیهای بختیاری جویا شد و مقتولین و مجروحین اردوی خود را به امیرمفتح اطلاع داد.

راجع به ورود قشون ملی به پایتخت و جنگهایی که پیش آمد این‌طور می‌نویسد: سردار اسعد و سپه‌دار و اردوی ملی بی سروصدا بدون آنکه نفس از کسی بیرون بیاید و یا کبریتی آتش زده شود با نظم و آرامش راه تهران را پیش گرفتند و سفیده صبح به دروازه یوسف‌آباد رسیدند دروازه را با کشتن قراولان باز نمودند و تمام اردو وارد شدند.

امیر جنگ و صارم‌الملک را با پنجاه نفر سوار بختیاری برای محافظت دروازه گماشته سردار اسعد و سپهدار اعظم با سایر خوانین در مسجد سپهسالار و مجلس شورای ملی وارد شدند، امیر مجاهد و مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه و سردار اقبال و مسیو یفرم خان و مجاهدین هر کدام با پنجاه شصت سوار مأمور گرفتن دروازه‌ها شدند، امیرمفتح و سردار جنگ وقتی که آگاهی یافتند که اردوی سپهدار و سردار اسعد وارد تهران شده‌اند روز روشن پیش دیده آنها چون تپ تاریک شد و خشه آلود به طرف تهران آمدند.

امیرمفتح از بیرون دروازه بهجت‌آباد با کلیه سوارهای بختیاری که در تحت فرماندهی داشت به شهر حمله برد و توپها را به دروازه بستند و کار بر صارم‌الملک و امیر جنگ و سوارهای آنها سخت شد و از سردار اسعد کمک خواستند.

عزیزان خان، مؤثر السلطنه فولادوند را با پنجاه سوار از اتباع خودش به یاری آنها فرستاد، در این وقت سردار جنگ به قصر سلطنت آباد به حضور محمدعلیشاه رسید یک عراده توپ کوهستانی برای امیرمفتح از سلطنت آباد فرستاد که بوسیله آن دروازه را توپ باران کردند.

از طرف جنوب هم قزاقها از طرف قرائخانیه که در آن نزدیکی بود به آنها شلیک سختی کردند.

سردار اسعد، سردار اقبال را با سی نفر سوار کمک امیر جنگ و صارم‌الملک و فولادوند فرستاد اینجا هنگامی که سردار جنگ با عده زیادی سوار بختیاری و سرباز سیلاخوری و سوارهای امیربهادر از طرف شاه مأمور گرفتن دروازه دوشان تپه شدند دروازه را گرفته از درب دروازه تا دیوار شمالی مجلس شورا تمام خیابان را اشغال کردند سردار جنگ و سایر بختیاریها عمارت صدرالملک و سایر عمارات را گرفته مشغول جنگ شدند، از قصر قاجار و دولت آباد دولتیها مجلس و مسجد سپهسالار را بمباران نمودند.

تمام تهران مشتعل شده بود و آزادیخواهان و دولتیها شهر را به یک کوه آتشی فشان تبدیل کرده بودند.

در این موقع مسیو یفرم خان چند گونی پر از خاك کرده و سربام کاروانسرای که مجاور خیابان دوشان تپه بود گذارد و دو عراده توپ ماکسیم که در زبان بختیاری شصت تیر می‌نامند در سر آن خاکریز نهاد و به سربازها بست، زمانی نگذشت که سربازها نشانه گلوله شصت تیر شدند و تمام سرباز خیابان پرازگشته شده، از گشته‌های راه محمدعلیشاه بیدادگر.

سردار اقبال عصر آن روز با سوار و استعداد خود از دروازه بهجت‌آباد رفتند به طرف دروازه دولت، چون دروازه دولت به او سپرده شده بود امیر شکار مرتضی قندعلی

که در سنارهٔ دروازه پهلوی صارع الملک ایستاده بود کشته شد، هنگام غروب بیشتر قوای دولتی دور امیرمفخم جمع شده و به دروازه یورش آوردند. در این موقع امیر جنگ و صارم الملک دروازه را سخت نگاهداری می کردند عده‌ای از بختیاریه‌های امیرمفخم از راه خندق وارد شده و به آنها تاختند و کار را بر آنها تنگ کردند و بسیاری کشته شدند چنانچه از اتباع آنها بیش از پنجاه نفر باقی نمانده بود، در نیمه شب میرزا ابدال از کنار یارک اتابک گذشت و خود را بزحمت به مجلس رسانید و سردار اسعد و سپهدار را از موقعیت سخت فولادوند و صارم السلطان آگاه نمود، بحکم سردار اسعد و سپهدار یک عراده توپ و سی نفر مجاهد بسرکردگی مرتضی قلیخان خود را به دروازه رسانیدند و توپ را بستند به اردوی امیرمفخم، تا پاسداد مشغول جنگ بودند عاقبت سوارهای امیرمفخم شکست خوردند و راه عقب نشینی پیش گرفتند.

سربازهای ستمانی و سوارهای بختیاری سردارمفخم یکمک یک عراده توپ که نزدیک دروازه شمیران گذارده بودند به طرف شهر حمله بردند و تا نزد یک پارک امین الدوله را گرفتند و می خواستند از آن راه به قشون دولتی که خیابان دوشان تپه را تصرف کرده بود ملحق بشوند ولی به مقاومت شدید یک دسته مجاهد قفقازی و رشتی برخوردند و درجه شکسته راه فرار پیش گرفتند.

سالار قاجار می نویسد: علی خان دیوسالار مارنندران می که یکی از رؤسای مجاهدین بود و در فتح تهران و قزوین و انقلاب گیلان سهم بسزایی دارد در یادداشتهایی که از خود بیادگار گذارده چنین می نویسد:

پیش از اینکه وارد پایتخت بشویم سردار اسعد و سپهدار امر کردند مجاهدین با بیرق سفید حرکت کنند، جمعی پیراهن از تن بیرون کرده بروی برجه و تفنگها انداختند و از دروازهٔ بهجت آباد وارد شهر شدند قراولان دروازه بعد از زد و خورد مختصری فرار کردند، ما یکسره خود را به بهارستان رسانیده سپهدار و سردار اسعد و یفرم خان در خیابان اسلامبول برای محاصره قزاقخانه رفتند، من شخصاً در مسجد سپهسالار را که قفل بزرگی زده بودند یا بمب کندم و بالای گنبد و گنبد کشیکچی گذاردم وقتی که ترتیب دسته خود را دادم با احمد دیوسالار برادرم به خانه رفتم زن و فرزندم را ملاقات کردم، من به آنها گفتم این همان چکمه است که من در جلوشما، با گریه و زاری که می کردید، در با کردم و اینک با فتح و نصرت و افتخار از پای درمی آورم.

باری بواسطه خستگی زیاد به پشت بام رفته خوابیدم در نیمه شب صدای توپ از قصر قاجار بلند شد چون خانه من به مجلس نزدیک بود برای اینکه گزند می به فرزندان و عیالهم نرسد آنها را در زیر زمین سکنی دادم.

صبح زود به مجلس رفتم یورش سربازهای سیلاخوری باران گلوله و گلوله توپ

از دوست یعنی از قزاقخانه و قصر قاجار می‌بارید، من به نزد سپهدار و سردار اسعد که در حوضخانهٔ مجلس بودند رفتم.

آنها جلوگیری قشون دولتی را که از طرف دولاب و دوشان تپه به طرف مجلس سرازیر شده بودند به من واگذار کردند، من سربازان خود را به نقاط مناسب برای جنگ مجتمع نمودم و خودم با چند تن از مجاهدین ولایتی در کوجه پشت مسجد سپهسالار جای گرفتم، یک مرتبه بیش از یکصد نفر سرباز سیلاخوری که از طرف دولاب یورش برده بودند در زیر حمایت آتش توپخانه خود را به طویله مجاور مجلس رسانیدند و بامین سینه به سینه برخوردند، من فریاد کشیدم و مجاهدین را بکمک خواستم و در میان آنها شلیک کردیم و جنگ سختی در گرفت اکثر آنها کشته شدند فعلاً بیش از بیست نفر در مقابل چشم ما افتاده است دیوار میان خانهٔ عزیز السلطان و مجلس را خراب کردم محمدخان و خواهرزاده من و جمعی در مسجد سپهسالار به ساختن بمب اشتغال داشتند.

این حمله سیلاخوریها سبب شد که من بامهای مسجد سپهسالار را سنگربندی کرده و فکر دفاع مجلس و مسجد با بمب و سایر اسلحه باشم.

دستجات بختیاری دروازه‌های شمالی شهر را اشغال نموده و مستحکم کرده‌اند. اینک جنگ پشتت ادامه دارد کار دیگری که کردم چون دیدم از راه خیابان دوشان تپه به خیابان عین الدوله نمی‌شود رفت از پشت مجلس دادم خانه‌ها را سوراخ کرده و بهم متصل نمودند و قشون خود را از خانه به خیابان عین الدوله رسانیدم در خیابان عین الدوله گلوله چون باران می‌بارید و تمام خانه‌ها و عمارات اطراف در دست قشون دولتی بود، جمعی از سربازان دولتی بجای جنگ مشغول چاییدن و غارت خانه‌ها بودند.

شب دوم که من پس از فتح آن حدود سنگرها را بازدید کردم عددی بشمارای کشته در سنگرها بود که همگی بواسطه گرمی هوا متعفن شده و سگها مشغول خوردن اجساد بودند.

پس به مجلس برگشته و کشتیک سنگرها را عوض کردم فردا صبح جنگ با همان شدت شروع شد، سیلاخوریها و معقائیها با سربازهای من بسختی می‌جنگیدند چون تعفن نعش کشتگان خود من و سربازهایم را گیج کرده بود و قادر به تنفس نبودیم از نظام السلطان که سرکردگی یک دسته از مجاهدین تهرانی را داشت تقاضا کردم که این نعشهای متعفن را دفن کند و یا زیر خاک مستور نماید تا بتوانیم در سنگرهای خود بمائیم و جنگ کنیم و نیز گفتم فتودرتوچی آلمانی را با یک عراده توپ بکمک ما برسانند.

این دو کار انجام شد نعشها را زیر خاک کردند و توپ را به ما رسانیدند ولی برای



استوار کردن توپ در محل مناسبی دچار زحمت شدیم چون از طرف دشمن گلوله می بارید و مانع انجام کار می شد.

با زحمت زیاد توپ را در خرابه ای نصب کردم و بنای بمباران سنگرهای قشون دشمن را گذاردم، بالاخره قشون دولتی در نتیجه حمله توپ و تفنگ ما از جای کنده شدند و رئیس آنها که بنام درویش خان خوانده می شد کشته شد، در بغل درویش خان حکم یآوری او که چند روز قبل دریافت کرده بود یافتیم. در نتیجه این جنگ قسمت غربی شهر تا دولا ب به دست ما افتاد.

امروز معزالسلطان و بقیه مجاهدین که سمت عقب دار قشون را داشت از راه دروازه قزوین با کمک سردار اعتماد که سابقاً از طرفداران و سرسته های قشون محمد علی شاه بود و از دیر زمانی محرمانه به مشروطه خواهان پیوسته بود وارد شهر شدند.

یفرم خان کماکان با قزاقخانه مشغول جنگ است چون قشون مجاهدین نزدیک به تمام شدن بود شب در خانه نظام السلطان با حضور یفرم خان و معزالسلطان سردار محیی جلسه کردیم و تصمیم گرفته شد که فردا صبح یک عده پانصد نفری با بمبهای دستی و مجهز به طرف سلطنت آباد که محمد علی شاه در آنجا سکنی کرده بود و از طرف پیش از دوهزار نفر سرباز و توپچی و قزاق محافظت می شد حمله ببریم ولی خوشبختانه این عمل انجام نشد و فردای آن روز شاه فرار کرد و خود را به سفارت روس انداخت.

پس می نویسد: قشون دولتی در دو نقطه مقاومت شهید می کردند یکی در قزاقخانه و دیگری در قصر قاجار. قصد محمد علی شاه از توپ بستن شهر تهران این بود که از یک طرف قشون سلی را شکست بدهد و از طرف دیگر سفرای خارجه را به مداخله و جلوگیری از جنگ بعنوان حفظ جان اتباع خود وادار کند.

سفرای خارجه نزد شاه رفتند و باید آنکه او را از بمباران شهر منصرف نمایند ولی شاه نپذیرفت و گفت تا مجاهدین خلع اسلحه نشوند دست از بمباران شهر برند نخواهیم داشت.

سعدالدوله در آن روز که مشاور شاه بود هیأتی تشکیل داد که بوسیله آن میان دو طرف آشتی بدهد و جنگ خاتمه پیدا کند ولی سعی او بی فایده شد و دوروزی که جنگ با شدت دوام داشت نتوانستند با رؤسای ملیون جلسه ای تشکیل بدهند.

در قصر قاجار کابینت بی نوروف روسی فرمانده توپخانه بود و با کمال شدت و بی رحمی شهر را زیر آتش گرفته بود و سیصد نفر هم قزاق در تحت امرش بودند.

امیربها در ریاست یک قشون دوهزار نفری را داشت که دروازه دوشان تپه و اراضی اطراف آن را اشغال کرده بود و جنگهای سختی کرد ولی شکست خورد.

لیاخف که فرماندهی کل قشون را عهده دار بود پس از ورود مجاهدین به شهر به کابینت زاپولوفسکی که فرماندهی چهار هزار نفر قزاق که در بادامک بودند داشت

نلقون نمود و از ورود مجاهدین او را آگاه کرد و دستور داد بقوریت بهشهر مراجعت کنند.

در همان وقت که لیاخف مجلس و مسجد سیهسالار را از میدان مشق بمباران می کرد و قشون ملی که در تحت فرماندهی بفرم خان در جنگ بود، سفارت روس برای حمایت از لیاخف منشی سفارت را به مسجد سیهسالار نزد سرداران ملی فرستاد و به آنها توصیه کرد که از حمله به قزاقخانه صرف نظر کنند و نیز سؤال کرده بود که هرگاه لیاخف تسلیم بشود ملیون با او چه معامله خواهند کرد و جان او سلامت خواهد بود یا نه.

سرداران ملی جواب دادند در صورتی که لیاخف و قشونی که در تحت امرش می باشد تسلیم بشوند گرندی به آنها نخواهد رسید و در حمایت ملت خواهد بود و قزاقها هم به خانه های خود بروند و قزاقخانه نیز متحل نخواهد شد، چون دولت مشروطه احتیاج بدقشون منظمی دارد و قزاقها مورد احتیاج هستند و جیره و مواجب خود را دریافت خواهند نمود.

با همه این صحبتها مسیو سایلین به قول ملیون قناعت نکرد و نوشته گرفت که لیاخف به بیانک رهتی برود و نمایندگان ملیون با او ملاقات کنند و از آنجا به بهارستان برود و تسلیم سرداران ملی بشود، وقتی که به شاه خبر رسید که دولت شهر تهران بدست مجاهدین افتاده است دستور داد که چراغ در سلطنت آباد را روشن نکنند زیرا می ترسید مجاهدین از نور چراغ استفاده کرده به آنجا حمله ببرند.

آنشب شاه تا صبح نخوابید و ملکه و فرزندانش تا صبح بیدار و مضطرب بودند فردا صبح باز محمدعلیشاه سعدالدوله را به سفارت روس فرستاد و خودش دائماً در حرکت بود و لب و سیل خود را می جوید و احمدشاه که طفلش بود از عقب او می دوید پس از مراجعت سعدالدوله از سفارت روس شاه با اندازه ای پریشان خاطر بود که با عجله به اسمبال سعدالدوله تا درب سلطنت آباد رفت و بمحض دیدن او از او پرسید روسها چه می گویند و چه خواهند کرد؟

سعدالدوله جواب داد که سفير روس می گوید دیگر از ما کاری ساخته نیست و دخالت در کارها نمی خواهیم بکنیم. چون شاه از حمله مجاهدین به سلطنت آباد در تشویش بود و از حمایت روسها هم مأیوس شد و مرگ را در مقابل چشم خود می دید غناں اختیار را از دست داد و فریاد کرد مرا نجات بدهید و بلاد رنگ سوار کالسکه ای که از روز پیش با عده ای سوار و قزاق آماده کرده بود شد و به طرف سفارت روس رفت و باین ترتیب دوره سلطنت سرتاسر ننگ و نکبت محمدعلیشاه خاتمه یافت.

امیربها در و مجمل السلطان و سایر درباریان نیز در سفارت روس پناهنده شدند.

## تلفات جنگ

اگر چه آمار صحیحی از کشتگان و مجروحین و مقتولین سه روز جنگ تهران در دست نیست، مورخین و کسانی که در جنگ شرکت داشتند از قاصی نوشته و اعدادی را نشان می‌دادند که اختلاف فاحش با یکدیگر داشت.

چنانچه بعضی عده کشتگان را در حدود سیصد نفر نوشته‌اند و برخی دیگر راه اقراط بیش گرفته و کشتگان طرفین را مسجور از دوهزار نفر قلمداد کرده‌اند. به عقیده نگارنده هیچیک از این مدارک مورد اعتماد نیست و احدی نمی‌تواند عده تلفات جنگ تهران را بطور تحقیق معین کند زیرا پس از خاتمه جنگ کسی به فکر رسیدگی به این امر نبود و در صدد تحقیق بر نیامد و به خیال هم نیتادند قبرستان مخصوص برای کشتگان جنگ بنا کنند.

آنچه مسلم است تلفات فوج سیلاخوری که در جنگجویی فوق العاده متهور بودند و در غارتگری بیداد می‌کردند بسیار سنگین بوده و شاید بیش از نیمی از آن فوج از میان رفته باشد.

با همه احوال شهادت بعضی از افراد مورد اعتماد که خود در جنگ شرکت داشته و یا ریاست عده‌ای را عهده‌دار بوده‌اند تا حدی ما را به منظوری که در پیش است هدایت می‌کند و چند آمار تقریبی در دسترس ما گذارده‌اند.

محمدخان، سرتیپ قزاقخانه عده کشتگان قزاق را از صاحب منصب و تاین صدو بیست و دو نفر قلمداد می‌کرد.

شیخ الاسلام قزوینی معروف به رئیس المجاهدین می‌گفت از دویست و پنجاه نفر مجاهدی که با خود داشته‌سی و دو نفرشان کشته شدند و گاجف گرجی عقیده داشت که تلفات مجاهدین لفقازی در حدود شصت نفر بوده.

سیومانول که یکی از مجاهدین با ایمان و شجاع بود و از اخلاق انسانی و صفات بشر دوستی بحد کمال برخوردار بود و نگارنده سردی بپا کداملی و نوع دوستی و آزادیخواهی او یا ندیده و یا کمتر دیده‌ام و پس از فتح تهران از طلوع آفتاب تا غروب یاده برای آنکه از طرف مجاهدین به مردم تعدی و تجاوز نشود در دهات و قصبات طرف تهران گردش می‌کرد و به بینوایان کمک و مساعدت می‌نمود و در کمال تنگدستی و فقر زندگی می‌کرد، عقیده داشت که تلفات جنگجویان دو طرف از هزار نفر تجاوز بوده و کسانی که جراحات خفیف برداشته و توانسته بودند به خانه‌های خود و یا به بناگاههایی بروند بسیار بوده‌اند.

در تأیید عقیده سیومانول سالها در خیابانها و کوچه‌های تهران عده زیادی معلولین و مجروحین آن جنگ دیده‌می‌شد و هنوز هم با اینکه چهل و شش سال از آن زمان می‌گذرد عده کمی از مجروحین آن دوره زنده‌اند و نگارنده با چند نفر آنها دوست و آشنا هستم.

## سقوط اهریمن استبداد

ستمگری که دورهٔ دو سال و چند ماه سلطنتش بقیمت خون هزارها نفر از افراد مملکت و برگزیده‌ترین نواخ کشور و ویرانی وطن و اشغال قسمتی از مملکت به دست اجانب تمام شد و بیدادگری که وطن پرستی، ملت دوستی و رحم و انصاف در فرهنگ زندگانش وجود نداشت، با پستی بعقارت دولتی که دشمن سرسخت ایران بود پناه برد.

این فرد که دورهٔ سرتا به تنگ زندگانشی جز پستی و رذالت و بی‌رحمی نبود اینقدر شہاست نداشت که پس از شکست به ملت خود تسلیم شود و به اجانب و دشمن ملوک و ملت پناهنده نگردد.

شک نیست که اگر محمدعلیشاه که علاقهٔ زیادی به حیات سرتا با تنگ خود داشت در موقعی که شکست قشون خود را قطعی دانست به ملت تسلیم می‌شد جان و مال او در امان بود ولی فطرت پست او ایجاب می‌کرد که به تمام ننگها و پستیها تن در بدهد و در موقع سقوط هم خود را در دامان دشمنان ایران بیندازد.

شک نیست که محمدعلیشاه از زمانی که قشون ملی به طرف پایتخت حرکت کرد از طرف روسها اطمینان پیدا کرده بود که در صورت شکست در سفارت روس پناهنده شود و جان و مالش در پناه امپراطوری قرار گیرد.

و نیز دربار روس به او اطمینان داده بود که برطبق عهدنامه ترکمان چای از سلطنت در خانوادهٔ قاجاریه حمایت خواهند کرد چنانچه در همان زمان رژیم تغییر رژیم در مجاهدین گیلان و بعضی از مجامع مشروطه خواهان تهران و بعضی مهاجرین تندرو بنده شد و جراید رسمی روسیه که ارگان سیاست دولت بودند نوشتند که دولت روسیه با سرسختی از سلطنت در خانوادهٔ قاجاریه حمایت خواهد کرد و بهیچ قیمتی تغییر رژیم سلطنت را در ایران و یا برقراری سلطنت در خانوادهٔ دیگری را اجازه نخواهند داد.

صبح روز سوم جنگ آثار یأس و ناامیدی در سیمای قصرنشینان سلطنت آباد

مشاهده می‌شد و علامت ترس و وحشت از رفتار و وجنات آنها مشاهده می‌گردید. درباریان دسته دسته گرد هم جمع شده آهسته و مضطرب صحبت می‌کردند و سران دربار بدون اراده به این طرف و آن طرف می‌دویدند و دستور برای فرار می‌دادند.

محمدعلیشاه با رنگ پریده بدون آنکه با کسی صحبت کند یا سرعت قدم می‌زد و گاه گاهی این کلمه را تکرار می‌کرد، زود باشید عجله کنید، بطوری که بعضی از درباریان اظهار می‌داشتند بنا بر دستور محمدعلیشاه از چند روز قبل صندوقها و چمدانها و اشیایی که می‌خواستند با خود ببرند حاضر کرده بودند.

ملکه لباس پوشیده دست ولیعهد را در دست داشت و منتظر دستور حرکت بود امیربهدادر می‌گفت عاقبت این زن و بچه (مقصودش ملکه و ولیعهد بود) بکجا خواهد کشید.

پیش از حرکت عده زیادی قراول و پاسیان فرستادند تا در ارتفاع تپه‌های میان سلطنت آباد و زرگنده جای گرفته و راه را محافظت نمایند پس از چند ساعت اضطراب و عرج و مرج و این طرف و آن طرف دویدن اطلاع دادند کالسکه شاه و ملکه حاضر است و مانعی برای حرکت نیست.

محمدعلیشاه در کالسکه سرپوشیده که بوسیله چند نفر صاحبمنصب روسی و عده‌ای سالدات و عدها سوار کشیکخانه و گارد مخصوص و قزاق ایرانی احاطه و محافظت می‌شد با رنگ پریده و صورتی افسرده قرار گرفته و با آخرین موکب همایونی براه افتاد.

ضحک اینست که امیربهدادر که در تمام جنگها دیده نمی‌شد در موقع فرار شمشیر برهنه در کف گرفته و سواره با تفاق شایشال و مجلل در دو طرف کالسکه شاه قرار گرفته بودند.

چون عده‌ای از مشروطه خواهان در قلعهک سکنی کرده بودند محمدعلیشاه جرأت نکرد از راه معمولی و نزدیک به زرگنده برود و دستور داد تا از کنار قطریه قلعهک را دور بزنند و از بیراهه کالسکه را به طرف زرگنده هدایت کنند.

مشروطه خواهان ساکن قلعهک ادعا می‌کردند که ما خود را برای جلوگیری و حمله به محمدعلیشاه حاضر کرده بودیم و هرگاه از قلعهک عبور می‌کرد زنده جان بدر نمی‌برد.

بمحض ورود محمدعلیشاه به سفارت روس بیروق روس و انگلیس را بر سر در سفارت برافراشتند و عده زیادی سالدات روس و غلام هندی به پاسانی گماشتند.

بلافاصله بارنفسکی و چرچیل به نمایندگی از طرف سفرای روس و انگلیس به شهر آمدند و به حضور سرداران سلی در مسجد سیهسالار رسیدند و تحصن شاه را در سفارت روس اعلام داشتند و متذکر شدند که محمدعلیشاه در تحت حمایت دولین

روس و انگلیس درآمده و دولتین از جان و مال او و کسانی که با او به سفارت آمده‌اند حمایت و حفاظت خواهند کرد.

### تسلیم شدن لیاخف رئیس کل قوای استبداد

نماینده سفارتین به سردار اسعد و سپه‌دار اظهار داشتند که چون شاه دست از جنگ کشیده و در سفارت متحصن شده دیگر ادامه جنگ میان قشون دولتی و سلیون مورد ندارد و در صورتی که به لیاخف و قزاقهایی که در تحت امرش هستند تأمین حافی داده شود آماده برای تسلیم است و تقاضا کردند که سرداران ملی معین کنند که با چه شرایطی حاضرند به لیاخف تسلیم بدهند و یا او چگونه رفتار خواهند کرد.

سپه‌دار و سردار اسعد و بفرم و معزز السلطان و چند نفر دیگر از رؤسای مجاهدین به دستور برداختند و پس از مطالعه اطراف و جوانب وضعیت به نمایندگان سفارتین اظهار داشتند که هرگاه لیاخف و کلبه قزاقها و صاحبمنصبان قزاقخانه بدون قید و شرط تسلیم ملت بشوند و خلع ایلجده گردند جان و حیثیت آنها از طرف ملت ایران مصون و محفوظ خواهد ماند و در امان خواهند بود و چون قزاقخانه بگانه قشون منظم دولت ایران است و دولت در آتی به قشون کار دیده و منظم دارد قطعاً اداسی برای انجلال قزاقخانه و راندن صاحبمنصبان روسی نخواهد کرد و از وجود این قوه برای نظم مملکت استفاده خواهد نمود و صاحبمنصبان و افراد قزاقخانه هم در تحت اوامر دولت جدید انجام وظیفه خواهند نمود، نماینده سفارت اظهار داشت که صاحبمنصبان روسی و قزاقهای ایران قشون دولت و مطیع اوامر دولت بوده‌اند و جز انجام وظیفه نظامی و سربازی و اطاعت از اوامر مافوق که وظیفه اصلی و اساسی هر فرد سرباز و نظامی بی‌باشد کاری نکرده‌اند و هر دولتی که در ایران زمام امور را در دست داشته باشد صاحبمنصبان و افراد قزاق اوامر آن دولت را پیروی و اطاعت خواهند کرد.

پس از این مذاکرات تصمیم گرفته شد که به لیاخف و کلبه صاحبمنصبان و افراد قزاق از طرف سرداران ملی تأمین داده شود و در مقابل قزاقخانه تسلیم دولت بشوند و اسلحه خود را کنار بگذارند و تا تشکیل دولت قانونی افراد و صاحبمنصبان حقوق و مواجب خود را دریافت نمایند ولی از داشتن اسلحه ممنوع باشند.

مقرر گردید دو نفر نماینده از طرف سرداران ملی با لیاخف و سایر صاحبمنصبان روسی ملاقات و تصمیم سرداران ملی را به آنها اعلام نمایند.

یکساعت بعد نمایندگان ملت و لیاخف و عده‌ای صاحبمنصبان ایرانی و روسی در بانک زهنی یکدیگر را ملاقات کردند و شرایط تسلیم را نمایندگان ملت به لیاخف و صاحبمنصبان ابلاغ کردند.

پس لیاخف و صاحبمنصبان ارشد با اتفاق نمایندگان ملت راه مجلس شورای ملی

را که در یکسال و یکماه پیش همین لیاخف و صاحبمنصبان با توپ بیدادگری خراب و ویران کردند پیش گرفتند و در مسجد بیسسالار حضور سرداران ملی مشرف شدند و وقتیکه لیاخف از میان جمعیت انبوه مجاهدین که همگی مسلح بودند عبور می کرد رنگش پریده بود و آثار ترس و وحشت از صورتش هویدا بود.

همینکه لیاخف به حضور سرداران ملی رسید با کمال احترام سلام نظامی داد و سپس شمشیری که در کمر داشت باز کرد و دودستی تقدیم سپهدار و سردار اسعد که در کنار هم نشسته بودند نمود.

بخلاف رفتار نامردانه‌ای که صاحبمنصبان روسی با اسرا و محبوسین باغشاه کردند سرداران ملی لیاخف و صاحبمنصبان روسی را با ملایمت و احترام پذیرفتند و کوچکترین بی احترامی نسبت به آنها روا نداشتند.

خبر فرار محمدعلیشاه چون برق در تمام شهر منتشر شد و چون آبی که به روی آتش ریخته شود شعله‌های جانگداز جنگ را که در تمام نقاط تهران سه روز بود افروخته شده بود و آتش-

### جشن و شادی

فشانی می کرد خاموش کرد، و بجای صدای توپ و تفنگ و

بمب فریادهای زنده‌باد مشروطه پاینده‌باد آزادی از حلقوم هزاره‌ها نقر در فضای پایتخت طنین انداز گشت.

بیرق ملی در روی ویرانه‌های مجلس شورای ملی باهتزاز درآمد و در حدود صد هزار نفر اهالی تهران از زن و مرد، بزرگ و کوچک کف زنان و شادی کنان به طرف مجلس روانه گشتند و تمام صحن مسجد و مجلس و میدان بهارستان و خیابانهای اطراف را فرا گرفتند با هلهله و شادی کنان برای زیارت سرداران ملی به یکدیگر سبقت می‌جستند. مردم چون روز اعیاد بزرگ همدیگر را در آغوش می‌گرفتند و بدون آنکه دوست را از دشمن تشخیص بدهند یکدیگر را می‌بوسیدند، تعجب در اینست که همین مردم که ساعتی پیش با خشم و غضب می‌جنگیدند و کینه دشمن را در دل می‌پروراندند با خیر فتح و فیروزی همه دشمنیها را با آب ملت دوستی شستشو دادند و برادرانه دست یکدیگر را می‌فشردند و از نعمت آزادی که خداوند به آنان عنایت فرموده بود شکرگزاری می‌کردند.

هر یک از مجاهدین در حالیکه تفنگ بدوش و قطار فشنگ بر کمر بسته بودند و آثار فتح و فیروزی از چهره‌های خسته و رنج دیده آنها مشاهده می‌شد با سوهای پریشان و صورتهایی که از دود باروت و گردوغبار و خستگی شناخته نمی‌شد از ده‌ها نقر طبقات مختلف مردم احاطه شده بودند و هر یک برای بوسیدن و در بغل گرفتن و تبریک گفتن به آنها به یکدیگر فشار می‌آوردند.

صدها ناطقین و گویندگان در روی بلندبها جای گرفته و از فتح و فیروزی ای که خداوند نصیب ملت کرده بود و از مزایای آزادی و فداکاریهای سرداران ملی و مجاهدین سخنرانی می کردند.

رهبران مشروطیت که در تلهک و حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند و با در گوشه خانه ها یا حال اضطراب و پریشانی انتظار خاتمه جنگ را می کشیدند دسته دسته میان کف زدن و هلهله شادی مردم تهران وارد مسجد سپهسالار شده و در ایوان بزرگی که سرداران نشسته بودند به ملاقات آنان نایل می گشتند و از فتح و فیروزی ای که نصیب ملت شده به آنها تهنیت می گفتند.

با اینکه در آن شهر پر آشوب تا ساعتی پیش جنگ در کمال سختی در جریان بود و طرفین با بی رحمی خون یکدیگر را می ریختند پس از متارکه در صورتی که هیچ قوایی برای انتظام در کار نبود کوچکترین عملی برخلاف نظم و اخلاق دیده نمی شد. جمعی از مردمان خیرخواه به جمع آوری کشتگان همت گماشته و بوسیله گاریها و دوچرخه ها کشتگان را به خارج شهر بردند.

جمعی دیگر به نظافت شهر و خیابانهای اطراف مجلس که بواسطه جنگ و زد و خورد دستخوش خرابی و ویرانی و بی نهایت کثیف و آلوده شده بود همت گماشتند. ساعتی نگذشت که بیرق ملی بر سر در عمارت دولتی و کلیه ابنیه و خانه های شهر افراشته شد و مقدمات چراغان و آیین بستن شهر فراهم گشت.

به امر سرداران ملی دستگاههای تلگراف بکار افتاد و باب مخابرات با تمام شهرستانها و کشورهای خارج مفتوح گردید و مرثیه فتح و فیروزی به تمام نقاط ایران داده شد.

ساعتی نگذشت که هزارها تلگرافات تهنیت و تبریک از تمام نقاط ایران و کشورهای خارج و مهاجرین به سرداران ملی تقدیم شد.

چراغانی و جشن و شادمانی مردم تهران در آن شب داستانست که خلم عاجز نگارنده قادر به شرح و بسط و توضیح و تفسیر آن نیست و شرح آن را به تصور و توه تخیل خوانندگان واگذار می کنم و از این مرحله می گذرم و به وقایعی که سپس پیش آمد می پردازم.



## بازگشت مشروطیت

ستاره آزادی پس از افول و تاریکی مهلکی که سرتاسر ایران را فراگرفت بار دیگر در افق ظاهرگشت و با انوار درخشانش دل‌های یزمرده را روشن ساخت و مشروطیت پس از یک سال واندی فداکاری بازگشت و تقدیرات مملکت بدست ملت افتاد و حکومت مردم بر مردم در روی پایه قانون اساسی برقرار گشت.

برای اداره امور داخلی و تعیین خط‌مشی و سیاست خارجی و تعیین تکلیف شاهی که در سفارت خارجی پناهنده شده بود و برگزیدن پادشاهی که مورد اعتماد ملت باشد و انتصاب هیأت دولت و انتخابات مجلس شورای ملی گسور محتاج به یک مرکز صلاحیت‌داری بود که این مشکلات را یکی بعد از دیگری حل نماید و چرخ امور مملکت را بکار بیندازد.

شک نیست که اگر مجلس شورای ملی وجود داشت انجام این امور از وظایف او بود ولی مجلسی در کار نبود و انتخابات مجلس شورای ملی هم بدون وجود دولت مسئول مقدور نبود و انتخاب هیأت دولت هم از وظایف شاه و مجلس بود و در آن موقع نه شاهی در کار بود و نه مجلسی وجود داشت.

راست است که سپهدار و سردار اسعد با پشتیبانی ملت و فداکاری تشون ملی پایتخت را تسخیر کردند و شاه را از تخت بریز کشیدند و بر اوضاع مسلط بودند و می‌توانستند زمام امور کشور را در دست بگیرند ولی زمامداری آنان بدون تجویز و تصویب مراکز قانونی که حق انتخاب دولت را دارد خودسری و دیکتاتوری بود و با اصول مشروطیت و حکومت ملی سازگار نبود و خود آنها هم زیر بار چنین مسئولیتی نمی‌رفتند.

برای حل این مشکل اساسی زعمای ملت و سرداران تشون ملی به‌مشورت پرداختند و پس از چند جلسه گفتگو به این نتیجه رسیدند که یک مجلس عالی از پیشوایان مشروطیت و رهبران ملت و سرداران و مردانی که مورد اعتماد مردم هستند تشکیل یابد و موقتاً زمام امور را در دست بگیرد و با تشکیل یک دولت موقتی نظم و

امنیت را در دسترس برقرار کرده و با سرعت وسایل افتتاح مجلس شورای ملی را فراهم نمائید و پس از امنیت یافتن مجلس بر طبق قانون اساسی و اصول مشروطیت ژنرال کستور را بدو تفویض کند.

روز ۲۶ جمادی الثانی که جنگ خاتمه یافت و محمدعلیشاه بدفارت روس پناهنده شد چهار ساعت بعد از ظهر در بهارستان مجلس مهمی بنام مجلس عالی که عده آن در حدود پانصد نفر بود از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی و سرداران قشون ملی و عده‌ای از وزرا و شاهزادگان و اعیان و اشراف مشروطه خواه و رهبران ملیون و تجار و رؤسای اصناف در میان هلهله و شادمانی هزارها نفر که برای استماع تصمیم مجلس عالی در خلع محمدعلیشاه و انتخاب سلطان احمد میرزا به سلطنت و انتخاب نایب السلطنه و انتخاب وزرا جمع شده بودند تشکیل یافت و پس از ایراد چند خطابه از طرف زعمای ملت چون بحث و گفتگو و اتخاذ تصمیم در مجلسی که از پانصد نفر عناصر مختلف تشکیل یافته بود ممکن نبود کمیسیونی از افرادی که ذیلا اسامی آنها از نظر خوانندگان می‌گذرد برای مطالعه و طرح تهیه لایحه خواسته ملت ایران انتخاب گردید.

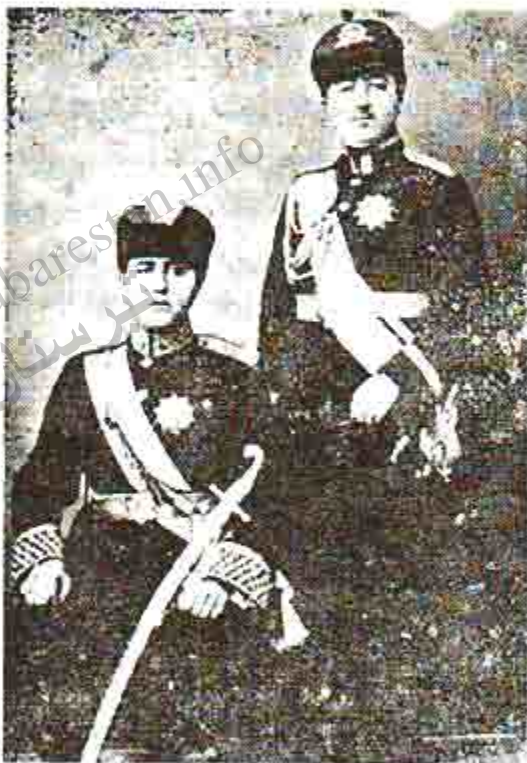
### مجلس عالی عزل محمدعلیشاه

آقای سید محمد بهبهانی - صدرالعلما - میرزا سید محمد امام زاده - صنیع الدوله - وثوق الدوله - مستشار الدوله - حکیم الملک - میرزا سلیمان خان - حسینقلی خان نواب میرزا محمد خراسانی - وحید الملک - حاجی سید نصرالله اخوی - حاجی محمدعلی تاجر - حاجی سید محمد تاجر (معروف به ضراف) - سالار حشمت - مرتضی قلیخان بختیاری فرزند صمصاء السلطنه - حمید السلطان برادر سردار معینی - میرزا علی محمد خان تربیت - نظام السلطان - میرزا غفارخان - سردار معینی - کسمایی - سردار منصور و میرزا یانس چون بعضی از مورخین از نظر اهمیتی که کمیسیون مذکور حائز بود اسامی چند نفر دیگر را هم براساسی بالا افزوده اند مهند کز می‌شود که نگارنده اسامی اعضای کمیسیون را از روزنامه نجات مورخه اول رجب ۱۳۲۷ که سه روز پس از فتح تهران منتشر شد و نام مدیر آن در میان نام اعضای کمیسیون دیده می‌شود اقتباس نموده.

کمیسیون پس از مطالعه و بحث لایحه ذیل را تهیه و برای تصویب به مجلس عالی تقدیم نمود.

«چون احوال و اوضاع حاضره مملکت ایران معین و مسلطه نبود که اعاده نظم و امنیت و استقرار حقوق و اطمینان قلوب ملت بدون تغییر سلطنت متدور نخواهد بود و پادشاه سابق نیز حارضایع را در حق خود بدرجه کمال یافته و در سفارت محترمه دولت بهیبه روس

به حمایت دولتی فحیمین انگلیس و روس پناهنده شده بالطبع شخص خود را از تخت و تاج ایران بی نصیب و مستعفی نموده علیهذا در غیاب مجلسین سنا و شورای ملی مجلس عالی فوق العاده بر حسب ضرورت فوری روز جمعه ۲۷ جمادی الآخر ۱۳۲۷ در تهران در عمارت بهارستان تشکیل یافت و اعیحضرت قویشوکت اقدس سلطان احمد میرزا ولیعهد دولت علیه را بسمت شاهنشاهی ایران منصوب و نیابت سلطنت را عجالاً به حضرت مستطاب اشرف عضدالملک تفویض نمود که بعد از تشکیل پارلمان بنا بماده ۳۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت موافق مقتضیات وقت قرار قطعی داده شود.»



سلطان احمد شاه و محمد حسن میرزا ولیعهد

لایحه فوق از طرف کمیسیون بمجلس عالی تقدیم شد و در میان طوفانی از احساسات و سادی و فریاد زنده باد مشروطیت از طرف مجلس عالی باتفاق آرا تصویب شد و بلافاصله بطبع رسید و منتشر گشت و بوسیله تلگراف به تمام شهرستانهای ایران و پایتختهای ممالک راجیه مخبره گشت و رسماً بمسئول خارجی مقیم تهران ابلاغ گردید.

برای برقراری نظم و امنیت و رسیدگی به امور مملکتی موقتاً سپهدار به سمت وزیر جنگ و سردار اسعد به وزارت داخله از طرف مجلس عالی بر طبق فرامین ذیل انتخاب شدند و قوه مجریه را بدست گرفتند.

### قوه مجریه

نظر به حسن خدمات و زحمات و مراتب عالی‌العال فداکاری حضرت مستطاب اشرف افخمه آقای سپهدار اعظم دست‌شوخته در استحصال و استقرار حقوق مقدسه ملت و اعاده شئون دولت و به‌ملاحظه اینکه وزارت جلیله جنگ بنا باقتضای فوق‌العاده امروزه نهایت اهمیت را دارد مجلس عالی فوق‌العاده که در روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ در بهارستان منعقد شد وزارت جلیله جنگ را به حسن کفایت حضرت مستطاب معظمه تفویض نمود که شرایط غیرت و وطن‌پرستی خودشان را در حسن انتظام این اداره جلیله معمول و مجری دارند.

چون حضرت مستطاب اجل اکرم حاجی علی قلیخان سردار اسعد که در استقرار حقوق مقدسه ملت و اعاده شئون دولت به تحصیل نیک‌نامی تاریخی و سربلندی ابدی موفق شدند و لازم است خدمات و زحمات خود را در راه ترقی و انتظام مملکت تکمیل و تشکرات عمومی را از قبول زحمات آتیه نیز جلب فرمایند لذا مجلس عالی فوق‌العاده که بتاريخ روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ در بهارستان منعقد شد وزارت جلیله داخله را که در این موقع اهمیت مخصوص دارد به حضرت معظمه تفویض می‌نماید که حسن کفایت و فرط غیرت خود را در انتظام این امر جلیل بموقع اجرا گذارند.

در همان جلسه عضدالملک که در حسن اخلاق و بلندی همت و بزرگواری معروف خاص و عام بود و از بدو طلوع مشروطیت به طرقداری از حقوق ملت در هر موقع و مقام جانبداری می‌کرد و محترم‌ترین رجال آنروز مملکت بود از طرف مجلس عالی به نیابت سلطنت انتخاب شد در همان مجلس خطابه ذیل را ایراد نمود.

از حسن ظنی که عموم ملت و مجلس عالی فوق‌العاده به این بنده اظهار نموده و بنده را موقتاً به نیابت سلطنت ایران منصوب و مفتخر فرموده تشکرات فائقه خود را اظهار می‌نمایم و امیدوارم بدستگیری خیرخواهان وطن و رؤسای ملت و همراهی مجاهدین غیرتمند که اقدامات آنها موجب خدمات لایقه و تحصیل موجبات ترقی مملکت است موفق شده این حسن عقیده عمومی را با اظهار عملیات و ایراز خدمات تکمیل نمایم.

## حقیقت‌شناسی

پیش از هر امری سرداران ملی و مجلس عالی خود را ذمه‌دار دانستند که مقامات عالی‌رتبه روحانی نجف را از جریان وقایع و پیش آمد حوادث و برقراری مشروطیت و خلع شاه جابر مصلح نمایند و بنام ملت و دولت ایران از بذل مجاهدتی که از بدو طلوع مشروطیت تا خلع شاه جابر در راه آزادی ملت و برقراری حکومت ملی نموده‌اند شکرگذاری کنند.

از نظر حقیقت‌گویی نباید کتمان کرد که با وجود نفوذ روحانیون مستبد و ریاکار در ایران و قدرت روسها و مخالفت شدید محمدعلیشاه و شاهزادگان با حکومت و تظاهراتی که مستبدین و شاه برای گمراهی مردم در راه دین می‌کردند مجال بود بدون طرفداری و کوشش بسیاری که آخوندسلا کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل و آخوند مازندرانی در راه مشروطیت نمودند مجدداً مشروطیت در ایران برقرار و پایدار گردد و آرزوی ملت ایران در راه وصول به آزادی برآورده شود. اینک تلگرافی که پس از فتح تهران از طرف مجلس عالی و سرداران ملی به حجج اسلام مغایره شده از نظر خوانندگان می‌گذرد.

از تهران ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ نجف اشرف

حضور مبارک حضرات حجج اسلام و المسلمین آیات الله فی الارضین آقای خراسانی و آقای مازندرانی و آقای بهبهانی مدالله ظلهم علی رؤس المسلمین از عین توجهات ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و اهتمامات کافیه که از طرف با شرف آن ذوات محترم در حفظ آثار اسلام و ترویج شریعت مطهره و استحکام اساس مشروطیت مبذول شده در روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی مجاهدین و فداییان ملت در کمال نظم و سلامت شهرداری الخلفه تهران را تصرف و نظر به انزجار عموم ملت از وضع اداره اعلیحضرت محمدعلی میرزا و بملاحظه اینکه صبح روز مزبور به سفارت روس رفته و در تحت لوای دولتمن روس و انگلیس متحصن شده بود به تصویب و صلاح دید مجلس عالی که از علمای اعلام و کلیه وجوه و اعیان مملکت و شاهزادگان و وکلای سابق تشکیل شده بود اعلیحضرت معظم را از سلطنت ایران منصل و اعلیحضرت اقدس همایون شهبازی سلطان احمد میرزا ولیعهد دولت علیه را به سلطنت منصوب و نیابت سلطنت را عجالاً بموجب اصل ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی به حضرت مستطاب اجل اشرف ارفع آئمه آقای عضدالملک دامت شوکتہ تفویض فرمودند که بعد از انعقاد پارلمان مطابق ماده ۳۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت قرار قطعی داده شود اینست که استحضار خاطر مقدس آن ذوات محترم را از نتیجه اقداماتی که به حسن توجهات خاطر مبارک پندگان حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم حاصل شده است لازم دیده تشکرات بی پایان عموم افراد

مسلمین را از محاسن ثبات آن حضرات به تقدیم رسانیده امیدواریم از بی ثبات انقاس قدسیه آن ذوات مقدس سوچیات ترویج معدلت و آسایش ملت و آسای مسلمانانی برفوق مکنونات خاطر مبارک روز بروز قرین اشحکام گردد.

از طرف مجلس عالی - سپهدار اعظم وزیر جنگ - سردار اسعد علی قلی وزیر

داخله

بر خلاف اکثر رجال مستبد و درباریان که پس از فتح تهران عیب او جمله بگفتی در یکی از سفارتخانه‌های اجنبی متحصن شدند بمحض هنرش نیز بگو  
النتتار خبر پناهنده شدن محمدعلیشاه در سفارت روس عین الدوله که بواسطه دتمنیهایی که با مشروطه خواهان کرده بود پیش از هر کس مورد تنفر بود و هرگاه به او دست می یافتند بدون ترحم او را می کشتند، یاده باتفاق چند نفر از بستگانش بارتک پریده و وحشت زده از میان دسته های مجاهدین مسلح خجوه راه بهارستان رسانید و به طالاری که سرداران ملی و سران مشروطه خواه مجتمع بودند وارد شد و اظهار داشت من می توانستم برای حفظ جانم در یکی از سفارتخانه ها متحصن بشوم ولی این تنگ را قبول نکردم و اینک آمده ام خودم را تسلیم ملت نمایم و جان و مال خودم را در حمایت وطن پرستی و عقو و گذشت ملت ایران قرار بدهم. این اقدام جسورانه و وطن پرستانه عین الدوله سرداران و حاضرین در مجلس را متأثر کرد و با احترام او را پذیرفتند و کوچکترین گزند تا زمانی که زنده بود از طرف مشروطه خواهان به او نرسید، حتی در دوره مشروطیت در چند کابینه وزیر شد و زمانی هم ریاست وزرا را عهده دار گشت ولی تا آخر عمر مستبد بود و قلباً به حکومت ملی و آزادی اعتقاد نداشت.

«اعلیحضرتا مقتضیات وقت و شدت عرج و مرج مملکت و

انزجار قلوب ملت از اداره آن اعلیحضرت ضرورت بهم رسانیده

که آن اعلیحضرت از رحمت بارسنگین سلطنت خود را

معاف فرمایند، بر طبق همین ضرورت امروز که ۲۷ جمادی -

نامه مجلس عالی

به شاه مخلوع

الثانی ۱۳۲۷ است در سفارت محترمه دولت بیهه روس پناهنده شده بالطبع شخص همایونی

خود را از این رحمت فارغ فرمودند علیهذا مجلس عالی فوق العاده امروز جمعه ۲۷

جمادی الثانی ۱۳۲۷ در بهارستان تشکیل یافته اعلیحضرت قویشوکت اقدس سلطان

احمدشاه خلدالله ملکه و سلطانه زایه شاهنشاهی ایران پذیرفته و تا تشکیل پارلمان

موقتاً حضرت مستطاب اشرف عالی آقای عضدالملک دانت شوکنه را بسمت نیابت

سلطنت اختیار نمود.»

مجلس عالی هیأتی برای ملاقات شاه مخلوع و تسلیم نامه یا بهتر بگوییم اعلامیه فوق انتخاب نمود و آنان از سفیر روس وقت خواستند ولی شاه مخلوع چون از منظور ملاقات آگاهی پیدا کرده بود از پذیرفتن آنان امتناع نمود و بتوسط سفیر روس جواب داد من همانوقت که سلطنت آباد را ترک کردم و به سفارت روس پناهنده شدم از سلطنت دست کشیدم.

آقایان بهبهانی - میرسید محمد امام جمعه - نظام الملک -  
 موقد الدوله - علاء الدوله و علاء الملک به نمایندگی از طرف  
 مجلس عالی به سفارت روس رفتند و به حضور سلطان احمد  
 میرزا ولیعهد بار یافتند و لایحه انتخاب مشارالیه را از طرف  
 مجلس عالی به سلطنت که ذیلاً از نظر خوانندگان می گذرد به ایشان تقدیم نمودند.

شرفیابی نمایندگان  
 مجلس عالی حضور  
 ولیعهد

« ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ بعرض پیشگاه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی سلطان احمد شاه خلدالله ملکه و سلطانه، چون اعلیحضرت محمدعلی میرزا پدر و الامقام اعلیحضرت اقدس برحسب مقتضیات وقت از امر خطیر سلطنت معاف شدند بموجب ماده ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی در مجلس فوق العاده که بتاريخ ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ در بهارستان منعقد گردید به اعلیحضرت اقدس شهرباری مقرر و اعلان شد و نیابت سلطنت موقتاً به عهده حضرت مستطاب اشرف عالی آقای عضدالملک دامت شوکتہ و اگذار گردید تا بعد از انعقاد پارلمان بموجب ماده ۳۸ قانون اساسی قرار قطعی در نیابت سلطنت داده شود مراتب معروضه فوق از طرف مجلس عالی فوق العاده رسماً بتوسط سبعوتین آن مجلس عالی به پیشگاه سریراعلی ابلاغ و اعضای این مجلس از طرف عموم ملت تبریکات صمیمانه خود را تقدیم حضور یا غرالنور همایون داشته از خداوند مسئلت می کنند که سلطنت مشروطه آن اعلیحضرت برای عموم اولاد ایران به انواع نیامن و تبریکات مشحون و ترقی و سعادت این مملکت در سایه توجهات خسروانه حاصل و کامل گردد.»

## طلوع سلطنت احمدشاه

سلطان احمدشاه که در آن زمان طفل بود، نمی‌خواست از پدر و مادرش جدا بشود و با بی‌تابی و گریه می‌گفت هر کجا شما بروید منم با شما خواهم بود بلکه که علاقه بسیاری به فرزند ارشدش داشت از جدایی او گریه و زاری می‌کرد و مکرر می‌گفت بی‌عقلی شاه کار ما را به اینجا کشانید.

باری در یک صبح وقت آور احمدشاه با پدر و مادر و درباریان و پستارانش خدا حافظی کرد و به اتفاق نظام‌الملک و موثق‌الدوله و موثق‌الملک و علاء‌الملک سفارت روس را ترک کردند و رهسپار سلطنت آباد شدند.

اسمیرنوف بنماینده‌گی از طرف سفیر روس با عده‌ای سادات روسی و قزاق ایرانی کالسکه احمدشاه را احاطه کرده بودند و تا ورود به قصر سلطنت آباد از او حفاظت می‌نمودند.

عضد‌الملک نایب‌السلطنه و جمعی از رجال و درباریان در مدخل قصر انتظار ورود شاه‌نور را داشتند و همینکه کالسکه وارد قصر شد و شاه پیاده گشت عضد‌الملک با احترام در یک خطابه کوتاهی مقدم شاه را تبریک گفت سپس با اتفاق به طرف حوضخانه که با وضع مجللی تزیین کرده بودند روانه شدند.

اسمیرنوف پس از تعارف و احوال‌پرسی از نایب‌السلطنه اجازه مرخصی خواست و به سفارت برگشت و یا بهتر بگوییم پس از تحویل دادن شاه به نایب‌السلطنه به زرگنده مراجعت نمود.

دوم رجب ۱۳۲۷ چهار ساعت به غروب مانده امیر مجاهد

بنماینده‌گی سردار اسعد و عمیدالسلطان برادر سردار محبی

بنماینده‌گی سپهدار یا گروهی سوار یختیاری و مجاهد رهسپار

قصر سلطنت آباد شدند و پس از شرفیابی حضور شاه و تقدیم

عرض تبریک اظهار داشتند که ملت با بی‌صبری انتظار مو لب پادشاه بشروطه‌خواه

ورود احمدشاه به تهران



خود را دارد.

با اینکه فرصت نبود، مردم شهر را آیین ایستادگی کردند و دوئیت جمعیت تهران در خیابانها و میدان توپخانه که معبر شاه بود با نظم و ترتیب حای گرفته بودند چند دسته موزیک در میدان توپخانه آماده نواختن بود.

سیویفرم که همان روز بدریاست لظسید انتخاب شده بود با حال بیفت و ساستگی وسایل بذیرامی شاه جوان را به پایتخت فرامی کرده بود، جمعیت انبوهی در اطراف دروازه دولت مجتمع و انتظار ورود شاه را داشتند محض بیداشدن موزیک شاهانه از دور غرغوشادی بلندشد و فریاد زنده باد شاه مشروطه پاینده باد سرداران ملی فضای تهران را فراگرفت.

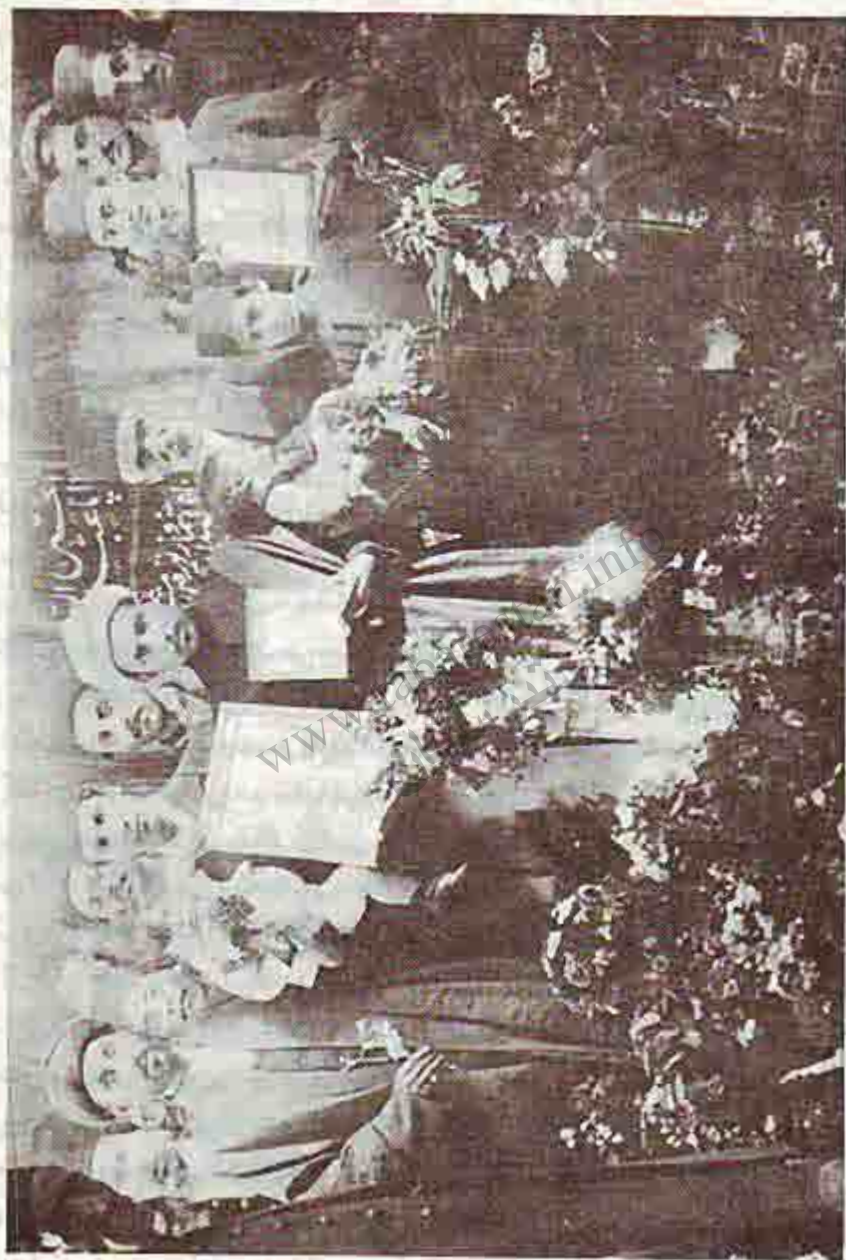
کالسکه شاه آمده از میان صفوف مجاهدین و دسته های انبوه ملت به میدان توپخانه رسید موزیک سلام با آهنگ نوین نواخته شد سیهدار، سردار اسعد، مستوفی- الممالک، عین الدوله، فرزند شاه، شاهزادگان درجه اول و رهبران ملت و سران مجاهدین در مقابل سردر التماسیه انتظار ورود شاه را داشتند.

محض بیاده شدن شاه سرداران ملی شاهی را که خود انتخاب شده بودند با شادی و تعظیم و تکریم در میان گرفتند و او را به طرف عمارت برلیان رهبری کردند سیهدار بنام ملت انتخاب شاه جوان و مشروطه خواه را به سلطنت تبریک گفت و دست شاه را بوسید سپس هر یک از سرداران و برگزیدهگان ملت و رجال و شاهزادگان بنویقه خود در مقابل شاه کرنش کرده و با ادای جملات مختصر سلطنت او را تهنیت و تبریک گفتند.

پس از فتح تهران مجلس عالی که زمام امور سلطنت را در دست داشت و همه زعمای ملت و سرداران و مسئولان مشروطه خواه در آن حضور داشتند به سران ایران روز دوم رجب

### آرامگاه شهدا

۱۳۲۷ را برای اجرای مراسم سوگواری شهدای راه آزادی تعیین نمودند و بوسیله اعلامیه از کلیه آزادیخواهان و مشروطه طلبان دعوت کردند که برای حق شناسی در آرامگاه ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی واقعه در جنوب باغشاه حضور بهم رسانند و در آن مکان مقدس که برگزیده ترین فرزندان آزادیخواه ایران با بدنهای آغشته بخون به خاک سپرده شده اند سر تعظیم و تکریم فرود آورند و به نایب ملت ایران از جانبازی و فداکاری آنان در راه مشروطیت حق شناسی و سپاسگزاری کنند، پس از انتشار اعلامیه صدها نفر آزادیخواهان تهران از بیرون جوان با عشق و علاقه بی نظیری به تزیین آرامگاه همت گماشته و خمد و خرد گرد بپوشانیدند و دیوارها را از پرده های سیاه پوشانیدند و صدها جار و چهل چراغ روشن کردند و مراسم



آرامگاه شهدای آزادی

شهدا را که تا آن زمان از خاک و خاشاک پوشیده شده از هزارها دسته گل میدل به تپه گل کردند، منبر بندی که با وضع خاص نرژین شده بود در صدر مجلس قرار دادند و تمام کوجه و خجایانهای اطراف را آیین بندی نمودند.

مردم تهران در آن روز به احترام شهدا دست از کسب و کار کشیده تعطیل کردند و در حدود پنجاه هزار نفر از کلیه طبقات لباس ماتم در نیز کرده رهسپار آرامگاه گشتند. مجاهدین راه آزادی که بیش از چندین هزار نفر بودند در حالی که تفنگها را برسم عزاداری و ازگون بدوش گرفته بودند با نظم و ترتیب در حالی که سرود ملی می خواندند زودتر از سایر طبقات به مزار شهدا رفته با نظم و ترتیب دورتادور آن محوطه جای گرفتند. تمام رجال مشروطه خواه و سرداران و وزرا و علما و رؤسای اصناف و تجار در حالی که دسته های گل در دست داشتند و اشک از چشمتان جاری بود در مقابل سزار شهدا سر تعظیم و تکریم فرود آوردند و زانو به زمین زده دسته گلی را که در دست داشتند نثار تربت آن مظلومان نمودند سپس چند دسته موزیک بنواختن سرود ملی آغاز کرد و هزارها نفر محصلین مدارس با دسته های گل و بیرق سه رنگ در حالی که سرود ملی می خواندند قبور شهدا را طواف کردند، سپس شیخ رئیس که خود زمانی در باغشاه محبوس بود و شاهد و ناظر شهادت آن مظلومان بود به منبر رفت و خطابه غرائی در مدح و ثنا و فداکاری های شهدا ایراد کرد، نطق شیخ رئیس بدرجه ای مؤثر و مهیج بود که صدای ناله و گریه حضار فضای آن محله را فرا گرفت و فریاد سرگ بر بیدادگران از هزارها حلقوم به آسمان می رسید.

در خاتمه سنگی که در روی آن این آیه شریفه *و لا تحمین الذین قتلوا فی سبیل الله امواء بل احياء عند ربهم یرزقون* با دست زعمای ملت در روی قبر *ملک المتکلمین* گذارده شد و مجلس در میان فریادهای شادباد روان شهدای راه آزادی خاتمه یافت و مردم دسته دسته آن خالک مقدس را بوسیدند و بوییدند و با یک دنیا تأثر و تألف در حالیکه موزیک عزای نواخته می شد آرامگاه شهدا را ترک کردند.

ناگفته نماند که محلی که *ملک المتکلمین* و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی در آن دفن شده بودند قبرستان کوچک دور افتاده ای بود پس از چندی اراضی اطراف آن خریداری شد و آن قبرستان تبدیل به باغ باصفایی گشت و در روی نخوار شهدا بنای محکمی که در روی ستونهای سنگی استوار است ساخته شد و آن محل متروک امروز زیارتگاه دلدادگان آزادی و شیفتگان حریت است پس از چهل نال مردم حق شناس پایتخت مجسمه برنزی *ملک المتکلمین* را با همان وضع و قیافه که در دوره انقلاب می ایستاد و نطق می کرد ساخته و در مهمترین میدانهای شهر روی یک پایه بلند و زیبایی نصب نمودند و با تجلیل و تکریم بسیار در حضور هزارها نفر مردم تهران از روی آن برده برداشتند و آن صورت ملکوتی را که مظهر آزادی و عدالت خواهی است جلوه گر ساختند.

## انتصابات

صبح روز دوم رجب پیش از آن که شاه به تهران وارد بشود، برای تکمیل هیأت دولت از طرف مجلس عالی اشخاص ذیل به عضویت کابینه انتخاب شدند: ناصرالملک وزیر خارجه - چون ناصرالملک اروپا بود مشارالسلطنه موقتاً به معاونت وزارت خارجه برگزیده شد - مستوفی الممالک وزیر مالیه - شاهزاده فرمانفرما وزیر عدلیه - سردار منصور وزیر پست و تلگراف - موثق الدوله وزیر دربار از طرف مجلس عالی یفرم که کاردانی و لیاقت خود را در گذشته نشان داده بود به ریاست نظمیہ کل مملکت - صحمام السلطنه به حکومت اصفهان - مخبر السلطنه به ایالت آذربایجان - معین الدوله به حکومت زنجان و میرزا صالح خان به حکومت تهران انتخاب شدند - میرزا علیخان سالار فاتح بنا به پیشنهاد یفرم به معاونت نظمیہ برگزیده شد.

محتاج به ذکر نیست که در همان چند روز کلیه رؤسای کشورهای راقبه کامیابی ای که نصیب ملت ایران در راه وصول به آزادی شده بود تهتیت گفته و سلطنت سلطان احمدشاه را بعنوان شاه مشروطه به رسمیت شناختند.

پس از فتح تملیون و تحصن محمدعلی شاه در سفارت روس  
 چندین هزار نفر سرباز و سوار از قسمتهای مختلف اعم از  
 آنهایی که با محمدعلی شاه بزرگنده رفتند و یا آنهایی که در  
 تهران شکست خورده و فرار کرده بودند در زرگنده اطراف  
 سفارت روس مجتمع شده و در آنجا متحصن گشتند چون تجمع و تحصن چند هزار نفر  
 افراد مسلح برخلاف قاعده و برای امنیت عمومی خطرناک بود وزیر جنگ از سفارت روس  
 تقاضا کرد که آنها را به تهران بازگردانند تا اسلحه خود را تحویل داده و بدون آنکه  
 مزاحمتی متوجه آنان گردد تکلیفشان معین شود.

اول رجب - جناب جلالتماب دوستار مکرم مسبوق است که اقامت یک عده  
 سرباز و سوار مسلح در زرگنده در حالی که رسماً در تحت فرمان یکنفر رئیس کل جمع  
 نیستند یا هیچ قاعده موافقت ندارد و می تواند نظم و امنیت شمیرانات و حدود اطراف  
 را مختل نماید چون عده مذکور در جنب سفارت بهیبه دولت روس مجتمع می باشند از  
 جناب جلالتماب تقاضا دارم مقرر فرمایید هر دسته در ساعت معین با نظم و در تحت  
 مراقبت صاحب منصب خود و مأمورینی که از طرف وزارت جنگ معین شده در ساعت  
 معین به شهر آمده و در وزارت جنگ سان داده و اسلحه خود را تحویل بدهند سپس با  
 اطلاع وزارت جنگ به خانه های خود بروند و هرگاه دستجات مذکور از این امر سرباز  
 بزنند وزارت جنگ و حکومت تهران آنها را باغی دولت و ملت خواهد شناخت.

تلگراف به سفرا و وزرای مختار ایران مقیم معالک خارجه: با کمال خوشوقتی اظهار می‌دارد که تغییر سلطنت و احوال اخیر بطور بسیار خوشی گذشت انتظارات و احتمالات خونریزی کلی به‌مختصر مصادمه و تلفات منتهی گشت، از سه روز به این طرف بحمدالله استیث و آسایش عمومی از هر جهت کاسل احتمال اغتشاش بطور قطع مرتفع است البته به‌مقامات لازم سریعاً اطلاع و اطمینان بدهید که استیث اتباع خارجه کاملاً محفوظ است.

چون بواسطه انزجار خاطر عمومی از اعلیحضرت محمدعلی-

تلگراف به نمایندگان  
ایران مقیم کشورها

میرزا که برخلاف میل و سرام ملت قیام می‌نمود و عدم لیاقت خود را در مقام سلطنت واضح و آشکار می‌ساخت و اعاده نظم مملکت و ترتیبات ادارات دولتی و آسایش ملت جز به تغییر

سلطنت ممکن نبود و نیز چون مجلس شورای ملی و سنا منعقد نبود روز ۲۷ رجب ۱۳۲۷ نمایندگان ملت مجلس فوق‌العاده مرکب از علما و رؤسای مجاهدین و شاهزادگان و اعیان و وکلای سابق مجلس در عمارت بهارستان تشکیل داده و با تفاق آرا محمدعلی- میرزا را از سلطنت خلع و حضرت مستطاب آرفه اقدس والا سلطان احمد میرزا ولیعهد را که وارث تخت و تاج بود مطابق اجل ۳۷ و ۳۸ قانون اساسی به‌مقام سلطنت دولت علیه ایران و حضرت مستطاب اشرف عضدالملک را به نیابت سلطنت انتخاب نمودند تا مجلس شورای ملی و مجلس سنا منعقد و ترتیب قطعی در این باب داده شود.

در مجلدات پیش در دومورد از مناققین صحبت داشتیم و از

زنی که این مردمان پشت فطرت بی‌ایمان چایلوس بزور در  
صحنه آن انقلاب عظیم بازی کردند بحث نمودم و نوشته که  
جمعی که در موقع جنگ نامردانه در گوشه خانه‌های خود  
مخفی شده بودند و منتظر فرصت بودند همیشه جنگ تمام شد اسلحه برتن کردند و  
تفنگ بردوش گرفتند و خود را مشروطه خواه و فدائیان راه آزادی جلوه دادند.

باز هم مناققین

و هرگاه فرصت اجازه می‌داد که اسامی پانصد نفر اعضای مجلس عالی را از نظر  
خوانندگان بگذرانم مشاهده می‌شد که عده زیادی از کرسی نشینان باغشاه و مشاورین  
و همدستهای محمدعلیشاه که دستشان آغشته به خون آزادیخواهان بود لباس مشروطه-  
خواهی دربر کرده و در صدر مجلس عالی جای گرفته بودند و سهم و شریک در زمامداری  
حکومت ملی بودند و هنوز بیست و چهار ساعت از فتح تهران نگذشته بود که کسانی که  
باید به‌دار مجازات آویخته بشوند دوش بدوش نایب‌السلطنه و سرداران ملی به‌ترتیب و  
طبق امور پرداخته در عکسی که پس از انتخاب عضدالملک به نیابت سلطنت برداشته

شد و از نظر خوانندگان می گذرد در دو طرف نایب السلطنه عین الدوله و اقبال الدوله مشاهده می شود که مقدم بر سپهبدار و سردار اسعد ایستاده اند و جمعی دیگر از همین طبقه در ردیف مستوفی الممالک و سردار اسعد جای گرفته اند.



عقد الملک، عین الدوله، فرمانفرما

با مطالعه سطور بالا متفکرین به علت بهره مند شدن ملت ایران از آزادی حقیقی و مشروطیت واقعی بی خواهند برد و از فلسفه وقایعی که سپس پیش آمد آگاه خواهند گشت.

در روزهایی که ملت ایران غرق شادمانی بود و در همه شهرستانها جشن مشروطیت و آزادی برپا بود ملت آزادیخواه و فداکار تبریز در زیر فشار جانگداز قشون استبدادی روس با یأس و ناامیدی و نگرانی از آینده حوادث بس غم انگیز و وقایع شومی را انتظار داشت و آزادیخواهان آسمان که بخوبی می دانستند که دولت استبدادی روس تصمیم به ریشه کن کردن اساس آزادی و محو کردن مشروطیت و از میان برداشتن پیروان فلسفه جدید دارد با پریشانی خاطر آن روزهای تاریکتر از شب را بیان می رسانیدند، خوانین فئودال از قبیل شجاع الدوله، رحیم خان اقبال السلطنه، ماکوئی با تکیای قشون دولت امپراطوری در نواحی وسیعی با استبداد مطلق و بدون اعتنا به دولت مرکزی حکمفرمایی می کردند و امید محو آزادیخواهان و برگشت استبداد

### تلگراف از تبریز

را در سر می‌پروراندند.

سردار سلی و سالار سلی برای آنکه از گزند قشون روس در امان باشند پنجاهار در قنسولگری عثمانی متحصن شدند ولی روسها به مقامات عثمانی فشار وارد آوردند که آنها را از قنسولخانه بیرون کنند و یا آنکه آنها را به اسلابول بفرستند و چون قنسول عثمانی در مقابل فشار روسها قادر به پایداری نبود لذا ستارخان و باقرخان دست توسل به طرف رئیس دولت مشروطه دراز کردند و از او چاره‌جویی خواستند.

تلگراف از تبریز به تهران نمره ۵۳ دوم رجب حضور مبارک حضرت اشرف اکرم آقای سپهدار اعظم وزیر جنگ دست شوکته چنانچه خاطر مبارک مستحضر است مهمانهای ناخوانده سعی زیاد نمودند شاید بهانه بدست آورده به آرزوی خود نایل شوند ولی این خادمان ملت با تدابیر عملیه جلو خیالاتشان را سد نمودیم، چون وجود این فدائیان وطن را مانع افکار خود دیدند خواستند از در دیگر داخل شوند، سفیر دولت روس در تهران با باش شهیندر دولت علیه عثمانی ملاقات نموده و در ضمن ملاقات اظهار داشته وجود این دونفر در تبریز محل آسایش است شهیندر مراتب را به اسلابول اطلاع داده اینک از نظارت خارجه تلگراف به باش شهیندر تبریز شده مبنی بر اینکه این خادمان وطن حرکت فوری به اسلابول نمایم والا دولت علیه عثمانی درباره ما حمایت نخواهد کرد محض استحضار خاطر مبارک و استدعای تکلیف عرض شد.

فدائیان وطن ستار — باقر

سپهدار تلگراف فوق را در هیأت دولت جدید و کمیسیون فوق العاده قرائت نمود و پس از مشورت بر این عقیده شدند که با جلب توافق سفارت روس سردار سلی و سالار سلی سفارت عثمانی را ترک نموده و به تهران بیایند.

تبریز — جواب تلگراف نمره ۵۳ جناب جلالتمآب آقای ستارخان سردار و آقای باقرخان سالار سلی، تلگراف آن جنابان در موقعی رسید که در کمیسیون فوق العاده بودم در حضور اعضای آن کمیسیون قرائت شد تصویب کردند که حرکت شما به تهران خیلی بموقع است حالا اختیار با خودتان است هر وقت و از هر راه که صلاح بدانید حرکت کنید.

سپهدار اعظم وزیر جنگ

روز ۳ رجب صنیع الدوله به وزارت معارف — سیرزاسلیمانخان  
به معاونت وزارت مالیه و قوام السلطنه به معاونت وزارت  
داخله منصوب شدند و برای خاتمه دادن به وضع بحرانی  
فارس آصف الدوله معزول و علاء الدوله به حکومت فارس

تصمیمات و انتصابات

کتاب هشتم ۱۲۵۱

مُصَوَّبِ گَرْدید و از حاجی سید عبدالحسین لاری تقاضا شد که از ورود به شهر شیراز  
خودداری نموده و به لار مراجعت کند و نیز دستور داده شد که پسرهای قوام از شیراز  
بیرون بروند.



## انتخابات مجلس شورای ملی

چون تأسیس مجلس شورای ملی و انتخاب نمایندگان ملت بیش از هر امری مورد نظر زعمای ملت و مقامات مسئول بود پس از تشکیل دولت موقتی اعلان انتخابات عمومی مجلس شورای ملی از طرف وزارت داخله منتشر و به تمام حکام و مأمورین دولتی دستور داده شد به اسرع اوقات انجمن نظارت را تشکیل و مردم را برای دادن رأی و انتخاب نماینده خود دعوت نمایند.

چون شرح و بسط انتخاب نمایندگان ملت در تهران و شهرستانها فرصت بیشتری لازم دارد بطور اختصار مذکور می شود که انتخاب دوره دوم مجلس شورای ملی در یک محیط امن و آزاد و بصورتی که از هرگونه تحریک و تهدید یا رضایت و استنان قاطبه اهالی ایران بدون کوچکترین شکایت و عده رضایت انجام یافت و حقاً باید اذعان کرد که مجلس دوم بهترین مجالس تقنینیه ایران بود و انتخابات آزاد و بر طبق قانون انجام یافت و نمایندگان مجلس دوم از حیث صلاحیت و شخصیت و معروفیت و محبوبیت میان ملت از بهترین نمایندگان ایران بودند و خدمات اکثر آنها در راه استحکام مبانی مشروطیت در خور تشکر و تقدیر است.

جنابان مستطابان سپهدار اعظم و سردار اسعد دام اقبالهما،  
 خلع محمد علی میرزا بجهت خیانتهای عظیمه او به دین و  
 دولت و ملت شرعاً و قانوناً لازم، جلوس اعلیحضرت سلطان  
 احمد شاه ادام الله سلطانه به سلطنت با تباوت حضرت اشرف

تلگرافات  
 حجج اسلام از نجف

عضد الملک تبریک عرض می دارم.

محمد کاظم خراسانی — عبدالله مازندرانی

خدمت حجج اسلام تجار اعیان عموم اهالی ایران چون بحمد الله ماده نساد قمع و آرزوی ملت بر آورده شد لازم و واجب است منکرت را از هرج و مرج امن و منظم و نگذارید مفسدین اخلال آسایش نمایند نه اسباب تشدد و فتنه اجناس گردد در کله

محمد کاظم خراسانی - عبدالله مازندرانی

این مرد که در بی رحمی و شقاوت حتی در میان درباریان محمدعلیشاه کمتر نظیر داشت و دستش به خون بسیاری از بی گناهان آلوده بود و دوره حکومتش چون اهدیمن روی مرده تهران سایه انداخته و عزاران خانواده را بیچاره

سفاخرالملک  
حاکم تهران دستگیر و  
اعدام شد

و از هستی ساقط کرده و ثروت بسیاری بدست آورده و یکی از محارم نزدیک محمدعلیشاه بود و میرزا مصطفی آشتیانی به دست او کشته شد و چندین دفعه برای قتل آقا سیدعلی آقای یزدی اقدام کرده ولی موفق نشد پس از خاتمه جنگ با تغییر لباس فرار کرد و به طرف مازندران رفت و می خواست خود را به مشهد سر برساند و بوسیله زنیس گمرک که یک مرد روسی بود به باد کوبه برود از بخت بد در راه گرفتار شد و به تهران اعزام گردید و تحویل محکمه انقلابی شد اینک این داستان را بر طبق گزارش می که اعضاء الدوله به محکمه داده به نظر خوانندگان می رساند.

بتاریخ ۵ رجب ۱۳۲۷.

خدمت ذی موهبت اعضای محترم محکمه قضایت فوق العاده دامت ثانیاتهم با کمال احترام عرضه می دارد؛ فدائی که از لاریجان حرکت کرده و به تهران می آمدم به جاجرود که رسیدم یک سوار را دیدم با تفنگ سه تیر و کلاه قزاقی به طرف مازندران می رود سؤال نمودم کیستی و کجا می روی جواب داد از طرف حضرت اشرف سپهدار اعظم وزیر جنگ روحی فداه مأمور امنیت خط مازندران هستم سؤال نمودم با بودن فدائیان در خط راه که همه جا سوار گذارده و مراقب هستند شما اگر واقعاً همین مأموریت را دارید احکام شما را زیارت کنم، جواب نداد مجدداً سؤال کردم راست بگو والا برای تو خطر است جواب داد، حقیقت اینست مطالباتی در مازندران دارم و برای وصول آن می روم معلوم شد این را هم خلاف گفت امر به گرفتن اسلحه و دستگیری او نمودم، اسم او را سؤال کردم گفت کاظم دوهچی می باشد بعد از دوهزار قدسی شخصی را دیدم کلاه نمدی بر سر وزیر کلاه دستمال سیاهی آویخته که صورتش نمایان نباشد سوار الاغ بود و یک نفر توکر هم در جلو او در حرکت بود سؤال کردم عمو کجا می روی جواب داد به آب گرم لاریجان می روم سؤال کردم کجایی هستی جواب داد شهرناری هستم سؤال کردم، از تهران چه خبر داری جواب داد خبر ندارم در این بین کاظم بد کور که دستگیر شده بود به این شخص که سوار الاغ بود تعظیم کرد. از کاظم سؤال کردم این شخص چه آشنایی با تو دارد جواب داد این آقای من است به آن شخص گفته برویم به شمس آباد نهار بخوریم و از آنجا به شما سوار مخصوص

داده شما را به‌طور غیر مقصدی که دارید روانه می‌کنم، در شمس آباد دستمالی که بر سر داشت برداشت فدائی فوراً سلام کردم و گفتم شما را شناختم، در صورتی که او را ندیده بودم و نمی‌شناختم، گفتم آقا این چه حال است جواب داد روزگاری مرا به اینجا کشانیده ضمناً سواران مجاهدین از کاظم سنوال کرده بودند اسم این شخص چیست جواب داده بود نامش علیتقی خان و لقبش مفاخرالملک است. خورجین که روی الاغ سواری خود داشت گفت آوردند و لباس خود را تغییر داد من او را با خود به سرخه حصار آوردم او برای رهایی خودش دوهزار تومان حواله باسم حاجی اسماعیل آقا به فدائی تقدیم کرد که او را بسلامت به پاد کویه بفرستد کاغذی هم به حاجی اسماعیل - آقا نوشت که آن مبلغ را بلادرنگ به من بدهد.

چون علم دارم که این وجوهات از ملت بیچاره است که هنگام استبداد با هزار شکنجه گرفته بود تقدیم ملت می‌نمایم که موقع لزوم به مخارجات لازمه در پیشرفت امور ملت برسد عین برات مزبور و حواله سیصد منات به اسم عبدالله خان و نوشته دیگری به حاجی اسماعیل آقا نوشته بود توسط گماشته مخصوص تقدیم داشتم و بی یک قطعه قبض و چهار رأس اسب و چهار قبضه تفنگ که باسم مجاهدین داده اگر صلاح می‌دانید اجازه بدهید به آنها داده شود.

مفاخرالملک تسلیم محکمه انقلابی شد و سید رضا صراف زاده که سابقاً منشی مجلس شورای ملی بود و به مشروطه خواهی معروف و زمانی با اتفاق صدرالعلماء در سفارت عثمانی متحصن بود ادعا نامه مفصلی در مجرمیت مشارالیه قرائت نمود و قضات محکمه بر طبق مواد مندرجه در ادعا نامه به محاکمه او پرداختند و پس از یک جلسه چند ساعتی او را محکوم به اعدام نمودند، شرح محاکمه مفاخرالملک صرف نظر از اینکه خیلی مفصل و نگارش آن از حوصله نگارنده بیرون است چیزی بر معلومات خوانندگان این تاریخ نمی‌افزاید زیرا در کتاب چهارم و پنجم این تاریخ فجایع و گناهان او را نوشته محکمه باتکای همان گناهان او را محکوم به اعدام نمود.

چند نفر از مجاهدین محکوم را با درشکه به باغشاه بردند و در همان محلی که دیر زمانی مقر حکمفرمایی او و همکارانش بود تیربارانش کردند.

دوره سلطنت سه‌ساله محمدعلیشاه مملو است از جنایات و فجایع این دونفر که شرح آن موجب طول کلام و تکرار مکررات است. چیزی که قابل نگارش در تاریخ است این نکته است که صنیع حضرت در محکمه اظهار کرد که حاجی

محاکمه و اعدام  
آجودان باشی  
و صنیع حضرت

شیخ فضل الله دستور کشتن سید علی آقا یزدی و میرزا مصطفی آشتیانی را به من داد و

چون من بدون اجازه محمدعلیشاه نمی‌خواستم اقدام به همچو کاری بکنم بناچار قصد خود را به عرض شاه رسانیدم شاه غیرت و شاه دوستی مرا تمجید کرد و به مجل السلطان دستور داد باتفاق به حضرت عبدالعظیم برویم و آن دونفر را که خارجلوپای دولت بودند از میان برداریم ولی ما به سیدعلی آقا دسترس پیدا نکردیم و مأموریت ما با کشتن میرزا مصطفی خاتمه پیدا کرد.

پس از سنوال و جواب طولانی محکمه انقلابی آجوادن باشی وصنیع حضرت را محکوم به اعدام نمود و حکم محکمه در همان ساعت اجرا شد.

سید هاشم که یکی از بازیکنان و تعزیه‌گردانان دوره سلطنت استبدادی محمدعلیشاه بود و برای فجایع و جنایاتی که از طلوع مشروطیت تا خلع محمدعلیشاه در آذربایجان و تهران مرتکب شد و قتل نفسهایی که به دست او انجام یافت و خونهایی که به تحریک او ریخته شد باید کتابی نوشت، سید هاشم باندازه‌ای مورد توجه محمدعلیشاه و خدماتش در نزد او ذی قیمت بود که پس از توپ بستن مجلس اولین تلگراف موقتیت خود را به این مضمون به او مخابره کرد و مزده نامیایش را پیش از هر کس به او رسانید، «مجلس را منهدم کردم سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی را تبعید کردم ملک المتکین و میرزا جهانگیرخان را مجازات نمودم.»

پس از فتح تهران و تحصن محمدعلیشاه سید هاشم از تهران فرار کرد و در گوشه‌ای تغییر لباس و شکل داد عبا و عمامه را به کلاه و لباس کوتاه مبدل کرد و ریشش را به وضع مخصوصی درآورد و متکراً باتفاق یک نفر به لواسان رفت و خود را طبیب معرفی کرد و گفت اهل مازندران هستم و می‌خواهم به موطن خود بروم لهجه ترکی و حال وحشت و اضطراب او توجه اهل محل را به خود جلب کرد و چون نسبت به او ظنین شدند محرمانه سهام الدوله حاکم شمیرانات را از واقعه مطلع نمودند سهام الدوله عده‌ای از مجاهدین را برای دستگیری او روانه لواسان کرد، سید از ورود مجاهدین مطلع شد و پیاده یکی از راههای کوهستانی را برای فرار پیش گرفت و سرعت خود را از آن ناحیه دور کرد ولی مجاهدین او را تعقیب کردند و در یک فرسخی قریه دستگیرش نمودند و به تهران اعزامش داشتند و تحویل محکمه انقلابی دادند.

گناهان غیر قابل بخشش سید هاشم بدرجه‌ای زیاد و برجسته و روشن بود که قضات خود را محتاج به بحث و سنوال و جواب زیاد ندانستند و پس از سنوال مختصری که بیش از یکساعت بطول نینجامید به مشورت برخاستند و در نتیجه باتفاق آرا او را محکوم به اعدام نموده حکم محکمه پس از چند ساعت اجرا شد و سید را در میدان

تویخانه در میان فریاد و هلهله و شادی هزارها نفر اهالی تهران به دار آویختند. می‌گویند ملت تبریز بدرجه‌ای از دستگیری و اعدام سیدهاشم که بزرگترین دشمن مشروطه بود و بالاترین خدمات را به مردم وارد آورده بود خوشحال شدند که هرگاه قشون روس در تبریز نبود شهر را چراغان می‌کردند.

چون شور و مشورت و تعمق و مطالعه در مسائل سیاسی و

امور مملکتی در مجلس عالی که مرکب از پانصد نفر از

طبقات مختلفه که با هم همفکر نبودند و تفاوت بسیار در

اخلاق و عادات و حتی رسوم با هم داشتند کار مشکلی

بود و اغلب پس از بحث طولانی در مطالب مهم مورد احتیاج بجایی نمی‌رسیدند و تا حدی

دستگاه دولت جدید که در آن روزها محتاج به فعالیت زیاد بود و مشکلات بسیار در

پیش داشت دچار کندی و سستی شده بود لذا رهبران ملت و سرداران مصلحت دانستند

که مجلس عالی را منحل نمایند و بجای او یک هیأت مدیره از افراد مطلع و مورد

اعتماد عمومی مرکب از دوازده نفر بجای آن انتخاب کنند و با همان اختیارات مجلس

عالی تا افتتاح مجلس شورای ملی زمامدار مملکت باشد مجلس عالی با این پیشنهاد

باتفاق آرا موافقت کرد و اشخاصی را که ذیلاً نام آنها یرده می‌شود به عضویت هیأت

مدیره انتخاب نمود و تمام اختیارات خود را به آن تفویض کرد.

پهدار اعظم - سردار اسعد - صتیح الدوله - تقی زاده - وثوق الدوله - حکیم -

المک - مستشار الدوله - سردار محبی - میرزا سلیمان خان - حاجی سید نصرالله تقوی -

حسینقلیخان نواب - میرزا محمدعلیخان تربیت.

تصمیماتی که از طرف هیأت مدیره گرفته می‌شد مثل تصمیمات مجلس شورای ملی

واجب الاجرا بود و وزرا مکلف بودند از آن اطاعت و پیروی کنند.

محتاج به ذکر نیست که پس از انتخاب و رسمیت یافتن مجلس شورای ملی

هیأت مدیره منحل شد ولی بواسطه خدمات ذیقیمتی که انجام داده بودند نامش در

تاریخ مشروطیت جاویدان شد.

هیأت مدیره

## اعدام حاجی شیخ فضل الله نوری

بدارآویختن حاجی شیخ فضل الله یکی از وقایع مهمی بود که در انقلاب مشروطیت ایران روی داد و اگر بگوییم که یکی از حوادث و اتفاقاتی بود که در قرون اخیر نظیر نداشت و یا نظیر آن بندرت دیده شده بود گزافگویی نکرده و راه خلاف نپیموده ایم.

افرادی که در ایران در مقام عالی روحانیت جای دارند اعم از اینکه صالح یا فاسد باشند خود را دارای مصونیت می دانند و شاید بواسطه همین مصون بودن است که بی پروایی در کارها از خود نشان می دهند و دست به اقداماتی می زنند که برای دیگران مخاطرات بزرگ در بر دارد. علمای طراز اول که خود را نایب امام می دانند و احکام و عقایدشان در روی اجتهاد و نظر شخصی استوار است عقیده دارند در هر کاری اعم از بد یا خوب مورد اعتراض نیستند چون بقوه اجتهاد آن راه را پیش گرفته اند و با نیروی تفکر و تعمق طریقه یا مسلکی را اختیار نموده اند و کسی حق اعتراض و انتقاد از آنها را ندارد و نباید به آن خرده گیری و اعتراض نمود و همینکه سنجیدی که در مقام عالی روحانیت جای دارد گفت در فلان مسأله و یا فلان طریقه اجتهاد من برای این گونه است کسی حق چون و چرا ندارد این طرز فکر را در صورتی که جامعه قبول کند بطور طبیعی و یقین موضوع مصونیت روحانیون از هر نوع تعرض غیر قابل انتقاد است چنانچه در قرون اخیر هم در ایران همین طور بود علما و روحانیون باتکاید قوه و قدرت اجتهاد چنانچه تاریخ نشان می دهد دست به کارهای خطرناکی می زدند که هرگاه دیگری آن کار را می کرد قطعاً سر او بریاد می رفت.

اگر چه حاجی شیخ فضل الله مرجع تقلید نبود ولی در پایتخت بالاترین مقام روحانیت را حائز بود و در ردیف بهیمنانی و طباطبائی جای داشت. گفته می شود از حیث معلومات و تبحر در علوم دینی از همه همگانش برتری داشته و بسیار فهیم و با هوش بوده و در قدرت استدلال در میان طبقه خود نظیر نداشته.

اگر چه کسانی که از تاریخ مشروطیت آگاهند و مجلدات بطبع رسیده این تاریخ را

از نظر گذرانیده‌اند بتفصیل از رویه و طریقه‌ای که حاجی شیخ فضل‌الله در آن انقلاب عظیم از بدو طلوع مشروطیت تا زمانی که جان خود را از کف داد آگاهند ولی چون زندگانی و مبارزه این مرد روحانی در دوره انقلاب یکی از مهم‌ترین صحنه‌های تاریخ مشروطیت را تشکیل می‌دهد و شخص او عامل مهمی در جریانات تاریخ و تقدیرات ملت ایران بود از نظر فلسفه خالی از فایده نمی‌دانم که نکتہ قابل توجه و مهمی را متذکر شوم.

در اول ظهور مشروطیت حاجی شیخ فضل‌الله با سایر روحانیون مشروطه‌خواه همفکر و همقدم بود و با اینکه با عین‌الدوله صدراعظم وقت دوست بود در مهاجرت به حضرت عبدالعظیم و قم شرکت کرد و تا صدور فرمان مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی کوچکترین مخالفتی از او مشاهده نشد ولی طولی نکشید که میان او و هم مقامانش مخصوصاً بهبهانی مخالفت پیدا شد و چون بهبهانی و طباطبائی در نتیجه پافشاری و فداکاری مظهر مشروطیت شناخته شده بودند حاجی شیخ فضل‌الله بجای آنکه توجه به اصول مشروطیت و مبانی حکومت ملی و ایده‌آل عالی آزادی داشته باشد مشروطیت را ملک سلب و مطلق همکاران و هم مقامهای خود پنداشت، عبارت دیگر مشروطیت در شخص بهبهانی و طباطبائی در نظر او جلوه کرده بود و چون از آنها ناراضی و دل‌تنگ بود از مشروطیت سرباز زد و قیام بر ضد مشروطیت نمود.

برای حاجی شیخ فضل‌الله مشروطیت در چهره رقباش که برای او مکروه بود جلوه کرده بود و چون از آنها خوشش نمی‌آمد و آنها را دشمن خود می‌پنداشت از مشروطیت هم بیزار شد و به حکومت ملی و مبانی آزادی پشت پا زد و در صف اول مخالفین مشروطیت قرار گرفت و مثل همه مردمان خودخواه و مغرور که به حیثیت و شخصیت خود می‌بالند و برگشت را ولو در راه حق باشد برای خود پستی و حقارت تصور می‌کنند براهی که پیش گرفته بود ادامه داد و بر ضد مشروطیت و آزادی و حقوق حقه ملت به مبارزه برخاست و مشروطیت را مخالف شرع بین اسلام اعلام کرد و قانون اساسی را تحریم نمود.

عجیب در اینست که در روزهای آخر سلطنت محمدعلیشاه با آنکه همه یقین داشتند که استبداد باغشاه دوامی نخواهد کرد و چراغ سلطنت شاه بیدادگر در شرف خاموش شدن است و خود شاه و سعدالدوله و اکثر درباریان تن به قبول مشروطیت در داده بودند حاجی شیخ فضل‌الله همانطوری که در نامه‌هایش به کاسران میرزا نایب السلطنه ثابت می‌کند با منتهای سرسختی و شدت در نگاهداری دستگاه استبدادی و مخالف با مشروطیت مبارزه کرد و در آخر کار مسلک جنگجویی را یا مقام روحانیت توأم نمود و بفتح استبداد جمعی را مسلح کرد و در جنگ سه روزه تا فتح تهران شرکت کرد و سبب قتل جمعی از مردم بی‌گناه شد.

شک نیست که محمدعلیشاه که خواهان اختلاف و تولید شکاف در صف مشروطه خواهان بود بزرگترین عامل و مشوق، بلکه محرک حاجی شیخ فضل الله در قیام بر ضد مشروطیت بود و او را یا کلبه وسایل برای مبارزه با آزاد یخواهان مجهز می نمود.

محمدعلیشاه که از قوه روحانیت در ایران بخوبی آگاهی داشت و از پشتیبانی حجج اسلام نجف از مشروطیت بیخبر نبود می خواست بوسیله حاجی شیخ فضل الله یک صف مخالف از روحانیون تشکیل بدهد و بوسیله این سپاه دین، قدرت و صولت روحانیون مشروطه خواه را درهم بشکند.

مذخض این بحث اینست که حاجی شیخ فضل الله نخواست یا نتوانست میان اصول و اشخاص فرق بگذارد و به اصطلاح امروز برای هر یک حساب جداگانه ای قائل بشود و اشخاص و اصول را با هم مزوج و توأم نکند و چون با بعضی از رهبران مشروطیت دشمن بود بنای دشمنی را با مشروطه گذارد و چون از آنها بیزار بود از مشروطه بیزاری جست و در نتیجه همین اشتباه و یا عدم توانایی حکومت بر نفس جان خود را از کف داد و خدمات فوق العاده به مملکت و مملکت وارد آورد.

بخلاف محمدعلیشاه و صدراعظمش سعدالدوله و جمعی از وزرا و درباریان و رجال مستبد که تا مردانه پس از آنهمه جنایت و آدم کشی راه فرار را پیش گرفتند و بمسافرت اجتنبی که بزرگترین دشمن استقلال ایران بود پناه بردند حاجی شیخ فضل الله استقامت و شخصیت خودش را حفظ کرد و در خانه ماند و منتظر پیش آمد و تقدیرات شد. می گویند همان روز که محمدعلی شاه بمسافرت رفت سعدالدوله برای حاجی شیخ فضل الله پیغام فرستاد که جان شما در خطر است و خوب است به یکی از سفارتخانه ها پناه ببرید ولی حاجی شیخ فضل الله از این پیشنهاد سرباز زد وزیر بار این ننگ نرفت و جواب داد مقام روحانیت من اجازه اقدام به این عمل را نمی دهد.

در همان روز کسانی که از طرف حاجی شیخ فضل الله بوسیله پنجاه عدد تفنگ سه تیر که از دولت گرفته بود مسلح شده بودند و در اطراف خانه اش سنگر بندی کرده و تا ساعت آخر با مشروطه خواهان جنگیدند متفرق شدند و از صدها نفر بیروان و مریدان که همه روزه گردش جمع می شدند و در مجامعش حضور پیدا می کردند کسی دیده نمی شد و جز چند نفر مستخدم شخصی و افراد خانواده اش کسی در خانه و اطراف او نبود. روز ۱۲ رجب جمعی از مجاهدین به خانه شیخ رفتند و او را دستگیر نمودند و بوسیله درشکه به میدان توپخانه اش آوردند و در یکی از اطرافهای طبقه فوقانی محبوسش نمودند. آری شیخ در همان میدان توپخانه که در یکسال ولیم پیش در پوش سلطنتی که برای او برپا کرده بودند و در صدر آن جای داشت و هزارها نفر را بر ضد مشروطه و



حکومت ملی قیام داده بود محبوس گردید.

ناگفته نگذاریم بخلاف رفتار عمال استبداد با محبوسین یاغشاه مجاهدینی که شیخ را دستگیر و محبوس نمودند کوچکترین بی احترامی در حق او روا نداشتند و کاری که موجب رنج و شکنجه بدنی و یا روحی او بشود ننمودند و می توان گفت تا حدی به احترام با او عمل کردند.

شیخ از زمانی که حبس شد تا موقعی که اعدام گشت تمام ساعات را با بردباری و خونسردی و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداد و راه عجز و ناله و توسل به این و آن را در پیش نگرفت و شخصیت خود را حفظ کرد.

محققین و کسانی که به تاریخ نهضت‌های ملل و انقلابات اسب آگاهند بخوبی می دانند که در انقلابات ملی همیشه کسی جلب به محکمه انقلابی شد مخصوصاً اشخاص مهم که گذشته آنها برای همه روشن است و بدخوبی و بدی آنها همه آگاهی دارند و عهده دار و رهبری دسته مخالف را داشته اند قبلاً محکوم به اعدام بوده و تشکیل محکمه جز صورت سازی چیز دیگری نیست. حاجی شیخ فضل الله هم از این قاعده عمومی مستثنی نبود و می توان گفت که پیش از محاکمه محکوم به اعدام شده بود و همیشه دستگیر و جلب به محکمه انقلابی شد محکومیت او غیر قابل اجتناب بود.

محکمه انقلابی در عمارت تویخانه که در قسمت جنوبی میدان تویخانه بود با عضویت رؤسای مجاهدین تشکیل گردید و بهمان نحوی که صنیع حضرت و آجودان باشی را محاکمه نمودند شیخ را احضار و به محاکمه او پرداختند. ناگفته نگذاریم که اعضای محکمه انقلاب اکثرشان سران مجاهدین تندرو و بقول معروف دواآتشه بودند و رؤسای معتدل و سرداران از عضویت محکمه سرباز زدند و خود را به آنچه می گذشت نمی خواستند آشنا کنند و حتی از روبرو شدن یا جلب شدگان خودداری کردند.

شیخ ابراهیم زنجانی که یکی از مجتهدین آزادیخواه بود ادعا نامه مفصلی که حاکی بر مجرمیت شیخ بود قرانت نمود و اعدام مجرم را از محکمه تقاضا کرد چون ادعای نامه مذکور دارای مقدمه طولانیست و درج آن در این تاریخ چیزی بر معلومات خوانندگان نمی افزاید از نگارش آن صرف نظر نموده و اصل ادعای نامه را از

ادعای نامه

وقتی که شدت ظلم و جور مقتدرین و عالم نمایان به احکام ناسخ و بسوخ و ناسخ ایشان و تعطیل احکام اسلام و هرج و مرج امور خواص و عوام در ایران بنهایت شدت رسید عموم خلق علاج را به مشروطیت دولت دیدند که اساس آن اینست که تصرفات امرا و عالم نمایان و پادشاه در نفوس و اعراض و اموال خلایق بطور دلخواه مطلق نبوده حدی در تصرف پادشاه و حکام و دیگران بوده و احکام الهیه چنانچه در اسلام مقرر است در حق همه جاری شود نه اینکه وقتی مقتدرین مرتکب فساد بشوند سعی نباشد و ضعفا صد مقابل مجازات ببینند و جمعی همیشه در کمال راحت و معبودیت دسرتیج دیگران را گرفته به مصرف عیش رسانیده و ایشان را در ذلت و بدبختی نگاهدارند.

جمعی از عقلا از طرف مردم جمع شده و مشاوری در اصلاح امور مملکت و معیشت و حفظ آب و خاک و رفع تعدی معنویان نموده و نگران باشند که آنچه مردم بعنوان مایه برای حفظ امنیت می دهند به مصرف عیاشی غارتگران نرود.

مظفرالدین شاه و بعد از او محمدعلیرزای مخلوع، این استدعای ملت را قبول کرده قانون و عهدنامه اساسی را امضا کردند و جنابعالی هم با چند نفر از معروفین علما در استحکام این اساس دخالت داشته زیاده از هشت ماه اغلب خودت حاضر مجلس شورای بوده و با حضور شما و جمعی دیگر مواد قانون اساسی نوشته شده و تصحیح شد. چه شد ناگهان شق عصای است کرده ایجاد خلاف میان مردم نموده و علم مخالفت بلند کرده و جمعی از اشرار را به دور خود جمع نموده و ماده مفسده عظیم و علت اولیه خونریزی پنجاه هزار نفر نفوس ایرانی بی گناه و هتک اعراض و رعب قلوب و سلب بیشتر از صد کروار اموال و تخریب آبادیها گردیدند؟ اگر این عنوان حرام بود چرا خود هشت ماه در استحکام آن کوشیدی و اگر حلال و واجب بود چرا با آن شدت مخالفت نمودی و مردم را به ضدیت با یکدیگر دعوت فرمودی؟ چرا بعد از اینکه اظهار مخالفت کردی مکرر به تو نصیحت کردند. یک شب بنده خودم هم بودم در خانه آقای میرزا سید محمد طباطبائی، آقا سید عبدالله بهبهانی هم بود و بیست و پنج نفر از معتبرین و کلا هم حاضر بودند قسم غلیظ و شدید در حضور کلام الله مجید یاد کردی که خیانت به ملت نکرده، همیشه موافقت با مشروطیت نمایی، مجدداً بعد از چند روز قسم را شکسته ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدیدی؟ بعد جماعتی را گرد آورده و گفتی خلاف من فقط دسر آن یک ماده قانون اساسی است باز جمعی همان ماده را برداشته در خانه خودت آورده بنده هم بودم و باتفاق بیست نفر از و کلام مدلل کردیم که همان ماده همانطور که هست باید نوشته شود باز قرآن حاضر نکرده قسم مؤکد یاد کردی که دیگر ابدأ مخالفت نکنی و فردا به مجلس بیایی بناگاه قسم و عهد را شکسته به حضرت.

عبدالعظیم رقی، در حضرت عبدالعظیم کتاباً و نطقاً چه افترا که به و کلا نزدی، چه فساد بود که نکردی به چه دلیل و دلای را بانی و دهری خواندی آیا تصور نکردی که در قانون انتخابات به عموم اهل ایران دستور العمل داده شده که هر کس را متدین و امین دانند انتخاب کنند؟

آیا همه مردم بانی بودند که بانی انتخاب کردند یا سایرین غیر بانی بودند و در میان خود امین را غیر بانی نیافتند یا آنکه خاصیت دیوارهای بهارستان بود که کسانی که آنجا آمده اند بعد از چندماه بواسطه پولهایی که شما گرفتید آنها بانی شدند؟

در حضرت عبدالعظیم هر مجمع فساد که شما رئیس آن بودید جمعی از اویش مفتخوار را از چند هزار تومان تا چند دینار خرج می دادید آیا این پولها را که به شما داده بود که فساد کنید؟ آیا از خود می دادید؟ اگر از خود می دادید جناب عالی هم مثل من از عتبات در حال فلاکت عودت کردید. این پول را از کدام تجارت یا صناعت یا کسب گرد آوردید این یا رشوه احکام و یا مال فقرا و ایتم بود البته این پول را در مدتی جمع کرده بودید به چه دلیل در پیش چشم خودت فقرا و ضعفا و ایتم با کمال عسرت معیشت می کردند و تو این اموالی فقرا را ضبط کرده زیاده از عیش با وسعت در چنین مقام افساد و اشرار می دادی، اگر شما مشروطیت را حرام دانستید دیدید که عموم علمای مرجع تقلید عتبات و سایر بلاد ایران جز چند نفر ریاست طلب و دنیا پرست همه آن را واجب دانستند و اقلان نه عشر مردم ایران در طلب آن جان می دادند آیا ممکن است حرمت چنین چیزی مضر دین باشد تا منکر آن کافر و مرتد و مستحق قتل گردد؟

نهایت اینکه بی انصافی کرده می گفتید مسئله خلافی است رأی من اینست که باید تأیید معتدین و ظلام کرد در چنین مسئله خلافی مخالف آن عاصی نیست تا چه رسد به آنکه کافر باشد.

پس به چه دلیل اشرار را اغوا می کردید که مشروطه طلبان را از قتل و ضرب و هر اذیت معاف ندارند؟

بعد از آنکه آن مقدار پولها که گرفتید در حضرت عبدالعظیم به مصرف افساد رسانیدید و نمی دانم چه قدر ذخیره کردید. و بالاخره از آنجا ما بوس شدید این حرام که می گفتید کم کم حلال شد و سکوت جایز گردید زیرا رأی شما تابع اشارات بود در واقع میدان توپخانه نمی دانم وجد ما خودی به چه کثرت بود که به آن شدت اقدامات وحشیانه و تجاها رانه را نمودید؟ خود را رئیس اسلام نامیده با بهتر و قاطرچی و ساریان و کلاه نمدهای محلات و اشرار همست شده چادر در میدان زده در حضور مبارک شما آن اشرار مستانه فریادها می دادند و بلو خواهیم مشروطه نمی خواهیم بلند کرده و همه قسم رذالت و فحاشی کردند چند نفر بی گناه را کشتند و باشاره و سکوت شما از درخت آویخته چشم مقتولین را با خنجر در حضور عالی در آوردند، بفرمایند آن مقدار مصارف که به آن جمعیت و شرارت صرف

می شد و جنابعالی شرکت داشتید از چه محل حلال بود تلگرافات افساد شما به شهرها در تلگرافخانه‌ها موجود است کدام افساد و شرارت را در آن چند روز محض میل محمدعلی میرزا فروگذار کردید آیا می توان گفت اینست حمایت اسلام؟ شما را به هرچه اعتقاد دارید قسم می دهم اگر حضرت پیغمبر یا امام علیه السلام حاضر بودند آن مجمع شما را بد چه نام می نامیدند؟

بعد از اینکه از فساد میدان توپخانه نتیجه مطلوبه حاصل نگردید با دستهای مغنی که هشیاران می دیدند در همه قسم فساد و هرج و مرج در اجتماعات و انجمنها و اغتشاش بلاد و معشوش کردن ذهن محمدعلی میرزا و تقویت او به مخالفت ملت اقدام کافیه کردید در بیرون رفتن محمدعلی میرزا از شهر به باغشاه و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شورا و محل اسید بنت ایران سرسلسله شایستال و امیربهادر و مفاخرالملک و صنیع حضرت و مجلل و مجدالدوله و حاجی محمداسماعیل مغازه و امثال ایشان شما بودید. و اکثر دستورات عملیها را می دادید. آیا شکستن عهد و قسم و توپ بستن به خانه خدا و قتل نفوس و هتک قرآن و زدن افرا و بهتان به وکلای پارلمان این اعمال را حلال می دانستید یا خیر؟ آیا در حبس و زجر سادات و محترمین و به حلق آویختن مظلوسین و حبس و زنجیر مردمان بی تقصیر و گشتن آن جمع کثیر محمدعلی میرزا را مصاب می دانستید یا مخطی اگر مخطی می دانستید چرا نهی نگردید اگر قدرت نداشتید چرا مثل ملت علم اعتراض و تحصن به حضرت عبدالعظیم و جمع نمودن مردم و جلوگیری از منکر و رفع فساد نگردید بلکه با کمال خرمی و انبساط به تبریک رفته و اظهار شادمانی کردید و تأیید شدت‌هایی که کردند نمودید؟

آیا آن قتل نفوس و گرفتاری و تبعید محترمین و تصرفات در اموال ملت که ذخیره چندساله ایران بود و اخذ تعدیات بر حکومتها و اعطای مناصب و تصرفات در خزانه و مالیه مملکت از مالیات و گمرک و تلگرافخانه و غیرها و اتلاف اشیاء ذخیره و پامال کردن اسلحه تورهانه و تقویت در فرستادن لشکر به یک شهر معتبر ایران مثل تبریز که چندین هزار ضعفا و عجزه و نسوان و اطفال دارد و در خانه خود نشسته هجوم بر کسی نمی کردند بلکه در مقابل زورگویی آنها دفاع از خود می کردند، این فرستادن توپها و افواج و امثال رحیم خان و بستن راه آذوقه بر مردم بک شهر و تخریب و غارت دهات آذربایجان و هتک نسوان و تصرف در تمام امور و اموال مردم و هوای نفس که از محمدعلی میرزا و مشیرالسلطنه و قوام الدوله و مجدالدوله و امیربهادر و سایر شرکای شما بودند که سلطنت غیر مشروطه عبارت از اینگونه کارها است اینها را شرعی و صحیح می دانستید؟

اگر شرعی می دانستید به خط خود نوشته بدهید اگر شرعی نمی دانستید به چه

جهت تأیید می‌کردید و شب و روز با مشیرالسلطنه و امیربهدادر ترتیبات می‌دادید؟ لامعالمه مشروطیت از این حرام‌تر نبود پس چرا برای منع این کارها اقداماتی نکردید به حضرت عبدالعظیم ترفیید و به میدان توپخانه جمع نشدید و فریاد نکردید؟

در این استبداد صغیرچه پولها از مردم برای احکام و توسط و نصب حکام و اعطای مناصب گرفتید و چه پولها از مال ملت از دست محمدعلی میرزا گرفتید؟ اگر راست بگویید باید بیش از صد هزار تومان از این میان برده باشید آخر این چه بی‌رحمی است این مال رعیت بیچاره است بگویید کجا ذخیره شده بدهید به هزار قسم مورد حاجت خرج کنند.

این وسط چه تحریکات، شما و امام جمعه به میرزا حسن تبریزی و ملا باقر زنجان و سایر عالم نمایان و اشقیاء کردید.

تلگرافات و مکتوبات شما همه را در دست دارند که القای فساد کرده بشرکت ایشان خونها ریخته و خانه‌ها بریاد دادید و آتش به دودمانها زدید که هنوز دود آن فضا را تیره کرده. مگر این مردم به شما چه کرده‌اند مگر از برکت مال و خدمات ایشان محترم و مکرم و صدرنشین و معبود و اسجود و نافذالکلمه و صاحب مال و عیش و پارک و قصر و جلال نشدید آیا جزای خدمات این مردم بیچاره این بود؟

این قتال میان لشکری که محمدعلی میرزا و امیربهدادر احتشاد کرده به تبریز فرستادند و در اینجا یاسران ملت جنگ کردند حکم خداوند این بود که اصلاح در میان این دو طایفه کنید چه اقدام به اصلاح کردید؟

آیا بقدر سعی در کشتن مك المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی اقدامی کردید بفرض عدم اصلاح حکم خداوند اینست که هر یک از این دو دسته را یاغی بدانید و با او جنگ کنید. شما آیا تبریزیها را که در خانه خود نشسته بودند و سرداران ملت را که می‌خواستند به این شهر آمده مطالب خود را بگویند جلو راه ایشان را گرفته مانع شدند، اینها را یاغی می‌دانید؟ پس چرا مخلوط با سرباز و قزاق و الواط ضعیف حضرت شده با آنها جنگ کردید.

و اگر لشکریان امیربهدادر را یاغی می‌دانستید چرا با ملت موافقت نکرده با آنها جنگ نکردید.

نگویید که چون عمامه داریم و زحمت و مشقت و سینه به گلوله دادن و در مقابل آفتاب در خاک خوابیدن را به سرباز داده‌ایم و خود باید از لذایذ متنعم باشیم مگر حضرت پیغمبر و علی علیه السلام عالم نبودند یا عمامه نداشتند که اسلحه برداشته جهاد کردند.

بعد از توپ بستن مجلس و مسجد و هتک قرآن و قتل نفوس چه محبوبیت در دربار محمدعلی میرزا پیدا شد که شما شب و روز و اکثر اوقات را با محمدعلی میرزا و

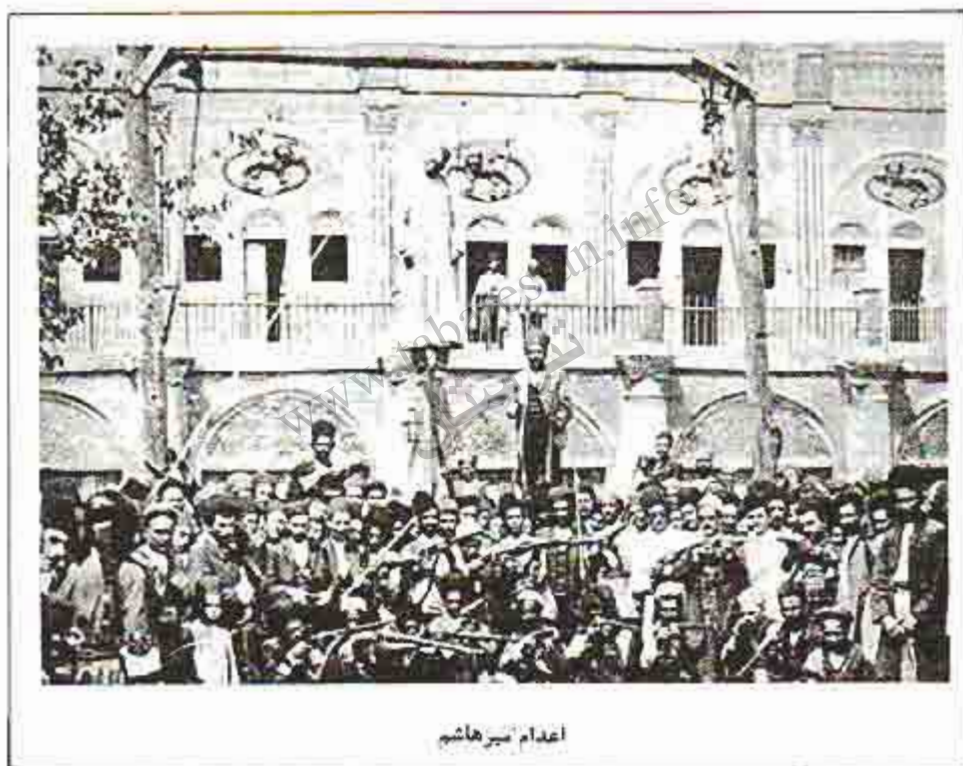
امیربهادر و غالب اوقات در کالسکه مشیرالسلطنه تشریف برده خلوتها کرده و نقشه‌ها برای تخریب بلاد و تعذیب عباد کشیدید با آن همه قدس و مسجد و عمامه علناً بی عداوت حجج اسلام و آیات‌الله‌فی‌الانام که برجع خواص و عوام در عتبات مقدسه هستند اظهار عناد کردید بلکه تفسیق نمودید آیا امیربهادر و ارشدالدوله و مجدالدوله را بهتر از مرحوم حاجی میرزا حسین و آقای خراسانی و آقای مازندرانی تصور می‌کردید؟ چرا خود و امثال خودنان از ملاحای رشوه‌گیر اجتماع کرده کنکاشها برای سختگیری به مردم و اذیت عدالت‌طلبان می‌نمودید آزاد حرف می‌زدید و هر کجا می‌رفتید اما بندگان خدا را از اجتماع و سروده با یکدیگر و گفتن حرف حق منع می‌کردید؟ در این سیزده ماه چقدر سرباز و قزاق مسلح در هر معبر گماشته هر نوع اهانت و خواری به مردم کردید اگر آزادی در حرکات خوب است چرا مردم را منع کردید، بد است چرا داشتید؟ وقتی که محمدعلی میرزا اعلان کرده بود که در ۱۹ شوال انتخاب و افتتاح مجلس شود شما و امثال خودتان که برای یک فلوس از دین و مذهب دست می‌کشند جمع کرده بر ضد عموم ملت ایران و تمام مسلمانان عالم و علمای عتبات و علمای بی‌غرض، احکام نوشته و مهر زده و تکلیف باید مشروطه داده نشود مشروطه حرام است و از طرف ملت هم گفتید مردم نمی‌خواهند با اینکه از آفتاب روشن‌تر است که اینها همه عمداً از روی کنکاش محض دریافته‌اند جزئی وجه ردالت بود مسلماً شما حرام دانسته ردع کردید.

شما که خود را رؤسای اسلام نامیده و می‌گویید نهی از منکر می‌کردید آیا چرا سایر منکرات را ردع نکردید آیا این حس و زجرها و گوش بریدن و دهان توپ گذاردن و مهار کردن و جریمه‌ها و رشوه‌ها و غارتها و تعرض به عرض مسلمانان و چوب بستن و شلاق زدن و به کله آویختن و شکنجه کردن و داغ نمودن و تعطیل حدود و احکام و مساجد و احکام رشوه و شهادت ناحق و ناسخ و منسوخ و خوردن اوقاف و وصیتهای اجباری و جمع مال فقرا و صرف تجملات و سایر فسق‌ها و معصیتهای واضح، و تعطیل مساجد منکرات نیستند؟ چرا به نهی و ردع اقدام نکردید و مضبطه ننوشتید و فریاد نمی‌خواهم بلند نکردید همه را بر سر عدالت و حقانیت نیاوردید آیا مشروطه طلب بودن چه گناهی بود که قاتل و قاطع‌الطریق و دزد و راهزن و زانی و شارب خمر و برنکب هر معصیت بلکه هر کافر مرتد در امان بود و مشروطه خواه در امان نمود حتی اینکه مردم برای خلاصی از شرور شما به زیر بیرق فرنگیان و کفار پناه بردند و به بلاد خارجه گریختند و در پناه خارجه درآمدند معدالک امان نیافتند مثل دوستداران اهل بیت در زمان بنی امیه شما گفتید مشروطه طلب واجب‌القتل است و کافر است آیا تمام رعابای عثمانی و نه عشر ایرانی و تمام مسلمانان هند، قفقاز، مصر و افریقا، تونس، الجزیره ترکستان و سایر بلاد که شب و روز برای آزادی از قید عبودیت نشر عدالت را

می طلبند همه کفار و واجب القتل هستند، جز شما اشرار حامیان ظلم و استبداد و معاونان شر و فساد؟ نعوذ بالله من شرانفسنا. آیا شما چرا در همه اقدامات محمدعلی میرزا و امیربهادر و مستیرالسلطنه و مجدالدوله از همه پیشقدم تر و نقشه کش بودید در اهلاك و تخریب آذربایجان و فشار به اهل تهران و جعل اکاذیب بی پایان موضعه با بدخواهان ایران از اتباع خارجه و فروختن این مست خاک و تنگ گیری به متحصنین سفارت عثمانیه و مانع شدن مردم از تحصن و مع آذوقه از ایشان مدتی بلکه کنکاش در قتل ایشان به ارسال مارها و عقارب و عمه قسه تهدید و تعرض. آیا شما چرا امر کردید به شکستن نمره های درهای عمارات مردم که سبغی برای آنها صرف شده بود آن را غیر از اینکه سبب هدایت جوینده می شد ضروری داشت؟ شما که اینقدر ذوق داشته اید چرا از اجتماعات بر استماع تقالی دروغ و بازیها بلکه بیع مسکرات و سیر معاصی را منع نکردید و چرا از تخریب در و دیوار و سقف مجلس شورا مانع نشدید.

اگر مال محمدعلی میرزا بود تضييع مال بود اگر مال دیگری بود ظلم و عدوان به جهت توپ بستن به خانه ظل السلطان و ظهیرالدوله و سایر خانه ها و غارت اسوا ل آنها و میرزا صالح خان حلال شد و از جانب شما اقدامی در منع دیده نشد بلکه ترغیب و تحریک نمودند؟ بد چه دلیل به کوشش لشکر و هزاران که روانه تخریب آذربایجان و قتل مسلمانان می شدند دعا خوانده ایشان را ترغیب کردند و می گفتند شما برای حفظ اسلام می روید خدا تمک، تا اینکه ایشان موفق شده مسلمانان را بکشند؟ چه تو را و داشته بود که با آنکه خود را حجة الاسلام می خواندی شب و روز با امیربهادر و مستیرالسلطنه و مفاخرالملک و صنیع حضرت و مجلل و امثال ایشان در دربار و خانه خودت خلوت و کنکاش کنی با اینکه خودتان معاشرت با جباران را ممنوع و خلاف شئون علمای دین بنکه از جمله اعانت به عدوان می شمردید؟ چگونه ایشان حامی اسلام و علمای عتبات مخرب اسلام شدند؟ چگونه کلاه تمدنیا فریاد می کردند ما دین می خواهیم و مشروطه نمی خواهیم با ایشان بودید اما جمعی از ولایات که عربک را اقلا ده هزار نفر مشخب و متدین دانسته ایشان را بابی، دهری و مخرب شرع می نامیدید؟ چرا محمدعلی میرزا را گول زده و مانع شدید که وفای به عهد نکرده و سبب اینقدر خونریزی بزرگ در ایران و ویرانی هزارها دودمان بلکه دخول خارجه به خاک ایران و توحش مردمان شدید و حرث و نسل را ضایع کردید اینها به یک طرف بدترین جنایات اینکه نقشه قتل و دستگیری مقام محترم حضرت عبدالعظیم خصوصاً آقای سیدعلی آقای یزدی کشیدید و مفاخرالملک و صنیع حضرت را با اشرار نابکار سید کمال و سید جمال و داشتید شبانه ریخته بیچاره مرحوم میرزا مصطفی و میرزا غلامحسین و رفیقان ایشان را با موحش ترین وضعی بقتل رسانیدند چرا با عمه اینکه دیدید تمام ولایات ایران بهم خورده و همچنان ملت از قتل جوانان امت بنهایت رسیده

اعلام عمل به قانون اساسی را می‌طلبند و محمدعلی میرزا جز قبول علاجی نداشته و اعلان کرد، باز تو از خون مردم ایران سیر نشده اصرار داشتی که حرام است و هم مسلکان خود را جمع و کنکاش داشتی که بازبها در آورده فریاد یول و یلو خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم بلند کنید حتی اینکه تمام مردم دانسته به دستور شما صد توپ تنزیب از بازار گرفته از قاطرجی و مهتر بنا کردند عمایه گذاردن و ملا ساخته مخلوط مفتخواران کرده و قشونی از جنس ملا تشکیل داده که مردم فهمیده باطل السحر این نقشه را بکار بردند.



اعدام میرهاشم

چرا بعد از اعلان قانون اساسی در ماه ربیع الثانی با آن همه زحمات ملت و تشکرات که از این اعلان کردند، شروع شد که شورش بلاد تمام شود باز شما که عمده خود شما بودید نگذارید محمدعلی میرزا که همه بلاد از دستش رفته و تهران مانده بود آنوقت جلب قلوب ملت کرده و بلاد را امنیت داده بطور حقیقت اقدام به معیت کرده و فساد را خاتمه دهند؟ بلکه محض حفظ منافع خودتان سلطنت او را فدا ساخته و اداشنید بهمان تنها کتابت قناعت کرد ابتدا تغییری به وضع استبداد و سختگیری نداد و قدم به طرف قبول مستدعیات ملت برنداشت تا بالاخره ملت مجدداً مأیوس شدند



و چاره را منحصر به علاج قطعی دیدند چرا بالاتر همه خیانتها طرح و نقشه ریختند که بلاد اسلام را به دست خارجه بدهید و دیگران را بر ایرانیان حکمروا سازید تمام سعی شما و تهدید ملت را منحصر به فروش مملکت و التجا به دیگران قرار دادید در باطن اجانب را دعوت به مملکت نمودید و با کمال بشاشت و خرمی این را اظهار و اشعار کردید که سادات چنین و قزاق چنان مثل اینکه برادران عزیز خود را به سهمانی خوانده اند، البته به نقشه تو و شرکای تو بود که محمدعلی میرزا اقدام به جنگ اخیر با ملت کرد و تو بزرگوار دوست تنگ گرفته بدست اشرار سپرده و دور خانه خودت جمع و سنگر نمودی که سلیان را بکشی و از هر نوع اقدام مضر کوتاهی نکردی، به چه دلیل اسلحه ملت را به تصرف اشرار داده و آنها را تحریض به قتل ملت کردی؟ چرا تو با آنهمه معیت با محمدعلی میرزا اقلاد در آخر وقت او را دعوت نکردی که لامحاله ظرف یک دو دمان سلطنت را نبرده پناه به دولت دیگر نبرد لامحاله با ملت معیت کند و با تسلیم ملت شود؟ آیا این ملت نجیب گمان داشتی یا او محترمانه معامله نکند یا آنکه یک مرده بنام به که صدزکمه به ننگ؟

سئوالات

اتهام نامه در بگذا محیط بهت و سکوت قرانت شد، حاجی شیخ فضل الله بدقت به مندرجات آن گوش می داد. پس از خاتمه قرانت لایحه بد کور چند دقیقه صحبتی به میان نیامد و همه منتظر بودند که شیخ در مقابل اتهامات مندرجه در لایحه چه عکس العملی از خود نشان خواهد داد و چگونه از خود دفاع خواهد کرد ولی شیخ صحبتی نکرد و زبان به گفتگو نگشود. مستعان رئیس کمیته جهانگیر که از طلوع مشروطیت خود شاهد و ناظر کلیه وقایع و حوادث بود به شیخ گفت در مقابل اتهامات وارده که قرانت شد چه جواب می دهید؟

بیش از اینکه وارد سئوال و جوابهایی که میان شیخ و قضات محکمه انقلابی زد و بدل شد شویم، متذکر می شوم که در این چندساله که نگارنده این تاریخ برای جمع آوری مدارک صرف وقت بلکه مجاهدت کرده توانستم صورت قطعی و گزارش شبی با صورت مجلس آن محکمه تاریخی را که بطور قطع می توان گفت در تاریخ چندین هزارساله ایران نظیر نداشته بدست بیاورم. ضمناً قوی اینست که صورت جلسه ای تهیه و تنظیم نشده است و یا اگر شده در عمان روزها از میان رفته است بنابراین آنچه در این موضوع می نویسم مطالبی است که از بعضی از اعضای محکمه و یا رؤسای مجاهدین نه در آن جلسه حضور داشته اند شنیده ام و از طرف آنها نقل قول می کنم.

سئوالاتی که از حاجی شیخ فضل الله شد و مطالبی که در اتهام نامه قبده بود بر دو نوع بود بعضی ها بدرجه ای مسلم و غیر قابل انکار بود که شیخ جوابی بررد آنها

نداشت مثلاً واقعه میدان توپخانه و منبر رفتن شیخ و تکفیر کردن مشروطه خواهان و بانی خواندن و کلا و تشویق کردن الواط و اوباش را بر ضد مجلس و با رساله در تحریر مشروطیت که بخط خود نوشته و در همه جا منتشر شده بود و هم چنین تلگرافاتی که به روحانیون و سرجنبانان شهرستانها کرده بوده بود و آنها را به مخالفت با مشروطیت تحریک نموده بود و در موقع تصرف تلگرافخانه به دست مجاهدین افتاد و فتوایی که به امضای خود و جمعی از علمای سستبد تهران نوشته و در باغشاه تسلیم محمدعلیشاه نموده بود و اعلامیه هایی که با امضای خود در حضرت عبدالعظیم و مدرسه مروی منتشر نموده بود و از این قبیل.

بعضی دیگر سئوالات قابل دفاع بود و شیخ می توانست رد و یا انکار کند. قسمت اول را چون نمی توانست تکذیب کند جواب داد من مجتهد هستم بر طبق الهامات قوه اجتهاد و شبه فقاہت راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم پیروی نمودم.

عمیدالسلطان در جواب می گوید، شما از بدو طلوع مشروطیت با این اساس موافق بودید و قانون اساسی هم که اصول و مقررات مشروطه در روی آن استوار است با موافقت خود شما تهیه و تصویب رسید و پس از آنهم در قانون اساسی تغییری داده نشد که موجب مخالفت شما بشود. در اینجا شیخ قافیه را باخت و در ضمن آنکه از قانون اساسی و مشروطه مشروعه صحبت کرد گفت چند نفر از دشمنان من مشروطه را منحصر به خودشان کرده بودند و می خواستند من در آن راهی نداشته باشم و کنار بروم و آنها از مشروطه و مزایای آن بهره مند بشوند.

سئوالات دیگری از شیخ شد که به هر یک جواب داد. ابوالفتح زاده سؤال کرد که بر طبق اقرار صریح صنیع حضرت در حکمه، قتل میرزا مصطفی آشتیانی به دستور شما انجام یافته. شیخ این اتهام را رد کرد و گفت مفاخر الملک و مجلل السلطان عامل آن قتل بوده اند و من کوچکترین اطلاعی از آن نداشته.

میرزا علیخان دیوسالار سؤال کرد، شما با سفیر روس سر و سر و جلسات مجرمانه داشته اید و سعدالدوله هم در جلسات سری شما شرکت داشته است.

شیخ جواب داد اغدب سفرای خارجه به دیدن من می آمدند شاید در یکی از ملاقاتها سعدالدوله هم حضور داشته ولی ملاقات من با سفرا مخفی نبوده و علنی بوده و جنبه سیاسی و مشورتی و کنکاش نداشته است.

منصورالدوله پیشکار سیهسالار سؤال می کند در نامه ای که شما بخط خودتان به شیخ الاسلام قزوینی نوشته بودید و در بیان توشحات آن به دست مجاهدین افتاد شما به او دستور داده بودید که قوایی تهیه کند و با میلیون جنگ کند. شیخ جواب می دهد شیخ الاسلام بدرجه ای با مشروطه مخالف و دشمن بود که احتیاج به تشویق و تحریک

من نبود.

سیرزا علی محمدخان سئوال می‌کند: شما جمعی از اوپاش را با تفنگهایی که از محمدعلیشاه بوسیله کاسران سیرزانایب السلطنه گرفتید مسلح نمودید و تا آخر یا ملت جنگ کردید و محارب هستید، شیخ جواب می‌دهد هر مسلمانی برطبق اصول دین مکلف است از خود دفاع کند و من برای دفاع از خود و بستگانم اقدام کردم.

حاجی خان خیاط که در آن جلسه حضور داشته نقل می‌کرد که مستعان الملک سئوال کرد برطبق اتهام نامه و مندرجات جراید شما محمدعلیشاه را به کشتن ملک المتکلمین و سیرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی تحریک و تشویق نموده‌اید و موجب قتل آن بیگناهان شده‌اید. شیخ این اتهامات را رد می‌کند و بکلی منکر می‌شود.

نگارنده این تاریخ در سهم خود راجع به فاجعه باغشاه تردید دارم که حاجی شیخ فصل الله در قتل شهدای باغشاه شرکت داشته است زیرا بعد از ظهر ۲۳ جمادی-

الاول آن مظلومین را به باغشاه بردند و صبح فردا آنها را شهید کردند و فرصت برای اعمال نفوذ کردن شیخ نبوده است مگر آنکه شیخ پیش از جنگ مجلس با محمدعلیشاه گفتگو کرده باشد و یا همان شب به باغشاه رفته باشد. دیگر آنکه دشمنی محمدعلیشاه با ملک المتکلمین بحدی بود که تحریک و تشویق شیخ فضل الله در کشتن او کمترین تأثیری نداشت و در تصمیم او عامل مهمی محسوب نمی‌شده.

نظام السلطان سئوال می‌کند: بنابه تقاضای شما محمدعلیشاه اسماعیل خان سراسابی را به دارآویخت. شیخ جواب می‌دهد من کشتن اسماعیل خان را پس از واقعه مسبوق شدم.

یکی از اعضای محکمه می‌پرسد شما عین الدوله و حاجی سیرزا حسن آقا مجتهد و سیدهاشم را بوسیله مکاتیب متعدد که دردست است به قتل و غارت و قلع و قمع مردم تبریز تشویق نمودید و مردم بی‌گناه تبریز را که جز حق مشروع و ملی خود که اجرای قانون اساسی بود و شاه و خود شما به حفظ آن قسم خورده بودید محارب خوانده و آنها را واجب القتل دانسته‌اید. شیخ جواب صریحی به این سئوال نمی‌دهد و فقط می‌گوید مکاتبات من با عین الدوله دوستانه و برای احوال پرسی بود.

اعضای محکمه هر یک بنوبه خود سئوالاتی می‌نمایند که چون از مضمون و مفهوم آن مدرکی دردست نیست بسکوت می‌گذرانم.

در خاتمه جلسه آفاشیخ ابراهیم زنجانی بیا می‌ایستد و بطور صریح چنین می‌گوید جناب حاجی شیخ فضل الله برطبق فتوا و حکم حجج اسلام نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شده مفسد فی الارض است و باید برطبق قوانین اسلام با او همان معامله‌ای را که خداوند راجع به مفسدین فی الارض دستور داده رفتار نمود.

شیخ را به اطاعتی که در آن محبوس بود می‌برند و اعضای محکمه انقلابی به

کنکاش می پردازند و پس از یک ساعت مشاوره با اتفاق رأی می دهند که چون حاجی شیخ فضل الله نوری قیام بر ضد حکومت ملی نموده و سبب قتل هزارها هزار نفوس و خرابی بلاد و غارت و فساد گردیده و حجج اسلام نجف اشرف هم او را منسفی الارض تشخیص داده اند محکوم به اعدام است.

وسایل اعدام از چند روز پیش فراهم شده بود و داری که صنایع حضرت و آهودان ناشی را به آن آویختند در میان میدان توپخانه سرپا بود. مأمورین اجراء حکم محکمه انقلاب رایه حاجی شیخ فضل الله ابلاغ کردند و بلادرننگ او را در میان

اعدام

گرفته و از بله های طبقه فوقانی عمارت توپخانه سرازیر شده وارد میدان شدند. سطح میدان، پست، باسها، ایوانها از هزارها نفر مردم تهران پوشیده شده بود عمده زیادی مجاهد مسلح در دو طرف راهی که محکوم را به طرف دار هدایت می کرد صف کشیده بودند. هیاهو و حنجایی برپا بود که گوش را کرم می کرد و صدای زنده باد مشروطه و مرگ برستبدین قضای میدان و خیابانهای اطراف را فرا گرفته و برق تفنگ و سرنیزه ها در زیر آفتاب گرم تابستان چشم را خیره می کرد. محکوم فاصله میان مجلس و محل اعدام را با خونسردی و متانت پیمود و با لیرسن و پیرسی، ضعف و ناتوانی از خود نشان نداد و در دقائق آخر عمر ثبات و استقامت خود را بظهور رسانید.

می گویند با از روی عمد با اتفاق دار را در محلی برپا کرده بودند که در واقعه میدان توپخانه منبر را در آن محل گذارده بودند و حاجی شیخ فضل الله در همان محل از روی منبر مردم را به مخالفت با مشروطیت و آزادی دعوت می کرد و قانون اساسی را مخالف شرع و دین اعلام می داشت و مشروطه خواهان را بی دین و بانی می نامید.

بمحض رسیدن به پای جویه دار دو نفر از مجاهدین طناب را به گردن محکوم انداختند و او را بالا کشیدند و آن مرد روحانی پس از یکدوره مبارزه تاریخی به دنیای دیگر شتافت و داسان شکنجی از دوره عمر بر سر و صدا و پیر آشوب خود در صفحات تاریخ بیادگار گذارد.

ناظرین که نزدیک به محل اعدام بودند نقل می کنند که جان کندن شیخ پیش از نیم دقیقه طول نکشید و پس از آنکه او را بدار کشیدند تشییح در اعضایش ظاهر شد و سپس چراغ عمرش خاموش شد.

در آن روز شهرت یافت که شیخ مهدی پسر حاجی شیخ فضل الله که از مشروطه خواهان بود در موقع اعدام پدرش حضور داشته و کف می زده و اظهار بشاشت می کرده. گرچه شیخ مهدی با مسلک پدر همراه نبود و با او مراوده نداشت ولی شهرت بالا بکنی خالی از حقیقت و راستی است، سیرا محمد نجات برای نگارنده نقل کرد که همان موقعی

که شیخ را اعدام کردند من به عمارت تخت مرمر رفتم و شیخ مهدی را دیدم زیر درخت چناری نشسته و گریه می کند.

خیر اعدام شیخ که در آن چندساله شهرت بی پایانی در عالم پیدا کرده و بزرگترین رکن استبداد و حامی محمدعلیشاه بود چون برق در اقصی نقاط ایران و کشورهای جهان منتشر شد و جراید کشورهای مترقی و آزاد جهان مقالاتی چند در اطراف اعمال و کردار او نگاشته و از تأثیر وجودی او در نگاهداری دستگاه استبدادی و مبارزهای که با آزادبخوهان کرده بود داستانها نقل کردند.

هنوز بیست و چهار ساعت از انتشار خبر قتل حاجی شیخ فضل الله در شهرستانهای ایران نگذشته بود که روحانی نمایان مستبد که مشروطه را کفر و زندقه می دانستند و مشروطه خواهان را بی دین و کافر می خواندند و ریختن خون آنان را حلال کرده بودند و محمد علی شاه را اولی الامر و قدر قدرت و نایب اسام و مجری احکام قرآن و مصلح فی الارض و مظهر عدالت اعلام کرده بودند و نگارنده اکثر تلگرافات و فتاوی این مردم بی حقیقت را در آخر کتاب چهارم این تاریخ به نظر خوانندگان رسانیدم سیلی از تلگرافات تشکر از برقراری مجدد مشروطه در ایران به پیشگاه سرداران ملت و زعمای ملت است سرازیر کردند و محمدعلیشاه را دزد و غارتگر و واجب القتل و اجنبی پرست خواندند و مشروطه را حکومت خدا پسند و مطابق با احکام و شریعت دین پیغمبر اکرم و پیرو از اصول قرآن مجید و هادی ملت در راه ترقی و سالک است در طریق سعادت اعلام داشتند و نیز آیاتی چند از قرآن مجید در تطبیق مذهب اسلام مخصوصاً مذهب شیعه با حکومت مشروطه و آزادی مطلق در تلگرافات خود گنجانده بودند. تعجب در اینجاست که این طبقه بی شرم زبان اعتراض به سرداران ملی و زعمای ملت گشوده بودند که چرا گذاردید محمدعلیشاه فرار کند و او را دستگیر نکردید و بسخت ترین وجهی اعدایش نمودید.

## ناراضی مشروطه خواهان مرفعی از انتصاب مرتجعین

بمحض تشکیل دولت جدید عده‌ای از کهنه کارها و مرتجعین هزاررنگ که در هر پیش آمد لباس روز را دزیر می کنند و بقول معروف گریه مرتضی علی هستند و هیچوقت پشت آنها به خاک نمی رسد از طرف سرداران ملی که یکی وزارت جنگ و دیگری وزارت داخله را عهده دار بود بد بالاترین مقامات دولتی منصوب گشتند.

علاءالدوله که در طبع ابتدائی معروف و مستهور بود و نهضت مشروطیت بواسطه بیدادگری او آغاز گشت به ایالت فارس منصوب گردید، عجب در اینست که در دوره مشروطه اول محمدعلیشاه با تمام قوا قدرتی که داشت می خواست علاءالدوله را به ایالت فارس منصوب نماید به مخالفت مشروطه خواهان برخورد.

و چنانچه در کتاب سوم این تاریخ نوشته ملک المتکلمین با انتخاب علاءالدوله مخالفت کرد و با اینکه در آن موقع احتشام السلطنه برادر علاءالدوله رئیس مجلس شورای ملی بود و نفوذ بسیار در دستگاه ملیون داشت نتوانست به نفع برادرش کاری انجام بدهد و بناچار شاه و رئیس مجلس از تصمیم خود سرباز زدند و دیگری را به ایالت فارس منصوب کردند در این دوره که دیگر محمدعلیشاهی در کار نبود و تمام قدرت در اختیار ملت بود علاءالدوله بدون سانس یا تکالی دوستی سپهدار و سردار اسعد عهده دار مقام ایالت فارس شد و قوام الملک شیرازی که خود و پدر و خانواده اش از بدو طوع مشروطیت علم مخالفت را برضد ملت برافراشتند و موجب آنهمه بدبختی و خونریزی شدند چون در اروپا با سردار اسعد دوست شده بود به ایالت کرمان انتخاب گردید و زمره انتخاب آصف الدوله شامسون در تهران طنین انداز می گردد و صحبت از خصومت علاءالملک در کابینه بمیان می آید مشروطه خواهان مرفعی از این انتصابات ناراضی می شوند و بنای نکته گیری و انتقاد را می گذارند و از رویه دولت جدید اظهار دلشنگی می کنند و تقی زاده که رهبری آزادیخواهان تندرو را در مجلس اول عهده دار بود در همین ایام وارد تهران شده و مردم پایتخت استقبال شایانی از او کرده بودند و به عضویت هیأت مدیره انتخاب شده بود در همین زمینه نطقی ایراد کرد که قسمتی از آن

که با موضوعی که در پیش است ارتباط دارد از نظر خوانندگان می‌گذرد. تاگفته نمی‌گذارم که عین انتصابات بی‌جا و دور از مصلحت اولین سنگ بنای اختلاف و دودستگی را میان مشروطه خواهان بنیان نهاد و سرچشمه گرفتاربهایی شد و نتایج سوئی بی‌آورد که در یکی از فصول مهم این تاریخ خواهیم نگاشت.

نطق تقی زاده در هیأت مدیره با رضایت کامل مشروطه خواهان مرفعی استقبال شد و معلوم شد که طرز تفکر و تعقل رهبران ملت در اداره امور مملکت با هم تفاوت و اختلاف زیاد دارد و آزادیخواهان مرفعی مایل نیستند که در روی همان پایه گذشته بگردند و چرخ مملکت در روی همان محور کهنه و پوسیده بچرخد بلکه در دوره جدید باید دستگاه نوینی روی کار آورد که در خور آن انقلاب عظیم باشد و پایه حکومت ملی را در روی افکار عمومی باید استوار نمود و کاخ مشروطیت را در روی پایه و اساسی که در خور حکومت ملی است باید بنا نهاد و دستگاه پوسیده استبدادی را دور ریخت و بنا و اساس تازه‌ای در روی افکار نوین بوجود آورد و به دنیای متمدن ثابت کرد که منظور ملت ایران از ایجاد آن انقلاب خونین اصلاح اصولی و تغییر اساسی بود و آرزوی ملت ایران از آنهمه فداکاری، ایجاد حکومت ملی با تمام کیفیت و کمیت و معنی حقیقی آن می‌باشد و ایران خواهان معنی و حقیقت مشروطیت است نه صورت آن.

چند نفر از رجال دوره سابق که به اصطلاح با استخوان و پاشان هستند این ملت و دولت را بواسطه یک عقیده فاسده اسیر و طرف احتیاج خود نموده‌اند و چون عقیده جمعی بدبختانه بر اینست که هرکاری پیش بیاید از حکومت فارس و خراسان و آذربایجان وزارت جنگ، داخله، مالیه و غیره لابد آن را منحصر در این اشخاص معدود می‌دانند و مثل مجال تصور می‌کنند که بشود آن شغلهای بزرگ را به اشخاص دیگر غیر از آنها از طبقه دوم و سوم داد؛ دلیل بزرگ آنها این یک کلمه است که فلانی استخوان فرمانفرمایی خراسان را ندارد و اگر در معنی حقیقی کلمه استخوان غور کنیم و تشریح نماییم منتهی به این می‌شود که آن شخص با استخوان یک مرتبه پیش حکومت فارس یا اصفهان و چند ماهی در روی فلان مستند و بهر وسیله بوده در عهد سابق بتوسط پیشکش و تعارف و غیره نشسته و با دوره شاه شهید را درک کرده.

خطابه تقی زاده در

هیأت مدیره

۵ رجب ۱۳۳۲

ایست که این عده اولیای دولت مستنده و مشروطه و ارباب حل و عقد و اصول اداره قدیمه و جدیده را مستغنی از خودشان ندانسته با کمال جرأت به هرگونه کارهای ملت کش و دشمنی آشکار بین ملت داخل شده و کعبه ملت را خراب و معبد و مسجد را ویران، آذربایجان را قتل عام و مملکت را تقدیم اجانب کرده و پس از آنکه به بهای خون جوانان ایران حریت ملت تحصیل و اداره قدیمه از بیخ و بن برکنده شد و داخل

دوره تجدد شدید کمال افاده را به اولیای دولت تازه می‌فروشد و می‌گویند هر کار کرده باشید و هر قدرتی داشته باشید باز بالاخره با کمال عجز محتاج ما هستید زیرا به وجود ما آسمان و زمین ثابت است و چون ما نیز همواره حرف آنها را تصدیق کرده‌ایم اینست که همیشه این عده شخصیهای اول دولت شده و دولت را منحصر به خود دانسته و این شغلها در آنها دور می‌زند و مثل تعریفه گردانها هر دم به نیاسی درمی‌آیند و همان اشخاص معین گاهی شمرگامی، زینب و گهی خولی و گهی فاضه می‌شوند ولی من می‌گویم برای چند دقیقه فرض کنید که این اشخاص به یک اتفاق ناگهانی از میان رفتند سؤال می‌کنم که آیا عقیده اینست که در صورت وقوع چنین قضیه و از میان رفتن این عده دولت و مملکت ایران خدای نکرده فوراً فانی خواهد شد یا نه؟ از این سر کز عالی می‌پرسم که ما خیال می‌کنیم طرفداران اصول قدیمه مغلوب شده و ژون-پیرسان روی کار آمده و زمام امور را در دست گرفته‌اند آیا برای دولت تازه مجال است این عده آقایان با استخوان را موقتاً تا سه چهار سال دست و پایشان را بوسیده در یک اطاقی بگذاریم و از رأی حکیمان و تجربیات هفتادساله آنها، اگر داشته باشند، استفاده نکنیم و در امور خودمان داخل نکنیم و اگر بدبختانه این مجلس که صاحب اختیار آن دولت تازه است با کمال تأسف و نهایت عجز و خجالت اقرار کند که استعفا از آن اشخاص بحال است و باید این چند نفر را مثل قانوس نگاهداشته پروانه‌وار دورشان بگردیم من حرفی نخواهم داشت غیر از اینکه شخصاً از نجات ایران مایوس می‌شوم و به دعای طول عمر آنها اشتغال نمی‌کنم و اگر ممکن است پس چرا اینهمه جوانهای کافی و اشخاص غیور و صحیح نمره‌های پایین را گذارده متصل نظرمان در هر شغل به اشخاص مذکور منعطف می‌شود؟ در خاتمه عرایض خودم این عقیده را سخ اساسی خود را که از دوسال به این طرف در این خصوص فریاد زده‌ام تکرار می‌کنم و آن اینست که یکی از اسباب اولیه خلاصی این مملکت آوردن آدمهای تازه و لایق است روی کار و دادن کارهای بزرگ است به نمره‌های سوم و چهارم و بدون این قرقه اصلاح ایران را قریب بمجال می‌دانم.

از جمله محبوسینی که در محکمه انقلابی محکوم به اعدام شد مجدالدوله بود ولی بواسطه مداخله و وساطت سپهدار و سردار اسعد و جمعی از رجال و شاهزادگان جان در بر دویه شرط آنکه از تهران برود مستخلص گردید. مردم تهران نسبت به

### محبوسین

مجدالدوله کینه شدیدی در دل داشتند و از او متفر بودند و او را مستبدی بدخواه می‌پنداشتند ولی حقیقت اینست که چون مجدالدوله فوق العاده حسن و بد زبان و بی سواد بود مردم تهران بیش از آنچه اعمال بد از او دیده شده بود یا او دشمن بودند.



از حمله روحانیون مستبد که مجبوس شدند یکی آخوند ملا محمد عاملی و دیگری حاجی آقاعلی اکبر بروجردی بودند. این دو نفر ملا که معاون و بارشایه روزی حاجی شیخ فضل الله بودند و مردم آنها را وزیر دست راست و وزیر دست چپ شیخ می خواندند در زرنگی و پشت همه اندازی و شیطنت و استفاده جوی بی نظیر بودند و بسیار از اعمال زشتی که بنام حاجی شیخ فضل الله انجام شده بود ساخته و پرداخته این دو نفر بود و حرکت روحانیون ولایات به حریم مشروطیت و اداره الواط و اوباش تهران به دست این دو نفر روحانی نما می گردید و عرگاه تأثیر عمیق قتل حاجی شیخ فضل الله در کار نبود بدون شک مشروطه خواهان این دو نفر را اعدای می کردند.

ولی پس از چندی که آنها را در حبس نگاه داشتند امر به تبعید آنان صادر شد و یکی به مازندران و دیگری به محل دیگر که در خاطر نداشت تبعید شدند.

میرزا سید ابوالقاسم امام جمعه که از مستبدین معروف بود و شرح حال و اعمال او در مجلدات پیش به نظر خوانندگان این تاریخ رسید از طرف دولت جدید به خروج از ایران محکوم شد امام جمعه موقعیت خطرناکی داشت و به جویبه دار نزدیک بود ولی بطور غیر منتظره از خطر مرگ نجات یافت و به طرف سوریه و لبنان رفت و یکی دو سال در آن حدود بود.

ناگفته نگذاریم که یکی از علل نجات امام جمعه از مرگ این بود که سشارالیه پس از مراجعت از عتبات و ناکامی که در نتیجه پادشاهی مشروطیت عثمانی نصیبش شد استنباط کرد که چراغ دولت محمدعلیشاه رو بخاموشی می رود و استبداد دارد ساعت آخر عمر خود را می گذراند این بود که در ماههای اخیر سلطنت محمدعلیشاه لاجد اومر بر رفتار کرد و تا حدی گوشه نشینی اختیار کرده بود.

ناصرالسلطنه یکی از رجال درباری بود که مدتی حبس و سپس تبعید گردید.

پس از آنکه لیاخف تسلیم شد و قزاقخانه خلع سلاح گردید مراجعت کنل لیاخف اگرچه قزاقخانه عملاً منحل نشده بود و لیاخف همچنان رئیس قزاقخانه به روسیه زیاست آن اداره را عهده دار بود ولی قزاقخانه بنکلی قلیج و دور از فعالیت و کار و اسم بی سمایی بود که سرمایه حقوق خود را می گرفت و کار و مسئولیتی نداشت، چون لیاخف فوق العاده سورد تنفر مردم بود و جرات خودنمایی و آفتابی شدن را نداشت بنابه تقاضای سفیر روس به روسیه اعضاز شد و یک صاحب منصب دیگر به جای او منصوب گردید.

نطق تقی زاده در هیات مدیره که حمله بر رجال مرتجع و کهنه کار بود و در حقیقت و زیر پرده انتقاد از وزیر جنگ و وزیر کشور سپهدار و سردار اسعد که رجال مذکور را برای

مقامات مهم دولتی انتخاب کرده بودند، بود اثر عمیقی در میان مشروطه خواهان متمدنی و تندرو که انتظار تحولات بزرگ و مهمی را از طرف دولت جدید داشتند کرد و بطوری که در آینده خواهیم لگانت نطفه یک اقلیت تندرو و متفرد از همین زمان به رهبری تقی زاده تشکیل شد.

از زمانی که اردوهای ملی از قزوین و به به طرف تهران روانه شدند تا موقعی که دولت جدید تشکیل شد و دوره دود مشروطه آغاز گردید در صفحات اکثر جراید کشورهای آزاد در سمالک خارجه بحث و گفتگو از انقلاب ایران و فدا کاریهای ملت ایران در

راه آزادی می شد و ستونهای اول روزنامه های معروف وقت گزارش سیاسی و اجتماعی و جغرافیایی این کشور کهنسال می گردید. ملل آزاد جهان که انقلاب و فیروزی ملت ایران را با دیده تحسین می نگریستند و اظهار امیدواری می کردند که بزودی ملت ایران همان راهی را که ملت ژاپن در پیش گرفت تعقیب خواهد کرد و در تحت زیمبری زعمای آزادیخواه و استعداد فطری و طبیعی خود راه ترقی و تکامل را پیش خواهد گرفت و طولی نخواهد کشید که در نزدیک ملل زنده و آزاد جهان جای خواهد یافت.

ولی از یخت بد بواسطه قدرت و نفوذ دولتهای اجنبی در ایران و بد رفتاری روسها و مشکل تراشی انگلیسها و مداخله آنها در امور داخلی ایران و تحریکات طرفداران شاه مخلوع و فقر اقتصادی و اختلافات داخلی که همگی از سیاست خارجی سرچشمه می گرفت و آشنا نبودن سرداران ملی و زمانداران دوره جدید به فلسفه مشروطه و اصول حکومت ملی ملت ایران تا ظهور جنگ بین المللی اول دچار گرفتاریها و مصائبی شد که ملت ایران موفق نشد از آنها فدا کاری و جانبازی بهره مند شود و کامش از شهید آزادی و مشروطیت شیرین گردد و از نعمت حکومت ملی که منبع الهام و ترقی عموم ملل آزاد است برخوردار گردد.

ملت عثمانی که در همان ایام با اهریمن استبداد دست بگریبان بود پس از فتح و فیروزی و خلع سلطان عبدالحمید پیش از سایر ملل از موفقیت ایران در راه وصول به مشروطیت اظهار بیخاشست کرد و جراید عثمانی که مظهر افکار آن ملت دوست و همسایه بود از تکریم و تمجید ملت ایران چیزی فروگذار نکردند. ناگفته نگذارم که از همان زمان که ایران و عثمانی دارای حکومت ملی شدند و مشروطیت در دو کشور برقرار گردید دشمنیهای دیرین که از تعصبات مذهبی سرچشمه گرفته بود بتدریج از میان رفت و جای خود را به دوستی و و دادداد و تا این تاریخ مللین از اتحاد و اتفاق که ثمره درخت مشروطیت و آزادی است برخوردارند.

در همان زمان در حدود سی نفر از اشخاصی که سنگ استبداد بهسینه زده بودند و از خوشه چینهای خرمن باغشاه بودند یکی بعد از دیگری دستگیر و در عمارت حکومتی تهران محبوس شدند. این افراد را که در یک محل حبس و در یک ردیف جای داده بودند درجه گناهکاریشان با هم تفاوت بسیار داشت.

چند نفری از روی غرض بازداشت شده بودند و پس از آنکه بی گناهی آنها معلوم شد آزاد گشتند، عده دیگر در دوره مشروطه اول و دوره باغشاه گناهان غیر قابل عفو مرتکب شده بودند و پستیها و ردالتها از خود نشان داده بودند که نمیخواهم قلم پاک را به نگارش کارهای زشت آنها ملوث کنم.

از جمله کسانی که پس از فتح تهران توقیف و حبس شد یکی میرزا آقای معروف بهنفتی بود. این مرد که در جاهطلبی و تکبر و خودخواهی سرسلسله اقران خود بود پیش از طلوع مشروطیت بنا به دستور عین الدوله باتفاق مجدالاسلام کرمانی و میرزا حسن رشیدی به کلات تبعید و در آنجا محبوس گشتند. پس از ظهور مشروطیت به تهران بازگشت و در ردیف مشروطه خواهان نند و دو آتشه قرار گرفت و چون تا حدی از نعمت بیان برخوردار بود و از اوضاع ممالک خارجه هم بی اطلاع نبود کسب شهرتی کرد و سفری به تبریز نمود و از طرف مردم آذربایجان به سمت نمایندگی مجلس منتخب گشت. بواسطه جاهطلبی و خودخواهی که داشت در مجلس اول کمال سعی و کوشش را کرد که کسب شهرت نماید و در ردیف زعمای مشروطه قرار گیرد ولی چون فاقد ایمان و عقیده بود و کارهایش تظاهر و بی روح بود به قول عوام بخش نگرمت و نتوانست جلوه کند؛ این بود که مثل سعدالدوله که او هم دارای همین صفات بود راه خودش را عوض کرد و در خفا با محمدعلیشاه نزدیک شد و برای خرابی مشروطیت و کاسرانی شاه دستمگر کوشش بسیار نمود ولی نتوانست به آرزوهای جاه طلبانه خود برسد و از خیانتی که به ملت نموده بود طرفی پندد و به مقاماتی که انتظار داشت نایل گردد.

پس از فتح تهران توقیف و حبس شد و مدت یک سال در مجلس بسربرد، پس از استخلاص وارد حزب اعتدال شد ولی چون دوست و دشمن او را می شناختند نتوانست رول مهمی بازی کند و فقط برای مدت کوتاهی حاکم گلپایگان گشت.

دیگری مجدالاسلام کرمانی مدیر روزنامه ندای وطن بود. این مرد که به مقام اجتهاد نایل شده و از هوش سرشار و قلم شیرین و توانا برخوردار بود و از دوستان سیدجمال الدین واعظ محسوب می شد و در ردیف مشروطه خواهان برجسته جای داشت چون فوق العاده طماع و نفع پرست بود همین که مشاهده کرد که ستاره مشروطیت دارد افول می کند یا دربار محمدعلیشاه سرور پیدا کرد و یادویی آن دستگاه را برعهده گرفت و منافع قابل توجهی بدست آورد و با روسها در خفا آمد و شد پیدا کرد چنانچه در محکمه

اقرار نمود که مبلغی از آنها پول گرفته ولی در ظاهر با مشروطه خواهان آمیزش داشت و پس از برقراری مجدد مشروطه، دوباره روزنامه ندای وطن را منتشر نمود و پیش از مشروطه خواهان رنج دیده و زحمت کشیده سنگ آزاد بخوامی به سینه زد و برای وطن گریه و زاری نمود ولی چون اعمالش برای رهبران ملت یوشیده نبود به جرم خیانت به ملت محبوس شد و اگر مساعدت و کمک سردار اسعد در کار نبود بطور قطع محکوم به اعدام می شد. عاقبت مجدداً اسلام پس از یک سال حبس به کرمان تبعید شد و در همانجا فوت کرد.

پسر حاجی سیرزاحسن مجتهد تبریزی سرسلسله مستبدین آذربایجان هم یکی از محبوسین آن زمان بود که پس از یک سال حبس به کمک بهبهانی از حبس نجات یافت. از جمله کسانی که بدون جهت و از روی غرض حبس شده بود معین العلمای اصفهانی دوست سید جمال الدین واعظ بود ولی پس از چندی بی گناهی او ثابت شد و از حبس رهایی یافت.

بمحض اعاده مشروطیت و تشکیل دولت قانونی پرده ظلمت و ناامنی که مدت سه سال به روی کشور ایران کشیده شده بود و بازار کسب و تجارت و بزاوذه بیان شهرستانها و خارج از ایران را فلج کرده بود از میان برداشته شد و امنیت جای دزدی و

### امنیت

یغماگری را گرفت و دسته های مسافر و کاروانهای مال التجاره در طرق و شوارع مملکت براه افتادند و سامورین دولت جدید برای آنکه خود را مشروطه خواه و طرفدار عدالت به جامعه و در پیشگاه دولت معرفی کنند وسایل آسایش مردم را در حدی که اوضاع اجازه می داد فراهم می کردند.

کشورهای خارجی که با ایران رابطه تجارتي داشتند و در این چندسال اخیر بواسطه عدم امنیت و اغتشاش ناراضی و خسارت دیده بودند راضی و آسوده خاطر شدند و بازار کسب و کار که دیرزمانی بود تعطیل شده بود رونق بسزایی پیدا کرد عده ای از اروپاییان کنجکاو برای مشاهده اوضاع جدید به ایران مسافرت کردند و در همه جا با کمال گرمی و مهربانی با آنها رفتار شد و در طول مسافرت کوچکترین گزندى به آنها نرسید.

الحق مردم ایران هم که از انقلاب و عدم امنیت چندساله خسته شده بودند با یک روح مسالمت و ملت دوستی دولت را در برقراری امنیت و نظم کمک می کردند فقط در آذربایجان رحیم خان دست از شرارت و غارتگری برنداشت و کار بدرقتاری را بجایی رسانید که بطوری که خواهیم نگاشت دولت مجبور شد اردویی برای سرکوبی اشرا و برقراری امنیت به آن سامان بفرستد.

در زنجان هم شیخ قربانعلی مجتهد که بیش از هشتاد سال از عمرش می‌گذشت بظرفداری استبداد علم طغیان و ناامنی برپا کرد. در فارس هم از اتباع سید عبدالحسین لاری که از طرفداران سرسخت مشروطیت بودند خرابکاریهایی کردند که بزودی جلوگیری شد.

هیأت مدیره که از زعمای مشروطه خواهان و برگزیدگان ملت تشکیل یافته بود و موقتاً تا افتتاح مجلس شورای ملی زمان امور مملکت را برعهده داشت و بردستگاه دولت نظارت می‌کرد و تصمیمات مقتضی برای بکار انداختن چرخ از کار ایستاده مملکت و بهبودی اوضاع عمومی می‌گرفت همه روز در عمارت گلستان تشکیل می‌یافت و به رتق و فتق امور می‌پرداخت.

پس از مطالعه در اوضاع عمومی و گفتگو و مطالعه، هیأت مدیره تصمیمات مهمی اتخاذ و بموقع عمل گذارد که بطور اختصار متذکر می‌شوم:

اول چون خزانه خالی بود و دولت برای کارهای ضروری احتیاج به پول داشت و بدون پول چرخ از کار افتاده مملکت ممکن نبود بکار بیفتند هیأتی از چند نفر اعضاء هیأت مدیره و از مردمان کاردان خارج بدنام کمسیون اغانه انتخاب نمود و کمسیون مذکور شروع بکار کرد و موفق شد مبلغی جمع‌آوری نماید و تا حدی مخارج فوری را تأمین کند.

دوم چون موضوع مالی کشور از اهم مسائل بود و بواسطه انقلابات و اغتشاشات اوضاع مالی دچار هرج و مرج و بی‌ترتیبی شده بود و مالیاتها وصول نمی‌شد هیأت مدیره کمسیون از اشخاص ذیل برای بهبودی اوضاع مالی و ترتیب و تنظیم بودجه مملکت انتخاب نمود و کمسیون مذکور همه روزه در دربار تشکیل می‌شد و به انجام وظیفه مهمی که برعهده گرفته بود می‌پرداخت.

صبع الدوله، مستوفی الممالک، مؤتمن الملک، صدیق حضرت، میرزا علی اکبر خان، مجد الملک، سیویزی و فرانسوی، سیونر نار بلژیکی، تومانیانس، مسولکف، جهانیان، سید عبدالرحیم خلخالی، سید محمد رضا مساوات و وکیل الرعایا همدانی.

سوم تأسیس خزانه و انتخاب خزانه دار کل و نظامنامه خزانه داری و تمرکز عایدات دولت در خزانه و تشکیل دیوان محاسبات و تشکیل کمسیون تقشیش کل.

چهارم کمسیون مرکب از وثوق الدوله، مستشار الدوله، صدیق حضرت و حسینقلیخان نواب و عمیدالحکما برای تهیه حرکت دادن محمدعلی‌شاه به خارج ایران و ترتیب کار متحصنین سفارتخانه‌ها و رسیدگی به جواهرات دوتنی که در تصرف محمدعلی‌شاه بود.

پنجم بزرگترین مشکلی که در پیش بود وضع و بی ترتیبی کار مجاهدین بود. چون چندین هزار نفر افراد مسلح بی آثار و بلا تکلیف و بدون نظم در یک شهر ضعیف موجب احتشاش و ناامنی و زد و خورد می شد. هیأت مدیره برای اینکه بررسی در کار مجاهدین بدهد رؤسای مجاهدین را در هیأت مدیره دعوت نمود و پس از بحث و گفتگوی بسیار اینطور صلاح دانستند که یک نفر رئیس مسئول و فرمانده مورد اعتماد و احترام از میان سران مجاهدین انتخاب شود و مسئولیت امور مجاهدین از حیث معاش و نظم به او تفویض گردد. برای منظور فوق رؤسای مجاهدین در عسارت سبب العمارة جسمه ای تشکیل دادند و معز السلطان سردار محبی، میرزا محمدعلیخان تربیت و مسوونقرم را از میان خود برای ریاست و اداره امور مجاهدین انتخاب نمودند و به هیأت مدیره پیشنهاد کردند تا یکی از این سه نفر را به ریاست مجاهدین انتخاب کند.

چون موضوع ریاست مجاهدین یکی از مسائل مهم روز بود و هر یک از سرداران و زعمای مایل بودند که یکی از دوستان خصوصی مورد اعتماد خود را به آن سمت انتخاب نمایند بحث و گفتگو بطول انجامید و عقابیت میرزا محمدعلیخان تربیت به ریاست مجاهدین با کثرت آرا انتخاب شد.

ششم انتخاب و تبعید مورد توجه قرار گرفت و تصمیم گرفته شد که برای تعیین و تبعید هیأت مدیره مجلس عالی را دعوت کند و انتخاب و تبعید از طرف مجلس عالی که شاه و نایب السلطنه را انتخاب نموده بود بعمل آید.

هفتم برای تأمین زندگانی ورثه شهدا و متوفیان مقرر شد که نصف مقرر شد شخص مسئول بر طبق قانون متوفیان تا پانزده سال به ورثه آنها داده شود.

هشتم چون اوضاع آذربایجان دستخوش ناامنی و احتشاش شده بود تصمیم گرفته شد که یک اردوی معظمی به طرف آذربایجان گسیل دارند.

نهم پس از رسیدگی به مقدار و عدد جواهرات دولتی هبائی به سندارت روزمر فرستاده شد تا جواهراتی که نزد محمدعلیشاه و کامران میرزا و سایر درباریان بود تحویل بگیرند پس از چند روز با کمال دقت به کار جواهرات رسیدگی شد و با اینکه محمدعلیشاه اصرار داشت که چند قطعه مهم و پر قیمت جواهرات را نگاهدارد کمیون مذکور جواهرات را گرفت و تحویل خزانه کرد.

فردای همین روز که میرزا علی محمدخان از طرف هیأت مدیره به ریاست مجاهدین انتخاب شد به نیکه دولت رفت و مجاهدین را مستندسته احضار نمود و اسامی آنها را در دفاتری که تهیه شده بود ثبت کرد و کاربردازی برای رسیدگی به امور آنها انتخاب نمود و برای هر دسته رئیس انتخاب کرد و مقرری آنها را بر طبق لیست و موقعیت هر یک تعیین نمود و آنها را به رعایت نظم و احترام به امنیت عمومی نصیحت

و دعوت نمود و به آنان توصیه کرد که از شرکت در دسته‌بندیهای سیاسی که در شرف پیدایش بود خودداری نمایند و محبوبیت خود را حفظ کنند و مقامی را که در نتیجه فداکاری در راه آزادی و مشروطیت در میان ملت پیدا کرده‌اند از دست ندهند و رعایت و احترام به قانون را که اولین وظیفه هر مرد آزادیخواه است از نظر دور ندارند و در رعایت و کمک به فقرا خودداری نکنند و همینطور که تا حال با فداکاری و سردانگی در راه ملت و مملکت مجاهدت کرده‌اند در آینده هم خدمت به وطن را وجههٔ محبت خود قرار بدهند.

با تصدیق به شایستگی و پاکدامنی و صحت عمل و لیاقت ذاتی میرزا علی محمد خان، هیأت مدیره در تعیین یک نفر ولو هر قدر لایق و شایسته باشد، به ریاست مجاهدین که از دسته‌های مختلف العقیده تشکیل شده بود خط و اشتباه بود و همین اشتباه موجب کشمکشهایی شد که در آینده از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

مجاهدین از معلومات نظامی و انضباط بی بهره بودند و از روز اول عده‌ای بعقل چند زیر بیرق یکی از سردسته‌ها مجتمع شده و ریاست او را پذیرفتند و نسبت به او علاقه‌مند و مسخورد شده بودند و او را از خود و رئیس واقعی خود می‌دانستند و بهیچ قیمتی حاضر نبودند از اجکام و تمایلات او سرپیچی کنند و جسماً و روحاً تحت امر و اطاعت یک نفر که هیأت مدیره انتخاب کرده قرار بگیرند مثلاً مجاهدینی که از طلوع انقلاب رشت و شاید پیش از انقلاب رشت زیر علم معزالسلطان جمع شده بودند و علل و موجبات گوناگون او را با آنها علاقه‌مند و مربوط کرده بود معزالسلطان را رئیس واقعی و فرمانده حقیقی خود می‌دانستند و حاضر نبودند از او جدا شوند و به او امر دیگری گردان نهند.

همچنین مجاهدین ارمنی یفرم را پدر می‌نامیدند و او را رهبر حقیقی خود می‌دانستند و از احدی بجز از یفرم اطاعت نمی‌کردند.

سایر دسته‌های مجاهدین هم همین حال و موقعیت را داشتند بنابراین میرزا-علی محمدخان یک رئیس ظاهری و صوری پیش نبود و رؤسای حقیقی مجاهدین همان سردسته‌هایی بودند که از روز اول گرد او جمع شده بودند.

از طرف دیگر رؤسا و سردسته‌های مجاهدین مایل نبودند قوه‌ای که در اختیار خود داشتند از دست بدهند و آن قوه را در اختیار دیگری بگذارند و بکنار بروند آنها مجاهدینی که در تحت امر خود داشتند یگانه قدرت و پشتیبان خود می‌دانستند و در آن روز که هر کس با اتکا به قوه و قدرت می‌خواست موقعیتی بدست بیاورد نمی‌خواستند قدرت خود را از دست بدهند.

در نتیجه اختلاف و چند دستگی میان مجاهدین پیدا شد و کشمکشها و جزو و مدها روی داد که عاقبت بطوری که در موقع خود خواهیم نگاشت به هرج و مرج و

بی نظمی و خونریزی و جنگ پارك و انجلال و از میان رفتن مجاهدین منتهی گردید.  
 ناگفته نماند که از یک طرف حقوقی که به مجاهدین داده می شد بواسطه خالی  
 بودن خزانه دولت مرتب نمی رسید و اگر هم می رسید بسیار ناچیز بود و تأمین معاش  
 آنها را نمی کرد و بعضیها با گرسنگی و سختی دست بگریبان بودند و از طرف دیگر وقتی  
 می دیدند که آفازاده ها و گلهای سرسید با عشاء دوباره مجلل تر از پیش زندگی می کنند  
 و در آسایش هستند و آنها که بقیمت جان خود و یک سال فداکاری رژیم مشروطیت را  
 در مملکت برقرار کرده اند و شاه را از تخت پایین کشیده اند ناآرام و نگرانند و مورد  
 توجه و اعتنا نیستند ناراضی و خشمگین شده بودند و برای هر پیش آمدی، ولو به زیان  
 سیاست عمومی مملکت بوده آماده شده بودند.

روزشنبه چهارم شعبان ۱۳۲۷ بنا به تقاضای کتبی عضدالملک

**انتخاب ولیعهد و نایب السلطنه** هیأت مدیره از اعضای مجلس عالی دعوت  
**اعلان عفو عمومی** کرد و پس از قرانت نامه نایب السلطنه حاکمی به لزوم  
 انتخاب ولیعهد مجلس عالی محمد حسن میرزا برادر سلطان

احمدشاه را برطبق اصل ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی به ولیعهدی انتخاب نمود.

۱۵ شعبان از طرف نایب السلطنه اعلان عفو عمومی بشرح ذیل منتشر گردید:

از تاریخ ذیل عفو عمومی نسبت به تقصیرات گذشته به عموم مقصرین سیاسی  
 بشروط و مستثنیات ذیل مرحمت می شود و اشخاصی که بعد از این تاریخ برضد اصول  
 اداره حاضره فساد یا مشغول ذیاس و اقدامات مخل امنیت مملکت باشند فوراً  
 دستگیر و به مجازات خیلی سخت محکوم خواهند شد اولاً این عفو عمومی شامل تقصیرات  
 مدنی و ملکی نبوده و فقط منحصر به تقصیرات سیاسی خواهد بود (توضیح تقصیرات  
 سیاسی اقدامات برضد اساس حریت و مشروطیت است و تقصیرات مدنی و ملکی جنحه و  
 جنایات و تعدیات به حقوق و اسوا و اعراض اشخاص بدون مقصد سیاسی).

ثانیاً بعضی از مقصرین که محض استخلاص از مجازات سوء اعمال خود به بعضی  
 از سفارتخانه ها پناهنده شده اند برغایت احترام سفارتخانه ها از مجازات و محاکمه  
 حضوری آنها صرف نظر و فقط مقرر شده از خالك ایران تبعید شوند.

ثالثاً متصدیان جنایات کبیره و تقصیرات غیر قابل عفواعم از آنهایی که در تهران  
 بوده و قبل از تاریخ این اعلان توقیف و محکوم به مجازات شده اند و با آنهایی که  
 غیاباً بواسطه نبودنشان در تهران محکوم شده اند و اساسی آنها در جرایم منتشر  
 می گردد.

زایماً اشخاصی که نظر به مصالح مملکت یا صلاح شخصی خود آنها قبل از تاریخ  
 این اعلان کتباً به آنها اظهار شده است نه از تهران مسافرت کرده به خارجه یا سایر



تلفات ایران برآورد.

نتیجه خون بعضی از غیرتمندان قبل از تاریخ این اعلان بطیب خاطر برای معاونت ممالک دولت متقبل ادای وجه اعانه شده و از بعض دیگر نیز باضرب و قوی از تاریخ این اعلان کتیباً وجه اعانه درخواست شده است بعد از این تاریخ مطالبه وجوه غیر معمول بعنوان اعانه یا غیر آن جداً ممنوع است آن اشخاص نیاید وجوه مقرر را جریمه تقصیر شمرده و باستاند این اعلان در ادای آن وجه مسامحه نهند و در خصوص مقو عمومی ولایات هم بدعموم فرمانفرمایان و حکام دستور داده شده ۱۵ شعبان میبود حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه.

دشمنی میان ایل قشقایی که ریاست آن را صولت الدوله

ورود صولت الدوله عهده‌دار بود و خانواده توام از دیر زمانی یکی از علل  
به‌شیراز بدیختی و ناامنی فارس بود و تا امروز هم که بیش از نیم قرن

از آن زمان می‌گذرد این دشمنی بطور مختلف بروز می‌کند و

موجب شتم‌کنش و شتم‌جاتی می‌شود که در طبع مشروطیت خانواده توام را از طرفه‌ای از محمدعلی‌شاه را پیش گرفتند و بطوری که در مجلدات گذشتد این تاریخ نگاشتم مقصد کارهایی شدند که بر بیختن خون بی‌گناهان منتهی شد. صولت الدوله بدصرفه‌ای مشروطیت اعتراض اندام نمود ولی در دوره اول مشروطیت فعالیت زیادی از خود نشان داد و در دوره استبداد صغیر راه بیطرفی پیش گرفت.

پس از اعاده مشروطیت اطلاع پیدا کرد که علاء الدوله از طرف سردار اسعد وزیر داخله بنا بر تقاضای توام الحکمت شیرازی به ابالت فارس انتخاب شده و عنقریب به طرف آن سامان حرکت خواهد کرد، چون صولت الدوله با سردار اسعد هم رابطه خوبی نداشت گمان کرد که سردار اسعد بکمک خانواده توام که ریاست سه ایل بزرگ فارس را عهده‌دار بودند و علاء الدوله می‌خواهند او را از میان بردارند. بی‌میل جهت با جمعی سوار قشقایی وارد شیراز شد و به نایب السلطنه تلگراف کرد که دولت فارس پس از آنیمه خورتیزی در راه مشروطیت حاضر برای پذیرفتن علاء الدوله قائم و ستمگر نیستند و در صورتی که به طرف فارس حرکت کند با مقاومت شدید روبرو خواهد شد و از ورود او به شیراز جلوگیری بعمل خواهد آمد. با اینکه سردار اسعد برای رفتن علاء الدوله به فارس با فشار می‌کرد چند نفر از رؤسای مشروطه خواهان از صولت الدوله جانبداری کردند و از حرکت علاء الدوله جلوگیری نمودند. دولت مجبور شد که از فرستادن علاء الدوله به ابالت فارس صرف نظر کند و ساء الدوله را که یکی از رجال کهنه پرست و بی‌کفایت بود به ابالت فارس انتخاب نمود.

## شیادان

شک نیست در میان چندین هزار نفر مجاهد و بختیاری که هر یک تنگ دزدست و قهار قسنگ بر سر داشتند و یکبارو بلاتکلیف در خیابانهای تهران می‌نشستند اشخاصی یافت می‌شدند که راه تعدی و تجاوز نیست به‌مرده را بیس گرفته بودند و برای دست آوردن پول مزاحه مرده می‌شدند ولی جمعی از شیادان که هر روز خود را به لباسی درسی آویزدند و از بوکت آن لباس جنائاتی که تکب می‌سند تنها لباس بختیاری و مجاهدی در بر کرده به‌اختاری مستعمل شدند و تا حدی سبب امنیت از اهالی تهران کرده بودند.

بفرم رئیس نظمیته برای جلوگیری از این قبیل اشخاص اعلامیهای بشرح ذیل منتشر نمود:

هر یک از مجاهدین و بختیاریها بدون حکم رسمی دولت مزاحه کسی بشود دستگیر و بسختی مجازات خواهد شد. و برای اجرای این امریه یک عده از مجاهدین مورد اعتماد را در لباس معمولی به تنظیث اعمال و رفتار مجاهدین و بختیاریها گماشت در نتیجه در حدود چهل پنجاه نفر از مجاهدین و بختیاریها دستگیر و تحت استطاق قرار گرفتند. در بازرسی که از دستگیر شدگان بعمل آمد معلوم شد که بیش از دوثلث آنها همان قاطرجی و مهتر و الواط و ارادلی هستند که در دوره محمدعلی شاه در جمع سده بودند و به‌سلامتی شاه عراق می‌خوردند و مزاحه مردم می‌شدند.

برگردن سردار جنگ بختیاری که مدت یازده ماه در شیراز با شروطه خواهان جنگ کرد و بیس از مراجعت به تهران با غنای سوار برای جنگ با حمصاء السلطنه به طرف اصفهان رهسپار شد و در جنگهای بادامک و ساه‌آباد با قسوت ملی جنگید و در جنگ سه روزه تهران با سرسختی به نفع محمدعلی‌شاه نبرد کرد؛ به حکومت یزد و تعدیات و تجاوزاتش به مردم فقیر آن سامان یازدهگر مشروطه خواهان تهران را به فغان درآورد و از انتصابات دولت بنای خردگیری و انتقاد را گذاردند.

## سوء انتخابات دولت

ناشی‌گری دولت جدید در انتصاب اشخاص نه فقط در مجامع ملیون سوء اثر بخشد بلکه در بعضی از کشورهای سترقی و جراید خارجه منعکس شد چنانچه روزنامه دیلی تلگراف که یکی از جراید مهم انگلستان است نوشت حکامی که دولت جدید برای ایالات و ولایات انتخاب نموده بجز یک نفر همگی از مستبدین قدیم هستند. بیس چنین می‌نویسد این مستبدین با بیشرمی گذشته خود را فراموش کرده‌اند و چنان در دربار خودنمایی می‌کنند که گویی مشروطه را آنها بدست آورده‌اند. روزنامه سانس که از جراید مهم فرانسه است در سرمقاله خود نوشت اگر مقصود

از مشروطه در ایران زمامداری رجال مستبد و درباریان معروف بود دیگر اینهمه خونریزی برای چه بود.

چون عمارت بهارستان در موقع بمباران مجلس بکلی ویران شده بود از طرف هیأت مدیره ارباب کیخسرو و شیخ حسن خان معمار که یکی از مشروطه خواهان بنام و در جنگ سه روزه فداکاری کرده بود و برادرش حسین خان مأمور تعمیر و ساختمان خرابیهای مجلس شدند و در اندک زمانی موفق شدند عمارت مجلس را بطرز پسندیده تعمیر و آماده برای روز افتتاح بنمایند. کاردانی و هنرمندی که شیخ حسن خان در تغییر ستونهای حوضخانه مجلس، که اطاق جلسه روی آن قرار دارد، بدون آنکه کمترین خرابی و صدمه به سقف آینه حوضخانه وارد ییابد بکار برد از شاهکارهای معماریست که هنوز در اطراف آن گفتگوسی نمود.

## انتخابات مجلس

انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی در یک محیط امن و سلامت بدون تهدید و تطمیع و بدون مداخله متنفذین و ماسورین دولت در تمام نقاط مملکت آغاز و بدون برخورد با مانع یا حوادثی سرعت غیرمنتظره خاتمه پیدا کرد. مردم ایران با اشتیاق و خاطر آسوده در انتخابات شرکت کردند و آزادانه هر کس را صالح برای نمایندگی می دانستند انتخاب نمودند.

حتی اشخاصی که مایل به انتخاب شدن بودند و یا صلاحیت انتخاب شدن را داشتند کوچکترین تظاهر و تلاشی برای انتخاب خود و جلب توجه عامه نکردند. فقط زعمای ملت عده‌ای از افراد آزادیخواه را که کاملاً صالح برای نمایندگی بودند بدون کمترین فشار یا درخواستی معرفی گرفتند. در تهران انجمن نظار از عده‌ای آزادیخواه معروف از قبیل حکیم الملک، صنیع الدوله، مستشار الدوله، حاجی سید نصرالله، مؤتمن-الملک تشکیل یافت و در یک محیط آزاد و خالی از غرض و کشمکش انتخابات تهران خاتمه یافت.

نمایندگان ولایات بتدریج وارد تهران شدند و برای شرکت آنها در مهام امور مملکتی تا پیش از افتتاح رسمی مجلس از طرف هیأت مدیره که در قصر گلستان تشکیل می شد دعوت بعمل آمد.

در آن ایام وقایعی رخ داد و حوادثی پیش آمد که چون جنبه تاریخی آنها چندان مهم نیست ولی ذکر آنها خالی از اهمیت نمی باشد بطور اختصار در چند سطر نوشته و می گذرم. در مشهد چند نفر بنام مشروطه خواهی کمیته سری تشکیل دادند و چون با حاجی شیخ جواد ناسی که مرد بی گناه و معروفی بود دشمنی داشتند به بهانه اینکه مستبد است او را کشتند.

### ذکر وقایع

مصمصام السلطنه از حکومت اصمهان استعفا داد ولی عموم طبقات مردم از دولت

تقاضا کردند که استعفاى او را بپذیرند. دولت هم با احترام خواهش مردم از منصبام  
السلطنه برخاست بیره که از منصب خود صرف نظر کند.

محمدعلیشاه مبلغ گزالی به پاتک روس مغروض بود و سفارت روس به دولت ایران  
فشار آورد که پس از آنکه محمدعلیشاه خاک ایران را ترک کند باید پدھی خود را  
به پاتک بپردازد. دولت هم ناچار سه قروض محمدعلیشاه را بعهده بگیرد.

محمدعلیشاه کوشش بسیار کرد که در ایران بماند و به خارج رجحه نرود ولی هیأت  
مدیره بودن او را در ایران موجب بروز فتنه و فساد داشت و زیر بار تقاضای او نفرت  
و در نتیجه مذاکرات طولانی محمدعلیشاه با شرایط چند منجمده دریافت سالیانه پنجاه  
هزار تومان با چند نفر از درباریان و یارانش خاک ایران را ترک کرد.

ظل السلطان که یکی از عوامل بدیخنی مشروطه خواهان و جنگ میان دولت  
و ملت شده و در تحت حمایت انگلیسها به اروپا رفته بود و از زمان ناصرالدین شاه خیال  
سلطنت را در مغز بونگ خود می پرورانید و آرزوی جز رسیدن به آن مقام نداشت همینکه  
از عزل محمدعلیشاه آگاه شد با تمام توانهوار راه ایران را پیش گرفت و خود را به رشت رسانید  
ولی در راه از طرف مجاهدین مسکرم و محسوس شد. همه مردم بقتل داشتند که سردار  
اسعد که در آن موقع وزیر داخله بود و قدرت بر هر کاری را داشت باقتحام خون پدرش  
اندخانی، ظل السلطان را خواهد کشت ولی سردار اسعد نه فقط کیندجویی نکرد بلکه  
وسائل استخلاص ظل السلطان را فراهم نمود و او را آزاد کرد. ناگفته نگذاریم که  
سفارت انگلیس هم برای استخلاص ظل السلطان تساعی بسیار بکار برد چون در آن  
موقع برای ثبوت بنیه مالی دولت کمسیون مخصوصی تشکیل شده و به جمع آوری  
اعانه از متمکنین مستغول بود ظل السلطان هم پس از خلاصی از حبس با داشتن ثروت  
هنگفت صد هزار تومان بعنوان اعانه به کمسیون مد ثور پرداخت.

مخبر السلطنه از طرف دولت جدید به ایالت آذربایجان انتخاب شد و با عده کمی  
به طرف تبریز حرکت کرد سهام الدوله حاکم فارس که لباس مشروطه خواهی در بر  
گرفته و به مقام ایالت رسیده بود پس از ورود به شیراز بواسطه تکبر و بی لیاقتی که از  
خود نشان داد موفق به اصلاح امور نشد و مردم ظریف و شاعر شیراز او را بباد مسخره  
گرفتند و اشعار مضحکی در مجو او سرودند که نقل محافل و مجالس و موجب تفریح  
مردم شده بود بتاجار حاکم متکبر و تالیق از حکمرانی بر تنار و روانه تهران شد.

سیرزا سید حسن مدیر روزنامه یومه جبل العتین در تهران که  
خود و برادر والا گهرش مؤید الاسلام در راه بیداری ملت و  
انقلاب مشروطیت زحمات بسیار کشیده و فدا کاری پیشمار  
نموده بودند پس از ثوب بستن مجلس در سفارت انگلیس

زندانی شدن مدیر  
روزنامه جبل العتین

پناهنده شد و به خارج ایران تبعید گردید ولی پس از چندی به ایران بازگشت و به اردوی مجاهدین گیلان ملحق شد و در تمام حوادث و وقایع تا فتح تهران شرکت داشت. پس از تشکیل دولت جدید سید حسن دوباره به انتشار روزنامه حبل المتین یومیه همت گماشت و با همان سبک و سلیقه مخصوص به خودش آنچه به فکرش می رسید بدون ملاحظه و پروا منتشر نمود.

مدیر حبل المتین در شماره ششم روزنامه، مقاله مفصل و تند و تیزی در تحت عنوان اذافسدالعالم فسدالعالم در انتقاد از روحانیون و مفاسد اشغال ایران بدست اعراب منتشر نمود و غوغا و آشوبی در پایتخت ایجاد کرد. روحانیون مشروطه خواه که خود را موجد و مؤسس مشروطیت می دانستند و انتظار نداشتند که در اول کار مورد حمله و انتقاد قرار بگیرند و خدماتشان با ناسزا و حق ناشناسی مواجه شود و ملامهای مستبد هم که در گوشه و کنار منزوی شده بودند و بعضی لباس مشروطه خواهی در بر کرده در مجامع شرکت می کردند و منتظر فرصت برای خودنمایی و اظهار وجود بودند، بمحض انتشار مقاله مذکور متفقاً به صدا درآمدند و بنای انتقاد و بدگویی را از رویه مدیر حبل المتین گذاردند و آشوبی برپا کردند. ملامهای مستبد علم و الاسلام را بر افراشته و زبان به انتقاد گشودند و حتی بعضی چون روشن و صریح نمی توانستند اظهار عقیده کنند با کنایه و اشاره می فهمانیدند که دیدید وقتی ما می گفتیم مشروطه مخالف اسلام است و مشروطه خواهان دشمن روحانیت اند اشتباه نکرده و راه خطا نرفته بودیم. بعدی در اطراف مقاله مذکور سرو صدا بلند شد که حتی روحانیون نجف اشرف هم بصدا درآمدند و از دولت مجازات کسانی را که اینگونه مطالب منتشر می کنند تقاضا کردند. سردار منصور وزیر پست و تلگراف در هیأت مدیره با حضور وزرا و عده ای از نمایندگان منتخب مجلس موضوع را مطرح کرد و تلگرافی را که آخوند ملا کاظم خراسانی برای جلوگیری از نشر اینگونه مطالب و مجازات نویسندگان آن مخایره کرده بودند قرائت کرد. اینک از نظر اهمیت موضوع عین مقاله را به نظر خوانندگان می رسانم.

ملت ایران که در تاریخ تمدن دنیا گوی سبقت و نیکنامی را  
 ر بوده و از بدو تاریخ تمدن و اقتدار دول اولیه در عداد  
 اذافسدالعالم فسدالعالم ممالک بزرگ دنیا محسوب بود و از سلاطین بزرگ عالم باج  
 می گرفت و خراج می ستاند همواره مرکز علوم و صنایع نفیسه  
 بود. خداوندان حرفت و صنایع ایران آثار بزرگی و علوم دماغ خود را در صفحه جبال  
 و سطح صخور منقوش و در عمارتی که از سبعه عالم بشمار است بیادگار گذارده اند.  
 چنانچه بناهای تخت جمشید و بناهای دارپوش کبیر نمونه شوکت و اقتدار  
 سلاطین آن عصر می باشد. اقتدارات سیروس کبیر از بین النهرین تا حدود سند را در تحت

سلطه و اقتدار خود داشت و قریب صد میلیون نفوس ایران آن عصر بود بر نیمی از دنیا حکومت می کرد. این بود حال نژاد ایرانی و سلاطین ایرانی در راه استقلال و حفظ شرافت و قومیت خود، موقعی که تزلزل به استقلال ایران وارد آمد فقط هنگام هجوم اسکندر بود که علو همت و دلاوری ایران استقلال رفته را عودت داد و شرف پایداری شده را برگردانید.

لکن بدترین موقعی که شرف قومیت و استقلال ایران مضمحل و نابود شد همان وقتی بود که قوم وحشی جزیره العرب و بادیه نشینان و نژاد سوسمارخوار عرب بر ایران حمله آورد. اینک هزار و سیصد سال است که نژاد ایرانی می خواهد پشت خود را از زیر سنگ خرافات آنان خالی نماید و هر چند که بک نفر اولاد خلف ایران قیام می نماید و می خواهد ملت قدیم و قویم را از تحمل شاق و زحمات رقت و عبودیت و قید خرافات خلاصی بخشد و اندک زمانی موفق شد بازسنگی در جلو راه ترقی ایران می افتد. چنانچه دلاور شجاع نادرشاه افشار اجانب را که برای تسخیر ایران حمله می بردند بیرون کرده و به اصلاح و انتظام داخله پرداخت و چند نفر از ملانمایان که دعوی برتری نموده و لاف حجة الاسلامی می زدند آنها را گرفته خاموش نمود و شیخ الاسلام را بقتل رسانید و موقوفه جات را خالصه نمود.

هرچه ملاها گفتند ما اسباب فتح و غلبه تو بر اعدا گشتیم و از برکت دعای ما بود که تو محمود افغان را اخراج و با عده قلیل موفق به فتح هندوستان شدی ما لشکر دعا و جند خدا هستیم آن شیر دل گفت اگر وجود شما منشاء اثری بود چرا قبل از ظهور نادری اسباب رفع تسلط اجانب را بر اموال و نفوس خود فراهم ننمودید. وقتی ناپلئون به امپراطوری رسید یاپ بزرگ که بر حسب معمول در جلوس پادشاهان تاج سلطنت بر سر آنها می نهاد و تقدیستان می نمود وقتی که خواست تاج بر سر ناپلئون بگذارد، او شمشیر از کمر کشید و گفت هر کس جواب این تیغ آبدار را بدهد می تواند بر سلاطین برتری پیدا کند و تاج شاهنشاهی بر سرشان نهد.

یکی از دوره های با افتخار و شرف ایران همین عصر سعادت است که ملت ایران پای افتخار بر فرق فرقدان می نهد و از اثر علو همت و شجاعت و شهامت قهرمانان حریت و دلاوران آزادی دعوی نیکنامی بر عالمیان می نماید بدبختانه پاره ای از کهنه معتقدان اوهام هنوز چنان تصور می کنند که با این طلوع آفتاب تمدن و ترقی و تابش شمس حریت و سعادت اهالی بیدار ایران هنوز وجود آنان را در عالم واقعی می نهد یا آنها را مایه قیام کرامت لایتناهی می پندارد و یا اذکار شبانه روزی آنها را باعث ابدی دنیا می داند و بواسطه تدلیسات و مردم فریبی می خواهند بر سر مردم سوار شوند مردم ایران هم بمقتضای تدین فطری بحسن قبول استقبال نموده و عرض و ناموس خود را به ایشان می سپارند همین شغالان رنگین شده و مثم طاوس علین شده مشغول تحصیل مال و

منال می‌شوند و حرکات و ارتکاباتی در محکمه‌های آنها بظهور می‌رسد که از وحشیهای افریقا که آدم خوارند بروز نمی‌نماید و اگر خیلی متصف باشند رفع ظلم را محض پیشرفت مقاصد خود محول به‌ظهور حجت عصر می‌نمایند.

استدعا می‌کنم پس از خواندن این عرایض آنها را بیچیده زیر حصر نگذارید و دست خود را بهم ساییده لاجول بخوانید و مایه افتخار خود را این ندانید که شصت سال در کنج مدرسه زیسته و عاقبت پس از فراغت با سم مشروعه بازی عوام‌الناس را القا نموده و از جاده ترقی و تعالی اسم زنده خارج می‌نمایید کورساله‌های شما در تشویق ملت به علم و صنعت کوی مقاله‌های شما از بازپرسی خرابیهای مملکت، در حقیقت شما ظالمید ما مظلوم شما مقصرید و ما قاضی. ای مقصران پیشوا ای ظالمان از روی سهو انصاف کنید و ترحمی به این بیچارگان نمایید و اندکی بخودآید. امروز اگر بدیده تحقیق بتکرید با این همه خرابی و بدبختی شما را ابدآ کک‌تان نمی‌گزد و روزها به سجاده شریعت دم از بزرگان دین می‌زنید و شیها جاده عناد و لجاج می‌پیمایید، ظلام را به اثم و عدوان معاونت می‌کنید.

تاکی علمانمایان در هر بلد جلوس کان خدا دکان باز کرده و بمعاونت چند نفر محکمه‌گردانها احکام اسلام را ملتسب و مردم را رنگ کرده خود و ملت خویش را بلکه اسلام و اسلاميون را نزد بیگانه آلت سخریه و استهزا فرمایند چرا مانند آیت‌الله فی‌الانام آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آقای مازندرانی و علمای عتبات عالیات دامت ظلهم دست از آستین بیرون نمی‌آورید؟ چرا توی کوچه و بازار عبور می‌کنید عبا بر سر می‌کشید که از حال مردم واقف نشوید؟ این تجاها همان تجاها کبک است که سرخویش را زیر برف می‌کند و گمان می‌کند صیاد او را نخواهد دید. صیاد طبیعت سخت تیزبین و شوخ چشم است و دنبال شما را رها نکرده و دست از دامن شما نخواهد برداشت و شما را به دیوان عدل الهی خواهد کشید.

عبا را از سر بیفکنید تا نیک بینید، عمامه را اندک کوچک ببندید تا گوشهای مبارک را نگرفته روشن و واضح و اوایلای مظلومین را ببینید و بشنوید اگر باور نمی‌کنید و حضورتان ثابت نشده شاهد عادل هم داریم شیخ.... و آقای سید جاده شش بصدق مقالات شاهده عدل‌تر از اینها تمام خرده‌بینان عالم و نکته‌سنجان سرارند تا امروز دو فتره اقدام بزرگ در استحصال آزادی ملت نمودند اول آیات‌الله نجف اشرف ثانی سرداران ملی و غیوران وطن و این دو قوه بزرگ جسمانی و روحانی دست به دست یکدیگر داده تا رفع هر مرکز بروز استبداد و حوضه کثیف دربار را به مخلع پادشاه ماضی پاک نموده‌اند.

خوب است برای استحکام همان آزادی که در آن آنقدر قتل نفوس و نهب اموال شده است در اقامه اخاف و مجازات مخالفین معمم و مکلا کوتاهی نشود تا اساس



حریت ایران فناپذیر و در کمال سربان و جریان باشد و چنانکه اعمال خائنین وطن  
 برباد ده درباری موجب همه بدبختیها بوده و حرکات ملانمایان نیز بر حیرت نمی افزاید  
 و قلب حریت خواهان را پدرد می آورد منجمله وقایع زنجان و حرکات شریعت تخریب  
 کننده ملاقرابانعلی است که مفصلاً عرض شود تا قارئین گرام بدانند که ما را چگر از  
 کجا کیاب و حال چرا خراب است و در آتیه فکری برای شریح صفتان بی دین بنمایند.

پس از قرائت تلگراف آیت الله خراسانی و شکایات جمعی از روحانیون و مقاله فوق در  
 هیأت مدیره و شکایات رسمی به مقامات قانونی روزنامه جبل المتین برای همیشه توقیف  
 و مدیر آن سید حسن برای دو سال محبوس گردید.

تلگراف آیت الله خراسانی و مقاله روزنامه جبل المتین و اعتراضاتی که از طرف جمعی  
 از روحانیون و طبقات ذی علاقه به موضوع در هیأت مدیره قرائت شد صدرالعلما که در  
 نیک نفسی میان همگان خود نظیر نداشت برای جلوگیری از خطری که سید حسن  
 جبل المتین را تهدید می کرد گفت کسی که این مقاله را نوشته از تهران فرار کرده و  
 ربطی به مدیر جبل المتین ندارد و مشارالیه بی گناه است. عاقبت سید از طرف مقامات  
 قانونی تحت تعقیب قرار گرفت و در نتیجه روزنامه جبل المتین برای همیشه توقیف  
 و مدیر آن به دو سال حبس محکوم و در انبار دولتی واقع در قسمت شمالی ارك که  
 محبس مخوفی بود و در دوره استبداد هزارها بی گناه در آن محبس جان سپرده بودند  
 زندانی شد.

دو ماه از دوره حبس مدیر جبل المتین گذشته بود که نگارنده پس از خاتمه  
 تحصیلاتم در خارجه به ایران مراجعت کردم مدیر جبل المتین بتوسط شیخ علی زرندی  
 معروف به ناطق المله از نگارنده تقاضا کرد که در محبس از او دیدن کنم این ملاقات  
 که در حدود دو ساعت بطول انجامید برای من بی نهایت دردناک بود و از بدبختی که  
 پس از سالها فداکاری در موقع کامیابی و طلوع آزادی نصیب سید بیچاره شده بود  
 بسیار متأثر شدم و به او وعده دادم که تمام توانایی خودم را برای نجات او بکار خواهم  
 برد. سید گفت که چون به کار من جنبه دینی داده اند دولت و نمایندگان مجلس قادر  
 به استخلاص نیستند و فقط آقا سید عبدالله بهبهانی که دارای مقام عالی روحانیت و  
 قیادت ملت است می تواند من بی گناه را از این بدبختی و محس غیرقابل تحمل نجات  
 بدهد.

نگارنده بدون قوت و وقت به زیارت مرحوم بهبهانی رفتم و چون آن مرحوم از  
 دوستان واقعی و یاران صمیمی ملک المتکلمین بود و بی نهایت نسبت به نگارنده اظهار  
 محبت و مهربانی می کرد استدعا کردم بیاس دوستی با پدرم وسایل استخلاص مدیر

جبل‌المتین را فراهم کند. مرحوم بهبهانی چون پدر مهربانی مرا در آغوش گرفت و صورتش را بوسید و در حالی که قطرات اشک در روی ریش سفیدش می‌چکید با یک حال تأثرگفت تو یادگار ملک‌المتکلمین هستی مطمئن باش که کمال کوشش را برای استخلاص مدیر جبل‌المتین که گناه زیادی هم ندارد خواهیم کرد. در نتیجه اقدامات مرحوم بهبهانی مدیر جبل‌المتین پس از چند روز آزاد شد.

پس از اعاده مشروطیت و برقراری حکومت ملی مهمترین موضوعی که در پیش بود اقدامات اساسی و کارهای اصولی و روشن کردن سیاست خارجی و تعیین خط‌مستی داخلی و برآوردن آرزوهای ملی و جبران خرابی و خسارات دوره انقلاب چندین ساله بود.

تهیه این برنامه مهم در خور مطالعه و دقت و اطلاعات زیاد بود بهمین جهت در هیأت مدبره مذاکره شد که پیش از افتتاح مجلس شورای ملی و تعیین هیأت دولت برنامه جامعی تهیه شود و دولتی که تمام امور را در دست خواهد گرفت اجرای برنامه مذکور را پس از تصویب مجلس شورای ملی و حجه عمت خود قرار دهد. برای منظور فوق کمیونی بنام کمیسیون برنامه از مهمترین رجال مشروطه‌خواه که ذیلاً نام آنها از نظر خوانندگان می‌گذرد از طرف هیأت مدبره انتخاب شد. ناصر الملک، صنیع الدوله، تقی‌زاده، ممتازالدوله، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک و اسدالله میرزا شهاب‌الدوله به‌سمت مخبر کمیسیون انتخاب گردید.

هیأت مذکور روزها برای تهیه برنامه جامعی که تمام آرزوها و اصلاحات ممکنه را در برداشته باشد صرف وقت کرد و در نتیجه یک برنامه جامع و کامل و مترقی که در خور انتظارات ملت بود تهیه نمود و پس از رسمیت یافتن مجلس و انتخاب سپهبدار به‌ریاست وزرا و انتخاب وزرا در دسترس دولت گذارد و دولت هم برنامه مذکور را تقدیم مجلس کرد و مجلس با رضایت خاطر آن برنامه جامع و کامل را تصویب نمود. ولی متأسفانه برنامه‌ای که با آن همه رحمت و دقت تهیه شده بود بواسطه نفوذ اجانب و کارشکنی‌های دولت روس و اختلافات داخلی که از همان زمان شروع شده بود جامعه عمل نبویسد و برنامه در پنج فراموشی دفن شد.

اینکه نوشته بواسطه مداخله اجانب برنامه دولت اجرا نشد و آرزوهای ملت جامعه عمل نبویسد گراف‌گویی نگرده‌ام و راه حقیقت پیموده‌ام زیرا در همان موقع که دولت و ملت برای ایجاد امنیت کوشش می‌کرد و وسایل افتتاح مجلس شورای ملی را فراهم می‌نمود قشون روس از رشت به‌طرف تبریز رهسپار شده بود و منجیل را اشغال نموده و در همه جا سنگر بندی می‌کرد و پایتخت مملکت را تهدید می‌نمود و در

۱۲۹۴ تاریخ وقایع مشروطیت ایران

آذربایجان بطوری که در فصل آینده خواهیم نگاشت بدستگیری سران ایلات و طرفداران محمدعلیشاه موجبات عصیان و اغتشاش و تحویری را فراهم نموده و اکثر شاهزادگان و رجال پیشرفته بیرق روس را بالای سر خانه های خود برافراشته بودند و حتی از پرداخت مالیات به دولت استنکاف می کردند.

## افتتاح مجلس شورای ملی

مردم تهران و سرداران و رهبران ملت علاقمند بودند که مجلس شورای ملی که با آن وضع فجیع ویران شد و از میان رفت با شکوه بسیار گشایش یابد و کعبه آمال ملت با جلال و عظمت بیشتری تجلی کند و شاه جوان که منتخب ملت بود با کویه مجلس را افتتاح کند. این بود که با شوق و شغف بی سابقه تمام شهر را آیین بستند و بیرق سه رنگ ملی را بر سردر عمارات و خانه های پایتخت باهتزاز درآوردند و وسایل چراغانی را بطور بیسابقه فراهم کردند.

عصر دوشنبه اول ذی قعدة ۱۳۲۸ پیش از ظهر هزار نفر زن و مرد تهران در خیابانهایی که معبر سوکب شاهانه بود جمع شدند و کلیه قوای دولتی و ملی با نظم و ترتیب دو طرف خیابانها قرار گرفتند و رجال معروف و شاهزادگان و علما و زعمای ملت و رؤسای اصناف و تجار و سفرای خارجه و مخبرین اکثر جراید معروف جهان در عمارت بهارستان منتظر ورود شاه بودند.

شاه در کالسکه سلطنتی از جلو و کالسکه محمد حسن میرزا ولیعهد از عقب و کالسکه نایب السلطنه پس از آن در میان هلهله شادی و کف زدن هزارها نفر مردم پایتخت به طرف بهارستان روانه شدند. سرداران و هیات دولت و هیات مدیره در مدخل مجلس احترامات لازمه را نسبت به شاهی که خود انتخاب کرده بودند بعمل آوردند سپس شاه وارد اطاق آینه شد و در محل رسمی که معین شده بود جای گرفت عضدالملک نایب السلطنه نطق افتتاحیه را که بنام شاه تهیه شده بود و با خط جلی نوشته بودند به سپهدار داد و سپهدار خطابه شاهانه را قرائت کرد و مجلسی که با آن وضع از میان رفت پس از ریختن خون هزاران نفر دوباره گشایش یافت.

## خطابه شاه

بسم الله تعالی شأنه العزیز بنام خداوند آزادی بخش و به توجّه باطنی ولی عصر عجل الله تعالی فرجه. بمبارکی و میمنت مجلس شورای ملی افتتاح می شود. ممالک بحروه ایران که قرون عدیده و خصوصاً این عصر اخیر را با کمال سکوت و سکونت گذرانده بود بالاخره باقتضای تربیت فکری و ترقی و مدارک عقیده ملت به طلی دوره انقلاب ناگزیر قدم گذارده و در مدت سه سال این بحران عظیم را بانتهای رسانید و عقبات ابتدایی لازمه را برای تکامل پیموده و شکر خدا را که ختم بخیر گذشته و با کمال سعادت و خوشوقتی اینک امروز می بینم که مجلس مبعوثان ملت که نخستین دارالشورای ملی این سلطنت عظمی و دوره نتیجه زحمات طاقت فرسای یک مدتی است بهمت و مجاهدات خود ملت و حسن مساعدت خیرخواهان ایران افتتاح می شود. امید واریم که وکلای مبعوثه با کمال جد و خلوص نیت و بهمان غیرت و فعالیت که مملکت را به این سعادت رسانیده مداومت کرده وظایف مقدسه خود را با مواظبت و باریک بینی حسن ایفا نموده دولت من سعی بلیغ و جد واقعی خود را در تأمین و تنظیم مملکت و ترقی مدارج مدنیت صرف خواهد نمود.

نهایت خوشوقتم از اینکه دولت جدید ترقی پرور و جالب قدرشناسی ملت و سوجب استیث و آسایش عمومی گشته اغتشاشات جزئی نیز که از طرف بعضی از اشخاص خائن از اعمال خویش سرزده در بعضی از نقاط در شرف قلع بوده و دولت من با عزم راسخ مصمم تصفیه آنست.

مناسبات خارجه—بسیار خوشوقتم که مناسبات دوستانه با دول کاملاً برقرار و مستحکم است و از حسن نیت آنها در پیشرفت وضع جدید بسیار خشنود و دوام استحکام آن را در آتیه امیدواریم.

قشون خارجی—نگرانی و ملالی که از حضور قشون خارجی در ایران بر اذهان مسئولین است با حسن جریان مذاکرات دوستانه و نظر به مواعید صریحه و نتیجه حسنه که در این باب مشاهده می نمایم اطمینان کامل داریم که بزودی رفع می شود.

پرگرام آتیه—برای شروع به اصلاح اساس مملکت و تشکیل حکومت منتظمه نخست وکلای ملت و وزرای دولت باید اولین هم خود را مصروف تنظیم ادارات و ترتیب تشکیلات آنها مطابق اصول ممالک متمدنه بتدریج مخصوصاً در اصلاحات مهمه در مالیه مملکت و تکمیل نظمیه و اسنیه و تأمین طرق و شوارع نموده مطابق پرگرام مفصله که هیات وزرای ما در اصلاحات لازمه فوری به مجلس پیشنهاد خواهند نمود با سرعت ممکنه نیت حسنه ما و مقاصد ملت را که در همه موجبات آسایش ملت و باعث استحکام مشروطیت که موافق روح اسلامیت است بموقع اجرا خواهند گذارد.

خاتمه از خداوند توفیقات و کلا و مبعوثان ملت را مسئلت نموده متمنی مزید

## تشکیل جلسه

دوم ذیقعدہ جلسہ مجلس بریاست شی ابوالحسن میرزا شیخ -  
الرئیس تشکیل یافت و پس از نطق مختصر با رعایت کامل  
سج و قافیه چنانچه شیوه رئیس شی بود شروع به انتخاب  
هیأت رئیسه موقتی و شعبات شد و در نتیجه مؤتمن الملک  
بریاست و مستشار الدوله و حسینقلیخان نواب به نیابت ریاست انتخاب شدند و شیخ -  
غلامحسین معزالملک میرزا اسدالله کردستانی و فخر الممالک به منشی گری انتخاب گردیدند.  
سپس شعب برای رسیدگی به اعتبار نامه ها انتخاب گردید. همان شب در میدان  
بهارستان که با وضع مطلوبی آراسته و زینت شده بود چراغان و آتشبازی مفصل با حضور  
نمایندگان و هیأت دولت و کلیه معارف و ملیون بعمل آمد.

روز انعقاد اولین جلسه رسمی مجلس شورای ملی چند نفر

از نمایندگان برجسته و پیشور بیاناتی راجع به فیروزمندی که  
مجلس شورای ملی نصیب ملت ایران در راه آزادی و برقراری مشروطیت شد  
ایراد کردند و از کسانی که در راه آزادی فدا ناری نموده  
بودند حق شناسی و بنام ملت ایران تشکر کردند.  
تقی زاده نماینده تبریز نطق مفصلی ایراد کرد و از اکثر شهدای راه آزادی با  
تجلیل و احترام نام برد و آنان را مردان زنده جاویدان خواند.

سپس حاجی سید نصرالله تقوی بیاضاست و بیانات مفصلی از مساعدت و مجاهدتی که  
حجج اسلام نجف اشرف و روحانیون مشروطه خواه در راه وصول به آزادی نموده بودند  
حق شناسی کرد و نام هر یک را بزبان آورد و از مجلس شورای ملی تقاضا کرد تقدیر  
نامه ای به نام ملت از هر یک از آنها تصویب و ارسال گردد.

بعد وثوق الدوله آغاز سخن نموده و از جانبازی مردم تبریز و سرداران ملی در راه  
آزادی، نطق مہیجی ایراد کرد و در نتیجه سیاستمدار ذلیل را بیستهاد نمود و نمایندگان  
مجلس شورای ملی با اتفاق تصویب نمودند.

مجلس شورای ملی جانبازها و فداکارهای جنابان سارخان سردار ملی و باقرخان  
سالار ملی و سایر غیرتمندان تبریز را نخستین غلت آزادی و خلاصی ملت ایران از قید  
اسارت و رقت ارباب ظلم و عدوان سی دانه و از مصائب و شداهدی که آن فرزندان  
غیور وطن و سایر اهالی غیرتمند آذربایجان برای سعادت ابدی و نیکنامی ایران تحمل  
کرده اند تشکرات صمیمانه عمود ملت ایران را تقدیم می دارد.

سپس ممتازالدوله که در موقع بیماریان مجلس رئیس مجلس بود پیماخت و از کوششهای سیهدار و مجاهدین گیلان و سردار اسعد و بختیاربها تشکر و قدردانی نموده و از مجلس استعفا کرد که تقدیرنامه ذیل را تصویب نماید. مجلس با پیشنهاد فوق موافقت کرد و تقدیرنامه پیشنهاد شده را تصویب نمود.

مجلس شورای ملی از فداکاری و مجاهدات غیرتمندانه حضرت سیهدار اعظم و رؤسا و افراد مجاهدین و حضرت سردار اسعد و رؤسای ایل بختیاری که مُد آزادی ایران از قید اسارت و رقیب ارباب ظلم و عدوان گردید و زحماتی که در راه ایران کشیدند تشکر صمیمانه ملت ایران را تقدیم می نماید.

### تشکرنامه

یک نفر دیگر از وکلا از مدیران جراید ملی که در راه آزادی فداکاری کردند نتیجه از مدیر روزنامه حبل المتین نام برد و گفت امیدوارم این قدردانی مجلس کینفر سید حسن حبل المتین که فعلاً در حبس است سبکگرداند. دیگری از کوششهایی که مجاهدین قفقازی در راه آزادی ایران نموده بودند حق شناسی کرد.

بطوری که خوانندگان این تاریخ در نظر دارند پس از خلع محمدعلی میرزا و برقراری سلطان احمدشاه به سلطنت، مجلس عالی عضدالملک را موقتاً تا افتتاح مجلس شورای ملی به نیابت سلطنت انتخاب نمود و عضدالملک در مدت چند ماه وظیفه خطر سلطنت را عهده دار بود و در افتتاح مجلس هم با همان سمت حضور پیدا کرد.

### انتخاب نایب السلطنه

اینک که مجلس افتتاح شده بود و باید بر طبق اصول پارلمانی دولت استعفا بدهد و دولتی که مورد اعتماد مجلس باشد سرکار بیاید بناچار یش از هر امری می بایست نایب السلطنه انتخاب شود و پس از انتخاب نایب السلطنه رئیس دولت انتخاب و کابینه وزرا تشکیل گردد.

در آن زمان برای احراز مقام نیابت سلطنت جز دو نفر دیگری در نظر نبود و مجلس و مردم هم بهمین دو نفر نظر داشتند یکی عضدالملک و دیگری ناصرالملک. عضدالملک مردی بود موقر، مؤدب، باشخصیت، مورد اعتماد و احترام عموم طبقات ملت و رجال دولت و در خیرخواهی و ملت دوستی او کسی تردید نداشت و از بدو ظهور مشروطیت طرفدار حکومت ملی بود و از محمدعلیشاه بیزار می جست و هرگاه ملت ایران را قوه باطایفه ای بینداریم باید عضدالملک را شیخ الطایفه نامید. ناصرالملک یکی از رجال مجرب و سیاستمداری نامی و دارای تحصیلات عالی بود

و از سالهای پیش از طلوع مشروطیت بقانون دانی و قانون خواهی و اصول پرستی و تجدد خواهی معروف بود و در میان رجال انگلستان که مهد تعلیم و تربیت او بود معروفیت بسزایی داشت. عضدالملک از اول جوانی از عهده دار شدن مقامات دولتی امتناع داشت و از زمان ناصرالدین شاه ریاست و در حقیقت کدخدایی ایل قاجاریه و شاهزادگان را که یه صد هزار نفر می رسید عهده دار بود و صدور وقت و وزرای عصر نسبت به او کمال احترام و اکرام را مرعی می داشتند.

ناصرالملک پس از خاتمه تحصیلاتش در کامبریج به ایران آمد و مکرر به مقام حکومت و وزارت رسید و در دوره سلطنت محمدعلیشاه رئیس الوزرا شد و پس از آنکه در حبس محمدعلیشاه افتاد و بوسیله سفير انگلیس نجات یافت به اروپا رفت و در استبداد صغیر با آزادیخواهان مهاجر همفکر بود و پس از اعاده مشروطیت باتفاق ممتازالدوله به ایران بازگشت.

وکلای مجلس با آنکه این دو شخصیت را صالح برای احراز مقام نیابت سلطنت می دانستند نسبت به هر یک برایایی قائل بودند که باتکای آن مزایای یکی را برد دیگری رجحان می دادند.

عده ای از وکلا عقیده داشتند که نایب السلطنه که در حقیقت پادشاه است و تمام وظایف سلطنت را عهده دار است باید مورد احترام عموم ملت ایران باشد و همه دسته ها و طبقات اعم از مشروطه طلب یا مستبد شاهزاده یا کاسب به او اعتماد داشته و از او حرف شنوی و اطاعت داشته باشند و این شرایط بطور کامل در شخص عضدالملک موجود است.

دسته دیگری از وکلا و رجال مشروطیت عقیده داشتند که بزرگترین مشکل ایران حل سیاست خارجی و بیرون کردن قشون اجنبی از خاک ایران است و تا سیاست خارجی مملکت روشن نشود و قشون خارجی از ایران بیرون نرود دولت ایران موفق به کمترین اصلاحی نخواهد شد و ملت ایران روی آسایش و امنیت را نخواهد دید و از نعمت مشروطیت و آزادی برخوردار نخواهد گشت و ناصرالملک بگانه مرد سیاستمدار و مطلعی است که قادر است این مشکل حیاتی را حل کند و از راه سیاست قشون روس را از ایران براند.

این اختلاف و کشمکش نظری چند روزی میان وکلای ملت و زعمای امت در جریان بود تا آنکه ناصرالملک قدم در میان نهاد و این مشکل را با از خود گذشتگی حل نمود.

در همان روزی که انتخاب نایب السلطنه در مجلس مطرح بود ناصرالملک بپاخاست و نطق مفصلی در اطراف اوضاع داخلی و سیاست خارجی ایراد کرد و در خاتمه پس از آنکه از نمایندگان می خواهند او را به مقام نیابت سلطنت برسانند



اظهار تشکر و قدردانی نمود، بطور صریح و روشن گفت مصلحت ملک و ملت ایجاب می کند که حضرت اشرف آقای عضدالملک که مورد اعتماد و احترام عمود طبعات ملت ایران می باشد از طرف نمایندگان ملت به نیابت سلطنت انتخاب بشوند. تأثیر بیانات ناصر الملک سبب شد که اختلاف نظر از میان نمایندگان ملت رخت بریندد و همگی در انتخاب عضدالملک به نیابت سلطنت متفق بشوند و در نتیجه عضدالملک با اکثریت قریب باتفاق از طرف مجلس شورای ملی به نیابت سلطنت انتخاب شد. بعد از انتخاب نایب السلطنه هیأت دولت به ریاست سپهدار اعظم، وزارت داخله سردار اسعد، وزارت مالیه وثوق الدوله و وزارت عدلیه مشیرالدوله و وزارت معارف صنیع الدوله تشکیل و به مجلس معرفی و مورد اعتماد قرار گرفت. سپهدار وزارت جنگ را هم عهده دار شد و علاء السلطنه وزیر خارجه و سردار منصور هم عهده دار وزارت پست و تلگراف گردید.

پس از فتح تهران جمعی از مشروطه خواهان عقیده داشتند

که سپهدار و سردار اسعد از قبول وزارت و شرکت در هیأت

### انتخاب هیأت دولت

دولت خودداری کنند و در هیأت مدیره و سپس در مجلس

عضویت داشته باشند و یردستگاه مجریه نظارت کنند و با نفوذ

و محبوبیتی که در میان ملت ایران داشته دولتها را کمک و راهنمایی نمایند بدون

آنکه مسئولیتی بر عهده بگیرند منطبق این طبقه از مردم مشکلی بر این اصل بود که باید

مقام و موقعیتی که این دو سردار ملی در نتیجه فداکاری بدست آورده بودند مصون و

محفوظ بماند و مملکت برای همیشه از قدرت و نفوذ آنها استفاده کند و شرکت آنها در

قوه مجریه و آئوده شدن آنها در کشمکشهای سیاسی و جزو و مدهای مملکتی سبب

خواهد شد که پس از چندی از کار کنار بروند و مملکت از نعمت وجود آنها بی نصیب

شود پس از افتتاح مجلس این فکر بیش از پیش قوت گرفت و طرفدار پیدا کرد ولی

نایب السلطنه و اکثریت و کلای مجلس به این منطبق قانع نشدند و معتقد بودند که

در آن وضع آشفته و مشکلات گوناگون بغیر از سپهدار و سردار اسعد دیگری قادر به اصلاح

امور نیست و هرگاه آنها شانه از زیر بار مسئولیت خالی کنند مملکت دچار بحران و

مشکلات خواهد شد. عاقبت سپهدار ریاست دولت را پذیرفت و کابینه را بشرح ذیل

تشکیل داد و به نایب السلطنه و مجلس شورای ملی معرفی کرد.

سپهدار: رئیس الوزرا و وزیر جنگ، سردار اسعد وزیر داخله، صنیع الدوله وزیر

معارف، وثوق الدوله وزیر مالیه، مشیرالدوله وزیر عدلیه، علاء السلطنه وزیر خارجه،

سردار منصور وزیر پست و تلگراف.

مستوفی الممالک که در کابینه موقتی قبل وزیر مالیه بود از شرکت در کابینه

امتناع کرد و بنا بقضای نایب السلطنه وزارت دربار را پذیرفت.

## آذربایجان

اینک موقع آنست که باتفاق خوانندگان این تاریخ بدشهر مصیبت دیده تبریز بازگردیم و بهوقایع و حوادثی که پس از ورود قشون روس در آن سامان روی داده آگاه شویم و از کار و احوال مردم متمکشیده آن دیار جويا گردیم.

برطبق توافق میان انجمن ایالتی و کنسول روس و انگلیس قرار بر این شد که قشون روس در دو فرسخی شهر تبریز جای گیر شوند و از ورود بهشهر و تماس با اهالی خودداری نمایند. سردار ملی و علاءالملی و رؤسای ملیون از رئیس قشون روس (ژنرال استارسکی) دیدن کردند و به آنها اطمینان دادند که از طرف مجاهدین رویه خصمانه نسبت به قشون روس اتخاذ نخواهند شد و کوچکترین مزاحمتی برای آنها فراهم نخواهد گردید ولی روسها که کمتر باست بدقول و قرار خود بوده و جز اشغال شمال ایران و مداخله در امور و یا بهتر بگوییم فرمانفرمایی مقطودی نداشتند پس از چند روز خانه بصیرالسلطنه را که دارای عمارات متعدد وسیعی بود و در نزدیکی انجمن ایالتی واقع شده بود اشغال کردند و عده ای سرباز روسی در آنجا جای دادند و دسته دسته در خیابانها و کوچه های شهر بگردش درآمدند و از تحقیر و تعدی نسبت به مردم خودداری نکردند.

روز نوزدهم اردیبهشت گفتند که یک نفر سرباز روسی که در روی بام عمارت کشیک می داده مورد اصابت گلوله یکی از مردان شهر قرار گرفته و بسختی مجروح شده و این پیشامد را دستاویز نموده سربازان روسی بدون هدف بنای تیراندازی گذاردند و در نتیجه حاجی محمدصادق نامی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد ژنرال روس برای مجروح شدن سرباز روس ده هزار تومان از انجمن مطالبه کرد و مردم بدیخت با آنکه بواسطه کشته شدن حاجی محمدصادق بسیار ناراحت و خشمگین بودند برای آنکه بهانه ای بدست روسها ندهند چهار هزار تومان جمع آوری کرده و برای ژنرال روسی فرستادند.

روز بیست و سوم اردیبهشت بنا بفشار روسها انجمن ایالتی اعلان کرد که کلیه مجاهدین باید خلع سلاح شوند و احدی حق ندارد با اسلحه در شهر آمد و شد کند و

تفنگهای دولتی را نیز تحویل انبار دولتی بدهند. با اینکه مجاهدین امر انجمن را بدون مقاومت اطاعت کردند عده‌ای سرباز روسی به کوچه و بازارها ریخته و هر که را که مسلح یافتند گرفته کتک زدند و خلع اسلحه نمودند و چند نفری را هم حبس کردند گفته می‌شد که سربازها از خالی کردن جیب و بغل کسانی که بدستشان می‌افتادند خودداری نمی‌کردند.

دو روز بعد باز بناپشار روسها انجمن اعلان کرد که کلیه سنگرها که در دوره انقلاب ساخته و برپا گشته باید از میان برود. مجاهدین شروع به اجرای امر انجمن نمودند ولی سربازان روس خودسرانه به سنگرها ریخته و با دینامیت بنای خراب کردن سنگرها را گذاردند و از این راه خسارت بسیار به خانه‌هایی که در جوار سنگرها بود وارد آوردند.

سیس روسها به نقشه برداری شهر پرداخته و پس از تهیه نقشه شهر رئیس قشون روس کتباً از انجمن و نایب‌الایاله خواست که صورت جامعی از کلیه اسلحه و توپ و تفنگ و فشنگ و بمب دستی که موجود است در اختیار او بگذارند.

از آنچه در بالا گفته شد بدتر این بود که جمعی نامردان پست فطرت خود را تحت حمایت قشون روس در آورده و بیرق اجنبی را بر سر در خانه‌های خود برافراشته و بنای بد رفتاری و کج کرداری را بلا مردم گذارند و پانکای سرنیزه قشون دشمن بی‌شرمها کردند که ذکر آن موجب شرمندگی و سرافکنندگی هر ایرانیست.

روز هشتم خرداد سربازان روس حاجی علی اصغر لیل آبادی را که یکی از روحانیون مشروطه خواه بود و در دوره انقلاب فداکارها کرده بود دستگیر نمودند و به عسکرگاه روسها بردند و او را با خواری حبس کردند و پس از چند روز تحت الحفظ به روسیه فرستادند. فردای آن روز یوسف نامی را که با یکی از تحت‌الحمایه روسها دعوا و زد و خورد کرده بود دستگیر و خانه او را با دینامیت خراب کردند.

اقدام  
برای دستگیر کردن  
ستارخان و باقرخان

روسها برای آنکه کاملاً بر آذربایجان استیلا پیدا کنند و انتقام از کسانی که در راه آزادی فداکاری کرده بودند بکشند در خیال دستگیر کردن سردار ملی و سالار ملی برآمدند چنانچه در کتاب آبی منعکس است چون گرفتار شدن آن دو سرد نامی بدست قشون اجنبی در حکم سرنگون ساختن پرچم آزادی بود اعضای انجمن سخت متوحش شدند و چون نمی‌خواستند از راه جنگ و ستیز یا روسها برآیند چاره را در این دیدند که سرداران در سفارت عثمانی متحصن شوند ستارخان زیر بار تحصن نمی‌رفت ولی اصرار انجمن او را وادار کرد که باتفاق باقرخان به سفارت عثمانی پناهنده شوند. از آن روز به بعد روسها به بهانه‌های مختلف از قبیل سیم کشی تلفون و تلگراف چند

عراده توپ در بعضی نقاط حساس شهر قرار دادند و دسته‌های مستحفظ در خیابانها گماشته سپس به بهانه گرم بودن هوا کلیه قشون را که در دو فرسخی شهر اردوگاه داشتند به باغ شمال منتقل نمودند.

پس از آنکه رشیدالملک حاکم اردبیل با امر محمدعلیشاه قشونی از ایلات جمع کرد و به طرف گیلان حرکت نمود، بطوری که در فصل انقلاب گیلان نگاشته شد، چنان شکستی از مجاهدین گیلان خورد که اردویش متفرق شد و خود او هم فراری گردید کمیته ستار که زمام امور انقلاب گیلان را در دست حسین زاده را با یک عده مجاهد مأمور فتح اردبیل نمود.

حسین زاده عده‌ای سوار و تفنگچی از سراب گرد خود جمع کرد و با مجاهدینی که از گیلان همراه داشت وارد اردبیل شد یک عده از انقلابیون قفقاز هم به او ملحق شدند و در اندک زمانی موفق به تصرف شهر و اطراف آن گردیدند و انجمن ولایتی را تشکیل دادند و بنام مشروطیت زمام امور آن خطمان را بدست گرفتند و چون برای گردش چرخ امور احتیاج به پول داشتند با شدت هر چه تمامتر از جمعی متمولین مبلغی گرفتند و مقداری تفنگ و فشنگ خریداری کردند و یک قدر قابل ملاحظه‌ای بوجود آوردند از طرف دیگر رحیم‌خان یا قوای چندین هزار نفره و چند عراده توپ که در اختیارش بود از جلقا تا نزدیک تبریز را میدان تاخت و تاز قرار داد و بنام طرفداری از محمدعلیشاه از هیچگونه جنایتی فروگذار نکرد و با جمعی از خوانین و سران ایل شاهسون عقد اتحاد و اتفاق بست و خود را برای حمله به اردبیل مهیا می‌نمود.

در همان موقع تهران بدست مشروطه‌خواهان فتح و محمدعلیشاه در سفارت روس متحصن شد و مخبرالسلطنه والی آذربایجان گشت و ستارخان و باقرخان و چند نفر دیگر از معارف و سرسته‌های مجاهدین که در قتل‌گیری عثمانی پناهنده بودند از قسول-گری بیرون آمدند.

بورود آذربایجان مخبرالسلطنه مطلع شد که رحیم‌خان و رؤسای ایل شاهسون به طرفداری شاه مخلوع با هم متحد و هم قسم شده‌اند و خیال حمله به اردبیل را دارند. چون در آن موقع دولت قشون نظامی مرتبی نداشت مخبرالسلطنه از نظر سیاسی و از نظر موقعیت و شهری که ستارخان در میان ایلات آذربایجان داشت از او تقاضا کرد که به اردبیل رفته و نظم و ترتیب را در آن نقطه حساس که کاملاً مورد تهدید قرار گرفته بود برقرار نماید.

موضوع را با انجمن ایالتی در میان گذاشت و بنا به خواهش مخبرالسلطنه و انجمن ستارخان آن مأموریت را که در واقع دون مقامش بود پذیرفت و با سیصد نفر مجاهد

و چند نفر از دوستان مورد اعتمادش از آن جمله یار محمدخان کرمانشاهی، حسین خان برادر، یار محمدخان میرزا، محمدعلیخان باوار، میرزا علی اکبر خان عطایی، حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی و میرزا اسماعیل خان یکانی روز ۲۳ شعبان به طرف اردبیل حرکت کرد. در سراب اسماعیل خان بخلاف سابق مقدم ستارخان را گرامی داشت و برادرش را با دوست نفر سوار در تحت اختیار او گذارد.

در روزهای اول ورود ستارخان به اردبیل چند نفر از خوانین شاهسون به شهر آمدند و اطاعت خود را از دولت جدید اعلام داشتند ولی در خفا بسیاری روسها و چند نفر از اتباع محمدعلیشاه که از تهران فرار کرده به آذربایجان آمده بودند عهد و اتحاد میان رحیم خان و رؤسای اهل شاهسون امیر عشایر خلخال و کلیه خوانین قره داغ بسته شد و همگی خود را برای حمله به اردبیل و طرفداری از شاه مخلوع آماده نمودند.

ستارخان که رفتار ظالمانه حسین زاده و مجاهدینی که با او بودند نمی پسندید امر داد که مجاهدین خلع سلاح شوند و بی کار خود بروند این عمل ستارخان که حقا یک رفتار عادلانه ای بود در آن موقع که دشمن بدخواه با بیست هزار سوار و پیاده اطراف شهر را گرفته بودند تأثیر بدی بخشید و یا بهتر بگوییم چندان عاقلانه و از روی مصلحت نبود و در نتیجه عده ای از مجاهدین جنگجو که کمال احتیاج به وجودشان بود متفرق و بعضی ناسردانه به اردوی دشمن ملحق گشتند.

پیش از آنکه رحیم خان و رؤسای ایلات نام برده به اردبیل حمله ببرند تلگراف ذیل را بتوسط قنصل روس به شاه مخلوع سخا براه نمودند و پافشاری خود را در راه خدمتگذاری به شاهی که در سفارت اجنبی پناهنده بود اعلام داشتند.

سفارت روس توسط جناب جلالت‌مآب اجل جنرال قنصل دولت بهیه روسیه دام اقباله بیخاک پای مبارک اعلیحضرت اقدس محمدعلیشاه ارواحافاده مدتیست این مشروطه طلبان بنای بلوا و قتل و غارت را گذارده اند.

اول جمعی از علما و سادات تبریز را بقتل رسانیدند در اردبیل هم چند نفر از علما را بقتل رسانیدند چنانچه در تهران هم جمعی از بزرگان دین و سادات را کشتند این مشروطه خواهان با جمعی قفقازی و ارمنی هم دست شده و بقتل مسلمانان و سادات و روحانیون قیام کرده اند بهمین علت سه کرور مردم آذربایجان عموم خوانین و رؤسای قراچه داغ و عموم خوانین قوجه بگلو و کدخدایان طوایف شاهسون متفق شده و انشاء الله چهاردهم همین ماه به طرف اردبیل رهسپار و تا جان در بدن داریم نخواهیم گذارد کسی در جایی از مشروطه اسم ببرد و در راه خدمتگذاری شاه جان خود و کسان خود را قربان کرده محض اطلاع خاطر مبارک عرض شد.

چند روز بعد از تاریخی که رحیم خان در تلگرافش معین کرده بود با سران ایلات

شاهسون و خلخال و غیره بسرکردگی بیست هزار نفر سوار و پیاده چون بالای آسمانی به طرف اردبیل حمله بردند و آنچه در راه خود یافتند آتش زده و خراب کردند و به هر کس دست یافتند کشتند و شهر را در محاصره گرفتند سپس جنگهای سختی میان قشون ستارخان و قشون مهاجم آغاز شد و در نتیجه قسمتی از شهر به تصرف رؤسای ایلات درآمد و کار بر ستارخان و پیروانش مشکل و خطرناک شد.

علت عدم موفقیت ستارخان با همه شجاعت و معرفیتی که داشت یکی عدم تناسب میان قشون مهاجم که ده برابر قشون مدافع بود و علت دیگر که بمراتب مهمتر بود نداشتن اسلحه کافی مخصوصاً فشنگ بود.

سیم تلگراف میان تبریز و اردبیل هم قطع شده بود و ستارخان نمی توانست فشنگ از تبریز بخواهد و اگر هم می خواست بموقع نمی رسید.

بارمحمدخان می گفت وقتی که ما از هر طرف محاصره شدیم و سقوط شهر مسلم و غیر قابل تردید بنظر می آمد من به ستارخان گفتم دیگر مقاومت و توقف ما در این شهر فایده ندارد و بهتر است جان خود و این بدبختها را از سرگ قطعی نجات بدهیم ولی ستارخان نمی خواست دست از جنگ بکشد و حاضر بود کشته شود و ننگ فرار را روی خود نگذارد ولی ما چون به حیات او علاقمند بودیم و خود کسی را دیوانگی می دانستیم او را مجبور به حرکت نمودیم.

حسین خان می گفت برادرم که جوان زورمندی بود ستارخان را بلند کرد و روی زین اسب گذارد و گفت ما نمی گذاریم تو مفت کشته شوی.

باری ستارخان با جمعی از مجاهدین خط محاصره دشمن را شکافته و با جنگ مختصری که به تلف شدن چند نفر تمام شد خود را از آن مهلکه نجات داده و رهسپار تبریز گردید.

مردم حق شناس تبریز مقدم آن سردار شکست خورده را چون سرداری فاتح با احترام و اکرام پذیرفتند و از سلامتی او شادیاها کردند سالار ملی هم چند روز پیش با عده ای از مجاهدین برای کمک ستارخان راه اردبیل را پیش گرفته بود همین که از واقعه آگاهی یافت با همراهمانش به شهر مراجعت نمود.

قتل و غارت فجیعی که در اردبیل بطرفداری از شاه مخلوع شد و انعکاس نا مطلوبی که در کسورهای خارجی بخشید دولت ایران را بی نهایت نگران ساخت و کسانی که خیال می نمودند که محمدعلیشاه و دستگاه استبدادی برای همیشه رخت بر بسته و از میان رفته است متوجه شدند که عده ای از خانهای فلودال با بیرحمی هر چه تمامتر از شاه مخلوع طرفداری می کنند و آرزوی سلطنت مجدد او را در دل می پروراند.

## توطئه و عصیان

کسانی که تصور می‌کردند که با فتح تهران و خلع محمدعلیشاه و برقراری حکومت ملت استبداد از ایران ریشه کن شده و مشروطیت برای همیشه برقرار و جاویدان گشته بخطا رفته بودند و از سبایس و تحریکاتی که در زیر پرده بر ضد حکومت ملی آغاز شده و پس از چندی علنی و آشکار شد بی اطلاع بودند.

هنوز بیش از یک ماه از تشکیل دولت جدید نگذشته بود که رحیمخان با دستیاری خوانین شاهسون علم عصیان را در آذربایجان بطرفداری از محمدعلیشاه بلند کردند و بطوری که دیدیم آتش بیدادگری را برافروختند و به کشتار مردم بی‌گناه دست زدند.

از طرف دیگر امیرمفتح بختیاری به یک توطئه خطرناک در جنوب دست زد و در خفا با شیخ خزعل که تمام خوزستان را در تحت سلطه خود داشت و در آن ناحیه وسیع با استبداد مطلق حکمفرمایی می‌کرد همیمان شد و زمینه آشوب و اغتشاش را در سراسر جنوب ایران فراهم کردند.

سردار ظفر بختیاری می‌نویسد که صولت‌الدوله رئیس ایل قشقایی که از سردار اسعد دلتنگ بود و از قدرت و نفوذ روزافزون خانواده قوام‌الملک در فارس نگران شده بود در این توطئه شرکت داشت ولی عملاً اقدامی بر ضد حکومت ملی و مشروطه نکرد. سواحل دریای خزر مخصوصاً آستارا تا اردبیل میدان تاخت و تاز دست‌های غارتگر که خود را طرفدار شاه مخلوع می‌خواندند گردیده بود و جاسوسهای محمدعلیشاه که از طرف روسها تقویت و رهبری می‌شدند در تمام مراکز حساس آذربایجان و نقاط سرحدی به کاشتن تخم نفاق و برانگیختن مردم بر ضد حکومت ملی در کار بودند.

مهمتر از همه جمعی از اعیان و شاهزادگان در تهران تحت الحمایه و یا تبعیت روسها را پذیرفته و بیشرمانه بیرق اجنبی را بر سر در خانه‌های خود نصب کرده و باتکای دولت اجنبی با کمال بی‌پروایی بنای مخالفت را با دستگاه نوین آغاز کردند و آرزوی برگرداندن محمدعلیشاه را به تهران در دل می‌پروراندند و جاسوسان و کار-

کنائشان رابطه میان شاه مخلوع و توطئه کنندگان را برقرار نموده بودند و باتکای روسها بی باکانه برضد حکومت ملی زمینه سازی می کردند.

قیام شیخ قربانعلی در زنجان و توسعه نفوذ او تا حدود گروس و آذربایجان و دست استبداد که بار دیگر از آستین دین بیرون آمده و با حربه تکفیر به مبارزه پرداخته بود بیش از پیش دولت جدید را نگران و ناراحت نمود و به چاره جویی وادار کرد. پس از مذاکرات و اطلاعات کامل به دسایس و توطئه هایی که برضد حکومت ملی آغاز شده بود دولت جدید تصمیم گرفت که بدون فوت وقت سه اردو از مجاهدین تشکیل بدهد و هر یک را برای خاموش کردن یکی از مراکز مهم توطئه و عصیان اعزام دارد.

هنوز بیش از یک ماه از فتح تهران و برقراری حکومت مشروطه نگذشته بود که آتش ناامنی و اغتشاش در صفحه آذربایجان روشن شد و ایل شاهسون و جمعی از خوانین و رؤسای ایلات آذربایجان که از برکناری محمدعلیشاه رنجیده

خاطر و مخالف مشروطه بودند علم عصیان و خودسری را برافراشتند و به قتل و غارت مردمان بی گناه پرداختند و دامنه بی رحمی را بجایی رسانیدند که دولت جدید با گرفتاریهای زیاد و خالی بودن خزانه مجبور شد بدون فوت وقت اردویی به ریاست جعفرقلیخان سردار بهادر پسر سردار اسعد که پس از فوت پدر لقب سردار اسعد یافت و یفرم مرکب از سیصد نفر سوار بختیاری و صد نفر قزاق و صدو پنجاه نفر مجاهد و دو عراده توپ شنیدر و دو عراده توپ ماگزیم به طرف اردبیل روانه سازد.

این اردو مأموریت یافت که در زنجان توقف نموده به انقلابات آنجا که بدست آخوند ملاقربانعلی که یکی از روحانیون منتفذ آن سامان بود و مردم به او اعتقاد زیاد داشتند و در حدود نود سال از عمرش رفته برپا شده بود خاتمه بدهند.

پس از ورود سردار بهادر و یفرم به زنجان و جنگی که میان طرفداران ملاقربانعلی و اردوی دولتی دست داد اغتشاش کنندگان متفرق و جمعی از سردسته های آنها حبس و زندانی شدند و ملاقربانعلی را بواسطه کبر سن به عتبات تبعید نمودند.

پس از حصول امنیت در زنجان و برقرار نمودن مأمورین مشروطه خواه به ریاست ادارات اردوی دولتی به طرف آذربایجان حرکت کرد.

اول برخورد قشون دولت مشروطه با شجاع لشکر پسر رحیم خان چلبیانلو بود که در محال آلام با سه هزار سوار مشغول به تاخت و تاز و چپاول بود.

شجاع نظام در جنگی که بیش از چند ساعت طول نکشید شکست خورد و به طرف اهر فرار کرد و قراچه داغ را اردوگاه خود قرار داد و به سنگر بندی مشغول شد پس



از چند روز قشون دولتی به طرف اهر حرکت کرد شجاع نظام که از حرکت اردو به طرف اهر آگاهی یافته بود در گردنه یلنق کمینگاهی تهیه کرده و عده‌ای از سواران خود را در آنجا مخفی کرده بود، بورود قشون دولتی سواران شجاع نظام از کمینگاه بیرون تاختند و به اردوی دولتی حمله بردند ولی پس از یک جنگ خونینی شجاع نظام با دادن تلفات زیاد شکست خورد و به طرف اهر هزیمت نمود.

اردوی دولتی او را تعقیب کرد و وارد اهر شد و دو عراده توپ که از زمان جنگ تبریز به دست رحیم خان افتاده بود تصرف نمود. پس از این شکست رحیم خان با عصبانیت به جمع‌آوری قشون پرداخت و در اندک زمانی یک اردوی مکمل مرکب از چهار هزار نفر سوار و دو هزار پیاده تشکیل داد و به طرف اهر رهسپار شد.

جنگ میان اردوی دولتی و رحیم خان دو ماه بطول انجامید و جنگهای سخت و خونینی که بیان آن موجب طول کلام است میان طرفین بوقوع پیوست و عاقبت رحیم خان شکست خورد و تمام قشونش متفرق شدند و سه عراده توپ و مقداری تفنگ و فشنگ بدست قشون دولت افتاد.

رحیم خان به طرف حسرتان که مخانه‌اش بود فرار کرد ولی نتوانست در آنجا بماند و پس از چند روز با عیال و اقوام خود به پل خداآفرین که سرحد میان ایران و روسیه است فرار کرد.

پس از این فتح اردوی دولتی به تبریز رفت و سردار بهادر و یفرم چندی در آن شهر ماندند ولی باز خبر رسید که ایل شاهسون از شکست رحیم خان متنبه نشده و مجدداً شروع به قتل و غارت نموده.

برای تقویت اردوی دولتی دوست نفر سوار بختیاری بسرکردگی پسر دیگر سردار اسعد رهسپار آذربایجان شد و پس از ملحق شدن به اردوی دولتی همگی راه اردبیل را که مرکز فعالیت اشراک بود پیش گرفتند و در گردنه نزدیک شهر جنگ سختی میان قشون دولت و شاهسونها در گرفت که بشکست متدرجین خاتمه یافت و در نتیجه امیر عشایر و خوانین شاهسون تسلیم رؤسای قشون دولتی شدند.

در این جنگها هزارها نفر از غارتگران شاهسون و ایلاتی که با آنها هم‌دست بودند کشته شدند و صدویست نفر از خوانین معروف آن سامان بدست قشون دولتی اسیرگشتند که نیمی را در قلعه اردبیل حبس نمودند و نیمی را به تهران آوردند.

پس از این جنگ خونین و موفقیتی که نصیب قشون دولت مشروطه شد تاحدی مخالفین مشروطه به قدرت و توانایی دولت جدید پی بردند و هرگاه تحریک روسها در کار نبود مردم آذربایجان پس از آن همه جنگ و بدبختی مدتی از نعمت امنیت برخوردار می‌شدند.

ناگفته نماند که پس از آنکه اردوی دولتی به ریاست یفرم و سردار بهادر رهسپار

آذربایجان شد باقرخان سالار ملی بنا بر تصویب انجمن ایالتی و مخبرالسلطنه والی وقت با چهار صد نفر مجاهد به سراب رفت و به اردوی دولتی ملحق شد و در تمام کشمکشها سردانه دوش بدوش رؤسای اردوی دولتی جنگید و همان شجاعت و پایداری را که در جنگهای تبریز از خود نشان داده بود برای آخرین دفعه بمعرض ظهور رسانید و پس از قلع و قمع دشمنان مشروطه به تبریز مراجعت کرد.

بطوری که تذکر داده شد سواحل دریای مازندران که در تحت نظارت دائمی روسها بود بتحریک خوانین قنودال و مستبدین دست نشانده اجانب بر ضد حکومت ملی علم عصیان برافراشتند و به یغماگری و کشتن مردمان بی گناه و بی پناه پرداختند و با رحیم خان و سران ایل شاهسون و خلخال هم پیمان و همدستان شده خود را طرفدار شاه مخلوع اعلام داشتند.

### اعزام قشون به آستارا

دولت بدون فوت وقت معزالسلطان سردارمحمی و عمیدالسلطان برادر سردارمحمی را مأمور امنیت آن سامان نمود سردارمحمی بفاصله چند روز یک اردوی مسلح مرکب از چهارصد مجاهد و دو عراده توپ کوهستانی فراهم نمود به ریاست عمیدالسلطان روانه آن سامان کرد و سپس خودش با عده دیگر به آنها ملحق شد.

خوشبختانه پیشرفت اردوی دولتی در آذربایجان و ضربشستی که از طرف مشروطه خواهان به ایلات و عشایر طرفدار شاه مخلوع نشان داده شد و فتوحاتی که نصیب سرداران ملی گردید در شهرهای ساحلی دریای مازندران تأثیر بسزایی نمود و روحیه دستجات و طوایفی که عصیان کرده بودند متزلزل ساخت بهمین جهت بمحض ورود سردارمحمی به آستارا متجاسرین راه تسلیم و تمکین پیش گرفتند و پس از چند زدو خورد کوچک و بی اهمیت عدهای تسلیم و عدهای متفرق شدند و سردارمحمی و همراهانش کاسیاب به تهران برگشتند.

اخبار ناامنی در فارس دولت را برآن داشت که یک اردو مرکب از پانصد نفر از مجاهدین به ریاست مدحت السلطنه و معاونت حامدالملک شیرازی به فارس اعزام دارد تا با همکاری قشون ساخلو و والی وقت نظم و امنیت را در آن منطقه حساس برقرار نمایند و راه بندر بوشهر و اصفهان را که مهمترین راه تجارتهای ایران بود از اشرا و قطاع الطریق پاک کنند.

### اعزام اردو به فارس

مدحت السلطنه که یکی از اعضای مجرب وزارت خارجه بود و از شروع انقلاب مشروطیت با عشق و علاقه بی نظیری در جرگه مجاهدین راه آزادی در آمده بود و در

فتح تهران سهم بسزایی داشت به ریاست اردوی مأمور فارس انتخاب شد و حامدالملک که یکی از مشروطه خواهان بنام و شیفتگان آزادی بود و از طلوع مشروطیت جان در کف و تفنگ بردوش در راه مشروطیت مجاهدت کرده و در جنگ مجلس تا آخرین ساعت ایستادگی و جنگ کرد و پس از انهدام مشروطیت مدتی در تهران مخفی بود و سپس به گیلان رفت و به مجاهدین پیوست و در جنگهای قزوین و بادامک و تهران شجاعت و قداکاری بی نظیری از خود نشان داده بود به معاونت اردوی اعزامی انتخاب شد.



سردار موصی

اردوی مأمور فارس وقتی به کاشان رسید که شهر در تصرف نایب حسین کاشی بود و آن مرد دزد نابکار با هزار سوار جرار به غارتگری و شکنجه مردمان شهر و دهات اطراف تا حدود اصفهان و عراق مشغول بود و شهر را سنگر بندی کرده و استحکاماتی ساخته بود و چون جباران قرون وسطی بر جان و مال و ناموس مردم بدبخت حکمرانی می کرد.

سران مجاهدین بر آن شدند که مردم بی گناه کاشان را از شر اشرار نجات بخشند و این خار را از جلو راه پای ملت بردارند این بود که با شجاعت و از خود گذشتگی شهر را محاصره کردند و به نقاط مرتفع و حساسی که در تصرف اشرار بود حمله بردند پس از یک شبانه روز جنگ نایب حسین و اتباعش مجبور شدند سنگرها را یکی بعد از دیگری

از دست بدهند و در یکی از مساجد شهر که دارای دیوارهای آجری مستحکم و ابنیه پایداری بود متمرکز شوند و به زد و خورد پردازند مجاهدین مسجد مذکور را محاصره کردند و با انداختن چند بمب دیوار مسجد فرو ریخت و مجاهدین بداخله مسجد راه یافتند و محاصرین جمعی تسلیم و جمعی فرار نمودند.

نایب حسین چون وضع را خطرناک دید به مناره مسجد پناه برد و تفنگ در دست منتظر پیش آمد حوادث شد.

حامدالملک که ریاست و فرماندهی قشون مهاجم را عهده دار بود متوجه شد که نایب حسین در مناره جای گرفته و تا آخرین نفس جنگ خواهد کرد و تسلیم نخواهد شد با بی پروایی به طرف منار مناره رفت تا دشمن را زنده بچنگ آورد.

نایب حسین از سر مناره ناظر حرکات فرمانده مجاهدین بود همین که دید حامد الملک به تیررس رسیده و خیال وارد شدن در مناره را دارد از بالا او را هدف گلوله قرار داد و او را مقتول نمود.

کشته شدن حامدالملک اثر ناگواری در میان مجاهدین بخشید و همگی دست از جنگ کشیده گرد جنازه آن شهید جمع شدند و به آه و زاری پرداختند. نایب حسین از موقع استفاده کرد و خودش را نجات داد و با جمعی از اشرار به طرف کوههای خالدآباد فرار کرد. مردم کاشان بیاد بود شهید سعید مجالس سوگواری در شهر برپا کردند و از اظهار تأثر و تأسف و همدردی خودداری نکردند.

اردوی مأمور فارسی پس از چند روز توقف در کاشان متأثر و متالم راه شیراز را پیش گرفتند و پس از بیست روز در میان هلله و شادی مردمان شیراز وارد آن شهر تاریخی شدند.

در صفحات پیش بطور اختصار شمه‌ای از اردوکشی به آذربایجان و فتوحاتی که نصیب قشون ملی شد از روی تأثیر فتوحات قشون ملی یادداشت‌هایی که سردار اسعد از خود بیادگار گذارده و در تاریخ بختیاری منعکس شده به نظر خوانندگان رسانیدم اگر

چه کسانی که در اردوکشی و جنگهای آذربایجان شرکت داشتند وقایع مفصلی که سردار اسعد از نگارش آنها خودداری کرده و یا بی اطلاع بوده نقل می کنند و از زد و خوردهایی نام می برند که نگارش آنها بتفصیل از حوصله این کتاب بیرون است، آنچه مسلم است فتوحات قشون نوپسای ملی مخاطره‌ای را که مشروطیت را تهدید می کرد اگر بکلی از میان نبرد برای یک مدتی بتأخیر انداخت و توطئه‌ای که در صفحات جنوب مملکت به دست امیرمفخم بختیاری تهیه و آماده شده بود خنثی و از میان برد.

امیرمفخم بختیاری عموزاده سردار اسعد پسر حاجی ایلیخانی یکی از مردان سر

سخت و مستبد برآی و دشمن با بجای مشروطه خواهان و رژیم مشروطه بود. این مرد که نفوذ کامل در میان ایل بختیاری داشت و بر نیمی از آن ایل بزرگ و سلحشور حکمفرمایی می کرد و در دوره سلطنت محمدعلیشاه فرمانفرمای مطلق بختیاری بود از زمانی که محمدعلیشاه به سلطنت رسید طوق بندگی و خدستگذاری آن پادشاه جبار را بر گردن نهاد و از حامیان سرسخت تاج و تخت محمدعلیشاه بود بطوری که به نظر خوانندگان رسید بمحض ظهور نهضت تبریز امیرمفخم در حدود هزار نفر سوار بختیاری به تهران احضار کرد و ششصد نفر آنها را بریاست برادرش سردار جنگ برای سرکوبی ملت تبریز به اردوی عین الدوله فرستاد و خود او هم با چهارصد نفر سوار در مرکز حفظ و حمایت دربار استبداد را عهده دار گشت و یحیی مورد اعتماد محمدعلیشاه شد که می توان گفت بعد از لیاخف هیچیک از سرداران قدر و منزلت امیرمفخم را در پیشگاه محمدعلیشاه نداشتند.

بمحض وصول خبر قیام صمصام السلطنه و اشغال اصفهان از طرف مشروطه خواهان امیرمفخم از طرف شاه مأمور سرکوبی مشروطه خواهان اصفهان گردید و خود با هفتصد نفر سوار بختیاری به طرف کاشان رهسپار شد و چند روزی در آن دیار به نظم و ترتیب تشوینی که با خود داشت پرداخت و آماده برای حرکت به اصفهان شد ولی در همان روزها تلگرافاً از طرف محمدعلیشاه به تهران احضار شد و با عجله خود را به پایتخت رسانید علت اینکه محمدعلیشاه او را به تهران احضار کرد این بود که اردوی مجاهدین رشت بریاست سپهدار شهر قزوین را تصرف کرده بود و خود را برای حرکت به تهران آماده می نمود.

بطوری که نگاشتم امیرمفخم با صدها سوار بختیاری در تمام جنگهایی که از کرج به تهران مخصوصاً بادامک میان تشون ملی و دولتی پیش آمد شرکت کرد و با سرسختی جنگید و در سه روز جنگ تهران آنی آسایش نکرد و شب و روز برای فیروزی محمدعلیشاه جنگ می کرد.

حتی پس از آنکه محمدعلیشاه به سفارت روس پناهنده شد امیرمفخم دست از جنگ نکشید و سلطنت آباد را سنگر بندی کرد و سوارهایی که داشت در حال آماده باش نگاهداشت و حاضر برای تسلیم نشد پس از آنکه محمدعلیشاه از سلطنت خلع شد و سلطان احمدشاه به سلطنت رسید جمعی از رجال مستبد که در آن ایام لباس مشروطه خواهی در بر کرده بودند و با امیرمفخم دوست و هم مسلک بودند از طرف سردار اسعد به سلطنت آباد رفتند و با هزار زحمت او را راضی کردند که دست از لجاجت بکشد و اسلحه را کنار گذارده به خانه خود برود.

ناگفته نماند که از میان بردن امیرمفخم از طرف دولت وقت و مجاهدین کار آسان و پیش پا افتاده بود و ممکن بود در ظرف چند ساعت او و اتباعش را مجبور به

تسلیم و تمکین نمایند ولی سردار اسعد نظر به قرابت و قوم خویشی و جلوگیری از دو دستی و خونریزی میان بختیارها از امیرمفتح حمایت می‌کرد و حاضر نبود گزندی به او وارد آید متأسفانه نه فقط دولت مشروطه مزاحم امیرمفتح و اتباعش که دو سال با کمال سرسختی با ملت می‌جنگید نشد بلکه به او پاداش هم داده شد و برادرش سردار جنگ به حکومت یزد منصوب شد و عده‌ای از خانزاده‌ها و اقواسش که در تحت امر امیرمفتح با ملت جنگ کرده بودند به حکومت و ریاست رسیدند و امیرمفتح بدون آنکه به دولت مرکزی اعتنا کند راه بختیاری را پیش گرفت و رهسپار آن دیار شد و در تمام مدتی که در بختیاری بود با مستبدین تهران مکاتبه داشت و جاسوسان و کارکنان محمدعلیشاه با او رابطه داشتند.

همین که خبر عصیان رحیم خان و رؤسای ایل شاهسون به طرفداری از محمدعلیشاه به اطلاع امیرمفتح رسید و متوجه شد که شاه مخلوع فکر مراجعت به ایران و بدست آوردن تخت و تاج را همچنان در سر دارد بخیال افتاد توطئه مهمی در جنوب ایران بنفع محمدعلیشاه بوجود آورد.

اینک شرح این داستان را امیرمخاهد بختیاری برای شما نقل می‌کند:  
 به سردار اسعد خبر رسید که امیرمفتح در بختیاری مشغول به اقدامات است و دائماً افرادی را به خارج می‌فرستد و اشخاصی مظنون هم به ملاقات او می‌آیند حس کنجکاوی و علاقه آن مرد به مشروطیت محرک شد که در صدد تحقیق برآید و اعمال امیرمفتح را تحت نظر بگیرد پس از تحقیق مسلم شد که اشخاصی از تهران به ملاقات امیرمفتح رفته‌اند و از زمانی که محمدعلیشاه خاك ایران را ترك کرده رابطه و مکاتبه میان او و امیرمفتح برقرار است.

سردار اسعد مرا مأمور کرد به بختیاری بروم و از رویه مرموزی که امیرمفتح یش گرفته بود آگاهی پیدا کنم پس از چندی توقف در بختیاری و کنجکاوی بر من مسلم شد که نه فقط امیرمفتح با مستبدین تهران و یاغیان آذربایجان سر و سر دارد بلکه با رؤسای ایلات و طوایف جنوب و غرب ایران هم رابطه مخفی پیدا کرده و نمایندگان برای ملاقات آنها فرستاده است.

پس از چندی امیرمفتح به بهانه رفتن قشلاق به خوزستان رفت و من هم که بدون آنکه متوجه بشود چون سایه در هر قدم با او همراه بودم به خوزستان رفتم و چند نفر از خانزاده‌های بختیاری را که شیفته مشروطیت شده بودند و از مشروطه‌خواه بودن بخود می‌بالیدند و مورد اعتماد امیرمفتح بودند بخود جلب کردم و آنها را مأسور و مراقب اعمال امیرمفتح نمودم در نتیجه معلوم شد پس از آمد و شدها و مکاتباتی که میان شیخ خزعل و امیرمفتح رد و بدل می‌شود مقرر می‌گردد که برای عقد قرار داد محرمانه در خوزستان با یکدیگر ملاقات کنند و سفر امیرمفتح به خوزستان بهمین منظور بوده،

در نتیجه کاوش بسیار و بدست آوردن نامه‌هایی که میان شیخ خزعل و امیرمفتح و سایر رؤسای ایلات جنوب و غرب رد و بدل شده بود و دستگیر کردن چند نفر از جاسوسان طرفین مسلم شد که از دیرزمانی میان امیرمفتح و شیخ خزعل و صولت‌الدوله رئیس ایل قشقایی و والی پشتکوه و چند نفر رؤسای کهگیلویه صحبت از عقد اتحاد و اتفاق برای بازگرداندن محمدعلیشاه به ایران و تشکیل چند ستون قشون از ایلات و عشایر جنوب و غرب برای حمله به تهران و از میان برداشتن حکومت ملی و مشروطیت در میان بوده و اینطور تصمیم گرفته شد که پس از آنکه شیخ خزعل و امیرمفتح معاهده را امضا کردند برای سایرین بفرستند تا آنها هم امضا کنند بطوری که نگارنده این تاریخ تحقیق کردم و یادداشت‌های سردار ظفر بختیاری هم مؤید نظر نگارنده است پس از آنکه معاهده نامه یا قرارداد مذکور را امیرمفتح و شیخ خزعل و والی پشتکوه و چند نفر از خوانین کهگیلویه امضا می‌کنند بتوسط دو نفر از خوانین بختیاری بنام حسینعلی خان و شاکرخان و رئیس‌التجار نماینده شیخ خزعل برای امضا نزد صولت‌الدوله می‌فرستد ولی صولت‌الدوله از امضا امتناع می‌کند و می‌گوید با اینکه سردار اسعد سردشمنی با من دارد و می‌خواهد من و خانواده‌ام را به دست خانواده قوام‌الملک نایب‌الدوله من از اول طلوع مشروطیت طرفدار مشروطه بوده‌ام و بعد از این هم خواهم بود و عملی برخلاف مشروطه نخواهم کرد.

سران توطئه و عصیان تصمیم گرفته بودند که همین که فصل بهار آغاز شد شروع به عملیات جنگی کنند و قشونی را که زیر پرده تهیه دیده بودند روانه تهران سازند ولی وقایع و حوادثی که پیش آمد به آنها اجازه و فرصت نداد آرزوی خود را اجرا نمایند و فتوحات درخشان قشون ملی در آذربایجان و فرار رحیم خان به روسیه و دستگیر شدن در حدود صد و پنجاه نفر از خوانین و رؤسای ایلات طرفدار محمدعلیشاه و عقیم ماندن نقشه روسها نقشه آنها را نقش بر آب کرد و امیرمفتح مایوس و کله خورده به‌خانه خود بازگشت.

از زمانی که قشون روس وارد تبریز شد و در آن سامان استیلا پیدا کرد قنصل روس صاحب‌منصبان روسی و ایرانیهای مستبد که تحت حمایت روسها قرار گرفته بودند خوانین و رؤسای ایلات که با روسها هم‌داستان بودند تمام سعی و کوشش

سافرت  
ستارخان و باقرخان  
از تبریز به تهران

خود را بکار می‌بردند که چراغ آزادی را که در تبریز به دست ستارخان و گروهی از آزادیخواهان آن دیار روشن شده بزد خاموش کنند و آن کانون مشروطیت و آزادی را از میان ببرند و از کسانی که در راه آزادی علیرغم سیاست روس مجاهدت کرده بودند انتقام بکشند و مجاهدین و سردسته‌های آنها را مخصوصاً مجاهدین فتقازی را تار مار

نمایند و کلیه آثار مشروطه و آزادی را از میان ببرند و چون ستارخان بزرگترین مظهر قدرت ملی و قیام آزادی بود تمام فشار روسها به او متوجه بود و با کلیه وسایل ممکنه آن مرد فداکار و نامی را میخواستند از میان بردارند تا بتوانند بدون مانع در آذربایجان حکومت خودمختاری و رژیم استبداد تزاری را ایجاد نمایند بطوری که در صفحات پیش نگاشتم ستارخان مجبور شد برای چندی به قسولگری عثمانی پناه ببرد و خود را از دسترس روسها در امان سازد.

پس از مراجعت ستارخان از اردبیل با آنکه از مداخله در امور خودداری می کرد و در حقیقت انزوا پیش گرفته بود روسها از نفوذ معنوی او در میان ملت و احترامی که مردم نسبت به او داشتند نگران بودند و برای دور کردن او از آذربایجان دست به مانورهای سیاسی زدند و سفیر روس مقیم تهران از طرف دولت متبوع خود به دولت ایران فشار می آورد که برای حسن رابطه میان دولتین و امنیت آذربایجان باید ستارخان و باقرخان را به تهران احضار کنند.

بطوری که وزیر خارجه وقت حکایت می کرد روسها چند یادداشت سخت در این موضوع به وزارت خارجه ایران دادند که دولت صلاح ندانست علنی شود و در جراید و مجلس منعکس گردد علت هم اینست که دولت نوبتیاد مشروطه کمال ملاحظه و رعایت را برای راضی نگاهداشتن روسها می کرد و با آنکه بهتر بگوئیم دولت از روسها می ترسید و از آینده اوضاع بغایت نگران بود. مخبرالسلطنه والی آذربایجان هم از فشار روسها بی نصیب نبود و بی دربی قسول روس و رئیس قشون، تبعید سرداران ملی را از او میخواستند دولت هم بوسیله تلگرافات رمز مخبرالسلطنه را از فشار روسها مطلع می کرد و از او چاره کار را که در آن زمان بسی مشکل بود میخواست زیرا محبوبیت و معروفیت ستارخان در ایران و در کشورهای آزاد جهان مخصوصاً در حوزه علمیه نجف بدرجه ای بود که هضم کلمه تبعید و با احضار ستارخان از طرف دولت برای ملت ایران غیر ممکن و مخاطرات زیادی در برداشت.

مخبرالسلطنه مصلحت دید که محرمانه با اعضای انجمن ایالتی مطلب را در میان بگذارد و از فشاری که روسها به دولت وارد می آوردند آنها را مطلع نماید و خاطر نشان کند که اگر روسها از طرف دولت ایران مأیوس بشوند ممکن است قشون روس بدون ملاحظه و پروا سرداران را دستگیر و به محل غیر مناسبی تبعید نماید و در صورتی که ستارخان و مجاهدینی که اطرافش هستند مقاومت کنند کار به جنگ و زد و خورد بکشد و در نتیجه جان ستارخان بخطر بیفتد و بدبختیهایی که پیش بینی او ممکن نبود برای دولت نوبتیاد مشروطه و مردم تبریز پیش بیاید. اعضای انجمن که مردان عاقل و مجرب بودند صلاح دانستند موضوع را با خود ستارخان در میان بگذارند و او را از مآوقع آگاه کنند.



در مرحله اول گفتگو ستارخان خیال می کرد که این دسته گلی است که مخبر السلطنه به آب داده و مخبر السلطنه است که برای در دست داشتن کلمه اقتدارات می خواهد او را از تبریز دور کند ولی پس از آنکه باتفاق چند نفر از اعضای انجمن با مخبر السلطنه ملاقات کرد و از حقایق امر اطلاع پیدا کرد متوجه شد که موضوع مهتر از اینست که تصور کرده و چاره‌ای جز تسلیم در مقابل حوادث نیست و باید خواهی نخواهی کاری نکرد که بهانه بدست روسها بیفتد و مشکلاتی برای مملکت و مشروطه پیش بیاید این بود که پس از مشورت با زعمای ملت تبریز تصمیم به مسافرت به تهران را گرفت و آماده بودن خود را برای حرکت به مخبر السلطنه اطلاع داد و در تهیه وسایل سفری که متأسفانه دیگر بازگشت نداشت گردید.

روز بیست و هشتم اسفند برای حرکت ستارخان و باقرخان به طرف تهران در نظر گرفته شد آن روز با آنکه مردم تبریز می دانستند سردار ملی و سالار ملی بعیل خود تبریز را ترک نمی کنند و در حقیقت از شهری که یازده ماه با آن جوانمردی و رشادت در مقابل قدرت استبداد ایستادگی نموده و در نتیجه دوباره مشروطیت در ایران برقرار شد تبعید شده‌اند و روسها مایل نیستند مردم احساساتی در موقع حرکت آنان از شهر نشان بدهند تمام مردم تبریز دست از کسب و کار کشیدند و بازارها و دکانها را تعطیل کردند و در خیابانهایی که به جاده تهران منتهی می شد اجتماع نمودند و با حال تأثر و تأسف غیر قابل وصف در میان طوفان احساسات و فریاد زنده باد سرداران ملی پاینده باد مشروطیت، آنان را بدرقه نمودند.

بنا بدستور سردار بهادر و یغرم که هنوز در تبریز بودند کلیه افراد اردوی ملی در دو طرف معبر سرداران ملی با نظم و ترتیب بی سابقه قرار گرفته بودند و در موقعی که کالسکه مسافری در میان هزارها نفر معاریف شهر و برگزیدگان ملت و سردار بهادر و یغرم حرکت کرد در حالی که چند دسته سوزیک سرود ملی را می نواخت به سرداران سلام نظامی دادند. صد نفر سوار از شجاعترین و معروفترین مجاهدین تبریز در حالی که تفنگ در دست داشتند و کالسکه را احاطه کرده بودند با سردار و سالار ملی رهسپار تهران گشتند.

در عمه شهرها و قصبات میان تبریز و تهران از طرف مردم استقبال و مشایعت بی نظیری از آنها بعمل آمد مخصوصاً مردم زنجان مهمانان گرامی را تا چند فرسخی شهر استقبال کردند و چند روز آنها را در شهر نگاهداشتند و مهمانها و پذیراییهای شایانی از آنان نمودند. غده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی و معاریف مشروطه خواهان از تهران به قزوین آمده منتظر ورود ستارخان و باقرخان بودند.

با آنکه شهر قزوین در حقیقت از طرف روس اشغال شده بود مردم برای استقبال

سردار ملی و سالار ملی شتافتند و قدم آنها را گرامی داشتند و شهر را به احترام آنان چراغانی نمودند.

سردار ظفر در تاریخ بختیاری می نویسد استقبالی که مردم تهران از ستارخان و باقرخان کردند تا این زمان از هیچ پادشاهی نشده بود، در آن روز راه میان کرج و تهران مثل یکی از خیابانهای پر جمعیت شهر شده بود آنچه وسایل نقلیه

### ورود به تهران

از کالسکه، درشکه، اسب، قاطر در تهران بود مورد استفاده مستقبلین قرار گرفته بود ستارخان و باقرخان در حالی که در یک کالسکه سرگشاده جای گرفته بودند و صدها درشکه و کالسکه و صدها سوار از عقب کالسکه آنها روان بود در هر قدم به جمعی از مستقبلین برمی خوردند و مجبور بودند دقیقه ای توقف کنند و رویوسی و احوالپرسی نمایند. مهرآباد که در آن زمان متعلق به معیرالممالک و دارای باغ وسیع و مجلی شبیه به باغ لوکسامبورگ پاریس بود برای پذیرایی سردار ملی و سالار ملی آماده کرده چندین دستگاه پوشی بزرگ و چادر دولتی در اطراف باغ برپا کرده و صدها میز مسلو از شیرینی و میوه در وسط آنها جای داده بودند و صدها پیشخدمت و آبدار به دادن جای و شربت و شیرینی به مردم اشتغال داشتند و هزارها نفر اهالی تهران از هر طبقه انتظار ورود مسافری را داشتند.

قبل از ظهر مسافری در میان طوفان احساسات وارد باغ مهرآباد شدند و چند ساعت برای صرف نهار و رفع خستگی توقف کردند و سپس در میان هزارها مستقبلین به طرف تهران رهسپار گشتند.

شاه و هیأت دولت در عمارت گلستان انتظار ورود آنان را داشتند پس از آنکه با تجلیل و احترام از طرف دولت پذیرایی شدند با اتفاق سپهدار و سردار اسعد و سایر وزرا به حضور شاه و نایب السلطنه شرفیاب شدند.

سپس با همان کوبه و جلال به طرف خانه صاحب اختیار که در آن زمان مجلل ترین خانه های تهران بود و برای پذیرایی آنان آماده کرده بودند روانه شدند.

متجاوز از صد نفر از علما و شیوخ میلیون در طالار بزرگ آینه از سرداران پذیرایی کردند و وزود آنها را تبریک گفتند سپس اشرف الواعظین که یکی از وعاظ مشروطه خواه بود بیابرخاست و قصیده غرابی که مأسفانه بیش از چند بیت آن در خاطر مانده و بیاد آن روز در اینجا نقل می کنم، در میان تحسین و تمجید حضار خواند:

دوره ظلم و جفا و جور و استبداد نیست	ای شهیدان وطن خیزید وقت خواب نیست
ای ملک از خون تو ایران شده رشک جان	ای جمال غرقه در خون شاد بادت جسم و جان
جملگی خیزید بس شادی کسان	ای سرافیلا ز صورت بین قیامت شد عیان

حضرت ستار چون سام نریمان آمده است  
 آتش نمرود استبداد ابراهیم سوخت  
 حلق مظلومان یقین جلاد را در آذخیم سوخت  
 شکر جای کفر استبداد ایمان آمده است  
 این عجز در بهایش افسرد بهیم سوخت  
 بلکه ظلم آن ستمگر جان یک اقلیم سوخت  
 پس از چند روز پارک اتابک را که فعلاً سفارت روس است برای مسکن دائمی  
 سردار ملی و سالار ملی و مجاهدینی که همراه آنان بودند معین کردند و مهمانها از خانه  
 صاحب اختیار به آن کاخ مجلل و بزرگ منتقل شدند و از طرف دولت با عزت و احترام  
 از آنها پذیرایی بعمل می آمد.

روز بیست و دوم فروردین مردم تبریز بیاس فتوحات و خدمات  
**حرکت اردوی اعزامی** قشون اعزامی در میدان مشق مجلس جشن و سروری برپا  
**آذربایجان به تهران** کردند و برای سردار بهادر و یفرم خان و والی و اعضای  
 انجمن جایگاه مخصوصی آراستند. شاگردان مدارس و کلیه  
 طبقات مردم در آن مجلس جشن و سرور شرکت کردند و پس از پذیرایی و ایراد  
 خطابه ها قشون اعزامی با نظم و ترتیب و صفوف منظم رژه رفتند و سردار بهادر و یفرم از  
 مردم تبریز خدا حافظی کرده به طرف اردبیل راهسپار شدند.

چون از فتوحاتی که نصیب اردوی ملی در اردبیل و خلخال شد بطور اختصار در  
 صفحات پیش گزارش دادم به این فصل خاتمه می دهیم و در پایان آنچه گفته شد متذکر  
 می شوم موفقیت و کامیابی که نصیب دولت مشروطه در این سفر جنگی شد نه فقط مردم  
 آذربایجان برای مدتی از شر غارتگران خلاصی یافتند بلکه تأثیر آن فتوحات موقعیت  
 دولت مشروطه را در سرتاسر ایران محکم نمود و خیالات سرکشان را نقش بر آب کرد  
 عده ای از خوانین و گردنکشان متمرد که به دست قشون دولتی اسیر شده بودند در اردبیل  
 محبوس گشتند و در حدود هفتاد نفر از معاریف آنها تحت الحفظ از راه آستارا روانه تهران  
 شدند و در تهران محبوس گشتند.

نظر به وقایع و حوادثی که بعداً روی می دهد ناچار از ذکر این نکته هستم که  
 موقعیت بختیاریها که ریاست آنها را سردار بهادر عهده دار بود و مجاهدین که در تحت  
 فرماندهی یفرم بودند سبب شد که یک روح اعتماد و همکاری میان این دو قوه بوجود  
 بیاید و کفه ترازوی این دسته را در سیاست پایتخت سنگین تر کند.

از نظر حق شناسی ناگفته نمی گذارم که در این اردو کشی و جنگها حاجی علی رضا  
 خان گروسی با چهار صد نفر سوار شرکت داشت و در فیروزی که نصیب دولت مشروطه  
 شد حق بسزایی دارد.

در همین ایام وقایع دیگری روی داد که گرچه نا چیز بنظر می رسد ولی چون تأثیر بسیار

در پیش آمده‌های آینده دارد فائزیر از ذکر آنها هستم.

اول: شاهزاده یهمن میرزا که در قشون روس سمت صاحبمنصبی داشت جمعی اشرار را گرد خود جمع کرد و با دستیاری یکی از متنفذین زنجان غفلتاً به آن شهر وارد شد و بطرفداری از محمدعلیشاه بنای قتل و غارت را گذارد. میرزا صالح خان وزیر اکرم حاکم شهر که از آزادیخواهان بود با اینکه قوه‌ای در اختیار خود نداشت بدستیاری و کمک مردم شهر با مهاجمین جنگید و پس از هفده روز زد و خورد آنها را از خاک زنجان بیرون راند.

دوم: یکی از سربازان روس از اردوگاه گریخته و در خانه مرحوم ثقة الاسلام پناهنده شده بود مردم می‌گفتند این مزد روسی می‌خواسته مسلمان بشود بهر حال در نتیجه یک هنگ قشون روس خانه مرحوم ثقة الاسلام را محاصره نموده و مانع دخول و خروج افراد خانواده شد، می‌گویند حتی راه آب و نان را هم به آنها بستند. عاقبت مخبر السلطنه قسول روس و رئیس قشون را ملاقات نمود و به‌عزیزانی بود آنها را متقاعد کرد که دست از محاصره خانه ثقة الاسلام بردارند.

سوم: روز ۳ خرداد میان پاسبانان و یک نفر ارمنی نفعه روس نزاع می‌شود پاسبانان ارمنی مذکور را که عمل خلاف مرتکب شده بود جلب و حبس می‌کنند بمحض رسیدن خبر به فرماندهی قشون روس یک گروهان به طرف کلانتری که ارمنی مذکور در آن حبس بود روانه می‌شوند و پس از محاصره محل کلیه افراد پلیس از صاحبمنصب و تالیین را خلع سلاح می‌کنند و آنها را با خواری و ذلت در میان گرفته به اردوگاه می‌برند با اینکه مردم از رفتار روسها بسیار خشمگین بودند و علناً اظهار تنفر و عدم رضایت می‌کردند و تلگرافاتی هم به نمایندگان مجلس مخیره نمودند مخبر السلطنه و اعضای انجمن مردم را به صبر و شکیبایی دعوت می‌کردند و می‌گفتند نباید بهانه به دست روسها داد زیرا آنها مخصوصاً مرتکب این اعمال می‌شوند که سر و صدا میان مردم برخیزد و کشمکش بیش بیاید تا مقصود نهایی خود را که تسلط مطلق بر آذربایجان است عملی نمایند. مردم بدیخت هم چاره‌ای جز سوختن و ساختن نداشتند ظلم می‌کشیدند و تحمل می‌کردند.

## کشمکش و اختلاف میان مشروطه خواهان

بطوری که صفحات تاریخ نشان می‌دهد در میان اقوام و ملل جهان حوادثی روی می‌دهد و وقایعی پیش می‌آید متحدالشکل و شبیه یکدیگر که گویی همه آنها را در یک قالب ریخته‌اند یا آنکه از هم تقلید کرده‌اند. بهمین جهت این‌گونه وقایع شبیه بهم به صورت یک اصل کلی درآمده و گفته می‌شود تاریخ جز مکررات چیز دیگری نیست. در تمام انقلابات در راه وصول به آزادی نهضت‌های سیاسی و اجتماعی با مجاهدت و فداکاری جمعی افراد همفکر و همعقیده بوجود می‌آید که پس از موفقیت و کامیابی میان همان کسانی که با اتحاد و اتفاق دست به دست هم داده و آن انقلاب و یا نهضت را بی پایان رسانیده‌اند اختلاف پیدا می‌شود و گاهی آن اختلاف پجودی شدید و دامن‌دار می‌شود که کار به زد و خورد و خونریزی می‌کشد و یک دسته، دسته دیگر را که دیروز برادرانه با هم برای موفقیت در نهضت مقدس فداکاری می‌کردند از میان برمی‌دارد اگر بخواهم علل و موجبات این اصل کلی و یا بهتر بگویم فلسفه آن را بیان کنم باید کتابی تألیف کنم و با لافل صفحات چند بر این تاریخ بیفزایم ولی بواسطه نبودن فرصت بطور اختصار به ذکر چند علت اساسی قناعت می‌کنم.

اول چیزی که پس از انقلاب عرض وجود می‌کند اختلاف عقیده و سلیقه میان رهبران انقلاب است جماعتی بر این عقیده می‌شوند که با همان نیروی انقلاب و عناصری که موجد انقلاب شدند و فتح و فیروزی را بدست آورده‌اند باید بدون اندیشه و پروا پیشرفت و موانع را با شدت و سختی از میان برداشت و همه آرزوها را جامه عمل پوشانید و کار را ناتمام نگذارد و به آخر رسانید، جماعت دیگر بر این عقیده‌اند که انقلاب برای برداشتن موانعی است که جلوراه ترقی و تکامل را گرفته و پس از برداشتن موانع بوسیله انقلاب باید به هدایت عقل و مصلحت و در نظر گرفتن اوضاع روز و استعداد مردم با ملایمت پیش رفت و از تند و شدت عمل اجتناب نمود.

جماعتی بر این عقیده‌اند که با همان اسباب و آلات و یا بهتر بگویم بدست همان اشخاصی که موجب و سبب انقلاب بودند و با فداکاری و جانبازی اساس بیدادگری را

ویران کردند باید بنیان کاخ سعادت سلک و ملت را نهاد و از شرکت دادن عناصر ضد انقلاب در ساختمان نوین باید اجتناب کرد.

جماعتی بر این عقیده اند که کسانی که عامل خرابی و ویرانی دستگاهی بوده اند قادر به آبادی دستگاه نوینی نیستند و مردمانی که انقلاب را بوجود آورده اند و با موفقیت خاتمه داده اند پس از خاتمه انقلاب باید جای خود را به اشخاصی که قادر به ساختمان بنای نو هستند بدهند و کنار بروند.

طبعاً این منطق به مزاج کسانی که با فداکاری انقلاب را بنیان رسانیده اند و آرزوها در سر دارند سازگار نیست و هیچوقت حاضر نمی شوند که با رضایت خاطر و بدون مقاومت میدانی را که فتح کرده اند به دست جماعت دیگر بپسارند و بی کار خود بروند و همین اختلاف عقیده و سلیقه موجب تفرقه و جدایی رهبران انقلاب می شود.

علت مهم دیگر که موجب اختلاف و کشمکش میان زعما و پیشوایان انقلاب می شود اینست که بسیاری از افرادی که در سایه یک انقلاب ملی موقعیت و مقامی پیدا کرده اند و در پرتو نور آزادی ارتقا یافته اند و حتی مرد تاریخی شده اند بواسطه نداشتن قوه تفکر و تحقیق خیال می کنند که لیاقت و شایستگی و فداکاری آنها سبب کسب شهرت و محبوبیت آنها در جامعه شده و آنها را به مقام سرداری و یا پیشوایی رسانیده و به این حقیقت پی نبرده اند که مقامی که بدست آورده اند بواسطه اهمیت اصولی بوده که از آن پیروی می کردند و مراسمی بوده که در راه آن فداکاری نموده اند چنانچه همین اشخاص که در راه آزادی یک ملت از قید عبودیت تیار کردند و با فداکاری شاهد مقصود را در آغوش گرفتند و مرد تاریخی و ملی شدند و شهرت جهانی پیدا کردند هرگاه همین فداکاری و مجاهدت را در راه یک مقصود و منظور بی اهمیت می نمودند کوچکترین موقعیت و معروفیت جهانی و اجتماعی پیدا نمی کردند اینست که اشخاصی که در نتیجه نادانی پس از انقلاب موضوع سرام و اصول را نادیده گرفته اند و خود را از علتی که سبب بزرگی آنها شد دور نگاه داشته اند بخالفت شدید کسانی که معتقد به اصول هستند و اشخاص را برای عقایدشان محترم می شمارند برخورده از میان می روند و نام نیکی که با فداکاری بدست آورده اند از دست می دهند و هرگاه طبقه ای که تغییر اوضاع را مولود شخصیت خود دانسته بر دسته دیگر غلبه کند اصول و آزادی که برای تحصیل آن، آن همه فداکاری شده از میان می رود و اوضاع بصورت اول برمی گردد.

یکی دیگر از علل تولید اختلاف میان موجدین انقلاب اینست که طبقاتی که در انقلاب شکست خورده و از میدان بدر رفته اند برای تجدید موقعیت و حیات سیاسی خود تاکتیک را عوض کرده لباس انقلابی در برنموده و در میان سران ملیون تخم اختلاف و نفاق کاشته و دو دستگی بوجود می آورند و آن دو دسته را به مخالفت با یکدیگر تشجیع و تحریص می کنند و به مبارزه واسی دارند و در نتیجه نه فقط موقعیت از

دست رفته خود را بازمی‌یابد بلکه انتقام خود را از کسانی که آنها را مغلوب کرده و بزانو درآورده و قدرت و نفوذشان را از میان برده می‌گیرند شک نیست که این طبقه بیشتر در انقلابیونی که حس جاه‌طلبیشان بیشتر و اعتقادشان به اصول و عقاید کمتر است زودتر نفوذ پیدا می‌کنند و بدون آنکه متوجه راه خطرناکی که در پیش گرفته‌اند بشوند آلت اجرای مقاصد کهنه پرستان این جماعت می‌گردند و آنچه را که با خونریزی و فداکاری بدست آورده‌اند به‌رایگان از دست می‌دهند.

با کمال تأسف مشروطیت نوبیاد ایران از خطری که در بالا گفته شد نتوانست برکنار بماند و از اختلاف و نفاق که بزرگترین دشمن آزادی و موجب پراکندگی حکومت ملی است دوری جوید و دیری نگذشت که دو دستگی و کشمکش میان زعمای مشروطه و رهبران ملت و سرداران ملی آغاز گردید و کار به هرج و مرج و خونریزی کشید و صدمات جبران ناپذیری بر پیکر مشروطیت وارد آمد که هنوز هم جراحات آن التیام نیافته و آثار آن دیده می‌شود.

چون از نظر تاریخ اختلافاتی که میان مشروطه‌خواهان بروز کرد تأثیرات عمیق در تقدیرات ملک و ملت داشت در خور اینست که مورد مطالعه دقیق قرار گیرد و در علل و موجبات آن بحث شود و نتایج سویی که از آن عاید حکومت نوبیاد ملی شد روشن گردد.

تخم اختلاف میان مشروطه‌خواهان در دوره اول مشروطیت و یا باصطلاح در مشروطه صغیر کاشته شد و در دوره مهاجرت ریشه دوانید و پس از فتح تهران سر از خاک بیرون آورد و بقول معروف آفتابی شد.

در اواسط مشروطه اول بطوری که در مجلدات سابق این تاریخ نوشته شد میان مشروطه‌خواهان تندرو و انقلابی و مشروطه‌خواهان محافظه کار و اعتدالی برای استقرار و برقراری مشروطیت و مستحکم کردن میانی آزادی و خط مشی انقلاب ملی اختلاف بود انقلابیون عقیده داشتند که جز با آهن و آتش و جنگ و مقاومت محال است آزادی را حفظ کرد و حکومت مشروطه را پایدار و مستقر نمود و شاه ستمگر را بزانو درآورد. محافظه کارها معتقد بودند که همانطوری که بدون جنگ و خونریزی با مظلومیت و مقاومت منفی و تحصن مشروطه بدست آمد با همان وسایل مسالمت آمیز بدون جنگ و خونریزی می‌توان مشروطیت را حفظ و از گزند بدخواهان محفوظ داشت و با ملایمت و اندرز و نصیحت با شاه کنار آمد این اختلاف را که به عقیده نگارنده یک اختلاف عقیده و سلیقه و از روحیات و سلسله اعصاب اشخاص سرچشمه گرفته بود نه فقط در خور ملامت نیست بلکه باید اینگونه اختلافات نظری و عقیده‌ای را به قول فرانسویها اختلاف پاک

نام نهاد ولی با کمال تأسف همین اختلاف پاك و عقیده بزرگترین بدبختی را برای کشور و مردم بوجود آورد و سبب از میان رفتن مشروطه و آن همه خونریزی شد زیرا در نتیجه این اختلاف مشروطه خواهان نه رویه مسالمت آمیز پیش گرفتند و نه راه جنگ و مقاومت را تعقیب کردند قسمتی از قوای ملی را متفرق کردند و عده ای را نگاهداشته و به جنگی دست زدند که شکست آن مسلم و غیر قابل تردید بود در صورتی که اگر یکی از دو عقیده را تعقیب می کردند عبارت دیگر یا همگی راه صلح و مسالمت را پیش می گرفتند و یا متفقاً مقاومت می کردند و مردم را به جنگ تحریص و تشویق می کردند شاید به نتیجه می رسیدند.

پس از انهدام مشروطیت جماعتی که به خارج ایران مهاجرت کرده بودند چنانچه شیوه همه مردمان شکست خورده است گناه شکست را به گردن دسته دیگر می انداختند و آنها را سبب از میان رفتن مشروطه می خواندند محافظه کاران و یا محتاطین می گفتند که کشتن اتابک و بمبئی که از طرف تندروها به کالسکه محمدعلیشاه انداخته شد و فحاشیهایی که علناً در مجامع می کردند سبب دشمنی محمدعلیشاه با مشروطه شد و آنرا به توب بستن مجلس واداز کرد.

تندروها در مقابل عقیده داشتند که بی حالی و محافظه کاری محتاطین و اقدام خائنانه ای که در متفرق کردن سربازان ملی و مدافعین آزادی نمودند و جبن و ترس و بزدلی که از خود نشان دادند و سازشی که بعضی از برگزیدگان آنها با دربار استبداد کردند محمدعلیشاه را تشجیع و موفق به خراب کردن مجلس و انهدام مشروطیت نمود. این اختلافات در آن زمان از دایره انتقاد و خرده گیری تجاوز نمی کرد و اثری بر آن مترتب نشد و عموم مشروطه خواهان متفقاً در یک جبهه با استبداد مبارزه می کردند و در اصل زنده کردن مشروطیت و اجرای قانون اساسی با هم متفق بودند.

پس از فتح تهران و تشکیل حکومت جدید دبری نگذشت که گیاه زهرآلود اختلاف و نفاق از خاک سر بدر آورد و کشمکش، علنی و آفتابی شد و روز بروز شدت کرد تا به ترور و خونریزی سران احرار و جنگ پارک منتهی شد و در همان ایام حزبی بنام انقلابی و حزب دیگر بنام اعتدالی که از اختلاف میان مشروطه خواهان سرچشمه می گرفت بوجود آمد.

### پس از فتح تهران

پیش از اینکه وارد در وقایع و حوادث زاییده شده از اختلاف میان مشروطه خواهان بشوم اجازه می خواهم یکی از مهمترین حقایق را که دیگران یا از درک آن عاجز بوده و یا نخواستند آشکار کنند بنویسم و از روی یکی از رموز دقیق و باریک اختلافات پرده بردارم و عقیده ای که هر دو دسته زعمای مشروطیت و سرداران ملت در



مغر خود داشتند ولی از اظهار آن خودداری می کردند و با جرأت اظهار آن را نداشتند و یا مصلحت خود را در اظهار آن نمی دانستند ولی رفتار و اعمال و حرکات و وجنات و کنایات و اشارات آنها دلیلی واضح و روشن بر آن عقیده قلبی و تمای باطنی آنها بود روشن نماید.

زعمای و سرجبانیان مشروطه اول یا بهتر بگوییم کسانی که نهضت مشروطیت را بوجود آوردند در باطن به این عقیده بودند که آنها موجد و مولد و پدر مشروطیت اند و مشروطیت ملک طلق آنها است و دیگری را به آن حق نیست و جماعتی که برای اعاده مشروطه اقدام کردند و دوباره مشروطه را احیا کردند در حقیقت حتی را که محمدعلیشاه عصب کرده بود از او گرفتند. حقاً و انصافاً باید آن حق را به صاحبان اصلی آن برگردانند و در مقابل پاداشی هم بگیرند و بی کار خود بیروند و آنها مشروطیت را اداره کنند و یا بهتر گفته شود زمامدار حکومت مشروطه گردند.

جماعتی که پس از انهدام مشروطه در مقابل اشهاد قیام کردند و پس از یک سال و اندکی فداکاری و جانپزایی شاه پادشاه را از روی تخت سلطنت پایین کشیدند و رژیم مشروطیت را مجدداً در ایران برقرار کردند بخلاف دسته اول عقیده قلبی و فکر باطنیشان که از اظهار آن خودداری می کردند ولی عملشان آن حقیقت را روشن می ساخت این بود که مشروطه اول از میان رفت و مرحوم شد و ما با بیجاهاست و آهن و آتش مشروطه جدید را در ایران بوجود آوردیم و حامی و حافظ آن هستیم و نگاهداری او را برعهده گرفته ایم و حقاً باید زمامدار حکومت مشروطه که خود آن را بدست آورده ایم باشیم.

بعملی که نوشتم همین که در هیأت مدیره زمامداری سپهدار و سردار اسعد بلند شد جمعی از معارف مشروطه خواهان بر این عقیده بودند که مصلحت در اینست که سرداران می از قبول مسئولیت خودداری کنند و خود را آلوده به امور اجرایی ننمایند و در خارج بمانند و به کارهای دولت نظارت داشته باشند و وزرا را رهبری و هدایت کنند شک نیست که این مصلحت اندیشی از روی خیر و صلاح بود ولی کسانی که دور سپهدار و سردار اسعد را گرفته بودند و می خواستند در پرتو آنها به جاه و مقام برسند به آنها فهماندند که مقصود این جماعت اینست که محصول تخمی که شما کشته اید برداشت کنند و از میوه درختی که شما بپار آورده اید بهره مند شوند و شما را که موجد و مؤسس این دستگاه شده اید کنار بگذارند و خود زمامدار مملکت گردند.

پس از آنکه دولت جدید تشکیل شد چنانچه سابق بر این هم اشاره کردم بواسطه انتصاب جمعی از کهنه پرستان و مرتجعین به وزارت و ایالت و سایر مقامات دولتی آتش

خشم مشروطه خواهان تندرو تیزتر شد و عدم رضایت آنها علنی گشت. و بدون پروا گفتند و نوشتند که آیا مقصود از تغییر رژیم و این همه خونریزی و مجاهدت این بود که مجدداً همان تربیت یافتگان مکتب ناصرالدین شاه سرکار بیایند و زمامدار دولت بشوند و بر مردم بدبخت یا همان سبک و رویه قدیم حکومت بکنند و کسانی که موجد این انقلاب عظیم شده اند گوشه خانه بنشینند و از کار برکنار باشند.

اگر در آن ایام کسی به خانه سپهدار و سردار اسعد می رفت می دید که اکثر مستبدین معروف و کرسی نشینان یاغانه در آنجا جمعند و چون یار مهربان سرداران ملی را در میان گرفته اند و از مشروطه خواهان واقعی و زحمت کشیده نام و نشانی نیست. مستبدین منافق و این الوقت که جز منافع خود منظوری نداشتند آتی از تماس با سرداران و فریفتن آنان غفلت نداشتند و در اندک زمانی موفق شدند که با همان شیوه سیستانی و رویه تمق و چاپلوسی محبت آنها را به خود جلب کنند و تحم نفاق و سوءظن و بدبینی میان آنها و سایر رؤسای مجاهدین و مشروطه خواهان که از اوضاع ناراضی بودند بیفشاندند و آنها را از هم خشن و جدا سازند و اتحاد و اتفاق مشروطه خواهان را مهمل به جدایی و دشمنی کنند و از آن آب گل آلود ماهی بگیرند و دوباره دارای قدرت و مقام گردند.

اشخاصی از قبیل معزالسلطان، سردار مخینی و میرزا علیخان دیوسالار و شیخ الاسلام قزوینی و ضرغام السلطنه بختیاری و شمیره که در این انقلاب خونین بیش از هر کس فدائی و جانبازی نموده بودند و انتظار داشتند که پس از فتح تهران از آنها حق شناسی شود و برای عضویت در دولت جدید دعوت شوند و یا اقلای مقام مهمی به آنها واگذار شود چون دیدند که نه فقط به کاری دعوت نشدند بلکه بجای آنها دشمنان مشروطه و کسانی که تا دیروز با قشون ملی می جنگیدند یکی بعد از دیگری به مقامات عالیله منصوب می گردند، بغایت خشمگین و ناراضی بودند.

و چون نمی توانستند بظاهر درد خود را اظهار دارند و عزت نفسشان مانع از این بود دست نیازمندی به طرف کسانی که تا دیروز با هم همکار و همردیف بودند دراز کنند به بیانه دولت جدید با همان سبک پوسیده قدیم و همان افراد کهنه کار مستبد و درباریان خائن می خواهد حکومت کند علم عدم رضایت را بلند کردند و با جمعی از ناراضی ها همدمت شدند و مجامعی بر ضد رویه ارتجاعی دولت جدید تشکیل دادند و یک صف مخالف بوجود آوردند.

از نظر انصاف و حقیقت گویی باید تصدیق کرد که این مردان ذبحی بودند و مشروطیت و ملت مخصوصاً سپهدار و سردار اسعد که مظهر مشروطیت و قدرت ملت بودند نیست بدین اشخاص فداکار حق ناشناسی کردند و زحمت و جانبازی آنها را در نظر نگرفتند و در نتیجه شکاف عمیقی در صف مشروطه خواهان بوجود آوردند.

از طرف دیگر دسته تندروها و انقلابی که روز بروز قوی‌تر می‌شدند و بر عدشان افزوده می‌شد و تقی‌زاده و حسینقلیخان نواب و سپیدمحمد رضا مسوات و میرزا محمد علیخان تربیت و حیدرخان عمواعلی و چند نفر دیگر آنها را رهبری می‌کردند فکرشان در یک محیط بالاتر که شاید زیاد با استعداد و تربیت آن روزی مردم مناسب نبود و وسایل کار هم بقدر کافی در دست نداشتند سیر می‌کرد و روح انقلابیشان خواهان یک دستگاه نوین و یک دولت جوان مترقی بود.

این جماعت مستبدین کهنه کار را واجب‌القتل می‌دانستند و سپهدار را تربیت یافته مکتب ناصرالدین‌شاهی می‌پنداشتند و به سردار اسعد و ستارخان و باقرخان و سردار محیی و اکثر سران مجاهدین عقیده نداشتند و آنها را عامل خرابی می‌دانستند نه قادر به آبادی؛ این جماعت عقیده داشتند که باید رجال کهنه را اعم از مستبد و یا مشروطه کنار گذارد و دستگاه نوینی روی کار آورد و زمام مملکت را بدست جوانان متجدد و مترقی و روشنفکر سپرد و سعادت و تمدن را بر جامعه تحمیل کرد و با جسارت به جلو رفت و دکان ملوک‌الطوایفی و خان‌خانی را بست و با افراد نوروزگار نوینی بوجود آورد.

این جماعت که در آن زمان بنام انقلابیون خوانده می‌شدند برای استحکام مبانی مرام و عقایدی که در دل می‌پروراندند با شور بی‌نظیری بطوری که خواهم نگاشت بنای پی‌ریزی حزب دمکرات را گذاردند و به تشکیلات حزبی در تمام شهرستانها همت گماشتند.

در همان گیرودار یک عامل مهم دیگری که در تقدیرات مملکت تأثیر بسزایی داشت وارد صحنه سیاست پایتخت شد و موجب ایجاد وضعیت شگفتی گردید.

این عامل مهم و نیرومند ستارخان و باقرخان بودند که بدون آنکه از وضعیت حقیقی تهران اطلاع کامل داشته باشند و به اندیشه و افکار دستجات پی برده باشند وارد میدان کشمکش شدند و بدون آنکه بخواهند و یا مطالعه کرده باشند و بدی و خوبی آنرا سنجش کرده باشند در رأس حوادث و وقایعی که بدبختانه به ضرر خود آنها و مشروطیت بود قرار گرفتند و به تقویت صف مخالفین انقلابیون پرداختند. ستارخان که در آن زمان مورد پرستش ملت ایران بود و مقام پهلوان آزادی را در جهان بدست آورده بود بطوری که نوشته با تجلیل و تکریم هر چه تمامتر وارد تهران شد و با اتفاق باقرخان و مجاهدینی که همراهش بودند در بزرگترین قصرهای تهران پارک اتابک سکنی گزید و چون پادشاهی از طرف دولت و قاطبه مردم از او پذیرایی می‌شد و هر روز صدها نفر از کلیه طبقات مردم تهران به ملاقاتش می‌رفتند و از خدمات و زحماتی که در راه آزادی کشیده بود تشکر می‌کردند و یا بهتر بگوییم مدح و ثنا می‌گفتند. دیری نگذشت که

سردمان فتنه‌جو و منافق در آن دستگاه راه یافتند و وسوسه شیطانی آنها در قلب ساده آن پاك مردان نفوذ یافت و آنان را كه حقاََ باید بیطرف بمانند و در كشمكشهای دستجات داخل نشوند و مقام رفیع خود را حفظ كنند به تمایل به جمعی و مخالفت با جمعی دیگر برانگیختند. مستبدین و رجال كهنه‌كار كه از افكار انقلابی تندروان و از نفوذ روز افزون آنها مشوش و نگران بودند و یقین داشتند كه اگر این دسته کامیاب گردد و بر اوضاع مسلط شود دیگر نجات و رستگاری نخواهند داشت سردار و سالار ملی را به مخالفت و دشمنی آنها تشویق و تحریض نمودند و آنها را دشمن دین و آیین و پیر و مسلک هرج و مرج و آناشیسست معرفی کردند. ستارخان و باقرخان هم چون با بعضی سران تندروان سابقه خوبی نداشتند بزودی تحت تأثیر تلقیات سوء بدخواهان و متملقین قرار گرفتند و بنای بدگویی و انتقاد را از آن جماعت گذاردند.

چند نفر از سران مشروطه‌خواهان از قبیل سردارمحبی و ضرغام‌السلطنه و عمید السلطان و جمعی از مجاهدین كه از دولت ناراضی و منتظر فرصت برای مخالفت بودند خود را به ستارخان نزدیک كردند و با او عقد اتحاد و اتفاق بستند و در اندك زمانی اكثر مجاهدین را كه وضع سختی داشتند و پریشان و سرگردان بودند گرد خود جمع كردند و در معنی در مقابل دولت و مجلس و تندروها در حمایت ستارخان دسته نیرومندی بوجود آوردند.

## تشکیل احزاب سیاسی

پس از برقراری مجدد حکومت ملی رهبران مشروطیت به پیروی از کشورهای دموکراسی و سن پارلمانی به ایجاد احزاب سیاسی همت گماشتند و در اندک زمانی دو حزب یکی بنام دمکرات و دیگری بنام اعتدال تشکیل و رو به توسعه نهاد. ناگفته نماند که زمینه برای تشکیل این دو حزب در آن زمان کاملاً مهیا و آماده بود زیرا چنانچه خوانندگان سابقه دارند از دیرزمانی راجع به روش سیاسی مملکت میان رهبران مشروطه اختلاف نظر بود و هواداران هر یک از دو نظر گرد هم جمع می شدند و مجمعی داشتند و همین مجامع هسته اولیه احزاب مذکور گردیدند.

کسانی که به نام انقلابی معروف شده بودند نسبت به تشکیل حزب دمکرات زدند و مرام و نظامنامه جمعی که متناسب با روحیات یک ملت مترقی بود نوشته و بطبع رسانیدند و حوزه‌هایی در مرکز و ولایات تشکیل دادند و مبلغینی برای شناساندن مرام و مقصود حزب به شهرستانها فرستادند و در اندک زمانی دسته حزب دمکرات در همه جا وسعت یافت و جمع زیادی از محصلین مدارس و افراد جوان و تندرو و یا بقول مخبر السلطنه لقل مزاج وارد در حزب شدند و به تشر عقاید حزبی همت گماشتند.

بطوری که سابقی بر این تذکره دادم مرام حزب دمکرات از مرام حزب سوسیال دمکرات اقتباس شده بود ولی چون در آن زمان هنوز مسلک سوسیالیستی توسعه پیدا نکرده و عالمگیر نشده بود و مردم از آن آگاهی نداشتند و کلمه سوسیالیست را در ردیف کلمه انقلابی و اشتراکی می‌پنداشتند بناچار زعمای حزب از اختیار لفظ سوسیال دمکرات اجتناب کردند و به کلمه دمکرات قناعت نمودند.

مرام این حزب که در آن زمان تاحدی انقلابی بود در روی چند اصل مهم استوار گشته بود که یکی مبارزه با فئودالیست یا ملوک الطوائفی و دیگری انفکاک قوه سیاسی از قوه روحانی بود.

با تعقیب این دو اصل حزب جوان دمکرات از روز اول جنگ با روسای ایلات و عشایر و حکومت خان‌لحانی و روحانیون را آغاز کرد و با دو طبقه از مستفادترین طبقات

مملکت دست بگیریبان شد.

حزب اعتدال که رهبران آن تا حدی محافظه کار و ملایم بودند و بقول خودشان یا رعایت استعداد محیط و طبع عامه آن حزب را تشکیل داده بودند بیشتر مورد پسند بازاریها و ثروتمندان و تجار بود و روحانیون، اعیان، اشراف، شاهزادگان و خوانین فنودال که از حزب دمکرات یا بقول خودشان انقلابی بیم و واهمه داشتند با عضویت حزب اعتدال را پذیرفتند و یا وابسته به حزب شدند و در تقویت آن کمال حد و جهد را بکار بردند و اکثر و کلاهی مجلس هم که از ملاکین و سرمایه داران بودند و یا از طرف متفدین و کسانی که دارای قدرت و نفوذ بودند انتخاب شده بودند به حزب اعتدال مدحق شدند و در نتیجه حزب اعتدال اکثریت مجلس شورای ملی را بدست آورد و در اول کار زمامدار مملکت شد. ناگفته نماند که سپهدار رئیس دولت هم که یکی از خوانین و سررسته فنودالها و شاید بزرگترین ملاک آن زمان بود حزب اعتدال را تقویت می کرد و چند ماهی پانکای آن توانست زمامداری کند.

حزب دمکرات پیش از بیست نفر نماینده در مجلس نداشت و از حیث عدد در مقابل حزب فاجیز بود ولی همانطوری که در تمام سراتب و شئون زندگانی مخصوصاً زندگانی سیاست کیفیت برکیمت برتری دارد حزب دمکرات که از نیروی جدید و سعی و کوشش و حتی فداکاری و مقاومت جوانان برخوردار بود بطوری که در صفحات آینده خواهیم دید در اندک زمانی موفق شد اراده خود را بر مجلس تحمیل کند و حتی پس از چندی دولتی را که به اکثریت مکی بود ساقط کند و یک دولت متمایل به حزب دمکرات روی کار بیاورد و در همان زمان حزب دیگری بنام حزب اتحاد ترقی تشکیل یافت ولی چون نماینده در مجلس نداشت و استقبال زیادی هم از آن نشد کاری از پیش نبرد و پس از چندی منحل شد.

از بدو تشکیل حزب دمکرات و اعتدال اختلافاتی که در پس پرده میان زعمای مشروطه خواهان بود در تحت لوای اختلاف حزبی جلوه گر شد و کشمکشهایی میان آنها آغاز گشت که به مصائب و حوادث ناگواری منتهی گردید.

این دو حزب تا طلوع جنگ بین المللی اول زمام مملکت را در دست داشتند و مشاوباً حکومت می کردند و دولتیهایی از خود سرکار می آوردند و گاهی هم بناچاری دولت مؤتلف از دو حزب تشکیل می دادند.

در خاتمه کتمان نمی کنم و این حقیقت را ناگفته نمی گذارم که این دو حزب یا آنکه در کمال سرسختی و گاهی بیرحمی با هم می جنگیدند و از ریختن خون یکدیگر مضایقه نداشتند بعضی آنکه خطری برای مملکت و یا آزادی و مشروطیت پیش می آمد چنانچه در صفحات بعد خواهیم نگاشت با از خودگذشتگی و وطن پرستی اختلافات را

کنارگذاشته دست برادری بهم داده متفقاً و متحداً در حفظ اصول مشروطیت و استقلال مملکت مبارزه می‌کردند.

تقی زاده به کمک و همکاری عده‌ای از مشروطه خواهان تندرو معروف به انقلابی که از دیر زمانی با هم همفکر و متحد بودند و سیاست واحدی داشتند از آنجمله حسینعلیخان نواب، سید محمد رضا مساوات، حکیم‌الملک، شیخ محمد خیابانی، حیدرخان عمواغلی، رسول‌زاده، ابوالضیاء، سید جلیل اردبیلی، سید حسین اردبیلی، میرزا محمد نجات، میرزا احمد قزوینی، میرزا محمد علیخان تربیت، نوبری، شیخ اسماعیل و عده دیگر حزب دمکرات را تشکیل داد و چون اطلاعات و مطالعاتی از اصول و قواعد و نظامات احزاب سیاسی کشورهای شرقی داشت و گفته می‌شد که پیش از این زمان در حزب سوسیال دمکرات عضویت داشته موفق شد تشکیلات حزب را در روی یک پایه متین و محکم استوار نماید، در مجلس شورای ملی هم تا زمانی که ایران را ترک نگفته بود رهبری و لیدری فراکسیون دمکرات را عهده‌دار بود.

حزب اعتدال و یا اجتماعيون و اعتداليون بسعی و کوشش و رهبری میرزا محمد صادق طباطبایی، میرزا محسن برادر صدرالعلماء، میرزا سید احمد بهبهانی فرزند دوم بهبهانی، حاجی میرزا علی محمد دولت‌آبادی، معاهدالسلطنه، دهخدا، میرزا قاسم خان صوراسرافیل، اسعدالسلطان، میرزا محمد علیخان نصرالسلطان، ناصرالاسلام گیلانی، میرزا مرتضی قلیخان نائینی و جمعی دیگر از معارف مشروطه خواهان از قبیل ذکاء الملک، معتمد خاقان، حاجی محمد تقی بنکدار و حاجی محمد حسین رزاز تشکیل یافت.

در مجلس شورای ملی میرزا مرتضی قلیخان نائینی به سمت لیدری حزب معرفی شد در صورتی که معنای میرزا محمد صادق طباطبایی برجسته‌ترین عضو و رهبر حزب بود. هر یک از دو حزب برای نشر عقاید و خط مشی سیاسی خود روزنامه‌ای که ارگان رسمی حزب معرفی شده بود بنام ایران نو ارگان حزب دمکرات و روزنامه انقلاب، ارگان حزب اجتماعيون اعتداليون تأسیس و منتشر نمودند. پس از مسافرت تقی زاده از ایران حزب دمکرات از خط مشی‌ای که داشت منحرف شد و بقول معروف با کهنه پرستها پیوند کرد.

ناگفته نماند که عده‌ای از رجال معروف آن زمان هم بدون آنکه عضویت رسمی حزب را پذیرفته باشند طرفدار و وابسته به یکی از این دو حزب شدند و در سیاست عمومی با هم شریک و سهیم و همکاری می‌کردند و نتیجه زحمات و کشمکش این دو حزب عاید همین رجال کهنه کار شد چنانچه اکثر آنها یا تک‌ای همین احزاب دارای مقامات مهم دولتی شدند ولی کسانی که زحمتکش حزب بودند و همه بلا یا و مصائب نصیب

آنان بود بکلی از هر نوع استفاده و مقاسی محروم بودند مخصوصاً زعمای حزب دمکرات با اینکه ادعا می کردند متجدد و مترقی هستند و اظهار عقیده می کردند که باید کهنه کارها و رجال قدیم از کار برکنار بشوند و به جای آنها جوانان روشنفکر انتخاب گردند. در زمانی که قدرت را در دست داشتند و قادر به همه کاری بودند نگذارند یک نفر از طبقه پایین قدم به عرصه بالا بگذارد و برخلاف اظهاراتشان عقب رجال پوسیده و خانواده های قدیم و ملکه ها و سلطنه ها رفتند، حزب اعتدال بطریق اولی از رجال کهنه پرست و بقول معروف استخوان دار حمایت می کرد و آنها را مصدر امور مهم دولتی می نمود.

باید بدون پرده پوشی گفت که اگرچه بظاهر جمعی از رجال کهنه کار، بسته و وابسته و بیروسیاست احزاب بودند ولی در حقیقت احزاب کار چاق کن آنها محسوب می شدند و شبانه روز تلاش می کردند که آنها را روی کار آورده و بر کار نگاهدارند.

با یکدنیا تأسف زمانی نگذشت که نیروی ملی که در سایه اتحاد و اتفاق رژیم مشروطیت را در مملکت برقرار کرد، دستخوش اختلاف و نفاق شد و به چند دسته تقسیم گشت که شبانه روز برای تضعیف و از میان بردن یکدیگر تلاش

#### وضعیت روز

می کردند.

چون سردار اسعد و بختیارها در این زمان از همه رجال مشروطه خواه نیرومندتر بود، دمکراتها و اعتدالیون تلاش می کردند که او را به طرف خود جلب کنند گرچه سردار اسعد ظاهراً عضویت هیچیک از احزاب را نداشت ولی چون طبعی معتدل و روحی سلامت جو داشت از مردمان تند و انقلابی بیزار بود و معتاد به اعتدالیون نزدیکتر بود و در تأسیس حزب اعتدال هم کمک بسیار کرد و بچند نفر از خوانین بختیاری هم به عضویت حزب اعتدال درآمدند.

ولی بواسطه کدورتی که از دیر زمانی میان سردار اسعد و سپهدار پیدا شده بود و اعتدالیون علناً از سپهدار حمایت می کردند و دمکراتها با تمام قوا به مخالفت سپهدار برخاسته بودند سردار اسعد با دمکراتها نزدیک شد و بطوری که خواهیم دید در نتیجه همین نزدیکی بود که کابینه سپهدار سقوط کرد و مستوفی المعالک رئیس الوزرا شد و واقعه جنگ پارك پیش آمد.

روز بروز بر اقتدار یفرم که ریاست نظمی را داشت و در حدود سیصد نفر مجاهد شجاع و فداکار تحت امرش بود و لیاقت و شخصیت خودیش را در گذشته نشان داده بود افزوده می شد و بیش از پیش عامل مؤثر دولت جدید محسوب می گشت و در بهاء امور



مداخله پیدا می کرد.

سردار محبی که از اوضاع بغایت ناراضی بود چون قادر به اینکده به تنهایی کاری از پیش برود نبود به ستارخان و باقرخان نزدیک شد و با پانزده نفر مجاهدی که تحت امرش بودند در جرگه ستار درآمد.

ستارخان در روزهای اول ورودش رویه مسالمت آمیز و مسالحتی با بیشتر نگوییم که مخدمانسی پیش گرفت و کوشش بسیار کرد که نفاق و اختلاف دستجات را به اتحاد تبدیل کند ولی دیری نکشید که خود در تحت تأثیر همان عواملی که سبب نفاق و اختلاف شده بود واقع شد و یکدسته نیرومند دیگر بر دسته ها افزوده شد.

ستارخان به دموکراتها بدبین بود و آنها را مردمان مغرب و جاه طلب می دانست و عقیده داشت که باید این جماعت را از صحنه سیاست بیرون کنند. سردار محبی هم که طبعاً اعتدالی بود و با رؤسای آنها سر و سری داشت ستارخان را به مخالفت با دموکراتها تشویق می کرد و آتش اختلاف را تیزتر می نمود.

میرزا علی محمد خان کریمی که میان سران مجاهدین دریا کداسنی و تنوا و شجاعت بی نظیر و ظاهراً ریاست مجاهدین را عهده دار بود از طرفداران سرسخت حزب دموکرات بود و بهمین جهت پیش از سایرین مورد کینه و بغض مخالفین حزب دموکرات قرار گرفته بود. حیدرخان عموغانلی که ریاست قوه مجریه حزب دموکرات را داشت و از نعمت هوش سرشار و فعالیت بی نظیر برخوردار بود جمعی از مجاهدین تندرو و بعقیده دشمنان دموکراتها آنارشست را گرد خود جمع کرده و با سرسختی در توسعه حزب و مبارزه با مخالفین کوشش می نمود.

سران حزب دموکرات که خود را در مقابل مخالفین نیرومند چون مرحوم بهبهانی و ستارخان و حزب اعتدال و جماعتی از مجاهدین می دیدند تمام سعی و کوشش خود را برای سقوط کابینه سپهدار و اتحاد با سردار اسعد بکار می بردند. نمایندگان دموکراتها در مجلس و روزنامه ارگان حزب جناحه شیوه حزابی که در اقلیت است به حمله و انتقاد از مخالفین و دستگاه دولت پرداخته بودند و برای جلب توجه عامه و بدست آوردن طرفدار از عواد قریبی و دماغ کوژی و تهمت فروگذار نمی کردند. جناحه اعتدالیون شهرت داده بودند که دموکراتها یک کمیسیون مخصوصی بنا بر کمسیون آنها تشکیل داده و کار این کمیسیون جعل و اختلاس محض عواد است و دور از حقیقت می باشد.

اشتر حوران و شاکردان به دسترس ستارخان به حزب دموکرات بودند ولی بازاریها به عادت دیگر اصناف و سبب که از بیروان بهبهانی بودند و اکثر رؤسایشان در حزب اعتدال عضویت یافته بودند از اعتدالیها پشتیبانی می کردند زیرا به آنها تلقین کرده بودند که عنایه و سرام حزب دموکرات یا اصول و مبانی دین تطبیق نمی کند و بیروان

آن مسلک علاقه زیادی به مذهب نداشتند و برای قیام دادن عوام بر ضد حزب دمکرات  
به یکی از مواد سرآمد آن حزب که الفکاک قوه سیاسی را از قوه روحانی اشعار داشته بود  
ستمک شده بودند و دمکراتها را دشمن روحانیت معرفی می کردند.

قتل مرحوم میرزا سید عبدالله بهبهانی بزرگترین فاجعه ای بود  
که پس از اعاده مشروطیت روی داد و یکی از گناهان کبیره  
بود که از طرف مرتکبین بعمل آمد.

### شهادت بهبهانی

مرحوم بهبهانی که مؤسس مشروطیت و پایه گذار  
حکومت ملی بود و در شجاعت و شهامت و استقامت و قوه تفکر و تعقل و شخصیت و  
نیروی اراده در ایران بی نظیر بود و بعلم دارا بودن همین سجایا و مکاره اخلاقی اول  
کسی بود که بدون بیم و هراس بطوری که در وقایع انقلاب مشروطیت نگاشته شد.  
در مقابل استبداد قدس زانگی علم کرد و از پای نشست و تا روز آخر با همان شجاعت  
و عزم راسخ از مشروطیت دفاع کرد. بیم و ترس در قاموس زندگانی مرحوم بهبهانی  
وجود نداشت و سزول و دودلی و ضعف و ناتوانی در روح با اراده و قویش هیچوقت  
راه نیافت.

حتی در زمان توب بستن مجلس که با سر و پای برهنه و زینش خون آلود و بدن  
مجروح به باغشاه بردندش و جانفش در خطر بود زبونی از خود نشان نداد و چون زمانی  
که با کمال قدرت در دستند عانی روحانیت می نشست با کمال صبر و حوصله و وقار  
مضامین حبس و زجر را تحمل کرد. حتی وقتی که به حضور محمدعلیشاه بردندش محمد  
علیشاه با حسرت و با او صحبت کرد و کلمات خارج از تیرا نت و ادب گفت، مرحوم  
بهبهانی گفت اعلیحضرت می توانند حکم بدهند مرا بکشند ولی تقاضا دارم در صحبت  
با همان سبک و وضعی که سابق براین با من صحبت می کردند حرف بزنند. محمدعلیشاه  
در مقابل نیروی معنوی آن مرد تنجاء حازم و آهنگ صحبت را تغییر داد و با ملاحظت  
بگفتگو پرداخت.

پس از آنکه مرحوم بهبهانی از حبس و تبعید خلاصی یافت و به تهران بازگشت  
و سرده آن استقبال بی نظیر را از او بعمل آوردند دوباره بقول جمعی بکارگشایی امور  
مسلمانان و یا بقول جمعی دیگر به رفق و فتق امور همچون دوره اول مشروطیت پرداخت  
و در حقیقت یک دولت بدون مسئولیت و با یک اداره امور عمومی در خانه اش ایجاد  
شد.

مرحوم بهبهانی عادت به گوشه نشینی و منفی بافی نداشت و هر کس دست نیازمندی  
به طرفش دراز می کرد مایل بود به او یاری کند و مشکل او را حل نماید.  
در اینجا ناگفته نگذارم که سالها بلکه قرنها وقت می خواهد تا بتوان عادات.

آداب و سنن و اخلاق چندین هزارساله قومی را تغییر داد و مردم را در جاده نو وارد کرد. عامه ایرانیان از همه طبقات از قرون متمادی عادت کرده بودند که حل مشکلات خود را از روحانیون مخصوصاً آنتهایی که دارای قدرت و نفوذ بودند بخواهند و برای حوائج خود دست نیازمندی به طرف آنها دراز کنند و طبعاً هر قدر آن مقام روحانی با نفوذتر بود حوائج مراجعین زودتر انجام می یافت و چون در آن ایام سیادت و قدرت مرحوم بهبهانی بسیار بود و تمام مقامات دولتی از کشوری و لشکری و قضایی نسبت به او امرش سر تسلیم فرود می آوردند طبعاً محتاجین و استفاده جویان کمال سعی و کوشش را بکار می بردند که از آن منبع نفوذ و قدرت حداکثر استفاده را بدست بیاورند و آنتهایی که مظلوم واقع شده بودند رفع ظلم از خود کنند و کسانی که طالب رتبه و مقام هستند به جاه و مقام برسند.

شک نیست که در ایران اکثراً در دور اینگونه اشخاص منتفذ و صاحب قدرت افراد استفاده جو و زرنگ جمع می شوند و مطالب حق و ناحق را با انواع چاپلوسی و دسایس و حقه بازی از امضا و تصویب ذی نفوذ بدون آنکه کاملاً متوجه باشد می گذرانند و کیسه منفعت پرستی خود را بر می کنند و مطلقاً آبرو و حیثیت آن مرد توانا را در نظر نمی گیرند.

از طرف دیگر همانطوری که راجع به محمد ولیخان سپهدار نوشته بسیار مشکل است که اشخاصی که در دوره استبداد یا یک سبک خاصی راندگانی کرده اند و به مردم سر و کار داشته اند بحض تغییر رژیم بتوانند فوراً تغییر رویه داده کلیه اعمال خود را با اصول جدید تطبیق بدهند.

خصوصاً در ایران هنوز قوانینی وضع نشده و حدود و حقوق اشخاص و کارها کاملاً روشن نبود تا افراد بتوانند عمل خود را در قالب قوانین بریزند و از مقررات تجاوز نکنند.

دشمنان و مخالفین مرحوم بهبهانی او را متهم می کردند که نسبت به قانون و اصول مشروطیت بی اعتنا است و اراده شخصی خود را بر قانون مقدم می دارد و در اسوراتی که از حدود یکنفر روحانی غیر مسئول خارج است مداخله می کند و در کارهای عدلیه و محاکمه اعمال نفوذ می نماید و با توصیه و فشار به دولت و مقامات صلاحیتدار اشخاص را بکارهای مهم مملکتی می گمارد و در نتیجه دستگاه دولت را که باید در روی اصول قانون و موازین مشروطیت استوار باشد متزلزل و از کار انداخته است. بفرض اینکه دشمنان بهبهانی بواسطه عدم آشنایی به علم الروح اعتراضات خود را وارد بدانند تازه گناه و تقصیر متوجه دولت مسئول و مقامات حافظ قانون می باشد چنانچه روزی نمی گذرد که در کشورهای راقبه هزارها عرضحال حق و ناحق به عدلیه ها داده نشود و هزارها

تقاضای کار از روی استحقاق و بدون استحقاق از مقامات دولتی و ادارات نشود این وظیفه حافظین قانون و مسئولین امور مملکت است که به تقاضاهای حق ترتیب اثر بدهند و تقاضاها و ادعاهای ناحق و ناروا را رد کنند. مرحوم صدرالعلما که یکی از پیاکنهادترین روحانیون مشروطه خواه بود می گفت من هر روز متجاوز از صد نامه توصیه به وزارتخانه ها و ادارات دولتی می نویسم که بشنند ما را همه آنها صحیح و قابل اجرا باشد ولی این وظیفه مقامات مسئول و حافظ قوانین است که حق را از باطل تمیز بدهند و به آنچه حق است ترتیب اثر بدهند. به قول یکی از نزدیکان بهبهانی آن مرحوم علاقه مند بود که به مردم گرفتار کمک کند و محتاجین را از خانه خود محروم و مأیوس بیرون نکند این بود که در توصیه هایی که به مقامات مربوطه می نمود کلمه در صورت امکان و رعایت مقررات را متذکر می شد و اگر استنباط می کرد که عملی برخلاف اصول مشروطیت شده بغایت متأثر می گردید و به جبران آن همت می گماشت.

به عقیده نگارنده اگر دولت ایران و زمامداران دستگاه نوین از مردمان مؤمن به مشروطیت و معتقد به اصول قانون اساسی تشکیل یافته بود و از روز اول تمام قدرتی که در دست بود صرف اجرای حق و عدالت می شد و دولت جز در مقابل قانون مقابل خواسته های کسی سر تسلیم و تمکین فرود نمی آورد بهبهانی شهید نمی شد و اینصه مصائب گوناگون هم پیش نمی آمد و این اختلافات خانه برانداز ایجاد نمی گردید و مرحوم بهبهانی بیش از هر کس رعایت قانون و مقررات را که خود بوجود آورنده آن بود، می کرد.

صرف نظر از آنچه نوشته شد از نظر قضاوت تاریخ آیا کشتن مردی که یانی و مؤسس و پی گذار مشروطیت بود و تا ساعتی که در باغشاه محبوس شد با مردی و مردانگی و فداکاری از آزادی و مشروطیت دفاع کرد در مقابل اعتراضات و ایراداتی که دشمنانش به او داشتند ظلم و بیرحمی و شقاوت نبود و جنایتی را که بی رحمانه مرتکب شدند بنفع آزادی و مشروطیت تمام شد؟

حقیقت این است که جماعتی قدرت و نفوذ مرحوم بهبهانی را مانع پیشرفت مقاصد خود می دانستند و خیال می کردند که با از میان بردن او به آرزوهای خود خواهند رسید و نقشه ای که در سر داشتند عملی خواهند کرد ولی صفحات تاریخ آینده نشان می دهد که اشتباه کردند و از این جنایت نه نفی نصیب مملکت شد و نه خودشان طرفی بستند، چنانچه پس از زمانی همین اشخاص که مرحوم بهبهانی را به اتهام پایبند نبودن به اصول و مقررات شهید کردند دست دوستی به طرف عین الدوله دراز کردند و او را به مقام ریاست وزرا رسانیدند و همکاری او را پذیرفتند.

شب شنبه ۲۴ تیر چهار فقر مجاهد مسلح از تاریکی شب استفاده کرده چون دزدان

بهدخانه بهیمنی رفتند و آن مرد روحانی عنفاد ساله مؤسس مشروطیت را با گلونه شهید کردند.

هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که خبر شهادت مرحوم بهیمنی در شهر منتشر شد و عیجانی بی نظیر در میان کلیه طبقات ایجاد کرد. مردم دست از کار کشیده بازارها و کافین را بسته چون سیل خروشان به طرف خانه بهیمنی روانه شدند. چون خانه آن مرحوم گنجایش جمعیت را نداشت لذا علما و طلاب و سران مشروطه خواهان و رؤسای اصناف و تجار در مدرسه مروی اجتماع کردند. میرزا سید محمد بهیمنی نوزده ارشد آن شهید سعید با حالی که قلم از شرح آن عاجز است بیاحاست و در میان هزارها نفر که تمام صحن و ایوانها و پشت بامها را پوشانیده بود آغاز سخن کرد. هنوز میرزا سید محمد لب بدسخن نگسوده بود که صدای ناله و فریاد جماعت بلند شد و سیل اشک از دیدگان جاری گشت. فرزند شهید سعید که در آن لحظه یک قیافه روحانی پیدا کرده بود چنین گفت در مقابل آنچه خداوند مقدر فرموده باید تسلیم بود رضا به رضای الله و تسلیماً له امره، مرحوم بهیمنی در راه خدمت به خلق خدا آخرین مرحله را پیموده و به درجه رفیعه شهادت نایل شد بن از شما تقاضا دارم مسانت و خوشسردی را پیشه خود قرار دهید و از انقلاب و کشمکش خودداری کنید و از انتقامجویی بپرهیزید و بی کسب و کار خود بروید و مجازات قاتلین را بخواهید و بگذرانید. این بود ملخص بیانات آقا میرزا سید محمد بهیمنی.

طن قوی اینست بلکه یقین بنظر می رسد که در آن روز تاریخی اگر ایمان به حق و بزرگی روح و گذشت مافوق قوه بشر و خوشسردی و بردباری میرزا سید محمد بهیمنی نبود انقلاب خونینی در تهران بوجود می آمد و کار به خونریزی می کشید و کسانی که برای انتقام از مخالفین خود در کمین بودند بدستبازی جماعت متأثر و غضبناک دست به اقداماتی می زدند که عاقبت آن را کسی نمی توانست پیش بینی کند.

با وجود این دو روز بازارها بسته بود و مردم دست از کسب و کار کشیده در مساجد و تکایا بسوگواری پرداختند و مجالس متعدد ترحیم برپا کردند و برای شهادت آن روحانی عظیم الشان و پیشوای مشروطیت تعزیه داری نمودند.

اگرچه در آن ایام قاتلین شهید سعید شناخته نشدند ولی پس از چندی معلوم شد که سه نفر از مجاهدین دسته حیدر عمواعلی بنام رجب، حسین الله، علی اصغر، این جنایت فجیع را مرتکب شده اند ولی خون روحانی بی گناه گریبان آنها را گرفت و رجب در تبریز کشته شد و حسین الله در واقعاً کمیته مجازات بدار آویخته شد و علی اصغر که در زندان سری وارد شده بود بواسطه خیانت دیگری که مرتکب شده بود محکوم و تیرباران گردید.

در آن روزها اشخاصی را محرك قتل مرحوم بهبهانی می خواندند ولی بطور تحقیق تا این تاریخ محرك حقیقی معلوم نشده و آنچه گفته می شد حدس و یا اتهام بوده و کوچکترین مدرک و سندی راجع به مجرم بودن شخص یا جمعیتی در دست نیست، دلیل و برهانی که افراد، پایه اتهام خود را در روی آن استوار کرده بودند اینست که قاتلین از مجاهدین دسته حیدر عمواعلی بودند و حیدر عمواعلی از سران حزب دمکرات بود پس در نتیجه حزب دمکرات و یا رهبر و لیدر آنها محرك قتل مرحوم بهبهانی بوده است. حزب اعتدال، روحانیون، رجال مستبد و ارتجاعی که از توسعه حزب دمکرات بی نهایت آشفته خاطر و نگران بودند و یقین داشتند که اگر روزی این حزب تندرو و انقلابی نیرومند بشود ستاره اقبال آنان افول خواهد کرد و همه چیز آنها بخطر خواهد افتاد دائماً برای تخریب دمکراتها کوشش و تلاش می کردند و از پیش آمد تأثیر آور قتل فجیع مرحوم بهبهانی استفاده کردند و دمکراتها را محرك و موجب و عامل آن اعلام داشتند و چون تقی زاده رهبر حزب و لیدر پارلمانی آن جماعت بود و در آن زمان مقام سهمی احرار ز کرده و در حکم پرچم و یا مظهر حزب شناخته شده بود به امید آنکه اگر او از میان برود حزب متلاشی خواهد شد هدف تهمت قرار دادند و علناً او را محرك قتل مرحوم بهبهانی اعلام داشتند و برای انحلال حزب و از میان برداشتن رهبر آن به حربۀ تکفیر متوسل شدند و تکفیر تقی زاده را از مقام روحانیت نجف درخواست نمودند و حتی شهرت دادند که آخوند ملا کاظم حکمی نجفی بر تکفیر تقی زاده صادر نموده است ولی عقل و کیاست مرحوم آخوند و خیرخواهی و مصلحت اندیشی مؤتمن الملک رئیس مجلس و تلگرافات و نامه هایی که بیان رئیس مجلس و آخوند ملا کاظم مبادله شد تیر مخالفین به سنگ خورد و پس از گفتگو و بحث بسیار زعمای قوم برای فرو نشاندن خشم و کینه مخالفین و خاموش کردن آتشی که در حال اشتعال بود و حفظ جان تقی زاده همچو صلاح دانستند که لیدر حزب دمکرات برای مدتی ایران را ترک کند و به یکی از کشورهای خارج مسافرت نماید.

ولی برخلاف تصور دشمنان دمکراتها با مسافرت تقی زاده، حزب دمکرات و فراکسیون پارلمانی آن از میان نرفت و با سرسختی مبارزه را تعقیب نمود. ناگفته نگذارم که در آن موقع سردار ملی و سالار ملی و سردار سنجی و ضرغام - السلطنه بختیاری و جماعتی که با آنها همراه بودند در حمله به دمکراتها شرکت جستند و برای ویرانی آن جماعت و سقوط تقی زاده چیزی فروگذار نکردند، کسانی که پس از شهادت مرحوم بهبهانی با قاتلین آن مرحوم آشنا بودند و از راه کنجکاوای مایل بودند بدانند که چه کسی محرك آنها در آن قتل فجیع بوده نقل می کنند که با وجود اینکه قاتلین جنایت عظیمی را که مرتکب شده بودند انکار نمی کردند و حتی با پیشرمی و بیرحمی شرح واقعه را نقل می کردند هرگز اسمی از زعمای حزب دمکرات مخصوصاً

تقی‌زاده لیدر آنها نبردند و حتی مکرر گفته بودند که با تقی‌زاده آشنایی و آمد و شدی نداشته‌اند و هیچوقت تماس با او پیدا نکرد بودند.

اعتدالبون و طرفداران بهبهانی به انتقام خون آن مرحوم برآن شدند که چند نفر از رؤسای متنفذ دمکراتها از آن جمله تقی‌زاده، میرزا علیمحمدخان، حیدر عمواعلی و حسینقلیخان ثواب را از میان بردارند و برای عملی کردن این منظور عده‌ای از مجاهدین قفقازی را که از دسته سردار محیی بودند مأمور نمودند.

### شهادت میرزا علیمحمدخان تربیت و میرزا عبدالرزاق خان

چون تقی‌زاده در آن ایام کمتر آمد و شد می‌کرد و کاملاً مراقب خود بود و عده‌ای هم مسلح حفاظت و پاسبانی او را عهده‌دار شده بودند به او دست نیافتند ولی در یکی از همان ایام مجاهدین مذکور با حیدر عمواعلی در خیابان چراغ‌گاز روبرو شدند و به طرف او حمله بردند ولی از حسن اتفاق خانه ضیاءالسلطان در همان نزدیکی بود و حیدرخان توانست با چابکی خود را در آن خانه پنهان کند و از چنگ حمله‌کنندگان نجات یابد. یکی از ششها که حیدرخان همچنان مدبرالصایح بود و با چند نفر از رفقاییش که همگی با موزر مسلح بودند به طرف خانه میرزاان می‌رفتند جمعی که در کمین او بودند از کمین‌گاه بیرون آمده و به طرف او حمله بردند و چند نفر هم میان طرفین رد و بدل شد ولی باز به حیدرخان آسیبی نرسید و جان بسلامت بدر برد. میرزا علی محمدخان تربیت که به شجاعت و پاکدامنی خود اعتماد داشت و بی‌پروا و بدون مستحفظ در شهر حرکت می‌کرد نهم سرداد نیم ساعت از شب گذشته که هنوز هوا کاملاً تاریک نشده بود با میرزا عبدالرزاق خان برای انجام کاری درشکه نشسته به طرف لاله‌زار روانه شدند در چهارراه مخبرالدوله مورد حمله عده‌ای از مجاهدین دسته معز السلطان سردار محیی قرار گرفتند و هر دو نفر کشته شدند.

حقاً باید اعتراف کرد که کشته شدن میرزا علیمحمدخان که در شجاعت و پاکدامنی و ستاوت در میان مجاهدین بی‌نظیر بود فقدان بزرگی بود که موجب تأسف همه آزادیخواهان حتی دشمنان دمکراتها گردید و مملکت را از داشتن فرزندی رشید و لایق بی‌نصیب کرد.

خوانندگان این تاریخ بیاد دارند که موقرالسلطنه پسر ناظم السلطنه برادرزاده علاءالدوله و داماد مظفرالدین‌شاه بواسطه جاسوسی که در دربار کرده بود به امر مظفرالدین‌شاه چوب خورد و از دربار رانده شد.

### موقرالسلطنه

پس از آنکه محمدعلیشاه به سلطنت رسید چون موقرالسلطنه در بیرحمی و خبث

طینت دست کمی از محمدعلیشاه نداشت از معتمدین و محارم او گشت و مأسور قتل اتابک گردید پس از توپ بستن مجلس و دوره اقتدار محمدعلیشاه بهمدستی یا صنع- حضرت وسید کمال و مفاخرالملک و شیخ محمود ورامینی از هر نوع اذیت و آزار نسبت به مشروطه خواهان کوتاهی نکرد و پس از فتح تهران در سفارت روس پناهنده شد و همراه محمدعلیشاه به خارج ایران تبعید گردید.

پس از چندماه بدون سابقه و انتظار برخلاف نص صریح پُرْتِکَل منعقد میان دولت ایران و شاه مخلوع و سفارتین روس و انگلیس که حاشی بر این بود که کسانی که با محمدعلیشاه تبعید شده اند حق مراجعت به ایران را ندارند و در صورتی که بدون اجازه دولت ایران به ایران مراجعت کنند محکوم باعدام خواهند شد وارد ایران شد.

در آن زمان عده ای از کسانی که با محمدعلیشاه تبعید شده بودند، از جمله ساجد السلطان، به آذربایجان رفته بودند و در میان ایلات و عشایر برای اعاده سلطنت محمدعلیشاه زمینه جینی می کردند. برطبق اسناد و مدارکی که بدست دولت و مأمورین انتظامی افتاد مسلم شد که موقرالسلطنه به امر محمدعلیشاه برای تهیه زمینه مراجعت او به ایران آمده و با مستبدینی که در سفارت روس پناهنده بودند و شب و روز برای باز گردانیدن شاه مخلوع تلاش می نمودند، همسفر و هم پیمان می باشد.

موقرالسلطنه از طرف نظمیه دستگیر و برای مجازات که به مقامات قضایی تحویل داده شد.

برخلاف معمول مجازات موقرالسلطنه با سرعت غیر منتظره انجام یافت و علت این بود که دولتیها می ترسیدند که روسها مداخله کرده و آزادی او را تقاضا کنند علت دیگر این بود رجال مهم آن زمان اکثرشان از دوستان میرزا علی اصغرخان اتابک بودند مخصوصاً سردار اسعد که علاقه مخصوصی به خانواده اتابک داشت و یقین داشتند که اتابک بدست موقرالسلطنه کشته شده و او را قاتل اتابک می دانستند.

موقرالسلطنه در عدلیه نتوانست از خود دفاع کند و در مقابل مدارک قطعی که در دست بود جان خود را نجات بدهد و محکوم باعدام شد.

موقرالسلطنه در مدافعاتی که از خود کرده گفته بود علت مراجعت من به ایران خست محمدعلیشاه بود و او بقدر کافی که بتوانم در اروپا زندگانی کنم پهن کمک نمی کرد و از حیث معاش در مضیقه بودم.

از طرف وزیر داخله، شکرالله خان معتمد خاقان حاکم تهران مأسور اجرای حکم محکمه شد. دار بلندی در میدان توپخانه پنا گردید و موقرالسلطنه را در میان هزارها نفر جمعیت که چون مور و ملخ سطح میدان و پشت بامها را پوشانیده بود به پای دار آوردند و طناب دار را به گردنش انداختند و بالا کشیدند اما با بواسطه وزن محکوم و بواسطه پوسیدگی طناب، طناب دار پاره شد و محکوم به زمین افتاد ولی با عجزه از



جا برخاست و می‌خواست خود را میان جمعیت انداخته فرار کند اما دور او را گرفتند و یکنفر مجاهد با ته‌تفنگ ضربتی به سر او زد که خون جاری شد و همه مردم از این رفتار وحشیانه مجاهد مذکور اظهار تنفر نمودند. پس از آنکه طناب را استوار نمودند مجدداً محکوم را در میان هلله شادی و کف زدن مردم پدار کشیدند.

از دیر زمانی عوامل ملی دست به دست هم داده و برای سقوط  
**تزلزل و سقوط**  
**کابینه سپهدار**  
 سردار اسعد که در آن زمان مقتدرترین رجال مشروطه بود و  
 خلقاً و خلقاً با سپهدار تفاوت بسیار داشت و باطناً مایل به  
 شریعت در هیأت دولت و کشیدن بار مسئولیت نبود و از تندى و کم‌خلقى و کارهای  
 بی‌رویه سپهدار بغایت ناراضی بود به‌دو مکرراتها که همیشه طالب دوستی او بودند  
 نزدیک شد و بدست‌یاری آنها موجبات سقوط دولت را فراهم نمود.

فراکسیون پارلمانی حزب دمکرات که از مردمان جسور و شجاع و ناطقین زبیر  
 دست چون تقی‌زاده، شیخ محمد خمیانی، نویری تشکیل یافته بود در اکثر جلسات  
 عینی مجلس با نطقهای آتشین از دولت سپهدار انتقاد می‌کردند و او را ناتوان برای  
 زمامداری کشور و پیروی از اصول دمکراسی جلوه می‌دادند.

علاءالسلطنه وزیر خارجه کابینه راجع به توقف قشون روس در ایران مورد  
 استیضاح مجلس قرار گرفت و وکلا به‌او رای عدم اعتماد دادند و از کار برکنار شد.  
 در میان رئیس‌الوزرا و وزرا همه‌آهنگی و حسن تفاهم نبود و پیش از همه مرحوم  
 صنیع‌الدوله و وثوق‌الدوله از طرز کار و رفتار سپهدار دل‌تنگ و ناراضی بودند و در جلسات  
 هیأت دولت یا هم مشاجره داشتند.

عصبانیت مردم از عدم امنیت و قتل بهیسانی و میرزا علی‌محمد خان و خودسری  
 مجاهدین پیش از پیش آتش مخالفت را با دولت مشتعل می‌نمود و خالی بودن خزانه  
 دستگاه دولت را بکلی فلج کرده بود، عدم موفقیت دولت به تشکیل یک قشون منظم و  
 دارای انضباط روز بروز از اهمیت و نیروی معنوی دولتی که با آن قدرت سرکار آمد  
 می‌گاست و بالاتر از همه اشکال تراشی روسها و مداخله آنها در امور داخلی بنام  
 حفظ مصالح اتباع و وابستگانشان و شکایت و تهدید روز افزون آنان از وضع مجاهدین  
 و هرج و مرج پیش از پیش دولت را دچار اضطراب و نگرانی و ضعف نموده بود.  
 در نتیجه بواسطه عقلی نه در بالا نوشته روز بروز از نیروی ناپیمه لاسته شد و  
 آثار تزلزل در ارکان دولت آشکار گردید تا به سقوط آن منتهی شد.

برای حفظ حیثیت سپهدار و سردار اسعد زعمای مشروطه همچو مصلحت دانستند  
 که آنها با رضایت خود از کار کناره‌جویی بکنند و استعفا بدهند و به‌عضویت مجلس

کتاب شماره ۱۳۴۱

شورای ملی انتخاب شوند و در مجلس با نمایندگان انجام وظیفه نمایند و به جای داشتن مسئولیت سنگین قوه مجریه به اعمال دولت و اجرای قوانین نظارت کنند و از دولتی که روی کار می آید پشتیبانی نمایند و در حل مشکلات آنها را رهبری کنند.

## کابینه مستوفی الممالک

چون در مجلدات و فصول گذشته این تاریخ فرصت بدست نیامد که شمه‌ای برای شناسایی مردی که مأمور تشکیل کابینه و دولت جدید شد و ملت بیست و چندسال بزرگترین سیاستمدار و رجل ملی و موردا اعتماد و زمامدار کشور بود و عمری را شریف زیست و شریف از دنیا رفت و در آن دوره تاریخی و مملو از حوادث و جزرومدهای سیاسی لکه‌ای دامنش را آلوده نکرد، بنگارم. اینک که برای اولین مرتبه به زمامداری و ریاست دولت انتخاب شده برای یادبود و شناسایی او بنگارش چندسطر بطور اختصار مبادرت می‌کنم.

میرزا حسن مستوفی الممالک در سن یازده سالگی که پدرش میرزا یوسف مستوفی - الممالک دار دنیا را وداع کرد از طرف ناصرالدین شاه به مقام وزارت مالیه منصوب و برگزیده شد و چون سنش برای اداره آن دستگاه وسیع مناسب نبود وزیر دفتر که یکی از رجال کاردان مالی ایران بود به معاونتش انتخاب گردید.

مستوفی الممالک با وجود جاه و مقام و احترامی که در دستگاه دولت و در میان همه طبقات مملکت داشت چه شاه و چه رجال و شاهزادگان او را آقا می‌خواندند و از نعمت ثروت و شوکت برخوردار بود، از جوانی با کدامن و پاک نهاد و مخالف ظلم و بیادگری و طرفدار حق و عدالت بود؛ بهمین جهت پس از آنکه به سن بیست و چند سالگی رسید با داشتن مقام وزارت و احترام ایران را ترک کرد و به اروپا مسافرت نمود و سفر او در اروپا هفت سال بطول انجامید و بطوری که خود او می‌گفت خیال بازگشت به ایران را نداشته.

در مدت توقف در کشورهای راقیه و آزاد مفتون و مجذوب تجلیات آزادی و انکار نوین گردید و با بسیاری از سردمان روشنفکر و آزادمنش آن سرزمین آشنایی پیدا کرد و به تحصیل زبان فرانسه همت گماشت. پس از طلوع مشروطیت و تحولات جدیدی که در ایران پیش آمد به فکر مراجعت به خاک وطن افتاد. اتفاقاً در همان موقع میرزا علی - اصغر خان اتابک در پاریس بود و از طرف محمدعلیشاه برای پست صدارت و ریاست

وزرا به ایران دعوت شده بود. بخواهش اتابک، مستوفی الممالک پذیرفت که باتفاق به ایران برگردند.

پس از آنکه اتابک به سمت ریاست دولت انتخاب شد مستوفی الممالک را به وزارت جنگ برگزید و تا روزی که اتابک کشته شد در این پست باقی بود. اگر به استخاره‌های محمدعلیشاه که در کتاب سوم این تاریخ گراور شده مراجعه بشود مشاهده می‌گردد که محمدعلیشاه نسبت به مستوفی الممالک بغایت بدبین بود و خیال برکنار کردن و تبعید او را در مغز خود می‌پروراند.

پس از توپ بستن مجلس تا چند ماه مستوفی الممالک خانه نشین و منزوی بود و اغلب ایام خود را در خارج شهر به شکار می‌گذرانید ناگفته نگذارم که این مرد ضعیف و نازک نارنجی و ملایم و متین و باصلاح آن روز میرزا بنویس چون از جوانی عادت به سواری و شکار داشت در سواری و تیراندازی در ایران نظیر نداشت چنانچه خوانین بختیاری که همگی سوار کار بودند می‌گفتند حتی در میان ابلات و عشایر هم در سواری و تیراندازی مستوفی الممالک بی‌بدل است.

باری پس از آنکه محمدعلیشاه اعلان کرد که مشروطه را با همان اصول و قواعد برطبق قانون اساسی مجدداً برقرار خواهد کرد و مجلس شورای ملی را مفتوح خواهد نمود و برای عملی ساختن منظور فوقی سعدالدوله را به ریاست وزرا انتخاب نمود مستوفی- الممالک به امید آنکه بتواند حد و جهدی در اعاده مشروطیت بنماید عضویت کابینه سعدالدوله را پذیرفت ولی پس از چندی که به سوهنیت محمدعلیشاه بی‌برد از عضویت دولت استعفا داد.

پس از فتح تهران به تقاضای هیأت مدیره و مجلس عالی وارد کابینه سپهدار شد و به سمت وزیر مالیه در مجلس معرفی شد ولی چون توافق فکری و اخلاقی با سپهدار رئیس دولت نداشت از عضویت کابینه استعفا داد و بنا بخواهش عضدالملک، نایب السلطنه وزارت دربار را پذیرفت.

چون نگارنده از نزدیکترین دوستان مستوفی الممالک بودم و مدت بیست سال شب و روز با او مجلس و افتخاز معاشرتش را داشتم قسم یاد می‌کنم که جز اولیا و مردان حق کسی را که دارای صفات عالیه او باشد نمی‌شناسم و در آداب و سلوک کسی را همپایه او نمی‌دانم و اگر بخواهم شرح حال آن مرد بی نظیر را بنویسم باید کتابی پرشته تحریر در آورم اینست که به آنچه نوشته فئاعت می‌کنم و وارد متن تاریخ می‌شوم. در اینجا یک نکته دقیق بنظم رسید که ناگزیر از بیان هستم.

با اینکه مستوفی الممالک تحصیلات عالیه نداشت و دارای کاربرد سیاسی نبود چون غرض و منفعت پرستی که چون پرده‌ای جلو حقیقت را می‌گیرد در روح و جسمش راه نداشت حقیقت بین بود و سر محبوبیت و موفقیت او همین بود و بهمین جهت

همانطوری که اعیان و اشراف و شاهزادگان به او اعتماد داشتند و احترام می‌گذازیدند و او را آقای مطلق می‌نامیدند مشروطه‌خواهان، آزادی‌طلبان و قاطبه مردم ایران حتی انقلابیون که دشمن اشراف و اعیان بودند به مستوفی الممالک اعتماد داشتند و به او احترام می‌گذازیدند و او را برای زمامداری مملکت بر دیگران ترجیح می‌دادند و از طرفداری او شادمان بودند.

یکی دیگر از اسرار محبوبیت و اعتماد مردم به مستوفی الممالک این بود که او گنجینه اسرار مردم بود و هر کس از هر طبقه و هر مسلک و دین و آیین بود با اطمینان کامل اسرار خودش را نزد او فاش می‌کرد و بقول معروف سفره دلش را در جلو او می‌گشود و یقین داشت که جز خدا احدی به آن گنج اسرار راه نخواهد یافت و هرگاه با او به مشورت برمی‌خاست یقین داشت که جز حق و صلاح ولو بر ضرر خود او باشد از آن مرد نخواهد شنید.

کابینه مستوفی الممالک بسعی و کوشش دمکراتها و سردار اسعد و پشتیبانی عموم مردم تشکیل یافت و در آن محیط پر سر و شور و زمام امور مملکت را در دست گرفت. اعتمادیها با اینکه تعامیل و طرفداری دمکراتها را نسبت به کابینه مستوفی الممالک می‌دانستند و او را متعایل به آنان می‌پنداشتند از ترس مخالفت در ظاهر نماندند و زعمای آنها که اکثرشان از منصوبین خانواده طباطبایی، بهبهانی و آشتیانی بودند نظر به سوابق تاریخی که با خانواده و شخص مستوفی الممالک داشتند راه سازش پیش گرفتند.

اکثر وزرای کابینه با تعامیل سردار اسعد و دمکراتها انتخاب شدند چنانچه حکیم الملک که به وزارت معارف منصوب شد و حسینقلیخان نواب که عهده‌دار پست وزارت خارجه گردید از اعضای برجسته و مؤسسين حزب دمکرات بودند قواالمسلطنه بنا بر تقاضای سردار اسعد به وزارت جنگ منصوب شد.

مرحوم صنیع الدوله وزارت مالیه را پذیرفت و فرمانفرما نیز به عضویت کابینه منصوب گردید.

با اینکه کابینه جدید همان مشکلات کابینه میهدار را در پیش پا داشت ولی چون تا حدی عموم طبقات از تشکیل آن رضایت خاطر داشتند امیدواری می‌رفت که تا حدی برفع مشکلات موفق شود ولی کینه‌توزی و اختلاف و کشمکش میان دستجات بطوری که در صفحات پیش اشاره کرده همچنان ادامه داشت و روزنه‌ امید در سازش نبود.

بزرگترین مستکلی که در کار بود و همه دستجات پارلمانی و سیاسی به اهمیت آن پی برده بودند حل قضیه مجاهدین بود که تمام وقت دولت و نمایندگان و زعمای ملت را به خود مشغول ساخت بود.

بک عدد هزار نفری مجاهد بی کار، بی نظم، بدون حقوق ثاقبی و منزل مناسب بی تکلیف و سرگردان تنگ بر دوش و سوز به کمر اغلب ساعات شب و روز را در خیابانها می گذرانیدند و با دور هم جمع شده از وضعیت خود اظهار عدم رضایت می کردند و طبعاً اعمالی از بعضی از آنها صادر می شد که با نظم عمومی نه فقط سازگار نبود بلکه امنیت عمومی را تا حدی بمخاطره انداخته بود.

دولت روس که قلباً از تفسیر رژیم در ایران ناراضی بود و جز دانسته دادن به نفوذ و سلطه خود در ایران منظوری نداشت چنانچه قبل از حمله مجاهدین به تهران در خیال اشغال پایتخت ایران بود به بهانه خودسری مجاهدین و عدم امنیت در مرکز و در خطر بودن منافع و مصالح شان روز بروز به دولت فشار می آورد و دولت را تهدید می کرد که اگر مجاهدین خلع سلاح نشوند و به وضع ناسنی فعلی خاتمه داده نشود برای حفظ مصالح و امنیت اتباع و مؤسسات تجاری و بانک و راه شوسه و غیره مجبورند قشون به تهران وارد کنند.

قشون روس سمرقند، قزوین چون شمشیر پریکلس بالای سر دولت و مردم تهران آویخته بود و هر ساعت خوف آن می رفت که به طرف تهران حرکت کند و تهران هم به روز تریز بیفتد.

دولت و و کلای مجلس اعب از اعتمادی با دیگران به این حقیقت پی برده بودند و بی اندازه خائف بودند برای چاره جویی به گفتگو پرداختند و پس از جلسات متعدد مجلس و دولت متفقاً موافقت کردند که برای جلوگیری از بیثباته جویی روسها و امنیت داخلی چاره ای جز آنکه مجاهدین اسلحه را کنار بگذارند و بی کسب و کار خود بروند نیست و برای عملی کردن این منظور بطوری که خواهیم دید قانونی به تصویب مجلس رسانند نه هم نظر دولت تأمین می شد و هم تاحدی به مجاهدین کمک می شد.

برای آنکه تصمیم خلع سلاح مجاهدین با توافق نظر رؤسای ملت و سرداران اتحاد بشود از ستارخان، باقرخان، مصمص السلطنه دعوت شد که در مجلس حضور یافته و با حضور دولت متفقاً مشکل مجاهدین را حل نمایند.

اگر اشپاه نکرده باشم در روز دهم مرداد جلسه ای در مجلس با حضور ستارخان، باقرخان، مصمص السلطنه، هیات دولت و لیدرهای پارلمانی تشکیل یافت که هفت ساعت بطول انجامید و چون همگی از خودسری و شرارت عده ای از مجاهدین ناراضی و دلتنگ بودند و از خطری که از طرف قشون روس متوجه تهران بود آگاهی داشتند موافقت کردند که قانونی بتصویب برسد که برطبق آن جز سپاهیان و پاسانان شهربانی و زاندارم دیگری حق داشتن اسلحه ندارد و مجاهدین مکلفند در ظرف چهل و هشت ساعت، اسلحه خود را به مقامات دولتی تحویل بدهند والا مجازات خواهند شد. می گویند ستارخان از آن جلسه با رضایت خاطر بیرون رفت و همگی قضیه مشکل مجاهدین را حل

شده می پنداشتند. بمحض انتشار قانون مذکور بغیر از مجاهدینی که تحت امر یفرم بودند و نظم و تربیتی داشتند و حقوق کافی هم می گرفتند و دسته حیدر عمواعلی که به حزب دمکرات بستگی داشت سایر مجاهدین دسته دسته به طرف پارک اتابک روانه شدند و در بناه سارخان قرار گرفتند. سردار محبی هم با مجاهدینی که تحت ریاستش بودند و مجاهدین قفقازی به آنها پیوستند و ضریغام السلطنه بختیاری فاتح اصفهان هم که از اوضاع ناراضی بود با عده ای سوار بختیاری به آنها پیوست و جمعی از بازارینها هم در پارک مجتمع شدند.

در حالی که دولت برای خلع سلاح مجاهدین قوانینی که در اختیار داشت آماده می کرد و مصمم بود که در صورتی که تا چهل و هشت ساعت که قانون معین کرده مجاهدین تسلیم نشوند با قوه آنها را خلع سلاح کند، از مذاکره و اندرز و فرستادن نمایندگان نزد سارخان و رؤسای مجاهدین خودداری نمی کرد و آنان را به خطری که در پیش بود متوجه می نمود.

چون بر طبق قانون مذکور مجاهدینی که از خود اسلحه داشتند دولت مکلف بود پول اسلحه را به آنها تماماً بپردازد ولی کسانی که اسلحه دولتی در دست داشتند از دریافت قیمت آن محروم بودند. مجاهدینی که تفنگ دولتی در دست داشتند می گفتند این تفنگها را ما در میدان جنگ از دشمن گرفته ایم و باید دولت پول آن را به ما بدهد ولی دولت از پرداخت پول برای خرید اسلحه ای که متعلق به خودش می دانست امتناع داشت. حقیقت مطلب اینست که مجاهدینی که قدرت و پشت پناه خود را همان تفنگهایی که در دست داشتند می دانستند و یقین داشتند که اگر آن را از دست بدهند دیگر از همه چیز محروم خواهند بود و باید بی کار خود بروند مایل نبودند قدرت خود را از دست بدهند و بعبارت دیگر خلع سلاح بشوند.

از طرف دیگر بعضی از رؤسای مجاهدین که ریاست و نفوذشان بواسطه عده ای مجاهد مسلح بود که گرد خود داشتند و هرگاه آن مجاهدین خلع سلاح می شدند دیگر قدرت و نیرویی برایشان باقی نمی ماند مایل به خلع سلاح مجاهدین نبودند و آنها را بیداری و مقاومت تحریک می کردند.

سارخان و باقرخان هم با اینکه در مجلس بطوری که نوشتیم از قانون خلع سلاح مجاهدین رضایت خاطر داشتند تحت تأثیر مجاهدین و سران آنها قرار گرفتند و بعنوان اینکه نمی توانیم جمعی که به ما پناهانده شده اند از خود برانیم خواهی نخواهی وقعی به قانون نگذارند و دولت مجبور شد بر طبق قانون پس از چهل و هشت ساعت که منقضی شد به زور متوسل شود و قانون را با آهن و آتشی اجرا نماید. موضوع دیگر این بود که مجاهدین مبلغی گزاف از بابت حقوق گذشته از دولت ادعا می کردند چون چند ماه بود به آنها حقوق داده نشده بود و اگر هم داده شده بود بسیار ناچیز بود ولی دولت

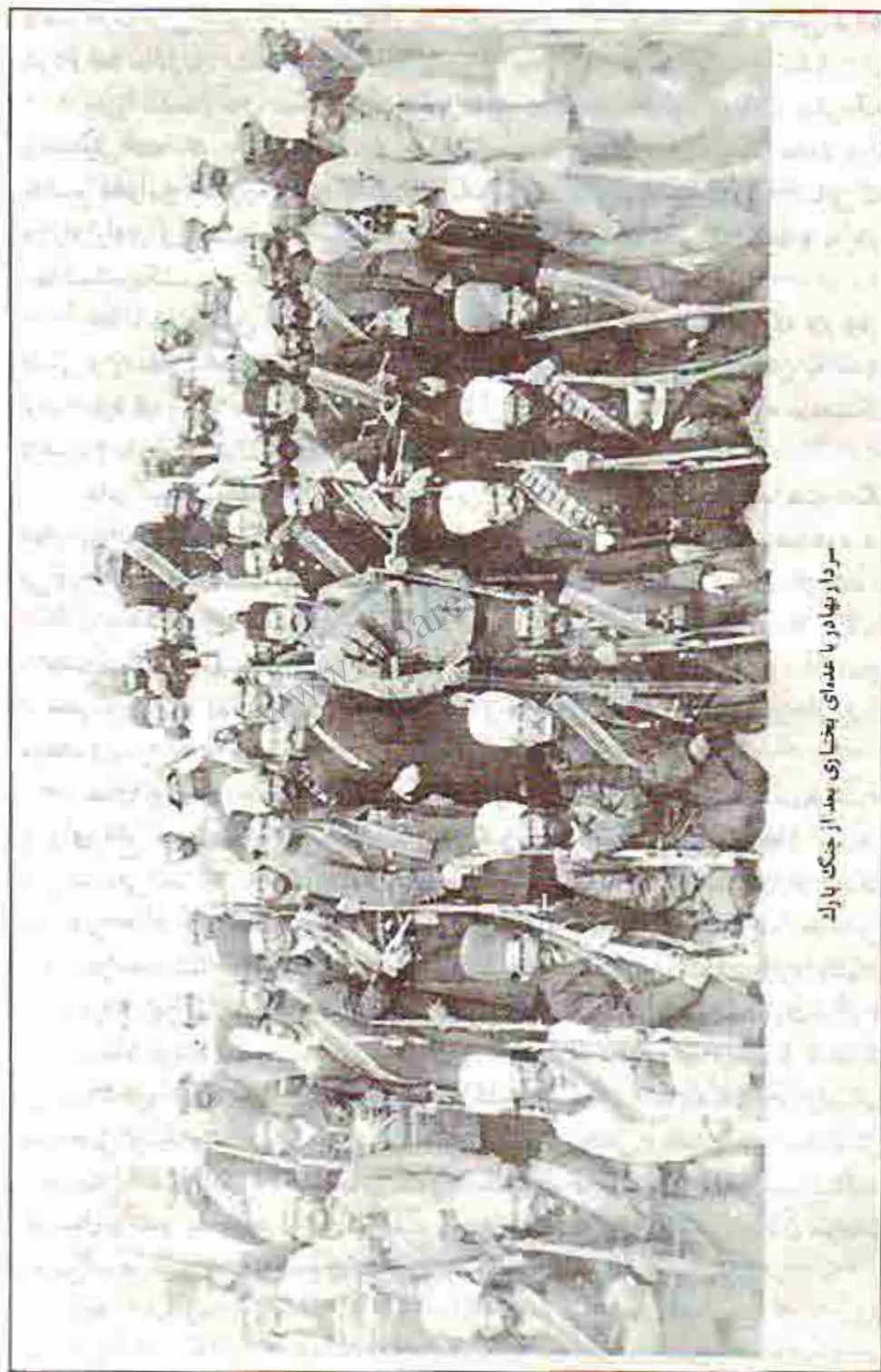
با مشکلات مالی دست بگیریان و قادر بپرداخت مبلغی که مجاهدین مطالبه می کردند نبود و فقط حاضر بود مبلغ ناچیزی به آنها بدهد و آنها را برای همیشه مرخص کند. میرزا سلیمان خان می‌کده می‌گفت من شبی که فردای آن جنگ باریک پیش آمد با مستوفی‌الممالک بودم هیچوقت او را مثل آن شب پریشان خاطر و متأثر ندیده بودم تا صبح نخواستید و مکرر می‌گفت چقدر جای تأسف است که من مجبور بشوم با کسانی که در راه آزادی و بدست آوردن مشروطیت آنها فداکاری کرده‌اند جنگ بکنم و به روی آنها شمشیر بکشم.

حقاً باید تصدیق کرد که دولت مخصوصاً شخص مستوفی‌الممالک که در وطن پرستی و رحم و شفقت و نوع دوستی نظیر نداشت و شاید بتوان گفت آزارش به احدی نرسیده بود قادر نبود با کسانی که احیاکننده آزادی و موجد مشروطیت بودند به جنگ برخیزد و به ریختن خون ستارخان و سایرین تن در دهد.

جای شبهه نیست که اگر وضع مجاهدین و ناامنی در تهران برای چند هفته دیگر دوام پیدا می‌کرد روسها قشون وارد تهران می‌کردند و پایتخت را بتصرف خود در می‌آوردند و نه فقط همان وقایع تبریز پیش می‌آمد بلکه عملاً دولت از میان می‌رفت و استقلال مملکت دچار مخاطره بزرگی می‌شد این بود که دولت و مجلس و عقلا با باید با چشم‌گریبان و قلب متأثر با جبر و خونریزی مجاهدین را خلع سلاح کنند و مملکت را از خطر بزرگی که تهدید می‌شد نجات بدهند و یا مقهور احساسات بشوند و کار را به طبیعت و پیش آمد واگذار کنند.

همان روزی که عصر آن جنگ شد، دولت و نمایندگان مجلس آخرین مساعی خود را برای قانع کردن مجاهدین به خلع اسلحه بکار بردند ولی مساعی آنها بجایی نرسید. حتی مستوفی‌الممالک به امید ستقاعد کردن مجاهدین مصمم شد شخصاً به باریک اتابک برود ولی هیأت وزرا پس از گفتگو صلاح ندانستند و گفتند ممکن است که مجاهدین مانع از مراجعت شما بشوند و شما را نگاهدارند و مشکل دیگری بر مشکلات افزوده شود. مردم تهران از همه طبقات از پیش آمد جنگ میان آزادیخواهان بغایت متأثر و پریشان خاطر بودند و جمعی از ریش‌سفیدان را از طرف خود به باریک فرستادند تا شاید گره آن مشکل گشوده شود و کار به خونریزی نکشد ولی مساعی نمایندگان تجار و اصناف هم بجایی نرسید و عاقبت برخلاف میل قلبی دولت و مجلس و ملت آنچه نباید پیش بیاید پیش آمد و کسانی که تا دیروز پشت به پشت هم داده با برادری و صمیمیت مدت یک سال و اندی با دشمن آزادی جنگیدند و به فتح و فیروزی نایل شدند جریان حوادث و پیش آمدها سبب شد که به روی هم شمشیر بکشند و خون یکدیگر را بریزند.





سردار نهاد با غنمای یخزای بعد از جنگ بارک

## جنگ پارك

یکی از وقایع تأسف آمیزی که چند ماه پس از برقراری مشروطیت در ایران بوقوع پیوست و سبب شد که مشروطه خواهان به دو دسته تقسیم شده به روی هم شمشیر بکشند جنگ پارك می باشد که در خور تحقیق و تعمق است و من در صفحات پیش علل و موجبات این پیش آمد را به نظر خوانندگان رسانیده و سعی کرده ریشه آن اختلاف را معلوم نمایم و سرچشمه آن حوادث را که از نظر ظاهرینان مستور بود روشن کنم و عواملی که سبب اختلاف و دو دستی سرداران ملی و رؤسای مشروطه که با آن همه فداکاری مجاهدت نمودند، شد در پیشگاه تاریخ آفتابی نمایم و بریدیختی این ملت نادان و تنگ نظری بعضی از زعمای ملیون و سادگی چند نفر از سرداران ملی و جاه طلبی عدای از سرسلسله مشروطه خواهان و فتنه انگیزی رجال مستبد و آتش افروزی کسانی که از راه نفاق و دورویی در هر حال جاه و مقامی را که طالب هستند بدست می آورند و تحریکات سیاست خارجی و توقعات زیاد مجاهدین و انتظارات کسانی که تا دیروز برای وصول به مشروطه جان در کف گرفته و ماهها فداکاری کرده و پس از وصول به نتیجه و برقراری مشروطه از همه چیز بی نصیب شده بودند، اظهار تأسف و تأثر نمایم.

باری از فلسفه باقی بگذریم و به اصل مطلب بپردازیم.

برای خلع اسلحه مجاهدین قانونی مستقل بر چهار ماده که ذیلا از نظر خوانندگان می گذرد از طرف مجلس شورای ملی بتصویب رسید و به دولت ابلاغ شد:

اول- اسلحه را باید بای نحوکان از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع بدون استثنا خلع نمایند.

دوم- خلع اسلحه بحکم هیات وزرا بتوسط نظمیّه و مأمورین نظامی و قوای مرئسه دولت خواهد شد.

سوم- هر کس در مقابل این حکم تمرد کند به قوه قهریه گرفتار خواهد شد.

چهارم- از مجامع و مطبوعات که موجب فساد و هیجان باشد به قوه قهریه جلوگیری خواهد شد.

در آن زمان مستوفی الممالک رئیس الوزرا و قواء السلطنه وزرات جنگ را عهده دار و یفرم رئیس کل نظمیّه بود ولی در حقیقت و معنی سردار اسعد که سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت به کمک او و حزب دمکرات که لیدرش تقی زاده و لاینده مستوفی الممالک سر کار آمده گرداننده چرخ دولت و محور امور بود. قانون مذکور در بالا از طرف دولت به رئیس نظمیّه ابلاغ شد و رئیس نظمیّه در روز بیست و هشتم رجب ۱۳۲۸ اعلامیه مفصلی در شهر منتشر نمود که چون مفصل است از نگارش آن در اینجا خودداری می کنم و به بیان ملخص آن قناعت می نمایم: کلیه کسانی که دارای اسلحه

هستند بدون استثنا و قوت وقت باید اسلحه خود را تحویل مأمورین نظمیه بدهند و قیمت آن را دریافت دارند بغیر تفنگهای دولتی که برای آنها قیمتی داده نخواهد شد. متخلفین به سختترین نحو مجازات خواهند شد.

در اعلامیه مذکور حتی ذکر شده بود کسانی که اسلحه خود را مخفی کنند یا امتناع از تسلیم نمایند تیرباران خواهند شد.

همانطور که در سالک راقیه پس از خاتمه هرجنگی کارخانجات اسلحه سازی را مبدل به کارخانه عادی می نمایند و از وجود آنها برای تهیه مصنوعات مورد احتیاج عمومی استفاده می کنند و سربازان و جنگجویان را بر طبق اطلاعات و لیاقت هر یک به کار مناسبی می گمارند حق بود حکومت مشروطه هم پس از فتح تهران مجاهدین را به حال خود نمی گذارد و آنان را یا در قشون داخل می کرد و با به کارهای دیگر از قبیل فلاح و راه سازی و غیره می گماشت.

دولت یا نخواست اینکار را انجام بدهد و یا قادر به انجام آن نبود و در نتیجه بیش از یک سال صدها نفر مجاهد سر تا پا غرق اسلحه، تفنگ، یدوش و موزر بر کمر بدون کسب و کار طول و عرض خیابانهای تهران را گز می کردند و طبعاً اعمالی از آنها سر می زد که مضر به امنیت عمومی بود.

شاید در اینجا گفته بشود که مجاهدین همانطوری که به میل خود داوطلب وارد قشون ملی شدند پس از خاتمه جنگ راه سابق خود را پیش می گرفتند و پی کسب و کار خود می رفتند ولی نباید فراموش کرد که نزدیک به سیصد نفر از این مجاهدین گرجی و قفقازی بودند و جرأت مراجعت به وطن خود را نداشتند و دولت روس نسبت به آنها بی نهایت خصمگین بود و اگر به آنها دست می یافت بی رحمانه آنها را از میان می برد. سایرین هم نزدیک دو سال بود کسب و کار خود را از دست داده و سرمایه خود را در راه مشروطیت فدا کرده بودند و سرمایه و وسیله برای کار نداشتند، بعلاوه بزرگترین نصیب این بدبختها این بود که اعیان و ثروتمندان و ادارات دولتی و تجارتخانه ها و مؤسسات و اشخاص محتاط همینکه می فهمیدند اینها مجاهد بوده و با تفنگ و بمب سر و کار داشته اند به آنها کاری رجوع نمی کردند و آنها را همچون جذامی از خود می راندند.

بهمین علل پس از مدتی، بسیاری از این بدبختها در فقر و پریشانی از میان رفتند و جماعتی به مساجراجویی پرداختند و در گوشه محبس جان سپردند و عده ای از بیچارگی در کوچه ها گدایی می کردند. این بود نتیجه مجاهدت در راه آزادی و پاداشی که این بدبختها از فداکاری خود بردند.

در همین ایام سفارت روس که دائماً برای وارد کردن قشون به خاک ایران مخصوصاً پایتخت عقب بهانه می گشت چند یادداشت شدیدالحن به دولت ایران تسلیم

کرد که در آنها متذکر شده بود که بواسطه رفتار یک عده مجاهد مسلح در تهران که راه خودسری پیش گرفته‌اند و دولت ایران هم قادر به گرفتن اسلحه از دست آنها نیست امنیت اتباع و منافع ما بخطر افتاده در صورتی که دولت ایران بقوریت اقدام به رفع مخاطره نکند دولت روس مجبور است برای حفظ امنیت و منافع خود اقدامات لازمه را بعمل بیاورد.

این یادداشتهای تهدیدآمیزی در پی روسها یکی از عوامل مهمی بود که سبب جنگ پارك گردید.

همینکه نظیبه قانون مصوبه مجلس را که حاکی بر خلع سلاح مجاهدین بود اعلان کرد مجاهدین که تمام هستی و اعتبار بلکه افتخارشان به تنگی بود که بردوش داشتند تسلیم نشدند و بدستارخان و باقرخان که در پارك اتابک (سفارت فعلی روس) سکنی داشتند و از اوضاع ناراضی بودند و نسبت به جناح چپ مجلس شورای ملی بدین بودند پناهنده شدند و در پارك یک قوه مسلح متجاوز از هزار نفر تحت حمایت ستارخان، باقرخان، سردار رحیمی و ضراب السلطنه تشکیل یافت و خود را آماده برای مقاومت در مقابل حملاتی که از طرف دولت ممکن بود به آنها بشود نمودند.

صبح روزی که جنگ پارك آغاز شد مستوفی الممالک رئیس الوزرا می‌خواست شخصاً به پارك برود تا شاید با نصیحت و اندرز مجاهدین را وادار به تسلیم و تمکین از دولت بنماید ولی سردار اسعد و لیدرهای مجلس مانع شدند و گفتند ممکن است آنها شما را نگاه بدارند یا بعبارت دیگر توقیف کنند و در این صورت اجرای نقشه خلع سلاح بکلی خنثی خواهد شد.

بعد از ظهر اول شعبان قوای دولتی مرکب از هزار نفر بختاری به ریاست سردار بهادر و بانصد نفر مجاهد ارمنی و مسلمان بفرماندهی بفرم و چند فوج سرباز که در تهران بودند با چند عراده توپ پارك اتابک را محاصره کردند و عمارات اطراف را که به پارك مسلط بود سنگر نمودند و با توپ و تفنگ و نارنجک به پارك حمله بردند.

محاصرین پارك هم با سختی بد جنگ برداختند و برای آنکه بتوانند لشون دولتی را از پای در آورند عده‌ای از مجاهدین بالای درختهای بلند چنار و یسب باد عمارت بزرگ سه طبقه وسط پارك که مسلط به اطراف و خیابانهای سه قشون دولت در استعمال داشت رفته و بشدت به طرف مهاجمین تیراندازی کردند.

پس از چهار ساعت جنگ سخت و کشته و مجروح شدن عده‌ای از طرفین محاصره کنندگان در بزرگ پارك را بوسیله نفت آتش زده و از جا شندند و با شلیک توپ چند نقطه از دیوار پارك را خراب کرده و چون سیل بداخل پارك هجوم بردند چون محاصره کنندگان دیگر قادر به بیابرداری نبودند جمعی تسلیم شدند و عده‌ای از در پشت پارك

قرار کردند از آن جمله سردار بجگی چون ریاست مجاهدین را عهده‌دار بود و دولتیه‌ها او را سلسله جنبان این وقایع می‌دانستند سواراسبی که قبلاً آماده کرده بود شد و از در پشت پارک بعجله بیرون رفت و بتاخت خود را به شمیران رسانید و در باغ میلّاتی سفارت عثمانی پناهنده شد.

باقرخان به استقبال قشون مهاجم شتافت و تسلیم مجاهدین را به آنان اعلام کرد. بدبختانه در موقع جنگ و زد و خوردی که در داخل پارک روی داد ستارخان در سوسرای عمارت مجروح شد و گلوله استخوان پایش را شکست. بلافاصله فرماندهان قشون دولتی به ملاقات ستارخان که روی زمین افتاده بود و خون از پایش جاری بود شتافتند و با احترام و اکرام او را به‌خانه صمصام‌السلطنه که در همان نزدیکی بود بردند و به زخم‌بندی و معالجه‌اش پرداختند.

پس از اینکه ستارخان در منزل صمصام‌السلطنه تحت معالجه قرار گرفت و حالش بهبودی یافت خانه‌ای در خیابان بلورسازی برای او اجاره کردند و به چند نفر از همراهانش در آنجا سکنی کرد و بنا ماهی چهارصد تومان مقرری که از طرف مجلس در حقش برقرار کرده بودند زندگانی می‌کرد.

پای ستارخان در نتیجه تیری که برداشته بود بکلی بهبودی نیافت و بزحمت می‌توانست راه برود.



مرحوم میرزا سلیمانخان میکده

ستارخان دیر زمانی نزیست و پیش از ظهور جنگ جهانی بدرود زندگانی گفت و نام با افتخارش در سرتیوب تاریخ انقلاب مشروطیت جاویدان گردید و داستان مردی و سردانگیش هنوز که نیم قرن از آن تاریخ می‌گذرد ذکر مجالس و نقل محافل وطن پرستان و آزادخواهانست.

باترخان سالارسلی در جنگ بین المللی اول بطوری که در تاریخ مهاجرت نگاشته شده باتفاق جمعی از وکلا و شخصیت‌های مشروطه طلب تهران را ترک کرد و رهسپار غرب شد و در جنگهایی که با روسها در صفحات غرب روی داد شرکت نمود و عاقبت بدست چند نفر پست فطرت مقول شد.

سایر پهلوانان داستان یارک اتابک هم از عاقبت شوم تقدیری که نصیب اینگونه مردان است در امان نماندند سردار بهادر و یفرم بطوری که در مجلدات آینده خواهیم نگاشت کشته شدند.

سردار محیی که پس از چندی تأمین یافت و از سفارت عثمانی بیرون آمد و در سفر مهاجرت هم با سایر سران میلیون هم قدم و هم‌عنان بود در واقعه انقلاب بلشویکی گیلان پس از زد و خورد های بسیار و مصائب زیاد به پاد کوبه رفت و بقول بعضی در آنجا به دست روسها کشته شد و بقول بعضی دیگر بشدت مریض و در گوشه غربت جان سپرد.

میرزا کوچک خان و حیدر عمواعلی هم به سرنوشت دیگران دچار شدند و هر دو با موحش ترین وضعی کشته شدند.

مجاهدینی که در پارك بودند و در جنگ شرکت کردند بعضی راه فرار پیش گرفتند و دیگر اثری از آنها دیده نشد و بعضی دیگر دستگیر و زندانی شدند جماعتی در زندان دارفانی را وداع گفتند و جماعتی با حال پریشان برهنه و گرسنه و پلاتکلیف از زندان مستخلص شدند و تا آخر عمر با بی‌ثوابی و بیچارگی دست بگریبان بودند.

شاید کمتر شنیده شده باشد که جماعتی پس از موفقیت و

کامیابی در راه آزادی به روز سیاه مجاهدین ایران مبتلا شده

باشند. پس از فتح تهران مجاهدین شهری اسلحه را کنار

گذارده پی کسب و کار خود رفتند و مجاهدین سایر

شهرستانها که خانه و لانه و اقوام و بستگان و شغل و کسب و کاری داشتند به اوطان خود برگشتند.

### عاقبت مجاهدین

ولی در حدود هزار نفر از مجاهدینی که فاقد تمام وسایل زندگانی بودند در

تهران به دست‌های مختلف تقسیم شدند و بطوری که دیدیم هر دسته آلت اجرای چند

نفر از سیاستمداران وقت شدند و اعمال زشت و ناروایی از آنها سر زد که به جنگ پارك

منتهی شد.

پس از خاتمه جنگ پارك و خلع سلاح کلیه مجاهدین این بدبختها به روزی افتادند که قلم از نوشتن آن سرم دارد.

مجاهدین قفقازی که بیش از همه در راه آزادی ایران فداکاری و جانبازی کرده بودند و داوطلبانه وطن خود را ترك کرده به سدد مشروطه خواهان ایران آمده بودند چون به زبان فارسی آشنا نبودند و کسب و کاری نداشتند و سرمایه و هنری که بوسیله آن زندگانی کنند فاقد بودند و از ترس روسها جرأت مراجعت به قفقاز را نداشتند و از مختصر مقرری که دولت به آنها می داد بی نصیب گشتند چون ظروف ترك دار که قطره قطره آب آن می رود تا خشک شود این بدبختها هم با انواع مصائب گوناگون دست بگریبان شدند تا یکی بعد از دیگری از میان رفتند.

عده ای از مجاهدین با کمال تأسف به گدایی و تکدی افتادند و عده ای برای بدست آوردن نان به کارهای ناپسندیده دست زدند جماعتی که به تهران آمده بودند که اعیان و اشراف و شاهزادگان را از میان ببرند برای اینکه از گرسنگی نمیرند به خدمت همان طبقه درآمدند و با تحمل طعن و لعن آنان امرار معاشی می کردند. در میان مجاهدین فقط دسته یفرم که همگی ارمنی بودند تا زمانی که او کشته نشده بود از نعمت نظم و حقوق کافی برخوردار بودند ولی پس از کشته شدن یفرم آنها هم به روز سایر مجاهدین مبتلا شدند.

بطوری که سابق بر اینهم اشاره کردم بزرگترین بدبختی مجاهدین این بود که تجار و بانکداران و متمولین و اعیان و ملاکین آنها را سوزرکش و بمب انداز و انقلابی و خطرناک می دانستند و بهیچ قیمتی حاضر نبودند آنها را در دستگاه خود راه بدهند و کاری به آنها رجوع کنند.

این بود عاقبت مردمانی که با آنها فداکاری و جانبازی شاه جابر را از تخت بیزیر کشیدند و رژیم مشروطه و آزادی را در مملکت ایران برقرار کردند.

## اصلاحات

پس از خاتمه جنگ پارك و كنار رفتن عده‌ای از عوامل اغتشاش و اختلاف دولت فرصت پیدا کردند که به فکر اصلاحات اساسی بیفتند و راهی را که کشورهای متمدنی پیش گرفته و کامیاب شده‌اند پیش بگیرند و سرمایه‌های به‌وضع آشفته مملکت بدهند. روسها و انگلیسها که دائماً از نبودن امنیت در پایتخت شکایت داشتند پس از جنگ پارك و از میان رفتن مجاهدین از فشار خود کاستند و دولت را تا حدی آسوده و بحال خود گذاردند.

مهمترین مسائلی که هر دولتی برای بقای خود بلکه بقای مملکت باید در درجه اول مورد توجه قرار بدهد و برای وصول به آن مجاهدت نماید موضوع امنیت عمومی و بهبودی وضع اقتصادی و تعادل در دخل و خرج و بودجه مملکت است. دولت نوپیدا هم چون می‌خواست اداره امنیت عمومی و اصلاحات مالی را بر

طبق اصول کشورهای راقیه پایه‌گذاری کند پس از مشورت با زعمای ملت و لیدرهای مجلس موافقت کردند مستشارانی از ممالک متمدن و بی‌طرف که دارای سیاست خاصی در ایران نباشند و دو دولت همسایه هم نسبت به آنان بدین نباشند به ایران دعوت کنند و زمان اداره امنیت و اقتصادی را بدست آنها بسپارند.

چون دولت امریکا در ایران سیاست مخصوصی نداشت و مردم ایران هم ملت امریکا را نوع دوست می‌دانستند و دولت سوئد هم دولت بی‌طرف متمدن و صدها فرستگ از ایران دور بود و کوچکترین تماسی با ایران نداشت تصمیم گرفته شد که مستشارهای مالی را از امریکا و مستشارهای ژاندارمری را از کشور سوئد استخدام نمایند.

در نتیجه تبادل نظر با دول مذکور مستر شوستر امریکایی و چند نفر مستشار مالی و سرهنگ بالمارس سوئدی و عده‌ای صاحب‌منصب از طرف دولت ایران استخدام و روانه ایران گشتند.

مستر شوستر با اختیارات قانونی فوق‌العاده به سمت خزانه‌دار کل منصوب و



یا المارسن ریاست ژاندارمری دولتی را عهده‌دار گشت و با جدیت مشغول کار شدند. صرف نظر از لیاقت و کاردانی و خیرخواهی مستشاران آمریکایی و سوئدی چون از طرف دولت و ملت ایران از آنان پشتیبانی می‌شد و کلیه وسایل ممکنه آن روز با حسن نیت در اختیارشان گذارده شده بود مستشاران مذکور در اندک زمانی موفق شدند در انجام وظیفه‌ای که داشتند کامیاب گردند و توجه و اعتماد عمومی را به خود جلب نمایند و روزنه امید در دل مردم ایران ایجاد کنند ولی بطوری که بتفصیل خواهی نگاشت عاقبت مستشاران آمریکایی بواسطه مخالفت شدید دولت روسیه از ایران رانده شدند و ژاندارمری هم با موفقتهایی که بدست آورد در نتیجه ظهور جنگ بین المللی متحل گردید.

ایران که از قرن‌ها مهد صنایع ظریفه و مظهر هنرهای زیبا بود اقدام به توسعه صنایع ظریفه و از دیر زمانی صنایع مذکور از رونق افتاده بود پس از برتراری حکومت مشروطه گام مهمی در احیای صنایع ظریفه تأسیس مدرسه نقاشی برداشته و نبوغ و استعداد فطری‌ای را که در این قسمت داشت بار دیگر به‌عالمیان نشان داد و دستگاه نوینی برای ترویج آثار روحی و ظاهر ساختن استعداد طبیعی فرزندان خود بوجود آورد و پیش از پیش در توسعه این فن لطیف و تربیت هنرمندان همت گماشت چنانچه پس از چند سال مدرسه نقاشی بنیاد به‌اداره صنایع ظریفه مبدل گشت و شعباتی در نقاشی جدید و نقاشی قدیم (مینیاتور) خاتم‌سازی، زری‌بافی، کاشی‌سازی، نقشه‌قالی، منبت‌کاری ایجاد نمود و موزه صنایع زیبا را ایجاد کرد و به تربیت جوانانی که استعداد هنری داشتند همت گماشت.

حکیم‌الملک وزیر هنردوست کابینه مستوفی‌الممالک اول کسی بود که در این دوره جدید به احیا و ترویج صنایع ظریفه همت گماشت و با سعی و کوشش بسیار مدرسه نقاشی بنام مدرسه کمال‌الملک ایجاد کرد و کمال‌الملک که نبوغش در نقاشی معروفیت جهانی داشت و در فن نقاشی سلسله هنرمندان بود به ریاست مدرسه گماشت.

مدرسه کمال‌الملک با حضور ولیعهد و سردار اسعد و جمعی رجال هنردوست افتتاح یافت و چند برده نقاشی از آثار نفیس و بی‌نظیر کمال‌الملک در سالن بزرگ بمعرض نمایش گذارده شد و هنرمندی بی‌نظیر و قدرت قلم استاد همه حضار را مجذوب و مبهور نمود از جمله تابلوی معروفی که مورد توجه مدعوین قرار گرفت صورت نایب‌السلطنه، عضد‌الملک، تابلو فالگیر، تابلو کمی‌اگر بود. کمال‌الملک با شوق و پشتکاری نظیری شروع بکار کرد و در ظرف چند سال ده‌ها تابلو نفیس ساخت و عده‌ای

کتابخانه ۱۳۵۷

نقاشی هنرمند تربیت نمود و از خود یادگار گذارد از جمله تابلوهای معروفی که از آن  
هنرمند یادگار مانده یکی صورت حکیم الملک مؤسس مدرسه جدید و دیگری صورت  
سردار امجدی باشد.

## فوت عضدالملک و انتخاب ناصرالملک به نیابت سلطنت

عضدالملک نایب السلطنه که مدتی سربز و بعثت پیری و مرض قوای جسمی خود را از دست داده بود روز عغدهم رمضان ۱۳۲۸ دارفانی را وداع کرد و مردم ایران را ستاثر و افسردمخاطر نمود زیرا عضدالملک بواسطه شرافت طبیعی و عزت نفس و ملایمت طبع و ادب و بی اعتنایی به مقام و علاقه مندی به مشروطیت مورد احترام و اطمینان عموم مردم ایران بود و در دوره نیابت سلطنت بلکه در دوره زندگانش جز نیکی و خیرخواهی از او دیده و شنیده نشده بود کسانی که او را بی حال و بی اثر می پنداشتند انتظار داشتند که برخلاف قانون اساسی در امور مملکت و دولت مداخله کند و خود را آلوده به کارهایی نماید که مقام و موقعیت سلطنت غیر مسئول مشروطه اجازه نمی داد.

با همه این احوال عضدالملک با خیرخواهی و کلاه خدمتگاری که داشت در مواقع ضروری از دادن نصیحت و اندرز به هیأت حاکمه و مسئولین امور مضایقه نمی کرد و آنها را به خیر و صلاح هدایت می نمود.

پس از فوت عضدالملک ناصرالملک که سابق بر اینهم زمینه نیابت سلطنت داشت و در آن زمان او را بزرگترین سیاستمدار و مطلع به اوضاع جهان می پنداشتند از طرف حزب اعتدال مجلس نامزد نیابت سلطنت شد و در مقابل حزب دمکرات مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت را که با آنها در سیاست نزدیک بود کاندیدای مقام نیابت سلطنت نمودند.

در اینجا ناگفته نگذارم که به عللی که بر نگارنده مجهول است از زمانی که جمعی از مشروطه خواهان به اروپا مهاجرت کردند افرادی که در آن زمان به تندروها معروف بودند و سپس انقلابی و دمکرات خوانده می شدند به ناصرالملک نظر خوبی نداشتند و از او دوری می کردند و مایل نبودند او به مقامی برسد از طرف دیگر با اینکه اعتدالیها نسبت به شخص مستوفی الممالک بدبین نبودند ولی چون کاندیدای حزب دمکرات بود جداً با انتخاب او به مقام نیابت سلطنت مخالفت می کردند.

بمحض اینکه کاندیدای نیابت سلطنت دو حزب علنی و با بقول معروف آفتابی شد چنان جنگ و جدایی در میان دو دسته درگرفت که تمام وقایع سابق را تحت الشعاع قرار داد و سعی و کوشش طرفین برای موفقیت انتخاب نایب السلطنه همه امور و جریانات روز را متوقف ساخت.

چون طرفین موفقیت در انتخاب کاندیدای خود را بزرگترین فتح و فیروزی و غلبه بر حریف و کامیابی در آینده می پنداشتند و تصور می کردند که با در دست داشتن نایب السلطنه موافق رشته امور مملکت برای همیشه بدست آنها خواهد افتاد و حریف مغلوب از میدان بدر خواهد رفت و حزب شکست خورده متلاشی و منحل خواهد شد.

اعیان و اشراف، کهنه پرستها و مستبدین متنفذ انتخاب مستوفی الممالک کاندیدای حزب دمکرات و یا بهتر بگویم انقلابیون را در حکم فرمان قتل دسته جمعی خود می پنداشتند یا تمام قوا برای کامیابی فراکسیون اعتدال مجلس کوشش می نمودند.

فرمانفرما نقل می کرد که با اینکه من عضو کابینه مستوفی الممالک بودم و نسبت به شخصی او علاقه داشتم چون کاندیدای انقلابیون بود با تمام وسایل ممکنه برای کامیابی ناصرالملک کوشش می کردم و یک هفته نخوابیدم و تمام ساعات شب و روز را به ملاقات و کلا و اشخاص ذی نفوذ صرف می کردم و فقط خواب من چند دقیقه در کالسکه که از محلی به محلی دیگر می رفتم و از ملاقاتی به ملاقات دیگر می شتافتم بود.

نکته دیگر که محرک شاهزادگان و اعیان در مخالفت با مستوفی الممالک شده بود این بود که چون سردار اسعد که در آن روز کمال قدرت را داشت و در حقیقت دولت مستوفی الممالک را تقویت و رهبری و پشتیبانی می کرد با تمام قوا برای انتخاب مستوفی الممالک به مقام نیابت سلطنت کوشش می نمود شاهزادگان و اعیان و حتی رؤسای ایلات بزرگ عقیده داشتند که سردار اسعد خیال رسیدن به سلطنت را در مغز خود می پروراند و طرفداری او از انتخاب مستوفی الممالک به مقام نیابت سلطنت و همکاری او با دمکراتها مقدمه و تهیه خلع احمدشاه از سلطنت و انقراض سلطنت قاجاریه است.

از طرف دیگر روسها بهیچ قیمتی مایل نبودند کاندیدای دمکراتها موفقیت پیدا کند و با نفوذ بسیاری که در آن زمان میان رجال و روحانیون داشتند برای نایل شدن ناصرالملک به مقام نیابت سلطنت تلاش می کردند.

باری اکثریت حزب اعتدالیون در مجلس فعالیت شبانه روزی رجال و شاهزادگان وحشت روحانیون از انتخاب کاندیدای دمکراتها و شخصیت و معروفیت ناصرالملک دست بهم داد و در نتیجه ناصرالملک با اکثریت زیادی از طرف مجلس شورای ملی به نیابت سلطنت انتخاب شد.

دولت و مجلس به ناصرالملک که در اروپا بود انتخابش را به نیابت سلطنت

تبریک گفتند و از او خواهش کردند که بدون فوت وقت به طرف ایران حرکت کند و با تجربه و کاردانی که دارد کشتی مملکت را به ساحل نجات رهبری کند و موجبات سعادت ملک و ملت را که همه از او انتظار داشتند فراهم نماید.

ناصرالملک پس از چند روز به مجلس جواب داد که چون سلطنت و نیابت سلطنت مقامی است غیر مسئول و بی طرف و باید مورد اعتماد و احترام عموم افراد و نمایندگان ملت باشد و نمایندگان مجلس شورای ملی متفقاً به او رأی بدهند و از اختلاف و دو-دستگی و حب و بغض سیاسی دور باشد و با همه دستجات و احزاب با بی طرفی کامل رفتار و سلوک نماید در صورتی می توانم مقام نیابت سلطنت را قبول کنم و به وظایف آن عمل نمایم که مجلس شورای ملی با اتفاق به من رأی بدهند و در غیر این صورت از قبول آن مقام معذورم پس از چند روز کشمکش و گفتگوی بسیار و جلسات بی شمار در مجلس و هیأت دولت عاقبت نمایندگان حزب دمکرات که به مستوفی الممالک رأی داده بودند با نیابت سلطنت ناصرالملک موافقت کردند و تلگرافی که حاکی از اعتماد کلیه نمایندگان مجلس شورای ملی به نایب السلطنه منتخب بود مخابره نمودند و متفقاً تقاضا کردند که بلادرنگ رهسپار ایران گردد.

اعتدالیون که از موقفتی که در انتخاب نایب السلطنه بدست  
**مخالفت با کابینه** آورده بودند بغایت دلشاد و مغرور بودند و گمان می کردند  
**مستوفی الممالک** با داشتن نایب السلطنه موافق و اکثریت مجلس برای همیشه  
 زمامدار کشور خواهند بود و یقین داشتند که با علاقه ای که  
 مستوفی الممالک به حیثیت و آبروی خود دارد، تحمل اینکه جمعی با او به ستیزگی  
 برخیزند ندارد و از کار کنار خواهد رفت با دستبازی سپه دار اعظم که دمکراتها را دشمن  
 سرسخت خود می پنداشتند و از سردار اسعد هم باطناً دلشنگ بود برای سقوط کابینه  
 شروع به فعالیت کردند.

وکلای مخالف در مجلس بنای انتقاد از دولت را گذاردند و از عدم توانایی  
 دولت به راندن قشون روس از ایران و ایجاد امنیت در مملکت بیاناتی ایراد کردند.  
 روزنامه های متعادل به دست راست مخصوصاً روزنامه عصر انقلاب ارگان رسمی حزب  
 اعتدال دولت را به بی حال و ناتوانی متهم نمود و او را دست نشانده اقلیت مجلس و  
 طرفدار انقلابیون خواند با اینکه چه در مجلس و چه در جراید نام مستوفی الممالک  
 به احترام برده می شد و از گفتن و نوشتن جملات و کلمات توهین آمیز به او خودداری  
 می شد حملات بی دریغی نمایندگان و روزنامه ها مستوفی الممالک را بغایت متأثر کرده  
 بود و هرگاه یک مانع اساسی و یک مشکل اصولی در کار نبود بدون فوت وقت استعفا

می داد ولی آن مانع سبب شد که چندی با صبر و شکیبایی به کار ادامه بدهد و استعفا ندهد.

مشکلی که کابینه مستوفی الممالک در پیش داشت این بود که چون نایب السلطنه هنوز وارد ایران نشده بود اگر دولت کناره گیری می کرد مقاسی که قانوناً مسئول امور مملکت باشد و یا صلاحیت روی کار آوردن دولتی را داشته باشد وجود نداشت و با نبودن نایب السلطنه و استعفای دولت مملکت طبعاً دچار هرج و مرج و بحران عظیمی می شد بهمین جهت مستوفی الممالک تا ورود نایب السلطنه به خاک ایران از کناره گیری خودداری کرد چنانچه روزی در حضور جمعی از لیدرهای مجلس صراحتاً گفت تا ورود نایب السلطنه به خاک ایران اگر مخالفین دولت سنگ آسیا به سر من بگردانند استعفا نخواهم داد و همینکه نایب السلطنه قدم به خاک ایران بگذارد اگر به زنجیرها مرا ببندند و بخواهند نگاه بدارند یک دقیقه نخواهم ماند.

بعوض آنکه خبر ورود ناصرالملک به بندر بیلوی به دولت رسید مستوفی الممالک بدون فوت وقت استعفای کابینه را تلگرافاً به ناصرالملک مخابره نمود و هر قدر نایب السلطنه درخواست کرد که تا تشکیل دولت جدید دست از کار نکشد نپذیرفت.

در همین روزها که اکثریت مجلس وسیله برای سقوط کابینه مستوفی الممالک تلاش می کردند حوادثی پیش آمد که ذکر آن در تاریخ در خور اهمیت است. ایل قشقایی به خونخواهی مرحوم بهبهانی قیام کرد و شورش در فارس ایجاد نمود حتی رؤسای ایل اعلام کردند که برای تشبیه قاتلین بهبهانی با هزارها سوار مسلح به طرف تهران حرکت خواهند کرد، در حقیقت این قیام قشقایی بیشتر بواسطه موقعیت مهمی بود که سردار اسعد و خوانین بختیاری در مرکز پیدا کرده و معنأ حکومت را در دست گرفته بودند، بختیاربها برای مقابله بمثل چند هزار سوار و پیاده به اصفهان آوردند و حاضر بودن خود را برای مقابله با قشقاییها اعلام داشتند.

از طرف دیگر نایب حسین کاشی با هفتصد سوار راه میان اصفهان و قم را رسیدان تاخت و تاز و غارتگری قرار داده بود و رشیدالسلطان در ورامین علم عصیان بلند کرده با جمعی اشرار با قشون دولتی که برای حفظ نظم و امنیت فرستاده بودند به جنگ پرداخته بود.

در بروجرد و خرم آباد لرها به غارتگری و چپاول دست زده بودند و در تنگستان میان شیخ حسین خان با زائر خضر رؤسای ایل تنگستانی جنگ سختی آغاز شده بود، بیوک خان پسر رحیم خان که با پدرش به خاک روسیه فرار کرده بود مجدداً به ایران بازگشتند و جمعی سوار شاهسون گرد خود جمع نموده و چون سابق به ییادگیری و قتل و غارت پرداخته بود.

رشیدالسلطان که یکی از سران عشایر اردبیل بود و موقعی که یفرم و سردار بهادر

به آذربایجان رفته بودند به حبس افتاده بود از محبس قرار گرفته و در خلخال آتش عصیان و قتل و غارت روشن نموده بود.

شک نیست که سرچشمه این اغتشاشات و قتل و غارتها یکی اختلافی بود که در تهران میان مشروطه خواهان پیدا شده بود و به قتل مرحوم بهبهانی و میرزا علی محمدخان و جنگ یارک منتهی گردید و دیگر طرفداران شاه مخلوع بودند که با نکای روسها بطوری که در فصول آینده خواهیم نگاشت از چندی قبل برای برگردانیدن محمدعلی شاه به ایران به تحریک ایلات و روشن کردن آتش فتنه و فساد دست زده بودند.

از طرف دیگر دولت روس امتیازاتی که غیر قابل قبول بود از دولت ایران تقاضا داشت و برگردانیدن قشون خود را از ایران موکول بدست آوردن این امتیازات اعلام داشته بود.

در آن حال آشفته انگلیسها عدم امنیت راههای جنوب را دست آویز قرار داده و در تاریخ بیست و یکم مهرماه قشون انگلیس یادداشت سختی به دولت ایران تسلیم نمود. در آن یادداشت که در حقیقت التماس بود بطور صریح نوشته شده بود که هرگاه دولت ایران تا سه ماه از این تاریخ نظم و امنیت را در جنوب ایران برقرار نکند دولت انگلیس نیرویی مرکب از هزار و دویست نفر برای امنیت بر سرکردگی صاحب منصبان انگلیسی در فارس تشکیل خواهد داد و خود عهده دار امنیت طرق تجارتهی آن سامان خواهد شد. یادداشت انگلیسها جوش و خروشی میان ملت ایران بوجود آورد و عموم طبقات از دسکرات اعتدالی و روزنامه ها نسبت به رویه دولت انگلیس با عصبانیت پرخاش کردند و به تظاهرات شدیدی دست زدند.

آخوند خراسانی تلگرافاتی به وزارت خارجه انگلیس مخابره کرد و انجمن سعادت اسلامبول بار دیگر به فعالیت برضد مداخله اجانب در ایران پرداخت.

بیست و هشتم مهرماه دولت ایران جواب سختی به یادداشت انگلیسها داد و در آن جواب بطور روشن متذکر شد که تمام این اغتشاشات در نتیجه تحریکات دولتهای خارجی می باشد و مادامی که قشون اجنبی قسمتی از خاک ایران را اشغال کرده و دشمنان ملت و مشروطیت را در پناه خود گرفته امیدی برای موفقیت اجرای حق و عدالت و امنیت کامل در ایران نیست و مسئولیت وضعیت ناگوار ایران متوجه دولت روس و انگلیس است و هرگاه آنها از تقویت عناصر ارتجاعی مخالف دولت مشروطه دست بکشند و قشون خود را از ایران بیرون ببرند دولت ایران بوجه احسن قادر خواهد بود امنیت را در سراسر مملکت برقرار نماید و منافع مشروع و تجارتهی دول خارجه را تأمین کند چنانچه یزودی والی کاردان و قوای کافی برای امنیت فارس اعزام خواهد نمود ولی متأسفانه روسها نه فقط قشون خود را از ایران بیرون نبردند و دست از تحریکات

برنداشتند بلکه یکی از اتباع روس صنایع الدوله وزیر مالیه را بقتل رسانید و دیگری شکرالله خان حاکم اصفهان را تیر زد.

هرگاه صفحات این تاریخ را ورق بزنیم و مندرجات آن را از نظر بگذرانیم در اکثر فصول به نام نامی و اسم گرامی مرحوم صنایع الدوله که یکی از بزرگترین موجدین و رهبران آزادی ملت ایران از قید اسارت و بندگی بود برسی خوریم و به رحمتی که آن سرد بزرگ در راه مشروطیت کشیده آگاه می گردیم.

### شهادت صنایع الدوله

مرحوم صنایع الدوله که تجلیات آزادی روح پاکش را مجذوب و مفتون خود قرار داده بود و انوار آزادی بر جسم و جاننش پرتو افکنده بود از سالها پیش از طلوع مشروطیت به آزادمنشی و عدالت دوستی معروف بود و با رهبران افکار نوین و شاگردان دبستان حریت همفکر و همعقیده بود و در مجامع سری آنها راه و شرکت داشت و چون از نعمت فضل و دانش برخوردار بود و از تاریخ نهضت‌های ملل آزاد اطلاع داشت و به اصول و عقاید آنها آشنا بود در پرورش افکار و فلسفه نوین اعضا و رهبران آن طریقت را هدایت و راهنمایی می کرد و آنان را به تمام ملل راقیه آشنا می ساخت.

پس از طلوع مشروطیت تا روزی که بدست دشمنان ملک و ملت شهید شد تمام نیروی فطری و استعداد ذاتی و معلومات آکسپایی خود را برای پیشرفت مشروطیت و برقراری حکومت ملی بکار برد.

چنانچه پس از طلوع مشروطیت به ریاست مجلس شورای ملی که بالاترین مقام ملی بود انتخاب گردید و با کمال شرافت و درستکاری مسئولیت بزرگی را که بعهده داشت انجام داد.

در دوره استبداد صغیر و فرمانروایی محمدعلیشاه هم با همه مخاطراتی که در پیش بود پیشوایی مشروطه خواهان را در تهران بعهده گرفت و در مقابل دربار استبداد مبارزه کرد و برای اعاده مشروطیت برپای نشست و پس از برقراری مشروطیت در کابینه سپهدار عهده دار وزارت معارف و در کابینه سستوفی الممالک عهده دار وزارت مالیه گشت.

مرحوم صنایع الدوله تحصیلات عالی خود را در آلمان بپایان رسانید و پس از مراجعت به ایران با داشتن مقامات رسمی و مهم در دستگاه دولت برای بهبود وضع اقتصادیات مملکت و ترویج صنایع کشورهای مترقی در ایران سعی بسیار نمود و او اول کسی بود که با رنج بسیار و خسارت زیاد کارخانه ریسان ریسی را در تهران تأسیس نمود.

صنایع الدوله معتقد بود که راههای یک کشور در حکم عروق و شرایین آن



کشور است و بدون داشتن راه شوسه و وسایل سریع السیر مجال است مبادله تجارتمی و بازرگانی انجام یابد و اقتصادیات مملکت ترقی کند. بهمین منظور رساله‌ای به نام راه نجات در مزایای خط آهن تألیف و منتشر نمود و آنچه در قوه داشت برای آن منظور بکار برد ولی بدبختانه قدرت روزافزون دولت روس و انگلیس سبب شد که آن مرحوم این آرزو را به‌گور ببرد. اطلاعات و عمق فکر صنایع الدوله سبب شد که روسها بیش از سایر رجال دولت مشروطه با او کینه‌توزی کنند و او را خار راه مقاصد شوم خود بدانند بهمین جهت از دهر زمانی مرگ بر سرش سایه افکنده بود و روزهای آخر عمرش نزدیک می‌شد راجع به قتل مرحوم صنایع الدوله از طرف چند نفر اتباع روس داستانها می‌گویند که این صفحات گنجایش نگارش آن را ندارد و لذا اعصاراً همه آن عقاید را در یک جمله می‌نگارم: چه گناهی در مقابل روسها بالاتر از وطن دوستی، آزادیخواهی و در فکر نجات مملکت از فشار اجانب و بهبود اوضاع مردم ستم‌دیده بود و همین گناه او را محکوم به مرگ کرد. روز چهاردهم بهمن صنایع الدوله در حالی که با کالسکه از دربار به‌خانه خود باز می‌گشت در نزدیکی میدان بخیر الدوله هدف گلوله دو نفر گرجی تبعه روس قرار گرفت و جان به‌جان آفرین تسلیم کرد.

چند نفر پاسان که می‌خواستند قاتلی را دستگیر کنند بسختی مجروح شدند ولی پاسانان دیگر بکمک رسیدند و قاتلی را دستگیر کردند و در نظمیہ حبس نمودند ولی متأسفانه همان ساعت از طرف سفارت روس به‌بهانه اینکه آنها اتباع روس هستند و در روسیه باید محاکمه بشوند آنها را مستخلص و تحویل گرفتند و به روسیه فرستادند ولی مسلماً محاکمه و مجازاتی در کار نبود و در مقابل جنایتی که مرتکب شده بودند پاداش مهمی هم به آنها داده شده بود.

در همان روزها که صنایع الدوله به دست شقاوتکارانه اتباع دولت استبدادی روس در تهران شهید شد در اصفهان هم فاجعه دیگری بدست مردمی که روسها ادعا می‌کردند که چون اهل قفقاز است تبعه آنها است بوقوع نیوست.

### قتل و جرح در اصفهان

شکرالله خان معتمد خاقان که از مشروطه‌خواهان بود و در واقعه بمباران مجلس به اروپا مهاجرت کرد و سپس با اتفاق سردار اسعد به اصفهان آمد و در سفر جنگی از اصفهان تا تهران با سردار اسعد همراه بود و در فتح تهران خدماتی انجام داد از طرف دولت به حکمرانی اصفهان منصوب و به مقر فرمانفرمایی خود رهسپار گردید.

روز یازدهم بهمن عباس خان نام رئیس نظمیہ اصفهان در دارالحکومه معتمد خاقان را بضرط گلوله مجروح نمود و پسر عمویش را مقتول ساخت گلوله در سینه معتمد خاقان وارد شده و از پشتش بیرون رفته بود و مایهها یا مرگ دست بگیریان بود ولی

پسر عمویش سر تیر درگذشت، در صورتی که عباس خان رئیس نظمیّه و مستخدمه رسمی دولت بود روسها مانع از حبس و مجازات او شدند و بسمان بهانه که قاتل صنیع الدوله را نجات دادند او را از حبس خلاص کردند و به روسیه روانه اش کردند. معتمد خاقان چند سال پس از این واقعه نقل می کرد که عباس خان بدون کوچکترین مجازاتی در روسیه با کمال راحتی زندگی می کند و در دستگاه دولت روس مرتبه و مقامی دارد.

## ورود نایب السلطنه به تهران

روسها بخلاف انتظار در عبور نایب السلطنه از خاک روسیه از انجام احترامات لازمه کوتاهی نکردند و او را با تشریفات تا ورود به خاک ایران متابعت نمودند و حتی وعده دادند که در صورتی که اوضاع ایران سروسامانی بگیرد و خطر انقلاب از میان برود قشون خود را احضار خواهند کرد. روسها با دمکراتها که انقلابی می خواندند دشمن بودند و امیدوار بودند که بدست نایب السلطنه منتخب حزب اعتدالی و سرکار آمدن سپهدار بساط دمکراتها برچیده شود.

نایب السلطنه پس از ورود به تهران و قسم یاد کردن در مجلس اعلام داشت که مقام نیابت سلطنت ایجاب می کند که نسبت به احزاب و دسته های پارلمانی بی طرف باشد و با اینکه از طرف حزب اعتدال به نیابت سلطنت انتخاب شده رویه بی طرفی و مساوات را از دست ندهد و از حزب و دسته ای طرفداری ننماید ولی متأسفانه بطوری که خواهیم دید نه نایب السلطنه به عهد خودش وفا کرد و نه دمکراتها رعایت بی طرفی مقام نیابت سلطنت را نمودند.

اول اقدامی که ناصرالملک کرد این بود که از نمایندگان مجلس تقاضا نمود که طبق اصول و سنن پارلمانی کشورهای متقدم اکثریت و اقلیت مجلس روشن شود و احزابی که در مجلس نماینده دارند خود را رسماً معرفی نمایند و برنامه و مرام سیاسی خود را علنی کنند تا دولتی که مسئولیت امور مملکت را عهده دار می شود موافقین و مخالفین خود را بشناسد و عده آنها را بداند و از آرزو و آمال سیاسی نمایندگان ملت آگاه گردد تا خطمشی و رویه خودش را با نظر اکثریت تطبیق کند و با اعتماد به پشتیبانی اکثریت به اصلاح امور مملکت بپردازد.

انجام تقاضای ناصرالملک برای نمایندگان مجلس کار مشکلی نبود زیرا با اینکه بصورت ظاهر دسته های پارلمانی خود را معرفی نکرده بودند و در مجلس همه کنار یکدیگر می نشستند و چپ و راستی در کار نبود ولی از دیر زمانی دودسته متمایز تشکیل شده بود و همه آنها را می شناختند و عده آنها را می دانستند پس از چند روز اعتدالیون

فراکسیون حزب اعتدال را که دارای اکثریت قاطع در مجلس بود و دمکراتها فراکسیون حزب دمکرات را که از بیست نفر تجاوز نمی‌کرد پشت تریبون مجلس معرفی کردند و مرام و نظام حزب را تقدیم ریاست مجلس نمودند.

همکاری که از دیر زمانی میان سپهدار و حزب اعتدال برای انتخاب نایب‌السلطنه و سقوط کابینه مستوفی‌الممالک و مخالفت با سردار اسعد پیدا شده بود برای همه مسلم و روشن بود که پس از ورود ناصرالملک به تهران بار دیگر سپهدار رئیس‌الوزرا خواهد شد و حزب اعتدال با در دست داشتن نایب‌السلطنه و دولت حاکم بر تقدیرات مملکت خواهد گشت.

ناصرالملک پس از مشورت با اقلیت و اکثریت مجلس بر طبق اصول و سن پارلمانی کشورهای مشروطه سپهدار را که مورد تمایل اکثریت بود به ریاست وزرایی انتخاب نمود و سپهدار هم کابینه خود را از چند نفر معاریف و برجستگان حزب اعتدال مانند مستشاران‌الدوله و ممتازالدوله تشکیل داد و کابینه را به مجلس معرفی نمود و مورد قبول مجلس قرار گرفت.

سپهدار برای اینکه بهتر بتواند نظم و امنیت را در مملکت برقرار کند و در معنی کسانی را که مغل امنیت می‌پنداشت و از آنها بیم داشت از تهران بیرون کند و بقول خودش انقلابیون را سرچایشان بنشانند از مجلس اختیار تام خواست و مجلس با تقاضای او موافقت نمود، حتی شیخ‌الرئیس که یکی از نمایندگان اعتدالی بود گفت ما به شما اختیاراتم می‌دهیم.

اول استفاده‌ای که سپهدار از اختیاراتی که بدست آورده بود کرد این بود که چند نفر از معاریف و تندروان انقلابیون را که محرك اغتشاش و آدم‌کشیهایی پنداشت و اعتدالیون هم از آنها بیم زیاد داشتند و قتل مرحوم بهبهانی را به آنها نسبت می‌دادند مانند حیدر عموغلی و یار محمدخان کرمانشاهی و رسول‌زاده مدیر روزنامه ایران نو که عضو حزب سوسیال دمکرات قفقاز بود حبس و پس از چند روز یارمحمدخان را به کرمانشاه تبعید نمود و دو نفر دیگر را از ایران بیرون کرد.

دامنه اغتشاش و ناامنی در فارس که از دشمنی میان صولت‌الدوله رئیس ایل قشقایی و قوام‌الملک شیرازی سرچشمه گرفته بود توسعه پیدا می‌کرد و بازار تجارت آن ایالت بزرگ از رونق افتاده و ناامنی و قتل و غارت کاروانها و مال‌التجاره همچنان ادامه داشت و بطوری که نگاشته شد انگلیسها دولت ایران را تهدید کردند

نظام السلطنه  
والی فارس

که هرگاه در مدت سه ماه امنیت در فارس برقرار نشود برای حفظ منافع تجارتمی خود اقدام خواهند کرد.

دولت ایران نظام السلطنه مافی که از رجال با عزم و کاردان بود به ایالت فارس انتخاب نمود و با قوای کافی مرکب از چند فوج به آنسامان اعزام داشت.

ولی نظام السلطنه نه فقط موفق نشد امنیت و آسایش مردم فارس را تأمین نماید بلکه بواسطه طرفداریش از صولت الدوله آتش جنگ در آن ناحیه مشتعل گشت و عاقبت مجبور شد استعفا بدهد و راه تهران را پیش بگیرد.

اگرچه داستان وقایعی که آن زمان در فارس روی داد بسیار مفصل و در خور این است که فصلی از این کتاب به آن اختصاص داده شود ولی بواسطه نداشتن فرصت و هم آهنگی که حقاً باید نسبت به کلیه حوادث و وقایعی که در آن زمان در ایران می گذشت رعایت شود ملخص وقایع را بطور اختصار به نظر خوانندگان می رسانم.

نظام السلطنه بورود شیراز سعی بسیار کرد که میان دو دسته صلح و صفایی ایجاد و اختلاف دیرین آنها را به دوستی مبدل نماید ولی مردم شیراز که از بدو طلوع مشروطیت از خانواده قوام صدمانی دیده و رنجها کشیده بودند برای برانگیختن والی بر ضد خانواده قوام کوشش بسیار کردند و صولت الدوله را که با میلیون و مشروطه خواهان همراه بود بر ضد خانواده قوام تحریک کردند و بواسیل ممکنه آتش خشم حکومت را نسبت به قومایان تیزتر نمودند.

قوام الملک هم که ریاست ایلات خصه را داشت و در موقع می توانست چند هزار نفر تفنگچی وارد شهر بکند و با مخالفین خود روبرو گردد و از طرف دیگر از دوستی سردار اسعد در تهران برخوردار بود اعتنایی به مخالفین خود نداشت و حاضر نبود برطبق دستور و نقشه نظام السلطنه رفتار کند.

عاقبت پس از چند روز زد و خورد و اغتشاش و هجوم صولت الدوله با چند هزار سوار قشایی به طرف شیراز و بیم آنکه جنگ خونینی میان دو دسته درگیر شود و جان هزارها بی گناه پایمال گردد، نظام السلطنه عفتاً قوام الملک و برادرش نصر الدوله را دستگیر و در ارک دولتی حبس کرد آزاد بخوانان شهر شیراز دکان و بازار را تعطیل کرده گرد ارک دولتی جمع شدند و مجتسماً اعدام قوام الملک و نصر الدوله را از نظام السلطنه می خواستند.

نظام السلطنه پس از مذاکره و مشورت تلگرافی با تهران همچو صلاح دانست که قوام الملک و برادرش را با عده ای مستحفظ روانه تهران نمایند تا دولت هر چه صلاح بداند با آنها رفتار کند.

حرکت این دو برادر از نظر مخالفیشان مخفی نماند و صولت الدوله و سر دسته های مشروطه خواهان مطلع شدند که قوام و برادرش را به طرف تهران حرکت

کتاب شماره ۱۳۶۹

داده‌اند این بود که عده‌ای سوار قشقای در چند فرسخی شیراز سر راه بر آنها گرفتند و  
تصرالدوله را کشتند ولی حیب‌الله قوام‌الملک بطور معجزه‌آسایی از دست آنها نجات  
یافت و توانست خود را به شیراز برساند و در تسولخانه انگلیس متحصن شود.

## استخدام مستشاران آمریکایی

بنا بر پیشنهاد دولت مجلس شورای ملی قانون استخدام مستشاران آمریکایی را برای وزارت مالیه تصویب نمود و حسینقلیخان نواب وزیر خارجه کابینه مستوفی الممالک در تاریخ دوم ذیحجه ۱۳۲۸ بمسفر ایران مقیم واشنگتن تلگرافاً دستور داد که با



مستتر شوستر

تصویب و توافق دولت امریکا مرد صلاحیتداری را برای مستشاری مالیه ایران انتخاب و وسایل مسافرت او را فراهم نماید.

اگرچه دولت امریکا مسئولیتی در امر مستشار مذکور بعهدہ نگرفت ولی برای کمک به ایران چند نفر از آن جمله مستر سرگان شوستر را برای این شغل صالح دانسته و به دولت ایران معرفی کرد و دولت ایران هم با شرایط و مقرراتی چند بشتر شوستر را با چهار نفر امریکایی دیگر که از طرف شوستر معرفی شده بودند استخدام نمود.

شوستر بی نویسد دولت روسیه برای جلوگیری از استخدام مستشاران امریکایی از طرف دولت ایران بسیار تلاش کرد و کوشش نمود که بوسیله چند نفر وکیل دست نشانده خود در مجلس قانون استخدام مستشاران به تصویب مجلس شورای ملی ایران نرسد ولی موفق نشد و دولت ایران قانون مذکور را بتصویب رسانید پس روسها در امریکا بفعالیت پرداختند و به دولت امریکا خاطر نشان کردند که ایران در حال انقلاب و هرج و مرج است و ممکن نیست مستشاران امریکایی در مأموریت خود کانیاب بشوند و موانع زیادی در راه موفقیت آنها وجود دارد که عبور از آن موانع غیر ممکن است ولی دولت امریکا به اظهارات روسها اعتنایی نکرد.

شک نیست که بزرگترین مانعی که برای موفقیت مستشاران امریکایی در ایران بود خود روسها بودند و آنها بهیچ قیمتی مایل نبودند پای اتباع دولت دیگری در ایران باز شود و امور مالی و اقتصادی ایران اصلاح گردد. پس از یک سفر طولانی مستر شوستر در تاریخ روز دوازدهم جمادی الاولی ۱۳۲۹ وارد تهران شد و در پارک اتابک که برای اقامت او آماده کرده بودند سکنی کرد.

نگارنده در مقام آن نیستم که از اوضاع اقتصادی و مالی ایران در آن زمان گفتگو کنم و یا از اصلاحات و طرحهایی که مستشاران امریکایی برای بهبود وضع اقتصادی و مالی ایران در نظر گرفته بودند سخنرانی نمایم بلکه منظورم نگارش تاثیر هیأت مستشاران امریکایی در اوضاع سیاسی و انقلابات آن روزه است که از نظر تاریخ انقلاب شروطیت و وقایعی که در پیش بود اهمیت بسزایی دارد.

برای آنکه مستشاران امریکایی قادر به اصلاحات مالیه ایران بشوند و تسلط کامل بر دخل و خرج مملکت داشته باشند مجلس شورای ملی بر طبق قانون اختیارات زیادی به شوستر خزانه دار کل اعطا کرد و دست او را برای اصلاح امور باز گذارد.

روسها که از اختیارات شوستر بی نهایت عصبانی بودند و سی خواسته بلژیکیها که دست نشاندهشان بودند همچنان در مقام خود باقی بمانند و خزانه دار کل در امور آنها مداخله نکند یادداشت شدیدی به دولت ایران دادند و دولت را تهدید کردند که هرگاه مستخدمین بلژیکی تحت امر مستشاران امریکایی قرار بگیرند قشون روس تمام گمرکات شمال ایران را تصرف خواهد کرد. تعجب در اینست که سفارت فرانسه هم با روسها همصدا شده بود و استقلال بلژیکیها را که تمام گمرکات ایران را در تحت امر خود داشتند از دولت ایران تقاضا نمود.



مسترسوتر و مستشاران امریکایی با اختیاراتی که مجلس به آنها عطا کرده بود با کمال جدیت دست به اصلاحات زدند و در اندک زمانی بر دستگاه مالی ایران مسلط گردیدند و ادارات وزارت مالیه را تحت نفیث و کنترل خود درآوردند، ولی در هر قدم و در مقابل هر اقدام به مخالفت شدید دسته‌هایی که منافع خود را در بی نظمی و هرج و مرج امور مالی ایران می‌دانستند برخوردارند. از یک طرف صاحب‌منصبان بلژیکی که از سالها همه گمرکات ایران را بدون بازخواست در اختیار خود داشتند و روسها از آنها حمایت می‌کردند از مداخله مستشاران امریکایی در امور گمرکات سرباز زدند و به آنها راه ندادند تا کار بجایی رسید که شوستر مجبور شد به آنها اخطار کند که هرگاه تسلیم نشوند و احترام به قانون نگذارند مجبور است به مجلس شکایت کند و از نمایندگان ملت کسب تکلیف نماید.

سیو مرنارد که ریاست مستشاران بلژیکی را داشت بدون اجازه و تصویب خزانه‌دار کل چندین حواله برای دریافت یول و مخارجی که برداشت آنها را در سابق عهده‌دار بود فرستاد ولی بانک حکمهای مذکور را نپرداخت و جواب داد بر طبق قانون چکها باید به امضا و تصویب خزانه‌دار کل برسد. از آن جمله چکی به مبلغ صد هزار سنات به امضای مرنارد رئیس گمرکات بود که به روسها پرداخته شود.

شهامت و بی‌پروایی شوستر بلژیکیها را مجبور به تسلیم نمود و شوستر توانست گمرکات ایران را در تحت کنترل خود درآورد.

از طرف دیگر مستوفیهای قدیم یا بقول متجددین درازنویسها که مالیه این ملت بدبخت برای آنها گنج بادآور بود هیچ قیمتی حاضر نبودند زیر بار مستشاران امریکایی بروند و از دزدی و غارتگری دست بکشند دستگاهی را که حقیقتاً چون ملک موروثی خود می‌دانستند برایگان از دست بدهند وزیر دست مستشاران امریکایی قرار بگیرند.

این طبقه خائن یک دل و یک زبان با هم عملت و متحد شدند و مجالس و محافلی بر ضد مستشاران امریکایی تشکیل دادند و با روسها و بلژیکیها یک جبهه واحد در مقابل مستشاران امریکایی یا بهتر بگوییم در مقابل قانون و مصالح ملت و اصلاح امور مالی مملکت تشکیل دادند و با سرسختی برای از میان بردن مستشاران بمبارزه برداشتند و برای در دست داشتن مالیه ایران و ادامه وضع خراب سابق و غارتگری بیت‌العمل ملت از هیچ نوع رذالت و پستی خودداری نکردند.

از طرف دیگر چون مستشاران امریکایی مسئول امور مالیه ایران بودند مأمورینی برای بدست گرفتن اداره مالیه آذربایجان اعزام داشتند ولی روسها بنای سرسختی را گذارده و اشکالاتی در راه آنها ایجاد نمودند و مانع تصدی آنها شدند.

با وجود همه این مخالفتها و تحریکات مستشاران مالیه با اتکال به قانون و حمایت مجلس شورای ملی و پشتیبانی مردم اصلاح طلب، موفق شدند با کشمکش

بسیار که نگارش آن از حوصله بیرون است سلطه خود را در ادارات مالیه برقرار نمایند و هر یک از ادارات مهم را در تحت مسئولیت یک مستشار امریکایی قرار بدهند و با شهادت بی نظیر به انجام مسئولیتی که بر عهده گرفته بودند اقدام کنند و جمع و خرج مملکت و توازن بودجه دولت که اهمه مسایل بود تحت کنترل شدید قرار بدهند و جلو دزدیها را بگیرند و اشخاص ناپاک و بد سابقه را از وزارت مالیه برانند.

مردان آزاد بخواه و اصلاح طلب که جز سعادت مملکت و اصلاح امور دولت متظوری نداشتند در تقویت مستشاران امریکایی با مخالفین به مبارزه پرداختند و در تقویت روحی مستشاران و تشویق آنان به ادامه کار سعی بسیار نمودند و به آنها فهماندند که مستشاران از پشتیبانی ملت برخوردارند و همچنانکه برای بدست آوردن مشروطیت مجاهده کردند برای اصلاح امور مالی مملکت مبارزه خواهند نمود از جمله مسائلی که در آن روزها روی داد و ذکر آن برای نشان دادن قلدری روسها در ایران خالی از فایده نیست اینست که همسنگ دولت از تحریکات محمدعلیشاه در ایران مطلع شد و مدارک قطعی بدست آورد که شاه مخلوع بانگای روسها و سستدین زمینة مراجعت خود را به ایران فراهم می کند دستور داد بر طبق شرایط و قرار منعقد میان دولت ایران و دول روس و انگلیس حقوق محمدعلیشاه داده نشود روسها پس از آنکه به دولت فشار آوردند که برخلاف قرار دادی که خودشان امضا کرده بودند حقوق محمدعلیشاه را وصول کنند و دولت زیر بار نرفت سفیر روس عده ای سرباز روسی را مأمور کرد خانه حسینقلی خان نواب وزیر خارجه را محاصره کنند و او را در خانه خود محبوس سازند و به او اخطار کنند که تا حواله حقوق شاه مخلوع را نپردازد مستخلص نخواهد شد در نتیجه این زورگویی وزیر خارجه بناچار از شغل خود استعفا داد و دولت هم بناچار هم حقوق شاه مخلوع را پرداخت و هم استعفای وزیر خارجه را پذیرفت.

شوستر در تاریخ اختناق ایران می نویسد من پس از ورود به ایران از هیچیک از سفرای خارجه مقیم ایران دیدن نکردم این رفتار من بر طبع سفیر روس و انگلیس که خود را قادر مطلق در ایران می دانستند گران آمد و وزیر خارجه ایران به من توصیه کرد که خوب است از سفیر روس دیدن نکنم من به او جواب داده من به ایران وارد شده ام و حقاً بر طبق آداب و سنن ملت ایران سفرا باید از من دیدن کرده باشند حتی ناصرالملک قایم السلطنه هم در ضمن صحبت به من فهماند که بهتر بود از سفیر روس دیدن می کردم.

## تمایل به چپ

شک نیست که مستشارانی که در یک کشوری استخدام می‌شوند آنهم برای اصلاح امور فنی شرط عمده موفقیت آنها در اینست که بی‌طرفی در سیاست اتخاذ کنند و از نزدیکی و دوری احزاب سیاسی و مسانک مختلف خودداری نمایند و از حب و بغض نسبت به دسته‌های سیاسی دوری جویند و به کاری که برای آن انتخاب شده‌اند بپردازند. متأسفانه شوستر که در یک مملکت آزاد نشوونما کرده و تا حدی مردی احساساتی بود از همان روزهای اول نتوانست بی‌طرفی خود را نسبت به احزاب سیاسی ایران حفظ کند و تدریجاً تمایل او به طرف چپ یا حزب دمکرات و انقلابیون آشکار گردید. عامل این تمایل و رابطه میان شوستر و رؤسای حزب دمکرات حسن‌فلیخان نواب بود. نظر به اینکه نواب زبان انگلیسی را چون زبان مادری حرف می‌زد و به آداب و رسوم ملل غرب آشنا و عضو مؤثر حزب دمکرات و ریاست کمیته مرکزی آن حزب را عهده‌دار بود و در زمان وزارت خارجه او مستر شوستر به سمت مستشار مالیه انتخاب شد، ورود شوستر به ایران نواب موفق شد اعتماد و اطمینان او را به خود جلب کند و او را به طرف حزب دمکرات تمایل داده و شاید اگر گفته بشود که زمان عقل او را در دست بگیرد گراف گفته نشده باشد، مستر شوستر که مردم ایران را نمی‌شناخت با مسووب نواب رؤسا و کارمندان ادارات تابعه خود را که اکثر از دمکراتهای معروف بودند انتخاب نمود و در حقیقت زمام امور مالی ایران معنای دست دمکراتها افتاد.

بطوری که خود او در کتابش تصریح کرده در حل و عقد وقایع سیاسی و امور مملکتی که خارج از وظیفه‌اش بود وارد شد. اعتدالیها از رابطه نزدیک و حسن اعتمادی که میان سران حزب دمکرات و شوستر پیدا شده بود زنجیده خاطر شدند و راهی را که شوستر پیش گرفته بود برخلاف مصلحت کاری که برای اصلاح آن استخدام شده بود دانستند ولی چون در همان زمان بطوری که خواهیم دید وقایع و حوادثی پیش آمد که اعتدالیها و دمکراتها مجبور شدند با هم متفق بشوند و اختلافات را بکنار بگذارند و به وجود مستشاران امریکایی هم کمال احتیاج را داشتند از بیچیدگی با شوستر خودداری کردند و عدم رضایت خود را برای موقع دیگر گذاردند.

سپه‌دار اعظم رئیس الوزرا که از تربیت شدگان مکتب قدیم و عادت به اصول کهنه و خودسری کرده بود و اطاعت قوانین برای او بسیار گران می‌آمد و خیال می‌کرد که اگر در مقابل اختیارات قانونی که مجلس به مستشار امریکایی داده گردن بنهد خود را دست نشانده و مطیع یک نفر خارجی عضو دولتی که خود بر آن ریاست داشت قرار داده و نمی‌فهمید که این اطاعت از قانون است نه اطاعت از شخص مجری قانون، از اختیاراتی که به مستر شوستر از طرف مجلس عطا شده بغایت خشمگین بود و می‌خواست همچون گذشته خزانه‌داری مطیع اوامر او باشد و هر قدر پول بخواهد بدون چون و چرا

و حساب و کتاب و رسیدگی در اختیارش گذارده شود. مستشار امریکایی هم که خود را موظف به اجرای قانون می‌دانست زیر بار تقاضاهای رئیس دولت نمی‌رفت و امتیازی برای رئیس الوزرا و غیر رئیس الوزرا قائل نبود. سپهدار که عهده‌دار وزارت جنگ نیز بود چون چند ماهی حقوق قشون پرداخته نشده بود به سوستر فشار آورد که باید حقوق افواج را بپردازد والا او مسئول اعمال آنها نخواهد بود در مقابل سوستر پیغام داد که من امین خزانه دولت هستم و تا محاسبات قشونی و دفاتر و عده حقوق بگیر از صاحب‌منصب و تأیید برای من روشن نشود یکشاهی نخواهم پرداخت و پس از رسیدگی برای اینکه مطمئن بشوم که آنچه از خزانه دولت داده می‌شود به افراد قشونی می‌رسد باید در موقع پرداخت مأمورین وزارت مالیه نظارت کامل داشته باشند.

شک نیست که در آن زمان حقوق ناچیزی که به سرپاز بدبخت و صاحب‌منصبان جزء داده می‌شد در جیب وزیر جنگ و معاونین و سردارها و سپهدارها فرو می‌رفت و چیزی به سرپاز نمی‌رسید در نتیجه سپهدار در مجلس از اختیاراتی که به سوستر داده شده بود اظهار عدم رضایت کرد و چون از دمکراتها هم فوق‌العاده رنجیده خاطر شده بود با حال عصبانی از در مجلس بیرون رفت و به کالسکه‌چی گفت برو به اروپا و مستقیماً به طرف گیلان رهسپار شد.

سوستر می‌نویسد در نجاب سپهدار امیر اعظم معاون وزارت جنگ عهده‌دار امور قشون بود و هشتاد هزار تومان از بابت حقوق قشون از خزانه‌داری گرفت ولی من اطلاع حاصل کردم که مبلغ مذکور را به نام خودش در بانک سپرده و دیناری به افراد قشون نپرداخته است. یکی از روزها که در هیأت وزرا بودم امیر اعظم برای تأدیه حقوق قشون از من پول خواست من به او گفتم که شما هشتاد هزار تومانی که گرفتید به نام خودتان در بانک گذارید و یک دینار به سرپازها نپرداخته‌اید و مدرکی که در دست داشته‌اید ارائه دادم امیر اعظم بی‌نهایت پریشان حاضر شد و برای تبرئه خودش مطالبی گفت که قابل قبول نبود.

چون مالیاتها منظم وصول نمی‌شد و قوه‌ای که مورد اعتماد و قادر به وصول مالیات باشد وجود نداشت سوستر اقدام به تشکیل ژاندارمری خزانه کرد و برای ریاست ژاندارمری خزانه ماژر استکس انگلیسی که به زبان فارسی آشنا و از

### تشکیل ژاندارمری خزانه

صاحب‌منصبان قشون هند بود با اطلاع و تصویب سفارت انگلیس برای ریاست ژاندارمری انتخاب نمود بعضی اینکه روسها از انتخاب ماژر استکس به ریاست ژاندارمری خزانه‌داری ایران مطلع شدند بنای اعتراض را به دولت انگلیس گذاردند و گفتند چون استکس صاحب‌منصب رسمی در قشون انگلیس بود حق قبول این شغل

رانداشته است. روسها برای جلوگیری از انتخاب استکس به ریاست ژاندارمری بدرجه ای یافتاری و سختی کردند و دولت انگلیس را تحت فشار قرار دادند که وزارت خارجه انگلیس مجبور شد اعلام کند که استکس سستی در قشون انگلیس ندارد و مرد آزادی است و بدون مداخله و نظر دولت انگلیس خدمت ایران را قبول کرده است.

اگر بخواهیم شرح این داستان و صدها تلگراف و نامه که میان وزارت خارجه انگلیس و وزارت خارجه روس زد و بدل شده و ملاقاتهای مکرری که میان سفیر انگلیس و وزیر خارجه روسیه برای منع استکس از دخول در خدمت ایران بعمل آمده در اینجا نقل کنیم باید فصلی بر فصول این تاریخ بیفزاییم. چیزی که قابل توجه است اینست که با آنکه عده زیادی صاحب منصب روسی در خدمت دولت ایران بودند و در حقیقت قزاقخانه که قسمت مهم نظامی ایران بود در دست صاحب منصبان روسی بود روسها راضی نمی شدند که یک نفر یاور انگلیسی داخل در خدمت ایران بشود.

انگلیسها هم در مقام قدرت روز افزون آلمان در اروپا و خطر جنگی که در پیش بود راه تسلیم و تمکین در مقابل آنها پیش گرفته بودند و نمی خواستند روسها را از خود ناراضی و مکدر کنند.

باری در اندک زمانی ژاندارمری خزانه به ریاست مائر استکس در تهران تشکیل شد و در مدت کوتاهی عده آن به هزار و پانصد نفر رسید تا گفته نگذاره که بواسطه اطمینانی که شوستر به سران حزب دمکرات داشت اکثر صاحب منصبان ژاندارمری منصوب به حزب دمکرات بودند و از طرف مقامات حزب دمکرات به او معرفی شده بودند و همین مسئله بیش از پیش آتش خشم روسها را برافروخت و بر دشمنی آنها با دستگاه خزانه داری و مستشاران امریکایی افزود.

روز بروز بر توسعه ژاندارمری خزانه افزوده می شد و شوستر می خواست در تمام ولایات و ایالات برای وصول مالیات به تشکیل ژاندارمری اقدام کند ولی روسها در قسمت شمال مخصوصاً آذربایجان که قلمرو خود می دانستند مانع از تشکیل ژاندارمری و نفوذ مستشاران امریکایی شدند.

سپهدار بدون آنکه استعفا از مقام ریاست وزرا بدهد مدتی در رشت ماند و وزرا بدون رئیس مشغول کار بودند ولی در **دوازدهم رجب** سپهدار به تهران بازگشت نتیجه تقاضای نایب السلطنه و خواهش و کلای حزب اعتدال با سرسنگینی به تهران بازگشت و در عمارت بیلاقی خود در زرگنده سکنی نمود و از دید و بازدید و ملاقات اشخاص خودداری کرد و همچنان نسبت به اختیارات خزانه دار کل دلشک بود و کوشش می کرد که از اختیارات آنان کاسته شود و آنها را مطیع اوامر خود گرداند.

همکاری نزدیک شوستر با دموکراتها و استخدام صاحب‌نصبان انگلیسی برای ریاست ژاندارمری خزانه و فشار خزانه‌داری به رجال و شاهزادگان دست‌نشانده و تحت‌الحمایه روسها برای وصول مالیاتهای معوقه دولت روس را بغایت خشمگین نموده بود و بطوری که بی‌لاکف مورخ روسی می‌نویسد برطبق اسناد و مدارکی که پس از انقلاب سرخ بدست آمد روسها در همان زمان مصمم بودند قشون به پایتخت ایران وارد کنند و فکری را که سالها در مغز خود می‌پروراندند عملی سازند چنانچه در گزارشی که مستر اوپون از سن پترزبورگ به وزارت خارجه انگلیس داده می‌نویسد در ملاقاتی که با کفیل خارجه روسیه نمودم مشارالیه به‌من اظهار داشت وضع داخلی ایران بسیار وخیم شده و گمان نمی‌کنم دولت روس بیش از این بتواند از اقدامات مجدانه خودداری نماید و اقدام به اشغال خاک ایران نماید.

سپس اضافه نمود که هرگاه در تهران اختیار به‌دست تندروها بیفتد هیچ مرکز قدرتی در ایران باقی نخواهد ماند که ما با آن مناسبات سیاسی داشته باشیم. بعد بنای شکایت را از شوستر خزانه‌دار ایران گذارد و گفت استیلای او در تمام دستگاه دولتی ایران با منافع دولت روس متضاد است و او می‌خواهد از مجلس برای ساختن خط آهن و استقراض از آمریکا اختیارات تام تحصیل نماید، من به او گفتم اشغال شمال ایران از طرف قشون روس مشکلاتی برای دولت انگلیس در مقابل افکار عمومی ایجاد می‌کند و امیدوارم دولت انگلیس تمام مساعی خود را بکار برد تا کلیه مطالبی که موجب رنجش دولت روس شده برطرف گردد و رضایت کامل آن دولت بعمل آید، در خاتمه از او سؤال کردم به عقیده شما دولت ایران چه اقداماتی برای تحصیل رضایت دولت روس باید بنماید، جواب داد اول چیزی که لازم است بشود اینست که مستر شوستر باید بداند تمام اعمال او باید با منافع دولت روس موافقت داشته باشد و چنانچه مستر شوستر استیاز خط آهن و استقراض را از مجلس ایران بدست بیاورد باید تعهد نماید و اطمینان حاصل بشود که در آن باب بر طبق میل دولتین عمل خواهد کرد.

فردای همان روز به کفیل وزارت خارجه روس نوشتم که مقتضی است که دولت روس هر تصمیمی که نسبت به ایران می‌خواهد اتخاذ نماید قبلاً دولت انگلیس را مطلع کند مسیونراتف به‌من جواب داد فعلاً دولت روس فقط اعزام یک اردوی نظامی را به ایران در نظر دارد.

در گزارش تلگرافی که سرجان پارکلی سفیر انگلیس به وزیر خارجه انگلستان داده می‌نویسد نکته عمده‌ای که در اوضاع تهران ملحوظ است معاضدت و همدستی است که تندروها و مستر شوستر خزانه‌دار کل نسبت یکدیگر بروز می‌دهند.

ناگفته نماند که در همان ایامی که روسها از وضع داخلی ایران اظهار عدم رضایت می‌کردند و دولت ایران را تهدید به اعزام اردوی نظامی به ایران می‌نمودند در پشت

پرده تهیه مراجعت دادن محمدعلیشاه را به ایران می‌دیدند و مأمورین آنها با مستبدین و دشمنان مشروطه برای عملی کردن نقشه فوق و از میان بردن حکومت ملی در کنکاش بودند.

سردار اسعد که در پانزدهم شهریور و حسن نیت و علو طبع و علاقمندی مسافرت سردار اسعد به مشروطیت در میان سران مشروطه خواهان بی نظیر بود بواسطه کسالت چشم و عدم رضایت از اوضاع، ایران را ترک کرد و به اروپا مسافرت نمود و در آن موقع حساس و خطرناک یکی از پشتیبانان مؤثر حکومت ملی کنار رفت ولی با وجود دور بودن از ایران سردار اسعد آنگاه از فکر ایران بیرون نبود و تمام هم خود را برای تشجیع خوانین بخنثاری به حمایت مشروطیت و ایستادگی در مقابل استبداد صرف می‌نمود چنانچه در موقعی که شنید سیهدار متمایل به محمدعلیشاه شده بسیار آشفته خاطر شد و این شعر را تلگرافاً به او مخابره نمود:

پس از پیری و داد برتری که داد چگونه دهد نام خود را بیاد  
سردار زعفر می‌نویسد این تلگراف سردار اسعد سیهدار را شرمنده و خجلت زده کرد و او را از کرده خود پشیمان نمود و از آن بعد طرفداران محمدعلیشاه را به خود راه نداد.

در همان زمان که مشروطه خواهان به نام دمکرات و اعتدالی مسافرت شعاع السلطنه به جان هم افتاده بودند و پایتخت را میدان مبارزه حزبی نموده بودند و برای از میان بردن یکدیگر تلاش می‌کردند و توجه به محاطره عظیمی که حیات مشروطیت و آزادی را تهدید می‌کرد نداشتند مستبدین با تکیای روسها در زیر پرده با کمال تردستی وسایل مراجعت محمدعلیشاه را به ایران فراهم می‌نمودند و شبانه روز مجالس و مجامعی داشتند و ایلات و عشایر را بر ضد حکومت ملی تحریک می‌نمودند و در تهران دسته‌های مسلح و آماده جنگ تهیه می‌کردند و قزاقخانه را که در دست صاحبمنصبان روسی بود بحال آماده باش نگاهداشته بودند.

شعاع السلطنه به نیابت از محمدعلیشاه مخالفین مشروطیت را رهبری می‌کرد و عملیاتی را که در شرف انجام بود بتوسط قاصد مخصوص به اطلاع محمدعلیشاه که در وینه پایتخت اطریش سکنی داشت می‌رسانید.

در آنک زمانه پیش از صدها نفر از معاریف، رجال و شاعران و روحانیون برای رسانیدن محمدعلیشاه به تاج و تخت سلطنت و از میان بردن مشروطیت هم قسم و هم پیمان شدند و مبلغ گزافی برای تهیه قشون و اردو کشی جمع نمودند و همگی

سوگندنامه‌ای به طرفداری و فداکاری در راه شاه مخلوع پشت قرآن مجید نوشته و امضا نمودند و بوسیله شعاع السلطنه برای محمدعلیشاه فرستادند.

حتی در اکثر مجالس و مجامع ملی گفته می‌شد که سیه‌دار رئیس دولت مشروطه با طرفداران محمدعلیشاه در خفا هم عهد و هم پیمان شده و مشغول تهیه وسایل مراجعت او به ایران می‌باشد. سردار ظفر می‌نویسد امیرمقخم و سردار جنگ بختیاری هم از کسانی بودند که پشت قرآن را امضا کرده و متعهد شده بودند که بمحض ورود محمدعلیشاه به خاک ایران دو هزار نفر سوار بختیاری که در خاک بختیاری حاضر ز کتاب بودند برای کمک به او به تهران وارد کنند پس از آنکه شعاع السلطنه وسایل کار را از هر جهت آماده یافت برای ملاقات محمدعلیشاه ایران را ترک کرده به اطریش مسافرت نمود.

در حیات مظفرالدین‌شاه محمدعلی میرزا، شعاع السلطنه و

سالارالدوله سیاه خوبی با هم نداشتند و با یکدیگر رقابت

سازش سه برادر

می‌کردند، شعاع السلطنه با پشتیبانی عین‌الدوله صدراعظم

مقتدر کوشش می‌کرد محمدعلی میرزا را از ولیعهدی خرد

و خود به آن مقام نایل شود و سالارالدوله که طبعی سرکش و لجوج داشت خیال

سلطنت را در مغز خود می‌پروراند و برای رسیدن به آن مقام چنانچه در مجلدات پیش

به نظر خوانندگان این تاریخ رسید علم طغیان بر ضد پدر برافراشت و راه خودسری پیش

گرفت و با قسوت دولتی جنگید و پس از فوت مظفرالدین‌شاه و جلوس محمدعلی میرزا

به سلطنت با مشروطه خواهان همداستان و بر ضد محمدعلیشاه بمخالفت برخاست و پس

از جنگ حبس و به اروپا تبعید شد.

پس از طلوع مجدد مشروطه انتظار داشت از طرف زمامداران حکومت ملی به

ایران دعوت شود و کار مناسبی بدست بیاورد و چون مورد توجه و اعتنا واقع نشد باتفاق

شعاع السلطنه که از دست نشانندگان دولت روس بود به وینه پایتخت اطریش رفتند

و با محمدعلیشاه ملاقات نمودند و با یکدیگر متحد و منفق شدند و نقشه مراجعت به

ایران و برانداختن حکومت ملی را کتیدند.

چون سالارالدوله با اکثر رؤسای ایلات غرب و لرستان نسبت سببی داشت و از

هر یک از آنها دختری به عقد خود در آورده بود چنان مصلحت دیدند که زودتر از

محمدعلیشاه به طرف ایران بروند و قشونی از ایلات و عشایر غرب فراهم نمایند و ایالت

غرب و لرستان را قبضه کنند و دامنه تصرفات خود را تا همدان توسعه بدهند و در آن

سامان متمرکز گردد و منتظر ورود محمدعلیشاه به خاک ایران باشد.

شعاع السلطنه محمدعلیشاه را متقاعد نمود که کلیه معاریف و باخطلاح سر-

جنباتان ایران با برگشت او به ایران موافقت و در راه هدنی که در پیش بود از بدل جان



و مال مضایقه نخواهند کرد، حتی به محمدعلیشاه اطمینان داده بود که سپهدار رئیس-الوزرای ایران در باطن با ما موافق و عدست است و مانعی جلو اعلیحضرت ایجاد نخواهد کرد بلکه حتی الامکان تسهیلاتی برای رسیدن مجدد اعلیحضرت به تاج و تخت فراهم خواهد نمود. جمشیدخان سردار کبیر برادر سپهدار قتل می کرد که سقیر روس کمال جد و جهد را برای جلب سپهدار به طرف شاه مخلوع نمود و حتی به او وعده داد که برای همیشه صدراعظم غیر قابل تغییر خواهد بود و محمدعلیشاه کمال امتنان و احترام را نسبت به او مرعی خواهد داشت.

اگر چه دشمنان سپهدار مخصوصاً دمکراتها و تندروها او را متهم به همدستی با محمدعلیشاه می نمودند و سپهدار از دمکراتها بسیار دلشک و ناراضی و طبع سرکش و عصبانی او برای قبول انتقادات و خرده گیریها و تهمت های آنان در عذاب بود و از رفتاری که با او می کردند بی اندازه رنجیده خاطر شده بود چنانچه در یکی از یادداشت هایی که در حاشیه کتاب حافظ از او باقی مانده می نویسد دشمنان من کار بی انصافی و تهمت را در حق من بجایی رسانیدند که حتی فوتشدن من مستروطه خواه نبوده و نیستم ولی آنچه مسلم است اینست که سپهدار از دمکراتها و شومستر ناراضی بود و علناً در مجالس و محافل از اظهار عدم رضایت و شکایت و گاهی بدگویی خودداری نمی کرد ولی سازش او با محمدعلیشاه داستانی بود یکی دور از حقیقت و ساخته دستگاه کسانی بود که می خواستند او را در مقابل ملت رسوا و سرشکسته کرده از میدان سیاست بیرونش کنند.

در همان روزها که آتش فتنه و ناامنی در فارس و سواحل جنوب شعله ور بود و سه هزار نفر از افراد مسلح ایل بهارلو، شهر سیرجان را قتل و غارت نمودند و دامنه غارتگری را تا چند فرسخی شهر کرمان رسانیدند و سردار نصرة رئیس قشون کرمان که برای جلوگیری از عصیان مردم بلوچستان با چند فوج سرباز و دو عراده توپ بدان سامان رفت و شکست خورده به کرمان بازگشت و ایلات غرب مخصوصاً لرستان، پشتکوه و پیشکوه راه خودسری و غارتگری و چپاول بیش گرفته بودند و شهر اراک و ملایر را محاصره نموده و خیال حمله به همدان را داشتند ایل شاهسون که پس از شکست از اردوی دولتی به ریاست یقروم سردار بهادر جندی بی سر و صدا بود مجدداً بتحریک فرستادگان محمدعلیشاه راه عصیان پیش گرفتند و بنای قتل و غارت را گذاردند و دهاتی که نزدیک بود یکی بعد از دیگری خراب و ویران کردند.

مخبرالسلطنه والی آذربایجان، ثنی خان حکمران اردبیل را مأمور جلوگیری آنان نمود و ثنی خان با عده کثافی و چند عراده توپ به مقابله با آنها پرداخت ولی در مصاف

اول شکست خورده و راه فرار را پیش گرفت چون خیرشکست حاکم مذکور و خرابکاری این شاهسون به تبریز رسید مخبرالسلطنه، اسعدالسلطنه را که یکی از رجال کهنه کار قدیمی بود با چند فوج سرباز و قورخانه کامل روانه قوه داغ کرد و به او دستور داد که با کمک تقی خان سابق الذکر شاهسونهای متعددی را از دو طرف محاصره نموده و به خودسری و غارتگری آنها خاتمه بدهند. در نیمه اردیبهشت اسعدالسلطنه با قوای کافی از سوار و پیاده و نوبخانه به طرف مراکز ایل شاهسون پیش رفت و در مشگین اردوی دولتی که مرکب از ده هزار نفر پیاده و سوار بود بفرماندهی اسعدالسلطنه و تقی خان با شاهسونها وارد در مبارزه شدند و پس از چند روز جنگ و کشمکش و تلفات بسیار اردوی دولتی با دادن چهار صد نفر متول شکست خورده و منلاشی گردید و تمام اسلحه و مهمات آنها به دست شاهسونها افتاد. تقی خان از میدان جنگ فرار کرد ولی اسعدالسلطنه به دست دشمن اسیر شد و شاهسونها تا نزدیک اردبیل را غارت نمودند و خیال هجوم به شهر را داشتند ولی چون روسها بک ساخلوی نیرومند در شهر اردبیل داشتند و امیرشان برای طرفداران محمدعلیشاه مطلع بود از حمله به شهر خودداری کردند و پس از قتل و غارت بی سابقه با غنایم بسیار و اسرای بی شمار به محل خود بازگشتند.

تعجب در اینست که با وجود اینکه قریب شصت نفر از رؤسای معروف ایل شاهسون در تهران محبوس بودند و دولت می توانست بوسیله تهدید و با تحسب آنها جلو عتیان شاهسونها را بگیرد کوچکترین افرادی نگردد و کار را به کفایت و کاردانی والی وقت محول نمود.

محمدعلیشاه و باران روسی و ایرانی در وینه پایتخت  
کنکاش در  
اتریش مشغول توطئه و وسایل مراجعت به ایران را  
فراهم می کردند و به تهیه پول و اسلحه می پرداختند. شک  
نست که محمدعلیشاه برای مخارج این سفر جنگی و فرستادن  
جاسوسان به اطراف و اکناف ایران و خرید توپ و تفنگ پول کافی در اختیار نداشت  
چنانچه در استنطاقی که از سقراطسلطنه بعمل آمد گفته بود که چون محمدعلیشاه مخارج  
کافی به ما نمی داد و من در زحمت بوده بهمین جهت به ایران مراجعت کردم بدون  
تردند مخارج این مسافرت و قیمت توپ و تفنگهای خریداری شده از جیب فتوت دولت  
اسپیدادی روسیه پرداخت می شد و اداره قیام برضد حکومت ملی ایران چه در خاگ  
ایران و چه خارج در دست آنها بود می گویند. ظل السلطان عموی محمدعلیشاه که با او  
برای برانداختن حکومت ملی در ایران همدمت شده بود مبلغ گزافی در اختیار محمد  
علیشاه گذارده بود ولی کسانی که ظل السلطان را می شناختند و از مقاصد باطنی و خست  
او اطلاع داشتند می گفتند ظل السلطان خود داعیه سلطنت داشت و بی هیچ قیمتی حاضر

تبود یک تساهی برای رسیدن مجدد محمدعلیشاه به سلطنت، خرج کند. محمدعلیشاه برای بی گم کردن چند سفر متکرراً به نیس وادسا و یاریس نمود و با اشخاصی چند ملاقات و عهد و پیمان بست ولی چون حقیقت اسر برای نکارنده روشن نیست از آن تر ناه آنها خودداری می کنند در اواسط ماه تیر مجلل السلطان از طرف محمدعلیشاه وارد اردبیل شد و بسر از گذرانیدن چند روز و ملاقات چند نفر از مستفدین محل به طرف امل یورتچی رهسپار گردید و به آنها مژده سراجعت شاه مخلوع را به ایران اعلام نمود و از آنان بناء شاه تقاضا کرد که خود را آماده برای فدا کاری در راه ولینعمت مخلوع نمایند. روسها که تا آن زمان نسبت به شاهسونها سختی می کردند غفلتاً رویه خود را تغییر داده بنای مهربانی را با آنها گذاردند و خوانین و رؤسای اهل شاهسون را در مجالس جشن و مهمانیهایی که داشتند دعوت می نمودند و گاهی هم مهمان آنها می شدند.

سفیر روس هم در تهران چون فرمانفرمای قفقاز خود را حاکم بر تقدیرات آینده ایران می پنداشت و با عده مستبدین که در پناه سفارت روس بودند و صاحبمنصبان قزاقخانه وسایل ورود محمدعلیشاه را از هر جهت فراهم نموده بودند می گویند در یک مجلس مهمانی سفیر روس گفته بود مختصری اوضاع تغییر خواهد کرد و کسانی که از آمدن به طرف ما امتناع دارند یا امتنان و کرشمی به طرف ما خواهند آمد.

دولت ایران تاحدی از توطنه مستبدین و محمدعلیشاه در خارج ایران آگاه بود ولی جز آنکه حقوق او را قطع کند و در این کار هم بطوری که نوشته توفیق نیافت، کاری از دستش بر نمی آمد و اگر به روسها هم کله می نورد روسها جواب می دادند ما در کار او سداخله نداریم و در عهد و قولی که داده ایم استوار هستیم.

سردار اسعد که در آن زمان در یاریس می زیست اول کسی بود که دولت ایران را از سوء نیت و قصد خائنانه محمدعلیشاه آگاه ساخت و بوسیله تلگرافات رمز صمصام السلطنه را که ریاست بختیاربها را عهده دار بود مطلع نمود و به او توصیه نمود که برای حفظ مشروطیت و آزادی ملت چون گذشته از هیچگونه فداکاری خودداری نکند و مستوفی الممالک را از آنچه در پایتخت اتریش می گذشت و نقشه ای که در کار بود آگاه نمود.

مسئولین وزارت و مک سفیر روس در بلگراد که زبان فارسی را خوب می دانست و سالها در ایران مأموریت داشته و از اوضاع داخلی ایران بخوبی مطلع و از دشمنان سرسخت آزادی ایران بود واسطه میان دولت روس و محمدعلیشاه و مشاور او بود نقشه برگشت محمدعلیشاه به ایران به دست همین شخص فراهم می شد و مهمات و اسلحه بوسیله همین شخص در اتریش خریداری شد و در صندوقها گذارده از راه روسیه حمل به ایران گردید.

در همین ایام دولت ایران مطلع شد که ارشدالدوله با نقرداری مهمات جنگی از

راه روسیه وارد خاک ایران شده.

دولت در ضمن بادداشت رسمی از دولت روسیه گله کرد که برخلاف عهد و پیمانی که با دولت ایران بسته اجازه داده محمدعلیشاه و طرفدارانش وارد ایران بشوند و از راه روسیه اسلحه وارد ایران کنند ولی دولت روسیه جواب داد که کمترین اطلاعی از اینگونه وقایع نداشته و کمکی برای بازگشت محمدعلیشاه به ایران نکرده است.

در همان ایام در پارلمان انگلیس صحبت از همدستی سفیر روس مقیم پایتخت اتریش با محمدعلیشاه به میان آمد و یکی از وکلا از دولت توضیح خواست ولی پس از چند روزها اعلام داشتند که سفیر روس مقیم وینه کمترین ارتباط با محمدعلیشاه نداشته و آنچه در جرید مسالک آزاد در این باب نوشته اند خالی از حقیقت است.

بازی پس از آنکه محمدعلیشاه کارهای خود را از هر جهت آماده نمود و موقع را برای حرکت به طرف ایران مساعد دید و از موقعیتی که در جمع آوری قشون نصیب سالارالدوله شده بود آگاهی یافت توپ و تفنگ و فشنگهای خریداری شده را صندوق گیری کرده از راه روسیه به مقصد ایران بوسیله ارشاندوله فرستاد و پس از چند روز خود در تحت نام مستعار با شش نفر همراهانش از راه روسیه به طرف ایران حرکت کرد، تعجب در ایست که با وجود کثرت شدید که در آن زمان در سرحدات و گمرکات روسیه بعمل می آمد محمدعلیشاه و همراهانش صدها صندوق محتوی اسلحه را بدون کوچکترین اشکال از خاک روسیه عبور داده و با مساعدت مخفی مأمورین دولت روس وارد خاک ایران نمودند و دولت روس بی شرمانه خود را بی اطلاع از توطئه محمدعلیشاه و عبور او و همراهانش از روسیه اعلام داشت.

بطوری که در صفحات پیش نوشته چون سالارالدوله با رؤسای قبایل غرب رابطه داشت محمدعلیشاه صلاح دانست که سالارالدوله قبلا به ایران بیرون و سپاهی از ایلات و عشایر غرب گرد خود جمع کند و کرمانشاه را تصرف نموده مقر اردوگاه خود قرار بدهد و محض ورود محمدعلیشاه به خاک ایران بر طبق نقشه تهیه شده به تهران حمله کند.

در اوایل تیر سالارالدوله از راه آسیای عثمانی وارد بغداد شد و خود را به خاک ایران رسانید و با رؤسای ایل کلهر و سنجایی که منتظر ورود او بودند و قبلا برای پذیرایی او آماده شده بودند ملاقات نمود و ایلات پشتکوه و لریسان و بیشکوه را بیاری طلبید و در اندک زمانی یک قشون مجهز از چندین هزار نفر سوار آماده نمود و به طرف کرمانشاه حمله برد و آن شهر را بتصرف درآورد و چند نفر از مشروطه خواهان معروف را دستگیر و اعدام کرد و سپس رهسپار همدان شد و در آن شهر تاریخی که از نظر



سالالدوله

سوق الجیشی و جغرافیایی اهمیت خاصی دارا مستتر شد.

## ورود محمدعلیشاه به خاک ایران

محمدعلیشاه و همراهانش روز ۲۱ رجب ۱۳۲۹ وارد قمش تپه شدند و خبر ورود آنها پس از چند ساعت در اغلب نقاط ایران مخصوصاً تهران منتشر شد. سردار ظفر می نویسد با توافق مصمصام السلطنه به ملاقات سپهدار رئیس الوزرا رفته بودیم در میان صحبت پیشخدمت وارد اطاق شد و تلگرافی بدست سپهدار داد، سپهدار تلگراف را خوانده و رنگش پرید و بدون آنکه حرفی بزند تلگراف را به مصمصام السلطنه داد این تلگرافی بود که شعاع السلطنه به مادرش کرده بود و خبر ورود خودش را به قمش تپه داده بود. خبر ورود محمدعلیشاه به خاک ایران چون صاعقه ای بود که بر سر آزادبخواهان فرو ریخت و همه را وحشت زده و پریشان خاطر نمود.

پس از پنج سال انقلاب و خونریزی و خرابی دوباره اهریمن استبداد موحش تر و انتقام جوتر و سرسخت تر از پیش در مقابل ملت ایران نمایان گشت و همه چیز مردم را به مرگ و نیستی تهدید می کرد.

هزارها ایلات وحشی ترکمن و لر و کرد برای هجوم و غارت تهران در شرف حرکت بودند و هزارها مردان منافق و استفاه جو برای رسیدن به مقام و ثروت در راه موفقیت شاه مخلوع تلاش می نمودند.

آثار موفقیت و شادمانی در قیافه سفیر روس مشاهده می شد و رجالی که تا دیروز گرد مجلس شورای ملی و دولت طواف می کردند چنانچه شیوه اینگونه مردان است بد ساختن مجالس و محافل و امضا کردن طومار و تلگراف به نفع شاه مخلوع مشغول شدند.

مستبدین و طرفداران شاه مخلوع که در این انقلابات چند ساله تجربه پیدا کرده دست به همان اسلحه ای که مشروطه خواهان برای موفقیت خود بکار می بردند زدند و در تمام شهرها و قصبات حتی در کشورهای خارجه شهرت می دادند که ملت ایران نسبت به حکومت مشروطه علاقمند نیست و طالب بازگشت شاه مخلوع است و شاه مخلوع

بدون کوچکترین مقاومتی تخت و تاج ایران را تصاحب خواهد کرد از طرف دیگر از نیرومندی و عدهٔ قشون محمدعلیشاه و سالارالدوله داستانها نقل می‌کردند و برای ترسانیدن مردم شهرت داده بودند که چندین فوج قشون روس با توپخانه و سوار قزاق برای کمک محمدعلیشاه وارد سرحد شده و با اردوی ارشادالدوله و شعاع السلطنه به طرف تهران حرکت کرده‌اند.

بالاترین بدبختی که در آن زمان دامنگیر مشروطه‌خواهان و مجلس شده بود این بود که مردم به دولت سپهدار اعتماد نداشتند و او را در باطن مایل به بازگشت محمدعلیشاه می‌پنداشتند.

در همان روزها تلگرافی از طرف شاه مخلوع به سپهدار رسید که بیش از پیش سوعظن مردم را نسبت به دولت زیاد کرد تلگراف مذکور به این مضمون بود: جناب اشرف سپهدار اعظم تا ورود ما به تهران شما همچنان ریاست دولت را عهده‌دار و در نظم و امنیت عمومی کوشش نمایید.

اگرچه از نظر حقیقت‌جویی و حق‌گویی تمایل سپهدار به محمدعلیشاه مخلوع ساخته مغز دشمنان او بود چنانچه در یادداشت‌هایی که به خط سپهدار بیادگار مانده مکرر از بی‌انصافی دشمنانش شکایت و ناله کرده و می‌نویسد دشمنان من حتی نوشتند که من مشروطه‌خواه نیستم و به نفع شاه مخلوع اقدام می‌کنم.

این شهرت که سپهدار رئیس الوزرا و محترم السلطنه وزیر خارجه در خفا با مستبدین و شاه مخلوع همدست هستند و مقاومت و اقدامی برای جلوگیری از ورود شاه مخلوع به تهران نخواهند کرد بزرگترین عاملی بود که سبب یأس مردم شده و مشروطه‌خواهان را متوحش کرده بود. بواسطه خطر مهلکی که در پیش بود و سرعت حوادث نایب السلطنه و لیدرهای حزب دمکرات و حزب اعتدال در صدد چاره‌جویی برآمدند و مصمم شدند که مصمص السلطنه که از مشروطه‌خواهان مورد اعتماد و ریاست ایل بختیاری را عهده‌دار بود به وزارت جنگ منصوب گردد و دفاع در مقابل قوای مهاجم را به عهدهٔ او محول نمایند.

گرچه انتخاب مصمص السلطنه به وزارت جنگ تا حدی از اضطراب عمومی کاست و وزیر جنگ و سردار بهادر را با اعتبار پنجاه هزار تومان به بختیاری برای جمع‌آوری سوار روانه کرد و او در اندک زمانی دسته‌هایی از سوار بختیاری مجهز نمود و به طرف تهران اعزام داشت ولی بودن سپهدار در رأس دولت و عدم اعتمادی که نسبت به او نشان داده می‌شد بیش از پیش مشروطه‌خواهان را مضطرب و مأیوس ساخته بود و عدهٔ احزاب که در آن موقع بحرانی برای نجات مشروطه به تلاش افتاده بودند نسبت به دولت بدبین بودند.

با اینکه سپهدار در جواب تلگراف محمدعلیشاه تلگرافی به این مضمون مخابره نمود: مردم ایران طالب مشروطه هستند و خود متهم چون گذشته از مشروطیت دفاع خواهد کرد، و با وجود تلاشی که سپهدار برای جلب اعتماد عمومی می کرد دامنه سوءظن عمومی روز بروز نسبت به کابینه توسعه یافت و کار بجایی رسید که اعتدالیون و نایب السلطنه ناصرالملک که طرفدار سپهدار بودند موافقت کردند که کابینه سپهدار از میان برود و مصمص السلطنه زمام مملکت را در دست بگیرد.

این نکته را ناگفته نگذارم که اعیان و اشراف و سران مستبدین برای اینکه مشروطه خواهان و مجلس را مرعوب کنند و به آنها بقیمانند که هرنوع بیداری در مقابل محمدعلیشاه بی فایده است و جز تسلیم و تمکین چاره ای نیست بیشتر همدست بودن سپهدار و بعضی از ورزرا را با محمدعلیشاه شهرت می دادند و در حقیقت آنان سبب جدا شدن مشروطه طلبها و مجلس از سپهدار گردیدند.

در چهارم شعبان ۱۳۲۹ مراسم ذیل از طرف سفارتین به دولت ایران داده شد: نظر به اینکه شاه مخلوع برخلاف انگلیس به دولت ایران صلحت و تصیحاتی که مکرر دولتین روس و انگلیس در اوقات متعدد به او داده اند که از هرگونه اقداماتی که باعث شورش و انقلاب در ایران بشود اجتناب نماید، اکنون به خاک ایران وارد شده، دولتین روس و انگلیس نمی توانند در امور راجع به او مداخله کنند لهذا اظهار می دارند که دولتین در این مناقشه که در ایران پیش آمده مداخله ندارند و بی طرف خواهند ماند و بهیچ قسم مداخله نخواهند کرد.

تعجب در اینست که با آنکه بر طبق قرارداد منعقد شده میان دولتین و دولت ایران در موقع تبعید شاه مخلوع دولتین متعهد شده بودند که از هر نوع اقدام شاه مخلوع برخلاف حکومت مشروطه جلوگیری نمایند اینک که خود با کمکهای غیر قابل تردید و وسایل مراجعت او را به ایران فراهم کرده بودند و روسها او را با کشتی روس از سرحد عبور داده و به خاک ایران پیاده اش نموده بودند و در خفا اسلحه و مهمات جنگی حتی چند عراده توپ که همراه داشت از سرحد گذرانیدند و تسهیلاتی برای حمل صندوقهای اسلحه و افرادی که با او همراه بودند فراهم کرده بودند و گذاردند از اتیش وارد روسیه شود همینکه وارد خاک ایران می شود و بدسیاری صاحب منصبان روسی قشون جمع آوری می کنند و وسایل حمله به پایتخت را فراهم می نماید برخلاف معاهده خود رسماً اعلام بی طرفی می کنند. برای آنکه خوانندگان این تاریخ معنی بی طرفی روسها را استنباط کنند و بدقیقت اظهارات آنها بی ببرند در همین روزها سفارت روس در زرگنده مرکز فعالیت عناصر ضد مشروطه شده بود و رجال معروف سستید در حمایت برچم دولت



روس برای موفقیت شاه مخلوع فعالیت می کردند.

چون شوستر خزانه دار بر طبق وظیفه‌ای که داشت برای تقویت نیروی ملی از کمک مالی و تسهیلات مقتضی فروگذار نمی کرد روسها وجود او را یکی از موانع مهم موفقیت شاه مخلوع می پنداشتند و برای کشتن او مأمورینی معین کردند ولی نقشه آنها بوسیله یکی از مأمورین کشف شد و از آن به بعد شوستر کمال مراقبت را برای حفظ جان خود می نمود.

همینکه خبر ورود شاه مخلوع در شهرستانها منتشر شد عموم طبقات مخصوصاً آزادیخواهان بوسیله اعلامیه و تلگرافات تنفر خود را نسبت به آن مردی که موجب آئمه بدیختی و خونریزی شده بود اعلام داشتند از آنجمله مردم اصفهان نامه‌ای به قنصلگری روس نگاشته و در آن نامه متذکر شده بودند: در صورتی که دولت روسیه متعهد شده بود که من بعد از شاه مخلوع حمایت نکند چگونه راضی شد او با جمعی، از خاک روسیه با مقدار زیادی صندوقهای سرپسته سهمت عبور بکند و مأمورین روسیه نه فقط عملیات او را نادیده گرفته بلکه برای موفقیت او مساعدت بسیار نمودند.

قنصل روس نامه سردمان اصفهان را پذیرفت و نامه‌ای شرح ذیل به وزارت خارجه ایران فرستاد: بر حسب اطلاعی که به قنصلخانه رسیده حکومت اصفهان می خواهد مجلسی از علما و اعیان و معتبرین و تجار متعهد نموده و مسوده تلگرافی به نام نمایندگان دول خارجه ترتیب دهد که آنها یعنی ملت محمدعلیشاه را نخواستند و برخلاف ورود او به ایران پرتست نمایند، خواهشمند است به آنها رسماً اطلاع دهند که چون این معامله تعلق به ایران و ایرانیان دارد زحمت دادن به سفارت و قنصلخانه‌های امپراطوری بی سود خواهد بود.

سپس نامه دیگری به نمایندگان مردم اصفهان بضمون ذیل نوشته و فرستاد: شما نباید غبت در معامله محمدعلیشاه به سفارت و قنصلخانه‌های امپراطوری روس زحمت بدهید زیرا مداخله در اینگونه امور حق نماینده خارجه دولت ایرانست و بر دولت ایرانست که اینگونه امور را تصفیه کند.

در آذربایجان رشیدالملک که پیش از این تاریخ حاکم اردبیل بود به نفع شاه مخلوع با جمعی شاهسون دست به اغتشاش و خرابکاری زد، والی وقت بزحمت او را دستگیر و زندانی نمود. در تاریخ سلخ رجب ژنرال قنصل روس رسماً تقاضای استخلاص او را نمود و چون این تقاضا مورد قبول واقع نشد سیصد نفر سرباز روسی مسلح را مأمور نمود که به دارالحکومه رفته مستحفظین و مأمورین دولت ایران را با بی احترامی متفرق کرده مقصر را مستخلص نمودند و پس از چندی همین رشیدالسلطان با دستبازی شجاع الدوله خیانتهایی مرتکب شد که در کتاب هفتم این تاریخ به نظر خوانندگان

خواهد رسید.

شوستر در تاریخی که نگاشته می نویسد اعمالی که روسها در ایران می کردند اگر یکی از آنها میان دو دولت مساوی القوه بود بدون شک منجر به جنگ می شد دولت ایران تمام اقدامات خلاف قانون مأمورین رسمی روس را به وزارت خارجه آن دولت اعتراض می کرد ولی روسها کمترین اعتنایی به اظهارات دولت ایران نمی کردند و حتی شخص مطلعی پس از انقلاب اکبر اظهار می کرد که وزارت خارجه روسیه یادداشت های دولت ایران را در دفاتر خود ثبت نمی نمودند و آنها را چون ورق پاره ای دور می انداختند. ناگفته نگذارم که پس از آنکه خبر ورود شاه مخلوع به ایران در کشورهای آزاد جهان منتشر شد جراید ملی و کثیرالانتشار بنای انتقاد و خرده گیری را از رویه غیر عادلانه دولت روس و انگلیس گذاردند و حتی نوشتند که اگر میل یاطنی دولت روس در کار نبود محال بود شاه مخلوع بتواند با افرادی چند و صندوقهای مهمات جنگی وارد خاک ایران بشود ولی گوش مقامات مسئول دولت روس و انگلیس برای شنیدن اینگونه حرفها آماده نبود و کمترین تأثیری به اعتراضات دولت ایران و جراید آزاد دنیا نمی دادند.

## اتحاد احزاب

اعتدالیون و دمکراتها که دو حزب مهم مملکت بودند و زمام امور را در دست داشتند و پس از فتح تهران یا یکدیگر در مبارزه و کشمکش بودند، بمحض آنکه از ورود شاه مخلوع به خاک ایران اطلاع یافتند و به خطری که آزادی و مشروطیت را تهدید می کرد متوجه شدند اختلاف و نزاع را کنار گذاشته دست برادری بهم دادند و متفقاً برای جلوگیری و مقابله با قوای اهریمنی استبداد که نه فقط حکومت ملی را از میان می برد بلکه جان و هستی خود آنها را به مخاطره انداخته بود قیام کردند.

اولین نتیجه این موافقت و همکاری سقوط حکومت سیه دار که از دیر زمانی مورد سوءظن قرار گرفته و متهم به سازش با شاه مخلوع شده بود و برگزیدن مصصام السلطنه به ریاست وزرا بود.

سپس عده ای از رجال، از آن جمله علاءالدوله و مجدالدوله که برای سقوط مشروطیت و به سلطنت رسانیدن شاه مخلوع تلاش می کردند دستگیر و زندانی کردند و به جمع آوری مجاهدین و سوار بختیاری همت گماشتند و در اندک زمانی یک قشون مورد اعتماد مرکب از مجاهدین و بختیاری در حدود سه هزار نفر بوجود آمد.

ریاست مجاهدین را یقزم و ریاست سواران بختیاری را سردار بهادر، سردار ظفر، امیر مجاهد و سردار محتشم عهده دار شدند و بطوری که در فصل آینده خواهیم نگاشت متفقاً به دفاع از حکومت ملی و جلوگیری از مهاجمین پرداختند.

مصصام السلطنه با مشورت لیدرهای مجلس کابینه را از افراد مورد اعتماد و مؤمن به مشروطیت انتخاب نمود و وثوق الدوله را به وزارت خارجه برگزید.

در همان زمان مجلس شورای ملی دو قانون که هر یک برای مغلوب و مرعوب کردن شاه مخلوع و طرفدارانش بسیار مفید افتاد وضع کرد یکی قانون حکومت نظامی بود که هنوز هم به قوت خود باقی است و بر طبق آن دولت حق داشت اشخاص مطمئن را توقیف و زندانی نماید و کسانی که بر ضد حکومت ملی قیام کرده اند پس از ثبوت اعدام کند. دیگر قانون شگفتی که شاید در دنیا کمتر سابقه داشته بدینسان وضع

نمودند: کسانی که محمدعلی میرزا را اعدام یا دستگیر نمایند یکصد هزار تومان به آنها داده می‌شود. کسانی که شعاع السلطنه را اعدام و یا دستگیر نمایند بیست و پنجهزار تومان به آنها داده می‌شود. کسانی که سالارالدوله را اعدام و یا دستگیر نمایند بیست و پنجهزار تومان به آنها داده می‌شود.

در آن زمان دولت روسیه در اغلب شهرهای مهم ایران قنصلگری معتبری داشت و عده‌ای از ایرانیان بی‌وطن در تحت حمایت روسها درآمدند و مأمورین دولت روسیه این افراد خائن را برای سرعوب کردن مردم و تهیه وسایل و تسهیل و تقویت شاه مخلوع بکار می‌بردند و برای اینکه عده‌ای از مردم قفقاز مقیم ایران که قبلاً طرفدار مشروطه بودند در زمره مجاهدین ملی در نیابند قنصلگریها اعلام کردند که هرگاه اتباع روسیه در وقایعی که در ایران در شرف انجام است مداخله کنند زندانی شده و برای تنبیه به روسیه اعزام خواهند شد.

صدها معاریف مستبدین در زرگنده تحت حمایت سفارت روس درآمدند و شبانه روز به جمع‌آوری اسلحه و مسلح کردن اشرار و اوباش می‌پرداختند.

با اینکه دولت انگلیس در مقابل رفتار ناهنجار روسها در ایران برخلاف قرارداد و تعهدی که کرده بود راه صبر و سکوت پیش گرفته و برای اینکه روسها را از خود ترنجانند اعمال خلاف حق آنان را در ایران نادیده می‌گرفت انجمن طرفدار ایران در لندن بار دیگر بنای پرخاش را نسبت به سیاست دولت انگلیس گذارد و از تمکین و تسلیم دولت انگلیس در مقابل تجاوزات روسها شکایت کردند و مقالاتی در جراید کثیرالانتشار درج نمودند و در مجلس عوام هم چند نفر از وکلای آزادیخواه از رویه دولت در ایران انتقاد نمودند ولی سرادواردگری وزیر خارجه انگلیس که همدستی و دوستی روسها را در مقابل دولت آلمان به قیمت استقلال و آزادی ایران می‌خواست بدست بیاورد گوشش برای شنیدن ناله ملت مظلوم ایران و انتقاد وکلای آزادیخواه مجلس عوام انگلیس آماده نبود و همچنان سیاست دیرین خود را تعقیب می‌نمود و دست روسها را در مداخله امور داخلی ایران بازگذارده بود.

پس از سرکار آمدن صمصام السلطنه مستبدین که تا آن زمان خیال می‌کردند که دولت مشروطه دچار اختلاف و ضعف شده در مقابل محمدعلیشاه مقابله نخواهد کرد و در صورتی که آتش جنگ روشن شود نیروی مقاومت و پایداری ندارد متوجه شدند که با دولتی سر و کار پیدا کرده‌اند که با جان و دل طرفدار حکومت ملی است و با تمام قوا وسایل دفاع و جنگ را آماده می‌کند.

زیاست وزرانی صمصام السلطنه، باز دیگر مشروطه‌خواهان را که در حال یأس و ناامیدی روزگاری می‌گذرانیدند ایدوار کرد و حرارت و هیجانی در مردم پدیدار گشت و دسته دسته چون ایام صدر مشروطیت به تشکیل مجامع و جمع‌آوری اسلحه پرداختند و

عصرها در مقابل مجلس دست به تظاهرات زدند و علاقمندی خود را به حکومت ملی شعار دادند.

قیام مجدد تهران در اندک زمانی در شهرستانها منعکس شد و مردم آن سامان هم بسهم خود بنای تظاهر را گذارده و با انتشار اعلانات و تلگرافات به دولت و مجلس شورای علاقمندی ملت ایران را به مشروطیت و نیسازی از محمدعلیشاه و پیروانش اعلام نمودند. هیجان عمومی بیش از پیش موجب دلگرمی دولت و سرداران ملی شد و آنان را برای مقابله با دشمن مصمم و امیدوار نمود.

شوستری نویسد در یکی از روزها که به هیات وزرا رفته مصمصام السلطنه رئیس - الوزرا گفت من چون رئیس دولت هستم حاضرم بعنوان صلح و سازش به ملاقات محمدعلیشاه بروم و بمحض روبرو شدن او را بکشم و با اینکه یقین دارم کشته خواهم شد چون جان خودم را وقف مشروطه کرده‌ام از کشته شدن باکی ندارم.

در فصول گذشته این تاریخ به نظر خوانندگان رسانیدم که کوشش برای جمع آوری چند ماه پس از فتح تهران تمام قوای مؤثر و مقامات متنفذ برای از میان بردن مجاهدین بکار رفت و ریشه قدرتی که با فداکاری مشروطیت را دوباره برقرار کرد از میان برداشته شد.

اعتدالیون چون مجاهدین را مخل اسنت و آسایش می پنداشتند و آنها را انقلابی می دانستند کمال کوشش را برای از میان بردن آن قوه ملی بکار بردند.

دمکراتها چون ستارخان و باقرخان و سردار محبی و یفرم را متکی به نیروی مجاهدین می دانستند برای تضعیف آنها کمر قتل مجاهدین را بستند و واقعه یارک را پیش آوردند سردار اسعد چون می خواست که بختیاری یگانه قوه و قدرت مسلح مملکت باشد آنچه در قوه داشت برای محو مجاهدین بکار برد سپهدار چون مجاهدین را خودسر و انقلابی می دانست برای اضمحلال آنها کوشید.

یفرم رئیس نظمیة مجاهدین را مخالف نظم عمومی می دانست و برای خلع سلاح آنان تلاش بسیار کرد از همه بالاتر روسها بودند که از روز اول تمام قدرت خود را برای محو این قوه ملی بکار بردند و مکرر دولتها را تهدید کردند که اگر اقدام به خلع مجاهدین نشود تهران را بوسیله قشون اشغال خواهند کرد و برای عملی کردن منظور خود قزوین را اشغال و تهران را در محاطره انداختند در صورتی که اگر رهبران مشروطیت و سرداران ملی مردان عالم و با تجربه و کاردان و عاقبت بین بودند پس از فتح تهران به تشکیل یک قشون ملی منظم بر طبق اصول نظام جدید می پرداختند و مجاهدین را هم وارد افواج قشون ملی می کردند و به تربیت و آشنا کردن آنها به فنون نظامی و انتظامات سربازی می پرداختند و از این نیروی فداکار یک قوه مورد اعتماد ملی و



توقیف شدگان باغشاه

حافظ مشروطیت و قانون اساسی ایجاد می گردید.

پس از آنکه خیر ورود محمدعلی شاه در مرکز منتشر شد و سالارالدوله اردوی امیرمفتح را در همدان شکست داد و تار و مار کرد و راه تهران را پیش گرفت دولت و کلای ملت متوجه شدند که قوه و قدرتی که مورد اعتماد و اطمینان باشد و تسلیم

دشمن نشود و معتقد به مشروطه و حکومت ملی و جنگجو و فداکار باشد برای جلوگیری و مقاومت در مقابل دشمن ندارند و به افواج قدیمی و قزاقخانه هم کمترین اعتمادی نبود بناچار ب فکر افتادند مجاهدین متفرق شده را جمع آوری کنند و نیروی مورد اعتمادی برای مقابله با استبداد ایجاد نمایند. با سعی بسیاری که کردند بیش از سیصد نفر از مجاهدین قدیم را نتوانستند جمع آوری و تحت سلاح در آورند زیرا اکثر آن بدبختها با از میان رفته بودند و یا توانایی کار نداشتند.

متأسفانه این سیصد نفری که جمع آوری و مسلح شدند دیگر مجاهدین قدیم نبودند و بواسطه یأس و ناامیدی و فقر و پریشانی و بی انصافی که نسبت به آنها شده بود نیروی شهامت و شجاعت را از دست داده بودند و قادر نبودند مانند گذشته فداکاری کنند فقط در حدود پانصد نفر مجاهدینی که در تحت قیادت بقرم از روز اول اداره می شدند و زندگانی شان تأمین شده بود و به رئیس خود اطمینان و اعتماد کامل داشتند صفات و سجایای دوره مجاهدت را از دست نداده بودند بلکه با طول زمان آزموده تر شده بودند و بطوری که در صفحات آینده خواهیم نگاهت در جنگهایی که پیش آمد با کمال رشادت و فداکاری جنگیدند و به فتوحات سهمی که انتظار نمی رفت نایل شدند و نام نیکی از خود در صفحات تاریخ آزادی ایران باقی گذاردند.

## بار دیگر تبریز برای نجات مشروطیت بیا خاست

با اینکه مردم ستم‌دیده و زنج کشیده تبریز گرفتار سختیها و مصایب روسها بودند همینکه از ورود شاه مخلوع به قمش تپه آگاه شدند و از قشون کشی به طرف پایتخت برای محو آزادی اطلاع یافتند بار دیگر پیمان خاستند و برای یاری مشروطیت قد مردانگی علم کردند. بر طبق دستور انجمن کسانی که تظاهر بطرقداری شاه مخلوع می کردند دستگیر و زندانی نمودند و تلگرافات و نامه های متعدد به مجلس شورای ملی و دولت و انجمنهای ملی شهرستانها مخابره نمودند و آنان را به قیام بر ضد شاه جابر و قشون غارتگر او تشویق نمودند و آمادگی خود را برای فداکاری در راه آزادی ملت بار دیگر اعلام داشتند در همان زمان مخبرالسلطنه معزول و علاءالدوله به فرمانقرمایی آذربایجان منصوب گردید ولی چون علاءالدوله می دانست که با بودن قشون روس در تبریز کاری از او ساخته نیست از قبول ایالت آذربایجان خودداری کرد و شاهزاده امان الله میرزا کفالت ایالت آذربایجان را عهده دار گشت تقی خان رشیدالملک و محمد میرزا که در امر کارهای ناروایی کرده بودند از طرف نایب الایاله دستگیر و زندانی شدند.

روسها که با وجود بردباری مردم تبریز بی درپی بهانه جویی می کردند از این پیش آمد استفاده کرده و بنای پرخاش را با مسئولین امور گذاردند و در تهران سفیر روس یادداشت شدیدی به دولت ایران ارسال داشت و استخلاص آنان را خواستار شد. روز پنجم مرداد قسول روس به ملاقات امان الله میرزا کفیل ایالت رفت و با یک لحن زننده و شدید آزادی رشیدالملک را تقاضا کرد امان الله میرزا با کمال ادب و خوش رویی جواب داد چون این مرد اعمال خلاف قانون کرده و مقداری از اموال دولت را حیف و میل نموده بر طبق دستور دولت بازداشت و تحت محاکمه قرار گرفته است و تا محاکمه او تمام نشود نمی تواند او را مستخلص نماید قسول روس سرسنگین و بی اعتنا دارالحکومه را ترک کرد و هنوز ساعتی از ملاقات قسول و کفیل ایالت نگذشته بود که متجاوز از صد نفر سرباز روسی تفنگ در دست عمارت حکومتی را محاصره کردند



و عده‌ای وارد عمارت شده و بدون آنکه اعتنایی به نماینده دولت بنمایند مستحفظین رشیدالملک را با سر نیزه مجروح و متفرق نمودند و مجبوس را مستخلص و به همراه خود به قسولخانه روس بردند. این عمل بی‌شرمانه روسها مردم تبریز را بغایت خشمناک نمود و صدای عدم رضایت و شکایت در کوچه و بازار بلند شد. مجاهدین دسته‌دسته گرد هم جمع شده و به یکدیگر می‌گفتند تا چند باید تحمل بیادگری بیگانگان را کرد و شاهد جفاکاری آنها بود بعضی که تندخو و عصبانی‌تر بودند برآن شدند که به قسولخانه رفته و رشیدالملک را دستگیر نمایند ولی عقلا با این فکر مخالفت کردند و قرار گذاردند که فردای آن روز در سربازخانه مجتمع شده به مشورت بپردازند و راهی برای جلوگیری از اعمال زشت روسها اتخاذ نمایند.

روز چهارشنبه عصر بازارها را بستند و مردم دسته دسته به طرف سربازخانه روانه شدند ولی چند ستون قشون روس سربازخانه را احاطه کرده و مانع ورود مردم شدند و دسته‌های دیگر هم تفنگ بدست در خیابانها به خودنمایی پرداختند. مردم تبریز که از این رفتار روسها بهیجان آمده بودند به طرف مسجد جامع که محل جمعی بود و گنجایش عده زیادی را داشت روانه شدند.

صحن مسجد و پشت بامها و خیابانهای اطراف از جمعیت پوشیده شده بود و آثار خشم و ناراحتی از چهره مردم آشکار بود چند نفر از ناطقین مشروطه‌خواه منجمله میرزا علی واعظ، حاجی آقا رضا زاده و سید محمد خامنه‌ای خطابه‌های مهیج و پرشوری ایراد کردند و از رفتار روسها شکایت نمودند و متذکر شدند که این بردباری و ستانگی که ملت تبریز در مقابل مطالبه روسها از خود نشان می‌دهد از ترس نیست بلکه برای اینست که فتنه و فساد روی ندهد و کار به جنگ و خونریزی نکشد.

بمحض آنکه خبر هیجان تبریز به تهران رسید دولت عین الدوله را به فرمان‌فرمایی آذربایجان منصوب نمود و عین الدوله شاهزاده امامقلی میرزا را به نیابت ایالت انتخاب کرد.

ناگفته نماند که انتخاب عین الدوله به ایالت آذربایجان در حکم نمکی بود که بر جراحات مردم آزادخواه تبریز پاشیده شد و آنان را که ستمگری‌های عین الدوله را به چشم دیده بودند دچار بهت و پریشانی ساخت. در مقابل امامقلی میرزا که سردخوش- نیت و نیکوکاری بود توانست تاحدی جلوا حساسات مردم را بگیرد و آنان را به صبر و تحمل و بردباری وادارد ولی شاهزاده امامقلی میرزا هم نتوانست اعمال و رفتار ظالمانه روسها را تحمل کند و پس از چندی از کار برکنار شد.

در آذربایجان قسولهای روس شهرت دادند که محمدعلیشاه با بیست هزار قشون و بیست میلیون تومان رهسپار تهران گشته و محمد ولی خان سپهسالار را از طرف خود تا ورود به تهران نایب السلطنه نموده و عنقریب تخت و تاج ایران را به تصرف در

خواهد آورد و دستگاه مشروطیت برچیده خواهد شد،  
تاجر بائسی روس رسماً از طرف قسوس روس متیم اردبیل حاکم را ملاقات کرد  
و به او گفت که **شما** باید خود را تعاینده و حاکم از طرف محمدعلیشاه بدانید و حلقه  
اطاعت او را برگردن بتهید و با از کار کناره گیری نمایید.

## جنگ میان اردوی سالارالدوله و اردوی امیرمفخم بختیاری

خوانین بختیاری برای اینکه تعادل و توازن را در خانواده رعایت کرده باشند با اینکه امیرمفخم طرفدار محمدعلیشاه بود و شاید در میان طرفداران استبداد سردی به سرسختی او پیدا نمی‌شد به ایالت بروچرد و لرستان انتخاب نمودند و یک اردو مرکب از چند فوج سرباز و توپخانه و هزار سوار بختیاری برای امنیت و حفاظت صفحه غرب در اختیارش گذارده شد و امیرمفخم متعهد شد که در صورتی که سالارالدوله بنای سرکشی و عصیان را بگذارد و به طرف همدان رهسپار گردد با قوایی که داشت از او جلوگیری نماید.

سالارالدوله با چند هزار سوار از جنگجوترین ایلات کلهر و سنجایی پشتکوه و پیشکوه و کرد و شانزده عراده توپ به طرف ملایر رهسپار گشت همینکه خبر حرکت سالارالدوله به امیرمفخم رسید با اردویی که تحت امرش بود از ملایر بیرون رفت و در ده کوچکی اقامت گزید.

سردار ظفر می‌نویسد چون من می‌دانستم بیان سالارالدوله و امیرمفخم جنگ خواهد شد بدون فوت وقت صارم الملک را با یک عراده توپ و سیصد سوار بختیاری به کمک امیرمفخم فرستادم سواران کلهر که پیش قراولی اردوی سالارالدوله را عهده‌دار بودند وارد ملایر شدند و فردای آن روز از ملایر گذشته و به اردوی امیرمفخم حمله بردند.

امیرمفخم و مرتضی قلیخان در گردنه بوداری ایستاده صحنه جنگ را تماشا می‌کردند سواران بختیاری با سرسختی می‌جنگیدند ولی امیرمفخم به احمد خسروی که ریاست سواران بختیاری را داشت پیغام می‌دهد که چون ما خیال رفتن از این محل را داریم دست از جنگ بکشید و به ما ملحق شوید.

سوارهای کلهر موقع را غنیمت شمرده به بختیاریها حمله می‌برند و بختیاریها را شکست داده متفرق می‌سازند.

امیرمفخم و مرتضی قلیخان دو عراده توپ که در اختیار خود داشتند گذاردند

و فرار کردند سواران کلهر تا قلعه درباد اردوی امیرمفخم را تعقیب کردند و تلفات زیادی به بختیارها وارد آوردند.

صارم الملك وقتی با سواران بختیاری و دو توپ رسید که کار از کار گذشته بود و بختیارها شکست خورده بودند.

هیأت وزرا پی در پی از پیش آمد جنگ و وضعیت دو طرف سؤال می کردند و می گفتند از اردوی امیرمفخم خبرهای موخش می رسد من جواب دادم این اخبار از طرف سالارالدوله جعل می شود.

سهام السلطان که اکنون نماینده مجلس است و صمصام الملك برادرش هر دو از عراق گریختند که بیرون نزد سالارالدوله، زیرا آنها از شکست اردوی امیرمفخم مطلع بودند و خبر شکست امیرمفخم به تهران هم رسیده بود.

امیرمفخم نام خود را به ننگ آلوده کرد فردای آن روز اردوی شکست خورده به طرف عراق حرکت کرد من اسکندر خان را جلو آنها فرستادم که حرکت خلافی نسبت به مردم دهات نکنند.

امیرمفخم و مرتضی قلیخان سلامت وارد باغ فرمانیه شدند امیرمفخم قسم یاد کرد که من دیگر در جایی که یک نفر بختیاری باشد نخواهم ماند و فردا می روم به کمره و درملکی که خریداری کرده ام اقامت خواهم کرد.

جمعی از سواران بختیاری فرار کردند و رفتند به طرف بختیاری، تمام اثاثیه مرتضی قلیخان و پانزده هزار تومان پول نقدی که داشت بغارت رفت. شک نیست که امیرمفخم چون طرفدار محمد علی میرزا بود عمداً وسایل شکست اردو را فراهم کرده بود.

چون محمد علی میرزا مرد سفاک بی نام و ننگ بود و امیرمفخم هم دوستار او بود چه خوب گفته شاعر:

ذره ذره کاندترین ارض و سماست      جنس خود را همچو کاه و کهرباست  
ناریان مرتاریان را جاذبند      نوریان مرتوریان را طالبند  
امیرمفخم به طرف کمره رفت و من، مرتضی قلیخان و فتحعلیخان پسر امیرمفخم را با سوارهایی که داشتند نزد خود نگاه داشتم عجب از مرتضی قلیخان است والا همه می دانستیم که امیرمفخم و برادرش سردار جنگ طرفدار محمد علی میرزا هستند پیش از شکست امیرمفخم سالارمسعود و سهام السلطنه با عده ای سوار بختیاری و یک عراده توپ در عراق به من ملحق شدند و نیز یک توپ کوچک اتریشی برای من از تهران فرستاده شد.

همینکه هیأت وزرا از شکست اردوی امیرمفخم اطلاع پیدا کردند به من دستور دادند که با تمام قوایی که داشتم از عراق به قم عقب نشینی کنم تا در قم برای من

کمک فرستاده شود.

من خوانین بختیاری را جمع کردم و گفتم ما باید شکست امیرمفتح را جبران کنیم و از اینجا حرکت نکنیم خوانین جواب دادند بهتراست برطبق حکم دولت به قم برویم و در آنجا منتظر دستور بشویم.

چون مرتضی قلیخان بواسطه سواری و تاخت و تاز زیاد بدنش مجروح شده بود او را با درشکه روانه کردیم.

عجب اینست که سوارهای بختیاری فرزندان حاجی ایلخانی که طرفدار محمدعلی میرزا بودند تن به کار نمی دادند و دائماً مشغول غارت کردن مردم بودند و در نتیجه همه بختیارها را بد نام کردند و تر و خشک با هم سوختند. در این وقت امیرچنگ و شهاب السلطنه با سیصد سوار آمدند قم و به من ملحق شدند.

من تمام سوارهای بختیاری را به رواق حضرت معصومه بردم و قسم دادم که باید در جنگ آنقدر بکوشیم تا شکست امیرمفتح را جبران کنیم و تا فتح نکرده ایم به غارت و چپاول نپردازیم در قسم اول که بایداری در جنگ بود به عهد خود وفا کردند ولی در قسم دوم عهدشکنی کردند زیرا بختیارها در غارت و چپاول بی اختیارند. چون سردارچنگ بواسطه شکست امیرمفتح دیگر در تهران نمی توانست بماند در قم به ما ملحق شد.

بمحض انتشار خبر فتح اردوی سالارالدوله در ملایر هزارها نفر از افراد کرد و لر با خوانین و سرکردگان خود به سالارالدوله ملحق شدند و در اندک زمانی قشون سالارالدوله از سی هزار نفر تجاوز کرد.

شکست قشون دولت مشروطه آنها را در اولین مصاف در مقابل قسمت کوچکی از نیروی شاه مخلوع مشروطه خواهان را بغایت پریشان خاطر و ناامید نمود و مستبدین و طرفداران محمدعلیشاه را امیدوار و شادمان کرد.

دیگر مستبدین تردیدی در موفقیت شاه مخلوع نداشتند و در تهیه برپا کردن جشن ورود او به پایتخت بودند.

ولی دولت و زعمای ملت مخصوصاً مصمصام السلطنه رئیس الوزرا با عزم راسخ به تهیه قشون و مسلح کردن افرادی که استعداد جنگی داشتند همت گماشتند و خود را برای جنگ قطعی و نهایی آماده کردند و به سردارظفر دستور دادند که با قوایی که در اختیار خود دارد با بقایای اردوی امیرمفتح در قم بماند و دسته های سوار بختیاری که از اصفهان می رسیدند به اردوی خود ملحق کند و آماده برای کارزار گردد.



No. 535 S. E. Sikat-ul, Islam.

كتاب هفتيم بياد ثقة الاسلام

## قشون داوطلب ملی

در آن روزهایی که آزادی و مشروطیت در مخاطره بود و طرفداران حکومت ملی در یأس و ناامیدی بسر می بردند و همه باییم و وحشت منتظر حوادث خولینیی بودند و مردم جان و مال و ناموس خود را در خطر می دیدند و قوای دولت مشروطه در مقابل قوای استبدادی که از راه مازندران و شاهرود و سمنان و غرب چون سیل بنیان کن به طرف پایتخت سرازیر بود، بسیار ضعیف و ناچیز بود و از حیث عده با قوای مهاجم که جمعاً از پنجاه هزار نفر متجاوز بود، قابل مقایسه نبود و مقابله با چنین نیرویی کینه توز و سرسخت که بقصد تصرف تخت و تاج سلطنت و بخلک و خون کشیدن مشروطه خواهان و غارت پایتخت بسرعت راه پیمایی می کرد و چندین هزار نفر قزاق جنگ دیده و آشنا به فنون نظامی در مرکز آماده برای یاری و کمک به قشون مهاجم بود و هزارها الواط و اوباش دسته دسته بوسیله شاهزادگان و اعیان مستبد مسلح شده و آماده کارزار و کشتیدن انتقام از طرفداران آزادی و ریختن خون بیگناهان و غارت هستی آنان بودند، وحشت و بیچارگی چون هیولای مرگ بر تهران سایه افکنده بود و حتی بسیاری از خانواده های بی طرف و سستید هم از هجوم هزارها نفر ایلات وحشی که نه مشروطه می فهمیدند و نه استبداد و فقط بقصد غارت راه تهران را پیش گرفته بودند، برخود می لرزیدند و خدا دانا است که اگر این جماعت افسارگسسته و بی نظم و از خدا بی خبر که رحم و شفقت در قلبشان راه نیافته و بوی حق و انصاف به مشامشان نرسیده و روحشان از مکارم انسانی فرستگها دور بوده و حس انتقام و کینه جوئی، غارتگری، خونریزی و شهوترائی چون آتش در قلبشان شعله ور بود وارد این شهر می شدند چه مصائبی در برداشت و چه بر مردم می گذشت.

نگارنده که در آن زمان استاد دانشکده طب بودم و به شغل طبابت اشتغال داشتم چون سایر مشروطه خواهان که آزادی را در خطر می دیدند و از عده کم و معدود قوای دولت ملی و کمی وسایل و نیروی شگفت دشمن آگاهی داشتند بر این عقیده شدم که اگر یک لژیون قشون داوطلب از عناصر ملی و افراد جوان و مؤمن به آزادی تشکیل

بشود و برای مقابله با دشمن آماده گردد و به کمک قوای دولت که از چند هزار نفر تجاوز نمی کرد برخیزد و قسمتی از مسئولیت خطیری که همه افراد در مقابل وطن و آزادی داشتند بر عهده بگیرد و دوش بدوش مجاهدین و سواران بختیاری وارد کارزار بشود به وظیفه ملی خود برای دفاع از مشروطیت عمل کرده و اگر به فتح و فیروزی کامیاب شدیم و جان خود را از کف دادیم لااقل در مقابل تاریخ و وجدان سرشکسته نخراییم بود و در مقابل ارواح کسانی که به قیمت خون خود مشروطه و آزادی را تحصیل کردند و به دست ما سپردند شرمند نخواهیم بود.

برای مطالعه و عملی کردن منظور فوق مجلسی از سران احزاب مشروطه خواه تشکیل دادیم و نیت خود را در میان نهادیم و برای اینکه آنها را مطمئن کنیم که نقشه تشکیل قشون داوطلب نتایج سودمندی دربردارد شمه ای از انقلاب کبیر فرانسه برای آنها نقل کردم و خاطر نشان نمودم که در روزی که قشون چند دولت اجنبی برای حمایت دستگاه استبدادی فرانسه وارد خاک فرانسه شدند و بهمدستی مستبدین راه پاریس را پیش گرفتند، آزادخواهان فرانسه در تحت عنوان «وطن در خطر است و هر فرد علاقمند به آزادی باید برای دفاع از وطن و آزادی مسلح شود» موفق شدند یک قشون نیرومند ملی از افراد مؤمن به آزادی و وطنخواه تشکیل بدهند و دشمن داخلی را بزانو درآورند و قشون خارجی را بخواری از خاک خود بیرون کنند.

رهبران مشروطه خواه و زعمای ملت که پیش از نگارنده متوجه خطری که در پیش بود، بودند و همچون سایر هموطنان دچار یأس و ناامیدی یا بهتر بگویم در آن موقع بیچاره شده بودند این پیشنهاد را با شاشت و خرسندی استقبال کردند و مسئولیت این امر را به عهده نگارنده واگذار کردند.

خوشبختانه برای عملی کردن منظوری که در پیش بود یک عهده سرکزی مرکب از محصلین آزادخواه مدرسه سیاسی و مدرسه دارالفنون که از دیرزمانی برای مطالعه اوضاع اجتماعی تشکیل داده بودیم، آماده بود و همه آنها داوطلب برای دخول در لژیون ملی بودند و هر یک از آنها استعداد اداره کردن و فرماندهی عده دیگری را داشتند.

پس از آنکه از موافقت و مساعدت بلکه امتنان لیدرهای مجلس و زعمای مشروطه خواهان مطمئن شدم و از شرکت عده ای از محصلین و جوانان آزادخواه در قشون داوطلب یقین حاصل کردم، بلادرنگ به هیأت وزرا که در عمارت بادگیر تشکیل می شد شتافتم و موضوع را با صمصام السلطنه، رئیس الوزرا و وثوق الدوله، وزیر خارجه و سردار محترم، وزیر جنگ که در آن جلسه حضور داشتند در میان گذاردم.

هیأت دولت هم که پیش از سایرین از حقیقت وضعیت و نیروی عظیم دشمن آگاه



بود با کمال بشاشت و رضایت پیشنهاد مرا که از طرف فراکسیونهای مجلس تأیید شده بود پذیرفت و پس از تشکر وعده داد از هر نوع مساعدت ممکنه برای تشکیل قشون داوطلب مضایقه نخواهد کرد.

چون دولت در آن زمان فوق العاده از حیث پول و وسایل قشون کشی در مضیقه بود، به مصمصام السلطنه اطمینان دادم که قشون داوطلب هیچگونه کمک و مساعدت مالی از دولت نمیخواهد و افراد و احزاب مشروطه خواه کلیه وسایل لازمه را تهیه خواهند نمود و فقط چون همه افراد دارای تفنگ نیستند اگر ممکن بشود دولت مقداری تفنگ در اختیار ما بگذارد تا بتوانیم عده بیشتری آماده و مسلح نماییم.

مصمصام السلطنه فوراً رئیس قورخانه را احضار کرد و به اودستور داد که هر قدر اسلحه لازم داشته باشیم به ما تحویل بدهد، رئیس قورخانه جواب داد آنچه تفنگ سه تیر فرانسوی و تفنگ پنج تیر داشته‌ایم ما بین مجاهدین و سواران بختیاری تقسیم کرده‌ایم و فقط در حدود سیصد تفنگ ورندل کوتاه و بلند و چند قبضه تفنگ سکنز داریم که برد زیادی ندارند و به دزد جنگهای صحرائی نمی‌خورند ولی برای جنگ شهری و سنگری خوب است و می‌توانیم در اختیار داوطلبان بگذاریم.

چون در آن زمان اکثر مشروطه خواهان و خانواده‌ها تفنگهای خوب و برددار داشتند و داوطلبانی که ثروتمند بودند خود قادر به تهیه اسلحه بودند، قرار گذاردیم که تفنگهای ورندل را به کسانی که اسلحه ندارند و قادر بخرید اسلحه نیستند بدهیم. در میان گفتگو یکی از وزرا که فوق العاده از این احساسات ملی خوشوقت و شاد شده بود اظهار کرد اینک که این قشون داوطلب ملی تشکیل می‌شود و اثر بسیار نیکویی در افکار عمومی خواهد بخشید و ملت را به علاقه مندی طبقه جوان به مشروطیت امیدوار می‌سازد، خوب است همه لباس متحدالشکل در برمی‌کردند و به یک فرم در می‌آمدند.

نگارنده جواب دادم متأسفانه وقت برای فراهم کردن لباس متحدالشکل نداریم و تهیه آن در این موقع خیلی مشکل است، رئیس قورخانه که مرد مشروطه خواهی بود اظهار داشت خوشبختانه مقدار زیادی لباس سرپازی در ذخیره موجود داریم و مانعی ندارد که در اختیار شما گذارده شود.

پس از خاتمه مذاکرات که بیش از دو ساعت بطول انجامید تصمیم گرفته شد که لژیون داوطلب ملی پس از تشکیل در اختیار وزارت جنگ گذارده شود و تحت فرماندهی رؤسای قشون ملی انجام وظیفه کنند و به هر یک از جبهه‌های جنگ که دولت صلاح بداند روانه خواهند گشت.

این که در این داستان چند جا اسم لژیون بردم برای این بود که چند نفر از داوطلبان

که محصل مدرسه سیاسی بودند و تاریخ قدیم روم و یونان را خوانده بودند و شیفته تمدن آن کشورها شده بودند این هوس در آنها پیدا شده بود که قشون داوطلب ملی به نام لژیون ملی خوانده شود و همان انضباط و دیسیپلین و مقررات سختی که در لژیون‌های روم رعایت می‌شد در اینجا برقرار گردد تا افراد بدانند چه مسئولیت بزرگی را برعهده گرفته‌اند و باید بقیمت جان خود از وطن و آزادی دفاع کنند.

همان روز عصر باتفاق چند نفر از داوطلبانی که تاحدی به فنون نظامی آشنا بودند و در جنگهای گذشته شرکت کرده بودند، به کلوب دمکرات که در کوچه سراج‌الملک بود رفتیم و دفتری برای نام‌نویسی داوطلبان مهیا نمودیم و سپس اعلانی مختصر بشرح ذیل منتشر کردیم:

کسانی که حفظ آزادی و وطن را عزیزتر از جان خود می‌دانند می‌توانند در قشون داوطلب که برای مبارزه باظلم و استبداد در شرف تشکیل است وارد شوند و به افتخار حفاظت و حمایت آزادی و مشروطیت نایل گردند.

نگارنده تصور می‌کردم عده داوطلب از هزار و پانصد نفر تجاوز نخواهد کرد ولی پس از انتشار اعلانی گروه گروه محصلین مدارس، طلاب علوم دینی، کاسب و تاجر که اکثر عضو حزب اعتدال و دمکرات بودند با شوق و مسرت خود را برای نام‌نویسی و ورود در قشون داوطلب ملی معرفی کردند.

هنوز روز دوم نام‌نویسی به پایان نرسیده بود که مجاوز از سه هزار و دویست نفر از جوانان شانزدهساله تا پیرمردهای هشتادساله در دفتر نام‌نویسی ناامتحان ضبط شده بود.

چیزی که هرگز از خاطر نگارنده محو نشده و نخواهد شد و هر وقت بخاطر می‌آورم قلبم روشن و دلم گلشن می‌شود قیافه شاد و خندان و چشمان آرزومند داوطلبان حمایت آزادی و یا بهتر بگویم داوطلبان میدان مرگ بود.

در ستون مشخصات دفاتر معلوم شد که خوشبختانه اغلب این افرادی که نام‌نویسی کرده‌اند، دارای تفنگ و فشنگ کافی می‌باشند و در صورتی که مأمور به خارج بشوند قادرند اسب تهیه کنند.

از فردا صبح داوطلبان به دسته‌های پنجاه نفری تقسیم شدند و هر دسته برای آموختن فنون مقدماتی نظامی و مشق تیراندازی و سنگربندی در تحت فرمان داوطلبانی که تاحدی آشنا به فنون نظامی بودند قرار گرفتند و چند روز که فرصت بود از صبح تا عصر بیرون شهر می‌رفتند و تمرین می‌کردند.

پس از آن که دستجات تا اندازه‌ای به وظایف خود آشنا شدند به کلوب حزب احضار گردیدند و لباس سربازی پوشیدند و کسانی که تفنگ نداشتند تفنگ و فشنگ دریافت داشتند.

ناگفته نماند که برطبق مذاکراتی که قبلاً اشاره کردم در حدود چند صد قبضه تفنگ کهنه از سیستمهای مختلف و مقدار زیادی لباس سربازی از طرف اداره مخزن وزارت جنگ و قورخانه به ما تحویل داده شد و در مقابل قبض رسید دریافت داشتند که پس از خاتمه غائله عصیان شاه مخلوع مجدداً تفنگها و لباسها را به ادارات مربوطه وزارت جنگ مسترد داریم.

دولت و فرماندهان قشون ملی مخصوصاً یفرم خان که در فنون جنگی نوع قابل تحسینی داشت و سرداران بختیاری  
**نقشه فرماندهان قشون ملی**  
 براین عقیده بودند که باید با تمام قوا نگذارند داسنه جنگ به پایتخت بکشد و شهر تهران میدان زد و خورد و خونریزی گردد و باید قشون ملی را به سه دسته تقسیم کرد و هر دسته را به استقبال یکی از ستونهای قشون اسپدادی که از راه مازندران و سمنان و همدان به طرف تهران سرازیر شده بودند فرستاد و با آنها مصاف داد.  
 علت اتخاذ این نقشه که کاملاً صحیح و بجای و متطبق با عقل و مصلحت بود این بود که:

اولاً اگر قشون مهاجم وارد تهران می شد بحکم اجبار جمعی مردم بیگناه و اهالی شهر کشته می شدند و خانه های بسیار غارت می شد و خرابی می دید.  
 دوم اگر چه در ظاهر قزاقخانه که در تحت ریاست صاحبمنصبان روس اداره می شد خود را مطیع دولت مشروطه می دانست ولی واضح بود که این قوه در باطن تحت اوامر دولت روسیه قرار گرفته و جداً طرفدار شاه مخلوع می باشد، بهمین جهت دولت مشروطه اطمینان نمی کرد که آن قوه مسلح و منظم و جنگ دیده را که همه ماهه مبلغ گزافی حقوق از خزانه دولت دریافت می نمود به جنگ قشون شاه مخلوع بفرستد و یقین داشت که اگر داسنه جنگ به تهران بکشد قزاقخانه به قشون دشمن خواهد پیوست و برضد قشون ملی خواهد جنگید.

سوم اعیان و اشراف و مشتبذین عده ای از اشرار والوای را در خفا مسلح کرده بودند و منتظر بودند که قشون شاه مخلوع وارد تهران بشود و آنان پشت به پشت قشون استبداد با مشروطه خواهان بجنگند و حساب جنگهای گذشته را با مشروطه طلبها تفریق کنند.

چون دولت مجبور و مصمم بود که تمام قشونی را که در اختیار داشت از بختیاری و بجاهد که مسلماً از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد به سه دسته تقسیم کند و هر دسته را به استقبال یکی از ستونهای قشون دشمن بفرستد شهر تهران بدون دفاع می ماند و بدون دفاع ماندن پایتخت دو خطر بزرگ در برداشت.

اول آنکه قزاقخانه و عده‌ای که مخفیانه مسلح شده بودند چون شهر را بدون دفاع می‌دیدند قیام می‌کردند و هیأت دولت و وکلای مجلس را دستگیر می‌نمودند و نقاط مهم شهر را که از نظر سوق‌الجیشی اهمیت داشت اشغال می‌کردند و پیش از آن که قشون مهاجم شاه مخلوق به تهران برسد شهر به تصرف آنها در می‌آمد.



نور خان

دوم ممکن بود قشون مهاجم همان عملی را که سردار اسعد و سپهبدار در فتح تهران کردند انجام بدهند بدین معنی که با قشون دولت مصاف ندهند و زویرو نشوند و راه را کج کرده وارد تهران بدون مدافع و محافظ بشوند. برای حل مشکلی که در پیش بود یک جلسه مشورتی از سرداران قشون ملی و عده‌ای از وکلا که در دوره انقلاب تا حدی به قانون حتیکی آشنا شده بودند و نگارنده و

سه نفر از برگزیدگان قشون داوطلب ملی موثق السلطنه، سرتیپ علیخان کرمانشاهی و میرزا سید محمدخان مدیر کاشانی، تکمیل یافت و پس از گفتگوی بسیار چنین تصمیم گرفته شد که کلیه قشون دولت ملی که افراد جنگ دیده و ورزیده هستند و تفنگهای سیستم جدید در دست داشتند به استنبال قشون دشمن بروند و حفاظت پایتخت را قشون داوطلب ملی یا به قول شاگردان مدرسه سیاسی لژیون ملی عهده‌دار گردد و صد نفر سوار بختیاری در مرکز شهر تحت عنوان قوه اسدادی بماند تا در صورت ضرورت به قشون مدافع کمک کند و سیصد نفر از افراد داوطلب که دارای اسب و تفنگ جدید بودند به ریاست سید محمدخان مدیر به کمک اردوهای ملی مأمور جلوگیری محمد علیشاه رهسپار مازندران گردد.

چون وقت کم بود فردای همان روز سیصد نفر از داوطلبان شهر در مریضخانه یوسف‌آباد که امروز بنام مریضخانه شماره یک قشون نامیده می‌شود و در آن زمان آزاد بود متمرکز شدند و پس از بیست و چهار ساعت به طرف مازندران رفتند. این قشون سیصد نفره اغلبشان جوانان محصل و کاسبهای بازار بودند و پس از چندی به نام قشون برق معروف شد.

علت معروفیت به نام برق این بود که گفته می‌شد این قشون جنگ ندیده و جوان چون صاعقه بر سر دشمنان آزادی فروید آمد و خرس هستی آنها را آتش زد و محمد علیشاه و اتباعش را تار و مار کرد.

برای تکمیل کادر فرماندهی قشون داوطلب که ریاست آن به عهده نگارنده بود و تنظیم نقشه دفاع شهر عصر همان روز در محل کلوب جلسه‌ای از رؤسای قسمت‌ها تشکیل دادیم و موثق السلطنه که یکی از مشروطه خواهان مجرب بود و در

## دفاع پایتخت

جنگ مجلس و فتح تهران با شجاعت شرکت کرده بود، یکی از فرزندان رشیدش در جنگ مجلس قربانی راه آزادی شده بود و فرزند دیگرش سرهنگ حیدرقلیخان امین که در تمام جنگهای دوره مشروطیت فداکاری نمود و امروز با کدامنی و سربلندی زیست می‌کند و سرتیپ علیخان خانه خراب کرمانشاهی که یکی از سرسلسله فداکاران و مجاهدین راه مشروطه بود و مدت دو سال در نواحی غرب برای استقرار حکومت ملی با مستبدین پیکار کرده بود، به سمت معاونت و عماد خلوت و میرزا محمودخان دواساز را به سمت آجودانی انتخاب نمودیم.

پس برای محل تمرکز قوا و تعیین نقاطی که باید سنگر بندی شود به طرف باروی شهر رهسپار گشتیم.

توضیح آن که در آن زمان شهر تهران به وسیله یک خندق عمیق که خاکریز

مرتفعی داشت احاطه شده بود و شهر با خارج به وسیله هشت دروازه که هر یک مقابل یکی از جاده های مهم قرار گرفته بود و درهای آهنی محکم داشت مربوط می شد. هشت دسته پنجاه نفری برای محافظت هشت دروازه گماشته شدند و در زیر پلهای مقابل دروازه مخزن باروتی جای داده شد که در صورت هجوم دشمن پل را خراب کنیم و مانع ورود قشون مهاجم بشویم.



از آخرین عکسهای شادروان دکتر مهدی ملکزاده

صدها سنگر در دوردیف در روی خاک کربز خندق بنا نهادیم و در هر یک از سنگرها ده نفر گماشتیم. توضیح آن که چون بیم آن می رفت که هرگاه قشون محمدعلی شاه به شهر حمله

می برد قزاقخانه و دسته های مسلحی که خود را برای یاری محمدعلیشاه در شهر آتاده کرده بودند از داخل برای امداد به قشون مهاجم به ما حمله می برند و ما در میان دو آتشی یکی از خارج و یکی از داخل گرفتار شویم سنگرها را در دو ردیف بنا کردیم. یک ردیف از سنگرها مسلط به خارج و جاده هایی که به شهر منتهی می شد، بود و یک ردیف سنگرها مسلط بر شهر بود که هرگاه از داخل شهر مورد هجوم قرار بگیریم بتوانیم از خود دفاع کنیم.

چند عراده توپ کهنه قدیمی زنگ زده مثل توپهایی که در ماه رمضان برای اعلام طلوع و غروب آفتاب بکار می برند در اختیار ما گذاردند این توپها بوسیله فنیله آتش می شد چند روز صرف وقت کردیم تا آنها را تمیز کرده و در مجاور دروازه هایی که تصور می شد مورد هجوم دشمن قرار بگیرد استوار نمودیم.

بطوری که اشاره کردم صد نفر سوار بختیاری هم در میدان توپخانه متمرکز شدند و چون هراسات احتمال خطر می رفت این سوارها آخورها برای اسبهای خود در میدان ساختند و شب و روز تفنگ در دست و قطار فشنگ در کمر پهلوی اسبهای خود جای داشتند. وظیفه سوارها این بود که بعضی این که دشمن به یکی از دروازه های شهر حمله یزد بلا درنگ خود را به کمک محافظین برسانند و متفقاً از ورود دشمن به شهر جلوگیری کنند.

در همان روزها ژنرال یالمارسون و چند نفر صاحب منصب سوئدی که برای تشکیل ژاندارمری استخدام شده بودند وارد تهران شده بودند و در هتل فرانسه واقع در خیابان علاءالدوله سکنی کرده بودند و از طرف وزارت جنگ از او تقاضا شده بود که توای مدافع پایتخت را دیدن نماید و اگر نواقصی در کار هست دستور بدهد و برای منظور فوق نگارنده را به او معرفی کرده بودند.

میرزاغفارخان صاحب منصب نظمی که یکی از مجاهدین بنام بود نگارنده را که با چند نفر محصلین مدرسه طب مشغول تهیه یک مریضخانه موقتی در پشت باروی شهر نزدیک به دروازه باغشاه بودیم ملاقات نمود و اظهار داشت که ژنرال یالمارسون از طرف دولت برای بازدید وضع دفاعی شهر مأمور شده و در مقابل دروازه قزوین انتظار ملاقات تو را دارد.

ژنرال با یکی از صاحب منصبان سوئدی به نام پطرسن که فعلاً در صلیب سرخ سوئد عهده دار مقام مهمی است مشغول قدم زدن و تماشای دروازه و خندق مجاور بودند. پس از معرفی چون زبان فرانسه را خوب می دانست چند ساعت به معاینه سنگرها و وضعیت دفاعی و استحکاماتی که بنا کرده بودیم و مریضخانه موقتی و حالات روحی افراد پرداخت و دستورات سودمندی داد و نواقصی را که مشاهده کرده بود خاطر نشان

کرد.

از آن جمله اظهار عقیده کرد که چون ممکن است دشمن بوسیله توپ دروازه‌ها را خراب و از میان بردارد و راه را برای دخول به شهر باز کند و یا از نقاطی که خندق عمیق نیست عبور نماید مقتضی است سدی از سیم خاردار در مقابل دروازه‌ها و بعضی نقاط مورد نظر ایجاد گردد زیرا هر قدر بیشتر موانع در مقابل هجوم دشمن ایجاد شود برای قشون مدافع که در سنگرها جای دارند و می‌توانند مهاجمین را هدف گلوله قرار بدهند و تلفات زیاد به آنها وارد بیاورند نافع تر خواهد بود.

با این که در آن وقت تهیه سیم خاردار در تهران مشکل بود بزحمت زیاد موفق شدیم مقابل چند دروازه که تصور می‌شد بیشتر مورد خطر مهاجمین است سد سیم خاردار بنا کنیم و نیز چند نقطه کم عمق خندق را بوسیله سیم خاردار محافظت نماییم. ژنرال یالمارسون پس از این که متوجه شد که اکثر افراد قشون داوطلب شاگردان مدارس عالی سیاسی و دارالفنون می‌باشند و فرمانده آنها جز یک نفر طبیب و استاد دانشگاه نیست فوق العاده اظهار امیدواری به آینده نمود و گفت من امیدوارم بتوانم ژاندارمری ایران را با اینگونه عناصر وطن پرست و فعال کار تشکیل بدهم.

برای این که خوانندگان این تاریخ و فرزندان آینده این آب و خاک پی به روحیات و پایه فداکاری مدافعین پایتخت که حقاً باید آنها را مدافعین آزادی نامید ببرند شمه‌ای از آنچه خود شاهد و ناظر بودم می‌نگارم.

عنایت الله خان شاگرد سال سوم مدرسه سیاسی با این که مسلول بود با تن تبار وارد در قشون مدافع شد و لباس سربازی دربر کرد و بدون آن که توجهی به حالت مزاحی خود داشته باشد شب و روز به حفر خندق و کارهای سخت پرداخت.

در نتیجه زحمت زیاد و آفتاب گرم روز درروزی خالکریز خندق بدون سایه بان و سرمای نیمه شب، تب شدت کرد و دچار خونریزی سینه شد، آنچه در قوه داشتیم بکار بردیم که به خانه خود برود و از این خدمت که در حقیقت خودکشی بود دست بکشد راضی نشد و تا روز آخر با تن تبار و حال خطرناک در انجام وظیفه‌ای که در مقابل وطن بعهده گرفته بود پایدار ماند، پس از ختم غائله که دیگر رفتی برای او باقی نمانده بود سرفراز و شادمان به خانه برگشت و پس از چند روز درگذشت.

میرزا سید علی منشی باشی مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک، که در آن زمان پیش از هفتاد سال از عمرش می‌گذشت لباس مجاهدت دربر کرد و در جرگه مدافعین قرار گرفت، این پیرمرد آزادی خواه به درجه‌ای ضعیف و ناتوان بود که بزحمت می‌توانست تفنگ مکنز سنگینی که داشت حمل کند و چون دستش می‌لرزید یک سه پایه آهنی تهیه کرد و در سنگری که جای داشت برای آنکه دشمن را بهتر هدف قرار بدهد تفنگ



را روی سه پایه استوار کرده بود.

چون کم خواب بود شب بجای جوانان کشیک می داد و همچون پدر مهربانی از آنان پرستاری می کرد.

پیرمردی تاجر اهل زنجان که بیش از هشتادسال از عمرش گذشته بود و ریش سفیدبلندی داشت و افراد قشون داوطلب او را حبیب این مظاهر می نامیدند زیرا همان علاقه ای را که حبیب این مظاهر به اسلام و سیدالشهداء داشت این پیرمرد به مشروطیت داشت. شبها تا صبح در سنگرها گردش می کرد و مراتب بود که بالاپوش از روی جوانها به کنار نرود و سرما نخورند و اول طلوع فجر جای و نان برای آنها تهیه می کرد و با دست لرزان و قیافه مهربان به آنها تقدیم می کرد.

پیرمرد دیگری برای اینکه رفقایش آب آلوده نخورند دو کوزه بزرگ تهیه کرده بود و هرروز دودفعه به قنات شاه می رفت و آن کوزه ها را آب می کرد و نفس زنان به سنگرها می آورد.

عده ای از کسبه و کارگرمشروطه خواه که مجبور بودند برای اعاشه خانواده شان کار کنند روزها بی کسب و کاری رفتند و شبها به سنگرها باز می گشتند و برای جبران غیبت روز شب تا صبح کشیک می دادند.

به دولت خبر رسیده بود که سالارالدوله همین که آگاهی

یافت که قشون ملی برای مقابله و جنگ با او به طرف ساوه

زهسپار شده تصمیم گرفت برای این که بدون دردسر و جنگ

و جدال پایتخت را تصرف کند و از کمک و حمایت شهری

استفاده نماید از مقابل شدن با قشون ملی خودداری نموده و قصد دارد از راه علی آباد قم به تهران وارد شود.

### جنگ شتر

به ملاحظه همین گزارش وزارت جنگ به سرکردگان قشون مدافع شهر دستور داد

که چون ممکن است قشون سالارالدوله اردوی ملی را پشت سر گذارده و همین دوروزه

از بیراهه به تهران حمله ببرد واجب است شب و روز با مراقبت کامل و در حال حاضر-

باش باشید و کوشش کنید قشون مهاجم را در پشت دروازه ها و خندق نگاهدارید و

مانع دخول آنها به شهر بشوید تا قشون ملی از عقب برسد.

همان شبی که این خبر منتشر شد نگارنده با اتفاق سلیمان میرزالدرفراکسیون

حزب دمکرات برای ملاقات ژنرال یالمارسون و مذاکره در اطراف وضعیت دفاعی شهر

به مهمانخانه فرانسه رفته بودیم.

هنوز چند دقیقه از ورود ما به مهمانخانه نگذشته بود که صدای شلیک هولناکی

از طرف دروازه خراسان بلند شد، ما یقین کردیم که خبری که به دولت رسیده بود صحیح

بوده و قشون سالارالدوله از راه علی آباد به تهران رسیده و به قسمت شرقی شهر هجوم برده و جنگ میان مدافعین و مهاجمین آغاز گشته.

نگارنده و شاهزاده سلیمان میرزا پیاده سر از پا نشناخته تفنگ بدوش نفس زنان و عرق ریزان به طرف دروازه خراسان رهسپار شدیم سوارهای بختیاری هم که در میدان توپخانه آماده برای چنین پیش آمدی بودند با عجله چون سیل به طرف نقطه‌ای که صدای شلیک شنیده می شد روانه شدند.

با کمال تعجب هنوز ما به گارخط آهن نرسیده بودیم که تیراندازی خاتمه یافت و سکوت جای صدای تفنگ و موزر را گرفت، پس از آنکه به محل واقعه رفتیم معلوم شد یک قطار شتر حامل گندم و جو به طرف دروازه خراسان می آمده افراد محافظ دروازه که در حال حاضر باش بودند و هر ساعت انتظار ورود قشون دشمن را داشتند در تاریکی شب قطار شتر را بجای قشون دشمن گرفته و بدون رسیدگی و تحقیق بنای تیراندازی را گذارده‌اند و سنگرهای مجاور هم تحت تأثیر آن وضعیت قرار گرفته یاری آنها شاقه و در تیراندازی شرکت کرده بودند.

این پیش آمد مضحک اضطرار غیر قابل وصفی در مردم تهران ایجاد کرد و موجب حوادث ناگواری شد که ذکر آن موجب طول کلام و صرف وقت است.

تا دیر زمانی ظرفا و بذله گویان در اطراف جنگ شتر داستانها نقل می کردند و جنگ جوانان را با قطار شتر نقل مجالس قرار داد بودند و از شجاعتی که قشون مدافع پایتخت در جنگ شتر از خود نشان داده بود داستانها ساخته و پرداخته بودند و تلخی کام مردم و حسرت زده را با این افسانه سازی هاشیرین می نمودند.

خوشبختانه دانسته جنگ به تهران نکشید و قشونهای استبداد یکی بعد از دیگری شکست خورده و متلاشی شدند و شاه مخلوع بار دیگر به روسیه فرار کرد و افراد قشون داوطلب پس از چهل روز با چهره‌هایی از آفتاب روز و سرمای شب سوخته و سیاه شده ولی شادمان به خانه‌های خود باز گشتند.

عکسهایی که پس از خاتمه غائله در کلوب برداشته شد یکی کادر فرماندهی و دیگری دسته‌ای از قشون داوطلب را نشان می دهد از نظر خوانندگان می گذرد و وقایع و حوادث آن ایام را پس از چهل و چند سال به خاطر می آورد.

در خاتمه برای آن که سدرجات این فصل حمل بر خودنمایی نگارنده نشود از خوانندگان این تاریخ اجازه می‌خواهم متذکر بشوم که برخلاف بعضی از مورخین و نویسندگان دوره انقلاب مشروطیت که سعی کرده‌اند خود را عامل مؤثر آن حوادث و مصدر وقایع مهم معرفی کنند چنان که مجلدات این تاریخ شاهد و گواه است با آن که نگارنده در بسیاری از وقایع و حوادث دوره انقلاب مشروطیت وارد بودم و شاید بقدر

بوه ناچیز و کمی استعداد و تواناییم در بعضی از پیش آمده‌ها بی‌تأثیر نبودم از ذکر نام خود خودداری کردم ولی چون مسئولیت آنچه در این فصل نگاشته شد مستقیماً بعهده نگارنده بود چاره و راهی جز بردن نام خود نداشتم و قبول فرمایید که از این جهت بسیار متأسف هستم زیرا اهمیت خدمات و مساعی و تأثیر وجودی نگارنده و امثال نگارنده در آن انقلاب شگفت در مقابل مردان بزرگ فداکار در حکم روشن کردن چراغ موشی در مقابل آفتاب و قطره در مقابل دریاست.

## نگرانی ملت ایران از سیاست انگلیس

مشروطه خواهان و مقامات ملی ایران یقین داشتند که دولت روس و انگلیس برای موفقیت شاه مخلوع تشریک مساعی دارند و با مشورت یکدیگر وسایل حرکت او را به ایران فراهم نموده و اسلحه و پول کافی در اختیار او گذارده اند.

مجامع مستبدین و طرفداران شاه مخلوع هم برای مرعوب کردن بلکه ناامید نمودن مشروطه خواهان و متزلزل ساختن قوه مقاومت آنان بطور مختلف نظریه بالا را میان مردم منتشر می نمودند و به مردم نصیحت می دادند که مقابله و جنگ با سهداردوی سلط و سرکب از صد هزار نفر افراد سلحشور مست یه سندان زدن و خود را بدون جهت یکشتن دادن است.

این عقیده بدرجه ای قوت گرفته بود که دولت و حتی نایب السلطنه هم نسبت به رویه انگلیسها ظنین شده بودند.

گفته می شد که نایب السلطنه بطور خصوصی با سفیر انگلیس مذاکره کرد و از او خواست که دولت انگلیس علناً سیاست و رویه خودش را نسبت به شاه مخلوع و حوادثی که در جریان بود اعلام نماید.

در نتیجه پافشاری نایب السلطنه و حمایتی که بعضی از نمایندگان مجلس عامه انگلستان و جراید آزادی خواه از رژیم مشروطیت در ایران می نمودند وزیر خارجه انگلیس مجبور شد تلگراف ذیل را با قید محرمانه بودن به سفیر انگلیس مخابره کند.

دولت انگلیس درباره اجازه دادن دولت روس شاه مخلوع را برای تحصیل و استرداد سلطنت بواسطه نقض معاهده و خلف وعده های شاه و تخلف از شرایط رسانه صورت مجلسی که بین دولت مشروطه و آن دولت در سپتامبر ۱۹۰۹ امضا شده بود معارضه و پروتست خواهد کرد.

مسترسوستر می نویسد من از مضمون این تلگراف مطلع شدم و نایب السلطنه را ملاقات نمودم و به او اطمینان دادم که دولت انگلیس هم از عهدشکنی شاه مخلوع ناراضی است و این عمل او را نادیده نخواهد گرفت.

کابینه مصمص السلطنه که از عناصر مشروطه خواه و مورد اعتماد مشیرالدوله، وثوق الدوله، حکیم الملک، علاء السلطنه، قوام السلطنه و دبیرالملک تشکیل یافته بود همین که تا حدی بر اوضاع مسلط شد و قشونی به نیرومندی بخاری و مجاهدین آماده کرد برای جلوگیری از تحریکات داخلی و اقداماتی که برضد حکومت ملی می شد چند نفر از مستبدین بنام را که دستگیر شده بودند تسلیم محکمه نظامی نمود از آن جمله مجدالدوله که در موقع فتح تهران زندانی شده بود و محکمه انقلابی او را محکوم کرده بود و بوسیله جمعی متنفذین از مرگ نجات یافت از طرف محکمه نظامی مجدداً محکوم به مرگ شد و اجری حکم به روز بعد محول گردید ولی هنوز چند ساعت به موقع اجرای حکم مانده بود که از طرف سفیر انگلیس جرج بارکلی نامه ای به وزارت خارجه رسید و در آن نامه نوشته شده بود که چون مجدالدوله دارای نشان K.S.M.J از طرف دولت انگلیس است باید در محکمه با حضور نماینده انگلیس محاکمه شود و در خاتمه اقدام به قتل مشارالیه را انتقاد کرده و برخلاف مصلحت تلقی نموده بود این اقدام دولت انگلیس سبب شد که مشروطه خواهان یقین کردند که دولت روس و انگلیس با هم همست و همعقیده هستند و از پیروان شاه بخلوع و کسانی که علناً برضد حکومت مشروطه قیام نموده اند حمایت می نمایند حتی یفرم که در موقع دستگیری مجدالدوله یکی از بهترین دوستانش را از دست داده بود پیش از دیگران عصبانی بود و عقیده داشت که دولت بدون توجه به نامه سفیر انگلیس مجرم را اعدام نماید.

ولی دولت جرأت پیروی از عقیده او را نداشت و در نتیجه بار دیگر مجدالدوله از مرگ حتمی نجات یافت و پس از چندی آزاد گردید.

در همان ایام یکی از وکلای دمکرات به اتفاق سردجوانی به ملاقات شوستر رفتند و وکیل مذکور به اطلاع شوستر رسانید که این مرد از طرف قنصل روس مأمور کشتن او شده ولی چون این مأموریت را خیانت به وطن خود دانسته از اجرای آن خودداری کرده است در روز سلام هم مردی به نام فرج الله که از طرف روسها مأمور کشتن شوستر شده بود دستگیر شده و در محکمه سری به مأموریت خود اقرار کرد ولی دولت از ترس روسها ده نزد و این عمل ناجوانمردانه را نادیده گرفت.

کسانی که تاریخ جنگهای میان دولتها یا ملتها و نا جنگهای داخلی کشورها را نوشته اند مکرراً این نکته بر خورده اند که در جنگهایی که از روی اصول علمی و فنی و دقت کامل و رعایت وضعیت جغرافیایی و اطلاع از نیروی دشمن پیش می آید و اطمینان کامل به موفقیت دارند عواملی غیرمنتظره و پیش-

اقبال مشروطه خواهان

آمدهای پیش‌بینی نشده پیش می‌آید که نه فقط تعادل قوای طرفین را از میان می‌برد بلکه طرفی که از حیث قوا از طرف دیگر به مراتب ضعیف‌تر است غالب می‌شود و جنگ به شکست طرف نیرومند خاتمه پیدا می‌کند.

خوشبختانه در جنگ میان دولت مشروطه و شاه مخلوع هم وتایعی پیش آمد که به شکست قشون محمدعلیشاه که بمراتب از قشون ملیون نیرومندتر بود تمام شد.

یکی از آن پیش‌آمدها این بود که سپهبدار در موقع ریاست وزرایی اولش چون با روسها مناسبات دوستانه داشت پنجهزار تفنگ پنج تیر بلند و مقدار زیادی فشنگ خریداری نموده و قیمت آن را پرداخت و موقعی این تفنگها وارد خاک ایران شد و به قزوین رسید که محمدعلیشاه شروع به جمع‌آوری قشون کرده بود و تهیه حرکت به طرف تهران را می‌دید چون روسها و طرفداران محمدعلیشاه می‌دانستند که هرگاه اسلحه خریداری شده بدست قشون ملی بیفتد در جنگی که در پیش بود ممکن است کامیاب و فاتح گردند تمام قوای خود را برای ضبط اسلحه مذکور در قزوین بکار بردند و قسول روس مقیم قزوین چون شخصاً نمی‌توانست قورخانه مذکور را تصرف نماید مانع از حرکت دادن به تهران شد و دسته‌ای از سواران طرفدار محمدعلیشاه را تحریک کرد به قزوین ریخته اسلحه وارد شده را تصرف کنند ولی بهایات وزرا پیش‌دستی کرد و یک گروهان ژاندارم و عده‌ای مجاهد به قزوین فرستاد و تفنگها را با صندوقهای فشنگ به تهران حمل نمود.

پیش‌آمد دیگری که برای دولت مشروطه مهمترین عامل فتح و فیروزی گردید این بود که شاه مخلوع موفق نشد هم‌آهنگی و همکاری میان سه اردویی که از طرف غرب و مازندران و سمنان به طرف تهران اعزام داشته بود ایجاد نماید و این سه اردو در موقع معین خود را به تهران برسانند چون تلگرافخانه مرکزی در دست دولت مشروطه بود و تمام تلگرافاتی که میان اردوهای محمدعلیشاه مخایره می‌شد به دست مشروطه خواهان افتاد.

محمدعلیشاه قادر نبود از حرکت اردوهای سه‌گانه اطلاع کامل داشته باشد و نقشه جنگی خود را بطوری منظم کند که قشون خود را از سه جهت در یک موقع معین متوجه پایتخت نماید.

بهین‌علت بطوری که در فصل آینده خواهیم نگاشت قشون محمدعلیشاه که از سه اردویی بسرکردگی ارشدالدوله و یکی به ریاست شعاع السلطنه و دیگری به ریاست سالارالدوله تشکیل یافته بود هر یک جداجا به فاصله چند روز با قشون ملی روبرو شدند و مصاف دادند و یکی بعد از دیگری شکست خورد و از هم پاشیده شد.

در آن روزهای ظلمانی که دولت ایران از یک طرف دچار اغتشاشات و ناامنی داخلی و از طرف دیگر با قشون شاه مخلوع دست بگیربان بود دولتمن روس و انگلیس بنای مسابقه را برای توسعه دادن قدرت و نفوذ خود در ایران

### مسابقه

گذارده بودند و به بهانه عدم امنیت یکی بعد از دیگری قشون یه‌خاک ایران وارد کردند. در ۲۱ اکتبر دواسکادرون قشون هندی از بمبئی بقصد ایران حرکت کرد و در تعقیب آن دواسکادرون دیگر در ماه نوامبر رهسپار ایران شدند.

عجب این است که در مقابل این عمل ظالمانه سفیر انگلیس از دولت ایران تقاضا کرد که تسهیلاتی از حیث منزل و آذوقه برای قشون انگلیس فراهم آورد و دولت ایران هم بناچار تمکین کرد و به‌علاءالدوله والی فارس دستور داد که از هرگونه کمک به قشون انگلیس خودداری نکند و علاءالدوله هم به رؤسای ایلاتی که میان بوشهر و شیراز سکنی داشتند دستور داد وسایل عبور قشون اجنبی را در طول راه بوجه احسن فراهم کنند.

مستیرالملک سفیر ایران در لندن کوشش بسیار کرد که انگلیسها را از فرستادن قشون به ایران منصرف کند و قول داد که دولت ایران با گرفتاریهای طاعت فرسایى که دارد کمال کوشش را برای امنیت طرف تجارتنی جنوب بکار برده و خواهد بود ولی سرادوارگری وزیر خارجه انگلیس جواب داد که چون مکرر اینگونه وعده‌ها از طرف دولت ایران به‌ما داده شده و عمل قابل ملاحظه‌ای انجام نشده در تصمیم خود استوار هستیم.

متأسفانه در همان ایام یک خانم دکتر انگلیسی در حوالی آباده از طرف جمعی راهزن غارت شده و یک کاروان در راه بوشهر به دست سارقین بی‌عما رفته بود و غلام ماسور سیم تلگراف هند و اروپا را در دوفرسخی شیراز لخت کرده بودند.

انگلیسها می‌خواستند قشون به کرمان، بندرعباس و بم بفرستند و آن ایالت بزرگ را هم تحت اشغال درآورند ولی دولت ایران با زحمت بسیار آنها را از این خیال منصرف نمود چنانکه وزارت خارجه انگلیس در ۱۲۶ کتبر مطابق ۳ ذیحجه به وزیر خارجه روس تلگرافاً اطلاع می‌دهد که ما از قصد خودمان در فرستادن قشون به بندرعباس و کرمان و بم عجالتاً صرف نظر کردیم و فقط بفرستادن قشون به فارس و اصفهان قناعت نمودیم.

روسها که بیش از انگلیسها تشنه اشغال قنای ایران بودند و برای کوچکترین پیش آمدی بهانه‌جویی کرده برفتار و استیلای خود در ایران می‌افزودند و از نفوذ سوسر و محبوبیتی که او در میان ایرانیان پیدا کرده بود بی‌نهایت عصبانی شده بودند

و وجود مستشار امریکایی را خار سر راه خود می پنداشتند، ورود قشون انگلیس را به خاک ایران در حکم جواز توسعه قدرت نظامی خود تلقی کرده و با این که کوچکترین خطری برای اتباع و سرسپرده‌ها و تجارت آنها نبود قشون به اصفهان وارد کردند و پایتخت سلاطین صفویه را که فرسنگها از منطقه نفوذ آنها دور بود عملاً تحت قدرت خود درآوردند و تا ظهور انقلاب روسیه در اصفهان بر جان و مال مردم حکمفرمایی داشتند و جنایات و بی رحمیها کردند که در موقع خود از آن گفتگو خواهیم کرد.

در نامه‌ای که مسیونراتف کفیل وزارت خارجه روسیه در ۲۴ اکتبر به وزیر خارجه انگلیس نوشته خاطر نشان کرده که دولت امپراطوری نظر به اوضاع ناگوار ایران ۱۵۰ نفر سرباز روسی به اصفهان و صد نفر به گیلان اعزام داشت و عده دیگری در تعقیب آنان فرستاده خواهد شد.

در خاتمه این مبحث ناگفته نماند که جمعی بی وطن که از نعمت ثروت بی پایان و مقامات عالیه دولتی برخوردار بودند و با بی شرمی و پستی طوق بندگی اجانب را برگردن نهاده و تحت حمایت روسها درآمد بودند، در آن ایام بدبختی و سختی بیش از قشون روس به وطن خود خیانت و دشمنی کردند و هموطنان خود را آزار دادند و وسایل پیشرفت و قوام نفوذ سیاست اجنبی را در مملکت فراهم نمودند.



## آغاز حمله به تهران

پس از آنکه شاه مخلوع بدستگیری شعاع السلطنه و ارشادالدوله و جمعی درباریان و مستبدین و معلمین روسی خود جماعتی را از تراکمه و ایلات و عشایر مازندران و استراباد در قمش تپه گرد خود جمع کرد و آنها را مسلح نمود و اطمینان پیدا کرد که در هرگاسی که به طرف پایتخت پیش برود عده‌ای مسلح به او ملحق خواهد شد و از شکست امیرنخج در همدان از قشون سالارالدوله اطلاع پیدا کرد و اردویی را که تنظیم کرده بود به دودسته تقسیم کرد؛ یک دسته را به ریاست شعاع السلطنه به طرف مازندران روانه کرد و یک عده دیگر را به ریاست ارشادالدوله از راه شاهرود به طرف تهران اعزام داشت و خود او هم پس از چند روز به اردوی شعاع السلطنه ملحق شد.

کسانی که مجلدات به طبع رسیده این تاریخ را مطالعه کرده‌اند ارشادالدوله را به خوبی می‌شناسند و دل مهمی را که او برای از پادراوردن مشروطیت بازی کرد بخوبی آگاهند و می‌دانند که این مرد سرسخت که از نعمت شجاعت و هوس و پشتکار بهره‌مند بود چگونه خود را در اول نهضت مشروطیت آزادبخواه قلم داد و در میان رهبران ملت جای گرفت و اعتماد زعمای مشروطه خواهان را به خود جلب نمود و در باطن وزیر پرده وسایل تضعیف قوای ملی و از میان بردن مشروطه را فراهم کرد و پس از توپ بستن مجلس به آذربایجان رفت و با قشون سارخان درآویخت و خود نمایها نمود و جماعتی را به خاک و خون کشید و پس از خلع محمدعلیشاه باتفاق او به اروپا رفت و برای فراهم کردن وسایل مراجعت شاه مخلوع به ایران به پترسبورگ مسافرت کرد و با زمامداران دولت روسیه ملاقات نمود.

و پس بر طبق دستور وزارت خارجه روس در قفقاز گرانند دولت نیکلای نایب السلطنه قفقاز را ملاقات نمود و تحت تعلیمات او نقشه هجوم به ایران و اشغال پایتخت را تهیه

نمود و برای منظوری که در پیش بود چند سفر مستکراً به ایران کرد و با رؤسای تراکمه ملاقات و عهدویمان بست و پس از آن که کار را از هر جهت آماده یافت باتفاق شاه مخلوع وارد قمش تپه شد و در اندک زمانی نیروی عظیمی برای حمله به تهران فراهم نمود و راه پایتخت را پیش گرفت.

باید متصفانه تصدیق کرد که در میان صاحبمصابان و طرفداران محمدعلیشاه ارشدالدوله از همه باهوش‌تر و با- وفاتر بود و هرگاه یک قشون با نظم و انضباط در اختیار داشت به آرزویی که داشت نائل می‌شد و یار دیگر آن شاه غافل و نالایق را بر تخت می‌نشاند ولی جماعتی که گرد او جمع شده بودند و اردوی او را تشکیل داده بودند مردمانی غارتگر و خودسر بودند و بواسطه نداشتن ایمان و فاقد بودن نظم و انضباط قدرت جنگی و نیروی مقاومت آنها بسیار ضعیف بود.

### اردوی ارشدالدوله

بیش از آن که اردوی ارشدالدوله رهسپار شاهرود بشود یکی از مستبدین آن سامان از طرف شعاع السلطنه به حکومت آن شهرستان برگزیده شد و به رئیس مالیه دستور رسید که تمام وجوه مالیاتی را تحویل ها کم مذکور بدهد. ولی رئیس دارایی که مرد مشروطه خواهی بود از انجام او امر شعاع السلطنه سرباز زد و وقایع را به تهران گزارش داد و پس از چند روز بناچار خود و اهل و عیالش متواری شدند.

روز اول شعبان اردوی ارشدالدوله وارد شاهرود شد و بلا- درنگ بنای قتل و غارت را گذارد و تمام ادارات دولتی و خانه‌های متمولین بیغما رفت. میرزا حسن مسعود که یکی از مشروطه‌خواهان شاهرود بود در گزارشی که داده می‌نویسد قتل و غارتی که ترکمنهای طرفدار شاه مخلوع در شاهرود کردند دوره مغول را بخاطر می‌آورد و بیرحمی‌ها و وحشی‌گریهایی که نمودند از قدرت تقریر خارج است.

### ورود اردوی ارشدالدوله

مسعودالملک هزار جریبی که چنددوره و کیل مجلس بود می‌نویسد در همان زمان من در ملک شخصی خود واقع در یک فرسخی شاهرود بودم پس از ورود اردوی ارشدالدوله به شهر جماعتی که متجاوز از سیصد نفر زن و مرد و بچه بودند از ظلم غارتگران به محلی که من بودم پناهنده شدند حالت این بدبختها بدرجه‌ای رقت‌آور بود که بی‌اختیار گریه کردم. اکثر این افراد را سرتاپا برهنه کرده بودند و گوشه‌های دخترها در موقع ربودن گوشواره پاره شده و خونین بود، پیرسرد محترمی را طناب پیچ کرده بودند و برای آن که گنجی را که مخفی کرده بود بروز بدهد یکی از چشمهایش را بیرون آورده بودند، آنچه را که غارتگران بدست آوردند براسب و قاطرهای غارتی

بار کرده به طرف ابدها فرستادند و بیش از صدها زن و دختر را به اسارت بردند. کوشش ارشدالدوله برای جلوگیری غارتگران بی نتیجه بود و آنچه خواست این جماعت خود را منظم کنند موفق نشد. دسته های دیگر هم که از اطراف خوانده شده بودند و برای یاری شاه مخلوع وارد شاهرود می شدند در ظلم و بیدادگری نسبت به اهالی دست کمی از ترکمنها نداشتند.

پس از آن که ارشدالدوله اردوی خود را تا حدی منظم کرد و در حدود چهار هزار نفر مرد مسلح فراهم نمود راه دامغان و سمنان را پیش گرفت و به طرف تهران روانه شد مردم سمنان و دامغان و دهات سر راه هم به همان مصیبتی که مردم شاهرود متلا شدند گرفتار گشتند و در اندک زمانی از هستی ساقط شدند و اکثر سر به بیابان گذاردند.

این غارتگری مردمان دزد و شرور را تشویق به شرکت در اردوی ارشدالدوله نمود و از گوشه و کنار، دسته های صد نفری و پنجاه نفری تفنگ بدوش و علم در دست به اردوی کیوان شکوه ملحق شدند چنان که وقتی اردو به ایوانکی رسید متجاوز از شش هزار نفر بود و همگی آرزوی دیدن تهران و غارت و چپاول بازارها و خانه ثروتمندان را که از آن داستانها برای یکدیگر نقل می کردند در دل می پرورانیدند.

ورود محمدعلیشاه  
و شعاع السلطنه به  
مازندران

پس از آن که محمدعلیشاه مدتی در قمش تپه به جمع آوری  
قشون پرداخت و موفق شد هزارها نفر از افراد قبایل ترکمن  
و خوانین اطراف را که هر یک عده ای سوار و تفنگچی در

اختیار خود داشتند گرد خود جمع کند و اعیان و معاریف مازندران را با خود همست نماید اردوی خود را به دو دسته تقسیم کرد. یک قسمت را در تحت فرماندهی ارشدالدوله قرار داد و به او دستور داد که از راه شاهرود به طرف تهران حرکت کند و با ایلغار تمام قوای محلی را به خدمت دعوت نماید و خود و شعاع السلطنه به فاصله چند روز با دو هزار سوار و پیاده و چند عراده توپ به طرف مازندران حرکت نمود و چون قبلاً تمام سرجنابان آن سامان را با خود همست کرده بود بدون مانع یکی بعد از دیگری شهرهای مازندران را به تصرف در آورد و به جمع آوری قشون و گرفتن مالیات و قلع و قمع کسانی که به مشروطه خواهی معروف بودند پرداخت و مصمم شد که از راه فیروز کوه به طرف تهران برود و بر طبق نقشه جنگی که کشیده بودند در یک روز معین با اردوی ارشدالدوله و اردوی سالارالدوله وارد پایتخت بشوند. رؤسای مستبدین و شاهزادگان و اعیان و اشراف مرکز که همگی از دست نشاندگان روسها بودند به محمدعلیشاه اطمینان داده بودند که بدون برخورد به سوانح زیاد این سفر جنگی را به پایان خواهد رسانید و مردم تهران با شادی از او استقبال خواهند کرد و دوباره به سلطنت خواهد

رسید و قزاقخانه که همچنان در تحت ریاست صاحبمنصبان روسی اداره می شد، بمحض ورود او به حوالی تهران شهر را به تصرف در خواهند آورد و سران مشروطه خواه را دستگیر خواهند نمود و در صورتی که مقاومتی از طرف مردم تهران پیش نیاید آنها را را شکست داده و از میان خواهند برد.

صدعا نفر از سران مستبدین و شاهزادگان و رجال و درباریان که در پناه دولت روس در زرگنده سکنی کرده و تمام خانه های آن محل را اشغال نموده و خیمه و خرگاه در اطراف باغ سفارت برپا کرده بودند و به وسیله جاسوسان خود به اردوهای محمد علی شاه و ارشدالدوله و سالارالدوله مکاتبه داشتند از موفقیت شاه مخلوع شک و تردید نداشتند و شبها جشن برپا می کردند و بسلاستی او باده نوشی می نمودند جماعتی از روحانیون مرکز هم با آنها همدست بودند و تخم رعب و وحشت در میان مردم پایتخت می افشاندند و به زبان خیرخواهی به مردم می گفتند که مقاومت در مقابل نیروی شاه مخلوع جز بدبختی و شکست حاصلی نخواهد داشت و بهتر است که مردم برای حفظ جان و مال خود راه تسلیم پیش به گیرند و از جنگ داخلی اجتناب کنند.

برای جلوگیری از اردوی محمدعلیشاه و شجاع السلطنه که مازندران را تصرف کرده و پیش قراولانشان تا حدود فیروزکوه رسیده بودند سردار محیی از طرف دولت مأسور شد که به فوریت بریاست قوایی که از سیصد نفر مجاهد و دو بیست نفر سوار بختیاری و چند عراده توپ کوهستانی و یک فوج سرباز تشکیل یافته بود به مازندران برود و از اردوی محمدعلیشاه جلوگیری کند و در صورت امکان مازندران را تصرف نماید.

سردار ظفر می نویسد چون در آن زمان عده سوار بختیاری در اطراف بیش از پانصد نفر نمود و سردار محیی می گفت بدون قوای بختیاری نخواهد توانست جلو اردوی محمدعلیشاه را بگیرد بناچار دولت موافقت کرد دو بیست نفر سوار بختیاری به ریاست سالار بهادر که در عنفوان جوانی بود در اختیار او بگذارد.

سردار محیی یا قشونی که تحت امرش بود به طرف مازندران حرکت کرد و در فیروزکوه با قسمتی از قشون محمدعلیشاه که سرکردگی آن را رشیدالسلطان عهده دار بود روبرو شد جنگ سختی میان دوطرف در گرفت و طرفین برای کامیابی کوشش بسیار نمودند پس از دوازده روز زد و خورد قشون محمدعلیشاه که اکثر آنها سوران اصائل بودند شکست خورد و رشیدالسلطان رئیس اردوی محمدعلیشاه کشته شد و مصطفی خان بختیاری پسر انتظام الملک که ریاست سواران بختیاری را عهده دار بود نیز کشته شد همین که خبر مقابلیه قشون مشروطه و استبداد در فیروزکوه به تهران رسید دولت از استبداد و قوای محمدعلیشاه آگاهی یافت و با سرعت هرچه تمام تر سردار فاتح بختیاری را با سیصد سوار بختیاری که تازه وارد تهران شده بودند برای کمک به سردار محیی

به طرف سازندران اعزام داشت.

هنوز جنگ میان رشیدالسلطان و اردوی سردارمحمی خاتمه پیدا نکرده بود که محمدعلیشاه شخصاً با اتفاق شعاع السلطنه و هشتصد نفر سوار ترکمن و عده زیادی سوارهای سازندرانی و یک عراده توپ کوهستانی از عقب رسید و در گردنه فیروز کوه مجدداً جنگ میان اردوی محمدعلیشاه و سردارمحمی در گرفت. محمدعلیشاه که مانند همه مردمان بی رحمة و ستمگر از شجاعت بهره‌ای نداشت پس از جنگ سختی که بیش از چند ساعت طول نکشید پشت به دشمن کرد و راه فرار پیش گرفت و جمعی از سوارانی که با او بودند و توپ‌هایی که همراه داشت به دست اردوی سردارمحمی افتاد.

با شکست محمدعلیشاه خطری که از طرف سازندران تهران را تهدید می کرد از میان رفت و دولت و مجلس مجال پیدا کردند که از اردوی ارشدالدوله و سالارالدوله که یکی از طرف شرق و دیگری از طرف غرب با عده زیاد و مهمات بسیار به طرف تهران رهسپار بودند جلوگیری بنماید.

شاه مخلوع پس از شکست فیروز کوه به ساری فرار کرد و چون امید به کامیابی ارشدالدوله و سالارالدوله داشت از پای نشست و مجدداً به تنظیم اردوی شکست خورده خود و جمع آوری قشون پرداخت و عده زیادی سوار از طارم و یابل به کمک طلبید و مجدداً خود را برای حرکت به طرف تهران آماده نمود ولی خیرشکست اردوی ارشدالدوله و سالارالدوله او را بگلی مابوس گرا و به قول عواد دست از پا درازتر مابوس و ناامید به قمش تپه مراجعت کرد.

کسانی که در آن سفر جنگی با محمدعلیشاه بودند نقل می کردند که قانونی که از مجلس گذشته بود و برطبق آن هر کسی محمدعلیشاه را می کشت صد هزار تومان جایزه دریافت می داشت بطوری محمدعلیشاه را ترسانده و نگران کرده بود که از سایه خودش می ترسید و تمام ساعات روز و شب نگران بود و از ملاقات اشخاص احتیاط می کرد و به مختصر سروصدایی مضطرب می شد و حتی از رویرو شدن یا محارمه نزدیکانش اجتناب می نمود.

روز دوازدهم شعبان ۱۳۲۹ خیر رسید که اردوی ارشدالدوله  
اردوی ارشدالدوله وارد دامغان شده و پس از جنگ مختصری قشون دولتی را که  
در دامغان مرکب از سه قویج بود شکست داده و دو عراده توپ و کلیه

ذخایر جنگی که داشتند به تصرف در آورده و عده‌ای از سربازها هم به اردوی محمدعلیشاه ملحق شده‌اند.

شکست قشون دولتی در دامغان طوری طرفداران شاه مخلوع را تشجیع و به فتح و فیروزی امیدوار کرده بود که در همان شب که خبر جنگ مذکور به تهران رسید سفیر

روس و انگلیس و جمعی از نمایندگان دول خارجه و رجال ایرانی در قلعهک مهمان کرنل ماچ اربلرور بودند و مستر مور خبرنگار روزنامه تیسس لندن هم در آن مهمانی حضور داشت. سرشاه سفیر روس بدون پروا اظهار می‌دارد موفقیت محمدعلیشاه مسلم و غیر قابل تردید است و عنقریب فاتحانه وارد تهران خواهد شد.

مستر موسر می‌نویسد در همان شب پس از صرف شام با اتفاق سفیر روس برای هواخوری روی به رتیمه سفیر روس شمع‌ای از عده لیاقت زمامداران دولت مشروطه صحبت کرد و بعد بدون پروا به من گفت آیا مایل هستید پس از ورود شاه در همین مقام که هستید باقی بمانید و یا سمت وزیر داخل کابینه بشوید.

میسر گفت من وسایل اعتماد دولت روس را درباره شما فراهم خواهم کرد من به او جواب دادم که آرزوی من خدمت به دولت و ملت ایران است ولی نمی‌توانم با محمدعلیشاه کاریکنم.

موضوعی که فوق‌العاده موجب نگرانی دولت مشروطه شد این بود که روز بعد از واقعه دماغان خبر رسید که سالارالدوله پس از آن که اردوی امیرمفخم بختیاری را درهم شکست قشون خود را در همدان متمرکز نمود و عنقریب با دوهزار سوار بطرف پایتخت سرازیر خواهد شد.

شک نیست که سالارالدوله می‌خواست در همان موقع که قشون ارشدالدوله به تهران می‌رسد خود را به پایتخت برساند و در فتح تهران شریک و سهیم باشد در صورتی که دولت مشروطه در آن وقت بیش از سه هزار قشون مورد اعتماد برای مقابله به اردوی سالارالدوله و ارشدالدوله نداشت.

پس از تصرف دماغان اردوی ارشدالدوله راه ورامین را پیش گرفت و سوم رمضان در ابوانکی با افواج دولتی که برای جلوگیری او اعزام شده بود روبرو شد و پس از جنگ مختصری آنان را شکست داد و به طرف امامزاده جعفر سرازیر شد امیر مجاهد بختیاری هم با عده‌ای سوار بختیاری برای متوقف کردن ارشدالدوله به طرف خوار رفت ولی کاری از پیش نبرد و چون خود را در مقابل قوه‌ای که بمراتب از او نیرومندتر بود یافت مجبور به عقب نشینی شد.

بمحض ورود شاه مخلوع به خاک ایران شیخ محمود ورامینی که خوانندگان این تاریخ عملیات و فعالیت‌های او را در واقعه میدان توپخانه و سایر حوادثی که از اول طلوع مشروطیت بظهور پیوست می‌دانند با سران مستبدین که در زنگنه پناهنده شده بودند تماس گرفت و یکمک آنها به جمع آوری افراد مسلح پرداخت و در نتیجه موفق شد در همان روزها که اردوی ارشدالدوله وارد خاک ورامین شد سیصد نفر سوار و پیاده مسلح برای پیوستن به قشون شاه مخلوع تهیه نماید و چون راه و چاه آن دیار را بخوبی

می دانست در حقیقت رهبری اردوی ارشدالدوله را عهده دار گشت و دوش به دوش سپاه شاه مخلوع وارد جنگ با قشون دولت ملی شد.

روز دهم رمضان ۱۳۲۹ خبر رسید که اردوی ارشدالدوله سر کب از شش هزار نفر افراد ترکمن و چند هزار سوار و پیاده متفرقه شاهرودی، سمنانی، بجنوردی و غیره وارد قریه امامزاده جعفر شده اند.

بدون فوت وقت یفرم که خود را برای مقابله با اردوی ارشدالدوله آماده کرده بود و افرادی را که در تحت فرمانش بودند بطور رضایت بخش از هر جهت مکمل و مسلح ساخته بود با تفاق ماژرهاز آلمانی صاحب منصب توپخانه و یک عراده توپ ما کریم و سه عراده توپ شنیدر سریع الاطلاق از تهران حرکت کرد، مستمر مور وقایع نگار روزنامه تیمس لادن و مسترمولونی مخیر رویتز هم برای کسب اطلاع رهسپار ورامین شدند.

پیش از حرکت یفرم به امیر مجاهد که گویا از اردوی ارشدالدوله شکست خورده بود دستور داده شد که از مراجعت به تهران خودداری نماید و در یک فرسخی ورامین منتظر ورود قشون دولتی باشد.

ششصد نفر سوار بختیاری هم پسر کرگی سردار بهادر و سردار محشم بختیاری رهسپار میدان کارزار شدند.

امیر مجاهد و اقواجی که در تحت امرش بودند به اردوی دولتی ملحق گشته و در حدود دویست نفر ژاندارم هم که زیاست آن با حسن خان فولادی معروف به کفری بود ضمیمه قشون ملی شد.

بیش از آن که وارد داستان جنگی که در پیش بود بشوم برای آن که مورد خورده گیری قرار نگیرم از ذکر یک نکته ناگزیریم و آن نکته این است که متأسفانه ما ایرانیها به دو چیز اهمیت نمی دهیم در حانی که این دو چیز اهمیت فوق العاده در نشان دادن حقایق امور دارد یکی تاریخ و دیگری عدد، شاید در میان صدها نامه که به ما از ایرانیان ولایات و حتی ایرانیان خارج از ایران می رسد نه دهم آنها تاریخ ندارد و معلوم نیست که در چه موقع نوشته شده و از روی قرینه خواننده باید به زمان نگارش آن نامه پی ببرد دیگری عدد است به قول اروپاییها، ایرانیها لیون عدد ندارند و به عدد اهمیت نمی دهند مثلاً شخصی که سه مرتبه برای ملاقات شخصی دیگری رفته و او را نتوانسته است ملاقات کند می گوید بیش از صد یا هزار مرتبه شرفیاب شدم و به درک ملاقات جنابعالی نائل نشدم و یا می گوید هزار دفعه فلان مطلب را گفتم در صورتی که شاید ده مرتبه هم نگفته است بنابر آنچه در بالا گفته شد هرگاه نگارنده اشتهاهی در تاریخ وقایع کرده باشم و یا از ذکر تاریخ آن خودداری کرده ام و نیز اعدادی راجع به عدد قشون متخاصم نگاشته ام اگر با حقیقت وفق ندهد و محققین در آینده ارقام متکی

به مدارك غير تردید به دست بیاورید عذرم را بپذیرند نکته دیگر که از نظر تاریخ نگاری  
 ناچارم با کمال تأسف در اینجا تذکر بشوم این است که در آن زمان بعضی از خوانین و  
 سرکردگان بختیاری که دولت را برای جنگ با دشمن محتاج به خود می دانستند از  
 مطالبه پول زیاده از آنچه مستحق بودند خودداری نمی کردند و در آن موقع خطرناک  
 خزانه دار کل را تحت فشار قرار داده بودند و بایند به دادن حساب و صورت خرج هم  
 نبودند سواران بختیاری هم پس از فتح و فیروزی از غارت مردم خودداری نمی کردند  
 و آنچه به دست می آوردند بیغما می بردند چنان که بعد از خاتمه همین جنگ امامزاده  
 جعفر نگارنده با اتفاق میرزا سید حسین خان عدالت برای استقبال سرداران فاتح به  
 حضرت عبدالعظیم رفتیم و در عرض راه به چشم خود دیدیم که سوارهای بختیاری قاطر،  
 الاغ، اسبهای غارتی را از اموال و اشیای گوناگون بار کرده به خانه های خود می بردند.



## جنگ امامزاده جعفر

خبر ورود اردوی ارشدالدوله به ایوانکی وحشت و اضطراب بی نظیری در پایتخت بوجود آورد و همه طبقات را نگران ساخت، حتی طرفداران شاه مخلوع هم اطمینان نداشتند که از حوادث شومی که در پیش بود مصون خواهند ماند و از شر قشون وحشی و غارتگری که راه تهران را پیش گرفته در امان خواهند بود.

اردوی ارشدالدوله روز چهارشنبه دهم رمضان وارد امامزاده جعفر شد و تمام نقاط سوق الجیشی و بناهای محکم را اشغال کرد و تپه مرتفعی که مشرف به قریه بود مرکز اردوگاه خود قرار داد.

برای آن که راه را به طرف تهران باز نماید ارشدالدوله به چهارصد نفر سوار ترکمن دستور داد که به اردوی امیرمجاهد که در موقع عقب نشینی در یک کیلومتری امامزاده جعفر مقام گرفته بود بتازند و آنها را از میان بردارند.

همین که خبر ورود ارشدالدوله به اطلاع دولت رسید بفرم بدون فوت وقت بانفاق مائزها با یک عراده توپ ما کریم و سه عراده توپ شنیدر وعده‌ای که برای مقابله با دشمن آماده شده بود به طرف ورامین حرکت کرد و در عقب او شصتصد سوار بختیاری به سرکردگی سردار بهادر و سردار محتشم بختیاری راه ورامین را پیش گرفتند و در چند کیلومتری امامزاده جعفر متوقف شده به مشورت و مطالعه میدان جنگ پرداختند.

سواران ترکمن با اردوی امیرمجاهد مشغول جنگ بودند و صدای توپ بگوش بفرم و سرداران بختیاری می‌رسید.

چون در مجلدات این تاریخ مکرر از نبوغ جنگی و قوه ابتکار بفرم صحبت کرده‌ام در اینجا زاید می‌دانم که چیزی بر آنچه نگاشته شده اضافه کنم و بهتر دانستم به ذکر وقایع که خود بهترین سند بیاقت و کاردانی آن مرد آزاد بخواه است بپردازم.

بفرم با دوربین بطوری که دشمن او را نبیند تمام نقاطی را که دشمن لشکرگاه خود قرار داده بود از نظر گذرانید و بسرعت نقشه میدان جنگ را در روی صفحه‌ای از کاغذ رسم نمود و در ضمن مطالعه در وضعیت محل توجه شد که دشمن توانی خود را

ترزوی تپه بزرگ و عربی که به برجنگه ورامین و حاده تهران مسلط است مسمر کز نموده و شش عراده توپ هم در نقاط حساس قرار داده.

یغرم در ضمن بازدید و مطالعه محل متوجه شد که یک تپه مرتفع در چند صد قدمی شمال غربی اردوگاه دشمن که اهمیت سوق الجبسی مهمی دارد واقع شده و دشمن از اشغال آن تپه غفلت کرده و به اهمیت آن پی نبرده و با اشغال آن تپه می تواند به اردوی ارشدالدوله تسلط یابد و دشمن را زیر آتش توپخانه بگیرد.

این بود که به سرداران بختیاری دستور داد که در جناح راست قشون دشمن موضع بگیرند ولی از تصادف و مقابله خودداری کنند و تازمانی که او تپه را اشغال نکرده تیراندازی نکنند ولی بعضی آن که صدای توپ از تپه مورد نظر بلند شد به جناح راست دشمن حمله ببرند و نیز به مجاهدینی که تحت فرمانش بودند دستور داد در طرف چپ موضع بگیرند و در همان حین که سواران بختیاری بطرف دشمن حمله می برند آنان نیز به جناح چپ دشمن هجوم ببرند.

پس از آن که یغرم سفارشات لازم را به خوانین بختیاری و رؤسای مجاهدین و ژاندارها داد خود با اتفاق مازرها آلمانی و دو عراده توپ و پنجاه نفر مجاهد ورزیده و جنگ دیده بطوری که دشمن متوجه نشود راه تپه مورد نظر را پیش گرفت و اردوی ارشدالدوله را دور زدند و با زحمت از یک رودخانه خشک و عمیقی که در آن حوالی بود عبور نمودند و خود را به عقب تپه رسانیده با احتیاط به طرف قله رهسپار شدند.

پس از اشغال تپه مورد نظر بنا بر امر یغرم توپها را در نقاط حساس که مسلط به اردوی ارشدالدوله بود استوار نمودند و مجاهدین و ژاندارمهایی که همراه او بودند در پناه تخته سنگها جای گرفتند و پس از آن که بوسیله دوربین و فرستادن چند نفر جاسوس از وضعیت قشون دشمن آگاهی یافتند بطور ناگهانی اردوی ارشدالدوله را زیر آتش شدید توپخانه گرفتند همین که صدای غرش توپها به گوش سرداران ملی رسید سواران بختیاری تحت فرمان سردار بهادر و سردار محشم با تهور بی نظیری بطرف جناح راست قشون ارشدالدوله که بواسطه شلیک شدید توپخانه دست و پای خود را گم کرده بودند حمله بردند و مجاهدین که تحت امر مستقیم یغرم بودند بنا به دستوری که داده بود از طرف چپ به اردوی ارشدالدوله حمله بردند.

اردوی ارشدالدوله که بطور ناگهانی مورد حمله واقع شده بود دچار بی نظمی و اختلال شد و بدون نظم و ترتیب به مقابله با قشون دولتی پرداخت، جنگ سختی که در حدود سه ساعت طول کشید میان طرفین در گرفت و اسب و سوار بود که به زمین می غلطید.

ارشدالدوله با کمال رشادت در جلوسواران خود می جنگید و آنها را به پایداری و مقاومت تشجیع می کرد و در هر نقطه ای که ضعف و ناتوانی قشون خود را ملاحظه

می کرد به یاری آنها می شناخت ولی از بخت بد تیر خورد و از اسب به زمین افتاد. ترکمنها که از غرش توپها و تلفات زیادی که داده بودند بی اندازه مضطرب شده و روحیه خود را از دست داده بودند همین که مطلع شدند سردارشان زخمی شده و از کار افتاده است پای مقاومتشان سست شد و دسته دسته راه فرار را پیش گرفتند. مخبرین خارجی که در آن رستاخیز حضور داشتند می نویسند در حدود پانصد نفر کشته و مجروح در میدان جنگ جمع آوری شد و عده زیادی سوار ترکمن که زخمهایشان کاری نبود توانستند از میدان جنگ جان به سلامت در ببرند. همین که افراد اردوی ارشدالدوله راه فرار پیش گرفتند چند نفر از دوستان و مستخدمین صدیق ارشدالدوله کوشش کردند که او را که زخم برداشته بود و قادر به ایستادن روی پای خود نبود سوار بر اسب کرده نجاتش بدهند ولی سعی آنها بی فایده شد و ارشدالدوله به دست سواران بختیاری اسیر گردید.

در نیمه شب ارشدالدوله را به چادر یفرم که در آن سرداران بختیاری هم حضور داشتند بردند و چون ارشدالدوله خیلی متوحش بود و خیال می کرد که در آن نیمه شب می خواهند او را اعدام کنند به او اطمینان دادند که شب را براحتی می تواند بگذراند و کسی مزاحم او نخواهد شد. و از مهربانی نسبت به او مضایقه نکردند سپس به بازپرسی او پرداختند. ارشدالدوله با کمال راحتی تمام وقایع را از زمانی که شاه مخلوع ایران را ترک کرد تا وقتی که به ایران مراجعت نمود نقل کرد و از مناسبات نمایندگان دولت روسیه در تبریز با شاه مخلوع و تسهیلات و مساعدتی که روسها برای رسیدن شاه مخلوع به سلطنت نموده بودند حکایت نمود.

ناگفته نگذارم که پیش از آن که به بازجویی ارشدالدوله بپردازند اطباء نظامی زخمهای او را شستو داده و پانسمان کردند و خوراک ماکول و تمیزی برای او آوردند. ارشدالدوله خیلی التماس کرد که او را غفو کنند و از کشتنش صرف نظر نمایند سرداران جواب دادند فعلا کسی با شما کاری ندارد و می توانید با خیال راحت استراحت کنید.

در همان شب کلیه تفتکها که همه از نوع کارابین بود و توپها و ذخایری که دشمن در میدان جنگ از دست داده بود جمع آوری کردند و یک صندوق که در آن مقدار زیادی پول طلا مسکوک ایران بود ضبط کردند.

صبح روز بعد بیست نفر ژاندارم مأمور شدند که ارشدالدوله را در حالی که دستهایش باز بود نزدیک دیواری برده و تیر بارانش کنند بعد از شلیک ارشدالدوله برو افتاد و دستهای خود را بلند نمود و حرکتی کرد چون معلوم شد که هنوز زنده است و فقط یک گلوله به او خورده است او را به همان حال گذاردند و ژاندارمها را اسر به

بازگشت نمودند و دسته‌ای مجاهدین ازمنی را مأمور تیرباران کردن او نمودند زیرا ژاندارمها در تیراندازی مشکوک به نظر رسیدند.

در همان لحظه که آرامنه می‌خواستند به طرف او تیراندازی کنند ارشادالدوله به روی زانو بلند شد و گفت زنده‌باد محمدعلیشاه، در شلیک دوم چند گلوله به او اصابت کرد و فوراً جان سپرد.

در موقع تیرباران کردن ارشادالدوله یقزم و سرداران بختیاری حضور نداشتند ولی سترمور و مسرمولونی حضور داشتند و نقل می‌کردند که ارشادالدوله بدون خوف و اظهار ندامت و انفعال از اعمال خود جان داد، قبل از کشته شدن وصیت کرد که نعش را به تهران نزد همسرش بفرستد و مدال بیضی شکل کوچک طلا که روی آن تصویری دیده می‌شد و برگردن داشت با نعش دفن نمایند.

روز دوازدهم رمضان نعش ارشادالدوله را به تهران حمل کردند و در میدان توپخانه برای دیدن مردم در روزی آرایه‌دستی قرار دادند و جمع کثیری از مردم تهران نعش آن مردی را که در انقلاب عظیم مشروطیت رل بسیار مهمی را بازی کرده بود معاینه کردند.

منظور دولت این بود که مردم بفهمند که اردوی محمدعلیشاه شکست خورده و آن سردار نامی مسیح از میان رفته است.

یقزم می‌گفت علت این که ما در تیرباران کردن ارشادالدوله عجله کردیم این بود که یقین داشتیم که هرگاه او را زنده وارد تهران نکنیم دولت روسیه مانع از کشتن او می‌شد و بیانه برای استخلاص او فراهم می‌کرد.

شک نیست که اگر اردوی ارشادالدوله در ورآمین شکست نمی‌خورد و خود را به تهران می‌رسانید با زمینه‌ای که مستبدین و روسها در شهر تهران آماده کرده بودند سهولت موفق می‌شد پاتخت را تصرف نماید و جان و مال و ناسوس مردم را به رایگان در اختیار تر کمنهای غارتگر و وحشی قرار بدهد روز بعد مأمورین دولت چهارعراده توپ و چند قبضه تنگ و مقدار زیادی فستنگ و اشیاء دیگر و در حدود دویست نفر اسیر که اکثر آنها تر کمن بودند به تهران آورده تسلیم مقامات مربوطه نمودند.

خوشبختانه تر کمن‌های فراری چون تصور می‌کردند بختیارها آنها را تعقیب کرده‌اند فرصت اینکه دهات و قصباتی که سر راهشان بود غارت کنند نداشتند و با وحشت و عجله خودشان را به مساکنشان رسانیدند.

## جنگ سواد کوه

پس از این که شاه مخلوع و شعاع السلطنه در فیروز کوه از قشون دولت مشروطه که ریاست آنرا سردار محیی عهده‌دار بود شکست خورد و عقب‌نشینی کرد چون امیدوار بود که از سدالدوله و سالارالدوله تهران را فتح خواهند کرد از پناهی نشتست و دوباره به جمع‌آوری سوار و تفنگچی پرداخت و خوانین مازندران هم از کمک به او مضایقه نکردند و در نتیجه موفق شد اردویی در حدود دوهزار نفر تشکیل بدهد و سواد کوه را که محل محکم طبیعی بود و بواسطه کوه‌های مرتفع صعب‌العبور غیر قابل تسخیر به نظر می‌رسید اردوگاه خود قرار داد ولی در هفدهم رمضان، معین همایون، با شصت نفر سوار بختیاری و داوطلب و افواج متفرقه غفلتاً به اردوی شاه مخلوع حمله برد و در مدت کمتر از سه ساعت چنان قشون محمدعلیشاه را متفرق و پراکنده کرد که شاه مخلوع و برادرش شعاع السلطنه از سه زیادی که آن ناحیه کوهستانی را فرا گرفته بود استفاده کرده و توانستند فرار نمایند و جان ناپاک خود را نجات بدهند بعد از این شکست شاه مخلوع دیگر نتوانست یا جرات نکرد در مازندران بماند و با عجله راه قمش تپه را پیش گرفت و به ترکمنها که یاران وقادارش بودند پناهنده شد.

## جنگ باغشاه

پس از آن که سالارالدوله اردوی امیرمفخم بختیاری را در حوالی ملایر شکست داد و چندصد نفر از سواران بختیاری را کشت و یا اسیر کرد و مقدار زیادی مهمات جنگی و پول بدست آورد و امیرنظام همدانی چند عراده توپ دولتی را به او تحویل داد و یا به قول یکی از نظرها تقدیم کرد.

سالارالدوله که خود را فاتح می پنداشت یقین داشت که دیگر قوه‌ای که با او برابری کند در کار نیست و می تواند بدون مانع خود را به تهران برساند.

کسانی که مجلدات این تاریخ را از نظر گذرانیده‌اند البته بخاطر دارند که سالارالدوله از زمان پدرش مظفردالدین شاه هوای سلطنت در مغزش پیدا شده بود و آرزوی بدست آوردن تخت و تاج را در دل داشت و بهمین جهت برای از میان برداشتن محمدعلیشاه خود را مشروطه‌خواه معرفی کرد و با برادر جنگید و شکست خورد و از ایران رانده شد پس از آنکه چندی در اروپا سرگردان بود بناچار با شاه مخلوع سازش کرد و حاضر شد که برای بدست آوردن تخت و تاج شاه مخلوع با او همکاری کند وقتی که سالارالدوله در تهیه حرکت به طرف تهران بود مطلع شد که شاه مخلوع در سازندران از قشون ملی شکست خورده و فرار کرده و ارشادالدوله سردار معروف و حامی بزرگ شاه مخلوع هم تیرباران شده این پیش آمدها سبب شد که سالارالدوله خود را پادشاه بلامعارض بداند و با عشق و علاقه بیشتری برای فتح پایتخت عجله و تلاش کند.

سالارالدوله بدرجه‌ای به موفقیت خودش اطمینان داشت و در عالم خیال خود را شاه ایران می پنداشت که در تلگرافاتی که در عرض راه میان ملایر و ساوه به هیأت دولت و مجلس مخایره نموده همه جا کلمه وزرای من و مجلس من را به کار برده

مقامات دولتی ایران و وکلای مجلس و زعمای مشروطه خواهان با بهتر بگوییم عموم مردم پایتخت اهمیت مخصوصی برای جنگ با اردوی سالارالدوله قائل بودند و

نگرانی و اضطراب خود را از جنگی که در پیش بود پوشیده نمی داشتند.

علل این نگرانی و وحشت این بود که:

اولاً سالارالدوله به خلاف شاه مخلوع و شعاع السطنه فوق العاده سرسخت و سرکش و نترس بود و برای رسیدن به مقام سلطنت خود راه آب و آتش می زد. دوم آن که قشون سالارالدوله از حیث کمیت و کیفیت با قشون شاه مخلوع و قشون ارشدالدوله قابل مقایسه نبود. عدّه قشون سالارالدوله را مورخین و مطلعین در حدود سی هزار نفر نوشته اند بعلاوه به خلاف قشون شاه مخلوع و قشون ارشدالدوله قشون سالارالدوله از بهترین افراد جنگجو و ایلات سلحشور گلهر سنجایی لرستان پشتکوه و پیشکوه و کرد تشکیل یافته بود و همگی با تفنگهای سه تیر و پنج تیر مسلح بودند و بیش از دو عراده توپ در اختیار خود داشتند.

سوم سواران بخبثی که سنگینی و یارمهم این جنگ بردوش آنها بود چون در جنگ میان امیرمفتح و سالارالدوله شکست خورده بودند روحیه خود را از دست داده بودند و برای روبرو شدن با قشون فاتح سالارالدوله بیم داشتند.

چهارم تمام امید و آرزوی روسها و مستبدین طرفدار شاه مخلوع به سالارالدوله بود و برای موفقیت او از هر نوع کمک و کوشش دریغ نمی داشتند.

پنجم - مردم پایتخت یقین داشتند که اگر این قشون سی هزار نفری وحشی فاتحانه وارد تهران بشود جان و مال و ناموسی همه به مخاطره خواهد افتاد چنان که گفته می شد و این گفته به حقیقت پیوست که خوانین و سرداران قشون سالارالدوله بازارها و محلات و خانه های اعیان و متمولین را میان خود قسمت کرده بودند و اگر به تهران راه می یافتند شهر را به باد قتل و غارت می گرفتند.

به عللی که در بالا نوشتم در آن روزهای پر وحشت مردم تهران بی نهایت نگران بودند و هیچکس به آینده خود اطمینان نداشت حتی بعضی از طرفداران شاه مخلوع هم از اظهار نگرانی خودداری نمی کردند و حق هم داشتند زیرا بنا بر مثل معروف وقتی که حریتی روی داد خشک و تر را با هم می سوزاند.

سالارالدوله با قلبی از شادی سالامال و روحی امیدوار در حالی که تاج پادشاهی را بر تارک خود می دید راه تهران را پیش گرفت و وارد عراق شد مردم عراق استقبال بی نظیری از او کردند و اعیان و اشراف آن سامان در اظهار اطاعت و بندگی به یکدیگر سبقت می گرفتند و گلها تبار مقدم او نمودند و جشن مهمی برای ورود او بپا کردند.

می گویند در یکی از مجالس جشن سالارالدوله جقه ای که علامت سلطنت بود در روی کلاه خود نصب کرده و متمولین او را اغلیحضرت خطاب می کردند.

سالارالدوله از عراق تلگرافی به مجلس شورای ملی مخایره کرد و در آن تلگراف خود را حامی و طرفدار مشروطیت خواند و چنان که نوشتم مجلس را مجلس من

## خطاب کرد.

پس از سه روز توقف در عراق و دریافت هدایا و پیشکشها و ملاقات مجرمانه با مثنی روس و جمعی از نمایندگان مستبدین پایتخت که برای عرض بندگی و راهنمایی شرفیاب شده بودند به طرف ساوه رهسپار شد.

بعض این که به دولت خبر رسید که سالارالدوله از عراق حرکت کرده و به طرف ساوه رهسپار شده به سردار ظفر بختیاری که ریاست اردوی قم را داشت دستور داده شد بدون درنگ برای جلوگیری از دشمن به ساوه برود و منتظر ورود قشونی که از تهران اعزام خواهد شد بشود.

سردار ظفر به اتفاق سردار جنگ با دوهزار سوار بختیاری و دوعزاده توپ به طرف ساوه حرکت کرد و بطوری که در یادداشتهای او خواهیم دید در مقابل اردوی سالارالدوله جبهه گرفت.

ریاست توپخانه اردوی سردار ظفر با سالارنظام که امروز به مقام سرلشکری رسیده و بنام سرلشکر کویال خوانده می شود بود و یکی از صاحب منصبان تحصیل کرده که به نام محمود خان اسلامی خوانده می شد است معاونت او را داشت.

روز بیست و چهارم رمضان سالارالدوله راه تهران را پیش گرفت و روز سلخ رمضان به نزدیک ساوه رسید و در محل مناسبی که از نظر سوق الجیشی موقعیت مناسبی داشت سکنی گزید و دستجاتی که با او همراه بودند دهات اطراف ساوه را اشغال کردند و جماعتی هم به زرنند رفته و با بی رحمی آن قصبه بزرگ و آباد را غارت کردند.

روز اول شوال ۱۳۲۹ اردوی تهران مرکب از دوهزار سوار بختیاری و مجاهد و ژاندارم به ریاست بفرم و سردار بهادر و سردار محتشم برای مقابله با دشمن راه ساوه را پیش گرفت و در روز سوم شوال به چند کیلومتری باغشاه که اردوگاه دشمن بود رسید، چون موفقیت و فتح و ظفر یکی از عواملی است که روحیه جنگجویان را تقویت می کند و روح اعتماد به نفس در آنها ایجاد می نماید بفرم و سردار بهادر که در تمام جنگها فاتح بودند و افتخاراتی در راه خدمت به آزادی و مشروطیت نصیب آنها شده بود با آن که از نیروی دشمن آگاهی کامل داشتند و در شجاعت و استعداد جنگی ایلات غرب و لرستان تردید نداشتند، باطمینان به فتح و فیروزی به طرف دشمن گام برمی داشتند و در موفقیت خود شک نداشتند.

قریه باغشاه در نود میلی جنوب شرقی تهران میان نوبران و دهات اطراف قم واقع است.

همین که اردوی اعزامی تهران به یک کیلومتری باغشاه رسید بفرم از اسب پیاده شد و به قشونی که همراه بودند دستور توقف داد و با دوربین روی تپه های مجاور



رفت و اطراف اردوگاه دشمن را از نظر گذرانید سپس به مجاهدین ارمنی که از شجاع ترین و ورزیده ترین جنگجویان آن زمان بودند و عده آنها در حدود سیصد نفر بود و یغره را بعد پرستش دوست می داشتند و او را پدر می نامیدند دستور داد بدون آن که توجه دشمن را جلب کنند تپه های اطراف را اشغال نمایند و در آنجا موضع بگیرند.

توپچه ها در تحت ریاست مسیوهاز آلمانی توپها را در نقاطی که مسلط بر اردوی دشمن بود استوار نمودند و آماده برای کارزار شدند.

سواران بختیازی بسرکردگی سردار بهادر و سردار محتشم در دره واقع در حناح جب قشون دشمن موضع گرفته آماده برای حمله شدند.

از صبح همان روز جنگ میان قشون سالارالدوله و اردوی سردار ظفر در گرفته بود و صدای توپ و تفنگ به گوش می رسید. ولی چون عده قشون سردار ظفر در مقابل دشمن بسیار ناچیز بود از جنگ زویرو و مصاف خودداری می کردند و جنبه دفاعی پیش گرفته بودند سردار بهادر بوسیله چند سوار ورود اردوی تهران را به سردار ظفر اطلاع داد و به او دستور داده شد که بمحض شنیدن صدای توپ و آغاز جنگ به حمله دسته جمعی مبادرت ورزیده و به حناح ریاست قشون دشمن حمله ور شوند.

پس از آن که تمام قسمتها در لحاظ تمام موضع گرفته نفره و سرداران بختیازی در روی یکی از مرتفع ترین تپه های مجاور که میان جنگ را به خوبی می شد دید رفتند و با حرکت دادن تیرمی که در دست داشتند اسیر به شرف جنگ را اعلام داشتند بمحض اشاره، توپها به غرش درآمدند و اردوی دشمن را که چندین کیلومتر زمین را اشغال کرده بود زیر آتش گرفتند حمله توپخانه بدرجه ای شدند بود که گوه و دشت را به لرزه درآورده بود و دشمن طوری غافلگیر شده بود که با وحشت خود را جمع آوری کرده برای مقابله صف آرایی نمود بنا به دستوری که داده شده بود اردوی سردار ظفر از طرف راست و اردوی سردار بهادر از طرف چپ چون سیل بتیان کن در تحت حمایت آتش توپخانه به طرف دشمن هجوم بردند و مجاهدین ارمنی که در روی تپه ها موضع گرفته بودند بنای پیشروی را گذاردند.

بطوری که سردار ظفر می نویسد دود باروت و گرد و غبار طوری فضا را گرفته بود که نه فقط مشاهده میدان جنگ غیر ممکن بود بلکه آسمان هم دیده نمی شد اسب و سوار بود که بی دربی چون برکه خزان به زمین می ریخت.

آتش توپخانه چنان اردوی دشمن را در همه و بر همه کرده بود و با بهتر بگویم کوبیده بود که رشته انفجار قشون سالارالدوله پس از چهار ساعت جنگ خونین از هم گسست و دسته های جنگجو یکی بعد از دیگری راه فرار پیش گرفتند و در میدان جنگ جز اجساد کشتگان و مجروحین و لش صد ها اسب و اشیاء غارتی باقی نمانده بود شش عمده توپ و مقدار زیادی تفنگ و مهمات جنگی به دست قشون ملی افتاد و در

حدود سیصد نفر از جنگجویان دشمن به اسارت درآمدند.

سالارالدوله پشت به میدان جنگ کرد و با عده معدودی به طرف غرب فرار کرد و آرزوی فتح پایتخت و سلطنت را از دست داد.

بعضی از مطلقین می گویند، اگر قشون ملی اردوی دشمن را تعاقب کرده بود می توانست همه افراد را اسیر و خلع سلاح نماید و سالارالدوله را دستگیر کند.

بفرم که پهلوان این داستان بود و این فتح و فیروزی در نتیجه شجاعت و کاردانی او بدست آمده بود پس از مراجعت به تهران به دریافت یک شمشیر سرخ و فرماندهی افواج شمال و مابقی سیصد تومان حقوق از طرف مجلس شورای ملی و دولت نائل گردید و سرداران بختیاری نیز هر یک بنا به درجات و زحماتشان مورد تشویق قرار گرفته به امتیازاتی نائل شدند.

اینک سردار زفر که ریاست اردوی بختیاری اعزامی از قم را داشت داستان جنگ با سالارالدوله را برای شما نقل می کند.

سردار جنگ که در تهران بود بنا به دستور دولت در قم به ما ملحق شد.

خبر به ما رسید که اردوی سالارالدوله از همدان حرکت کرده و از راه نوبران به ساوه می آید.

سردار محشم و سردار بهادر و بفرم خان با عده زیادی مجاهد به کمک ما از تهران به طرف ساوه حرکت کردند و ما هم برای ساوه از قم حرکت کردیم به متظریه و از آنجا برای ساوه رفتیم.

سیصد سوار پیشراول معین کردیم که به طرف قشون سالارالدوله رهسپار شدند. باری پس از دو روز به ساوه رسیدیم خبر از اردوی سردار محشم و سردار بهادر و بفرم خان نداشتیم.

هفت نفر از قراول های سالارالدوله در ساوه با پیش قراول های بختیاری مصادف شدند و هر هفت نفر به دست سوارهای بختیاری کشته شدند خود سالارالدوله در نوبران بود و چادرهای زیاد و اردوی بیشمار در باغ شاه، دوفرسنگی طرف شمال غربی ساوه به ریاست خان کلهر و خوانین سجایی و پسر والی لرستان و خوانین زنگنه سروانی و عده ای از کردستانها در دامنه کوه سراپرده زده بودند، قلعه کوچکی هم نزدیک بود توپهای آنها در روی یک تپه قرار گرفته بود و دهنه توپها به طرف ما بود و نشانه گیری شده بود.

صد سوار بختیاری را با یکی از خوانین فرستادم به قلعه حیدرآباد که سمت شمال شرقی ساوه واقع است.

آنها پس از طی مسافتی مشاهده کردند که اردویی از طرف زرند به ساوه می آید.

خوش وقت شدند تصور شد این اردو از تهران به کمک می آید ولی از عبدالآباد خبر دادند که این اردوی دشمن است من صدوپنجاه سوار دیگر به عبدالآباد فرستادم دیدم باد به طرف خصم می وزد دانستم دشمن شکست خواهد خورد یک دفعه سواران بختیاری به طرف آنها یورش بردند و به اندک زمانی شکست خورده و حشم زیادی را که غارت کرده بودند به جا گذاشته فرار کردند و رفتند به اردوی اصلی سالارالدوله که در باغ شاه بود.

هنگام غروب از طرف اردوی سالارالدوله به بختیارها حمله کردند و سواران بختیاری با شجاعت به جنگ پرداختند من با دوربین تماشا می کردم و از پیشرفت بختیارها شادمان بودم جنگ ادامه داشت تا وقتی که هوا تاریک شد.

دو اردوی متخاصم از هم جدا شدند و هر یک به اردوگاه خود رفتند، سوارهای کلهر در تاریکی شب اشتباه بزرگی کردند و آن اشتباه این بود که سوارهای کلیایی را که از خودشان بود مورد حمله قرار دادند و جمعی از آنها را کشتند و در نتیجه کلیاییها همان شب گریخته و رفتند به طرف کرمانشاه بطور تحقیق در حدود ۶۰ نفر از سوارهای کلیایی در این زد و خورد کشته شدند، علت این پیش آمد این بود که سوارهای کلیایی مقدار زیادی گوسفند و اسب و قاطر و اشیاء دیگر از ززند غارت کرده بودند و می بردند در ساوه بفروشتند که به سوارهای کلهر برخوردند و زد و خورد میان آنها در گرفت.

ما با تهران قرار داده بودیم که اردویی که از تهران برای جنگ یا سالارالدوله می آید در ساوه به ما ملحق شود ولی آن اردو تأخیر کرد و مدت سه روز ما با قشون سالارالدوله جنگ می کردیم روز سوم جنگ بشدت رسید وضعیت خطرناک شده بود بناچار قاصد فرستادیم به اردوی اعزامی تهران و خواهش کردیم که هر چه زودتر به کمک ما خودشان را برسانند و از مشرق به دشمن حمله ببرند و ما هم از جنوب به طرف دشمن یورش خواهیم برد.

در همان موقع خبر رسید که اردوی تهران از نوبران با عجله می آید و به نزدیک ساوه رسیده است سردار اکرم نظرعلی خان اسرائی که یکی از خوانین جنگجوی لرستان بود داوطلب شده بود که با هزار سوار به طرف ساوه رفته و آن شهر را تصرف نماید ولی توپخانه ما با رشادت جلو هجوم نظرعلی خان را گرفت و چون نظرعلی خان کاری از پیش نبرد از باغشاه هزار نفر سوار به کمک او آمدند.

چون شب رسید سردار جنگ با بختیارها مراجعت کرد من دستور داده برای سوارهایی که در صحرا عقب مانده بودند آذوقه و کامجو بفرستد و از عبدالآباد تا کوه سنگی را استگرندی کرده و چمن ده و ماهور تپه و داسنه کوه را گرفته بودند.

سوارهای بختیاری آن شب را سخت در مقابل دشمن پایداری کردند خود من آن شب چون به پایم بیشتر زده بودم تاب سواری نداشتم، ولی دسته دسته سوار

به کمک جنگجویان بختیاری می فرستادم و هرچه لازم داشتند تهیه کرده برای آنها ارسال می داشتم.

سواران امرائی دلیرانه می جنگیدند و سوارهای بختیاری از آنها جلوگیری می کردند.

توپ شنیدر صحرايي هم دائماً دشمن را زیر آتش گرفته بود، نصف شب سوارهای کلهر به اردوی خود بازگشتند.

سوارهای امرائی هم در باغهای ساوه استراحت کردند. اردوی سالارالدوله دو عیب داشت یکی آن که اسلحه آنها بخوبی اسلحه بختیارها نبود دیگر آنکه نقشه جنگی آنها خوب نبود.

اردوی سالارالدوله که با ما می جنگید از حیث عده چندین برابر ما بود من شبانه سی هزار فشنگ برای هزار سوار بختیاری که دامنه کوه را در تصرف داشتند فرستادم و حکم کردم که در همان محل بمانند و نه به اردو برگردند و نه به طرف ساوه بروند.

روز سوم شوال پیش از طلوع آفتاب در روی آب انبار که محل مرتفعی بود رفتم دوربین انداختم ولی اثری از سوارهای کلهر و امرائی ندیدم ولی سوارهای بختیاری از عیدل آباد تا قلعه کوه غربی ساوه مرتب خط زنجیر کشیده بودند از این وضعیت بسیار خرسند شدم و شکر خدای را بجا آوردم.

در نزدیکی قشون دشمن دیده نمی شد جز این که عده زیادی در قلعه کوه دست چپ و غربی ساوه و عده ای در شمال شرقی ساوه سنگر بندی کرده دیده می شدند.

اول آفتاب دوربین به طرف راه زرنه انداختم بمسافت سه فرسنگ راه سه هزار سوار دیده اول خیال کردم قراولهای اهل کلهر می باشند بعد دیده حرکت کردند و سوار شدند سپس بیرقهایشان نمودار شد فهمیدم اردوی تهران است این اردو هنتت بیرق داشت سردار جنگ را خبردار نمودم که اردوی تهران رسید برخیز توپ را به صحرا ببر سردار جنگ در جنگ بردل و متهور بود بلکه از بیشتر خوانین بختیاری بردل تر بود افسوس که کشیدن تریاک قوه او را کاسته بود برخاست و توپ را بیرون کشید و به طرف شاه آباد شلیک کرد صدای توپ که بلند شد سوارهایی که در باغشاه و در نقاط نزدیک بودند و در خانه های رعایای بیچاره منزل کرده بودند و نهایت ظلم را در حق آنها می کردند بیرون آمدند مانند سوز و مبلخ رو به کوه گذاردند تا قلعه، سوارهای امرائی که شب قبل به دهات اطراف رفته بودند جمع شدند و از برای جنگ آماده گردیدند.

در این هنگام سوارهای بختیاری و مجاهد پیوسته بورش می بردند ولی سوارهای کلهر و سنجایی کردستانی با یک توپ نه سانتیمتری و هزار سوار به سواران بختیاری که

در کنار سازه موضع گرفته بودند حمله کردند ولی بختیاریهایی که بک خط زنجیر به طول یک فرسنگ و بیست نسکیل داده بودند بند یک کیلومتر عقب نشستند در همان موقع سوارهای بختیاری عبدالآباد به کمک آنها رسیدند.

اردوی سردار محشم و سردار بهادر و یفرم که از تهران آمده بودند خود را به نزدیک باغشاه رسانیدند سیو یفرم خان در دوهزار قدمی از اسب پیاده شد و دو توپ شنیدر کوهستانی و یک توپ ما کسیم مسلسل به اردوی دشمن که در باغشاه سترکز شده بود بست از اردوی دشمن صدای توپ بلند شد.

سوارهای بختیاری هم پیاده در حالی که شلیک می کردند به باغشاه نزدیک شدند ولی انصافاً توپخانه یفرم خان که به باغشاه شلیک می شد به وصف نمی آید حال شد که دیگر قوه استقامت برای دشمن که در باغشاه بود چنان دود و گرد از چادرهای اردوی دشمن به آسمان بلند شده بود که هوا را تیره و تار کرده و فضا را گرفته بود بطوری که آسمان دیده نمی شد.

از آن کرد و دود اندر آن بهین دشت زمین شد شش و آسمان گنت هشت من یا دورین تماشا می کردیم پس از اندک زمانی توپجهای روی تپه های باغشاه در نتیجه هدف گیری صحیح و بموقع اردوی یفرم ناب مقاومت نیاورده فرار کردند.

سواران بختیاری که آن زمان پیاده شلیک می کردند سوار شدند و به حمله پرداختند و طوری اردوی سالارالدوله از طرف نوسول تهران بسر کرده گی یفرم و سردار بهادر و سردار محشم از طرف دیگر بسر کردگی خوانین بختیاری مورد حمله قرار گرفت و بای مدومش بست شد که در اندک زمانی پراکنده شدند. من با دورین تماشا می کردم سواران بختیاری سواران لهر و سنجایی را جلو انداخته و مثل گله آنها را می راندند نمی توانم بگویم اگر اردوی تهران نمی رسید شکست می خوردیم و یا فتح می کردیم ولی انصافاً توپخانه یفرم مدافعان را از راه ساخت و روزگار آنها را سیاه کرد. وقتی که اردوی سالارالدوله شکست خورد سواران بختیاری که از تهران آمده بودند چون دشمن را دنبال نکردند بختیاریهایی که تحت امر من بودند و عده آنها دوهزار سوار بود سازه دشمن را تعقیب کردند یقین دارم اگر اردوی تهران به تعقیب دشمن می پرداخت تمام آنها را می توانست به هلاکت برساند و دیگر جنگ اشرفیان واقع نمی شد منم زخممدار بوده و نمی توانستم سوار بشوم و اگر هم زخم ندادم من از آنها به اردوی روسی گشتم.

اردوی سازه که در قم قسم خورده بودند که تا جنگ را تمام نکرده دست به غارت نزنند به عهد خود وفا نکرده برای غارت اردوی دشمن رفتند صادق خان اسلامی که رئیس توپخانه ما بود در شجاعت بی مانند و توجیح بسیار خوبی بود از

بختیارها شنیدم ارمانی و ریمانی‌ها پیاده بوده‌اند ولی بسیار دلاورانه جنگیدند و اسلحه خود را از دست ندادند.

کشته شدگان اردوی سالارالدوله را پانصد نفر شماره کردند دویست نفر من اسیر گرفتم که همه آنها را مرخص کردم.

علت شکست سالارالدوله این بود که قشونش از ایلات و طوایف مختلف تشکیل شده بود و رئیس هر طایفه به میل خودش کار می‌کرد و پیش قراول منظم هم نداشتند توپچی خوب هم نداشتند، سردان جنگی حقیقی آنها بیش از ده هزار نبود، سالارالدوله هم که رئیس این اردو بود شاهزاده و نازپرور و جنگ ندیده و کار ناآزموده همیشه پنج فرسخ دور از میدان جنگ بود و جرأت نداشت جلو تر بیاید.

از عبدالله خان امیر نظام همدانی شنیدم که می‌گفت من در نوپران نزد سالارالدوله بودم عده‌ای که همراه داشت از بیست و دو هزار نفر متجاوز بود، در این صورت قوه دشمن از حیث عده سه برابر عده ما بود.

روز سوم شوال ۱۳۲۹ اردوی سالارالدوله شکست خورد و هر دسته به طرفی فرار فرار کردند در همدان از علی خان امیرزنگنه پرسیدم روزی که اردوی سالارالدوله شکست خورد دیدم دویست نفر سوار به طرف سالارالدوله می‌روند سالارالدوله به داود خان کلهر پیغام داده بود که دویست نفر سوار برای من بفرست تا به اردو بیایم البته از چنین رئیس اردویی بیش از آنچه گذشت نباید توقع داشت همین که سالارالدوله شنید اردویش شکست خورده سوار مادیان صحرا آورد معروفش شد و با عجله راه فرار پیش گرفت و به طرف همدان رفت. اردوی تهران شب را در ساوه ماند و فردا به طرف نوپران حرکت کرد.

پس از شکست اردوی سالارالدوله سواران بختیاری چند روز

در ساوه و اطراف برای رفع خستگی توقف کردند و سپس به

دستور دولت به طرف همدان رهسپار گشتند. به ورود ملایر،

قصر معروف سیف‌الدوله را که در وسعت و زیبایی در ایران

نظیر نداشت، بختیارها، غارت کردند و آتش زدند، سردار ظفر می‌نویسد متأسفانه

رفتار زشت بعضی از جوانهای بختیاری زحماتی که در راه فتح و فیروزی کشیده بودیم از

میان برد و نام نیک ما را لکه‌دار کرد همین که از آتش زدن یارک آگاهی یافتم دستور

دادم بدون فوت وقت آتش را خاموش کنند و باتفاق سردار محتشم به‌خانه

سیف‌الدوله رفتیم و سردار بهادر و شهاب‌السلطنه و سردار معظم و سردار مسعود و امیر

جنگ و پانصد سوار بختیاری و سرهنگ صادق خان توپچی و سه توپ‌شنیدر کوهستانی و

سه توپ صحرايي اتريشي به طرف اشترينان حرکت کردند. نزدیک آبادی جنگ میان

بختیارها و طرفداران سالارالدوله و مردم اشترینان شروع شد و بختیارها که از موفقیت جنگهای گذشته بی نهایت دلیر شده بودند با مردانگی و شجاعت جنگیدند چون جماعتی در برجها و سنگرها جای گرفته بودند و سواران بختیاری را زیر آتش گرفته بودند سردار بهادر دستور داد دو عراده توپ روی تپه بلندی که مشرف به قلعه بود ببرند و قلعه و ساکنین آن را بمباران نمایند جنگ همچنان ادامه داشت و طرفین با مردانگی می جنگیدند.

یک ساعت به غروب مانده نظر علیخان امرائی با هزار سوار پیازی محصورین قلعه وارد میدان کارزار شد.

همین که سواران نظر علیخان از دوز نمایان شدند رعب بختیارها را گرفت و به جمع آوری خود پرداختند. ولی سردار بهادر خود را نباخت و به سالار نظام امر کرد به سوارهای نظرخان توپ ببندد و سالار نظام هم بدون فوت وقت سوارهای مذکور را زیر آتش توپخانه گرفت و جمعی را کشت این حمله غیرمنتظره سبب تارومار شدن سواران لرستان شد و زشته نظام آنها از هم گسست و راه فرار پیش گرفته به طرف بروجرد فرار کردند.

شنیده شد که سالارالدوله در میان سوارهای لرستانی بوده پس از متفرق شدن سوارهای نظر علیخان بختیارها بشدت هرچه تمام تر به اشترینان حمله بردند و با دادن عده ای کشته و زخمی قلعه محکم و برج باروها را اشغال نمودند.

از اول شب تا سحر صدای تفنگ و فریاد جنگجویان به گوش می رسید هنگام سحر عده ای از قشون سالارالدوله گریخته از قلعه بیرون آمدند ولی بدست بختیارها اسیر شدند.

سالارالدوله بناچار به طرف خرم آباد فرار کرد ولی مردم خرم آباد او را راه ندادند، این بود که بناچار به طرف کرمانشاه رفت شک نیست اگر نظر علیخان به موقع خود را به اشترینان رسانیده بود و به جنگجویان قلعه مذکور یاری می کرد فتح قلعه بسیار مشکل بود ولی از بخت بد سالارالدوله قشون نظر علیخان پیش از آن که خود را به قلعه برساند بطوری که دیدیم متفرق شد فدای آن روز سردار بهادر و سایر بختیاری ها در حالی که یک صد نفر را اسیر کرده بودند اردو را کوچ داده به طرف بروجرد رهسپار شدند و در بروجرد یعقوب خان پسر لطیف الله خان صارم السلطان گودرزی را که ریاست قسمتی از قشون سالارالدوله را عهده دار بود و در جنگ اسیر شده بود به دار آویختند.

من مرتضی قلیخان را پس از فتح اشترینان حاکم ملایر کردم و به طرف عراق حرکت کردیم پس از چند روز اردوی سردار بهادر در عراق بما ملحق شدند کسانی که در جنگ اشترینان از طرف بختیارها کشته شدند معاریفشان از قرار ذیل است سیف پور زراسوند، جان مراد، تقی خان پسر زعیم الممالک، حسروزر رسوند، غلامحسین

زنگنه، غفور سیوند، علی صالح آبادی، عالی انوری، ملا محمد جانکی، جواجه حسبیوند، ملا محمد دهناش بهداروند، نصیر خان قلعه سلکی، شکرالله زراشوند و حیدرخان برادر بهادر همایون. تعداد مجروحین و مقتولین اردوی سالارالدوله معلوم نشد. در همین موقع خبر التیماتوم دولت روس به دولت ایران به اطلاع ما رسید و گفته شد که هفتده هزار نفر قشون روس وارد قزوین شده اند.



## نغمه دیگر آغاز شد

هنوز دشت و بیابانها از خون کشتگان رنگین و تنها از جنگ با اهریمن استیاد خسته بود و صدای شیون از خانه‌هایی که جوانان خود را از دست داده بودند بلند بود که نغمه تازه‌ای آغاز شد و مصیبتی بالاتر از آن چه تا حال نوشتیم به ملت و مملکت روی آورد و هرگاه جنگ اول جهانی پیش نیامده بود و انقلاب کبیر روسیه ظهور نکرده بود بظن قریب به یقین دیگر ناسی از ایران مستقل در نقشه جغرافیای جهان دیده نمی‌شد.

روسها که خود را مالک الرقاب ایران می‌دانستند و می‌خواستند چرخ فلک این کشور باستانی به میل واراده آنها گردش کند از شکست بی‌دری ایدوهای شاه مخلوع بی‌نهایت خشمگین شدند و از محبوبیتی که شوستر خزانه‌دار کل در میان ملت ایران پیدا کرده بود و اقداماتی که برای اصلاحات امور مالی و اقتصادی و جلوگیری از مداخلات اجانب در امور داخلی ایران می‌نمود بغایت ناراضی و تصمیم گرفته بودند که بخلاف گذشته که محمدعلیشاه و با دیگری را به مقابله ملت ایران برمی‌انگیختند و خود از پشت سر به آنها کمک می‌کردند با ملت ایران روبرو شده و پرده را از میان بردارند و آخرین رلی را که از سالها خیال آن را در مغز خود می‌پروراندند و آرزویی که در دل داشتند بازی کنند و به حیات ایران خاتمه بدهند

روز دهم شوال هیأت‌وزرا تصویب نمود نظر باینکه شعاع - توقیف اموال شعاع - السلطنه و سالارالدوله بر ضد حکومت قیام نمودند و راه عصیان السلطنه و سالارالدوله پیش گرفتند و در نتیجه خون هزارها بیگناه ریخته شد و اموال عدهٔ بیشماری بی‌غما رقت خزانه‌دار کل مکلف است کلیه اموال آنها را توقیف و بِنفع دولت ضبط نماید.

دولت ایران از راه احتیاط حکم مذکور در فوق را بوسیله یکی از اعضاء وزارت خارجه به اطلاع سفیر روس و انگلیس رسانید و در ضمن متذکر شد که هرگاه سفارتین

خود را در قسمتی از اموال اشخاص نامبرده ذیحقی می‌دانند و یا آن که طلبی از آنها دارند حاضر است به ادعای آنها رسیدگی کند و طلب حقّه آنها را بپردازد از طرف سفارتین کوچکترین اعتراضی به این عمل دولت نشد.

روز پانزدهم شوال حکم مذکور از طرف خزانه داری کل بموقع اجرا گذارده شد و پنج دسته چند نفری مرکب از یک محاسب خزانه، یک صاحب منصب و عده‌ای زاندارم مأمور تصرف اموال شاهزادگان شدند.

دسته‌ای که مأمور تصرف باغ شعاع السلطنه می‌شود ساعت ده صبح پانزدهم به محل مذکور می‌روند ولی چند نفر قزاق مانع دخول آنها به پارک شعاع السلطنه می‌شوند مأمورین حکم دولت را ارائه می‌دهند و پس از گفتگوی طولانی داخل پارک می‌شوند و به باز کردن در عمارات و صورت برداری از اثاثیه و اموال می‌پردازند.

در همان موقع یکی از قزاقهای مأمور پارک شعاع السلطنه واقعه را به قزاقخانه تلفون می‌کند و بعد از نیم ساعت دو نفر صاحب منصب روسی و عده‌ای قزاق روسی و ایرانی وارد پارک می‌شوند و مأمورین دولت را که مشغول صورت برداری اثاثیه بودند با خفت و خواری از پارک بیرون می‌کنند.

سیرزا علی اصغر خان که از طرف خزانه دار کل مأمور اجرای حکم دولت بود نقل می‌کرد که با وجود این که ما حکم دولت را به صاحب منصبان روسی ارائه دادیم آنها به ما جواب دادند که اگر فوراً از پارک خارج نشوید همه شما را تیرباران خواهیم کرد و ما به حکم اجبار دست از کار کشیده و از پارک بیرون رفتیم.

پس از آن که مستر شوستر خزانه دار کل از واقعه مطلع می‌شود بدون فوت وقت به پاکلیوسکی سفیر روس که در زرگنده، عمارت ییلاقی سفارت سکنی داشت تلفون می‌کند که چند نفر صاحب منصب و پانزده نفر قزاق روس به پارک شعاع السلطنه وارد شده و مأمورین رسمی دولت را که مشغول انجام وظیفه قانونی خود بودند با تهدید به قتل از پارک بیرون می‌کنند خواهشمند مقرر فرمایید صاحب منصبان و قزاقهای روس پارک شعاع السلطنه را تخلیه نموده و در امری که مربوط به دولت ایران است مداخله نمایند.

مستر شوستر در خاطرات خود می‌نویسد من به این تلفون قناعت نکردم و همان روز، نامه‌ای به مضمون ذیل برای سفیر روس فرستادم «چون حکمی از طرف هیأت وزرا صادر شده که واجب الاجراست ناگزیرم از این که حکم مذکور را بموقع اجرا گذارم لذا لازم دانستم جنابعالی را مطلع نمایم که فردا صبح ساعت ده نمایندگان خود را فرستاده پارک شعاع السلطنه را تصرف نمایند. صمیمانه متوقع و امیدوارم که اقدامات لازمه بعمل خواهد آمد که هیچ واقعه ناگواری پیش نیاید و مجدداً اظهار تأسف می‌کنم از این که تجدید رای حاصل شود.»

ساعت یازده شب سفیر روس بوسیله تلفون به خزانه دار کل اطلاع می دهد دولت آباد ملک شعاع السلطنه در اجاره دو نفر از اتباع روس است و نباید کوچکترین اقدامی برخلاف اجازه آنها بشود مگر وقتی که ژنرال قنصل روس مطمئن بشود که منافع اتباع روس محفوظ و مداخله و تصرفی در قرارداد مستأجرین نخواهد شد سفارت روس دولت ایران را مسئول هرگونه دعاوی که رعایای روس به شعاع السلطنه دارند خواهد دانست.

سفیر روس نه فقط جواب به تقاضای خزانه دار کل راجع به عدم مداخله سربازهای روس در پارک شعاع السلطنه نمی دهد بلکه روی دولت آباد هم دست می گذارد و مانع تصرف آن از طرف مأمورین دولت می شود.

فردا صبح پنجاه نفر ژاندارم و یک صاحب منصب و یک نفر امریکایی بنام مستر موریل از طرف خزانه دار کل مأمور می شوند که به پارک شعاع السلطنه رفته و آن جا را تصرف نمایند و ضمناً به آنها توصیه می شود که عمل تصرف را بدون زد و خورد و با صلح و صفا انجام بدهند و مبادمی که از طرف سربازهای روس به آنها حمله نشده از بکار بردن زور و اسلحه خودداری نمایند مستر موریل پیش از این که مأموریت خود را انجام بدهد به قنصل خانه روس می رود و مراتب را به اطلاع قنصل روس می رساند و از او تقاضا می کند که به سربازان روسی دستور بدهد مانع از انجام مأموریت نمایندگان دولت ایران در تصرف پارک شعاع السلطنه نشوند ولی قنصل روس با بی اعتنائی تقاضای نماینده خزانه دار کل را رد می کند.

مستر موریل متذکر می شود مأموریت دارد که در صورت پیش آمد موانع با قوه قهریه پارک را تصرف کند.

بدون فوت وقت عده ای ژاندارم و صاحب منصب و مأمورین خزانه به پارک می روند و می خواستند از در آهنی بزرگ وارد بشوند ولی چند نفر تراق ایرانی که در را بسته و قفل کرده بودند مانع از دخول آنان می گردند ژاندارها برای این که با تراقهای ایرانی گلاویز نشوند و زد و خورد نکنند پارک را دور زده و از در کوچک وارد شدند ریز خندق منتهی می شد وارد پارک می شوند و پارک را تصرف می کنند خزانه داری بدون آن که مزاحم با کسین پارک بشوند به صورتی که در آنجا می رود.

همان روز یک دسته مرکب از مأمورین خزانه داری و عده ای سربازان روسی که برای تصرف دولت آباد، حسین آباد و منصوریه به محل می روند و در آنجا تراقهای ایرانی و اداره امور دهات مذکور می نمایند. هنوز با کدخدایان و مبدعین معمول در آنجا بوده که دو نفر صاحب منصب روسی با لباس رسمی و پاتزده نفر سرباز روسی مسلح وارد باغی که مأمورین دولت مشغول انجام وظیفه بودند می شوند صاحب منصبان روسی

غفلتاً دستهای صاحبمنصب ایرانی را میگیرند و لباس و جیبهای او را تفتیش می کنند و شش لولی که همراه داشته برسی دارند و او را در یک اطاق حبس می کنند، سپس سربازان روسی ژاندارمها را خلع سلاح می نمایند و آنها را محبوس می نمایند و کتک مفصلی به آنها می زنند سپس آنها را بوسیله الاغ و درشکه به شهر آورده به قنصل خانه روس می برند و در آنجا محبوسشان می سازند.

بعد از چند ساعت یکی از اعضاء قنصلگری به ملاقات محبوسین می رود و از طرف قنصل به آنها می گوید چون شعاع السلطنه و سالارالدوله تبعه دولت امپراطوری روسیه هستند کسی حق مداخله در املاك و دارایی آنها ندارد و چون شماها مأمور بوده اید و تقصیری ندارید از خطایی که کرده اید صرف نظر می شود و به شرط این که دیگر مرتکب اینگونه کارها نشوید، آزادید.

روز بعد از واقعه دولت آباد سه نفر صاحب منصب روسی با لباس رسمی و مسلح با اتفاق سرهنگ ایوب خان صاحب منصب قزاقخانه به پارک شعاع السلطنه می روند و می خواهند وارد پارک بشود قزاقولانی که طرف ژاندارمری در آنجا گذارده شده بود مانع دخول آنها به پارک می شوند و می گویند در صورتی که بخواهند به جبر وارد بشود ما مأموریت داریم به شما شلیک کنیم. صاحبمنصبان روسی پس از فحاشی زیاد چرات نمی کنند به پارک وارد بشوند و سوار کالسکه شده به قنصلخانه مراجعت می کنند.

ناگفته نگذارم که برای این که بهانه به دست روسها داده نشود از طرف مقامات دولتی ایران و خزانه دار کل به کلیه صاحبمنصبان و افراد مأمور تصرف املاك شعاع السلطنه و سالارالدوله دستور داده شده بود که ملایمت و خون سردی خودشان را در مقابل تندوی و فحاشی روسها حفظ کنند و کوچکترین بی احترامی نسبت به آنها روا ندارند و دست به اسلحه نبرند مگر در صورتی که از طرف صاحبمنصبان و سربازان روسی مورد حمله قرار گرفته باشند.

قنصل روس مقیم تهران در گزارشی که به وزارت خارجه روسیه داده بود مطالب دور از حقیقت و سرتاپا دروغ به رشته تحریر در آورده بود و ایرانیان را خودسر و دشمن روسها معرفی کرده بود.

میگاتف که از نویسندگان آزادیخواه روسیه بود و علاقه مخصوصی به ایران داشت می نویسد پس از انقلاب کبیر توانستم به مدارک بسیاری که در آرشیو وزارت خارجه روسیه جمع شده بود دست یابم و به مندرجات بسیاری از آنها اطلاع حاصل کنم در موضوع ضبط اموال شعاع السلطنه و سالارالدوله برطبق مدارک موجوده روسها مقصودی جز آب گل آلود کردن و مناسبات سیاسی خود را با ایران قطع نمودن و قشون به ایران وارد کردن و مملکت را اشغال نظامی نمودن منظوری نداشته و تمام اقدامات

آنها صحنه سازی بوده است و هدف آنها تصرف ایران بوده است.

دوازدهم شعبان یادداشت تهدید آمیزی از طرف سفارتین روس و انگلیس به وزارت خارجه ایران داده شد که در آن نمایندگان دولتین از طرف دولتهای مطوع خود تذکر شده بودند که چون ریاست مازراستکس در رأس ژاندامری خزانه و در خدمت ایران موجب اختلال مناسبات دوستانه ایران و دولتین شده مقتضی است او را از خدمت ایران معاف نمایند و دیگری را بجای او منصوب کنند مستر شوستر می نویسد آنچه من کوشش کردم سفیر روس و انگلیس را از خیال برکنار کردن مازراستکس منصرف کنم موفق نشدم و عاقبت به این نتیجه رسیدم که دولت روس مصمم شده که از وضعیت بسیار پریشان اروپا وضعف آشکار وزارت خارجه انگلیس با روس راجع به معاملات ایران موقع را غنیمت شمرده آنچه می خواهد بکند و منافی که منظور نظر است بدست بیاورد.

کوشش بسیار خزانه داران برای منصرف کردن روسها نسبت به عزل مازراستکس بجایی نرسید، این بود که مستر شوستر خزانه دار کل در یک جلسه مطبوعاتی که مخبر رویتزر هم حضور داشت اظهار نمود که آنچه من می فهمم دولت روس و انگلیس مایل نیستند اوضاع مالی و اقتصادی ایران بهبودی پیدا کند و دولت ایران بتواند سر و صورتی به کارهای مملکت خود بدهد.

اظهارات خزانه دار کل در جراید کشورهای آزاد مخصوصاً انگلستان منعکس و روزنامه تمس که ارگان نیم رسمی دولت انگلیس بود نظریات شوستر را انتقاد کرد و حتی بی رحمانه اعمال او را برخلاف مصلحت و مصالح و سیاست دولتین در ایران وانمود کرد.

پس از انتشار مقاله مذکور خزانه دار کل مجبور شد با مشورت بعضی از افراد مطلع و برجسته دولت ایران مقاله مفصلی راجع به اوضاع ایران و مشکلاتی که در نتیجه سوء سیاست دول خارجه - ملت ایران دست بگیریان است منتشر نماید.

این مقاله انعکاس مطلوبی در میان آزادی خواهان انگلستان بخشید بطوری که در مجلس عوام راجع به ایران از وزارت خارجه انگلیس شدیداً انتقاد شد و یکی از وکلا، وزیر خارجه انگلیس را متهم به طرفداری و حفظ منافع روس در ایران نمود.

اول ذیقعد ۱۳۲۹ خبر به دولت ایران رسید که دولت روسیه عده زیادی سرباز و توپ و مهمات جنگی بوسیله چند کشتی جنگی وارد بندرانزلی نمود و کشتی ها در تیررس بندر لنگر انداخته اند و نیز به اطلاع دولت ایران رسید که چند فوج قشون روس در بادکوبه متمرکز شده و خود را برای اشغال ایران آماده می کنند.

در همان ایام سردار محیی که با عده‌ای مجاهد و سرباز برای خاموش کردن آتش عصیانی که متمردین در سواحل دریای خزر روشن کرده بودند رفته بود به دولت اطلاع داد که روسها علناً از متمردین حمایت می‌کنند و به آنها اسلحه و پول می‌دهند و دیگر کاری از من ساخته نیست. بعلاوه اطلاعاتی که بدست آورده‌ام حاکی از این است که قشون روس که در یاد کوبه جمع‌آوری شده خیال حمله به ایران را دارند و مداخلات روسها در سواحل دریای خزر بکلی فعالیت نامورین دولت ایران را در انجام وظایف قانونی که عهده‌دارند فلج کرده و روح تمرد و عصیان در همه جا آشکار است.

روز چهارم ذی‌قعدة خبر رسید که در بندر جز میان قشون سردار محیی و متمردین که از طرف روسها مسلح و تقویت می‌شدند جنگ در گرفته و پس از یک‌شبهانه روز زد و خورد خونین قشون دولتی شکست خورده و سردار محیی و افرادش متواری شده‌اند.

## التیماتوم

روز دهم ذی‌قعدہ ۱۳۲۹ مسیوپا کلیوسکی سفیر دولت روسیہ بہ وزارت خارجه رفت و وزیر خارجه را ملاقات نمود و راجع بہ اشغال و تصرف پارک شعاع السلطنہ از طرف ماسورین خزانداری کل پروتست کرد و تقاضا نمود کہ فوراً زاندارم‌ها برداشته شوند و پارک تحویل قزاقها داده شود و نیز دولت ایران بواسطہ بی‌احتراسی‌ای کہ نسبت بہ صاحب‌نصیان روسی شدہ باید رسماً معذرت بخواهد.

وزیر خارجه بہ سفیر روس گوشزد نمود کہ اعمالی کہ از طرف ماسورین دولت روسیہ نسبت بہ دولت ایران بعمل آمدہ برخلاف مودت و دوستی و حق حاکمیت ایران در امور داخلی خود بودہ و ہمین جهت دولت ایران چند روز قبل نامہ اعتراضیہ بہ سفیر روس دادہ بود ولی سفیر روس نہ جواب نامہ دولت ایران را داد و نہ در گفتگوی شفاهی با وزیر خارجه ایران اعتنایی بہ اظهارات او نمود.

سفیر روس در خاتمہ مذاکراتی کہ با وزیر خارجه کرد صراحتاً گفت کہ از طرف دولت متبوع خود مأموریت دارد جواب فوری و صریح از دولت ایران بگیرد و وزیر خارجه جواب داد برای او غیر ممکن است جواب دولت روس را بدهد و باید در هیأت وزرا بحث و مشورت بشود و سپس جواب متناسب دادہ شود.

مترشوتر می‌نویسد هیأت وزرا راجع بہ تقاضای سفیر روس با من مشورت کرد و نظر مرا خواست و من جواب دادم اگرچہ مطالبات روسها غیر قانونی و برخلاف حق و استقلال مملکت ایران و ظالمانہ سی باشد ولی اگر کابینہ وزرا در حفظ حقوق و استقلال خود ثابت قدم باشد انجام این معاملہ بسیار مشکل و محکم خواهد بود در همان روزها مشکل دیگری پیش آمد کہ ذکر آن از نظر روشن شدن وضعیت خالی از فایده نیست.

خزانہ دار کل بنابر اختیارات قانونی کہ داشت مساعی بود مالیاتی کہ قانوناً بہ اشخاصی متمول و منتفد تعلق می‌گیرد وصول نماید و برخلاف سبک گذشتہ کہ اقویاً از دادن مالیات سر یاز می‌زدند و یارسنگین مالیات بردوش افرا بود از روی حق و عدالت

ضعیف و قوی بطور مساوی مالیات مصوبه را بپردازند.

علاءالدوله که مکرر نام او در این تاریخ برده شده و یکی از مضمولین و ظالمین زمان خودش بود با وجود تقاضاهای کتبی و شفاهی که از طرف خزانه‌داری از او شده بود از دادن مالیات استناع می‌کرد، خزانه‌دار مجبور شد که چند نفر ژاندارم به‌خانه او بفرستد و مالیات معوقه را مطالبه نماید و گوشزد کنند که در صورتی که از دادن مالیات استناع نماید املاک او را ضبط خواهند کرد این عمل خزانه‌دار بر طبع سرکش علاءالدوله گران آمد و از در دیگر عمارت با حال آشفته به‌خانه صمصام السلطنه رئیس-الوزرا رفت و از او کمک و امداد خواست و طوری عجز و ناله کرد و خود را مظلوم قلمداد نمود که آن پیرمرد را تحت تأثیر قرار داد و صمصام السلطنه امیرمجاهد برادر خود را با یک عده سوار بختیازی مأمور کرد به‌خانه علاءالدوله رفته و ژاندارم‌های خزانه را بجبر بیرون کنند. امیرمجاهد هم چون دل‌خوشی از خزانه‌دار کل نداشت با یک عده سوار بختیازی و سرعلاءالدوله که آن زمان در گارد سلطنتی سمت سرهنگی داشت به‌خانه علاءالدوله می‌روفت و با جوب و چماق ژاندارم‌ها را کتک زده مجروح و از خانه با خواری و ذلت بیرون می‌کنند.

این رفتار صمصام السلطنه رئیس دولت در آن موقع که روسها با تمام قوا برای بیرون کردن شوستر فعالیت می‌کردند و مقتضی بود دولت او را تقویت کند بی‌تفاوتی خزانه‌دار کل را متأثر و دلسرد کرد و رسماً به اطلاع رئیس‌الوزرا رسانید که هرگاه از رفتار توهین آمیزی که نسبت به مأمورین خزانه شده معذرت خواسته نشود از کار کنار-گیری خواهد کرد.

صمصام السلطنه که مرد پاك نیتی بود و به عمل خلاف خود پی برده بود از خزانه-دار کل در حضور هیأت دولت عذرخواهی کرد و دستور داد نفتگاهی که از ژاندارم‌ها گرفته شده بود به آنها مسترد بشود و در مقابل کتکی که به ژاندارم‌ها زده بودند مبلغی به آنها انعام داده شود و نیز مقرر گردید که علاءالدوله تمام مالیاتی را که به او تعلق می‌گرفت بپردازد.

این پیش آمد سبب شد که بسیاری از شاهزاده‌گان و سردمان مستدر که در گذشته مالیات نمی‌دادند مالیاتی که به آنها قانوناً تعلق می‌گرفت بپردازند و از این پیش آمد مبلغی نقد و جنس وارد خزانه دولت شد.

چند روز بعد هیأت وزرا پس از مشورت در اطراف التیماتوم شفاهی که از طرف سفیر روس به وزیر خارجه داده شده بود یکی از اعضای وزارت خارجه را به سفارت روس فرستادند و به او دستور دادند که به سفیر روس بگوید دولت تصمیم دارد بر طبق اصول مشروطیت با کمال بی‌طرفی موضوع پیش آمد بارک شعاع السلطنه را مورد ملاحظه قرار بدهد و راهی را که با حق و عدالت سازش داشته باشد اتخاذ کند.



انتشار ورود قشون روس به خاک ایران و اشغال گیلان و طوالتش قیامتی در تهران برپا کرد و روزنامه‌ها با لحن تند و زننده که برای روسها غیر منتظره بود بنای سرزنش و بدگویی را از رفتار دولت روسیه نسبت به همسایه‌ای که کوچکترین زبانی برای او نداشته و کمترین بی‌احترامی را نسبت به آن دولت نکرده مقالاتی منتشر نمودند و مردم از گوشه و کنار بنای ناله و شکایت را از جور و ستمگری روسها گذاردند و دسته‌دسته برای کسب اطلاع به مجلس رفته از وکلا علت ورود قشون روس را به ایران سؤال می‌کردند روز ۱۵ ذیقعد سرجرج پارکلی سفیر انگلیس به ملاقات خزانه‌دار کل از طرف وزیر خارجه انگلیس به او اظهار می‌کنند که وزیر خارجه انگلیس از انتخاب مسیولکفر به سمت مفتش کل در نواحی شمال بسیار نگران است زیرا روسها از این انتخاب بسیار ناراضی هستند و بیم آن می‌رود که قشون به شمال ایران وارد کنند.

خزانه‌دار کل به سفیر انگلیس جواب می‌دهد با این که خیلی مایل هستیم منافع و مصالح دولتی را در ایران محترم بشمارم و رضایت آنها را فراهم کنم ولی نباید از نظر دور داشت که ایران یک مملکت مستقل است و باید خود مختاری او از طرف دول دوست و همسایه محترم شمرده شود بعلاوه مسیولکفر سالها در ادارات مالیه ایران خدمت کرده و مکرر در نواحی شمال ایران مأموریت داشته و یکی از مستخدمین مطلع و کاردان است.

نوزدهم ذیقعد مسیوژیرس منشی امور شرق سفارت روس نامه‌ای به خزانه‌دار می‌نویسد و در آن با یک لحن زننده‌ای متذکر می‌شود که هرگاه خزانه‌دار کل تا چهل و هشت ساعت مطالبات دولت روس را نپردازد دولت روس روابط سیاسی خود را با دولت ایران قطع خواهد کرد.

پس از اتمام تومی که دولت روس به دولت ایران داد برای دولت و ملت ایران مسله شد که دولت روسیه قصد اشغال خاک ایران را دارد و تمام اظهاراتی که می‌کند جز بهانه‌جویی چیزی نیست و چون دولت ایران بی‌نهایت مضطرب بود و راه چاره‌ای نمی‌دید بناچار با دولت انگلیس به مشورت برخاست و نظر آن دولت را از راه مصلحت‌جویی در مقابل زورگویی روسها تقاضا کرد.

سرادواری وزیر خارجه انگلیس بتوسط سفیر انگلیس به دولت ایران پیغام داد که دولت ایران چاره‌ای جز قبول ائیماتوم روس و سعذرت خواستن از آن دولت ندارد پس از دریافت پیغام فوق صمصاء السلطنه رئیس الوزرا به خزانه‌دار کل نوشت که بلادرنگ پارک شعاع السلطنه را تخلیه نماید و تحویل بستگان او بدهد.

مستر شوستر می‌نویسد چون حکم ند نور فقط امضای رئیس دولت را داشت و من برطبق تصویب نامه هیأت وزرا املاک شعاع السلطنه را تصرف کرده بودم جواب نوشته که باید هیأت وزرا حکم اول را لغو کنند و در صورت لغو کردن مسئولیت کلیه

اسور را به دیگری واگذار نماید.

روز بیست و ششم ذیحجه سفیر روس رسماً به دولت ایران اطلاع داد که چون التیماتوم دولت روس از طرف دولت ایران پذیرفته نشده از این تاریخ روابط سیاسی میان دولتین منقطع است و کارهای تجارتی کمافی السابق بتوسط کنسولخانه روس انجام خواهد یافت.

در همان روز در تهران شهرت یافت که چهار لشکر روس از قفقاز به طرف ایران حرکت کرده.

روز بعد هیأت وزرا تصویب کرد املاک شعاع السلطنه و کلیه اشیاء متصرف شده بدون کم و زیاد تحویل بستگان او که در حقیقت نمایندگان دولت روس بودند داده شود و ژاندارمها را از اماکن اشغال شده بردارند.

روز دوم ذیحجه وثوق الدوله وزیر خارجه ایران با هیأتی از مأمورین عالی رتبه وزارت خارجه با لباس تمام رسمی به کنسولخانه روس رفت و سفیر روس را ملاقات کرد و از کرده دولت در موضوع تصرف املاک شعاع السلطنه رسماً از سفیر روس عذرخواهی کرد.

تعجب در این است که وزیر خارجه روس به دولت ایران اطمینان داده بود که اگر دولت ایران از دولت روس رسماً معذرت بخواهد دولت روس قشون خود را از خاک ایران خارج خواهد کرد.

یکی از سیاستمداران انگلیسی در همان زمان مقاله‌ای در تمس لندن منتشر نمود که در آن نوشته بود (من نمی دانم وزیر خارجه انگلیس از کجا یقین پیدا کرده بود که دولت روس پس از آن که دولت ایران التیماتوم او را پذیرفت قشونش را از خاک ایران بیرون خواهد برد) بدیختانه با این که دولت ایران برخلاف حق و عدالت به امید این که روسها دست از گریباننش خواهند برداشت تن به قبول التیماتوم روسها داد روسها به آنچه کرده بودند قناعت نکردند و بطوری که خواهیم دید نه فقط قشون خود را از ایران نبردند بلکه بر شدت عمل و تقاضاهای نامشروع خود افزودند.

حقیقت مطلب این است که روسها بخوبی می دانستند که بواسطه وضعیت سیاسی که در اروپا پیش آمده بود و خطر جنگی که در پیش بود آنچه دلشان می خواست می توانستند در ایران بنمایند و آرزوی دیرینه خود را که رسیدن به خلیج فارس بود جامه عمل ببوشانند بدون آن که عکس العملی از طرف دولت های بزرگ دنیا نشان داده شود و مانعی جلوراه آنها ایجاد گردد.

روسها می دانستند که انگلیسها در مقابل آنها راه تسلیم و تمکین پیش گرفته اند و دولت فرانسه که در آن ایام دوست و متحد دولت تزاری بود و بعد از آلمان بزرگترین قدرت نظامی اروپا را داشت آنچه روسها بخواهند تصدیق و تصویب خواهد نمود.

روز هفتم ذیحجه دولت روس التیماتوم شدید و سخت و غیرقابل قبول تری به دولت ایران داد و در آن تصریح شده بود که این التیماتوم در مدت چهل و هشت ساعت باید پذیرفته شود.

## التیماتوم دوم

مواد التیماتوم از قرار ذیل بود:

اول—دولت ایران باید مسترشومستر خزانه دار کل و سترلکفر را معزول و از خدمت خود خارج نماید.

دوم—دولت ایران متعهد بشود که از این تاریخ بیعد بدون رضایت دولت روس و انگلیس مستشار و مستخدم از کشورهای خارجه استخدام ننماید.

سوم—مخارجی که دولت روس برای قشون کشی به خاک ایران نموده باید از طرف دولت ایران پرداخته شود.

از التیماتوم مضحک تر توضیحاتی بود که سفیر روس پس از تسلیم التیماتوم استقلال برپا داده به وزیر خارجه ایران داده بود.

سفیر روس پس از تسلیم التیماتوم به وزیر خارجه گفته بود منظور از این التیماتوم این است:

اول—بواسطه بی احترامی که از طرف خزانه دار کل به دولت روس شده دولت روس برای حفظ حیثیت و احترام خود مجبور بود به ایران قشون وارد نماید.

دوم—مقصود حقیقی دولت روس این است که سوء تفاهم و اختلافات میان روس و ایران از میان برداشته شود و بجای آن صفا و دوستی برقرار گردد و بنایی گذارده شود که دولت روس بتواند تقاضاهای دیگر که دارد و مشکلاتی که سرراه دوستی دولتین موجود است بهتر مرتفع شود.

سوم—قشون روس تا چهل و هشت ساعت در رشت خواهد ماند ولی هرگاه پس از چهل و هشت ساعت التیماتوم از طرف دولت ایران پذیرفته نشد قشون روس به پیشروی خود ادامه خواهد داد و طبعاً هر قدر قشون روس بیشتر در خاک ایران پیش برود خساراتی که دولت ایران باید پردازد سنگین تر خواهد بود.

احتیاج نیست که چیزی در اطراف این مصیبت بزرگ که پس از آنهمه بدبختی و خونریزی دانستگرم ملت ایران شده بود بنویسم و در اطراف این رفتار وحشیانه و بیرحمانه استقلال برپا داده روسها قلم فرسایی کنم زیرا کسانی که به تاریخ سیاسی ملل دنیا آگاهند و اوضاع آن روز ایران را در نظر دارند و از سیاست جا برانه روسیه تزاری مطلع هستند بخوبی از مقاصد شوم روسها آگاهند و می دانند که دولت روس تصمیم گرفته بود که از آن موقع مناسب دنیا استفاده نموده و به استقلال و حاکمیت ایران خاتمه بدهد و دائره نفوذ خود را به سواحل خلیج فارس برساند و خط بطلان بر روی استقلال

چندین هزارساله ایران که جز ضعف و ناتوانی گناهی نداشت بکشد ولی باید تصدیق کرد که در دنیایی که حق و عدالت مفهوم حقیقی ندارد و تقدیرات ملل دنیا را زور و قدرت تعیین می کند و یا بهتر بگویم مقدرات ملل در روی سرنیزه و دهانه توپ قرار گرفته چه گناهی بالاتر از ضعف و ناتوانی است.

یک داستان عامیانه در میان مردم اصفهان معروف است که به مناسبت موقع در اینجا نقل می کنم. معروف است که مرد کاسبی سیلغی از یکی از خوانین بختیاری طلبکار بود مکرر بوسیله نامه و قاصد از سرکارخان استدعا کرد که طلبش را بپردازد خان جواب نداد کاسب مذکور چون سرمایه خود را از دست داده بود بناچار راه بختیاری را پیش گرفت و به حضورخان مشرف شد و با احترام و خضوع از خان استدعا کرد طلبش را بدهد خان پس از آن که در مقابل تعظیم و تکریم آن مرد بیچاره بنای فحاشی را گذارد چوب و فلک خواست و او را به چوب بست می گویند مرد بیچاره در میان چوب خوردن یا ناله می گفت بزن بسوزان پدر بی زورم را بله ایران یک گناه داشت و آن گناه بی زوری بود.

عجب در این است که از طرف دنیای آزاد و ملل مترقی جهان و طرفداران حق و عدالت یکصد بنفع این مملکت باستانی که در آستانه پرتگاه نیستی قرار گرفته بود بلند نشد و دولت آزادبخواه فرانسه و موحد قانون حقوق بشر از اعمال ظالمانه روسها پشتیبانی می کرد.

در همان روز از طرف سفارت روس به وزیرخارجه ایران اطلاع داده شد بواسطه استدعای تلگرافی که نزهت السلطنه مادر شعاع السلطنه از امپراطور روسیه نموده از این تاریخ خانم مشاورالیها تبعه دولت روس می باشد و تمام املاک شعاع السلطنه در تحت حفاظت دولت روس درآمده.

در آن روزهای بحرانی دو پیش آمد مهم که هر یک در وخامت اوضاع تأثیر بسزایی داشت عرض وجود کرد و برمشکلانی که در پیش بود افزود:

اول— بواسطه خشکسالی و کمی بارندگی و جنگهای داخلی محصولی که به دست آمده بود کفافی برای تأمین خوراک مردم نداشت و چهره منحوس قحطی و کمی نان همه را مضطرب کرده بود.

دوم— مصمصام السلطنه کابینه را ترمیم کرد و محتشم السلطنه را که مورد سوءظن دموکراتها بود به سمت وزیرعدلیه در مجلس معرفی نمود.

سلیمان میرزایدر حزب دموکرات پس از معرفی دولت بیخاست و پشت تریبون مجلس رفت و یس از نطق مفصلی اظهار داشت «ما به رئیس دولت اعتماد داریم و به وزیر عدلیه اعتماد نداریم و نمی توانیم به این دولت بواسطه عضویت محتشم السلطنه

رای اعتماد بدهیم» چون لحن لیبر اقلیت تند و زننده بود رئیس الوزرا کلماتی غیر مناسب و خارج از نزاکت در جواب سلیمان سیرزا گفت، بعضی از جملات صمصام السلطنه بعدی دور از نزاکت بود که مؤتمن الملک رئیس مجلس به او اخطار کرد که باید با ادب تر با و کلا صحبت کرد.



سلیمان سیرزا اسکندری

صمصام السلطنه پس از خروج از جلسه در میان جمعی از وکلای اعتدالی که اطرافش را گرفته بودند گفت یک دسته سواربختیاری می فرستم همه این وکلای دمکرات خائن را بکشند این گفتگوی رئیس دولت قراکسیون دمکرات را بی نهایت

خشمگین نمود و از همان روز کمر قتل کابینه صمصام السلطنه را بستند و برای سقوط او دست به فعالیت زدند.

دمکراتها برای این که سایر نمایندگان مجلس را با خود همراه و هماهواز کنند اظهار داشتند در این موقع که ما در مقابل تجاوزات و التیمات‌های پی‌درپی دولت روسیه قرار گرفته‌ایم برای حل تضایب مشکل و حیاتی که در پیش است قبل از هر کاری باید یک دولت صددرصد مورد اعتماد و احترام روی کار بیاوریم و فقط این کار از مستوفی‌الممالک ساخته است که یک کابینه ملی تشکیل بدهد و موضوع التیماتوم روس را حل نماید.

التیمات‌های پی‌درپی دولت روس چون صاعقه بر سر مردم و دولت فرود آمد و همه را بی‌نهایت ناامید و غم‌زده و متأثر ساخت. نگارنده که خود شاهد وقایع و حوادث غم‌انگیز پیشماری از طلوع مشروطیت در ایران بودم هیچوقت مردم ایران را به آن اندازه مأیوس و متأثر یا بهتر بگویم بیچاره و خشمگین ندیده بودم.

### تأثیر التیماتوم

حتی در جنگ دوم جهانی که دولت روس و انگلیس بدون علت و حق با قوای نظامی خاک ایران را اشغال کردند مردم به آن اندازه که در موقع التیماتوم روسیه متأثر بودند متأثر نشدند علت هم این بود که در جنگ دوم جهانی امید می‌رفت که روزی جنگ خاتمه پیدا کند و قشون اجنبی همانطوری که وعده داده بودند خاک ایران را تخلیه نمایند ولی در موقع التیماتوم و ورود قشون روس به ایران، همه مردم یقین داشتند که دولت روسیه جز اشغال دائمی خاک ایران و سلطه بر آن سرزمین منظور دیگری ندارد و هیچ وقت هم خاک ایران را تخلیه کرد حق هم همین بود که مردم خیال می‌کردند و همانطور هم شد و هرگاه جنگ اول بین‌المللی شروع نشده بود و دولت روس شکست نمی‌خورد و انقلاب کبیر روسیه پیش نمی‌آمد محال بود دولت روسیه تزاری دست از سر ایران بردارد و خاک ایران را تخلیه کند.

بعضی انتشارخبر التیماتوم دوم که عین مواد آن را در صفحات پیش نگاشتم قیامتی در تهران پیاشد که اگر بگویم سابقه نداشت راه‌گراف پیش نگرفته‌ام زیرا اینجا دیگر صحبت جنگ میان مشروطه و استبداد نبود اینجا پای حیات وطن در کار بود. تمام مردم شهر تعطیل عمومی کردند کلیه دکاکین، بازار، مؤسسات، تجارتخانه‌ها، وزارتخانه‌ها و مدارس بسته شد و بیش از پنجاه هزار نفر مردم تهران با حال رفت و تأثر در بیهارستان، میدان مجلس، مسجد سیهسالار و خیابان‌های اطراف جمع شدند. عده‌ای از ناطقین در روی منبرها و بلندبها با حال تأثر نطقها کردند و از مظالم روسها که

صفحات این تاریخ شاهد و گواه آنها است خطابه‌ها ایراد نمودند، مردم چون روزی را بی‌اختیار گریه و زاری می‌کردند و به روسها لعنت می‌فرستادند.

هزارها زن کفن بگردن با ناله و فغان در میان مردم دیده می‌شدند این اول دفعه بود که زنهای ایران بطور دسته‌جمعی در این‌گونه حوادث شرکت کرده بودند گریه و فحشه زن‌ها، ناله و فریاد مردها، دادوپیداد صدها افرادی که با تفنگ و شمشیر و چماق و تار و مسلح شده بودند و فریاد یا مرگ یا وطن می‌کشیدند و صدای جان خراش ناطقین محسوس برپا کرده بود که تصور آن خارج از قوه‌تلمه نگارنده است.

شاگردهای مدارس که در آن زمان عده آنها به چندین هزار نفر می‌رسید از کوچک و بزرگ با علمها و بی‌رها کفن در بر کرده بودند و در آن مستحیز شرکت داشتند.

در آن زمان سه حزب نیرومند دمکرات، اعتدالی و دانش-  
گشتیون که همگی با فداکاری در جنگهای مشروطه یا شاه-  
مخلوع شرکت کرده بودند و سرفراز و فاتح از میدان جنگ  
بیرون آمده بودند وجود داشت.

احزاب سیاسی تصمیم  
به مقاومت گرفتند

بطوری که مکرر گوشزد کرده‌ام اگر چه این احزاب اختلاف زیاد با هم داشتند ولی هر موقع که وطن یا آزادی نه برای هر ایرانی فهمیم یک مفهوم داشت. در مخاطره بی‌افتاد دست از اختلاف کشیده و متفقاً و متحداً برای نجات وطن و آزادی قیام می‌کردند، این موقع که از هر زمانی وطن بیشتر به پرتگاه نیستی نزدیک شده بود و حیات یک ملت چندین هزارساله به موی بسته بود، احزاب دست اتحاد بهم دادند و مصمم شدند که برای نجات وطن متفقاً قیام نمایند.

تصمیم گرفته شد که یک کمیته مشترک از نمایندگان سه حزب تشکیل یابد و راهی را که ملت ایران در آن موقع خطیر باید در پیش بگیرد انتخاب نماید.

از طرف حزب اعتدال، میرزا سید احمد بهبهانی که سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت و حاجی میرزا علی محمد دولت‌آبادی و آقامیرزا رضا نائینی از طرف حزب دانشا گشتیون مسیوقم که خوانندگان این تاریخ مقام و موقعیت او را در آن زمان بخوبی می‌دانند و مسیوقم و دکتر استانیان رئیس کمیته حزب مذکور و از طرف حزب دمکرات، مساوات و حاجی میرزا قرقا که از دموکراتهای بنام بود و نمایندگی حزب سوسیال دموکرات قفقاز را در ایران داشت و نگارنده این تاریخ انتخاب شدیم و چون وقت و فرصت کم بود و قشون روس چون سیل پیشانی کن به طرف مرکز حرکت کرده بود و قزوین را اشغال نموده بود و در همان روز گفته می‌شد که به طرف تهران حرکت کرده بدون فوت وقت جلسات خود را تشکیل داده و بگفتگو پرداختیم.

و پس از گفتگو و مطالعه و بحث طولانی چون همه یقین داشتیم که دولت روس جز اشغال ایران و از میان بردن استقلال این کشور مقصود و منظوری ندارند، با این سه می دانستیم قادر به جنگ و مقاومت و بیرون کردن قشون نیرومند روس از خاک ایران نیستیم. به نیروی از گفته و دستور شاعر بلند پایه ملی فردوسی که می فرماید:

(چو ایران نباشد تن ما مباد) مرگ با نام را برزندگی با ننگ ترجیح دادیم و تصمیم گرفتیم که در مقابل ظلم و بیدادگری به قیمت جان خود بایستیم و فداکاری کنیم و اگر نتوانیم وطن را نجات بدهیم لااقل در راه وطن جان بدهیم.

این تصمیم کمیته بین الاحزاب به صورت اعلامیه در آمد و از طرف کمیته، نگارنده مأمور شدم که به مسجد سپهسالار که مرکز اجتماع مردم بود بروم و اعلامیه کمیته را به مردم پایتخت اعلام نمایم.

بطوری که نوشتم جمعیت در خیابانها به اندازه ای زیاد بود که به زحمت توانستم خود را به مسجد برسانم.

بمحض اینکه مردم متوجه شدند که برای دادن خبر مهمی که از صبح انتظار آن را داشتند آمده ایم منبر مرتفعی در میان مسجد گذاردند و نگارنده بالای منبر رفتم و پس از ایراد خطابه مفصلی که در آن بواقع تاریخی از قلب انسان سرچشمه می گیرد در میان ناله و سبیل اشک که از چشم های هزارها نفر جاری بود اعلامیه کمیته را قرائت کردم و مردم را به فداکاری و استقامت در راه وطن توصیه نمودم، چون قلم ناچیزم قادر به نگارش احساساتی که مردم در آن ساعت از خود نشان دادند نیست شرح آن را به تخیلات و تصورات خوانندگان می گذارم و از این رهگذری گذرم.

پربشانی خاطر و اضطراب دولت و نایب السلطنه بیش از سایرین بود و حق هم با آنها بود زیرا از یک طرف نیروی عظیم دولت روس چون سیل بتیان کن دسته دسته وارد خاک ایران می شدند و به طرف پایتخت سرازیر می گشتند و دولت هم بخوبی می دانست که مقاومت در مقابل قدرت دولت روسیه مشت به شدن زدن و انتحار کردن است و باید با تدبیر جلوی این بلای عظیم را گرفت از طرف دیگر احساسات مردم و بطوری که خواهیم دید کنگشت نمایندگان مجلس، بعدی برضد روسها شدید بود که دولت جرأت این که اظهار تمایل به قبول فوری التیماتوم بنماید نداشت.

دولت بناچار دست نیاز به طرف دولت انگلیس دراز کرد و از آن دولت که در آن زمان متفق روسیه بود تقاضا نمود که راه وساطت و میانجیگری پیش بگیرد و در مقابل زورگویی دولت روسیه به ایران کمک کند متأسفانه وزیر خارجه انگلیس بوسیله سفیر انگلیس مقیم تهران رسماً به دولت ایران اطلاع داد که کوچکترین تمکی نمی تواند بنماید و دولت ایران بدون چون و چرا باید التیماتوم روسها را بپذیرد.



سراداردگری در مجلس عوام انگلیس هم در جواب سؤال یکی از نمایندگان مجلس آنچه را به دولت ایران پیغام داده بدون ملاحظه و پروا اظهار داشت.

ناگفته نماند که آن روزها خطر جنگ بین المللی بسیار نزدیک شده بود و اختلاف میان دولت فرانسه و دولت آلمان در موضوع مراکش بجای یاریکی رسیده بود بطوری که همه سیاستمداران وقوع جنگ را غیرقابل اجتناب تصور می کردند و دولت انگلیس هم که محتاج به همکاری و شرکت روس در جنگ بر ضد دولت آلمان بود پیش از گذشته در سیاست ایران در مقابل روسها راه تسلیم و تمکین پیش گرفته بود و قدسی برخلاف رضای روسها یر نمی داشت.

پس از آن که التیماتوم چهل و هشت ساعته تسلیم دولت شد هیأت دولت در مجلس حضور یافت، در آن ایام و کلا جلسات دائمی داشتند و دائماً در تماس و گفتگو و کنکاش بودند و صحن بهارستان و مسجد و میدان از هزارها افراد متعصب و متأثر و جان بر لب آمده معلو بود.

جلسه آن روز مجلس بدرجه ای شورانگیز و تأثرآور بود که قلم ناچیز نگارنده قادر به شرح آن نیست و اگر بگویم زبردست ترین نقاشها هم قادر به رسم و طرح آن نیستند راه گزاف پیش نگرفته ام، و کلا چون افراد بیروح، رنگ پریده و سبهوت در جای خود قرار گرفته بودند و صدها تماشاچی و سخرای خارجه و سخرین جرایدور هبران احزاب، لژهای اطاق جلسه را اشغال کرده بودند و ثوق الدوله وزیر خارجه چون مریضی که از بستر ناخوشی بیرون آمده باشد با پاهای لرزان و رنگ پریده بخت تربیون مجلس رفت و با صدایی که گویی از قبر بیرون می آید نطق مفصلی که با این شعر شروع شد ایراد نمود. شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل کجا پدیدانند حال ماسکباران ساحلها.

چون نطق وزیر خارجه مفصل بود از نگارش آن در اینجا خودداری می نمم و مفهوم آن را در چند سطر بطور اختصار به نظر خوانندگان می رسانم وزیر خارجه پس از آن که مواد التیماتوم دولت روس را قرائت نمود و شمه ای از زورگویی آن دولت و بیچارگی دولت ایران بیان نمود گفت دولت نظر مجلس شورای ملی را در رد یا قبول این التیماتوم که از مدت آن پیش از چند ساعت باقی نمانده می خواهد و هر نظر و عقیده ای که مجلس اتخاذ کند دولت از آن پیروی خواهد کرد.

در آن جلسه تاریخی و طولانی که چندین ساعت طول کشید عده ای از و کلا از ستمگری های دولت روسیه و بیچارگی ملت بدبخت ایران بیاناتی کردند و سی کوچکترین کلمه ای از قبول التیماتوم از دهن هیچیک از آنها بیرون نیامد ولی وزیر خارجه در ضمن بیانات مفصل خود کوشش می کرد که به و کلا بفهماند که چاره جز

تسلیم و تمکین در مقابل دولت استبدادی روس نیست و هر قدر قبول التیماتوم به تأخیر بیفتد مخاطرات بیشتری متوجه حیات مملکت می شود پس از گفتگوی بسیار و ادای جملات پرشور که از طرف بعضی از نمایندگان تندرو ایراد شد روحانی آزادخواه حاجی شیخ محمدحسین استرآبادی از جای برخاست و چون مجسمه تقوا در پشت تریبون مجلس قرار گرفت و این جمله تاریخی را ادا کرد.

شاید خداوند خواسته آزادی ما را بزور از میان بردارند ولی ما نباید با دست خود آن را از میان برداریم.

ناطق مذکور این جمله را با صدای لرزان ادا کرد و بعد دست های خود را که از شدت تأثر می لرزید برای امداد به طرف تماشاچیان که همگی بی اختیار اشک می ریختند دراز کرد و سپس بجای خود بازگشت.

تاگفته نگذارم که در جلسه آن روز و کلامی تندرو مخصوصاً نمایندگان حزب دمکرات عدم اعتماد خود را نسبت به هیأت دولت اعلام داشتند و لیدر آنها اظهار داشت که قبل از این که تکلیف التیماتوم روس تعیین شود باید یک دولت مورد اعتماد سرکار بیاید و تکلیف قطعی التیماتوم با نظر آن دولت معلوم شود.

بمحض این که مردمی که اطراف مجلس را احاطه کرده بودند مطلع شدند که نمایندگان التیماتوم روس را رد کرده فریاد زنده باد نمایندگان ملت چون غرش توپ در صحن بهارستان طنین انداز گردید و بی اختیار برای در آغوش گرفتن و بوسیدن نمایندگان هجوم بردند و هر یک را چون حلقه انگشتر احاطه کردند و از تمجید و تکریم آنان چیزی فرو گزار نکردند.

هیأت دولت مایوس و ناامید و مضطرب مجلس را ترک کردند و برای دادن گزارش به طرف قصر گلستان که مقر نیابت سلطنت بود روانه شدند.

نمایندگان مجلس پس از تنفس مختصر، مجدداً جلسه را تشکیل دادند و در اطراف التیماتوم و عواقب آن و راهی را که باید در پیش گرفت به مذاکره پرداختند و پس از یک بحث طولانی بر این عقیده شدند که از طرف مجلس به نایب السلطنه که مرد کاردان و مجرب و مورد اعتماد ملت و مجلس بود اختیار تام داده شود که بهر نوع صلاح بداند برای حل موضوع التیماتوم و برقراری روابط سیاسی با دولت روس اقدام نماید سه نفر از نمایندگان مأموریت یافتند که به حضور نایب السلطنه متصرف شده رأی مجلس را بدو ابلاغ نمایند بمحض این که تصمیم مذکور از طرف نمایندگان به اطلاع نایب السلطنه رسید جناب رنگش پرید و باندازه ای حال انقلاب و برآشفگی پیدا کرد که بیم آن می رفت که ممکن است از پای درآید، پس از آن که حالش بهتر شد فریاد کرد که محال است من این مسئولیت را قبول کنم و هرگاه مجلس تصمیمی را که

گرفته مسترد ندارد من از مقام نیابت سلطنت استعفاء می‌دهم و فوراً ایران را ترک خواهم کرد مجلس هم دیگر یافتاری در این موضوع را بی نتیجه دانست و به جهت در اصراف تغییر دولت و روی شارآوردن کابینه مسوقی المسانک که از طرف دمکراتها پیشنهاد شده بود پرداخت ولی بطوری که خواهم نگاشت تغییر دولت هم عملی نشد و جهل و عسرت باعث مهلت التیما توم سپری گشت و حوادث و وقایع پیش آمد که در صفحات آینده به نظر خوانندگان خواهد رسید.

بانوان ایرانی که در دوره استبداد از تمام حقوق اجتماعی محروم بودند و مستور از انظار در خانه زندگانی می کردند و فقط در مجالس روضه خوانی و مساجد آنهم در محوطه جدا از مردان حضور پیدا می کردند و کوچکترین آشنایی به افکار

### قیام بانوان

نوبین و اوضاع جهان نداشتند و شاید یک درصد هم کمتر سواد فارسی داشتند پس از طلوع مشروطیت مجامع و محافل تشکیلی دادند و سخنرانیها کردند و به تأسیس مدارس دخترانه همت گماشتند و به کارهای خیریه پرداختند و چنانکه به نظر خوانندگان رسید برای تأسیس بانک ملی احساسات تحریک کننده و گذشتههای جوانمردانه از خود نشان دادند ولی در امور سیاسی مداخله نداشتند و در اجتماعات و وقایع و حوادث گوناگون که در دوره انقلاب مشروطیت پیش آمد شرکت نمودند به محض این که خیر التیما توم دولت روس در پایتخت منتشر شد و مردم دست از کسب و کار کشیده تعطیل عمومی کردند برخلاف انتظار هزارها بانوی ایرانی بر ضد استیلای روسها قیام کردند و در میتینگ و اجتماعات شرکت نمودند و حتی بعضی از بانوان در حالی که از چادر سیاه و روبنده مستور شده بودند کفن به گردن انداخته روی کرسی خطابه رفتند و نطق های باحرارت و مهیج ایراد کردند و مردم را با ادای جمله یا مرگ یا استقلال به فدای کاری در راه وطن و بذل جان و مال تشویق نمودند. و در یکی از همان روزهای پراشوب یکشتون، مرکب از پانصد نفر بانو با نظم و ترتیب چنان که گویی مشق نظامی آموخته اند به بهارستان رفتند و از رئیس مجلس ملاقات خواستند و از او تقاضا نمودند که مجلس و نمایندگان در مقابل دشمن غدار استقامت کنند و مرگ با شرف را به زندگانی بندگی اجانب ترجیح بدهند.

اکثر این بانوان مسلح شده بودند و بسیاری از آنها شش لول و موزریه کمر بسته بودند و قطار و فشنک در روی چادر حمایت کرده بودند.

شوستر می نویسد: بانوان ایرانی که تا آن زمان مستور و خانه نشین بودند و از افکار نوبین و وطنی بکلی برکنار بودند احساساتی از خود نشان دادند که مردمان محقق و اهل مطالعه را حیران کرده و از خود سؤال می کردند که این احساسات وطنی

و غیرمنتظره از کدام مبدأ الهام گرفته و تجلیاتی که روح منزوی و گوشه نشین بانوان ایرانی را روشن نموده از کدام سرچشمه سیراب گشته است.

علاءالدوله در آن زمان یکی از مستبدترین و قلدرترین رجال

بود و بواسطه رابطه‌ای که با روسها داشت و دوستیش با مصمصام-

### قتل علاءالدوله

السلطنه رئیس الوزرا از دادن مالیات خودداری می کرد

و خانه‌اش مرکز اجتماع مخالفین وطن پرستان تندرو بود.

در همین روز که شهر تهران در حال تعطیل و مردم با اضطراب خاطر دست از کسب و

کار کشیده منتظر پیش آمد حوادث بودند علاءالدوله به دست مجاهدین به قتل رسید

شرح این واقعه از این قرار است که صبح زود دونفر از مجاهدین در نزدیک خانه

علاءالدوله کمین کرده بودند و منتظر بودند که از خانه بیرون بیاید ساعت ده نالسه که

علاءالدوله مقابل در منزلش توقف کرد.

یکی از مجاهدین در پشت ستونی خود را مخفی کرد و مجاهد دیگر به معارزه

مقابل خانه رفت و ورود و خروج اشخاص را از خانه علاءالدوله از نظر دور نمی داشت

پس از نیم ساعت علاءالدوله با چند نفر از مستخدمینش از در خانه بیرون آمد که

سوار کالسکه بشود. ولی پیش از این که وارد کالسکه شود مجاهدی که پشت ستون

مخفی بود بسرعت جلو آمد و با موزر علاءالدوله را مقتول ساخت و مجاهد دیگر برای

سرعوب کردن و متفرق نمودن همراهان علاءالدوله چند تیر بهوا خالی کرد همراهان

علاءالدوله هریک به طرفی فرار کردند و مجاهدین راه خود را پیش گرفته و بسرعت

بوسیله یک درشکه که در همان نزدیکی بود به طرف خیابان چراغ گاز رفتند، کسروی

می نویسد قاتل علاءالدوله یکی از مجاهدین یفرم بود ولی بطور قطع علاءالدوله

بلست یار محمدخان کرمانشاهی و برادرش حسین خان که از اعضای برجسته و مورد

اعتماد حزب دمکرات بودند کشته شد.

در همان روز یک ساعت به غروب مانده، مشیرالسلطنه رئیس الوزرای مستبد محمد-

علیشاه از خانه امیرمقحم بختیاری با کالسکه به منزل خود مراجعت می کرد در خیابان

شاهپور که در آن زمان بنام خیابان فرمانفرما خوانده می شد موزد حمله یک دسته از

مجاهدین سید کاظم قرار گرفت بمحض این که کالسکه مشیرالسلطنه از مقابل لوجه

نزدیک مسجد حاج شیخ هادی که خانه سید کاظم در آنجا بود عبور کرد چند نفر از

مجاهدین کالسکه را زیر گلوله گرفتند و با این که چند گلوله به کالسکه اصابت کرد و

مشیرالسلطنه هم مجروح شد کالسکه‌چی بسرعت کالسکه را از آن میدان خطرناک

نجات داد و صدراعظم مستبد پیر، جان از معرکه بدربرد ولی پس از آن تاریخ دبیری

نزیست و قوت کرد.

لشته شدن علاءالدوله و مجروح شدن مستیرالسلطنه مستبدین معروف و طرفداران روس را بدرجه‌ای متوحش ساخته بود که جمعی به سفارتخانه‌ها پناه بردند و جمعی دیگر شهر را ترک کرده در املاک و دهاتی که داشتند مخفی شدند. شاهزاده مؤیدالدوله همان کسی که ریاست محکمه باغ‌شاه را داشت چون خود را در خطر دید مخفیانه به خانه مخفی بختیاری رفت و در حمایت او قرار گرفت.

بمحض انتشار خبر التیماتوم دولت روس به شهرستانها در همه جا مردم دست از کسب و کار کشیدند و در تلگرافخانه و مساجد و انجمن‌های ولایتی جمع شدند و انزجار خود را بوسیله ناطقین و جراید و تلگرافهای بی درپی به مجلس و هیأت دولت و سفارتخانه‌های دول راقیه اعلام داشتند حتی بعضی از روحانیون در منبر گفتند بر مسلمانان واجب است در مقابل کفر و ظلم جهاد کنند و در بعضی از شهرستانها عده زیادی داوطلب مسلح گشته و آماده بودن خود را برای مبارزه در راه وطن به اطلاع مجلس شورای ملی رسانیدند و به نیروی از شعار مردم تهران دسته‌ها تشکیل دادند و جلوه هر دسته یک بیرق ایران که در روی آن بخط درشت نوشته شده بود (یا مرگ یا استقلال) به تلگرافخانه رفته از دولت تقاضا کردند که با سرسختی در مقابل اجانب ایستادگی کند و تن به یستی و ذلت ندهد بطوری که در قصول آینده خواهیم نگاشت مردم تبریز که در اینگونه مواقع پیشقدم بوده و غیرت و حمیت خود را نسبت به وطن و آزادی نشان می‌دادند در آن موقع بیش از سایر شهرستانها احساسات وطن پرستانه از خود نشان دادند.

و آمادگی خود را برای فدا شدن در راه وطن به معرض ظهور رسانیدند و با این که شهر تبریز از طرف قشون روس اشغال شده بود و بیم مداخله قشون مسلح روس در کار بود بدون ملاحظه و ترس قیام کردند. و کمیته‌سری که معلوم نشد از چه کسانی تشکیل شده بود به وسیله شب‌نامه و اعلامیه‌های ژلاتین شده مردم را دعوت کرد مسلح شوند و روسها را از خاک و دیار خود بیرون کنند.

از دیرزمانی میان مجاهدین و بختیاری‌ها یا بهتر بگویم میان کشمکش میان یفرم رئیس مقتدر نظمیه و صمصام‌السلطنه رئیس الوزرا کدورت و دلتنگی‌هایی پیدا شده بود که به قطع رابطه و آمدو شد میان آنها منتهی گردیده بود.

صمصام السلطنه که خود را رئیس دولت می دانست و دوهزار سوار مجهز بختیاری که در جنگهای با شاه مخلوع فاتح بیرون آمده بودند در اختیار خود داشت انتظار داشت که یفرم هم چون سایر رؤسای ادارات دولتی از او امر و احکامش بدون چون و چرا اطاعت کند و مایل نبود که قوه دیگری بنام مجاهد که از او اطاعت نداشتند در سر کز مملکت وجود داشته باشد.

یفرم هم که خود را فاتح جنگهای گذشته می دانست و عقیده داشت که تمام آن موفقیت هایی که از شروع انقلاب گیلان تا خاتمه عصیان شاه مخلوع و برادرانش فقط بواسطه عقل و لیاقت و شجاعت او بوده حاضر نبود که مطیع رئیس دولت باشد و چشم بسته از احکام و اوامر او اطاعت کند بعلاوه بختیاری ها در شهر کارهایی برخلاف نظم و مصلحت عمومی می کردند و گاهی از غارتگری و تجاوز به مردم خودداری نداشتند و یفرم که رئیس نظمی و مسئول آسایش و نظم عمومی بود بسختی از آنها جلوگیری می کرد و حتی از تنبیه و حبس بعضی از آنها خودداری نمی نمود این رفتار یفرم بر طبع خوانین بختیاری گران آمده بود و کوشش می کردند که اگر نتوانند او را از میان بردارند لاقلاً او را به اطاعت دولت مجبور کنند.

دمکراتها هم که از هیأت دولت و مخصوصاً از صمصام السلطنه دل خوشی نداشتند این آتش فتنه را دامن می زدند و شعله اختلاف را نیزتر می کردند و در باطن با یفرم سر و سری پیدا کرده بودند.

در نتیجه، اختلافات میان طرفین شدت پیدا کرد و در همان روزهای آشفته که وطن و همه چیز در معرض خطر و نسیستی قرار داشت نزدیک بود جنگ و زد و خوردی میان دودسته درگیر بشود و ورود قسطن روس را به تهران تسریع و تسهیل نماید.

همان روزی که صمصام السلطنه برای بحث در اطراف التیماتوم با هیأت دولت به مجلس رفت برای اطمینان خاطر یک دسته بختیاری فرستاد تا تمام پشت بامها و نقاط مرتفع مجلس را سنگر بندی کنند و میدان بهارستان را در تحت سلطه خود داشته باشند از طرف دیگر سیصد نفر مجاهدین که با تفنگ و موزر مسلح بودند به میدان بهارستان آمده و صف کشیدند.

شک نیست که اگر یک تیر تفنگ شلیک می شد جنگ خونین میان مجاهدین و بختیاریها در می گرفت که عاقبت آن برای مملکت بسیار شوم بود ولی نایب السلطنه که مراقب اوضاع بود یا در میان نهاد و با متوجه کردن صمصام السلطنه و یفرم به خطری که مملکت را تهدید می کرد میان آنها آشتی داد و از جنگی که قریب الوقوع بود جلوگیری نمود.

بدبختانه از صدسال پیش از این زمان که بنگارش تاریخ آن  
 اشتغال دارم مملکت ایران در نتیجه قدرت روزافزون دول  
 همسایه در امور سیاسی و اقتصادی و عدم لیاقت و بی‌علاقه  
 بودن دولت قارخاریه به تشویق صنایع داخلی و بالا بردن  
 استعداد صنعتی مردم قسمت مهم احتیاجات خود را از قبیل پارچه پشمی، پارچه نخی،  
 قند، شکر، چای، نفت، ادویه، آهن آلات، ظروف چینی و چراغ و صدها اجناس و امتعه از  
 این قبیل از کشورهای خارجی وارد می‌کردند و در دسترس مصرف‌کنندگان گذارده  
 می‌شد.

کار استعمال امتعه خارجه در ایران بجایی رسیده بود که بعضی از رجال قالی‌های  
 ایرانی را که مورد پسند تمام کشورهای دنیا است فروخته و یا کنار گذارده و خانه‌های  
 خود را از قالی اروپایی که به مراتب پست‌تر و بی‌ارزش‌تر و بی‌دوام‌تر از قالی ایران  
 است مفروش می‌ساختند.

عمین که التیماتوم‌های بی‌دریغی چون صاعقه بر سر ملت ایران وارد آمد مردم از  
 هیچگونه اظهار مخالفت و انزجار خودداری نکردند یکی از اقدامات بهمی که  
 دست زدند تحریم امتعه و اجناسی بود که از سالک روس و انگلیس وارد ایران می‌شد  
 و چون اجناس و امتعه مذکور قسمت مهم احتیاجات روز مردم را تأمین می‌کرد این  
 عمل وطن پرستانه بکلی وضع زندگانی عمومی را تغییر داد عده زیادی از وطن پرستان  
 متعصب لباس‌های پارچه انگلیسی را دور انداخته لباس وطنی در بر کردند و با وجود  
 عادت ایرانیان به شرب چای از استعمال چای و قند و شکر خودداری نمودند و چون  
 نفت در آن زمان از روسیه وارد می‌شد هزارها خانواده دویارده پیه‌سوز و شمع برای روشن  
 کردن مساکن خود بکار بردند.

با وجود تراموای اسبی که یگانه وسیله نقلیه مردم پایتخت بود و امتیاز آن را  
 بلژیکی‌ها داشتند مردم از سوار شدن تراموای خودداری کردند و تا بعد از خاتمه غائله  
 التیماتوم تراموای شهر تهران بدون مسافر حرکت می‌کرد و مردم بجای چای،  
 نعنا و بجای قند و شکر، عسل، توت خشک، شیر، و کشمش تناول می‌کردند.

از نظر حقیقت‌گویی باید ناگفته نگذاشت که همانطوری که عده زیادی از مردم  
 متعصب و وطن پرست این زندگانی متکمل را پذیرفته بودند سایرین بصورت ظاهر از  
 عمل تحریم پیروی می‌کردند، مخصوصاً طبقه اعیان و اشراف که اکثرشان مخالف  
 این گونه احساسات ملی بودند و عقیده داشتند که نباید روسها را خشمگین کرد و اوضاع  
 را از آنچه هست وخیم‌تر نمود. در آن چندروز اسکناس که بانک انگلیس امتیاز نشر  
 آن را داشت بکلی از اعتبار افتاد و در معاملات مردم اسکناس قبول نمی‌کردند و در  
 تمام شهرستانها هزارها نفر که دارای اندوخته بودند به شعبات بانک

انگلیس مراجعه کرده تقاضای تبدیل اسکناس به پول مسکوک را داشتند و از این راه مشکلی برای بانک شاهنشاهی که در حقیقت بانک انگلیس بود فراهم کردند.

پس از آن که خبر التیماتوم در نجف و کربلا منتشر شد روحانیون آن دیار به قیادت و پیشوایی دوروحانی بزرگوار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آخوند ملا عبدالله مازندرانی که از طلوع مشروطیت تا رانده شدن شاه مخلوع از ایران از مشروطیت و حقوق ملت دفاع می کردند در مقابل رویه تجاوزکارانه دولت روسیه قیام نمودند و تصمیم گرفتند که به طرف ایران حرکت کنند و با اعلان جهاد ایران عزیز را از چنگ دولت متجاوز روسیه نجات بخشند.

آخوند مازندرانی با غده‌ای از طلاب وارد بغداد شدند و در حالی که با مجلس شورایی و هیأت دولت تماس تلگرافی داشتند بوسیله اعلامیه عموم مردم ایران را به مقاومت و جانبازی در راه استقلال ایران دعوت می کردند و وسایل حرکت حوزه علمیه را به طرف ایران فراهم می نمودند و منتظر بودند که بمحض ورود آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مجتمعاً به طرف ایران حرکت کنند ولی با یک دنیا تأسف خبر رسید که حال آخوند ملا محمد کاظم بهم خورده و دچار کسالت شده‌اند و پس از بیست و چهار ساعت خبر فوت آن روحانی بزرگوار و آزادمنش و ملت دوست در بغداد منتشر شد و تمام شیعیان عالم سلام را عزادار و متأثر نمود و بعد از چند روز آخوند ملا عبدالله مازندرانی و طلابی که همراه ایشان بودند برای برگزار کردن مراسم سوگواری و انعقاد مجالس ختم به نجف اشرف بازگشتند ناگفته نگذارم که در همان ایام در ایران و بعضی از کشورهای خارجه شهرت پیدا کرده بود که مرحوم آخوند از طرف مقامات خارجی و یا خارجه پرستان مسموم شده‌اند و هنوز هم در ایران جماعتی به آن عقیده باقی هستند و مرحوم آخوند را شهید راه وطن و آزادی می دانند.

در آن ایام جلسات هیأت دولت و نمایندگان مجلس دائمی بود و از صبح شروع می شد و تا نیمه شب دوام داشت و رقت و آمد میان مجلس و قصر گلستان و ملاقات و کلا و زعمای ملت با دولت و ملاقات نمایندگان خارجه مقیم تهران از کارهای عادی روز محسوب می شد. ساعات التیماتوم به پایان نزدیک می شد بدون آن که از ملاقاتها و مذاکرات نتیجه‌ای گرفته شود و توافق نظر حاصل گردد. هیأت وزرا که حتماً پس از آن که مجلس التیماتوم را علیرغم عقیده دولت رد کرد یک دولت منزحل بود و قانوناً باید استعفا داده باشد همچنان سرکار بود و خود را

چهل و هشت ساعت  
پایان رسید



مسئول حل و فصل موضوع مهمی که در پیش بود می دانست و شب و روز با نایب السلطنه درکنگاش بود.

دولت زمامدار جز دوره در پیش نداشت یک راه این بود که از عقیده مجلس که از طرف مردم پشتیبانی می شد و یا بهتر بگویم از طرف ملت الهام شده بود پیروی کند و التیماتوم روس را رسماً رد نماید و یا آن که مجلس را با سرنیزه متحل کند و در مقابل روسها راه تسلیم و تمکین پیش بگیرد و بدون چون و چرا التیماتوم را قبول کند ولی دولت چند روز میان احساسات و مصلحت و یا عقل دست و پا می زد و متحیر بود که کدام راه را اتخاذ نماید.

ناگفته نماند که اکثر نمایندگان خارجه مقیم تهران که نسبت به پیش آمد اوضاع ایران متأثر بودند و به زورگویی دولت روس اذعان داشتند به دولت ایران از راه مصلحت اندیشی نصیحت می کردند که ایستادگی در مقابل روسها برای ایران مخاطرات عظیمی در بردارد و دولت ایران چاره ای جز قبول التیماتوم روسها را ندارد و هرگاه قشون روس وارد پایتخت شود انقراض دولت و پاشیده شدن امور مملکت حتمی و غیرقابل اجتناب است و چنان که در صفحات پیش اشاره کردم دولت انگلیس بیش از سایر دول به دولت ایران فشار آورده بود که التیماتوم را هر چه زودتر قبول کند و راه کشورگشایی روسها را مسدود نماید.

اگرچه در آن روزها بی دربی از طرف ملت های علاقمند به ایران از قبیل مردمان هندوستان و مصر و عثمانی تلگرافهایی به مجلس و دولت می رسید و ملت ایران را تشویق به پایداری و مقاومت در مقابل دولت بیادگر روسیه می نمودند ولی بقول یکی از سیاستمداران نامی این مردم بستی از دور برآتش داشتند و از خطری که ایران را تهدید می کرد بی اطلاع بودند.

پس از جلسات متعدد و طولانی هیأت دولت با حضور نایب السلطنه و چند نفر از لیدرهای حزب اعتدال تصمیم گرفتند که بدون قید و شرط التیماتوم روس را بپذیرند ولی قبول التیماتوم با وجود مجلس غیر ممکن و محال بود و دولت نمی توانست برخلاف رأی صریح مجلس التیماتوم را بپذیرد برای حل این مشکل دو راه بنظر وزرا رسید یکی این که از مجلس اختیار تام بخواهند و دیگر آن که مجلس را عملاً از رسمیت بیندازند برای عملی کردن نظر اول وزرا به مجلس رفتند و تقاضای خود را به اطلاع نمایندگان رسانیدند ولی مجلس با تقاضای دولت موافقت نکرد و از دادن اختیار سرباز زد حتی یکی از وکلای دمکرات گفت ما این دولت را به رسمیت نمی شناسیم و قانونی نیست.

نظر دوم این بود که عده ای از وکلای اعتدالی که با دولت باطناً در قبول

التیما توم هم عقیده بودند ولی از ترس مردم و سایر همکارهای خود در مجلس جرأت اظهار عقیده نداشتند استعفا از نمایندگی بدهند و عملاً مجلس تعطیل و از کار بیفتد. فراکسیون حزب اعتدال برای بحث در نظریه فوق جلسه‌ای در منزل سرزامرئضی قلی‌خان نایینی که در آن زمان لیدری حزب مذکور را عهده‌دار بود تشکیل دادند ولی پس از مشورت و گفتگوی زیاد از ترس افکار عمومی جرأت نکردند با نظر دولت موافقت کنند و از نمایندگی استعفا بدهند.

چون دولت و نایب السلطنه معتقد بودند که اگر التیما توم روس را نپذیرند خطر انحلال مملکت حتمی و قطعی است و با وجود مجلس قبول التیما توم ممکن نیست، مصمم شدند مجلس را منحل کنند و پس از اعلان انحلال مجلس التیما توم را رسماً قبول نمایند. ولی برطبق قانون اساسی نه شاه و نه دولت حق انحلال مجلس را نداشتند و منحل کردن مجلس یک عمل خلاف قانون اساسی و مبنای مشروطیت بود، برای عملی کردن انحلال مجلس راهی که چندان با قانون اساسی و اصول مشروطیت مغایرت نداشت پیدا کردند و بطوری که خواهیم دید باتکای همان مجلس را منحل کردند.

بطوری که همه می‌دانند دوره قانونی مجلس شورای ملی برطبق نص صریح قانون اساسی دو سال است و مردم نمایندگان خود را برای دو سال انتخاب می‌کنند دو ماه پیش از ظهور این وقایع دوره تقنینیه خاتمه یافت و روزهای عمر مجلس دوره دوم به آخر رسید ولی چون با اوضاع آشفته مملکت و جنگهای داخلی و عصیان شاه مخلوع تجدید انتخابات مجلس غیر ممکن بود مجلس شورای ملی رأی داد که تا پیدایش امنیت و بدست آمدن موقع مناسب برای تجدید انتخابات، دوره دوم تقنینیه امتداد یابد و مجلس کماکان به وظایف قانون‌گذاری و نظارت به امور مملکت عمل نماید. هیأت دولت و نایب السلطنه باتکای این اصل که دوره مجلس شورای ملی برطبق قانون اساسی دو سال است و و کلاً فقط برای دو سال از طرف مردم انتخاب شده‌اند و بعد از دو سال سمت نمایندگی ندارند و این دو ماه را هم که به سمت نمایندگی انجام وظیفه کرده‌اند قانونی نبوده و طبعاً قوانینی که تصویب نموده‌اند و رأیی که راجع به رد التیما توم داده‌اند قانونی نبوده و کمترین قوت قانونی و اعتبار نداشته مجلس را کمالاً بیکر دانسته و در آن را بستند و مانع از ورود و کلاً به محوطه مجلس و اجتماع آنها در مجلس شدند.

دستجات منظم قشون روس وارد قزوین شدند و عمارات معتبر شهر را اشغال کردند. و بطوری که شوستر می‌نویسد عده‌ای از سربازان روس بطور مخفی وارد تهران شدند و با قزاقهای ایرانی هم دست شده دور یارک اتابک را که محل اقامت خزانه دار کل

بود گرفتند و در حقیقت دستگاه خزانهداری را محاصره نمودند و مانع از ملاقات اشخاص و رفت و آمد با خارج گشتند و شبها تیراندازی می کردند و چند نفر از کسانی که جزء خدمه پارک محسوب می شدند مجروح و دستگیر نمودند.

روسها به فرستادن قشون رسمی و اشغال قسمتی از خاک ایران قناعت نکردند و دوهزار نفر افراد ترکمن را مسلح نموده از راه دامغان برای اشغال تهران روانه نمودند این مردم غارتگر تمام دهات و قصبات میان راه را غارت کردند و خرابی های جبران ناپذیر بوجود آوردند.

پس از سپری شدن چهل و هشت ساعت التیماتوم، سفارت روس به دولت ایران رسماً اطلاع داد که هرگاه دولت ایران تا شش روز دیگر تمام مواد التیماتوم را قبول نکند قشون روس پایتخت را اشغال خواهد کرد.

### تهدید

نمایندگان مجلس شورای ملی که برای خلاصی از آن وضع ناهنجار دست و پا می کردند، به خیال افتادند که اگر بتوانند در این معرکه پای یکی از دول بزرگ دنیا را وارد کنند و آن دولت را در امور ایران ذی نفع نمایند شاید موفق جلوگیری از تجاوزات روسها بشوند و برای این منظور در نظر گرفتند که امتیاز خط آهن سرتاسر ایران را به دول متحده آمریکا واگذار کنند ولی مسلم و روشن بود که این گونه خیالات خام که از روی ناامیدی و یأس برای اشخاص پیش می آید در آن موقع کمترین تأثیری در خطری که ایران را تهدید می کرد نداشت و جز خواب و خیال چیز دیگری نبود.

در آن زمان در حدود دوهزار نفر سواربختیاری، پانصد نفر مجاهد، هزار و صد نفر ژاندارم خزانه که دارای تعلیمات نظامی صحیح بودند و در زیر دست صاحبمنصبان امریکایی تربیت شده بودند و سه هزار نفر داوطلب مشروطه خواه آماده

### خیال خام

کارزار با روسها بودند و زعمای آنها تصور می کردند که در صورتی که کوه های سخت و مرتفع میان قزوین و رشت را اشغال کنند و در آنجا سنگربندی نمایند می توانند جلو قشون روس را بگیرند و عده ای که وارد قزوین شده بودند محاصره و خلع سلاح نمایند.

زمانداران ایران یا بهتر بگوییم نایب السلطنه ناصرالملک و هیأت دولت در موضوع التیماتوم دولت روس تحت تأثیر تلقینات دولت انگلیس قرار گرفته بودند و مصلحت اندیشی آن دولت را در مصلحت کشور ایران می پنداشتند و معتقد

### تلقینات دولت انگلیس

بودند که آنچه را که سیاستمداران انگلیس راجع به سیاست جهانی مخصوصاً شرق وسطی می‌دانند و درک می‌کنند به حقیقت نزدیکتر از تصورات و تخیلات دیگران است.

اگرچه معاهده ۱۹۰۷ منعقد میان دولت روس و انگلیس تسلیم انگلیسها در مقابل روسها در ایران و موافقت آنها و سکوت آنها در واقعه توپ بستن مجلس ایرانیان وطن پرست و آزادی خواه را بی نهایت از انگلیسها دلتنگ و خشمگین کرده بود ولی همین طبقه مردم ایران یقین داشتند که دولت انگلیس مایل به توسعه نفوذ دولت روسیه در ایران نیست و مایل نیست قشون روس ایران را اشغال کند و با وجود احتیاجی که انگلیسها در سیاست جهانی و جنگی که در پیش بود به روسها داشتند حتی امکان از راه دیپلماسی و گفتگو کوشش برای جلوگیری از تجاوزات روسهای نمودند بهمین علل همین که دولت انگلیس به دولت ایران اندرز داد که چاره‌ای جز پذیرفتن التیماتوم دولت روس نیست و در صورت امتناع ممکن است پیش آمدهای ناگواری که به مراتب برای استقلال ایران خطرناکتر از قبول التیماتوم است پیش بیاید نایب السلطنه و دولت کوشش بسیار کردند که مجلس را برای پذیرفتن التیماتوم قانع کنند ولی بطوری که در همین فصل نگاشتم مجلس از قبول التیماتوم در کمال شدت سرباز زد و در میان مجلس و دولت جدایی افتاد.

پس از یک مسافرت نسبتاً طولانی که سردار اسعد برای  
 وروود سردار اسعد  
 به تهران  
 معالجه چشم به اروپا رفته و متأسفانه پس از چندماه نایب  
 شد به ایران بازگشت و چون سمت نمایندگی مجلس را داشت  
 در همان ایامی که کشمکش التیماتوم در کار بود در  
 جلسات مجلس شرکت نمود اگرچه سردار اسعد در مجلس کمتر صحبت می‌کرد ولی  
 بواسطه اعتمادی که مردم به او داشتند نظریاتش را محترم می‌شمردند و جلساتی که از  
 هیأت دولت و نایب السلطنه تشکیل می‌شد شرکت می‌کرد اگرچه صمصام السلطنه  
 رئیس الوزرا از سردار اسعد معمرتر بود ولی در مقابل نظریات سردار اسعد تسلیم بود و در  
 حقیقت سردار اسعد ریاست دولت را عهده دار بود اول قدمی که سردار اسعد در بهبودی  
 اوضاع برداشت این بود که از دیرزمانی میان رئیس الوزرا و یفرم رئیس نظمی  
 اختلافاتی پیدا شده بود که ممکن بود به زد و خورد و خونریزی منتهی بشود،  
 سردار اسعد آنها را آشتی داد و چون سردار اسعد معتقد بود که باید التیماتوم  
 روس را قبول کرد یفرم هم که تا آن روز راجع به التیماتوم بی طرف بود و از  
 اظهار نظر خودداری می‌کرد در جرگه طرفداران پذیرفتن التیماتوم وارد شد در  
 حقیقت وروود سردار اسعد به تهران کفه ترازوی نایب السلطنه و هیأت وزرا را که طرفدار  
 قبول التیماتوم بودند در مقابل ملت و مجلس سنگین نمود و تا حدی در مجلس

هم موفق شد تمایلات عده‌ای از وکلا را به طرفداری از سیاست دولت جلب کند و همچنین نفوذ خود را به کار برد تا یک کمیسیون پنج نفری از طرف مجلس برای همکاری با دولت و حل موضوع التیماتوم انتخاب شود و خود او هم از متخین کمیسیون مذکور بود.

چون فراکسیون دمکرات از محتشم السلطنه ناراضی بود نایب السلطنه برای جلب نمایندگان دمکرات محتشم السلطنه را مستعفی نمود و حکیم الملک و قوام السلطنه را که هر دو منصوب و متمایل به حزب دمکرات بودند به عضویت کابینه برگزید.

در همان ایام پیر آشوب خیر رسید که در تبریز و رشت آشوبی برپا شده و انقلابی رخ داده که در نتیجه جمع کثیری از طرف قشون روس قتل عام شده‌اند اگر چه این خبر، فوق العاده دولت را مضطرب و مردم را خشمگین ساخت ولی دولتی‌ها از این پیش آمد استفاده کرده و به مجلسیان و سران مشروطه خواهان یا بهتر بگویم به رهبران مقاومت ملی فهماندند که اگر پیشتر در مقابل تقاضای روسها پافشاری بشود مردم ایران باید برای پیش آمدهای بسیار وخیم و ناگوار خود را آماده نمایند حتماً باید اقرار کرد که وقایع آذربایجان و رشت که در آن زمان آغاز شد و در فصول آینده بنظر خوانندگان این تاریخ خواهد رسید تا اندازه‌ای طرفداران نهضت مقاومت را متزلزل و ترسانید و زمینه را برای قبول التیماتوم آماده نمود.

اگر چه یفرم در سیاست خارجی مداخله نمی‌کرد و از دیر زمانی با روسها راه کجدار و مریز پیش گرفته بود و با اینکه رئیس نظمی بود و مسئولیت امنیت و نظم پایتخت را عهده داشت با کسانی که خود را بسته به روسها می‌دانستند

### یفرم طرفدار قبول التیماتوم

مشاقت می‌کرد، روسها او را یک مرد خطرناک و انقلابی می‌دانستند و در باطن برای از میان بردن او سعی می‌کردند.

یفرم هم می‌دانست که هر قدر نفوذ روسها در ایران زیاد بشود از قدرت او کاسته خواهد شد و هرگاه پایتخت بدست قشون روس بیفتد باید راه فرار پیش بگیرد و اگر خود او به چنگ آنها گرفتار شود بدون شک اعدایش خواهند کرد به همین جهت همین که روسها التیماتوم اخیر را به دولت ایران تسلیم کردند و صراحتاً به دولت ایران اطلاع دادند که اگر التیماتوم تاشش روز دیگر پذیرفته نشود قشون روس تهران را اشغال خواهد کرد یفرم بی نهایت مضطرب شد و تمام قوه و نفوذی را که داشت برای قبول شدن التیماتوم به کار برد و چون مجلس زیر بار قبول التیماتوم نمی‌رفت یفرم شخصاً به مجلس رفت و به رئیس مجلس با شدت التیماتوم داد که مجلس باید تا چهار ساعت

دیگر اختیار تام به دولت بدهد تا دولت بتواند به این وضع خطرناک خاتمه بدهد و سازش با روسها پیدا کند و در صورتی که مجلس تمکین نکند مصالح عمومی ایجاب می کند که مجلس قربانی مملکت نباشد نه مملکت فدای مجلس.

### جلسه در دربار

پس از آن که دولت از موافقت مجلس با قبول التیماتوم مایوس شد و خود را در مقابل خطری که از طرف قشون روس مملکت را تهدید می کرد دید روز دوم محرم در دربار با حضور نایب السلطنه و چند نفر از وکلای اعتدالی جلسه ای تشکیل دادند و به بحث در اطراف موضوع مهم روز پرداختند. وثوق الدوله وزیر خارجه لایحه مفصلی قرائت کرد که شرحی از اوضاع سیاست عمومی جهان مخصوصاً سیاست دولت روسیه در ایران در آن گنجانیده بود و پس از آن که قدرت روس را از یکطرف و ناتوانی دولت ایران را از طرف دیگر مورد مقایسه قرار داد و اظهار نظر کرد دولت برای حفظ استقلال مملکت و رفع خطر حتمی که از طرف قشون روس در کار است چاره ای جز قبول التیماتوم که موعده آن نزدیک به اتمام است می داند و چون مجلس شورای ملی حاضر برای موافقت با سیاست دولت نیست از مقام نایب السلطنه انحلال مجلس را تقاضا می نماید نایب السلطنه هم که از روز اول عقیده داشت که مقاومت در مقابل روسها جز دشوار کردن کار مملکت نتیجه دیگری ندارد با تقاضای دولت موافقت کرد و فرمان انحلال مجلس را صادر نمود.

فردا صبح فرم رئیس نظمیة چند نفر صاحب منصب با عده ای ژاندارم و پلیس به مجلس فرستاد و به آنها دستور داد ادارات مجلس را متصرف شوند و وکلای را به مجلس راه ندهند، وکلای اعتدالی که از این موضوع اطلاع داشتند به مجلس نرفتند ولی وکلای دمکرات یکی بعد از دیگری به مجلس رفتند ولی آنها را راه ندادند و نسبت به چند نفر که عمل دولت را برخلاف قانون اعلام داشتند بی احترامی کردند و از جلو مجلس راندند.

خبر انحلال مجلس با سرعت در شهر منتشر شد و چون بادی که به آتش بوزد خشم و تأثر مردم پایتخت را بیش از پیش برافروخت در هر کوی و برزن، جماعتی گردهم جمع شدند و محصلین مدارس و جوانان متعصب و وطن پرست به ایراد نطق های آتشین پرداختند و دولت را خائن و هملست اجانب خواندند، وزیر خارجه وقت را متهم به خیانت کردند و از وکلای مجلس به نیکی نام بردند و آن ها را شجاع و وطن پرست خواندند. وکلای اقلیت و ناراضی هم پس از آن که از مجلس رانده شدند بی نشستند و به تشکیل مجامع و میتینگ و تشویق مردم به انقلاب و مقاومت در مقابل دولت و

زورگویی روسها یرداختند در آن روز یک دکان باز نبود و همه مردم دست از کسب و کار کشیده گریج و بلا تکلیف در کوچه و خیابانها در حرکت بودند بدون آن که نقشه‌ای داشته باشند و یا بدانند چه باید بکنند.

همان روز وزیر خارجه قبول التیماتوم را از طرف دولت ایران بدسفر روس ابلاغ کرد و برای خاتمه دادن به انقلاب و تعطیل عمومی حکومت نظامی اعلان نمود و یفرم رئیس نظیه ماسور شد که تمام قوا را برای برقراری امنیت به کار برد و اشخاصی را که راه مقاومت پیش گرفته‌اند با شدیدترین وضعی تنبیه نماید.

مهمترین مرکز فعالیت و مقاومت سلیمون در آن زمان کلوب حزب دمکرات برد و جمعی از وکلای تندرو سرسخت و عده بی‌شماری جوانان متعصب و متأثر و محصلین مدارس در آنجا جمع شده بودند و نقشه راهی را که در مقابل اعمال خلاف قانون دولت و زورگویی‌ها باید پیش بگیرند تهیه می‌دیدند. مقدار زیادی تفنگ و فشنگ و بمب - دستی که از بقایای جنگها یا قشون شاه مخلوع بود در انبار کلوب حزب ذخیره شده بود. عده‌ای از جوانها معتقد بودند که مسلح بشوند و به کاخ گلستان هجوم ببرند و نایب‌السلطنه و دولت را از میان بدارند. چند نفر از وکلای دمکرات هم از جمله میرزا احمد قزوینی و نوبری با این عقیده موافق بودند.

ولی هنوز تصمیم قطعی گرفته نشده بود، که کلوب حزب از طرف قوای نظامی تحت محاصره قرار گرفت و به زعمای حزب اخطار شد که در صورتی که فوراً از محل کلوب خارج نشوند با قوه قهریه آنها را متفرق خواهند کرد و در صورت زد و خورد و مقاومت، مسئولیت پیش آمده‌های غیر متظره به عهده مسئولین کلوب و حزب خواهد بود. چون مقاومت در مقابل قوای دولتی برای چند صد نفر اشخاصی که محصور بودند غیر ممکن بود لذا پس از مشورت صلاح دانستند دست از مقاومت بکشند و کلوب را ترک کنند و دسته دسته به بازارها و خیابانها بروند و به تظاهرات بپردازند.

باری چون التیماتوم رسماً از طرف دولت وقت پذیرفته شد و کاری از دست کسی ساخته نبود طبعاً یأس و ناامیدی جای حرارت و آشفستگی را گرفت و یفرم موفق شد با اندرز و نصیحت و گاهی با جبر از اغتشاش و انقلاب جلوگیری کند و مردم به کار و کسب مشغول شوند.

برای این که فرزندانی ایران بدانند که برای رویه تجاوز کارانه روسها حد و حصاری نبود و هرگامی که برای اضمحلال ایران برمی‌داشتند آن را مقدمه برای برداشتن گام بلندتری می‌دانستند، تلگرافی را که سفیر روس در همان روزها به پترسبورگ مخابره نموده عیناً در اینجا نقل می‌کنم: «اگر دولت ایران با پذیرفتن تمام سواد التیماتوم خرسندی ما را فراهم بیاورد باز ما باید از پیشرفت سیاهیانمان سود جسته و بهره‌مندیم.

مان را در ایران در زمانهای آینده به یک رویه اطمینان و اطمین بخششی درآوریم، مجلس و اینگونه فرمانروایی (حکومت مشروطه) پس از آن که از وام گرفتن از ما سرباز زد و گفتگوی دیپلماتی بجایی نرسید دیگر جای امید نگذاشت. باید بیرون کردن شوشتر خزانهدار توأم باشد با تغییر و سبک فرمانروایی در ایران پس از این در ایران باید یک دولتی سرکار باشد که با انجام همه کارهایی که بسود دولت روس است همدستان باشد.»

روزی که انجمناتوم روس از طرف دولت ایران پذیرفته شد و عقلاً باصطلاح آن روز خیال می کردند که قشون روس خاک ایران را ترک خواهد کرد خبر قتل و کشتار تبریز بوسیله روزنامه ایران نوین ارگان حزب دمکرات در پایتخت منتشر شد و مردم بخوبی دانستند که این رشته سردرازی دارد و اگر خوشبین باشیم و دولت وقت و نایب السلطنه را خطا کار ندانیم لااقل باید تصدیق کنیم که آنها در تشخیص خود راه غلط پیموده بودند و به مقاصد باطنی روسها پی نبرده بودند و یا آن که دانسته و فهمیده بناچاراری تن به مذلت در دادند و خواستند تا حدی خطر حتمی که پیش بود تسریع نشود تا شاید خداوند گشایشی در کارها به ظهور برساند و گردش چرخ فلک اوضاع را به وضع دیگری درآورد.

روز سوم دیماه و کلاهی دمکرات با علم به این که در مجلس به روی آنها بسته شده یا چند نفر از نمایندگان تندرو مجتمعاً راه مجلس را پیش گرفتند و می خواستند وارد مجلس شوند و در همانجا متحصن گردند و جلسات خود را تشکیل بدهند و

### اجتماع نمایندگان

تصمیماتی برضه مزاری که دولت پیش گرفته اتخاذ نمایند ولی مأمورین دولت آنها را راه ندادند.

پس از آن که نمایندگان مذکور از راه یافتن به محوطه مجلس مأیوس شدند تصمیم گرفتند جلسات خود را در محل دیگری تشکیل بدهند و چون خانه منیرالسلطان دارای طالار بزرگی بود و مناسب برای تشکیل جلسه تشخیص داده شد محرمانه بگدیگر را خبر کردند و عصر همان روز در محل مذکور حضور پیدا کردند ولی چون عده برای اخذ تصمیم کافی نبود بناچار جلسه را ترک کردند و بحال اجتماع به طرف بازار رفتند.

دسته های دیگر هم به آنها پیوستند بطوری که چند کاروانسرا و بازار مملو از جمعیت شد و چند نفر از ناطقین خطابه های آتشین ایراد کردند ولی چون عده زیادی نظامی و ژاندارم بازارها را محاصره کرده بودند دایره فعالیت نمایندگان از حدود بازار تجاوز نکرد و با تاریکی شب همه متفرق شدند.



اینجا ناگفته نماند که پیروزم یا این که عهده دار نظم شهر بود و خود یکی از طرفدارهای قبول التیماتوم محسوب می شد کمال عقل و بردباری را پیش گرفت و شخصاً با اجتماعات و طبقات مختلف تماس گرفت و آنها را از راه نصیحت و اندرز به مراعات نظم و در نظر گرفتن خطری که پایتخت را تهدید می کرد دعوت نموده و از اعمال حرم و زور خوداری کرد و تا حدی با مردم همدردی کرد و به آنها گفت که خود من بمراثب از شما متأثرتر و دل شکسته تر هستم و آرزومند بودم زنده نباشم چنین روزی را بینم ولی فعلاً که این بدبختی پیش آمده چاره ای جز صبر تحمل و پیروی از عقیده نایب السلطنه و رئیس دولت که هر دو از افراد وطن دوست و مشروطه خواهان واقعی هستند و مکرر در راه وطن و آزادی فدائی کرده اند نیست.

شوستر می نویسد من یقین داشتم که پس از تعطیل مجلس

دولت بدون شک و تردید التیماتوم روس را تمام و کمال

### انفصال

شوستر خزانه دار کل خواهد پذیرفت و دیگر از من کاری ساخته نیست از طرف

دیگر بختیاری ها که از من دل خوشی نداشتند و در مسائل

مالیاتی و رسیدگی به حساب های جنگهای گذشته دلتنگ بودند اطراف پارک اتابک را که محل سکونت من بود محاصره کردند و قصد جان مرا داشتند و رفتن بیرون از محوطه پارک برای من و بستگانم و کسانی که با من کار داشتند مشکل شده بود بعد از ظهر روز عید تولد مسیح به ملاقات رئیس کابینه وزارت خارجه رفتم مشارالیه نامه ای که به فارسی و انگلیسی شرح ذیل نوشته شده بود به من تسلیم نمود.

جناب مستر شوستر معزز و محترم چنانچه جنابعالی مسبوق و مستحضر می باشد

کمیسیون منتخب ۲۹ ذیحجه ۱۳۳۹ که از جانب مجلس با اختیار تامه منتخب شده برای اقدام در تصفیه و اصلاح مواد التیماتوم دولت روس که اول همان ماه دولت به قبول آن رأی داده بودند خلاصه و مفاد آن به سفارت روس رسماً اطلاع داده شد نظر به این که یکی از فترات التیماتوم مذکور راجع به انفصال جنابعالی از خدمت دولت بود و قطع تعلقات جنابعالی از امور مالیه دولت می باشد. یوسیه این نامه جنابعالی را از مجاری حالات مطبوع می سازد، امور مربوط به شغل خزانه داری و تکالیف که جنابعالی دارید و دفاتر را به ما سورین مربوطه بسپارید تکلیف سایر مستخدمین امریکایی بعد معین خواهد شد این نامه از طرف رئیس الوزرا و وزیر خارجه و سایر وزرای کابینه امضاء شده بود.

پس می نویسد ممکن بود من این حکم را قبول نمی کردم و منتظر می شدم تا

کابینه قانونی بعد تشکیل بشود ولی چون مردم از تعطیل مجلس بغایت خشمگین بودند ممکن بود اغتشاش و بلوایی بیاشود و خونریزی پیش بیاید.

شوست پس از آن که تهیه مسافرت خود را می بیند با مقامات روسی ملاقات و خداحافظی می کند و به طرف امریکا رهسپار می شود.

برخلاف انتظار و تصور کسانی که سیکس را نه تصور می کردند که پس از قبول التیماتوه از طرف دولت و بیرون کردن شوستر و بستن مجلس و در حقیقت کنار زدن نمایندگان حزب دموکرات از امور سیاسی، روسها قشون خود را از ایران بیرون خواهند برد و راه مسالمت با دولت ایران پیش خواهند گرفت، روسها از این موفقیت برای توسعه دامنه نفوذ خود در ایران استفاده کردند و شروع به مداخله در تمام امور داخلی ایران کردند و کار را بجایی رسانیدند که دولت ایران از آن تاریخ بعهده قادر نبود یک نفر مأمور کوچک طبقه سوم را بدون اجازه مقامات روس به صفحات شمال بفرستد.

مردمان فرومایه و بی عقیده یا بهتر بگویم بی وطن که در هر کجا قدرت را بیابند به آنجا رجوع می کنند و سر تعظیم و تکریم فرود می آورند چون سفیر روس را حاکم مطلق یافتند برای رسیدن به مقامات دولتی زاد سفارت روس را پیش گرفتند و این پستی و پیشروی را بجایی رسانیدند که روسها هم اگر آنها اظهار تنفر می کردند و آنان را مردمان پست و فرومایه می نامیدند.

میرزا سید حسین خان عدالت نقل می کرد که سیمورسکی مشی اول سفارت روس (که اینک از بزرگترین مستشرقین خاورشناس می باشد و در زبان فارسی و تاریخ و ادبیات ایران کم نظیر است و فعلاً در انگلستان زندگانی می کند و در همین ایام که نگارنده بنگارش کتاب هفتم این تاریخ اشتغال دارم برای شرکت در کنفرانس آریسنا به ایران دعوت شده) داستان هایی از پستی رجال ایران در مقابل مقامات روسی نقل می کرد که هر انسان با حس و وطن دوست را متأثر و سراقکنده می نمود بطوری که مکرر با خود می گفتم ایکاش مادرم مرا تزیینده بود و این بدبختی و پستی ها را نمی دیدم.

پس از قبول التیماتوه چند روز شهر همچنان به حال تعطیل توقیف و تبعید رهبران بود و مخالفین به تظاهرات و اظهار تنفر نسبت به روسها و بمخالف التیماتوه دولت می پرداختند و مسجد شیخ عبدالحسین را مرکز تجمع و عملیات خود قرار داده بودند و جماعت کثیری در آنجا جمع می شدند و ناطقین خطابه های پرشور و آتشین ایراد می کردند و مردم را به مقاومت و از میان بردن دولت غیرقانونی تحریک و تشویق می کردند. ولی این اقدامات کوچکترین

تأثیری در اوضاع نداشت و دولت با داشتن قوای نیرومند سرکب از دوهزار سوار یختیاری هزاروپانصد مجاهد و ژاندارم و عده‌ای پلیس و چند فوج سرباز بزرودی بر اوضاع مسلط شد و رهبران نهضت را دستگیر و زندانی نمود و مردم به کسب و کار خود مشغول شدند.

مستعان‌الملک، میرمحمدعلیخان مغاره و چند نفر دیگر از اعضاء برجسته حزب اتفاق ترقی را به زنجان تبعید کردند و سردار محیی و برادرانش میرزا کریم‌خان و عبدالسلطان و ناصرالاسلام نماینده گیلان را که از لیبرهای حزب اعتدال بودند به یزد تبعید کردند و سلیمان میرزا لیدر فزا کسیون حزب دمکرات و سید جلیل اردبیلی مستصرالسلطان نماینده اصفهان نیز به یزد تبعید شدند ولی چون راه میان قم و کاشان از طرف سوارهای نایب-حسین کاشی اشغال شده بود و عبور این دسته از آن راه خالی از خطر نبود همچنان در قم ماندند و دولت هم با توقف آنها در قم موافقت کرد. وحیدالملک و حسینقلیخان نواب نیز به اروپا تبعید شدند.

چند نفر دیگر از آن جمله سیدحسین کزازی و شیخ رضاده خوارقانی و میرزا احمد قزوینی که از نمایندگان تندرو مجلس بودند در تهران مخفی شدند و دولت دست به آنها پیدا نکرد.

## امیدواری شاه مخلوع

زمانی از شکست‌های پی‌درپی شاه مخلوع و اولین التیماتومی که روسها به دولت ایران دادند گذشته بود که روسها از این که شاه مخلوع بتواند کاری از پیش ببرد بدهانند حمایت او بر ایران تسلط پیدا کنند مایوس شدند و ماسکی که صورت حقیقی آنها را می‌پوشانید برداشته و بدون پروا خود به مقابله و مداخله در امور ایران پرداختند.

محمدعلیشاه که در قمش تپه بود پس از اطلاع از ورود قشون روس به ایران و تهدید پایتخت سبکسرانه تصور کرد که از موقع استفاده کرده جماعتی را گرد خود جمع کند و باردیگر راه پایتخت را پیش بگیرد و دوش به دوش قشون روس وارد تهران شود و روی تخت سلطنت جلوس کند و غافل از این بود که دیگر روسها به او احتیاجی نداشته و به قول معروف شمشیر را روی عبا بسته بودند و بدون ملاحظه و پرده پوشی دست به اقدامی که از زمان پطر کبیر آرزوی آنها در دل می‌پروراندند زدند.

شاه مخلوع در حدود هزار نفر از افراد ترکمن و ایلات اطراف را گرد خود جمع کرد و تا حدود سمنان پیشروی کرد ولی در یک فرسخی سمنان با چند صد نفر مجاهد که با چند عرادۀ توپ مجهز بودند و از طرف یقره برای جلوگیری او اعزام شده بودند روبرو شد و پس از زد و خورد مختصری که بیش از یک ساعت طول نکشید قشونش متفرق شد و خودش نامردانه چنانچه شیوۀ او بود راه فرار پیش گرفت و دوباره در قمش تپه پناهنده شد و ناامید و سرشکسته قصد مراجعت به اروپا را نمود.

روسها با این که به بی‌لیاقتی او پی برده بودند تمام قوای خود را بکار بردند که حقوقی که پیش از عصیان اخیر از طرف دولت ایران به او پرداخته می‌شد مجدداً در حق او برقرار شود و چون بدبختانه دولت ایران در مقابل زورگویی روسها جز تسلیم و تمکین چاره نداشته به ناچار قبول کردند که سالی هفتاد هزار تومان به آن مردخان به ملک و ملت بپردازند و یار دیگر شرش را از سر مردم رفع کنند.

سالارالدوله پس از شکست ساوه با عده‌ای از یارانش راه‌قرار  
 پیش گرفت و چنان ترسیده بود که جرأت نکرد برای رفع  
 خستگی در اراک توقف کند و یکسره به طرف بروجرذ رفت و  
 در تحت حمایت رؤسای ایلات لرستان که با او هم قسم شده  
 بودند قرار گرفت ولی با کوشش بسیار که بکار برد نتوانست دوباره قشون مهمی  
 جمع آوری کند. و چون شنید که پیش از دوهزار نفر سوار بختیاری رهسپار همدان  
 شده‌اند بی نهایت بیمناک شد و راه کرمانشاه را که مرکز ایلات و عشایر غرب بود و  
 ایل کلهر و سنجابی در آنجا نفوذ و تسلط کامل داشتند پیش گرفت و پس از سه‌شنبه‌روز  
 راه پیمایی روز ۲۶ آذر وارد کرمانشاه شد و در آنجا مستقر گردید سالارالدوله از شکستی  
 که از قشون سلی خورده بود بی نهایت خشمگین بود و بمحض ورود به کرمانشاه عده‌ای  
 از معاریف مشروطه خواه آن دیار را دستگیر و بدار آویخت و به غارت ثروتمندان پرداخت  
 و بی رحمی و شقاوتی که سالارالدوله در کرمانشاه از خود نشان داد شاید در انقلاب  
 مشروطیت با آن همه قتل و بیدادگری بی سابقه بود.

پس از واقعه آنتیپاتوم و حرکت قشون روس به طرف پایتخت  
 شهر قزوین صورت کنکازدوگاه روس درآمد و هزارها  
 قشون روس در آنجا مستقر گردیدند و چون قصد بیرون رفتن  
 از خاک ایران را نداشتند شروع به ساختمان و سربازخانه‌ها  
 کردند و در اندک زمانی دستجات را در عمارت سگنی دادند، اردوی نظامی روس در  
 قزوین چون شمشیر پریگلس بالای سردولت و مردم تهران آویخته بود و هر روز بیم آن  
 می‌رفت که غفلتاً تهران را اشغال کنند و به استمال ایران خاتمه بدهند.

### وقایع خونین و جانگداز تبریز

روسها بخوبی می‌دانستند که مردم ایران مرعوب شده و از قشون روس وحشت  
 دارند و دولت ایران هم بزانو درآمده و در مسایل زورگوییهای آنها تاب مساوت ندارند  
 و قادر به کمترین کوشش و اقدامی برای نجات آذربایجان که منطقه نفوذ آنها بود  
 نخواهد بود این است که بدون کوچکترین ملاحظه دست به برقرار کردن حکومت خود-  
 مختاری در آذربایجان زدند و برای آن که بصورت ظاهر بگویند که اجباراً با شمشیر  
 آذربایجان را فتح کرده‌اند دست به فجایعی زدند که در تاریخ کمتر دیده و شنیده شده  
 است.

مردم ستم‌دیده تبریز با رنج بسیار و بردباری زورگوییها و مظالم روسها را تحمل  
 می‌کردند و چون از نیت حیثی آنها آگاه بودند سعی می‌کردند که بهانه به دست آنان  
 ندهند ولی روسها از نقشه‌ای که در پیش داشتند دست بردار نبودند و به انواع وسایل  
 کوشش می‌کردند آتش فتنه و فساد را دامن زده و کار را یکسره کنند.

آزادبخوانان ایران در همان زمان سعی کردند که شرح فجایع روسها را در ممالک اروپا منتشر کنند ولی انگلیسها بواسطه اتحادی که با روسها داشتند از انتشار کامل آن وقایع جلوگیری می کردند و فقط پروفیسور براون ایراندوست و مستشرق معروف موفق شد رساله ای در این باب در لندن منتشر نماید و چند نفر از نمایندگان ایرلند هم در مجلس عوام شمه ای از مظالم روسها در ایران بیان کردند و بآردیگر از تسلیم و تمکین دولت انگلیس در مقابل فجایع روسها انتقاد نمودند ولی این انتقادات و انتشارات کوچکترین تأثیری در نقشه روسها نداشت و آنها بطوری که خواهیم نوشت با قسوت بی نظیری به اجرای نقشه خود مشغول بودند و کوچکترین اعتنایی به احساسات و غمخواری ای که از طرف بعضی ملل آزاد نسبت به ایران می شد نداشتند.

وقایع خونین تبریز هم مثل اغلب حوادث مهم دنیا با صحنه سازی از طرف روسها شروع شد و به ریختن خون پاکترین و آزادبخواهترین فرزندان ایران خاتمه یافت و صفحه خون آلودی در صفحات تاریخ ایران به یادگار گذاشت و تا نامی از ایران و ایرانی نژاد در جهان باقی است آن فجایع و بی احترامی که یک دولت مستبد و قتلدر در حق یک ملت مظلوم باستانی روا داشت از دلها محو نخواهد شد و جراحات وارده از آن التیام نخواهد یافت.

شب ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹ پاسی از شب گذشته چند نفر سرباز روس جلو شهربانی رفتند و بعنوان این که می خواهند سیم تلفن را میان باغشمال و قسولخانه روس متصل کنند می خواستند بالای پام بروند یک نفر پاسبان بنام حسین که مشغول قراولی بود به آنها جواب داد که بدون اجازه رئیس شهربانی من مجاز نیستم به شما راه بدهم سربازان روس پس از مختصر گفتگو بازگشتند ولی بعد از یکساعت به اتفاق یک صاحبمنصب روس و عده ای سرباز مراجعت نمودند.

افسر صاحبمنصب از یکی از سربازها سؤال کرد کدام پاسبان مانع سیم کشی شد سرباز حسین پاسبان را نشان داد و صاحبمنصب روس بدون درنگ او را هدف گلوله قرار داد و از پای درآورد قراول دیگر هم که در همان نزدیکی کشیک می داد مورد حمله سربازها قرار گرفت و کشته شد عده ای پاسبان که در محل مذکور بودند چون بی رحمی و خشونت روسها را دیدند بناچار فرار کردند و صاحبمنصب روس و سربازها هم پس از ساعتی مراجعت نمودند. ولی هنوز هوا روشن نشده بود که چند دسته منظم تشون روس وارد شهر شدند و عمارت عالی قاپورا که مقر حکمران آذربایجان بود محاصره نمودند و دستجاتی به طرف اداره شهربانی و ادارات تابعه ایالتی رفته راه آمد و شد را به سامورین دولت بستند و از رفت و آمد اشخاص به ادارات مذکور جلوگیری نمودند

سپس دسته‌های پی‌درپی وارد شهر شدند و تخت عنوان خلع اسلحه از مجاهدین نفاذ حساس شهر را اشغال کردند و خانه امیرحسنت را که سمت ریاست شهرداری را داشت احاطه کردند و چند نفر بیگناه را که از آن حدود عبور می‌کردند هدف گلوله قرار دادند. معتمدالتجار که یکی از اعضای برجسته انجمن ایالتی آذربایجان بود در نامه‌ای که پس از آن حوادث خونین برای نگارنده فرستاده می‌نویسد صبح همان روز برای نماز برخاسته بود که از اشغال شهر تبریز از طرف دستجات قشون مسلح روس و قتل و غارت مردم بیگناه آگاه شدم و سر از پا شناخته لباس پوشیدم و به طرف انجمن روانه شدم کسانی که در راه دیده می‌شدند خون مردمان خواب‌آلود و حیرت زده بودند و با صداهایی که گویی از ته قبر بیرون می‌آید از هم می‌پرسیدند دیگر چه خبر است چه شده چه اتفاقی افتاده.

چند نفر از اعضای انجمن که قبل از من از واقع آگاه شده بودند در انجمن حضور یافته بودند و مبهوت بهم نگاه می‌کردند.

در نیمه شب امیرحسنت که خانه‌اش از طرف سربارهای روس محاصره شده بود بزرگت خود را به‌دارک دولتی می‌رساند و با نایب‌الایاله شاهزاده امان‌الله میرزا ملاقات می‌کند و پس از گفتگوی بسیار مصلحت می‌بیند که برای جلوگیری از این وضع غیرمنتظره با انجمن ایالتی تماس بگیرند و جابه‌و راهی پیدا کنند ولی حوادث و وقایع حتمال بسرعت پیش افتاد که انجمن را از عقب سر خود گذارد.

قشون روس که تقریباً تمام راهها و کوچه‌های شهر را در اختیار داشتند به پنهان خلع اسلحه از کسانی که اسلحه دارند بنای تجاوز را به مردمان بی اسلحه گذاردند و جماعت زبانی را مجروح و متئول ساختند و جیب و بقل آنها را خالی کردند.

دیری نگذشت که تیراندازی از هر طرف شروع شد و از باغشمال روسها شهر را به توپ بستند.

تفه الاسلام و اعضای انجمن به‌خانه شاهزاده امان‌الله میرزا کفیل ایالت رفتند و به دستور برداختند و مصلحت دیدند که از طرف کفیل ایالت نامه‌ای به قسول روس و سایر قسولها نوشته شود و از آنها تقاضا شود که از تیراندازی قشون روس جلوگیری نمایند تا به‌علنی که سبب این اغتشاش و خونریزی شده رسیدگی شود قسول روس با بی‌اعتنایی جواب داده بود که مجاهدین باید خلع سلاح بشوند سایر مأمورین کشورهای بیگانه به تقاضای نایب‌الایاله جواب ندادند.

امیرحسنت نقل می‌کرد که با این که قشون روس با نهایت شدت برای دستگیری من کوشش می‌کردند و خانه‌ام را محاصره کرده بودند در همان نیمه‌شب بدستگیری چند نفر از آزادیخواهان موفق شدیم که مجاهدینی را که هنوز اسلحه داشتند و متفرق

بودند در کمیسریها متمرکز کنیم و برای دفاع مردم تبریز که بیرحمانه دچار هجوم روسها قرار گرفته بودند به مقابله بپردازیم.

چون خود را برای ورود در صحنه جنگ و زد و خورد مجاز نمی دانستیم از نایب الایالت و ثقة الاسلام تکلیف خواستیم و آنها به من جواب دادند که دفاع از جان مسلمانان و مدت در مقابل هجوم دشمن لازم و ضروری است و بر طبق همین اجازه به دسته‌هایی که آماده برای جنگ شده و در چند نقطه شهر متمرکز شده بودند دستور دادیم که از هجوم قشون روس با اسلحه جلوگیری کنند.

کسروری می‌نویسد ثقة الاسلام و امام‌الله میرزا در نامه‌ای که به امیرحسین نوشته وزیر آن را امضاء کرده بودند به او اجازه داده بودند که به جنگ و مقابله با قشون روس برخیزد ولی نگارنده آنچه سعی کردم چنین نامه‌ای بدست نیاوردم و از حقیقت آن کلاماً مستحکم هستم.

دیری نگذشت که جنگ با سختی در اکثر نقاط شهر میان قشون روس و مجاهدین در گرفت و شهر بلا دیده تبریز صحنه انقلاب و جنگ خونین گشت در وهله اول قشون روس به مجاهدین حمله بردند و آنها را عقب راندند و چون از کامیابی خود دلیر شده بودند با بی پروایی بنای پیشرفت و قتل عام را گذارند ولی ناگهان در محاصره دودسته از مجاهدین قرار گرفتند و چون راه فرار نداشتند به جنگ پرداختند و در نتیجه بیش از نیمی از سربازان روس کشته شدند.

سردسته‌های مجاهدین که در حدود پنجاه نفر مجاهد جنگ دیده و جسور در تحت فرمان خود داشتند چنان تحت تأثیر احساسات قرار گرفته بودند که بدون فکر و اندیشه و عاقبت‌بینی به طرف روسها هجوم بردند.

مستهدی محمد علیخان که یکی از مشروطه خواهان نامی بود و در جنگهای انقلاب شجاعتها کرده بود با اتباع خود از طرف بازار و آقاخان از لیلوا و حاجی حسین خان از طرف باغ شمال به قشون روس حمله بردند و می‌کشند و کشته می‌شدند. کسروری می‌نویسد یکی از سران مجاهدین می‌گفت آن روز جنگ نبود بلکه یک صحنه کشت و کشتار بود.

تلفات روسها در آن روز به مراتب از مجاهدین بیشتر بود و علت هم این بود که این مجاهدین مدت یکسال در این شهر جنگیده بودند و تمام رموز کار را می‌دانستند و از بیخ و خم کوجه‌ها و پشت بامها برای کشتار دشمن استفاده می‌کردند.

اسد آقاخان با دسته‌ای از مجاهدین با یک سنگر روسها که در خانه محکمی بنا شده بود و دارای مسلسل بود روبرو شدند و با دادن تلفات و مقاومت دلیرانه آن سنگر را تسخیر نمودند و روسها را مجبور به تخلیه و قرار کردند در این زد و خورد چند نفر صاحب منصب جزء و یک صاحب منصب بلندرتبه روس کشته شد، مجاهدین بک شصت



تیر با چند قبضه تفنگ و مقداری فشنگ بدست آورده راه ارگ دولتی را که از طرف روسها شدیداً محاصره شده بود پیش گرفتند یکی از مجاهدین می گفت که پس از منهدم کردن سنگر مذکور ما بسهولت می توانستیم قنصلخانه روس را که مجاور آن بود اشغال کنیم ولی احتیاط را از دست ندادیم و نخواستیم کاری بکنیم که بهانه تازه ای بدست روسها بدهیم و گفته نشود که محلی که برطبق قوانین بین المللی مصون از تعرض است با زور اشغال کرده ایم.

ناگفته نماند که هرگاه نگارنده وقایعی که در آن زمان در تبریز پیش آمد بگفته عده ای از آزاد مردان و مشروطه خواهان معروف آذربایجان استناد نموده ام این است که اکثر آنها در چندین دوره مجلس شورای ملی سمت نمایندگی داشته اند و نگارنده شرافت همکاری با آنها را داشتم و الفت و دوستی محکمی میان ما برقرار بود و به صحت آنچه که می گفتند ایمان دارم و بهمین جهت آنچه را که در این صفحات از قول آنان نقل می کنم برای من سندیت دارد.

مردم تبریز بخوبی احساس کرده بودند که وارد در کارزاری شده اند که عاقبت آن بی نهایت تاریک و خطرناک است و جنگ میان مردم یک شهر با دولتی که میلیونها قشون منظم در اختیار دارد و در موقع لزوم بیش از تمام جمعیت ایران می تواند سرباز وارد میدان کارزار کند خودکشی و انتحار است ولی چه می شد کرد زورگویی و بیدادگری روسها بجایی رسیده بود که دیگر تحمل آن برای مردم غیرممکن بود و احساسات بطوری روح آنها را تسخیر کرده بود که خواهی نخواهی خود را در غرقابی که پایان آن فنا و نیستی بود فرو بردند و در جنگی که در حقیقت بر آنان تحمیل شده بود و شکست در آن قطعی بود وارد شدند.

اگرچه امیرحسنت عقیده داشت که اگر مردم تبریز مرعوب و وحشت زده نشده بودند و همان روحیه ای را که در انقلاب صدر مشروطیت داشتند از خود نشان می دادند حریف را اگر به زانو در نمی آوردند مجبور به صلح و سازش می نمودند ولی آنچه مسلم است این ادعای امیرحسنت که خود از کسانی بود که این آتش را دامن زد صحیح نیست و سقوط تبریز یا بهتر بگوییم از میان رفتن آذربایجان و خاتمه مشروطیت و آزادی بدست قشون جبار روس مسلم و غیرقابل اجتناب بود.

کسروی می نویسد هر کس به خواهد مردانگی را ببیند باید آن روز در تبریز باشد و ببیند که چگونه مجاهدین می کشتند و کشته می شدند و جلو می رفتند.

روسها ارگ دولتی را تنگ محاصره کرده بودند و قسمت مهم آن را به تصرف در آورده بودند و از نقاط مرتفع مهاجمین را زیر آتش گرفتند مجاهدین بدون پروا کویچه های

اطراف ارگ را اشغال کردند و خانه‌هایی که از نظر استراتژیک ارزش داشت تصرف کردند و با از جان‌گذشتگی به جنگ پرداختند پس از چند ساعت جنگ خونین مجاهدین علی‌قاپو را تصرف کردند و یک دسته به طرف بانک روس سرازیر شدند و با وجود مقاومت شدیدی که قشون روس مستحفظ بانک از خود نشان می‌دادند آن مرکز مهم را اشغال کردند و روسها را از آن محل بیرون راندند.

ناگفته نماند که در این جنگ یک دسته از قزاقهای ایرانی که روسها به کمک خود وارد کارزار کرده بودند چنان تحت تأثیر جانبازی مردم تبریز قرار گرفتند که به روسها پشت کرده و به مجاهدین ملحق گشتند و در فتح ارگ دولتی و بانک دوش بدوش مجاهدین جنگیدند.

معین‌الرعا می‌گفت روسها شهربانی را تصرف کرده و در روی بلندبها پناهگاه‌هایی بنا کرده بودند و با کمال سرسختی از آن محل محافظت می‌کردند یک دسته از مجاهدین برای تصرف شهربانی هجوم بردند و در اثناء زمانی آنجا را در محاصره درآوردند و روسها را تحت فشار گذاردند که چاره‌ای جز تسلیم و یا کشته شدن نداشتند زیرا راه‌فرار به آنها بسته شده بود ولی چون مجاهدین نمی‌خواستند آنها را بکشند و مایل بودند آنان را خلع اسلحه نمایند بوسیله رجب‌سرای که زبان روسی می‌دانست به آنها تکلیف کردند تسلیم بشوند ولی روسها بجای قبول این پیشنهاد رجب را هدف گلوله قرار دادند و او را از پا درآوردند.

این عمل روسها مجاهدین را بغایت عصبانی کرد و با بی‌پروایی به جنگ پرداختند و شهربانی را تصرف کردند و تمام سربازان روس را به قتل رسانیدند.

بلوری که یکی از سران مجاهدین بود و با امیرحشمت قدم‌بقدم می‌جنگید در فتح شهربانی شجاعت بی‌ظیری از خود نشان داد حاجی میرزا علی‌نقی گنجه‌ای نقل می‌کرد من با چند نفر از اعضای انجمن ایالتی در منزل امان‌الله میرزا کنیل ایالت جلسه داشتیم و در اطراف آن روزگار سیاه تبادل نظر می‌کردیم و راه چاره بدست نمی‌آوردیم زیرا روسها با خشم و غضب می‌خواستند حکومت خودمختاری خود را در آذربایجان استوار کنند و مجاهدین هم بدرجه‌ای تحت تأثیر احساسات قرار گرفته بودند که به حرف کسی گوش نمی‌دادند از تهران هم کاری ساخته نبود و فقط دولت پی‌درپی دستور می‌داد که دست از مقاومت کشیده راه تسلیم پیش بگیریم.

قنصل انگلیس هم که متحد روسها بود عملیات بیرحمانه روسها را در آذربایجان مجاز می‌دانست، و بجای آن که پا در میان نهد و واسطه صلح و صفا بشود ما را به تسلیم و تمکین در مقابل قشون جرار روس اندرزمی‌داد.

جریان زد و خوردها کم و بیش به ما می‌رسید ناگاه زنگ تلفن بصدا درآمد و امیرحشمت با شغف و شادی به ما اطلاع داد که مجاهدین شهربانی را تصرف کردند و

تمام افراد سرباز روس را که متجاوز از پنجاه نفر بودند به قتل رسانیدند.

بدون شک اندیشۀ عاقبت کار این خیر بجای آن که ما را خوشحال بکند بغایت مضطرب و نگران ساخت و دیگر تردید برای روزهای سیاهی که در پیش داشتیم در دل ما باقی نگذارد.

روسها کاروانسرای محمداغی را که در مرکز شهر تبریز است و محل مستحکمی است سربازخانه کرده بودند و در آنجا چندصد نفر سرباز روسی سکنی داشتند و برای ارتباط با باغشمال که محل تمرکز قشون روس بود خیابانهای میان این دو محل را اشغال کرده و قراولخانهها احداث نموده بودند، مجاهدین عصر همان روز به طرف کاروانسرای مذکور هجوم بردند و از سه طرف آن محل مستحکم را محاصره کردند و جنگ برداختند روسها با کمال شدت مقاومت می کردند و با بکاربردن مسلسل به قشون مهاجم تلفات زیاد وارد آوردند و همان موقع که آتش کارزار به شدت شعله ور بود یکی از سربازان مجاهدین موسوم به مشهدی محمد عمواعلی با چند صد نفر مجاهد از سرخاب بیاری مهاجمین شتافت و با مردانگی در جنگ شرکت کرد و طولی نکشید که کفۀ ترازوی جنگ بفرع مجاهدین رویه سنگینی گذارد و قشون روس با دادن تلفات بسیار راه فرار پیش گرفتند و خود را به باغشمال رسانیدند. یکی از مطلعین می گفت تلفات روسها در این جنگ از صد نفر متجاوز بود.

در همین روز جنگ سختی میان مجاهدین بر سر گردگی کربلا حسین آقاقتچی در میدان کاه فروشان و پل آجی در گرفت و تلفات زیادی به طرفین وارد شد ولی عاقبت مجاهدین فاتح شدند و روسها فراری گشتند.

حاجی میرزا آقاقرشی می گفت در آن روز مجاهدین با شجاعت و مردانگی بی نظیری با روسها جنگیدند و در تمام نقاط فاتح شدند و رعب و ترس در مقابل قشون روس که از حیث اسلحه بر مجاهدین برتری داشتند از خود نشان ندادند.

تلگراف کفیل ابالت آذربایجان به وزارت کشور: «شب ۲۹ عده ای سرباز روسی به اسم سیم کتیدن قصد رفتن روی بام عمارت نظیبه را می نمایند مأمورین نظمیۀ مانع می شوند سربازان روسی دونفر از نگهبانان را از پای درمی آورند صبح امروز عده ای سرباز روسی نظمیۀ را محاصره کرده و آنجا را اشغال می کنند سپس دسته های قشون روس به طرف ارگ دولتی می روند و آنجا را محاصره می کنند و هر که را که می بینند زخمی کرده لخت می کنند.»

فردای آن روز پس از جنگهای خونی روسها از شهر رانده شدند و امیر حشمت با مجاهدین در ارگ دولتی مستقر گردیدند، مجاهدین نویران در آن روز رشادت بسیار کردند.

دکتر زین العابدین نام که یکی از مشروطه‌خواهان بود برای نجات مجروحین یک سرریضخانه بسیار ایجاد کرد و صدها کسان را که مجروح شده بودند بستری نمود و در زخم‌بندی و علاج آنان سعی بسیار نموده حتی چینه‌نفر از سربازان روسی را که مجروح شده بودند و روسها نتوانسته بودند آنها را به باغشمال ببرند با شفقت در سرریضخانه تحت معالجه قرار دادند و از مهربانی نسبت به آنها دریغ نکردند.

بلوری که ریاست یک‌دسته از مجاهدین را داشت در کمک به مجروحین و معلولین مساعی بسیار به کار برد و جان عده‌ای را از سرگرمی حتمی نجات داد.

امروز پنجشنبه اول صبح جنگ میان قشون روس و مجاهدین در گرفته و در این ساعت که غروب نزدیک است طرفین با توپ و تفنگ با هم می‌جنگند عده تلفات معلوم نیست، برای علت این پیش آمد باتفاق ناظم‌الملک به قنصلخانه روس رفتیم قنصل روس گفت چندان سرباز روسی برای وصل کردن سیم به نظمیه می‌روند از طرف مأمورین به آنها حمله می‌شود سربازان روسی هم دو نفر را می‌کشند سپس عده‌ای سرباز روسی برای گشت به بازار می‌روند ولی از طرف مأمورین نظمیه مورد حمله قرار می‌گیرند من به قنصل گفتم که به فرمانده قشون روسی دستور بدهد که دست از جنگ بکشند تا به موضوع رسیدگی شود او جواب داد اول باید نایب‌الایاله مجاهدین را بدون قوت وقت خلع سلاح کند و منبهم می‌گویم روسها دست از جنگ بکشند.

گزارش کارگزار  
آذربایجان به وزارت  
خارجه

از آنجا به انجمن ایالتی رفتیم و موضوع مذاکره با قنصل روس را به اطلاع انجمن رسانیدیم اعضای انجمن پس از استورت به قنصل روس جواب دادند که چون شهر در حال جنگ و محاصره است اقدام به خلع سلاح مجاهدین ممکن نیست تقاضا داریم به قشون روس دستور داده شود که دست از جنگ بکشند و بمحض آن که زدخورد خاتمه یافت ما بقسورت اقدام به خلع سلاح مجاهدین خواهیم کرد و بقبر از قوه انتظامی به دیگری اجازه حمل اسلحه نخواهیم داد. ولی از طرف روسها جوابی به انجمن داده نشد.

روز جمعه سی‌ام ذیحجه ۱۳۲۹ هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که جنگ با شدت آغاز گردید و از باغشمال روسها شهر را زیر آتش توپخانه گرفتند و ازارگ دولتی که بتصرف مجاهدین درآمده بود چند توپ به غرش درآمد و باغشمال را گلوله باران کردند کلیه قشون روس باستانیای نگهبانان قنصلخانه در باغشمال متمرکز شده بودند و خود را با توپ و تفنگ و نارنجک برای جنگ نهایی و تصرف شهر آماده می‌نمودند.

مجاهدین هم که شهر را بتصرف درآورده بودند به طرف باغشمال روانه شدند و

در جنگ سختی که در کوچه و نواحی اطراف باغ مذکور در گرفت عده‌ای از مسلمانان قره باغی که به روسها پیوستگی داشتند از انجمن تقاضا کردند که به آنها اسلحه داده شود تا در راه حق با روسها بجنگند و جمعی از مستبدین دوجی هم که تا این زمان با مشروطه خواهان دشمنی می کردند برای نجات وطن تقاضا نمودند دوش بدوش مجاهدین وارد کارزار بشوند.

مطلعین از جنگهای نینین که میان افراد قشون روس و ایرانیان پیش آمد داستانهای شگفت انگیزی نقل می کنند که شرح آن از حوصله این کتاب خارج است و نیز از جنایات و بی رحمی های روسها نسبت به زن و فرزند و خانه و لانه مردم بیگناه حکایت هایی می گویند که ذکر آن جز تأسف و تأثر فایده ای ندارد این است که از شرح آن وقایع صرف نظر کرده بذکر حوادث و بدبختی هایی که از آن پس پیش آمد می پردازیم.

شب اول ماه محرم ۱۳۳۰ قشون انگلیس و قشون فرانسه به قشولخانه روس رفتند و برای ستار که جنگ با ژنرالان روسی مذاکره کردند ولی مساعی آنها به نتیجه نرسیده و فردا صبح پیش از طلوع آفتاب توپها از باغشمال بنای آتش فشانی را گذاردند و شهر تبریز را زیر گلوله گرفتند چون هدف کوپخانه روسها ارگ دولتی بود خانه هایی که در میان باغشمال و ارگ واقع شده بودند خرابی بسیار دیدند و مردم آن سامان برای حفظ جان خود خانه و اثاثیه خود را گذارده راه فرار پیش گرفتند ناگفته نماند بواسطه بستن دکاکین و بازارها و وارد نشدن مواد مورد احتیاج، مردم دچار سختی معاش شدند و آثار قحطی و کمی خواروبار در شهر همه را نگران کرده بود.

در این روز سربازان روس بیش از روزهای گذشته بی رحمی از خود نشان دادند و بدون پروا دست به کشتار سردمان بی اسلحه و بیگناه که در خانه های خود مخفی شده بودند زدند و صدها خانه را خراب و ویران نمودند و سکنه آنها را قتل عام کردند گفته می شد چندین زن را که مستغول بختن نان بودند در تنور انداختند.

در آن روز جنگهای سختی در نقاط مختلف شهر میان مجاهدین و سربازان روسی در گرفت و تلفات سنگین به طرفین وارد آمد مخصوصاً در محله ارمنستان که نعلش صدها نفر کشته و مجروح در کوچه و خیابانها دیده می شد.

معین الرعايا که یکی از مشروطه خواهان نامی بود نقل می کرد روسها به خانه ختاییان که یکی از محترمین شهر بود و عمارت مقصل و باغ با شکوهی داشت حمله بردند و هر کس را که یافتند کشتند، زنها و بچه ها بناچار در زیر زمین بزرگی پناهنده شدند روسها به طرف زیر زمین حمله بردند و تمام افرادی که گردهم جمع شده بودند و وحشت زده گریه می کردند و عده آنها از بیست نفر متجاوز بود کشتند سپس خانه را آتش زدند و در نتیجه آتش گرفتن آن عمارت مجلل چندین خانه اطراف آتش گرفت و

حریق مدهشتی قسمت مهم شهر را طعمه خود قرار داد.

«اسرو سه ساعت به غروب مانده شروع شلیک را از امنستان، قزاقها و سالداتها گذاردند هر کس را ببینند می‌زنند و مجروح می‌کنند اینک سربازان روسی وارد خانه‌ها می‌شوند و زن و بچه مردم را می‌کشند بواسطه قطع رابطه قسول را نمی‌توانم سلاقات کنیم اینک چاره‌ای جز دفاع نیست.»

روز یکشنبه دوم محرم مجاهدین کوشش کردند که باغشمال را که محل تمرکز قسول روس بود تصرف کنند و در نتیجه ریشه روسها را از شهر بکنند و شاید اثر جنگ با همان حرارت و شوری که از طرف مجاهدین شروع شده بود تعقیب می‌شد به نتیجه می‌رسیدند و باغشمال را بتصرف درسی آوردند ولی دو عامل مهم که هر یک در شکست مجاهدین اثر بسیار داشت مانع از پیشرفت جنگ و تصرف باغشمال گردید.

اول بی‌دری از تهران به نایب‌الایاله و انجمن اناسی و مستفیدین تلگراف می‌شد که اسلحه را کنار گذارده دست از جنگ بکشند و قسول روس هم باتفاق نایب‌الایاله به‌خانه مرحوم نفع‌الاسلام رفت و از او تقاضا نمود که به مجاهدین دست‌بردهد که دست از جنگ بکشند و بیش از این موجب خشم و غضب دولت امپراطوری نگردند و ضمناً وعده می‌داد که پس از اتمیت مزاحم کسی نخواهند شد و با مردم کاری نخواهند داشت.

دوم علت حقیقی شکست مجاهدین این بود که از طلوع این شمشک و جنگ که فقط تأثر و احساسات مجاهدین موجب ظهور آن شده بود مردمان فهمیده و عاقل که اکثر مردم تبریز بخوبی می‌دانستند که دست به کاری زده‌اند که موفقیت در آن نه فقط مشکل است بلکه محال است و قدم در راهی گذارده‌اند که هرگامی که پیش می‌رود به غرقاب و فنا نزدیکتر می‌شود.

بعبارت دیگر یک‌عهده چند هزار نفری مجاهد و یک شهر محصور با نداشتن اسلحه و فشنگ کافی با یک دولتی که در روز کارزار قادر است که بیش از جمعیت ایران سرباز به میدان جنگ بفرستد روبرو و طرف شده‌اند.

فرضاً آنچه قسول در باغشمال بود از میان می‌بردند طولی نمی‌کشید که چندین برابر قسول تازه نفس وارد می‌شد.

بعلاوه ساعت به‌ساعت به تبریز خبر می‌رسید که دسته‌دسته افواج روس یا توپ و مسلسل از سرحد گذشته راه تبریز را در پیش گرفته‌اند و بزودی تمام اهل شهر را از بزرگ و کوچک قتل عام خواهند کرد، این حقیقت بینی و ترس مردم تبریز سبب شد که بنای انتقاد و بدگویی را از مجاهدین بگذارند و بجای تشویق و تحریض آنها در جنگ

یا دشمن اسلحه آنها را کند کنند و دل آنها را سرد نمایند.

همانطور که گرمی دل سبب قوت بازو می شود سردی دل بازوهای توانا را از کار می اندازد این حدت و حرارت و شهاسی که مجاهدین در روز اول از خود نشان می دادند در نتیجه عدم رخاست مرده از تعقیب جنگ و شدت بیم و ترس از وحشیگری های روسها و قتل و غارت بیگناهان پای مقاومت مجاهدین را سست کرد و در میان خود آنها هم اختلاف نظر پیدا شد بعضی می گفتند کاریست که پیش آمده و چاره از دست رفته باید تا آخرین نفس ایستادگی کرد و آنقدر که ممکن است از دشمن کشت و سردانه در سیدان کارزار جان داد.

جمعی دیگر عقیده داشتند که چون راه فتح و فیروزی مسدود است نباید بیش از این سبب خونریزی و خسارت جان و مال مردم را فراهم کرد و باید اسلحه را کنار گذارد و خود را به کناری کشید.

ناسیدی و رعب چنان بر وجود زعمای ملت و اعضای انجمن مستولی شده بود که حتی ثقة الاسلام و امان الله میرزا که در روز اول یه مجاهدین اجازه دادند در مقابل تجاوزات روسها دفاع کنند فریاد دست از جنگ یکشاید بلند کردند و مجاهدین را به زمین گذاردن اسلحه مجبور نمودند.

می گویند مرحوم ثقة الاسلام در روز آخر که خبردار شد چندین فوج قشون روسی وارد سرحد شده چنان آشفته حال بود که در حضور جمعی از سران مجاهدین عمایه اش را به زمین زد و فریاد کرد این جنگ و مقاومت و ایستادگی آذربایجان را بر باد خواهد داد.

شک نیست که روسها از روز نخست خیال تصرف آذربایجان را داشتند این جنگ را پیش آوردند و چون به مقصود خود رسیدند، کردند آنچه را که در تاریخ نظیر آن خوانده نشده و هرگاه جنگ اول جهانی پیش نیامده بود آذربایجان برای همیشه از دست رفته بود و روسها پس از چندی داسنه نفوذ و قدرت خود را توسعه می دادند و نیمی از ایران را که بر طبق قرارداد ۱۹۰۷ بنام منطقه نفوذ خود می خواندند رسماً تصرف می کردند و ضمیمه روسیه می نمودند.

## بیرون رفتن مجاهدین از شهر

در جلسه‌ای که با حضور ثقة‌الاسلام، سیدالمحققین، شاهزاده امان‌الله میرزا، قنسول روس و قنسول انگلیس تشکیل یافت موافقت نمودند که مجاهدین خلع سلاح شده و به هر طرف که می‌خواهند بروند و کسی مزاحم آنها نشود.

برطبق این موافقت‌نامه از طرف رزمی‌های ملیون به مجاهدین ابلاغ شد که دست از جنگ بکشند اگرچه امیر حیثیت و سایر رؤسای مجاهدین آماده برای قبول این پیشنهاد نبودند و می‌گفتند روسها به عهد و وعده خود وفا نخواهند کرد برجان و مال ما و کسان ما و سایر شروط خواهان که کینه آنها را در دل دارند و نام آنها در لیست سیاه دشمنان روسیه ضبط شده ترحم نخواهند کرد ناچار شدند در مقابل خواسته مردم وحشت زده تبریز تسلیم شوند و علیرغم عقیده و میل خود از شهر بیرون روند.

روز سوم محرم پس از عقد قراردادی که در بالا به آن اشاره کردیم قنسول روس برای ابلاغ قرارداد مذکور به فرمانده قوای روس که در باغ شمال سکنی داشت رهسپار محل مذکور گردید و چون مجبور بود از میان دسته‌های مجاهدین حرکت کند بناچار تک بیرق سفید در جلو کانسکه‌اش نصب کرد و یکی از بستگان ثقة‌الاسلام را هم با خود در کانسکه نشاند و بدین وضع از میان صفوف و سنگرهای مجاهدین گذشت.

شخصی که با قنسول همراه بود نقل کرد که قنسول روس خونسردی و دلیری و شهامت مجاهدین را ستایش می‌کرد و آنها را مردان شجاع و از جان گذشته و دارای انضباط می‌پنداشت.

روز چهارم محرم در منزل سیدالمحققین جلسه‌ای از رؤسای مجاهدین و اعضای انجمن تشکیل شد و پس از گفتگوی بسیار عده‌ای از مجاهدین اسلحه خود را تسلیم نمودند و عده دیگر اعلام داشتند که شهر را ترک خواهند کرد امان‌الله میرزا همان روز به عمارت ایالتی رفت و به رفق و رفیق امور پرداخت از بخت بد اغلب مجاهدین بنهایت فقیر و تهی دست بودند و قادر به تهیه وسایل مسافرت نشدند و مجبور شدند در شهر بمانند و به دست دشمن پیمان شکن و بیرحم کشته شوند.



بار دیگر سیاه‌دلترین و اهریمن‌ترین افراد بشر با در صحنه خونین آذربایجان گذارد و لگدای به دامان ایران و ایرانیت وارد آورد که با آب زمزم هم شسته نخواهد شد.

### صمدخان شجاع الدوله

در همان روزی که سرنیزه قشون اجنبی تقدیرات مردم تبریز را در دست گرفت و با بهتر بگویم تقدیرات آذربایجان محول به سرنیزه قشون روس شد جماعتی از مستبدین و طرفداران محمدعلیشاه که در تمام دوره انقلاب با روسها سروکار داشتند و آلت دست آنها بودند و به نفع اجنبی به مملکت خود خیانت می‌کردند پس از بیرون رفتن مجاهدین از سوراخ‌های بیرون آمدند و آشکار شدند و راه باغشمال را که محل فرماندهی روسها بود پیش گرفتند و گفته می‌شد که معاریف آنان در جلساتی که میان قنسول روس و فرماندهان قشون روس راجع به اسور تبریز منعقد می‌شد حضور پیدا می‌کردند و مورد مشورت قرار می‌گرفتند و چون روسها بر طبق قرارداد می‌کردند که با انگلیس‌ها بسته بودند و در مقابل ملل آزاد دنیا نمی‌توانستند یک نفر حاکم روسی برای تبریز انتخاب نمایند یا مشورت با همین ایرانیان بدتر از هر اجنبی موافقت کردند مردی را که از هر اجنبی اجنبی‌تر بود و از هر روسی روس‌پرست‌تر بود و از هر دشمنی دشمن‌تر بود به تبریز بیاورند و اختیار جان و مال مردم آن شهر را به دست او بسپارند آن مرد صمدخان شجاع الدوله بود. و شما ای خوانندگان این تاریخ پس از آنچه این مرد اهریمن منش به مردم آزادی‌خواه تبریز کرد یا نگارنده همفیده و همداستان خواهید شد که اگر روسها در تمام ایران به جستجویی پرداختند از این مرد دشمنی‌تر پیدا نمی‌کردند.

عده‌ای از معاریف مستبدین و روس‌پرستان به باسنج که شجاع الدوله در آنجا سکنی داشت شتافتند و او را دعوت به ورود به شهر کردند ولی او جواب داد که من و روسها با مردم تبریز شرایطی داریم که قبلا باید در اطراف آن گفتگو شود و مورد قبول قرار گیرد تا به شهر بیایم و برای آنکه شرایط خودش را که همان شرایط روسها بود به اطلاع مردم تبریز برساند اساسی بیست و پنج نفر از معاریف مستبدین از آن جمله چند نفر از علما و تجار و اعیان را به آنها داد تا به آنان ابلاغ شود که همگی به باسنج آمده و شرایط مذکور را استماع نموده مورد قبول قرار بدهند.

در اینجا از نظر حقیقت‌جویی و صحت در تاریخ‌نویسی ناگفته نمی‌گذارم که جماعتی از مشروطه‌خواهان هم به خیال این که هر چه باشد شجاع الدوله ایرانیست و اگر دشمن مشروطه و مشروطه‌خواهان است دشمن ایران و وطن خود نیست با عقیده مستبدین همداستان شدند و به ملاقات او شتافتند یکی از آن سرده‌های مشروطه‌خواه بنام یوزباشی تقی گفته بود حال که باید ما کشته شویم بهتر است به دست یک ایرانی کشته شویم تا به دست روسها پس از آن که یوزباشی تقی با صمدخان رو برو شد بی‌پروا گفت آمده‌ام که تو مرا با دست خودت بکشی ولی نگذاری زنان و اطفال شهر تبریز

به دست سربازان روسی بیفتند قفسول روس هم بوسیله متنفذین روس پرست دست‌دسته مردم شهر را به باسمنج روانه می‌کرد تا از شجاع الدوله تقاضای سرپرستی مردم تبریز را بنمایند.

دو نفر از طرف انجمن ایالتی بنام میرزا حقیر و آقا سید محمد مأمور شدند به باسمنج بروند و با شجاع الدوله ملاقات کنند و پیام انجمن را که حاکی بر این بود که اینک کار سخت و باریک شده و خطر خارجی آذربایجان را تهدید می‌کند مصدحت در این است که مردم آذربایجان یا هم متحد و متفق گشته و سعی کنند امور بطور رضایت بخشی سرانجام یابد و اختلافات گذشته را کنار گذاشته حفظ استقلال ملک و ملت را وجهه همت خود قرار بدهند و بی حواب‌های سربالا و مبهم شجاع الدوله که از خیالات درونی او سرچشمه می‌گرفت آنها را ناامید کرد و بدون اخذ نتیجه به شهر مراجعت کردند.

همان روز یکی از ملاهای مستبد به مسجد جامع رفت و جماعتی را گرد خود جمع نمود و پس از آن که شمه‌ای از مفاسد مشروطه بیان کرد گفت تکلیف همه ما است که بطور اجتماع به باسمنج برویم و از شجاع الدوله تقاضا کنیم به شهر بیایند و سرپرستی مردم آذربایجان را عهده‌دار گردند.

جمعی از همین طبقه به عالی قاپو رفتند و شاهزاده‌امان‌الله میرزا را بجزر از اطاعت بیرون آوردند و به او گفتند باید باتفاق به باسمنج برویم و شجاع الدوله را با احترام و اکرام به شهر بیاوریم ولی شاهزاده‌امان‌الله میرزا به تقاضای آنها تن در نداد و از دست آنها در گوشه‌ای منزوی شد.

مجتهد معروف در حالی که به الاغ سفیدی سوار بود و هزارها مواظ و اشراق مستبد دورش را گرفته بودند برای کشتن اعضای انجمن ایالتی به طرف انجمن رفت ولی اعضای انجمن پیش از ورود آنها فرار کردند اشراق اول بیرق ملی را از سر در انجمن پایین آورده یاره کردند و سپس دست به غارت زدند و آنچه بدست آوردند شکستند و خرد کردند و بردند چون غروب آفتاب نزدیک بود مجتهد از رفتن به باسمنج صرف نظر کرد و چند نفر از خواص خود را نزد شجاع الدوله فرستاد و موافقت و خدمتگذاری خود را بوسیله آنان ابلاغ نمود.

مجاهدین بی‌سروسامان چون کلاف سر در گم در گوشه و کنار شهر دور هم جمع می‌شدند و راه چاره می‌اندیشیدند جماعتی که وسیله مسافرت داشتند مصمم به حرکت بودند ولی اکثر مجاهدین قادر به حرکت نبودند و برای روز توشه و خرجی نداشتند عده مجاهدین بیش از سه هزار نفر بود در میان این سه هزار نفر شاید در حدود صد نفر اسب و وسایل مسافرت داشتند ولی دیگران در تنگدستی زندگی می‌کردند جمعی از آنها عیال و اولاد

داشتند و کسی نبود کفالت مخارج و زندگانی آنها را بنماید، بناچار خطر سرگ را استقبال کردند و برای سرپرستی و تأمین نان زن و فرزند خود در شهر ماندند.

بعضی از سزاده لوح‌ها می‌گفتند روس‌ها به ما قول داده‌اند در صورتی که اسلحه را کنار بگذاریم و به کسب کار خود مشغول بشویم به ما کاری ندارند و ما را آسوده خواهند گذارد.

در آن روز، بلوری برای جمع‌آوری مجاهدین کوشش بسیار کرد و به آنها گوشزد نمود که به قول روس‌ها و شجاع الدوله نمی‌توان اطمینان داشت و ماندن در شهر برای شما خطر حتمی و قطعی دارد حتی با زحمت به مالاران رفت و با حسین خان که سردسته مجاهدین آن نقطه بود ملاقات کرد و به او تکلیف کرد که باتفاق از شهر بیرون بروند ولی آن مرد پاك دل جواب داد شجاع الدوله به ما تأمین داده و یقین دارم نقض عهد نخواهد کرد و آبروی خودش را حفظ خواهد کرد.

در همین روز طرفین به جمع‌آوری کشتگان که نعلستان در توجیه و خیابانها افتاده بود پرداختند و زده‌خوردی روی نداد فقط روس‌ها چند خانه را غارت کردند و عده‌ای را دستگیر و به باغسماں بردند.

ثقتاً الاسلام کوشش بسیار بکاربرد که صلح و صفایی میان طرفین بوجود بیاورد ولی تمام مساعی او بی‌نتیجه ماند و روس‌ها و شجاع الدوله و سران مستبدین تصمیم داشتند که انتقام قیاسی که مردم تبریز در راه آزادی و مشروطه کرده بودند بگیرند و سران آن نهضت عظیم را که در لیست سیاه روس‌ها بود از میان ببرند.

فردای این روز سه لشکر مجهز روسی که از ایروان و تفلیس حرکت کرده بود وارد تبریز شدند.

عصر روز چهارم محرم با این که در حدود بیست و چهار ساعت می‌گذشت که مجاهدین اسلحه را کنار گذاشته و دست از جنگ کشیده بودند ناگهان تویهای سنگین از طرف باغ شمال به صدا درآمد و عمارت عالی‌قاپور را زیر آتش گرفتند، بیچاره اسان‌الله میرزا که تا آن ساعت بکار خود مشغول بود و برای آسایش مردم کوشش می‌کرد بناچار عالی‌قاپور را ترک کرد و برای علت این عهد شکنی از طرف روس‌ها به قنسول خانه روس رفت ولی از ملاقات قنسول نتیجه‌ای نگرفت و با او بیخوشونت رفتار شد. و چون دیگر محل امنی برای زیستن نداشت و جان خود را در خطر می‌دید بناچار به قنسولخانه انگلیسی رفت و در آنجا مستحصن شد.

شلیک توپ از طرف قنسولخانه که تازه از قفقاز وارد شده بود تا غروب دوام داشت و خسارت بسیاری به خانه‌های مردم وارد آورد.

شب پنجم محرم شهر تبریز در یک سکوت سرگ آسای فرورفته بود در هزاره‌ها خانه که مردان خود را از دست داده بودند و یا خانه‌های آنها خراب و ویران و غارت

شده بود صدای ناله و گریه بلند بود، مردم بواسطه بسته بودن دکا کین و بازارها کمتر مواد مورد احتیاج خود را بدست می آوردند اکثر مجاهدین که وسیله فرار نداشتند با ترس و لرز در گوشه و زوایا مخفی شده بودند و آنهایی که وسیله داشتند شهر را ترک کردند.

حکومت سرنیزه روس در شهر فرسانروایی می کرد و سربازان روس در خیابانها قراول و چاتمه گذارده بودند و هر کس را که می دیدند لخت می کردند و کتک می زدند اعضاء انجمن همگی پراکنده و مخفی شده بودند امیرحشمت با یک عده از مجاهدین در ششکلان دور هم جمع شده و وسیله حرکت خود را بهمجلی که خود آنها هم نمی دانستند فراهم می کردند.

چند نفر از مشروطه خواهان معروف برای کسب تکلیف به خانه ثقة الاسلام رفتند مستارالبیه از ملاقات قسول روس برگسته بود و بی نهایت مضطرب و دلتنگ بود و می گفت از دیروز که افواج تازه از روسیه وارد شده لحن گفتگو و مذاکرات روس ها بکلی تغییر کرده و بنای خشونت و سختی را گذارده اند و باید منتظر روزهای سخت و بدبختیهای گوناگون بود.

ثقة الاسلام به آنان توصیه کرد که تا فرصت از دست نرفته از شهر بیرون بروند کسروی می نویسد یگانی و امیرخیزی از ثقة الاسلام سؤال کردند شما چه خواهید کرد جواب داد من کار خود را بخدا می سپارم.

کسانی که به منزل ثقة الاسلام رفته بودند نگران و پریشان حال به ششکلان رفتند و امیرحشمت و یارانش را که مشغول تهیه مسافرت بودند ملاقات نمودند و موافقت کردند که همگی شهر تبریز را ترک گویند برای این که هرگاه در طول مسافرت با قشون روس و یا بستگان شجاع الدوله روبرو بشوند بتوانند از خود دفاع کنند، چنانچه از مجاهدین را به ارگ دولتی که مخزن اسلحه مجاهدین بود فرستادند و مقداری تفنگ و فشنگ بار اسب های توپخانه نموده با خود آوردند و در نیمه شب از شهری که شش سال با کمال رشادت در مقابل استبداد روس ها جنگیده بود بیرون رفتند.

چون برای بیرون رفتن از شهر باید از روی پل آجی عبور کنند و پل در دست روس ها بود بناچار گداری پیدا کرده و به رودخانه زدند ولی عبور آنها از رودخانه از نظر محافظین روسی پوشیده نمانده و آنان را زیر آتش توپ و تفنگ گرفتند دو نفر از مجاهدین سواره را آب برد ولی سایرین یا این که زیر گلوله روسها قرار گرفته بودند جوانمردانه در زیر آتش توپ و تفنگ رفقای مغروق خود را نجات دادند و راهی را که با مشورت یکدیگر انتخاب کرده بودند در پیش گرفتند.

برای جاویدان ماندن نام کسانی که سه روز با قشون روس جنگیدند و صدها نفر از آنها را به خاک هلاک انداختند و بناچار ی وطن را ترک کرده راه دیار دیگری را

پیش گرفتند به ذکر نام چند نفر از معارفشان مبادرت می‌نمایم:

امیرحشمت، بلوری، شهدی محمدعلی‌خان، اسدآقاخان، شهدی تقی آقاخان، غلام‌آقا، ابراهیم‌آقا، حاجی‌خان پسرعلی‌سیو، حاجی‌باباخان اردبیلی، امیرخیزی، یگانی، فارس‌الملک، صولت‌السلطان، هاشم‌خان، نصره‌الله‌خان، حسن آقاقتازی، میرزااحمدخان رئیس کلانتری، علی‌زاده، سید کاظم یگانی، خیابانی مدیرنامه ملت، میرزاآقا، سلطان‌علی، میرزااحسن اردبیلی، آتش عزت‌روسی، بالابک، حسین‌زاده، غلام‌آقا، در نیمه‌شب که روسها مجاهدین فراری را به توپ پسته صدای توپ تمام مردم شهر را سراسیمه از خواب بیدار کرد، دیگر تا فردا پیش از ظهر که روسها بدون ملاحظه و پروا شهر را زیر آتش گرفته بودند کسی جرأت نکرد از خانه خود بیرون برود. فردای آن روز مجدداً توپهای روسی از باسمنج به عرش درآمد و بدون هدف‌گیری شهر را گلوله باران کرد شدت شلیک توپ بدرجه‌ای بود که به چند قسولخانه هم خسارت وارد آمد و بیرق قسولخانه اسپیکا با گلوله سرتگون شد، این تیراندازی از طرف یکی از افواج روسی بود که همان روز وارد شده بودند و بدون ملاحظه و شاید بدون دستور فرمانده کل قوا شهر را بمباران نمودند.

همین که شهر از وجود مجاهدین خالی شد دسته‌های سرباز روسی ارگ را تصرف کردند و بیرق روس را در روی بلندترین نقاط نصب کردند عجب این است که در همان روزی که قشون تازه وارد روسیه شهر تبریز را بمباران کرد در رشت هم قشون روس شهر را زیر آتش توپخانه گرفت و به انجام همان نقشه‌ای که برای تصرف تبریز داشتند مبادرت نمودند.

## جنایات روسها در رشت و انزلی

مردم رشت و انزلی برطبق همان سیرتی که از طلوع مشروطیت داشتند و همین که خطری متوجه آزادی و وطن می‌شد مردانه قیام می‌کردند، بمحض اینکه خبر التیماتوم روس‌ها منتشر شد دست از کسب و کار کشیده تعطیل عمومی کردند و در سبزه میدان جمع شدند و در یک میتینگ بزرگی که چندین هزار نفر در آن شرکت داشتند تفرخود را از مظالم دولت روسیه بوسیله یک اعلامیه به طبع رسانیده و منتشر کردند و به هر یک از قنصلگریهای مقیم رشت و انزلی هم یک نسخه فرستادند و سواد آن را به پارلمانهای دول آزاد مخایره نمودند. شاگردان مدارس گروه‌گروه در حالیکه پرچم ایران را در دست داشتند در کوچه و بازار به تظاهر پرداختند و با خواندن سرودهای ملی مردم را به مقاومت دولت جابر روس تهییج می‌نمودند.

جمعی از زعمای ملت به تلگرافخانه رفتند از دولت خواستند که در مقابل زور-گویی روسها مقاومت کند و تن به پستی و تسلیم ندهد و مطمئن باشد که همانطور که در انقلاب مشروطیت ملت گیلان با فدا کردن مال و جان خود آزادی و مشروطیت را بدست آورد اینک هم برای حفظ وطن تن به سرگ می‌دهد ولی زبهار نتگ و قبول زور-گویی‌های روسها نمی‌رود.

روزنامه‌هایی که در رشت و انزلی منتشر می‌شد و بعضی از آنها هنوز مسلک انقلابی خود را حفظ کرده بودند مقالات آتشین در تهییج مردم به پایداری و مقاومت منتشر کردند و از ملت خواستند که جملگی مسلح شده برای دفاع از وطن آماده باشند. جماعتی در مسجد جامع اجتماع نموده یک کانون مقاومت ملی بوجود آوردند و اعلام تحریم استعمال امتعه روس را در تمام شهرها و دهات منتشر نمودند.

مردم غیرتمند هم با این که قسمت عمده احتیاجات روزانه آنها از اجناس و استعدای که از روسیه وارد می‌شد تأمین می‌گردید از خرید اجناس روسی سرباز زدند. قنصل روس نکراسف که مرد جنایت‌کار و پست فطرتی بود و حتی همکاران روسیش هم او را بی‌رحم و سنگدل می‌دانستند عده‌ای سرباز و قزاق به بازارها و اطراف

مسجد جامع فرستاد و مردم را تهدید کرد که هرگاه دست از تظاهرات برندارند و به کسب و کار خود مشغول نشوند تمام دکا کین و خانه‌های آنها را بیاد بغما خواهد داد ولی مردم کوچکترین اعتنایی به این تهدیدات نکردند و همچنان با هیجان بیشتری خود را آماده مقاومت می نمودند.

حاجی محمد رضا کاشانی که بزرگترین فروشنده قند روسی بود در تحت تأثیر حس وطن پرستی در انبارهای قند خود را بست و معامله قند روسی را حرام کرد، روسها از این عمل حاجی مذکور که طرف معامله با او بودند و نفع بسیار از طرفش می بردند خشمگین شدند و چند نفر را در پاسی از شب گذشته فرستادند حاجی را به قتل برسانند ولی به او دست نیافتند، نزدیک غروب غلامعلی نام که یکی از همان مأمورین بود نزدیک سیزه میدان حاجی رضا را بدست آورد و با چند گلوله او را بسختی مجروح نمود.

در همان شب در انزلی چند نفر اجماع روس به خانه ظهیر حضور حاکم انزلی رفته و چند زخم کاری به او زدند.

صبح فردا عزیز بیک سر کرده قشون روسی با یک دسته سرباز روسی به بازار رفته و حکم داد که بازارها را باز کنند و اعلام کرد که از طرف دولت امپراطوری حافظ و مسئول امور بندر انزلی می باشد و هر کس تمرد کند بسختی مجازات خواهد دید.

چون به جلوی مسجد جامع که مردم در آنجا اجتماع کرده بودند رسید باز بنای تهدید را گذارد و جملاتی گفت که تحملش برای مردم آزاد منس سخت بود، نخود فروشی که در همان نزدیکی بود چهارپایه‌ای که دم دستش بود بلند کرد و جلوی سربازان روسی بر سر عزیز بیک کوبید. عزیز بیک که بی نهایت خشمگین شده بود به سربازها فرمان شلیک داد و سربازها با بیرحمی میان انبوه مردم بیگناه شلیک کردند و بقولی بیست و دو نفر و پروایتی چهل نفر چون برگ خزان روی خاک ریختند، مردم راه فرار پیش گرفتند و اکثر مأمورین دولت از طرف سربازان روسی دستگیر و مجوس گشتند.

در همان ساعات دسته تازه نفس روسی از غازیان وارد و به کشتی جنگی ای که در ساحل لنکر انداخته بود دستور داده شد که توپ‌های خود را میزان کرده و دهنه آنها را به طرف شهر قرار بدهند تا در صورت لزوم شهر را بمباران کنند.

در ظرف چند ساعت صدها نفر از افرادی را که به آزادی خواهی و ایران دوستی معروف بودند دستگیر و زندانی نمودند که ذکر اسامی آنها در اینجا موجب طول کلام می شود و تمام قوای دولتی را از سرباز و پلیس و ژاندارم خلع سلاح نمودند و رسماً اداره حکومت شهر را در دست گرفتند.

امروز عزیز بیگ با چند نفر سالدات روسی به بازار آمده و

تلگراف کارگزار باهالی حا کمانه می گفت در همه جا قراول خواهد گذارد.

دیدن این وضع برای فدوی و سایر مأمورین دولت غیرقابل

تحمل و ذلت است حیات مردم در اختیار روسها مانده،

عاجلانه تکلیف معین بفرمایید که حکومت در انزلی با کیست تلگرافخانه را روسها تصرف کرده اند این تلگراف از رشت مخابره می شود.

تلگراف دیگر:

حفظ امنیت انزلی بدست مأمورین نظامی روس است سالداتیا و رئیسان در

غازیان باغ سردار منصور منزل کرده اند چند نفر سالدات و صاحب منصب هم در انزلی

در خانه های مردم منزل کرده اند همانند روسها سیررسی کنده نه وسط آن علامت

دولت روس و اطراف با خط روسی این عبارت نوشته شده ( همانند بندرانزلی)

اجازه هایی که به اشخاص داده می شود یا همین سیر است.

روز ۲۹ آذر نکرانس قنصل روس که از روزنامه هایی که در رشت بطبع می رسید

بینهایت خشمگین بود با صد نفر سوار قزاق از قسولخانه حرکت کرد و پس از آن که

در خیابانها و کوچه ها خود نمایی نمود به چاپخانه عروۃ الوثقی که اکثر جراید ملی در آنجا

بطبع می رسید رفت و پیاده شد و دستور داد که ماشینهای چاپخانه را شکستند و آنچه

اثاثیه بود بیغما بردند و چند نفر از مستخدمین را که نتوانستند فرار کنند مجروح نمودند.

پس در صدد دستگیری حاجی رضا صاحب چاپخانه که یکی از احرار بود برآمد

ولی کوشش وی در این راه بجایی نرسید زیرا حاجی مذکور چون خود را در مخاطره

می دید بیاری مسپوراینو قنصل مورخ و دانشمند انگلیس در قسولخانه انگلیس

پناهنده شده بود.

مردم گیلان مصمم بودند که بردانه برضد روسها قیام کنند و دست به اسلحه

ببرند ولی تلگرافات بی درپی تهران و اندر زهای ظهیرالدوله حا نه وقت آنها را از این

عمل بازداشت و مانع شد که همچون مردم سریز در مقابل روسها دست به اسلحه

ببرند.

در حقیقت قیام مردم گیلان یک نوع تقاضاها و وطن پرستانه بود و برخلاف

گفته روسها حتی یک تیر تفنگ هم از طرف مردم به طرف روسها خالی نشد با این که

روسها برای آن که تقسمه ای که در دست داشتند بهتر اجرا کنند مایل بودند که مردم

گیلان با اسلحه با آنان رویرو بشوند و مثل تبریز کار به خوتریزی بکشد، آنچه به

تحقیق پیوسته فقط یک نفر سرباز روسی در آن گیردار کشته شده که قاتل شناخته نشد.

بعد از ظهر همان روز به دستور مقامات روسی یک دسته نیرومند قشون روس مجهز



به شهر ریختند و با عجز خود را به عمارت شهرداری و تلگرافخانه و ارک دولتی رسانیدند و بنای شلیک را گذاردند و بدون آن که مقاومت مهمی از طرف نامورین دولت ایران در مقابل آنها بشود آن نقاط مهم را اشغال کردند و در محلهای مرتفع که مسلط بر شهر بود به سنگر بندی پرداختند در این روز چند نفر از عابریین و مردمان بیگناه که در گوشه و کنار بودند مجروح شدند.

نکراسف با یک دسته سوار روسی به سبزه میدان رفت و ابتیه دولتی مجاور آنجا را اشغال نموده سپس دسته های متعدد سرباز روسی بنای گردش را در شهر گذاردند و هر کس را که می دیدند مجروح و یا دستگیر و زندانی می کردند، فقط چند تیر هوایی از طرف شهربانی شلیک شد که به کسی آسیبی نرسانید سربازان روسی به خانه کسانی که مشروطه خواه می دانستند و در قیام آزادی شرکت کرده بودند ریخته و به بهانه جمع آوری اسلحه بیرحمی و جنایاتی کردند که شرح آن جز موجب ملال خوانندگان نتیجه ای ندارد.

در یادداشت هایی که پس از انقلاب کبیر روسیه از نکراسف به دست مورخین افتاده می نویسد «من مستقیماً با زمامداران دولت در پتربورگ ارتباط داشتم و از آنجا دستور می گرفتم و اقداماتی را که در گیلان کردم بر طبق اختیارات مطلقه ای بود که از طرف دولت روسیه به من داده شده بود.»

ناگفته نگذارم که در موقعی که قشون روسی به طرف ارک دولتی هجوم برد یک دسته سوار طالسی بسرکردگی سید اشرف نامی آن محل را محافظت می کرد و بناچار جنگ میان دو طرف در گرفت و در نتیجه یک نفر قزاق روسی که گویا همان کسی باشد که در بالا گفته شد کشته شد و دو نفر هم از سواران طالسی کشته شدند و چون سواران مذکور قدرت استادگی در مقابل قشون روس که مسلسل هم بکار می بردند نداشتند، فرار کردند. کسانی که شاهد و ناظر این وقایع بودند و ظهیرالدوله حاکم گیلان بر این عقیده بودند که در این زد و خورد در حدود بیست نفر از مردم بی گناه کشته شدند و جماعتی که شاید از پنجاه نفر متجاوز بود مجروح گشتند.

روز بعد روس ها تمام شهر را تصرف کردند و سلطه خود را در تمام ادارات بکار بردند و قوای تأمینیه را که حافظ امنیت شهر بود خلع سلاح کردند و جماعتی که از صد نفر متجاوز بود یخواری دستگیر و زندانی نمودند و خانه میرزا کریم خان و چند خانه دیگر را ویران نمودند.

روز شنبه یکم دی حاجی صد تاجر باشی روس به بازار رفت و جمعی از تجار و رؤسای اصناف را گرد خود جمع کرد و به آنها گفت اگر فوراً بازارها را باز نکنند همه دکا کین را غارت خواهیم کرد، ولی از طرف مردم اهمیتی به گفته او داده نشد و شهر همچنان در حال تعطیل بود.

ظهیرالدوله و اعضای انجمن برای کسب تکلیف به تلگرافخانه رفتند و یوسله تلگراف حضوری با دولت تماس پیدا کردند ولی این تلگرافات حضوری کمترین تأثیری در تقدیرات گیلان نداشت و نکراسف و سربازان روسی آنچه می‌خواستند بدون آنکه اعتنایی به مقامات دولتی ایران نکنند می‌کردند.

خلاصه مذاکرات تلگرافی دولت به مردم گیلان این بود که از جنگ و خونریزی اجتناب کنید و مردم را وادار کنید بکار و شغل خود مشغول شوند تا دولت با سفارت روس راهی برای اصلاح و خاتمه دادن به کشمکش گیلان پیدا کند. چند دفعه کارگزار گیلان برای ملاقات قنصل روس به قنصلخانه رفت ولی قنصل از ملاقات او خودداری کرد و کوچکترین اعتنایی به مأمور رسمی وزارت خارجه ایران ننمود.

در همان روز روسها به خانه میرزا حسن خان کسمایی که از مشروطه خواهان بود ریختند و خانه او را غارت کردند ولی آنچه جستجو کردند خود او را نیافتند ولی دوتفر دیگر را به نام اسعدالحکا و سعید دیوان دستگیر و در قنصلخانه زندانی کردند.

**تلگراف کارگزار گیلان**  
به وزارت خارجه

«قشون روسی به بازارها ریخته می‌خواهند دکاکین را غارت کنند کسی جرأت بیرون آمدن از خانه خود را ندارد، در کوچه و بازار جز ساندات روسی کسی دیده نمی‌شود، تفنگ و فشنگ قراولخانه‌ها و مستحفظین تلگرافخانه را گرفتند هر کس را که می‌بینند لخت می‌کنند آنچه اسلحه از توپ و تفنگ و فشنگ در تورخانه دولتی و در خانه مردم بود جمع آوری کرده به اردوگاه بردند.»

روز دوشنبه سوم دی نکراسف اعلامیه‌ای بشرح ذیل در شهر منتشر نموده: «در هشتم دسامبر دسته‌ای که مصمم عداوت و ضدیت با روسها بودند به مستحفظین و ملتزمین کنسولگری سرازیر و حمله نمودند از اوضاع پیش آمد این اتفاق و سرزیر نمودن واضح شد که بودن اسلحه و سایر ادوات حربی نزد اهالی و ذخیره محلی اسباب خطر است به ملاحظه اعاده امنیت در شهر مباشرتین حربی دولت روس در دهم دسامبر آنچه اسلحه نزد اهالی و خانه‌ها و نضعیه پیدا نموده توفیق ضبط نمودند و خاطر عموم را قنصلگری امپراطوری آگاه و اعلان می‌نماید همه اقدامات از روی لزوم بعمل آمده و مخصوصاً به ملاحظه تولید امنیت و دفع مخاطرات بوده و اکنون که تا یک درجه منظورات را بیرونی مقاصد مذکور به عمل آمده دید قنصلگری امپراطوری اهالی را دعوت به مداومت حرفه معمولی خودشان می‌نماید و به ایشان حمایت خود را از حفظ مال و جان ایشان وعده داده متهای احترام را راجع به عقاید مذهبی آنها به عمل آورده و خاطر نشان می‌نماید شرافت مساجد و معابد آنها همیشه منظور است.»

قنصل امپراطوری روس نکراسف

روز چهارشنبه پنجم دی اعضاء انجمن رشت برای مذاکره با نمایندگان مجلس به تلگرافخانه رفته و تلگراف حضوری داشتند از طرف نکر اسوف یک دسته قشون روسی به تلگرافخانه رفت و سید عبدالوهاب نماینده انجمن را توقیف و به قسولخانه آوردند و در آنجا توقیف کردند.

سید اشرف می گفت روسها بینهایت با آن پیرمرد محترم بدر رفتاری کردند و در اطاق تنگ و تاریک محبوس ساختند، یوسف خان معاون شهربانی و سلیم خان رئیس اداره امنیه و فتح الله خان رئیس کلانتری که از رشت فرار کرده روانه تهران شده بودند بنا به دستور نکر اسوف در راه میان تهران و رشت نزدیک منجیل بوسیله عده ای سرباز روسی دستگیر و به رشت مراجعت داده شدند و در قسولگری محبوس ساختند و نیز مشهدی محمد زرگریاشی را در نیمه شب در حالی که با اهل و عیالش خوابیده بود بوضع فجیعی گرفتار و بجس انداختند.

پس از چند روز سید عبدالوهاب و چند نفر دیگر را بوسیله مأمورین روس به بندر پهلوی برده و در آنجا به کشتی نشانده به باد کوبه بردند و در یک محل غیر مناسب محبوس ساختند.

ایرانیان مقیم باد کوبه که در آن زمان مردمان معروف و ثروتمند میان آنها بسیار بود و در مقامات روسی اعتباری داشتند برای نجات محبوسین اقدامات سودمندی نمودند و قسول ایران مقیم باد کوبه نامه ذیل را به وزارت خارجه نوشته که در اینجا ملخص آن را درج می کنیم: «چنانچه تلگرافاً عرض شده دیروز بوسیله کشتی روس ده نفر از اشخاص معروف رشت و انزلی را وارد باد کوبه نمودند و تحت الحفظ آنها را به حکومت محل برده و در آنجا محبوس نمودند چاکر علت توقیف آنان را از حاکم باد کوبه خواستار شدم چون جواب مساعد نداد ناچار گزارش جریان امور را به اطلاع قسول ژنرال تفلیس رسانیدم تا مشارالیه با فرمانفرمایی قفقاز ملاقات نموده وسیله استخلاص آنها را فراهم آورند اساسی محبوسین باد کوبه به قرار ذیل است:

حاجی آقا خلیل رئیس بلدیة — یوسف خان رئیس نظمیة — آقای سید عبدالوهاب مجتهد — فتح الله خان — سلیم خان رئیس امنیه — حاجی اسماعیل — حاجی علی — شیخ — علی اکبر واعظ و دونفر ارمنی.»

دستگاه آزادی و مشروطیت از این تاریخ در گیلان برچیده شد و بجای آن حکومت استبدادی روس برقرار گردید انجمن ایالتی منحل و دکاکین و بازارها باز شد و مردم با حال تأثر و ناامیدی به کسب و کار خود مشغول شدند.

پس از چند روز میرزا صالح خان آصف الدوله که سابقه آزادیخواهی داشت و در

موقع توپ بستن مجلس حا که تهران بود از طرف دولت به حکومت گیلان منصوب شد و عمده‌هایی حا که بندرانزلی گردید ولی این اشخاص کوچکترین تأثیری در اوضاع داخلی گیلان نداشتند و در حقیقت تماشاچی بودند و کلید رشته‌های امور آن سامان بدست روسها بود.

در روز بیستم دی از طرف ژنرال گیخ فرمانده قشون روس این اعلامیه منتشر گردید و عواد آن به قنسولگریهای دیگر فرستاده شد:

«به عموم اهالی رشت و انزلی اخطار می‌شود که در بیست و یکم ماه دسامبر در شهر رشت و انزلی بر حسب تحریک اشخاص شریر به قشون ما حمله ور شدند و متصرفین به شدیدترین محکمه تسلیم خواهند شد.

برای محافظت اتباع روس و برای این که این گونه کارها دیگر نشود و امنیت برقرار گردد من با اردوی آتریاد به رشت وارد شدم، برای این منظور مطالب زیر را مطالبه می‌کنم: اول هیچکس از خانه خود با اسلحه خارج نشود کسی که به این حکم اطاعت نکند فوراً خلع سلاح و محاکمه خواهد شد و هر کس استناعت کند برضد او اسلحه استعمال خواهد شد.

دوم از خانه و بنجره یا دیوار هرگاه یک نفر خارج شود مرتکب به سخت‌ترین مجازات حتی اعدام خواهد رسید.

سوم کسانی که اسلحه دارند باید در ظرف هفت روز اسلحه و مواد محترقه‌ای که دارند تحویل اردو بدهند استناعت کنندگان محکوم خواهند شد و صاحبان چنین خانه‌ها بواسطه ندادن اطلاع به اردو جریمه خواهند شد.

از صمیم قلب میل دارم تا زمانی که در گیلان هضم مجبور نشوم در کارها سختی بنمایم و این بسته به قوه عاقله شما است در صورت بعکس مسئولیت عواقب امر به خود شماها متوجه است، ۲۰ محرم ژنرال گیخ.»

با شکایات زیادی که بوسیله سفیر ایران به وزارت خارجه روسیه از رفتار سوء و جنایات نکرانسف از طرف دولت ایران بعمل آمد مشارالیه چون جباران قرون وسطی در گیلان به زجر و شکنجه مردم بیگناه مشغول بود و کوچکترین اعتنایی به اعتراضات دولت ایران نمی‌کرد حتی گفته می‌شد که سفیر روس مقیم تهران به وزیر خارجه ایران گفته بود راجع بنکرانسف از من کاری ساخته نیست زیرا او مستقیماً از پترسبورغ دستور می‌گیرد و بر طبق تعلیماتی که به او داده می‌شود رفتار می‌نماید.

پس از چندی آن ده نفری را که در باد کوبه محبوس بودند بنا بدستور مقامات روس محبوساً به گیلان برگردانیدند و دونفر آنها به شرط تبعید شدن از خاندان ایران یا میانجیگری شریعتمدار رشتی که با روسها دوستی داشت از محاکمه نجات یافتند ولی

دیگران تحت محاکمه قرار گرفتند.

چیزی که مایه حیرت است این است که اگر روسها در تبریز جماعتی از آزادی-خواهان را محاکمه و اعدام کردند بهانه آنها از این بود که مردم تبریز با قشون امپراطوری جنگیده و جماعتی از روسیه را کشتند ولی مردم بدبخت گیلان کوچکترین تجاوزی به قشون روس نکرده بودند و جز زدوخورد کوچکی که در موقع تصرف عمارات دولتی میان سواران طالبش و قشون روس بعمل آمد و آنهم سبب این زدوخورد هجوم روسها به امکنه مذکور بود دیگر زد و خوردی با قشون روس نشده بود.

پس از چند روز یک محکمه نظامی تشکیل یافت و محبوسین

را به محکمه کشانیدند و چون سند و مدرکی بر ضد آن

بیچارگان نداشتند بشهادت عده‌ای از روس پرستان که تحت

حمایت خودشان بود توسل جستند ولی برای حفظ صورت

ظاهر تصمیم گرفتند که شاهد ها به قرآن مجید قسم یاد کنند که برخلاف حقیقت چیزی

نگویند و شهادت ندهند. جمعی از معارف که نامشان برای تشبیه دیگران در اینجا ذکر

می‌شود نامردانه با این که قسم یاد کرده بودند برخلاف حق و حقیقت شهادت ندهند

مطابق سبیل روسها به محکومیت هموطنان خود شهادت دادند و اقرار کردند که از طرف

این اشخاص به قشون دولت امپراطوری حمله و تیر اندازی شده.

از رشت: ضیاء العلماء، حاجی آقا کریم‌اف، میرابوطالب‌خان دریا بگی، حاجی صد-

خان تاجرباشی، نایب رحمان، رئیس تلگرافخانه رشت.

از انزلی: کربلایی مؤمن داداش‌اف، شهیدی کاظم‌علی‌اف، حاجی رضا علی‌اف،

حاجی عباس رمضانف، ابراهیم معمار.

در نتیجه این رسیدگی و محاکمه و شهادت ناحق کسانی که نامشان ذکر شد این

چهار نفر یوسف‌خان - صالح‌خان - کاظم‌خان - شریعتمدار گرگان رودی از رشت و

حاجی علی تویچی و قیروز کرجی بان از انزلی محکوم به اعدام شدند.

روز سیزدهم صفر آن چهار نفر را در بیرون دروازه رشت بدار زدند و نعش آنها را

در گودالی که قبلاً حفر کرده بودند دفن کردند.

اینکه برای درج در تاریخ عین تلگرافی را که کارگزار رشت راجع به شهادت آن

چهار نفر مظلوم و بی‌گناه به وزارت خارجه معاینه کرده و در آرشيو وزارت خارجه موجود

است به نظر خوانندگان می‌رساند.

« ۱۴ صفر ۱۳۳۰ - استخراج تلگراف رسز از رشت دبروز یک ساعت قبل از ظهر

شریعتمدار گرگان رودی و یوسف‌خان سرتیپ معاون نظمی و کاظم‌خان رئیس کمیسیری و

صالح رسدباشی ژاندارمیری را به ترتیب ذیل در میدان مشهور به ناصریه بدار کشیدند

مشاورانیه را در عرابه از کنسولگری به محل مذکور آورده یک نفر صاحب منصب تقصیر نامه آنها را می خواند محمد آقای کسمایی مترجم کنسولگری روس خطابه را برای مقصرین به فارسی ترجمه می نماید که ملخص آن این است: به شهادت دوازده نفر که به صحت شهادت خود قسم یاد کرده اند اشخاص مذکور به طرف قشون روس تیر خالی کرده و چهار نفر قزاق روسی را کشته اند گویا آقای سید عبدالوهاب و دونفر دیگر را دیروز رها کرده اند و نیز شنیده شد که دونفر دیگر را به انزلی برده اند تا در آنجا مجازات نمایند ۱۴ صفر نمره ۶۶ اسحاق».

یک روز پس از واقعه رشت حاجی علی فیروز را با چند نفر قزاق به بندر انزلی فرستادند و در آنجا به دار کتیدند، چند نفر از محبوسین را از آن جمله امجد الواعظین، واعظزاده اسلامبولی و میرزا غلامحسین مغازه و ابراهیم پیراهن دوز که چند ماه بسختی محبوس بودند، عاقبت آصف الدوله با زحمت زیاد از حبس نجات داد بشرط اینکه در ایران نمانند و به طرفی تبعید گردند.

روسها به آنچه گذشته قناعت نکردند و از دولت ایران تقاضا کردند که جماعتی از آزادیخواهان گیلان، به گیلان مراجعت نکنند و در حقیقت در تبعید باشند اینک سواد نامه سفارت روس را راجع به افراد مذکور در اینجا نقل می کنیم:

«۲۲ صفر ۱۳۳۰ جناب اجل اکرم افخم، دوستدار با کمال احترام در تکمیل مذاکرات شفاهی میان خود و جناب مستطاب عالی و برای این که دیگر در گیلان شورش و اغتشاشی نشود خواهشمند است مقرر فرمایید احکام لازمه صادر گردد اشخاص منضمه الاساسی که اقدامات سابقه آنها واضحاً مدلل می دارد که توقف آنها در گیلان موجب اغتشاش دائمی و اختلافات خواهد شد از رشت و انزلی به نقاط دیگر ایران یا خارج از ایران تبعید نمایند. از انزلی - رفیع خرازی، غلامعلی خان امین الرعایا، معتمد الوزاره، حسین جان قربانف، خیف جمال باشی، ملا شیخ باقر، ملا آقا، ضرغام - السلطنه، امبارس ملک ساکسیان.

از رشت - احمد علی خان برادر میرزا کریمخان، میرزا حسین خان کسمایی، میرزا - احمد امام، الفصح المتکلمین، محمد کاظم تبریزی، میرزا علی محمد مدیر روزنامه کنکاش، رحیم نیشه بر، احمد کلاه دوز، دکتر ابوالقاسم، غلامحسین رضاف، میرزا محمدی، میرزا - عبدالغفور توکلی، عزت الله کمیسر، سید جلال شهر آشوب، مبصر الملک، آقا گل تبریزی، یوسف خان عمو، محمد رضا صاحب مطبعه عروه الوثقی، حاجی میرزا محمد رضا، نایب الصدر، شیخ سعید آقا بزرگ، حاجی شیخ رضا لاکانی، نرسو نوسیان. غیر از این افراد که باید از رشت و انزلی تبعید شوند این اشخاص نیز نباید به گیلان بروند میرزا کریم خان، سردار - محیی، عباس خان، عمید السلطان، نواب الملک، رضاف، اسکندر آقا کمیسر، ناصر الاسلام،

ایوان ارمنی، سیان، امام جمعه رشت، سید عبدالوهاب و نیز امام جمعه انزلی، شیخ-  
محمود، آقا شریف، حاجی شیخ حسن حسینی و شیخ محمد باید تبعید بشوند اجرای این  
تقاضا را انتظار دارم.

امجد الواعظین که یکی از واعظین بود به اسلامبول تبعید گشت بنا به تقاضای  
نگارنده که با ایستان دوستی دارم شرح واقعه رشت را که خود شاهد و ناظر بوده به  
تفصیل نگاشته و برای اینجانب فرستاده ولی متأسفانه وقتی بدست نگارنده رسید که  
موقع گذشته بود و این کتاب تحت طبع بود.

## اوضاع پایتخت پس از قبول التیماتوم

با این که دولت ایران بدون کم و زیاد تمام مواد التیماتوم روسها را قبول کرد قشون روس همچنان در قزوین و گیلان مستقر شد و حوز شمشیر برنده‌ای بالای سر دولت و مردم پایتخت آویخته بود و حیات حکومت ملی و مردم را تهدید می‌کرد.

وقایع خونین تبریز و گیلان بیش از پیش دولت ایران و احزاب سیاسی را مأیوس و وحشت زده کرده بود و جز تسلیم در حصول مداخلات روسان و قزول مأمورین روسی حاره‌ای نبود.

بعد از خلع شوستر خزانه‌دار، دوباره خزانه را به دست مکتوبه امور مالی ایران بیست صاحب‌نصاب بلژیکی که همگی دست نداشتند و طرفدار روزگاری بودند افتاد و کار بی‌پولی بجایی رسید که حقوق ادارات بخلاف دوره شوستر که مرتباً آخر هر ماه پرداخته می‌شد چندین ماه عقب افتاد و چون دولت پولی برای پرداخت حقوق مستخدمین نداشت و مستخدمین هم بغایت فقیر و پریشان روزگار شده بودند ناامی کردند و ناامی آخری با مصالح ساختمانی از بابت حقوق به آنان داده می‌شد و آنها هم بناچار قبول می‌کردند و قیمت نازل به کسانی که احتیاج به اینگونه مصالح ساختمانی داشتند می‌فروختند و گاهی هم پس از چندماه فقط صدی بیست و با صدی سی از حقوق مستخدمین پرداخته می‌شد. بیاد دارم در همان ایام محمدولی خان سپهسالار وزیر جنگ در مقابل چندین ماه حقوق مستخدمین وزارت جنگ فقط دو ماه حقوق به آنها پرداخت و مستخدمین نامه شکایت آمیزی به مشاوریه نوشتند و از پریشانی خود و ظلمی که دولت نسبت به آنها روا داشته شکایت کردند. سپهسالار در زیر نامه آنها نوشت:

«از بدتمار هر چه بگیري شتل بود»

مفهوم این شعر این بود که آنچه به شما داده می‌شود قبول کنند و شکرگزار باشید که این مبلغ ناچیز را هم دریافت می‌دارید. وزارت جنگ بتدریج رو به ضعف گذارد و از این وزارتخانه جز اسم و یک عده سردار و سالار بدون تشون باقی نماند. وی قرائتخانه



با آن همه خیانت که به ملت و مملکت ایران کرده بود چون در دست صاحبمصلان روسی بود و دولت روس از آن حمایت می کرد مرتب حقوق و مزایای خود را دریافت می داشتند.

اطلاق انتظار سفیر و دارد از روس همه روزه از نمایین و رجال پست فطرت که فقط طالب رسیدن به مقام بودند پر بود و کارهای مهم استوری بدون تسویب سفیر روس و سفیر انگلیس مخصوصاً در دو منطقه نفوذ به کسی داده نمی شد و غیرممکن بود که مردی که مورد اعتماد آنها نباشد به مقام وزارت یا حکومت برسد.

آزادیخواهان از همه جا رانده می شدند و مقاماتی را که در دوره انقلاب به آنها تفویض شده بود به احببی برسان می دادند.

در آن زمان حکومت منولک الطوائفی به تمام معنی در ایران حکمفرما بود و ایلات و عشایر دیگر اعتنائی به حکومت مرکزی نداشتند و هر خانی یا یکی از دولتیهای احببی بنا به مقتضیات محلی که در آنجا میکنی داشت پیروسی پیدا کرده و بر طبق دستورات آنها حکمفرمایی می کرد و بجای پرداختن مالیات به دولت رفت و آمد با سفارتخانه ها و کارگردانان آنها و تقدیم کردن پیش کشی و هدیه یا بهتر بگوییم گل و هبل به آنان معمول شده بود.

بیاد دارد در همان ایام که نفوذ احابب بزمهای شدت رسیده بود مرحوم مستوفی الممالک بنا به مقتضیات زمان و اعتمادی که مردم به او داشتند و احتمالی که در میان خارجینا داشت برای مدت طولانی ریاست دولت را پذیرفت و کوشش بسیار برای بهبودی اوضاع نمود ولی به بخانه خود سری و زورگویی مقامات خارجی مخصوصاً روسها بعدی بود که نه از او و نه از دیگری کاری پیش نمی رفت.

نگارنده شنیده که از طرف دولت یکی از جوانین بختیاری که در ظلم و بیدادگری معروف بود به حکومت یکی از مراکز مهم و حساس انتخاب شده است این خبر طوری مرا متأثر کرد که بی اختیار به عمارت بادگیر که محل کار مستوفی الملک بود رفته و در حضور چند نفر از معاریف که حضور داشتند بنای انتقاد و ایراد را از این انتخاب بی مورد و یا بهتر بگوییم انتخاب سوء گذاردم و حتی گفتم شما در جنابات و ظلهایی که این مرد به مردمی که در منطقه حکمفرمائیش خواهد کرد سهم و شریک هستید و رفتار شما با مردم آن سامان مثل این است که با دستکش به صورت آنها سیلی بزنید و بدون آن که منتظر جواب بشوم از اطاق رئیس انورزا بیرون رفته، از قرار معلوم یکی از کسانی که در آن جلسه حضور داشت گفته های مرا برای خان بختیاری حکایت کرده بود، پس از چند روز اتفاقاً در خانه صاحب اختیار، خان مذکور را ملاقات کردم او گفت من از آن چه شما راجع به حکومت من به مستوفی الممالک گفته اید مطلع شدم اگر شما تصور

می‌کنید که مستوفی الحماکک مرا به حکومت آن ایالت انتخاب نموده اشتباه می‌کنید مرا سفير انگلیس انتخاب نموده است و از طرف آن دولت فرمانفرمای آن سامان هستم.

اگر فرصت بدست آید خواهیم نگاشت که در همان ایام دسته‌های دزد و غارتگر در اغلب نقاط تشکیل شده بود و بدون بیم و ترس از حکومت مرکزی به جپاول مشغول بودند، از قم تا حدود اصفهان میدان غارتگری نایب حسین کاشی و اولادان و سوارانش که از هزار نفر تجاوز می‌کرد بود، رجب‌علی ناسی کوه‌های ترق نظری را مرکز دزدی و غارتگری قرار داده و تا حدود تائین را میدان جولانگاه خود کرده بود. دسته‌های دیگر در ورامین، غار و سمان به راهزنی و قتل و غارت مشغول بودند. مسافرت از نقطه‌ای به نقطه دیگر کشور خطر جانی در برداشت و می‌توان گفت راه تجارت و آمد و شد مسدود شده بود.

در آن محیط یأس و ناامیدی و هرج و مرج و ضعف دولت و ورشکستگی و خزانده خالی فقط یک دستگاه جوان و تازه نفس از روی نقشه صحیح و اصول فنی و علمی بکار افتاده بود و هر روز نیروموتس می‌شد و به موفقیتهایی که از آن انتظار می‌رفت نایل می‌گردید.

این دستگاه منظم و جوان اداره ژاندارمری بود که در تحت تعلیمات و ریاست صاحبمنصبان سوئدی تشکیل شده بود.

بطوری که در یکی از فصول پیش نگاشتم در همان روزهای تاریک و پراشوب که دولت مشروطه با اردوهای شاه مخلوع در جنگ و دست به گریبان بود ژنرال-بالمارسن سوئدی و سه نفر صاحبمنصب برای تشکیل ژاندارمری بر طبق قانونی که از مجلس گذشته بود وارد ایران شدند و بدون آن که به اوضاع یأس آور ایران توجهی کنند به انجام وظیفه‌ای که برای آنان انتخاب شده بود پرداختند.

صاحبمنصبان سوئدی برای این که یک کادر صاحبمنصب پا کدامن، شریف و وظیفه‌شناس تشکیل بدهند اول کاری که کردند یک مدرسه برای تربیت صاحبمنصبان جزء تشکیل دادند و در حدود صد نفر از جوانان پالک‌نهاد و خوش سابقه و دارای معلومات کافی را برای گذارندن دوره مدرسه انتخاب نمودند، کتلت فلکه را که در حسن خلق و تقوا و آزاد منشی کمتر نظیر داشت به ریاست مدرسه انتخاب کردند و هر یک از صاحبمنصبان سوئدی تدریس یکی از شعب را به عهده گرفتند و سپس به تشکیل دوفوج یکی در باغ شاه و دیگری در محل مریضخانه یوسف‌آباد همت گماشتند و پس از شش ماه یک عده صد نفری صاحبمنصب جزء لایق و تربیت شده و آشنا به وظایف و دوفوج ژاندارم

آماده کردند و چون دوره مدرسه صاحب‌منصبان جزء خاتمه یافت به تأسیس مدرسه صاحب‌منصبان همت گماشتند و در اندک زمانی مدرسه مذکور در پارک اتابک که اینک سفارت روس است تشکیل یافت.

سپس بتدریج در نقاط مهم اطراف تهران، قم، ورامین و قزوین مراکز بومی بوجود آوردند و در میان نقاط مذکور و حاده‌ها پست ژاندارمری برقرار کردند.

طولی نکشید که یک فوج در اصفهان با وضع نوین تشکیل یافت و افواج دیگری در فارس و کرمان و سواحل خلیج فارس بوجود آمد و در همه راههای تجارتي و کاروان‌رو پستهای ژاندارمری تأسیس گردید و برج و باروها در نقاط مرتفع و مهم بنا نمودند و با این که در آن زمان تمام ایلات و عشایر مسلح بودند و دسته‌های متعددی راهزنی مشغول بودند، با تأسیس و یارانش موفق شدند در زمان کوتاهی امنیت در نیمی از کشور بوجود آورند چنانچه خود نگارنده در شیراز که مرکز ایلات مهم فارس است شنیدم که گفته می‌شد که اگر پیره‌زنی طشت طلا بر سر داشته باشد و در نیمه شب از راههای فارس عبور بکند کسی مزاحم او نخواهد شد.

متأسفانه روسها تن در ندادند که دستگاه امنیت و آسایش در شمال ایران که ملوک طلق خودشان می‌دانستند تأسیس شود و فقط در خراسان و گیلان پس از گفتگوی بسیار ژاندارمری تشکیل یافت.

علت موفقیت ژاندارمری دولتی که مردم آن را به نام ژاندارمری سوئدی می‌خواندند محبوبیتی بود که این مؤسسه ملی در حقیقت میان مردم پیدا کرده بود و برخلاف قزاقخانه که مردم ایران از آن نفرت داشتند ملت ایران ژاندارمری را ملی و از خود می‌دانستند و همه برای پیشرفت و تقویت آن کوشش می‌کردند، با کداسنی و حسن-اخلاق صاحب‌منصبان جوان مدرسه دیده، انتظام و وظیفه‌شناسی‌ای که میان افراد ژاندارمری حکمفرما بود، لیاقت و کاردانی بلکه فداکاری صاحب‌منصبان سوئدی در انجام وظیفه عواملی بود که دست‌بست هم داد و در اندک زمانی یک نیروی ملی مورد اعتماد بوجود آورد و قسمتی از خاک ایران پس از سالها هرج و مرج و ناامنی روی راحتی و امنیت را دید، ولی متأسفانه ناگاه طوفان وحشتناک جنگ اول جهانی پیا خاست و همه چیز را از جلوی خود برد و ژاندارمری ایران را هم از میان برداشت و به‌دوره پرافتخار آن خاتمه داد ولی امروز هم اکثر صاحب‌منصبان ارشد شریف و وطن‌دوست که در قتلون خدمت می‌کنند و یا بازنشسته شده‌اند از تربیت یافتگان همان مدارس ژاندارمری می‌باشند.

باید با سرافکنندگی اقرار کرد که در نتیجه فشار روسها و خیانتکاری رجال مستبد و اجنبی‌پرست در آن دوره دستگاه حکومت ملی و مشروطیت که با آن همه فداکاری و خونریزی دست آمده بود تعطیل شده و از حکومت مشروطه جز اسمی در کار نبود، از

دیرزمانی بطوری که نگاهشتم مجلس منحل شده و از میان رفت و با این که گاهگاهی از طرف مشروطه خواهان تقاضای شروع انتخابات می شد نه روسها مایل بودند تشکیل بشود و نه رجالی که سر کار بودند. در حقیقت حدی برای ظلم و ستمگری روسها نبود و سعی می کردند که با کلیه وسایل ممکنه رشته حیات این مملکت و ملت را قطع کنند و ایران را ضمیمه امپراطوری بزرگ روسیه نمایند.

بعضی از آزادی خواهان و مورخین و نویسندگان، زمامداران آن زمان را که ناصرالملک نایب السلطنه در رأس آنها قرار داشت خائن و اجنبی پرست خوانده اند و عقیده دارند که اگر دولت ایران راه تسلیم و تمکین در مقابل مطامع روسها پیش نگرفته بود مملکت به آن حال بدبختی و زبونی نمی افتاد.

نگارنده هم در آن زمان با این طبقه از مردم همدستان بودم و عقیده به مناووست و ایستادگی داشتیم و مکرر در خطابه و نطقهایی که در همان روزهای تاریک در مقابل هزارهائیکه ایراد می کردم می گفتم: «مردن بنام به از زیستن به ننگ است و باید مردانه در مقابل قشون روس ایستادگی و جنگ کرد» و با علم به این که جنگ به فتح دشمن و مغلوبیت ما منتهی نمی شد بهتر می دانستم که مملکت یا مقاومت و فداکاری افرادش از میان برود و در تاریخ ننویسند که یک ملت چندین هزارساله با پستی و بیترقی حاضر نشد خون خودش را در راه وطن و شرافت بریزد و ناجوانمردانه تسلیم دشمن شد و مملکت را برایگان تقدیم دشمن کرد.

این بود آنچه را که در آن زمان طبقه تندرو و متعصب آزادیخواه و جوان فکر می کرد، ولی امروز که در حدود چهل سال از آن می گذرد و تجربه جای احساسات را گرفته و اطلاع جامع بیشتری به آنچه در آن زمان می گذشت دارم تصدیق می کنم که زمامداران آن زمان را خائن و دشمن وطن خواندن از انصاف دور است و اکثر آنها مثل من و شما خوانندگان این تاریخ از اوضاع دل خونین داشتند و کاری از دستشان بر نمی آمد و شاید اگر از افکار جوانان پرشور و طبقه تندرو پیروی می کردند مملکت بکلی از دست می رفت و آن اسم و رسم دروغی ایران مستقل و خود مختار که دارای دولتی بود که رسماً زمام امور کشور را در دست داشت باقی نمی ماند. من حقیقت را ناگفته نمی گذارم که عده ای از زمامداران وقت راه خیانت پیش گرفتند و آنطوری که باید و شاید از مصالح وطن دفاع نکردند و طوری مرعوب قدرت روسها شده بودند که همه چیز را از میان رفته می بیند داشتند و نیز جماعتی سست عنصر وضعیت هم راه اجنبی پرستی را پیش گرفتند و در مقابل دشمن بدخواه و بیدادگر سرفرو آوردند.

روسها برای ویرانی و بدبختی ایران به آنچه تا این تاریخ کرده بودند قناعت نکردند و سالارالدوله برادرشاه مخلوع را بطمع رسیدن به سلطنت به عصیان و خونریزی وادار کردند و صحنه های غم انگیزی که در فصل آینده خواهیم نگاهشت در غرب بوجود آوردند.

## بار دیگر سالارالدوله

در یکی از فصول گذشته نوشتیم پس از آنکه سالارالدوله در ساوه شکست خورد و قشونش متفرق گشت راه فرار پیش گرفت و با عده معدودی به بروجرد رفت ولی نتوانست در آنجا زیست کند و به کرمانشاه رفت.

در کرمانشاه شنید که شاه مخلوع کله خورده ایران را ترك کرده و به اروپا رفته است از شنیدن این خبر مجدد آ خیال سلطنت و بدست آوردن تخت و تاج در مغز پوکش پیدا شد و چون تا این زمان وجود شاه مخلوع را مانع وصول خود به شاهی می پنداشت اینک که او از ایران رانده شده و مأیوس به اروپا مراجعت کرده بود خود را مستحق سلطنت و وارث حقیقی می پنداشت و به جمع آوری قشون و دادن القاب و وعده های گوناگون پرداخت و اشخاصی را به سرداری و سپه داری و وزارت ملقب ساخت و چون از کمک روسها و ضعف دولت ملی اطلاع و اطمینان داشت شب و روز قاصد به اطراف فرستاد و معاهدات و قرارها با رؤسای ایلات منعقد نمود و در اندک زمانی چندین هزار نفر افراد مسلح از لر و کرد و ایلات کلهر و سنجابی و پشتکوه گرد خود جمع کرد و برای حرکت به طرف همدان خود را آماده نمود.

در همان ایام مجلل السلطان که یکی از یاران شاه مخلوع بود و مکرر در این تاریخ از جنایات او سخن رفته خود را به کرمانشاه رسانید و مسیر و مشارالاردوله گردید و ریاست اردویی که برای حرکت به طرف همدان آماده شده بود عهده دار گشت. اعظم الدوله که از طرف دولت حاکم کرمانشاه بود چون جان خود را در مخاطره دید به قسولگری انگلیس پناه برد.

دولت برای قلع و قمع و سرکوبی سالارالدوله، شاهزاده فرمانفرما را به فرمانفرمایی ایالت غرب انتخاب نمود و با زحمت زیاد اردویی مرکب از دو فوج و هشتصد سوار یختیاری و مجاهد در اختیارش گذارد و چون اطمینان زیادی به سربازها نداشت بناچار دست به طرف مجاهدین که در جنگ های گذشته دلاوریها از خود نشان داده بودند دراز کرد و در نتیجه با محمدخان کرمانشاهی با سیصد نفر مجاهد ضمیمه اردوی غرب

شد و پیش قراولی اردو را عهده‌دار گشت و با چند توپ و شصت تیر رهسپار همدان گشت.

روز ۲۷ بهمن مجاهدین که در تحت ریاست یارمحمدخان بودند به حدود بیستون رسیدند و با قشون سالارالدوله که در حدود هفت هزار نفر بودند رو برو شدند و جنگ سختی میان آنان در گرفت و در کنار رودخانه قره‌سو حسین خان برادر یارمحمدخان و چند نفر از سران مجاهدین کشته شدند ولی یارمحمدخان دست از حمله و پیشروی نکشید و با وارد آوردن تلفات سنگینی به دشمن شهر کرمانشاه را تصرف نمود.

اعظم‌الدوله که در قتل‌سوگیری انگلیس متحین بود از تحصن خارج شد و مجدداً فرمانفرمایی شهر را از طرف مجاهدین عهده‌دار گشت.

سرف‌الملک رئیس ایل جاف را که به‌خانه یکی از روحانیون کرمانشاهان پناهنده شده بود دستگیر و بدار زد.

چون اکثر ملاحای کرمانشاه با سالارالدوله همدست بودند و مدارکی از آنان بدست یارمحمدخان افتاده بود جمعی از آنها را دستگیر و محبوس ساخت و آقا محمد را که یکی از برگزیدگان آنها بود اعدام کرد.

چند نفر از بستگان ملاحای کرمانشاه از شهر فرار کردند و خود را به عتبات رسانیدند و برای آزادی آقایان مذکور که در حبس مجاهدین بودند به مقامات روحانی نجف اشرف متوسل شدند و از طرف روحانیون نجف تلگرافاتی به دولت مخابره شد و آزادی محبوسین را خواستگار گردیدند و در نتیجه دولت به یارمحمدخان دستور داد که آنان را آزاد نموده و در صورت ضرورت روانه تهران و یا عتبات نماید.

ناگفته نماند در تلگرافی که دولت به مقامات روحانی نجف در جواب تقاضای آنان مبنی بر آزاد کردن علمای کرمانشاه نموده بود بجای آنکه اعمال ناپسندیده روحانیون مذکور را که بقیمت جان و مال جماعتی تمام شده بود عرض مقامات روحانی نجف برساند از اقدامات خودسرانه یارمحمدخان و مجاهدین اظهار عدم رضایت نموده و آنان را متهم قلمداد کرده بود.

علت بی‌مهری نسبت به مجاهدین این بود که دستگاه آن روز اساساً مخالف با مجاهدین و مردمان تندرو بود و اگر دست نیازمندی به طرف آنان دراز کردند برای این بود که قوه دیگری در اختیار نداشتند که بتوانند در مقابل قشون سالارالدوله مقاومت کنند.

باری سالارالدوله پس از آنکه مجبوراً در نتیجه شکستی که خورد از شهر خارج شد در ماهیشت توقف نموده و قاصد و نامه‌ها به رؤسای عشایر کردستان و لرستان فرستاد و در اندک زمانی هزارها نفر افراد مسلح تازه نفس گرد خود جمع کرد.

از طرف دیگر چون یارمحمدخان بیش از سیصد نفر مجاهد با خود نداشت و از قوایی که

روز بروز اطراف سالارالدوله جمع می شد آگاه بود بناچار یک عده داوطلب شهری بر عده خود افزود و به این وسیله قشونش به هزار نفر رسید، از طرف دیگر به فرمانفرما تلگراف کرد که با قوایی که دارد زودتر خودش را به کرمانشاه برساند و دولت را هم از قوایی که در اطراف سالارالدوله متمرکز شده بود آگاه ساخت و به دستگر بندی در نقاط مرتفع شهر پرداخت.

سالارالدوله با اردوی هفت هزار نفره که از افراد جنگجو تشکیل یافته بود بر آن شد که قبل از آنکه فرمانفرما بیاری یارمحمدخان برسد و مهمانی را که از تهران خواسته بود به دستش بیفتد شهر را تصرف کند.

شب دوم اسفند سالارالدوله اطراف شهر را گرفت و به نقاطی که در دست مجاهدین بود حمله برد و مجاهدین با کمال شجاعت به مقاومت برخاستند و دلیرانه قشون مهاجم را عقب نشانندند. ولی افراد شهری که وارد قشون یارمحمدخان شده بودند از راه رشوه و تحریکاتی که میان آنان بوسیله متنفذین شهر می شد برعوب شده دست از جنگ کشیدند و راه فرار پیش گرفتند. عده ای هم به قشون سالارالدوله ملحق شدند در نتیجه مجاهدین که عده آنها از سیصد نفر هم کمتر شده بود در مقابل یک قشون هفت هشت هزار نفره تاب مقاومت نیاوردند و با دادن تلفات سنگین سگرهای خود را یکی بعد از دیگری از دست دادند و شهر به تصرف قشون سالارالدوله درآمد.

قشون فاتح بدون رحم و شفقت دست به بیعما زدند و هر کس را که بدست می آوردند کشتند، عاقبت در نیمه شب یارمحمدخان چون ایستادگی را در شهر بی نتیجه یافت با چهل تن مجاهد و بغدادی قورخانه از شهر بیرون رفت.

در گزارشی که قسول انگلیس به وزارت خارجه انگلستان داده عده مقتولین آن روز را چهارصد نفر قلمداد کرده است.

سرتیپ خانه خراب که یکی از شجاعان آزادیخواه بود و شرح قداکاربهای او را در راه مشروطه در مجلدات این تاریخ متذکر شده ایم عده مقتولین را بیش از هزار نفر می پنداشت.

روز سوم اسفند سالارالدوله با کلیه قوایی که داشت وارد شهر شد و تمام بازارها و دکانین و بسیاری از خانهها را تاراج کرد، عده ای از مجاهدین که نتوانسته بودند از شهر خارج شوند و در گوشه و کنار مخفی شده بودند بدست قشون سالارالدوله افتادند و با بیرحمی به وضع فجیعی کشته شدند. سید حسین کزازی می گفت که در حدود صد و پنجاه نفر از دستگیرشدگان را کشتند و بعضی از آنها را با نفت آتش زدند.

اعتلاءالدوله کارگزار کرمانشاهان از کسانی بود که بدست سالارالدوله افتاد و با وضع موحشی آن مرد محترم را سر بریدند و نیز اعظم الدوله و دو پسرش را که در بیرون شهر اسیر کرده بودند سر و پا برهنه به شهر آوردند و بحضور سالارالدوله بردند و

آن مرد بیرحم پدر و پسرها را در مقابل چشم یکدیگر کشت.

فرمانفرما که از تهران حرکت کرده و راه کرمانشاهان را پیش گرفته بود پس از آنکه از شکست یار محمد خان و فتح سالارالدوله آگاهی یافت به تهران مراجعت کرد.

چون شاه مخلوع از ایران رانده شده بود دولت ایران بوسیله قنصل انگلیس مقیم کرمانشاه به سالارالدوله پیام داد که در صورتی که او همچون برادرش از ایران برود سالیانه دوازده هزار تومان حقوق به او داده خواهد شد. ولی سالارالدوله این پیام دولت را نپذیرفت و جواب داد که اگر محمد علیشاه دست از تخت و تاج موروثی خود کشیده او با قوه و جنگ تخت و تاج را بدست خواهد آورد و می چون سایل به جنگ و خونریزی نیست هرگاه دولت ایران فرمان مطلق یا بهتر بگویم پادشاهی نیمی از ایران را که عبارت از آذربایجان، همدان، کرمانشاهان، کردستان، لرستان، عراق و خمسه را به او واگذار نماید او در مقابل سالیانه مبلغی به عنوان خراج به دولت خواهد پرداخت و دست از جنگ خواهد کشید و اگر دولت تقاضای او را قبول نکند یا همین قوا به تهران حمله ور خواهد شد و سلطنت را با شمشیر بدست خواهد آورد.

مجلس السلطان که واسطه میان سالارالدوله و مقامات روسی بود او را مطمئن کرده بوده که دولت اسپرطوری از او حمایت خواهد کرد و او را بجای شاه مخلوع به سلطنت خواهد رسانید.

چون جواب دولت به سالارالدوله مساعد نبود سالارالدوله تصمیم به مقاومت و جنگ گرفت و پس از آنکه کرمانشاه و اطراف آن را معسکر خود ساخت به طرف کردستان رفت و هزارها نفر از سواران کرد را گرد خود جمع نموده و کردستان را به تصرف درآورد. در مقابل خطر سالارالدوله، دولت همدان را از دست نداد و قوایی در آنجا متمرکز کرد و به فرمانفرما امر داد که بقوربت با عده ای قزاق و اقواجی که در اختیار داشت به طرف غرب حرکت کند. فرمانفرما که از قوای سالارالدوله بیگانه بود بیست روز طول داد تا خود را به همدان رسانید، سالارالدوله از سستی فرمانفرما استفاده کرد و مجلس السلطان را با دو هزار نفر سوار کرد به طرف همدان فرستاد.

اردوی فرمانفرما و قوای مجلس السلطان که در حقیقت بیش تر اول قشون سالارالدوله بود در روز ۱۴ اردیبهشت در میانه بهم رسیدند و جنگ سختی میان آنها در گرفت ولی فرمانفرما و همراهانش پس از چند ساعت جنگ پای مقاومتشان سست شد و دسته دسته راه فرار پیش گرفتند و آنچه مهمات جنگی و آذوقه و وسایل مسافرت داشتند متجمله سه توپ بزرگ ششدر بدست قشون مجلس السلطان افتاد.

سالارالدوله از این فتح و فیروزی نه نصیبت شده بود بی نهایت دلبر شد و بر تقویت و افزایش عده جنگجویان افزود و خود را برای حرکت به طرف تهران آماده کرد.



خبر شکست فرمانفرما در تهران اثر ناگواری بخشید و دولت را مجبور ساخت که مجدداً دست نیازمندی به طرف مجاهدین که عامل فتح و فیروزی‌های گذشته بودند دراز کند و از آنان استمداد بجوید و نیز به سواران بختیاری که در زنجان بودند دستور دادند که به تهران مراجعت و به اردویی که تحت ریاست یفرم خان برای جنگ با سالارالدوله در شرف تشکیل بود ملحق گردند.

در اینجا ناگفته نماند که در آن زمان میان یفرم و حزب داشناکستون اختلاف شدیدی پیدا شده بود، ریشه اختلاف این بود که حزب مذکور مخالف با قبول اولتیماتوم روسها بود ولی یفرم بطوری که دیدیم با دولت وقت و نایب السلطنه هم-بیمان شد و یکی از عوامل مهم قبول اولتیماتوم بود.

کار این کشمکش بجایی رسید که یفرم سه نفر از اعضا داشناکستون را بدار کشید و بنای بی‌اعتنایی را نسبت به آنان گذارد ولی در این موقع که به ریاست اردوی دولتی مأمور غرب انتخاب شده بود می‌دانست که بدون مساعدت حزب مذکور و افراد جنگجو که در آن حزب عضویت داشتند در این سفر جنگی موفقیت پیدا نخواهد کرد بنابراین راه آشتی با حزب داشناکستون را پیش گرفت و بوسیله دولت و قبول پیشنهادات آنها که همگی در تقویت مبانی مشروطیت و آزادی بود آشتی کرد و در نتیجه عده زیادی از مجاهدین داشناکستون در اردوی یفرم شرکت کردند و راه همدان را پیش گرفتند.

دکتر استانیان که یکی از برجسته‌ترین اعضای کمیته حزب داشناکستون بود می‌گفت یفرم راه خودسری پیش گرفته و از مقررات و انتظامات حزبی پیروی نمی‌کند. میرزایانس نماینده اراسته و نماینده مجلس شورای ملی که مرد خیرخواه و آزادمش و دانشمندی بود و از عرفان بهره‌ای بسزا داشت و از طلوع مشروطیت خدمات بسیاری نموده بود چون اختلاف میان حزب و یفرم را سبب ضعف مشروطیت می‌دانست برای سازش میان آنها سعی و کوشش بسیار نمود و یفرم را برای رفتن به سفر جنگی که در پیش بود تشویق و تحریص کرد زیرا یفرم پس از شکست پی در پی قوای دولتی از قشون سالارالدوله و مراجعت فرمانفرما به تهران و خرابکارهای بختیارها در شورین و همدان مایل نبود در جنگ‌های غرب شرکت کند. شاید هم می‌خواست به دولت و سردم ایران بفهماند که فتح و ظفر قشون ملی فقط با فرماندهی و شرکت او مقدور است و اگر او خود را عقب بکشد کاری از سایر قوای دولتی ساخته نیست.

یک‌عه از مجاهدین که در جنگ‌های با شاه مخلوع شرکت کرده و مردانه جنگیده بودند و آواز سردانگی و شجاعت آنها زبانزد خواص و عام شده بود از طرف دولت دعوت شدند که از راه عراق به همدان رفته و به اردوی غرب ملحق شوند.

این آزادمردان که به حکومت ملی و مشروطیت علاقمند بودند بجای آنکه از

دولت یول و مقامی بخواهند موادی را که ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد به دولت پیشنهاد کردند و قول دادند که در صورت قبول مواد مذکور با دل و جان چون گذشته در راه وطن و آزادی خدمت خواهند کرد.

اول - آزادی نطق و مطبوعات.

دوم - آزادی اجتماعات.

سوم - برداشتن حکومت نظامی.

چهارم - آزادیخواهانی که در واقعه التیماتوم دستگیر و تبعید شده بودند به خانه‌های خود برگردند.

پنجم - اقدام به انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی.

دولت وقت با اینکه قلباً با نظریات فوق موافق نبود تاچار قول داد که تا یکماه دیگر مواد پیشنهادی را عملی خواهد کرد و پس از خاتمه غائله سالارالدوله مجلس شورایملی را افتتاح خواهد نمود.

یفرم روز هجدهم اردیبهشت با اتومبیل قاپ السلطنه و چند نفر از معاونینش از تهران حرکت کرد و گردنه‌ها و راههای میان همدان و قزوین را که اهمیت سوق الجیشی داشت بدقت از نظر گذرانید و نقشه جامعی تهیه کرد و پس از سه روز وارد همدان شد.

در صفحات پیش نوشتیم که سالارالدوله برای تصرف و جمع‌آوری قشون به کردستان رفته بود پس از اینکه آگاه شد که یفرم بسرکردگی قشون دولتی منصوب شده و رهسپار همدان گشته با عجله باتفاق دو هزار نفر سوار کرد کردستان را غلب سرگذارد و وارد کرمانشاه شد و چون از شجاعت و کاردانی و نبوغ جنگی یفرم بی‌مثال بود بمجلل السلطان که فرماندهی پیش قراولان اردو را عهده‌دار بود دستور داد که از تصادف و روبرو شدن با قشون یفرم خودداری کند و به همدان نرود و در چند فرسخی در محلی که برای دفاع مناسب باشد سنگر بندی نموده منتظر قشون امدادی باشد.

یفرم روز بیست و هشتم اردیبهشت با یک قشون هشتصد نفری جنگی و آزموده و چند عراده توپ با اطمینان کامل به فتح و فیروزی از شورین حرکت کرد و به محلی که به نام بهار خوانده می‌شد وارد شد و شب را در آنجا ماند و فردا صبح برای جنگ با دشمن حرکت کرد، همتکه به یک کیلومتری اردوگاه دشمن رسید و سنگرها و ارتفاعات آن محل را با دوربین از نظر گذرانید، سوارهایی که داشت به دو دسته تقسیم کرد دسته اول را مأمور کرد که مستقیماً به جبهه قشون دشمن حمله ببرد و دسته دوم را مأمور نمود که جناح چپ اردوی دشمن را دور زده و تپه‌ای که تسلط بر اردوگاه دشمن بود تصرف نموده و پس از تصرف تپه مذکور جنگ را آغاز کند.

پس از اینکه دسته های مذکور حرکت کردند چنانکه شیوه جنگی او بود اردوی دشمن را زیر آتش شدید توپخانه گرفت جنگ سختی میان طرفین در گرفت که تا چهار ساعت بعد از ظهر بطول انجامید و چون دشمن خود را در مقابل قشون مهاجم ضعیف و ناتوان یافت و بواسطه تلفات زیادی که داده بود روحیه اش متزلزل شده بود و بیم محاصره شدن را داشت دست از جنگ کشید و بنای عقب نشینی را گذارد و در سه فرسخی محل مناسبی که قبلاً تهیه دیده بود و از طرف سوارانی که تازه از کرمانشاه وارد شده بودند سنگریندی شده بود مستقر گردید.

یفرم از تعقیب دشمن دست نکشید و پس از چند ساعت استراحت و جمع آوری غنایمی که بجا مانده بود به تعقیب قشون سالارالدوله پرداخت و در چند ساعت سه فرسخی که میان او و دشمن فاصله بود سرعت ی نمود و بعد از ظهر روز بیست و نهم اردیبهشت در مقابل اولین سنگر مستحکم که با سنگ و ساروج ساخته شده بود فاصله هزار متر فرمان ایست داد و پنج عراده توپ که همراه داشت که دو عراده آن شنیدر و دو عراده آن اثری نداشتی بود در محلهای مناسب استوار نمود و سنگرهای دشمن را در زیر آتش شدید توپخانه گرفت و معاون اولش که بنام کری خوانده می شد و در جنگهای گذشته شجاعت بسیار از خود نشان داده بود و در تهور و جنگجویی و بی پروایی یفرم ثانی خوانده می شد از طرف چه با سیصد نفر مجاهد و گیور کی معاون دیگرش با سیصد نفر مجاهد از طرف راست به اردوی سالارالدوله حمله ور شدند.

حمله قشون یفرم بعدی سریع و از روی نااردانی و دقت بعمل آمد که دشمن تاب مقاومت نیاورده از جا کنده شد.

خود یفرم با باقی مانده قشونش به قلب دشمن حمله برد و تلفات بسیاری به آنها وارد آورد و تا ده شوره که سه فرسنگ تا میدان جنگ فاصله داشت آنها را فراری نمود. در این ده که دارای قلعه مستحکم و برج و باروی مرتفعی بود عبدالباقی خان چاردویی که یکی از سرکردگان نامی سالارالدوله بود با سیصد نفر سوار مسلح جای گرفته بود.

یفرم با توپ و یک دسته مجاهدین به قلب استحکامات مذکور حمله برد و سایر دستجات مجاهدین اطراف قلعه را احاطه کردند. آنانی که یکی از مجاهدین بود در خاطراتی که از خود به یادگار گذاشته می نویسد باندازه ای به استحکامات دشمن نزدیک شده بودیم که چند نفر از ما هدف گلوله تفنگچی هایی که در برج و باروها جای گرفته بودند شدیم اسب مرا با گلوله زدند و همینکه اسب دیگری سوار شدم آن اسب هم تیر خورد و به زمین غلطید دشمن با سرسختی جنگ می کرد و از هجوم ما و گلوله های توپ پروایی نداشت.

گلوله چون باران به سر مجاهدین می بارید معاونین یفرم به او پیشنهاد کردند که

در همانجا بماند و از پیش روی صرف نظر کند و خود آنها ده و قلعه را بتصرف در خواهند آورد.

بفرم این پیشنهاد را نپذیرفت و باز پیشروی کرد چون مجاهدین او را در مخاطره می دیدند از پیش راندنش جلوگیری کردند و او هم از بیخوابی از اسب پیاده شد و روی زمین دراز کشید مجاهدین به ده حمله بردند سواران عبدالباقی خان در قلعه متمرکز شده و با سر سختی می جنگیدند عده ای از مجاهدین در همان محل کشته شدند مجاهدین با دادن تلفات به قلعه رسیدند در قلعه را آتش زدند و در میان گلوله و دود باروت سعی می کردند وارد قلعه شوند همینکه خبر بفرم می رسد ده مجاهدین تلفات سنگین داشته اند یک عده هفتاد نفری را بسرکردگی ابراهام بیاری کریستا که فرماندهی مجاهدین مهاجم را داشت می فرستد.

در نتیجه دشمن تاب نیاورده عده ای فرار و عده دیگری دستگیر می شوند و مهاجمین وارد قلعه شده به جمع آوری اسلحه ای که بدست آورده بودند می پردازند.

دکتر سهراب خان یکی از جوانان آزادیخواه و با حرارتی بود کشته شدن بفرم و که تحصیلات طبی خود را در فراتسه بیابان رسانیده بود و دکتر سهراب خان در علم جراحی مخصوصاً تخصص بسزایی داشت و با موفقیت در همان ایام انقلاب وارد تهران شد و شوق آزادیخواهی و عشق به وطن او را با سران آزادیخواهان مربوط ساخت و چون طبیب نظمیه بود و بفرم هم ریاست نظمیه را عهده دار بود این دو مرد انقلابی بطوری بهم نزدیک شدند که می توان گفت جز در ساعات کار سایر ایام را با هم می گذرانیدند و همدم و جلس یکدیگر بودند. در تمام جنگهایی که پیش آمد دکتر سهراب قدم بدمه با بفرم همراه و همدوش و تفنگ بدست با یک شهامتی که از یک نفر طبیب انتظار نمی رفت در راه آزادی می جنگید.

در این سفر جنگی هم دکتر سهراب با اتفاق بفرم از تهران حرکت و در جنگی که شب پیش از این واقعه گذشت شجاعانه جنگید. همینکه به بفرم خبر رسید که مجاهدین قلعه را متصرف شدند و دشمن فراری گشته با اتفاق دکتر سهراب خان برخاستند و راه قلعه را پیش گرفتند. در مجاورت این قلعه یک برج مستحکم سنگی بود که در حدود پنجاه نفر تفنگچی در آن جای گرفته بودند و بر قسمتی از دشت اطراف قلعه تسلط داشتند و از حمله مهاجمین جلوگیری می کردند این عده که در برج بودند پس از فتح قلعه با سرسختی ایستادگی می کردند و حاضر برای تسلیم نمی شدند بهمین جهت فاتحین قلعه برای اینکه از شر گلوله تفنگچیان که در این برج بودند مصول باشند از طرف دیگر به قلعه هجوم بردند و می خواستند پس از خلع سلاح محصورین قلعه به فتح برج

بپردازند.

از بخت بد بفرم و دکتر سهراب از وضعیت برج اطلاع نداشتند و مستقیماً از راهی که به برج منتهی می‌شد روانه قلعه شدند چنانکه شیوه دکتر سهراب بود در این جنگ هم دوش بدوش بفرم حرکت می‌کرد و حتی گاهی آتش اشتیاقش به فتح و فیروزی بحدی بود که بفرم را پشت سر خود می‌گذارد.

دکتر سهراب از جلو و بفرم چند قدم عقب‌تر به طرف برج روانه شدند و هنوز چند گامی بیش نرفته بودند که گلوله‌ای از برج سفیرزنان به سینه دکتر سهراب خورد و او را از پای درآورد و بدون آنکه صدایی از سینه‌اش درآید دارفانی را وداع گفت. یکی از مجاهدین که در کنار بفرم بود همینکه می‌بیند دکتر سهراب روی زمین افتاد بجزله خود را به او می‌رساند ولی یک گلوله دیگر مجاهد مذکور را نقش روی روی زمین می‌کند.

بفرم که از کشته شدن دکتر سهراب بی‌نهایت متأثر شده بود بسرعت به طرف نقش دکتر سهراب می‌رود.

درشکه‌چی بفرم که یکی از مجاهدین بود و آنی او را ترك نمی‌کرد بازوی بفرم را گرفته می‌گوید مگر نمی‌بینی که گلوله می‌آید بفرم یک سیلی به صورت درشکه‌چی می‌زند و خودش را از دست او خلاص می‌کند و بدون توجه به گلوله‌های بی‌دری که می‌بارید خود را به نقش دکتر سهراب می‌رساند ولی هنوز بدن بیجان آن جوان غیرتمند را در بر نگرفته بود که گلوله به طرف چپ سرش اصابت می‌کند و از طرف راست بیرون می‌رود.

مردی که بزرگترین عمل فتح و فیروزی جنگهای قزوین، کرج، بادامک، فتح تهران، جنگ با شاهسون آذربایجان، جنگ با ارشدالدوله و جنگ با سالارالدوله بود و اگر حمل برگزافگویی نشود اشجع شجاعان و پهلوان جنگجویان مشروطه‌خواه بود پس از گذراندن یک دوره تاریخی در یک جنگی که نسبت به جنگهای گذشته اهمیت زیادی نداشت و در حالی که شاهد فتح و فیروزی را بدست آورده بود با یک گلوله دنیا را وداع می‌گوید.

مجاهدینی که از طلوع انقلاب گیلان تحت فرماندهی بفرم بودند، او را پدر جان خطاب می‌کردند و طوری نسبت به او مطیع بودند و علاقه و ایمان داشتند که اگر می‌گفت خود را در آتش بیندازند بی‌پروا او را اجرا می‌کردند چنانکه در

پدر جان که جاست

همه جنگهای خطرناک با دادن تلفات سنگین بدون آنکه خم به ابروی خود بیاورند با خوشرویی به احکام و اوامرش گردن می‌نهادند.

یفرم هم آنها را مثل برادر و فرزند خود دوست می داشت و در دوره چند ساله که مجاهدین به بدبختیهای گوناگون گرفتار شدند و دسته دسته از میان رفتند فقط مجاهدین یفرم که در حدود پانصد نفر بودند کامیاب ماندند و بهترین اسلحه را در دست داشتند و مرتباً بتدر کفایت علی قدر مراتبهم حقوق دریافت می داشتند.

چون پس از مرگ یفرم دوره این مجاهدین هم پایان می رسد از نظر حق شناسی ناگفته نمی گذارم که این مجاهدین بی نهایت رعایت اصول و نظم را می نمودند و از فرمانده خود کور کورانه اطاعت می کردند و هیچوقت پشت به میدان جنگ نکردند و در جنگجویی و شجاعت و پردلی و لیاقت ضرب المثل بودند. چنانکه خواهیم دید پس از کشته شدن یفرم پشت به دشمن نکردند و به فتوحاتی نایل شدند و نشان دادند که نه فقط آنها رئیس و فرمانده لایقی داشته اند بلکه خود آنها هم مردمان لایق باشخصیت و شجاعی بوده اند و برای عقیده و ایمان به آزادی می جنگیدند.

پس از خاتمه کار قلعه، کبری که ریاست آن عده را عهده دار بود برای خاتمه دادن به کار به طرف برج روانه می شود و یکنفر را برای گزارش نزد یفرم می فرستد ولی در همان موقع خبر می رسد که یفرم تیر خورده و کشته شده و نعشش در بیابان در کنار نعش دکتر سهراب افتاده است. از شنیدن خبر کشته شدن یفرم، کبری بدون آنکه خم به ابرو بیاورد و یا اظهار تأسف و تأثر کند و یا اشک بریزد و ناله کند می گوید بچه ها ناامید نباشید و دل و سردانگی داشته باشید و با من بیاید تا برویم و انتقام خون پدرجان را از قاتلین او بازگیریم. گفته های کبری هیجان و غضب فوق العاده ای در مجاهدین ایجاد کرد و خود او بجلو و دیگران از عقب او به طرف برج روانه شدند و اطراف برج را گرفته و با سرسختی و از جان گذشتگی به جنگنه پرداختند. در حمله اول چهار نفر از مجاهدین کشته شدند ولی کشته شدن آنها تزلزلی در روح مصمم آنان وارد نکرد و پس از جنگ خونینی برج مستحکم را تصرف کردند و همه افرادی را که زنده در برج بودند دستگیر نمودند یکی از دستگیرشدگان عبدالباقی خان بود که بلافاصله از طرف مجاهدین تیر باران شد سپس مجاهدین به طرف نعش یفرم رفتند و در کنار او زانو زدند و به سوگواری پرداختند.

هنوز پیش از یک ساعت از خاتمه جنگی که در بالا نگاهشته شد و از کشته شدن سرداران دولشگر یفرم و عبدالباقی خان نگذشته بود و سران مجاهدین گرد هم جمع شده و برای حمل

جنگ با قشون  
مجلل السلطان

جسد یفرم به تهران مذاکره می کردند که خبر رسید که قشون نیرومند و انبوهی بریاست مجلل السلطان به یک کیلومتری رسیده و نیم ساعت دیگر به ازدوی دولتی حمله خواهد برد.

گری که فرماندهی مجاهدین را عهده‌دار بود امر کرد نعش یفرم را در محل امنی گذارده و آماده جنگ شوند، با اینکه عده قشون مجللی از چهار هزار نفر تجاوز بود و عده مجاهدین از هشتصد نفر تجاوز نمی‌کرد و بواسطه راه پیمایی و جنگ‌های پی در پی که از سه روز پیش آغاز شده بود و بی‌خوابی و کشته شدن سرکرده‌ای که چون پدر او را گرامی می‌داشتند خسته و فرسوده شده بودند ولی قوه تأثر و خشم و اعتماد به نفس و اطمینان به فتح و فیروزی و ایمان به مقصودی که برای آن فداکاری و جنگ می‌کردند چنان نیرویی به آنها بخشیده بود که بلادرنگ خود را آماده کارزار نموده در حال حاضر باش در محل‌هایی که گری معین کرده بود جای گرفتند توپها را در نقاط مرتفع و مناسب استوار کردند و بمحض روبروشدن یا دشمن به حمله پرداختند و بیش از یک ساعت طول نکشید که اردوی چهار هزار نفره مجللی را تار و مار و رشته نظم آنها را از هم گسته و متفرق و فراریشان ساختند.

مانول که یکی از مجاهدین پاکدامن و شجاع بود نقل می‌کرد که هیچیک از این جنگها مثل این جنگ برق‌آسا نبود و هیچیک از جنگهای گذشته مجاهدین بدلیری جنگ آن روز شهاست از خود نشان نداده بودند شاید قدرت تأثر و اندوه بی‌پایانی که از مرگ یفرم در دل آنها بوجود آمده بود باعث شد که بدون پروا از مرگ و کشته شدن گستاخانه به دشمن حمله بردند و چون صاعقه قشون مجللی را پراکنده کردند.

کسانی که در آن جنگ حضور داشتند راجع به کشتگان طرفین اختلاف نظر داشتند ولی مانول که نگارنده به صداقت و در راستگویی او کمترین تردیدی ندارم می‌گفت چهار صد و بیست و یک کشته در میدان جنگ جمع آوری و شمرده شد که در حدود سیصد نفر کشتگان دشمن بودند. تلفات اسب‌ها بیش از سواران بود و آن صحرای وسیع از خون اسب و آدم آغشته شده بود افرادی که جراحت سخت داشتند درگذشتند و عده‌ای در حدود هفتاد نفر به همدان و قزوین حمل شده تحت معالجه قرار گرفتند.

پس از آنکه جنگ خاتمه یافت و مجاهدین مطمئن شدند که دشمن بکلی متلاشی شده و دیگر اثری از آن نیست گرد نعش یفرم جمع شدند و همان افرادی که تا یک ساعت پیش با بیرحمی می‌کشتند و کشته می‌شدند و کوچکترین حال تأثر نداشتند چون مادر فرزند مرده بنای گریه و زاری را گذاردند و با خواندن سرودهای ملی مراسم سوگواری بجای آوردند.

سپس جنازه را با تکریم در درشکه گذارده و با یک اسکورت پنجاه نفره که علامت عزا بر بازوی خود بسته بودند و تفتنگها را واژگون به‌شانه داشتند روانه تهران کردند. خبر مرگ یفرم سر و صدای بی‌نظیری در تهران بلند کرد و جماعتی با درشکه و کالسکه و سوار و پیاده به‌طرف قزوین روانه شدند و نعش آن مجاهد آزادیخواه و سردار فاتح را با تشریفات رسمی و تجلیل وارد پایتخت کردند.

چون شرح بختک سپردن و مجالس سوگواری و مقالات روزنامه‌ها و سخنرانی گویندگان راجع به شخصیت بارز و زندگانی پر افتخار یغرم جنبه تاریخی ندارد اینست که به آنچه گفته شد فناعت می‌کنیم و قضاوت در حق این مرد فوق‌العاده را به آنچه خوانندگان این تاریخ درک و استنباط نموده‌اند واگذار می‌نماییم.

بنا بر آنچه روزنامه ارگان حزب داشنا کستیون که به زبان ارمنی منتشر می‌شد می‌نویسد: یغرم در محلی نزدیک گنجه متولد شده و همیشه به سن هجده سالگی رسید شور باطنی و روح آزادمنشی او را به طرف انقلابیون کشانید و با جمعی همداستان شد که به عثمانی بروند ولی در سرحد ماسورین روسیه او را دستگیر و به سبیری تبعیدش کردند پس از چندی با چند نفر از محبوسین از سبیری فرار کرد و با مصائب بسیار خودش را به ژاپون رسانید بواسطه ندانستن زبان و آشنا نبودن به محالات و آداب مردم ژاپون نتوانست دیر زمانی در آن سرزمین زیست کند بناچار کشور آفتاب را ترک کرد و با کشتی مجارستانی پس از چند ماه رنج و مشقت وارد یکی از بنادر ایران شد و چون زبان ترکی را می‌دانست رهسپار آذربایجان گشت و در سال ۱۸۹۸ میلادی به سلماس رفت و در آنجا چندی ماند و چون توقف در آن شهر با روح ماجراجویی سازش نداشت با اتفاق یک زن ارمنی که آنهم از روسیه گریخته بود به قراجه داغ رفت و در آنجا با هم ازدواج کردند و یغرم در دبستانی به آموزگاری پرداخت بعد به تبریز و سپس به قزوین و رشت رفت و در آنجا یک کوره آجرپزی تأسیس نمود. در آغاز انقلاب گیلان به نمایندگی از طرف حزب داشنا کستیون در جرگه انقلابیون گیلان وارد شد و در کمیته ستار عضویت یافت و در انقلاب گیلان بطوری که در مجلدات گذشته بتفصیل نوشته شده شرکت کرد. روزی که مفرود شده بود نعش یغرم بختک سپرده شود مردم تهران بحیل و خاطر خود تعطیل کردند و در خیابانی که جنازه را عبور می‌دادند اجتماع نمودند چند دسته سوزیک در سر چهار راه‌ها سرود عزا می‌نواختند. نعش یغرم را در روی یک عراده توپ حمل کردند و در موقع حرکت دادن چند تیر توپ شلیک کردند و کلیه رجال آزادیخواه در تشییع جنازه شرکت نمودند و با احترام و اکرام جسد آن مرد تاریخی را به مدرسه اراسته برده در آنجا دفن کردند و در موقع دفن چند تیر توپ شلیک نمودند و ناطقین خطابه‌هایی از خدماتی که او در راه آزادی کرده بود ایراد نمودند و بنام ملت و دولت ایران به همسر او تسلیت گفتند و از خداوند بختکنده آزادی بیاس خدماتی که در راه آزادی کرده بود طلب مرحمت نمودند. کشته شدن یغرم یکی از ضایعات بزرگ مشروطیت بود و با از میان رفتن او پشت آزادیخواهان شکست ولی بطوری که خواهیم نگاشت پس از چندی دنیا و ایران وارد مرحله تازه‌ای شد و انقلاب مشروطیت را با همه عظمتی که داشت پشت سر گذارد و جنگ بزرگ جهانی آغاز گردید.



## فجایع روسها در تبریز

نگارنده و خوانندگان این تاریخ موقعی شهر تبریز را ترک کرده و برای مشاهده آنچه در سایر شهرستانهای این کشور ستم دیده می‌گذشت روانه شدیم که مجاهدین از شهر فرار کرده و آزادیخواهان در گوشه و کنار مخفی شده بودند و نایب‌الایانه به قسولگری انگلیس پناهنده شده بود و بیرق روس در روی مرتفع‌ترین نقاط شهر و ارگ دولتی نصب شده و چون شعله آتش چشم وطن‌پرستان را می‌سوزانید. حاجی صمدخان شجاع‌الدوله خود را برای ورود به تبریز و ارتکاب فجایعی که در تاریخ کمتر نظیر آن دیده شده آماده می‌کرد.

برای اینکه فرزندانم ایران بدانند که در آن زمان بقول و پیمان روسها اعتمادی نبود چند روز به عقب برمی‌گردیم و مذاکره‌ای را که میان قسول روس و روسای ملیون تبریز با میانجی‌گری قسول انگلیس و قسول فرانسه شده بود بطور اختصار نقل می‌کنیم: روز دوشنبه سوم محرم ۱۳۳۱ مجاهدین دست از جنگ کشیدند و ضیاءالدوله و ثقة‌الاسلام و قسول فرانسه و انگلیس با قسول روس به گفتگو پرداختند و موافقت نمودند که مجاهدین اسلحه را کنار گذاشته به کسب و کار خود بپردازند و کسانی که نخواهند از شهر خارج شوند از طرف روسها کسی متعرض و مزاحم آنها نخواهد شد.

قشون روس از باغشمال بیرون نیایند و به امور داخلی شهر و مردم کاری نداشته باشند و برای امنیت شهر یکدسته پانصد نفری پاسبان تحت ریاست مردی که مورد اعتماد طرفین باشد گماشته شود و بغیر از این عده احدی حق حمل اسلحه نداشته باشد.

چون ملیون تبریز از صمدخان شجاع‌الدوله بی‌مناک بودند و از بیرحمی و شقاوت او اطلاع داشته و یقین داشتند که پس از خلع سلاح مجاهدین شجاع‌الدوله راه دشمنی و انتقام‌جویی را پیش خواهد گرفت راجع به رویه او در تبریز با قسول روس مذاکره کردند و قسول روس قول داد که هرگاه شجاع‌الدوله راه تجاوز و تعدی پیش بگیرد از او جلوگیری خواهند کرد.

همان روز قسول روس برای ملاقات فرمانده قشون روس به باغشمال رفت و

عهد و پیمانی را که با سران ملیون نموده بود به اطلاع او رسانید و فرمانده قوای روس موافقت خودش را با مفرات مذکور بتوسط فئسول به اطلاع ملیون رسانید.

همه خیال می کردند که دیگر نگرانی در کار نیست و آن انقلاب و خونریزی خاتمه یافته و مردم می توانند به کسب و کار خود مشغول شوند.

بمحض اینکه مجاهدین از شهر خارج شدند و آنهایی که مانده بودند اسلحه را کنارگذازده و به کار خود مشغول گشتند، مستبدین بسردستگی ملاهای مستبد و روس پرست ها میدان را خالی دیده از خانه ها بیرون آمدند و در مساجد اجتماع نمودند و در بدگویی از آزادی و مشروطیت و مدح و ثنای شاه مخلوع نطقها کردند و دسته دسته بحال اجتماع برطبق نقشه ای که بیان آنان و روسها و شجاع الدوله کشیده شده بود به طرف باسمنج رفتند تا شجاع الدوله را با تجلیل به شهر بیاورند.

از طرف دیگر دسته های قشون روس در کنار رود آچی متمرکز شد و شهر را زیر آتش توپخانه گرفتند.

دسته های دیگر قشون روس که تا چند روز پیش در محاصره مجاهدین بودند بیرون آمده و وارد محلات شهر شدند و هر کس را که سر راه خود دیدند از پای در آوردند.

روز چهارشنبه بار دیگر روسها از باغشمال و پل آچی شهر را بمباران کردند. در آن شب اکثر سرپرست خانواده ها شهر را ترک کرده و راه فرار پیش گرفتند و خانواده خود را بی سرپرست گذاردند.

ثقة الاسلام بناچار سه نفر از معاریف شهر را بنام ناظم الدوله، سردار سطوت و اعتماد الدوله به باسمنج نزد شجاع الدوله فرستاد و به او پیغام داد که ما از آمدن تو به شهر و در دست داشتن زمام امور مخالفتی نداریم ولی مصلحت در اینست که تو از طرف دولت به شهر خوانده شوی و زمامدار امور گردی.

این سه نفر پس از گفتگو با شجاع الدوله ناامید به شهر مراجعت کردند و به ثقة الاسلام گفتند که کار ما غیر از اینست که ما می پنداریم و شجاع الدوله یک آلت بی اراده در دست روسها است و تمام این نقشه ها را تسول روس کشیده.

سران مستبدین و ملاها که در وقایع اخیر از شهر فرار کرده بودند دسته دسته با سلام و صلوة وارد شهر می شدند و مجالس جشن برپا می کردند و هر کس از مشروطه خواهان را که بدست می آوردند آزار می دادند و برای اینکه دوباره دستگاه استبداد کهنه را روی کار بیاورند، کلید صاحب منصبان نظمی را که بسبک نوین شهر را اداره می کردند از کار برکنار کردند و دوباره کدخدایان و کلانتران قدیم را با همان بسک کهنه و لباس های مخصوص به کار گماشتند.

از روز هفتم بنا بدستور بطرسبورغ تفتیش در شهر برای دستگیری و مجازات کسانی که متهم بجنگ کردن با روسها بودند آغاز شد و عده کثیری از مردمان بیگناه را با شدت و سختی یا بهتر بگویم با وحشیگری دستگیر و زندانی کردند تا بر طبق اصول جنگی در دادگاه صحرایی محاکمه و مجازات نمایند.

اینک تلگراف رمزی را که سفیر کبیر ایران از یطرسبورغ به دولت مخابره کرده بود عیناً نقل می کنیم: هفت محرم هیأت وزرا قرار دادند به رؤسای قشون روس در تبریز و رشت و انزلی اختیار تام داده شود که به اتفاق تسول روس مقصرین اغتشاش را چه تبعه ایران و چه تبعه روس حبس و بر طبق قانون نظامی سیاست کنند از فداییان خلع اسلحه شود امکنه هایی که مقاومت می کنند خراب نمایند.

آقای هیأت، رئیس دیوان لشور فعلی که در آن زمان در تبریز بود می گوید یا اینکه همه می دانستند که جان نفع الاسلام در خطر است و خود او هم چون دیگران خطر را درک کرده مردانه در خانه خود نشسته و کمال کوشش را برای نجات شهر از قتل و غارت می نمود و به اشخاصی که جانشان در خطر بود پیغام می داد که بفرسبید که ممکن است شهر را ترک کنید و ساعتی در تبریز نمانند. من پس از ملاقاتی که با نفع الاسلام کردم چون بی نهایت مضطرب و یلتانکلیف بودم نامه ای بدین مضمون به نفع الاسلام نوشتم، «چه باید بکنیم. نفع الاسلام جواب داد شما اگر می توانید از شهر خارج شوید ولی من کار خودم را به خدا می سپارم»

مرحوم فرشی می گفت در آن ایام من در قسولگری عثمانی پناهنده شدم شهسند عثمانی بمن گفت روسها می خواهند نفع الاسلام را دستگیر نمایند شما به ایشان بنویسید که تا وقت نگذشته خود را به شهسندری برساند من هم نامه ای بوسیله یکی از دوستانم برای نفع الاسلام نوشتم و از خطری که او را تهدید می کرد آگاهش کردم. نفع الاسلام در جواب نامه من نوشته بود از زمان عباس میرزا که میرفتاح جلو افتاد و شهر تبریز را تسلیم روسها کرد صد سال می گذرد و هنوز مردم نام او را به بدی یاد می کنند شما چگونه انتقام دارید که من برای حفظ جان خودم به قسولگری عثمانی پناه ببرم و مردم بدبخت تبریز را در حنگال دشمن بگذارم. نفع الاسلام می توانست از شهر بیرون برود و خودش را به محل امنی برساند ولی از این کار هم خودداری کرد.

می نویسد در آن روزها نفع الاسلام مکرر از مرگ خود صحبت می داشت و در روز هفتم دیماه به میرزا علیخان ادیب خلوت نه یکی از دوستانش بود گفت این آخرین نهار است که با هم می خوریم.

ادیب خلوت می نویسد مگر خیال مسافرت دارید. جواب می دهد بده سفر پس دوزی در پیش دارم. ادیب خلوت می نویسد بهتر است چندی از شهر بیرون بروید. نفع الاسلام جواب می دهد اگر به کلبه عسسی حای گیرم روسها دست از من نخواهند

برداشت.

مردم تبریز در آن چند روز به دفن و کفن کشتگان مشغول بودند و کسانی که خانواده بزرگی داشتند از ترس روسها جرأت ختم گذاردن و مراسم سوگواری فراهم کردن را نداشتند.

کسروی می نویسد روز هشتم ژنرال رندال وردنف با سپاهبانی که همراه داشت وارد تبریز شد و در باغچه مال منزل کرد دسته دسته سرباز و فزاق روس در شهر گردش می کردند و در خانه ها برای دستگیری آزادیخواهان وارد می شدند و همه جا را تفتیش می کردند.

همین روز مرحوم شیخ سلیم که یکی از خطبای مشروطه خواه بود و از طلوع انقلاب تا آخر با ایمان راسخ در راه آزادی و حقوق ملت کوشش می کرد یا برادرش آقا کریم دستگیر و به روسها سپرده شدند.

چون ایام عاشورا در پیش بود بر طبق عادات و سنن دسته های سینه زن در تبریز تشکیل داده شد و با علم و بیرق در شهر گردش کرده سپس به باسمنج به ملاقات شجاع الدوله می رفتند.

روز نهم مجتهد معروف با جمعی از روحانیون و چندین هزار نفر راه باسمنج را پیش گرفتند و به ملاقات شجاع الدوله رفتند و از او درخواست کردند که به شهر وارد شود.

در همین روز ثقة الاسلام بقصد ملاقات دکتر علی قلی از خانه بیرون رفت ولی هنوز چندگامی برنداشته بود که دنسکی با یک نفر حاجمصوب روس که سوار درشکه قسول روس بودند پیاده شدند و دنسکی به ثقة الاسلام گفت چون در قسولخانه جلسه ای برای بحث و گفتگو و مشورت تشکیل یافته جناب قسول از حضرتعالی تفاقاً کرده در آن جلسه شرکت فرمایند.

ثقة الاسلام می خواست سوار درشکه دیگری بشود و به قسولخانه برود ولی دنسکی گفت قسول مخصوصاً درشکه خودش را برای سواری شما فرستاده است که سوار شوید ثقة الاسلام بناچار سوار درشکه شد و باتفاق افسر روس و دنسکی برای آخرین بار از جایی که عمری بعزت و شرافت و خدمت به خلق خدا در آن گذرانده بود دور شد و به قسولخانه و از آنجا به پای دار رفت.

علی مسیو یکی از آزادخواهان صدر مشروطیت بود و از شفتگان  
 حکومت بشمار می رفت و پیش از وقوع مشروطیت آتش  
 ایران علی مسیو  
 آزادخواهی در کانون وجودش شعله ور شده بود و با کسبالی  
 له عثمی در دل و شوری در سر داشتند همراز و همفکر بود  
 و از عقید و سرام احزاب انقلابی آگاهی داشت.



علی مسیو و همرازش - حسن و قدیر

همینکه آتش انقلاب روشن شد این مرد آزادخواه و انقلابی خون پروانه خود  
 را در آتش انقلاب انداخت تا سوخت یکی از فرزندانش در جنگهای تبریز کشته شد  
 و یکی از فرزندان دیگرش که دوس بدوش مجاهدین با روس ها جنگیده بود با اتفاق  
 امیرحشمت از تبریز بیرون رفت و دو نفر از فرزندانش بدست سالدتهای روس گرفتار  
 شدند و در قفسهای خانة روس محبوس گشتند. در همان روز ضیاء العلیا و صادق الملک و

آقا محمد آقا معروف به قفقازچی را روسها گرفتار و به بند انداختند و محمدقلیخان دایی آقا محمد آقا هم که برای نجات خواهرزاده اش به قسولگری روسی رفته بود گرفتار و زندانی شد.

در دنیایی که ما زندگانی می‌کنیم زشتی و زیبایی بسیار دیده می‌شود و بدی و خوبی‌هایی مشاهده می‌شود که در تقدیرات و خوشبختی جامعه یا افراد تأثیر بسیار دارد ولی بعضی از زشتیها و بدیها است که چون از نامردی و بی‌غیرتی و پستی سر-چشمه گرفته انسان نمی‌تواند از شنیدن آن متأثر نشود و در سیر تاریخ و هزارها وقایع و حوادث ناگوار که می‌خواند آنها نادیده بگیرد.

از آنجمله اینکه، بشری که خود را در خطر مرگ می‌بیند برای رهایی از مرگ به یکی از دوستان مورد اعتمادش پناه می‌برد و آن دوست مورد اعتماد با علم به خطری که رفیقش را تهدید می‌کند او را تحویل دشمن آن هم دشمن خارجی و دشمن وطن بدهد پس از آنکه روسها به‌خانه علی‌مسیو ریختند و آنجا را تاراج کردند و از بی‌احترامی به زن و بچه فروگذار نکردند پس علی‌مسیو برای نجات خود به‌خانه حاجی مرتضی نام که مورد اعتماد روسها بود و با خانواده و فرزندان علی‌مسیو دوستی داشت و دم از صمیمیت و صداقت می‌زد و در جنگها و انقلابات چندین ساله علی‌مسیو و فرزندانش از او حمایت می‌کردند و چندین مرتبه جان او را از خطر نجات داده بودند، بدون آنکه کسی بفهمد و آنها را دیده باشد از تاریکی شب استفاده کرده پناهنده شدند ولی آن مرد پست‌فطرت مهمانان و پناهندگان خود را تحویل سربازان روس داد و خون این دوجوان را بگردن گرفت.

مقام منبع و موقع رفیع ثقة الاسلام در راه خدمت به وطن و ملت موجب شد که نگارنده کتاب هفتم این تاریخ را بیابد و او نگاشتم و اینکه که بنگارش داستان شهادت آن مرد بزرگ تاریخی قلم در دست گرفته‌ام از خوانندگان اجازه می‌خواهم بطور اختصار جهاتی را که مستشارالدوله از شخصیت ثقة الاسلام می‌گفت برای شما نقل کنم:

در میان طبقه روحانیون مردی روشن‌فکرتر و خوش‌نیت‌تر و خوش‌فطرت‌تر از او ندیدم، ثقة الاسلام بسیار خوش خلق شیرین‌زبان و لطیفه‌گو بود و نه فقط در علوم دینی بالاترین مقامات را حائز شده بود در فلسفه و عرفان هم ید طولایی داشت. کسی نبود که ثقة الاسلام را ملاقات کند و شیفته او نشود و از خرمن دانش او بهره‌مند نگردد ثقة الاسلام تکیه‌گاه ملت و مردم بود و از ظهور انقلاب مشروطیت با آزادبخواهان همساز

و همصدا شد.

چنانچه در استخاره‌های محمدعلی‌شاه که در یکی از مجلدات این تاریخ گراور شده ملاحظه شود شاه مخلوع ثقة‌الاسلام را یکی از بزرگترین دشمنان خود می‌پنداشت و مکرر برای از میان بردن او اقدام کرد ولی این مرد روحانی تا ساعتی که به پای دار رفت از حق و حقیقت و منافع ملک و ملت طرفداری و پشتیبانی نمود و هرگز آثار یأس و ناامیدی و جبن و ترس در جبین او دیده نشد با مهربانی و شرف زندگانی کرد و با شجاعت و شهامت جان داد.

نگارنده این تاریخ در یکی از جلسات مجلس سنا که مقارن با چهلمین سال شهادت ثقة‌الاسلام بود خطابه مفصلی از زندگانی پرافتخار آن شهید سعید ایراد کردم که در اینجا به نقل یک جمله آن قناعت می‌کنم.

همه شهدای راه آزادی در یک مرتبه و مقام نیستند و بعضی بر بعضی فضل و برتری دارند و علت برتری آنها بر دیگران اینست که بعضی از آنها حاکم بر مرگ و حیات خود بودند و مرگشان در اختیار خودشان بود ولی برای حفظ شرافت و حیثیت خود و وطن خود و ملت خود مرگ را انتخاب کردند و با سربلندی و افتخار جان سپردند. بطوری که خواهم نوشت ثقة‌الاسلام از کسانی بود که تا شب آخر با این که به کشته شدن خود یقین داشت و خطر را درک کرده بود اختیار مرگ و حیاتش در دست خودش بود و با نوشتن یک جمله می‌توانست جان خودش را از مرگ نجات بدهد ولی او مرگ با شرافت را بر زندگانی ننگین ترجیح داد و با سربلندی و مردانگی به پای دار رفت.

همینکه ثقة‌الاسلام را وارد قسولخانه کردند در یک اطاق تاریک و محقر که بیش از دوصندلی چوبی در آن نبود محبوس ساختند و در راه روی او بستند.

همینکه شب شد یک چراغ نفتی در اطاق روشن نمودند سپس قسول روس و یک نفر مترجم ایرانی بنام سیرزاعلی اکبرخان وارد اطاق شدند.

قسول در روی صندلی مقابل ثقة‌الاسلام نشست و بخلاف گذشته که نسبت به آن مرد روحانی احترام می‌گزارد یا بی‌اعتنایی بنای پرسش را گذارد و با پرخاش گفت شما مردم را برضد بزرگترین امپراطوری جهان تحریک کردید و جمعی از سربازان امپراطور را به کشتن دادید. شما می‌توانستید از مجاهدین جلوگیری کنید و مانع جنگی که پیش آمد بشوید شما در این چند ساله با انقلابیون که دشمن سرسخت دولت روس بودند هم‌دست بودید. سپس تلگرافاتی را که ثقة‌الاسلام به تهران کرده بود به او نشان داد و گفت اینها مدرک محکومیت شما است.

ثقة‌الاسلام با کمال متانت و بردباری بدون آنکه زبونی از خود نشان بدهد جواب

داد من مداخله قشون اجنبی را در امور ایران هرگز تصدیق نداشته و ندارم و این امری است طبیعی که وقتی جماعتی بر خلاف حق حاکمیت و استقلال یک ملت قشون وارد مملکتی می کنند و به کارهایی دست می زنند که وظیفه آنان نیست طبعاً مردم عصبانی می شوند و به اقداماتی دست می زنند که جلوگیری آن از عهده من و دیگری بیرون است. من قادر به اینکه از قیام ملت جلوگیری کنم نبودم و هیچوقت در عرصه مردم رابه خونریزی و انقلاب تحریک و تشویق نکرده ام.

در خانه مذاکره که پیش از یک ساعت بطول انجامید قسول روس گفت اگر مایل بدیجات و حفظ جان و شأن خود هستید این نوشته را امضا کنید و نوشته ای را که قبلاً تهیه کرده بودند و در آن این عبارت نوشته بود:

اول مجاهدین به طرف قشون امپراطوری تیراندازی کردند و قشون امپراطوری برای دفاع خود وارد در جنگ و زد و خورد شد، جلوگیری الاسلام گذارد، نفی الاسلام نوشته شد نور را برداشت و مطالعه کرد سپس با کمال قوت قلب و منانیت گفت من از چیزی که اطلاع ندارم نمی توانم شهادت بدهم آنچه شنیده ام اول سالداتیهای روس که برای برقراری سیم تلفون به نضیه رفته بودند به طرف ایرانیها تیراندازی کرده اند و دو نفر را کشته اند. قسول برای تحریک دادن نفی الاسلام بنای تطبیح و تبیین را گذارد و کوشش بسیار نمود که او را وادار به امضای نوشته مذکور نماید ولی نفی الاسلام با کمال ملامت جواب داد که من سلفان عسکر و سیدت بحق نمی توانم بدهم. همینکه قسول از قانع کردن نفی الاسلام مأیوس شد بدون خدا حافظی به غیر از اطاق بیرون رفت و دوباره در اطاق را به روی مجوس بستند. ناگفته نماند که اینک قسولخانه روس در آن زمان تبدیل به دژ مستحکم شده بود و صدها سرباز مسلح در آنجا دیده می شد دو نفر سرباز روسی تفنگ بدست پشت در اطاق مجوس قرار می دادند. میرزا ابراهیم منشی سفارت نقل می کند همینکه قسول از مجلس نفی الاسلام بیرون رفت بنای قدم زدن را در باغ قسولخانه گذارد و پس از آنکه چند مرتبه دور باغ راه رفت مرا احضار کرد و به من گفت بروید نزد نفی الاسلام بگویند که اگر نوشته را امضا نکنم من مجبورم او را تحویل مقامات نظامی بدهم و عاقبت این امر هم روشن است که چه خواهد بود.

من به اطاق نفی الاسلام رفتم و پیغام قسول روس را به او دادم سپس خودم را روی پای او انداختم و با گریه و زاری گفتم آقا اگر این نوشته را امضاء نکنید شما را خواهند کشت. ولی گریه و غم من کوچکترین سرری در تصمیم آن مرحوم وارد نکرد و با ملامت به من گفت فلانی من چگونه می توانم بر ضد ملت خود شهادت بدهم و گناه جنگی را که روسها آغاز کردند به گردن مردم تبریز بیندازم جواب خدا را چه بدهم. چون بکلی مأیوس شدم بناچار نزد قسول رفتم و به او گفتم که نفی الاسلام یک مردی



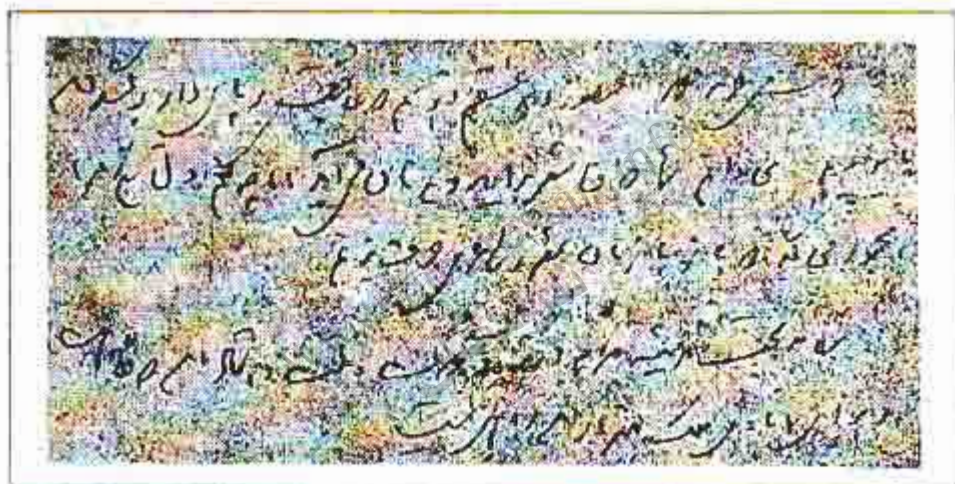
است مسلمان و راستگو و هیچوقت از راه راستی و حقیقت منحرف نمی‌شود و حقیقتاً نمی‌داند که از کدام طرف اول تیراندازی شده و حاضر نیست شهادت ناحق بدهد.

مرحوم ثقة‌الاسلام پیش‌بینی کرده بود که در راهی که پیش گرفته جان خود را از کف خواهد داد و در مجاهدتی که آغاز کرده به‌دار خواهد رفت چنانچه در نامه‌ای که جندی قبل از شهادتش بخط خود به مسکوة‌المنک نوشته و گراور آن از

پیش‌بینی

نظر مطالعه کنندگان این تاریخ می‌گذرد چنین می‌نویسد: «خوب می‌گوید مظهر:

منصوروار عتقم و رسم که عاقبت بر پای دار بر کشد این پایداریم



می‌داند که شما ذوق شعر ندارید و بدتان می‌آید اما چه کنم دلشکی مرا مجبور می‌کند که باز با زبان شعر و شاعری حرف بزنم».

خانم امیرحاجبی خواهرزاده مرحوم ثقة‌الاسلام نقل می‌کند که در یکی از همان شبهای پر آشوب و خطرناک نیمه شب از خواب بیدار شدم دیدم چراغ اطاق ثقة‌الاسلام روشن است و او مشغول نوشتن است. به اطاق او رفتم و گفتم چرا اینقدر خودتان را خسته می‌کنید، جواب داد تو نمی‌دانی چه آتشی در دل من شعله‌ور است و جان مرا می‌سوزاند. در این وقت چشمم به نوشته پشت قرآن افتاد که به این مضمون نوشته بود، «وقتی بلا و آفتی به مردم یک شهر رو می‌آورد مردم برای دفع بلا به خارج شهر به‌مصلای می‌روند و از خداوند رفع بلا را می‌خواهند امروز وطن ما دچار بلای بزرگی شده و برای رفع بلا باید به‌مصلای رفت و می‌داند کسی که داوطلب این کار باشد بشود من هستم».

روزها برای اینکه همه مقدسات ملت ایران را یا بهتر بگوییم عاشورای ثقة‌الاسلام ملل مسلمان جهان را بعداعلی تحسیر کرده باشند روز عاشورا

که یکی از مقدس‌ترین ایام مسلمانان است برای کشتن بزرگترین مرد روحانی انتخاب کردند روزی که مسلمانان محبوسین را از بند آزاد می‌کنند و به احترام این روز مقدس قلم غفو بر جرایم گناهکاران می‌کشند و در راه خدا بنده آزاد می‌کنند و خیرات می‌نمایند عده‌ای از برگزیده‌ترین احرار و آزادسردان را به‌دار آویختند.

عجب این است که روحانیون مستبد تبریز و سرکردگان مستبدین که شبانه روز با روسها ملاقات می‌کردند و مشیر و سزار آنها بودند آنقدر عرق مسلمانی نداشتند که از روسها درخواست کنند که اعدام آن مظلومین را به‌روز بعد از عاشورا محول کنند و خون آن بیگناهان را در آن روز مقدس که خود با جمعی از مردم در آن روز مشغول عزاداری بودند و برای امام شهید اشک می‌ریختند و به سر و سینه خود می‌زدند، نریزند. از یک طرف مردم تبریز به‌عزاداری مشغول بودند و از طرف دیگر روسها صحنه روز عاشورا را نمایش می‌دادند و خون برگزیده‌ترین پیروان امام مظلوم را می‌ریختند و کسانی که به‌طرفداری از اسلام انجمن اسلامی تشکیل داده بودند و مشروطه را مخالف اسلام می‌دانستند شادی می‌کردند.

شب عاشورا روسها سربازخانه را بصورت یک دژ مستحکم درآوردند و صدها سرباز مسلح در روی بامها و اطراف به‌قراولی گماشتند و چندین عراده توپ و مسلسل در نقاط مرتفع قرار دادند و چند دار در وسط سربازخانه برپا کردند هنوز ساعتی از شب عاشورا نگذشته بود که یک‌گاری قشونی و یک اسکادرون قزاق روسی وارد جلوخان قنسولخانه شدند و محبوسین را از قنسولخانه بیرون آورده در گاری نشاندند و قزاقان روسی تفنگ بر دست چون نگین انگشتر آنها را احاطه کرده به‌طرف سربازخانه روانه شدند در راه ثقة‌الاسلام توجهی به‌اطراف خود نداشت و دعا می‌خواند و با خدای خود در راز و نیاز بود.

بمحض اینکه محبوسین را وارد باغ سربازخانه کردند صاحب‌منصبان روسی به بازرسی آنها شروع نمودند و همان سؤالاتی را که قنصول روس کرده بود تکرار کردند ولی جوابی مطابق میل خود نشیندند.

آن شب که شب آخر عمر آن مظلومین بود به‌آنها بسیار سخت گذشت و تا صبح بیدار بودند.

فردا صبح آن مظلومین را به‌حیاط سربازخانه که دار در آنجا برپا بود بردند اول سه نفر دژخیم که برای اجرای اعدام آنها حضور داشتند لباسهای محبوسین را از نشان بیرون آوردند و یا سر و پای برهنه یا یک پیراهن و زیرشلوار یک بک آنها را به‌طرف دار برده مصلوب ساختند.

می‌گویند همینکه شیخ سلیم را می‌خواستند به‌طرف دار ببرند بنای بی‌تابی را

گذارد ثقة الاسلام به او گفت شیخ سلیم استقامت داشته باش مگر نه ما در راه خدا کشته می شویم. اول شیخ سلیم را به دار زدند سپس نوبت به ثقة الاسلام رسید این روحانی شریف شجاع با ایمان بدون آنکه بیم و ترس از خود نشان بدهد یا گامهای محکم و استوار فاصله میان محلی که ایستاده بود و دار را طی کرد و با پای خود به روی کرسی قرار گرفت و با یک دنیا سرافرازی و شرافت دنیای پست را وداع گفت و به طرف خالق خود رهسپار گشت.

سپس ضیاءالعلماء را که جوانی آزادبخواه و دانشمند بود و یکی از قضات با وجدان عدلیه بشمار می رفت و به زبان فرانسه و روسی آشنایی داشت به دار کشیدند.

بعد نوبت سیرزادق خان صادق الملک که تحصیلات خود را در اسلامبول پایان رسانیده و در انقلاب مشروطیت خدمات شایانی کرده بود و زمانی هم عضو کمیسیون سرحدی و حاکم اردبیل بود و عضویت انجمن ایالتی آذربایجان را داشت رسید و او هم چون دیگران با استقامت و مردانگی مرگ را استقبال کرد.

بعد آقا محمد قفقازی چی را که از تجار معسر و ثروتمند بود و در دوره انقلاب ریاست یک دسته از مجاهدین را عهده دار بود و مدت یک سال سردانه با قوای استبداد جنگیده بود ولی در جنگ با روسها شرکت نداشت شهید کردند.

بعد آقا محمد علیخان را که پیرمردی بود خوش قلب و بی آزار و کوچکترین گناهی نداشت و در جنگ با روسها در خانه منزوی بود به دار کشیدند.

سپس نوبت فرزندان علی مسیو که در عنفوان جوانی بودند و یکی از آنها بیست سال و دیگری هیجده سال داشت رسید و آن دو برادر نا کام را یکی بعد از دیگری به دار کشیدند.

برادر شیخ سلیم یکی از محبوبینی بود که او را با دیگران بیای دار بردند ولی چون معلوم شد که در انقلابات مشروطه و وقایع اخیر کوچکترین مداخله ای نداشته آزادش کردند.

فاجعه روز عاشورا با شهادت هشت نفر از فرزندان رشید و آزادبخواه ایران پایان یافت.

## ورود صمدخان شجاع الدوله به تبریز

روز یازدهم عاشورا شجاع الدوله که بزرگترین خیانت را به وطن و ملت خود کرده بود چون سردارانی که کشوری را فتح کرده و با وطن خود را از دست اجانب نجات داده‌اند در میان هزارها سوار شاهسون و ایلات دیگر و هلهله و شادی هزارها مستعبلین و سوار و سربازان روسی که در سراسر صف بسته بودند از باسمنج حرکت کرد و به طرف شهر روانه شد و برای آنکه قدرت خودش را به چشم مردم بکشد در حدود سی نفر از آزادیخواهان را که در باسمنج بند کرده بود زنجیر کرده بصورت مضحکی سوار الاغ نموده و به همراه اردوی خود آورده وارد شهر شد.

امین تذکره که یکی از آن بیدشدگان بود و خوشخانه بطور معجزه آسا جان به سلامت برد و به تهران بازگشت، چنین نقل می‌کند همیکنه من و چند نفر دیگر را در مرداب دستگیر کردند کت بسته به باسمنج بردند و در دخمه تنگ و تاریکی محبوس ساختند.

چند ساعتی از حبس ما نگذشته بود که دو نفر از محبوسین، بنام مستهدی عباسعلی و محمدآقا را به حضور صمدخان بردند ولی دیری نگذشت که آن بدبخت‌ها را با تن مجروح و بدن خون‌آلود با وضع دلخراش به محبس برگردانیدند و به گوشه‌ای پرت کردند پس هر چند نفر ما را به یک زنجیر بسته و روی الاغهایی که بهم بسته بودند سوار کرده و در عقب موکتب صمدخان روانه شهر نمودند.

در راه رئیس تلگرافخانه سراب که با هفت نفر دیگر به یک زنجیر بسته شده بودند از الاغ به زمین افتاد و در نتیجه سایرین هم به زمین غلطیدند و الاغ‌ها هم که افسارشان بهم بسته شده بود بنای جست و خیز و لگداندازی را گذاردند و صحنه مضحکی برای تماشاچیان و سربازان روسی بوجود آمد. سربازان روسی با دست‌گردن خود را به ما نشان می‌دادند و از این عمل می‌خواستند به ما بفهمانند که سر ما را خواهند برید پس از آنکه به شهر رسیدیم یکدسته اسرا را تحویل روسها دادند که به باغشمال بردند و دسته دیگر را در زندان صمدخان محبوس نمودند.

چون روسها دوست را از دشمن تمیز نمی دادند یک دسته از ملاهای مستبد که برای ملاقات صمدخان به باسمنج رفته بودند در مراجعت گرفتار دسته‌ای از سربازان روسی شدند و سربازان مذکور آخوندها را سخت کتک زدند و عمامه آنها را برداشته مثل گوی بازی میان یکدیگر پرت می کردند.

بمحض اینکه صمدخان وارد شهر شد فراشهای سرخ پوش دوره استبداد گردش جمع شدند و همان دستگاه شاه و زوزوک گذشته در تبریز روی کار آمد، سربازهای روسی عمده چر غارت کردن خانه‌ها و لخت کردن مردم کاری نداشته و از هرج و مرج و شلوغی شهر استفاده کرده مشغول غارتگری بودند. حتی موقعی که مردم به مساجد برای نماز می رفتند سربازان روسی به مساجد رفته جیب بغل مؤمنین را خالی می کردند. عصر روز عاشورا جنازه شهدا را از دار پایین آورده و بستگانشان با چشم گریان به سربازخانه رفته اجساد را تحویل گرفته غسل و کفن کرده به خاک سپردند.

مدارس و مکتهایی که بسبب نوین در دوره تجدد تأسیس شده بود و هزارها نفر شاگرد در کلاسهای ابتدایی و متوسطه تحصیل می کردند از ترس کهنه پرستان و مستبدین بسته شد و معلمین و شاگردان بسبب مکاتب قدیم در مسجدها جمع شده و روی زمین و بوریا‌های کهنه و متدرس نشسته به تدریس شاگردان اشتغال یافتند و از برای اینکه مورد حمله کهنه پرستان نشوند تحصیل السنه خارجه و جغرافی و فیزیک و علوم طبیعی را از برنامه خود حذف نمودند. این سیر قهقراپی یا بهتر بگویم این وضع مسخره آمیز در مجامع خارجی سر و صدایی بلند کرد و حتی روسها متوجه تأثیر ناسازی که رویه آنها در کشورهای مترقی بخشیده بود شدند و بناچار اجازه دادند مدارس جدیداً مفتوح گردد و همکاران مستبد خود را نیز متوجه نمودند.

### تعطیل مدارس

در این روز عده‌ای سرباز روسی به خانه حاجی محمد بالا ریختند و به تاراج پرداختند این مرد یکی از تجار ثروتمند بود و از بدو انقلاب از مشروطیت دفاع می کرد و دو فرزندش بنام احمدآقا و زین العابدین در جرگه مجاهدین وارد شدند و دوش بدوش آنها جنگها کردند و برادرش شیخ سلیمان هم با اینکه پیشنهاد بود از مشروطه خواهان بنام بود بهمین علت روسها خانه‌های آنها را پس از بقا با دیناسبت خراب و با خاک یکسان کردند.

### ۱۲ محرم

حقیقت مطلب این است که برنامه روسها و صمدخان این بود که هرکس از طلوع مشروطیت به طرفداری از آزادی قیام کرده بوده از میان ببرند و آثاری از مشروطه

و آزادی باقی نگذارند بهمین جهت بسیار از کسانی را که دستگیر و اعدام کردند در غائله اخیر و جنگ با روسها شرکت نداشتند و در این واقعه یا خارج از تبریز بودند و یا آنکه کمترین مداخله‌ای نداشتند.

همین روز خانه حاجی ابوالقاسم دلال را که اسیر حشمت در آنجا سکنی داشت و از آن خانه جنگ آغاز شد روسها غارت و با خاک یکسان کردند و نیز خانه‌های خسرو شاه‌ی را که در نزدیکی خانه حاجی ابوالقاسم بود یغما و ویران کردند. خانه سالار ملی در همان روز به یغما رفت و با دینامیت ریشه کن شد. خانه‌های ستارخان و کربلایی حسین فشنگچی و چند خانه دیگر یغما و با دینامیت ریشه کن شد.

از یک طرف روسها به ویران کردن شهر دست زده بودند و از طرف دیگر شجاع الدوله دربار با شکوهی ترتیب داده بود مستبدین و منافقین دسته دسته به ملاقات او می‌رفتند و رفتار او را می‌ستودند و در مدح و ثنای او اشعار و ابیاتی را که سروده بودند می‌خواندند.

چهار نفر از مشروطه خواهان بنام حاجی محمد میلانی، رضاقلیخان مارالانی، محمد تقی بیگم خیابانی، نایب عبدالله خان که بدست روسها اسیر و در باغ شمال زندانی شده بودند تحت محاکمه صحرائی قرار گرفتند و پس از سوالات کوتاه و بی‌پایه و مایه آنها را به اعدام محکوم کردند و سه نفر آنها در پشت دیوار باغشمال پاره آویخته شدند و میلانی را آزاد کردند.

روز ۱۳ محرم یک دسته سرباز روسی که مجهز به بمبهای دستی و مسلسل بودند به طرف انجمن ایالتی که چندین سال مرکز آزادیخواهان بوده و تقدیر انقلاب در آنجا معین می‌شد روانه شدند و آنجا را با خاک یکسان کردند.

در همان ایام دشمنان آزادی بنام عزاداری خامس آل عبا دسته‌ها تشکیل دادند و به خانه‌های مشروطه خواهان ریخته خسارت بیشماری وارد آوردند و چندین مجلس ختم بیادبود حاجی شیخ فضل الله نوری و حاجی خماسی رشتی و آخوند قربانعلی زنجانی فاضل قزوینی و شیخ جلیل ستغری برپا کردند. روضه خوانها در مساجد بیشتر می‌رفتند و از مقاسد مشروطه سخن می‌گفتند و مشروطه خواهان را بی‌دین و بابی می‌خواندند.

این مرد از شفتگان آزادی و معتمدین مستروطیت بود و پیش از طلوع انقلاب با روشنفکران سر و سری داشت و انجمنی مخفی تشکیل داده بود و در اطراف افکار نوین و آزادی ملت از قید استبداد بحث و مذاکره می کردند. بمحض ظهور انقلاب بدون پروا چون عاشقی که به معشوق خود رسیده باشد بدون پروا خود را در آغوش انقلاب که پایان آن را کسی نمی دانست وارد کرد و در راه شکست قشون شاه مستبد کوشش بسیار نموده و در زمره یکی از بزرگترین مبارزان مستروطیت فرار گرفت و نامش در تاریخ به آزادمردی و آزادمندی ثبت رسید این مرد آزادیخواه پس از ورود قشون روس به تبریز در قفسولخانه عثمانی پناهنده شد.

ولی پس از اینکه سر و صورتی به کارها داده شد از تحصن خارج شده و به کسب و کار مستغول شد و در واقعه جنگ با قشون روس کمترین مداخله نداشت ولی چون آزادیخواه و وطن پرست بود باید از میان برود و کشته شود خواه گناهکار و یا بیگناه باشد بهمین علت روسها او را دستگیر و در باغشمال حبس نمودند.

شجاع الدوله پس از بازگشت به شهر سه عمراز آزادیخواهان نایب آقا، مهدی عباسعلی و میرزا احمد را تحویل روسها داد و روسها آنها را به باغشمال بردند و در همان محبسی که حاجی علی دوافروش، میرزا احمد سیبلی و محمدخان و کریمخان برادرزاده های ستارخان زندانی بودند حبس کردند و فرزادای همان روز محکمه نظامی تشکیل دادند و آن شش نفر را به محاکمه کشیدند و همان سؤالاتی را که از سایرین می کردند تکرار کردند و در خاتمه نایب محمد و مهدی عباسعلی را آزاد نموده و آن چهار نفر دیگر را به قیم باغی که محلی است در نزدیکی باغشمال بردند و ایدار کشیدند.

کسروی می نویسد آن روز نایب محمد مردانگی از خودش نشان داد که نظیر آن کمتر دیده شده بود همینکه به او گفتند که آزاد است و میرزا احمد را مجرم و محکوم اعلام کردند نایب محمد گریه کنان خود را به پای یک خانج روسی که در آن نزدیکی بود می اندازد و می گوید خانج من مقصر هستم من تفنگ برداشته با روسها جنگ کردم میرزا احمد گناهی ندارد شما به صاحبمنصبان بگوئید بجای او سرا اعدام کنند و در نتیجه این عمل مردانه میرزا احمد جان پدری برد و سوزد عفو روسها قرار می گیرد.

در اینجا ناگفته نگذارم که محمدخان برادرزاده ستارخان را امیر تویان می نامیدند این جوان که پدرش را محمد علی میرزا در زمان ولیعهدیش کشته بود همینکه انقلاب در تبریز ظهور کرد مردانه با عمویش همکاری می کرد و در جنگهای خطرناک شرکت می جست و یک یابش را گلوله توپ برده بود و بجای آن چوبی گذارده بود و بزحمت می توانست حرکت کند ولی با نداشتن تک یا سردانه در سنگرها می جنگید و چون

تیرانداز قابلی شده بود کمتر کسی که به تیررس او می‌رسید جان سلامت بدر می‌برد و بهمین علت مجاهدین او را امیر تومانی می‌نامیدند. برادرش شریح‌خان در انقلاب مشروطیت خدمات بسیار کرده بود ولی در واقعه اخیر و حرکت با روسها این دو برادر شرکت نداشتند و از این راه کوچکترین گناهی دامگیر آنها نمی‌شد.

احمدسلطان هم که یکی از شهدا بود با اینکه مشغول نسیب و تجارت بود ذوق ادبی سرشاری داشت و اشعار وطنی می‌سرود و در روزنامه شفق هم مقاله می‌نوشت.

در همان روزها که ظلم بر عدالت جیره شده بود و سرریزه اجانب بجای قانون اساسی در تبریز حکمفرما بود و آزادی-خواهان لیگناه را دسته دسته بدار می‌گسیلیدند و عدها نفر در سیاهچالهای زندان خان می‌سپردند حاجی میرزا حسن مجتهد که خود را حجة الاسلام و نماینده امام می‌دانست با توبه و دیدۀ بی نظیری وارد شهر شد.

مردم از ترس بازارها را بستند و هزارها نفر بد استقبال او رفتند طرفدارانش تخت روان بزرگی تهیه کرده بودند و او را در آن نشاندند و تخت روان را بر دوش گرفته با سلام و صلوات وارد شهر و سپس بد خانه اش بردند.

امام جمعه و میرزا صادق آقا که از روحانیون مخالف مشروطه بودند یکی بعد از دیگری وارد شهر شدند و بساط استبداد را رنگین تر از سابق تسترند.



## فجایع صمد خان شجاع الدوله

صمدخان بدون آنکه ستمی از طرف دولت ایران داشته باشد وارد تبریز شد و زمانه حاکم و سال مردم را در دست گرفت و خود را فرمانفرمای آذربایجان دانست و روسها هم با او همان معامله ای که با والی آذربایجان می کردند نمودند.

برای حفظ حاکم روس در تهران نوشتن بسیار کرد که دولت ایران صمدخان را رسماً والی آذربایجان نکند و بی به وجود نمکین و تسلیم دولت ایران در مقابل تقاضای روسها در این مورد زنجیر گرفت و علت امتناع جدی دولت ایران هم این بود که ببیند دولت که محض اینکه صمدخان رسماً والی آذربایجان شناخته شود تمام ایلات و عشایر آن سامان را تحت قیادت خود خواهد آورد و در اندک زمانی نیروی عظیمی بوجود خواهد آورد و شاه مخلوع را به آذربایجان برای جدوس به تخت سلطنت دعوت خواهد کرد و با آنکه خود را حاکم مطلق آذربایجان دانسته و آن ایالت بزرگ را از ایران مجزا خواهد نمود.

صمدخان تا چند روز به دینه و یازدید و ملاقاتها گذراند و شناسی را که مایل به اعدامستان بود به دست روسها می سپرد ولی پس از یک هفته خود شروع به قصاصی و آدم کشی و جمع کردن مال نمود.

اگر بخواهیم به تفصیل جنایتی را که این مرد در مدت نسبتاً کوتاهی مرتکب شد بنویسیم باید یک کتاب بزرگ در این تاریخ بنویسیم و چون فرصت ندارم و یا بهتر بگویم حوصله نگارش چنین کتابی را ندارم این است که آن وقایع خونین و دور از انسانیت را بطور فیهیست از نظر خوانندگان می گذرانم.

۱۲ محرم به ابر صمدخان، حاجی محمد بالا و ملا غفار عزیزی و سیدالعلما را دستگیر و زندانی نمودند.

چون حاجی محمد بالا مرد نیرومندی بود او را در حبس نگاهداشتند و تمام هستی او را از دست گرفت و دو نفر دیگر را که از مستروطه خواهان بودند زنجیر کرده به مراغه فرستاد و در طول راه آنقدر به آنها صدمه زدند که ملا غفار فوت کرد و از ستم عمال جبر

رهایی یافت. سیف‌العلماء را به‌مراغه بردند و در آنجا حبس کردند و آنقدر به او ضربه زدند که پس از چندی جان سپرد.

روز بیست و دوم محرم محمدسیلانی را به‌اسر محمدخان دستگیر و سر بریدند.

میرزا علی واعظ در طلوع مشروطیت در قفقاز می‌زیست و در

مجالس و روضه سبزی رفت و چون بیان شیوا داشت و از

کلام و منطق هم بی‌بهره نبود شهرتی بسرا یافت و چون

بی‌نیاهت مؤدب و خوش‌مشرب بود و صورت جذابی داشت

مردم او را گرمی می‌داشتند. همینکه خبر انقلاب مشروطیت ایران در قفقاز منتشر شد

میرزا علی واعظ که روح پاکش مستعد و مهبیای قبول فلسفه نوین بود به تبریز بازگشت

و در جرگه آزادیخواهان وارد شد و در تمام دوره انقلاب ملت را به‌فداکاری در راه

آزادی و وطن و مقاومت در مقابل جباران و ظالمین تشویق می‌کرد.

در واقعه جنگ با روسها شرکت نداشت بهمین جهت از شهر بیرون نرفت ولی

شهادت ثقه‌الاسلام او را سخت نگران ساخت و چون نمی‌خواست مزاحم دوستانش بشود

در یکی از باغهای خارج شهر مخفی و متروقی شد ولی حسین خان، فرانس‌باشی شجاع -

الدوله که یک زمانی با مشروطه‌خواهان همساز بود مثل همه مردمان منافق و دورو

همینکه بازار آزادیخواهان کساد شد و دوره مستبدین رسید خود را به‌صمدخان رسانید

و در دستگاه او سمت فرمایشی یافت و چون اکثر مشروطه‌خواهان را می‌شناخت برای

خدمت‌گذاری به‌اریاب تازه به‌دستگیری و زندانی نمودن آنان دست زد. از آن جمله

به‌محلی که واعظ مخفی بود راه یافت و در نیمه‌شب او را دستگیر نمود و به‌باغشمال

برد و تحویل روسها داد.

روز بیست و دوم محرم روسها میرزا علی واعظ و سه نفر از سران مجاهدین بنام

حاجی صمدحیات، حاجی‌خان قفقازی، شهدی‌شکورخرازی را کت بسته از باغشمال

به‌قم باغی می‌برند و در آنجا یک محکمه صحراپی که بیش از چند دقیقه طول نمی‌کشد

تشکیل می‌دهند و سؤالاتی از آنان می‌کنند و سپس آن بیگناهان را بدار می‌زنند. سپس

جسد آن مظلومین را درگاری ریخته و برای تحویل دادن به‌بستگانشان با یک وضع

فجیعی به‌شهر می‌آورند.

معمدالتجار برای نگارنده نقل می‌کرد که در همان موقع که اقوام و بستگان

شهیدا برای تحویل گرفتن اجساد مقتولین جمع شده بودند و گریه و زاری می‌کردند،

روسها در مقابل خدمتی که انجام داده بودند از آنها پول مطالبه می‌کردند.

بعضی از افراد پست و استفاده‌جو اشخاص را دستگیر و تحویل دستگاه صمدخان

می‌دادند و یا آنکه آنها را به‌اصطلاح سرکیسه کرده رها می‌نمودند محبسها از بیگناهان

و گناهکاران ملامال بود و چون کسی به آنها رسیدگی نمی کرد با وضع ناگواری که شرح آن موجب سرافکنندگی است روزها را بیابان می رسانیدند بهمین علت عده زیادی از احرار پیش از آنکه توبت کشته شدنشان برسد در محبس جان سپردند در همان موقع روسها یک گروهان را مأمور خراب کردن حصار ارگ و جبهه خانه که از اینبه مستحکم بود نمودند و آن اینبه را ویران کردند.

میرزا محمود سلماسی از علمای ارومیه بود و از طلوع انقلاب به طرفداری از مشروطه قیام کرد و از شهر ارومیه برای انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی به تبریز آمد و پس از خاتمه انتخابات چون مرد عالم و با وجدانی بود بنا به درخواست اعضای انجمن ایالتی در عدلیه به قضاوت اشتغال یافت و چون در واقعه جنگ با روسها شرکت نداشت از شهر بیرون نرفت و بدستور صمدخان دستگیر شد.

پس از دستگیری او را به حضور صمدخان بردند و آن مرد شقی بنای بدگویی و فحاشی را نسبت به آن عالم آزاد بخواه گذارد و امر داد جلاد چشمهای او را بیرون آورده و سپس او را سر بریدند.



شادروان میرزا علی واعظ

پروفسور براون می نویسد صمدخان امر کرد زبان میرزا محمود سلماسی را بریدند و سپس او را به قتل رسانیدند.

حاجی احمد نقاش یکی از سر دسته های مجاهدین بود و در جنگهای تبریز شرکت داشت و شجاعتها کرده و داستانهای شگفتی از خود بیادگار گذارده پس از آنکه بواسطه

وزود قشون روس جنگ تبریز پایال یافت حاجی احمد به قفقاز رفت و جندی در آنجا توقف نمود و با مجاهدین قفقازی که برای انقلاب کیلان عهدنامه شده بودند به رست رفت و به عضویت انجمن سنار انتخاب شد و در جنگهای قزوین دوش به دوش سردار - محبی و یفره جنگید و پس از فتح تهران به تبریز مراجعت نمود.

حاجی احمد در تبریز دشمن بسیار داشت، علت این بود که این مرد در مسلک مشروطه - خواهی بی نهایت متعصب بود و نسبت به دشمنان مشروطه در زمان انقلاب شدت عمل نشان می داد و در جنگ با روسها هم شرکت داشت و از مسلک انقلابیون فرانسه پیروی می کرد به این معنی که همینکه جنگ میان مجاهدین و روسها آغاز شد حاجی احمد سران مجاهدین را جمع کرد و به آنها گفت ما در این جنگ فاتح نخواهیم شد و قادر نخواهیم بود که یک دولت بزرگی را که میلیونها قشون دارد شکست بدهیم و بعد از آنکه شکست خوردیم دشمنان آزادی بدستاری روسها سر کار خواهند آمد و دوباره دستگاه استبداد را در آذربایجان پیا خواهند کرد پس شرط عقل این است که ما قبل از شکست و فراری شدن همه آنها را دستگیر و اعدام نماییم این عقیده حاجی احمد مورد قبول سران مجاهدین قرار نگرفت ولی در میان مردم تبریز شهرت پیدا کرد و سران سستدین نسبت به او کینه مخصوصی پیدا کردند می گفتند مشروطه خواهان می خواستند هزار نفر را بکشند.

پس از فرار مجاهدین حاجی احمد یا تفاق حافظ افندی از شهر بیرون رفت ولی در عجب شیر که یکی از دهات تبریز است دستگیر شدند.

حافظ افندی تبعه عثمانی بود و در زوز می رست، در دوره انقلاب به تبریز آمد و مدتی بدست روسها محبوس شد ولی چون تبعه عثمانی بود روسها او را آزاد کردند و او وارد جرگه مجاهدین شد و در جنگ با روسها شرکت کرد و بطوری که نوشته در عجب شیر دستگیر شد و چون زخمی شده بود او را روی قاطر بسته به شهر آوردند و در محبس اعدامش کردند.

صمدخان در مراغه یک سنگ درنده قوی هیکل داشت که هر وقت می خواست یکی از رعایا یا اتباعش را بسختی مجازات کند، آن بدبخت را طعمه آن سنگ می کرد وقتی که به طرف تبریز حرکت کرد سنگ را هم زنجیر کرده همراه خود آورد.

همینکه حاجی احمد را به حضور صمدخان بردند دستور داد دست و پای او را بستند و قلاده را از گردن سنگ برداشتند و سنگ را به طرف او راندند.

چون دست و پای آن بدبخت بسته بود و نمی توانست حرکت کند سنگ به او حمله نکرد و به عقب برگشت صمدخان دستور داد دستهای حاجی احمد را باز کردند و سنگ را به طرف او راندند حاجی احمد بنا بر تجربه طبیعی همینکه سنگ به او نزدیک شد چون

دستهایش آزاد شده بود برای دفاع خود دستهایش را بکار برد و سنگ همین که طعمه خود را در حال دفاع دید به او حمله برد و با دندان و چنگال او را درید.

کسانی که در آن جلسه حضور داشتند و آن منظره فجیع را دیده‌اند نقل می‌کنند که صمدخان می‌خندید و از جنایتی که در قرون وسطی همه نظیر آن کمتر دیده و شنیده شده لذت می‌برد و ناله حاجی احمد را با فحش پاسخ می‌داد.

روز بیست و هفتم محرم بحکم صمدخان، میرزا آقاخان خیابانی را دستگیر و در میدان قریون بدار زدند و سپس جسد او را به‌تون یکی از دکا کین مجاور آویختند. آقا بالا خان پیش از انقلاب تبریز معمم بود و شغل مکتب‌داری داشت ولی همینکه انقلاب آغاز شد عبا و عمامه را بدور انداخت و لباس مجاهدی در بر کرد و چون فطرتاً سرد پر دل و شجاعی بود در اندک زمانی ریاست یک دسته از مجاهدین را عهده‌دار گشت و در میان ملیون معروفیت بسیاری پیدا نمود، در موقع تشکیل ژاندارمری به ریاست یک گروهان منصوب گردید و یافتن شایانی از خود نشان داد. همینکه صمدخان به تبریز وارد شد او در خانه یکی از دوستانش مخفی شد ولی عمال صمدخان به محل اختفای او راه پیدا کردند و او را دستگیر نمودند.

روز بعد استاد محمد جعفر و عباسعلی شاکرد استاد جعفر را روسها دستگیر کردند و در کنار دیوار ارگ دولتی بدار آویختند.

می‌گویند استاد جعفر از مشروطه‌خواهان بوده و نسبت به مشروطه‌خواهان هوا-داری نمی‌کرد ولی چون مرد وطن پرست و متعصبی بود همیشه روسها وارد تبریز شدند و دست بگفت و کشتار گذاردند استاد جعفر و شاکردش تفنگ در دست گرفته به جنگ با روسها شتافتند و عده‌ای از آنها را به خاک و خون کشیدند، گفته می‌شد که روسها تعش چند سرباز روسی را در خانه مشهیدی جعفر از زیر خاک بیرون آوردند حاج محمد برادر حاجی علی دوافروش هم با اینکه کوچکترین مداخله در انقلاب تبریز نداشت و سرده او را سرد سربراه و سالمی می‌دانستند بجرم برادر حاجی بودن با اینکه جماعتی از اهالی شهر از او نزد روسها شفاعت کردند بدار کشیدند و خانه استاد جعفر را با دینامیت خراب کردند.

در همان ایام یکی از سردسته‌های مجاهدین را که سلفانه توانستم نام او را پیدا کنم سر بریدند و سپس بدن او را شقه کردند و در یکی از خیابانها هرشته را به در دکانی آویختند.

## کشته شدن پطروسخان

این جوان شجاع آزادیخواه در مجونبار که ده ارمنی نشین چند فرسخی تبریز است به دنیا آمد و خانواده اش بنام ملک-آندرسیان معروف بود همینکه به سن رشد رسید وارد حزب داشناکستون شد و مقامی در حزب پیدا کرد.

در قیام ملیون رشت با چند نفر از ارامنه به آن دیار رفت و در دسته یفرم وارد شد و در جنگ قزوین و تهران شجاعت بی نظیری از خود نشان داد پس از آنکه اداره ثلاث بر طبق قانون در ایران تأسیس شد پطروسخان به ریاست آن اداره در تبریز منصوب گردید و در اندک مدتی سر و سامانی به آن مؤسسه داد.

همینکه خبر التیماتوم روسها به تبریز رسید حزب داشناکستون و مشروطهخواهان تبریز تصمیم گرفتند که در مقابل روسها مقاومت و ایستادگی کنند و زیر بار قبول التیماتوم نروند ولی همینکه از تهران خبر رسید که دولت التیماتوم روس را پذیرفته و یفرم هم با دولت در قبول التیماتوم همدستان شده حزب داشناکستون از خیال مقاومت و تظاهر دست کشید و اکثر افراد حزب از شهر تبریز بیرون رفتند ولی پطروسخان در شهر ماند و دوش بدوش مجاهدین با روسها جنگید.

اگر چه کسروی می نویسد پطروسخان در جنگ با روسها شرکت نکرده بود ولی قرشی و گنجه ای برخلاف عقیده کسروی بودند.

بازی پس از آنکه روسها بر شهر مسلط شدند او را هم دستگیر کردند و چند روز در باغشمال زندانی نمودند سپس او را در میان یک گروهان سرباز به ارگ دولتی بردند و در بام ارگ بدار کشیدند.

کسانی که در موقع اعدام آن مرد رشید حضور داشتند از پردلی و بی اعتنایی او به مرگ حیرت کردند.

وقتی که کشیش یا دست لرزان انجیل را برای بوسیدن به او داد پطروس خان بتندی به او گفت مرا می خواهند بکشند تو چرا می لرزی و می ترسی و بدون بیم و ترس روی کرسی اعدام رفت و بدارش کشیدند ولی طناب دار پاره شد و پطروسخان به زمین افتاد و فوراً پناحاست و چون دوباره خواستند او را بدار بزنند یک صاحبمنصب جوان روسی به صاحبمنصبان دیگر گفت این مرد زجر اعدام را کشیده و در تمام دنیا وقتی که محکوم از دار زنده به زمین می افتد از کشتن او صرف نظر می کنند ولی روسها به گفته آن جوان توجه نکردند و مجدداً آن مرد دلیر را بدار زدند می گویند زن جوان باردارش در آن موقع حضور داشت و حالت آن زن همه را بگریه درآورد. در موقعی که می خواستند پطروس را بدار بزنند وصیت کرد که چون زنش حامله است نام فرزندی را که بدینا می آورد کینه جو گذارند.

غلام خان نه یکی از سران مجاهدین بود و بعد از خاتمه انقلاب تبریز ریاست قسمتی از شهرستانی را بعهدہ داشت پس از ورود حمدخان به شهر دستگیر و زندانی شد و در روز اول ماه صفر او را در قویون میدانی بدار زدند و سپس جسدش را

روز اول ماه صفر

آورده در نزدیکی مغازه‌های مجدالملک به دیوار آویختند. می‌گویند در خیابان پیش از آنکه او را اعدام کنند زجر بسیار به او دادند و کسانی که جسدش را دفن کردند شهادت دادند که آثار ضرب در چندین نقطه بدن او مشاهده کرده‌اند.

در همین زمان که روسها و حمدخان مشغول کشتار وطن پرستان بودند چنانچه نوشته امیرحشمت یا جمعی از مجاهدین از شهر بیرون رفتند ولی عده‌ای دیگر که خائسان در خطر بود و هر گاه گرفتار می‌شدند بدون شک کشته می‌شدند در شهر مخفی شده بودند و همه روزه از آدم کشیهای روسها و حمدخان آگاهی پیدا می‌کردند و بر خود می‌نزدند.

یکی از این افراد که اگر بدست روسها می‌افتاد بدون شک خونش ریخته می‌شد نوبری بود. او یکی از مشروطه خواهان و اگر بگویم بنیان گذاران مشروطه بود گزاف - گویی نکرده‌ام نوبری با اینکه در سلک روحانیون بود بسیار بی باک و انقلابی بود و از کسانی بود که کتبا جنگ با روسها را مجاز دانسته و مجاهدین را به مبارزه در راه وطن تشویق می نمود.

همینکه مجاهدین دست از جنگ کشیدند نوبری در خانه یکی از اتوایش مخفی شد و مدت یک ماه با سختی گذرانید و چون به او خبر رسید که اتباع قنصل روس در جستجوی او هستند نیمه شب از شهر تریخت و با زحمت بسیار که شرح آن موجب طول کلام است خودش را به خاک عثمانی رسانید و به سایر مجاهدین پیوست.

آقا حسین قشنگچی هم از کسانی بود که اگر در شهرداری عثمانی پناهنده نشده بود و بدست روسها می‌افتاد بطور حتم اعدام می‌شد.

بستگان سیدالمحققین رئیس ایالتی یا حمدخان دوست و هم پیمان بودند و موفق شدند موجبات خلاصی او را فراهم آورند اگر بخواهم شرح حال صدها کسانی که چندین ماه در گوشه و کنار از ترس جان مخفی بودند بنویسم این داستان بطول خواهد انجامید و فرصت برای نگارش وقایعی که جنبه تاریخی دارد از دست خواهد رفت.

داخل شدن طوفان انقلاب و مواجه شدن با مرگ بهترین  
 کشتار چهار نفر از آزمایشی است که شخصیت، شهامت، جوانمردی، یا کنیادی  
 پاکترین فرزندان ایران فدائاری و یا پستی و دنائت جنس افراد بشر را به‌منصه  
 بروز و ظهور می‌رساند و حقیقت آنها را روشن و آشکار می‌سازد.  
 چه بسا افراد که در زندگانی عادی کوچکترین تأثیر وجودی از آنها دیده نمی‌شود  
 ولی عمینکه خواهی نخواهی وارد اقیانوس بیکران انقلاب که ساحل ناپیداست شدند  
 مصدر کارهای مهم و بزرگ می‌شوند و نام آنها در تاریخ جاویدان می‌گردد و آنچه  
 در کمون آنها بوده بدون آنکه خود آنها بدانند و درک کرده باشند ظهور می‌کند.  
 وجه بسا افراد که خود را شجاع و دلیر می‌پندارند و شاید دیگران هم نسبت  
 به آنها همین عقیده را دارند ولی عمینکه با مرگ مواجه شدند چنان ترس و وحشت بر  
 آنها مستولی می‌شود که اعدام شده جان می‌سپارند.

افرادی که در روز ششم ماه صفر بدست روسها بدار آویخته شدند از کسانی بودند  
 که دوره چند سانه انقلاب را با جوانمردی و آزادگی پیدای رسانیدند و بطوری که  
 خواهیم نوشت در مقابل مرگ با سرنبندی و شهامت جان سپردند.

اول آقامیرزا کریم سردی بود خوشرو، یارسا و مؤسس به‌آزادی و با اینکه از  
 معلومات بهره زیادی نداشت و شغلش برآزی بود چون آنچه می‌گفت از روح و وحدانش  
 سرچشمه می‌گرفت بیاناتش فوق‌العاده در میان مردم تأثیر داشت.

این مرد یارسا از طلوع مشروطیت وارد در جرگه آزادیخواهان شد و پس از  
 به‌توب بستن مجلس و انهدام مشروطیت یکی از شجاعانی بود که دوش بدوش ستارخان  
 در مقابل قدرت عظیم استبداد قیام کرد و در مسجد ضممام خان واقع در ارمستان  
 جماعتی از آزادیخواهان گرد خود جمع کرد و اسلحه در دست گرفت و مدت یازده‌ماه  
 در سنگرها و کوچه و بازارها با دستجات قشون دولتی جنگید و از یاتنشست تا دشمن  
 آزادی را به‌زانو درآورد.

در واقعه جنگ با روسها چون نتوانست با تقوالت از تبریز بیرون برود چند روزی  
 در منزل خود منزوی بود تا آنکه حسین خان، قراشیشی صمدخان به‌او دست یافت و  
 او را دستگیر و زندانی نمود.

دوم شهدی محمد عمواعلی اهل اسکو بود و مردمان اسکو به‌دلیری معروفند  
 او مدتی در قفقاز می‌زیست و با بعضی از آزادیخواهان آن دیار و اعضای حزب سوسیال-  
 دمکرات آشنایی پیدا کرده بود و پیش و کم به‌عنایه آنها بی‌برده بود و با حیدر عمواعلی  
 که داستان او را بتفصیل در مجلدات پیش نگاشتم دوست و همراز شده بود.

گفته می‌شود که او یکی از کسانی بود که به‌سیاری حیدر عمواعلی بمب به‌طرف  
 نالاسکه محمه غیث‌آه برتابه کرد.



پس از توب بستن مجلس، به تبریز آمد و در انقلاب تبریز شرکت نموده و در جنگها مردانگیها کرد. پس از انقلاب تبریز زیادت یکی از کمیسرهای تبریز را عهده دار گشت و طوری لیاقت و شایستگی از خود نشان داد که در آن دوره سخت و مشکل شهر تبریز بواسطه کاردانی و شایستگی او از نعمت امنیت برخوردار بود. با اینکه مقام مهمی داشت بسیار ساده و بی آلاش بود و حتی از پوشیدن لباس رسمی خودداری می کرد.

می گویند شبها در لوحه ها گردش می کرد و به مردمان بدبخت و تهی دست کمک می نمود و روزی که کشته شد تمام قیمت اثاثیه او از صد تومان تجاوز نکرد. اردبیلی که یکی از مورخین مخالف مشروطه است در شرح حال او می نویسد «مشهدی عمواتلی در بلوای مشروطه شهرت بسیار بدست آورد و در نظمییه سمت سرشمعه و سر کمیسری داشت و کمدانی محله سرخاب و شستکان بعهد او واگذار شده بود مثل سایر ارباب مناصب به تجملات ظاهری مقید نبوده و در این مدت لباس رسمی نپوشید و مثل سایرین خودش را با جامه های فاخر گلابلتون دار نیاراست و شمشیر بر کمر نیست و با مردم بمهربانی رفتار می کرده»

در جنگ با روسها مردانه جنگید و عده ای از سربازان روسی را به خاک و خون کشید و جمعی را دستگیر نمود، ولی با نجوسین روسی با جوانمردی و مهربانی رفتار کرد و خون میمان از آنان پذیرایی نمود و آنها را سالم و راضی تسلیم مقامات روسی نموده و روسها از این گذشت و جوانمردی او اظهار تدردانی کردند. بهمین جهت عمواتلی در تبریز ماند و غافل از این بود که آزادبخواهی در نظر روسها گناهی غیر قابل عفو است و هرگز از او نخواهند گذشت. همان روزی که آقامبرزا کریم را توقیف نمودند او را عه دستگیر و زندانی کردند.

سود نوزبانی احمد از مجاهدین بنام بود ولی پس از خاتمه انقلاب اسلحه و ابزار جنگ را کنار ندارد و عت قهوه خانه باز کرد و به کسب و کار متغول شد و در جنگ با روسها مطلقاً شرکت نداشت روز اول صفر در قهوه خانه اش از مستتریان پذیرایی می کرد که دستگیر و زندانی گردید.

چهارم مشهدی احمد برادر حاجی قنقازی که پس از انقلاب به شغل نانواپی اشتغال داشت و با اینکه در جنگ با روسها شرکت نکرده بود گرفتار و زندانی شد. پنجم علیشاه اسرخیزی از مجاهدین بنام و دلیران دوره انقلاب بود و به رشادت و جوانمردی در میان عمود اهالی تبریز معروفیت بسزا داشت و در دوم صفر گرفتار و زندانی گردید.

ششم مارالانی که از سر دسته مجاهدین بود و گویا در قسمت باترخان سالار ملی اتجاء وظیفه می کرد و بگناه آزادیخواهی محبوس شد.

این گروه مظلومین که هشت نفر بودند در باغستمال محاکمه شده و محکوم به مرگ شدند.

پس از خاتمه محاکمه دستهای آنها را از بست بستند و هر هشت نفر را با چند سائداد روسی در یک کالسکه نشاندند و رهسپار ارگ دولتی که آن ایام قندگاه آزادی-خواهان بود گردیدند در راه همینکه چشم هر یک از آنها به یک آشنا می افتاد از او حلالیت می طلبیدند.

میرزا علی اکبر نامی می گوید در راه من به کالسکه مجوسین برخوردیم آقا میرزا کریم سرش را از دریچه کالسکه بیرون آورد و به من گفت عموغلی ما رفیق خدا حافظ ما را حلال کنید.

پس از آنکه به ارگ رسیدند آنها را پیاده کرده و همانطور دست بسته به طرف باغ ارگ که از طرف صدها سرباز روسی محافظت می شد و چند دار در آنجا پیا پیا بودند و آنها را در کنار دارها نگاهداشتند و حکم اعدام آنان را مجدداً خواندند و سیر غضبها به کندن لباس آنها پرداختند و سپس یک یک آنها را به دار آویختند.

اول مشهدی محمد عموغلی بدون بیم و ترس با قدمهای محکم به پای دار رفت و روی کرسی قرار گرفت و با دست خود طناب دار را به گردن انداخت و تلاعی که بر سر داشت با خشم به صورت صاحب منصب روسی پرتاب کرد و با پای خود کرسی را از زیر پایش آزاد کرد و پس از چند حرکت و تشنج پلرود زندگانی گفت.

سپس دیگران با همان شجاعت و بردباری مرگ را استقبال کردند. می گویند آقا میرزا کریم به هر یک از آنها که به طرف دار می رفتند می گفت نرسید عاقبت انسان مرگ است کلمه شهادت ادا کنید و روح خودتان را به خدا بسپارید و مردانه جان بدهید. و چون نوبت به خودش رسید مردانه روی کرسی رفت و طناب را به گردن انداخت و فریاد کرد زنده یاد مشروطه و سپس کرسی را با یک حرکت بکنار زد و در میان زمین و آسمان معلق ماند. دو نفر از مجوسین بنام نایب می و سپهر مشهدی هاشم را بکنار بردند و از کشتن آنها صرف نظر کردند.

#### هفتم صفر

در این روز فاجعه دیگری روی داد که مردم تبریز را بی نهایت پریشان و غمگین نمود. هنوز ساعتی از طلوع آفتاب نگذشت بود که مشهدی عباسعلی قندفروش و محمد آقای نجار را که در چند روز پیش روسها آنها را دستگیر کرده بودند و بیگانه می آنها ثابت شده بود و آزادشان کرده بودند مجدداً گرفتار و زندانی نمودند و صبح هفتم رمضان بدسور محمد خان شجاع الدوله آنها را در میدان به دار آویختند و مرده آنها را به ستون یکی از مغازه های مجدالملک آویختند.

برای آنکه خوانندگان این تاریخ بدانند که صمدخان نه فقط آدمکش و بیرحم بوده بلکه از عهد شکنی و تزویر هم خودداری نداشت داستان دستگیر کردن مهدی عباسعلی را در چند سطر نقل می‌کنیم. پس از اینکه این دو نفر از جنک روسها نجات یافتند صمدخان آنها را احضار کرد و با قیافه مهربان به آنها گفت من به جوانان غیرتمند مثل شما احتیاج دارم و در آینده کارهای مهم به شما رجوع خواهم کرد و از محبت بهره‌مند خواهید شد. این بیچارگان باسید آنکه دیگر خطری متوجه آنها نیست به کسب و کار خود مشغول شدند. روز پنجم صفر سال ۱۲۰۳ قمری فرانسبانی صمدخان برای آنها پیغام داد که فردا صبح در خانه باشید من با شما کار دارم آنها خوشحال در خانه بانتظار فرانسبانی نشستند و برای پذیرایی او شربت و شیرینی تهیه نمودند نزدیک ظهر فرانسبانی با عده‌ای فراش به خانه مهدی عباسعلی رفت و با یک وضع بی‌شرمانه آنها را دستگیر و به محبس برد و بطوری که نوشتیم فردا صبح آنها را اعدام کردند.

روز نهم صفر روسها یکی از مجاهدین گرجی که نام او را نتوانستیم بیابیم در روی پام ارک دولتی به‌دار آویختند. مرحوم بادامچی که در آن زمان در قسولگری انگلیس پناهنده شده بود می‌گفت این جوان گرجی بیش از بیست و پنج سال نداشت و گویا از خانواده نجیب و شریف گرجستان بود و در حزب آزادخواه سوسیال دمکرات عضویت داشت همینکه خبر انقلاب تبریز در قفقاز منتشر شد برای نجات ایران از قید استبداد با چند نفر از رفقای هم سنش راه تبریز را پیش گرفت و در دوره انقلاب با شجاعت و جوانمردی در راه آزادی جنگید، رفتار و کردار سوده این جوان غیرتمند ضرب‌المثل بود و پاک نظری او را همه تحسین می‌کردند.

این جوان شریف پس از خاتمه انقلاب با کمال سختی در یک کاروانسرا زندگی می‌کرد و از مال دنیا جز یک لحاف و یک قطعه بوریا چیزی نداشت.

روسها او را دستگیر کردند در موقعی که او را می‌خواستند بدار بزنند با گشاده‌رویی لب به سخن گشود و گفت که چون در دنیا چیزی ندارم بجز یک لحاف و مبلغی هم به کاروانسرادار متروض هستم از دوستانم تقاضا دارم آن لحاف مرا در مقابل قرضی که به کاروانسرادار دارم بدها و بدهید و نیز چون مسلمان شده‌ام خواهش‌مدم مرا در قبرستان مسلمانان دفن کنید.

پس بیای خود روی چهار پایه رفت و طناب دار را به گردن خود انداخت و در میان زمین و آسمان آویخته شد ولی از بخت بد طناب پاره شد و آن جوان به زمین افتاد، سربازان روسی طناب را گره زده و مجدداً او را به‌دار آویختند ولی بار دیگر طناب پاره شد و آن جوان بدبخت نقش زمین گشت. کسانی که حضور داشتند گمان می‌کردند پس از آنکه دوبار آن جوان را بدار کشیدند و طناب پاره شد روسها از او دست خواهند کشید ولی آن بیرحمها برای یار سوم او را بدار کشیدند و به‌دیار دیگرش فرستادند.

پس از کشته شدن آن جوان چند نفر از مسلمانان با احترام وصیتی که کرده بود او را غسل داده و کفن کردند و در قبرستان مسلمانان مجاور دروازه نوپه بدخاک سپردند. دو روز بعد از این واقعه حریفی در ارگ دولتی روی داد و یک مخزن بزرگ باروت و اسلحه آتش گرفت و چندین اطاق خراب شده و عده زیادی از سربازان روسی کشته شدند. مردم می گفتند خون آن گرجی بیگناه دامنگیر روسها شد.

فردای آن روز مشهدی غفارخان برادر ستارخان را که در باغشمال محبوس بود در میان یک گروهان سرباز روسی به ارگ دولتی بردند در حیمان لباسهای او را کردند و دستهایش را از پشت بستند همینکه او را به طرف دار بردند سی خواست صحبت کند ولی در خیم چنان سلیبی ای به صورت او زد که کلاهی به زمین برداشت و روی سر محکوم گذارد. مشهدی غفارخان چون این سهربانی را از صاحب منصب روسی دید از او خواهش کرد که چند دقیقه به او مهلت بدهند که نماز بخواند، صاحب منصب روسی تقاضای او را پذیرفت پس از خاتمه نماز و دعا محکوم با پای خود به طرف دار رفت و میرغضب طناب دار را به گردنش انداخت و کرسی را از زیر پایش کشید چون مشهدی غفارخان سرد فوی هیکل و زورمندی بود یکی دو دقیقه جان کندنش طول کشید و میرغضب برای اینکه زودتر به حیات او خاتمه بدهد پاهایش را گرفت و با قوت تمام به پایین کشید تا جان از بدن آن بیچاره بیرون رفت.

روز شانزدهم صفر از طرف صمدخان، محمد قفقازی را که چند روز بود زندانی کرده بودند در قیون میدانی سر بریدند و با همان خنجر می که گلویش را بریده بودند در سینه اش فرو کردند.

محمد قفقازی پس از جنگ با روسها از شهر فرار کرد و خود را بدخلفا رسانید و می خواست به روسیه برود ولی بدست عمال صمدخان گرفتار شد و روانه تبریزش کردند در اینجا ناگفته نگذارم که این مرد با اینکه جنگجو و پیر دل بود قلب سخت و بیرحمی داشت و چند نفر را که در دوره انقلاب محکوم به اعدام شده بودند، بدست خود، آنها را کشت.

از روی تحقیق در آن ایام عده زیادی را در محبس صمدخان و در باغشمال اعدام کردند که نگارنده نتوانستم نام و نشان آنها را بدست بیاورم.

## خودکشی شاهزاده امان‌الله میرزا

این جوانمرد فرزانه از طلوع مشروطیت با اینکه در قزاقخانه مقام رفیعی داشت چون روسها را دشمن آزادی ایران می‌دانست و با سران نهضت انقلاب مشروطیت همکاری می‌کرد از شغل خود کناره گرفت و بدون پروا در جرگه آزادیخواهان وارد گردید و مصدر خدماتی شد که اینک از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

چون به ریاست قسطنطنیه آذربایجان برگزیده شد و به تبریز رفت بنای همکاری و همکاری را با سران ملیون گذارد و در مجامع آنها شرکت می‌کرد پس از آنکه به سمت کفالت ایالت آذربایجان انتخاب شد و جنگ میان مجاهدین و روسها در گرفت مردانه از مجاهدین طرفداری می‌کرد و آنها را به پایداری در مقابل دشمن بیدادگر تشویق می‌نمود و آنچه در آن سامان می‌گذشت به تهران گزارش می‌داد.

در روزهای جنگ با تفاق مرحوم ثقة الاسلام و قنصل انگلیس و قنصل فرانسه کوشش بسیار کرد که آتش جنگ را خاموش کند و صلح و صفایی بوجود بیاورد ولی چون روسها جز تسلط بر آذربایجان مقصودی نداشتند مساعی او بجایی نرسید، روسها امان‌الله میرزا را نزد دولت ایران متهم کردند که او محرك مجاهدین به جنگ و خونریزی بود.

همینکه روسها شهر را قبضه کردند و بر دستگاه دولتی تسلط پیدا نمودند شاهزاده امان‌الله میرزا برای حفظ جان خود مجبور شد در قنصلخانه انگلیس پناهنده شود. اینک شرح زندگی و خودکشی آن شهید سعید را که بقلم شاهزاده شهاب‌الدوله نماینده دوره اول مجلس شورای ملی و سناتور فعلی نگارش یافته در اینجا عیناً نقل می‌کنیم:

شاهزاده امان‌الله میرزا جهاننانی فرزند جهانگیر میرزا فرزند سیف‌الله میرزا فرزند فتحعلی شاه در تاریخ ۱۲۸۶ هجری چشم به این جهان گشود پس از تحصیلات ابتدایی در تاریخ ۱۳۰۰ وارد مدرسه دارالفنون شد بعد از بیمودن مراحل مقدماتی وارد کلاس پیاده نظام شد، ژنرال ویت آلمانی در جنگهای ۱۸۷۰ مسیحی که بین آلمان و فرانسه

واقع شده، شرکت داشت، استاد کلاس نظام مدرسه دارالفنون بود. امان‌الله میرزا پس از فراغت از تحصیل مدرسه به رتبه افسری در بریگارد قزاق که تحت سرپرستی افسران روسی اداره می‌شد نایل گردید و خدمات برجسته‌ای به‌عیده گرفت از جمله در سالی که طاعون در افغانستان بروز کرده بود امان‌الله میرزا با یک عده قزاق مأمور حدود افغانستان شد که جلوگیری از آمد و رفت اهالی و سرایت مرض کنند.



شاهزاده امان‌الله میرزا

اعلیحضرت که در آن هنگام از افسران قزاقخانه بودند در آن سفر همراه امان‌الله میرزا در حدود افغان انجام وظیفه می‌کردند. در خاطر دارد که اعلیحضرت

مکرر شخصیت و وطن پرستی امان الله میرزا را می ستودند. امان الله میرزا مراحل عالییه نظام را پیمود تا به درجه امیرنومانی رسید. در هنگام تاجگذاری نیکلا آخرین امپراطور روس شاهزاده عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین شاه بنمایندگی شاه ایران مأمور تهیت و شرکت در تاج گذاری شدند امان الله میرزا بعنوان آتاشه نظامی در آن میسیون شرکت داشتند.

در آغاز نهضت سمرقده طلبی که زُنرال لیاخف فرمانده بریگاد قزاق بود امان الله میرزا معاون وی بشمار می رفت و نظر به رویه آزادبخواهی که در او مشاهده کرد او را از خدمت دیویزیون قزاق برکنار ساخت. در همان موقعی که مجلس اول منعقد بود مطابق قانون هیأت مجلس حق انتخاب نماینده داشت معضه الیه را به و کالت مجلس انتخاب کردند.

در کابینه اتابک که مرحوم مستوفی الممالک به وزارت جنگ معرفی شد، امان الله میرزا را به سمت معاونت وزارت جنگ معرفی کردند، مدتی در این سمت با نهایت جدیت انجام وظیفه می کرد. از خدماتی که انجام داد تشکیل سوار نظام رقمه بود که مورد تحسین مطلعین فن از خارجی و داخلی گردید در تاریخ ۱۳۲۷ مأمور آذربایجان شد که تشکیلات قسول آن ایالت را تکمیل نماید. در حین انجام این مأموریت خطیر که ناملاً برخلاف میل دولت روسیه تزاری بود مدتی نایب الایاله و باصطلاح امروز کفالت استانداری را بعهده داشت و به لقب ضیاء الدوله ملقب شد. در ۱۳۲۸ شجاع الدوله صدخان دست نشانده دولت تزاری برای استیلا به آذربایجان و زنجان که بنا بر قرارداد تقسیم منطقه ۱۹۰۷ از طرف روسها تقویت می شد، هجوم به شهر تبریز برد. امان الله میرزا با قوای خود با کمال شهامت به دفاع پرداخت، در این موقع قوای نظامی روس بکمک شجاع الدوله شهر تبریز را محاصره و سپس شهر تبریز را متصرف شد. امان الله میرزا که در مقابل نیروی مهاجم تاب مقاومت نداشت به کنسولگری انگلیس پناهنده شد انگلیسها برخلاف رویه سابقستان که از پناهندگان حمایت می کردند در این مرحله در حفظ و حمایت ایشان مضایقه کردند و صراحتاً گفتند نظر به عهده نامه با روسها و نظر به اتحادی که با روسها دارند از پناهندگی امان الله میرزا امتناع می نمایند. قهرمان حکایت که یتیم داشت به جنگ سربازهای خونخوار تزاری خواهد افتاد و به سرنوشت نفع الاسلام و دیگران از بین خواهد رفت با نهایت ناسیدی تودیع به تمام فامیل نوشت و برای فرزند دلبندهش سیهیدجهانبانی دستوراتی داد و با طپانچه خود کشی کرد و شهید راه وطن شد.

سیهیدجهانبانی که نامش نصره الله بود در این واقعه، برای جاودانی نام پدر امان الله میرزا خوانده شد، در هنگام فوت پدر در روسیه مشغول تحصیل بود پس از شنیدن خبر وحشت اثر به تهران مراجعت کرد و به تحصیل خود ادامه داد، آکادمی

تزاری: بیابان رسانید. از امان‌الله میرزا سه پسر بجای ماند. سیهبد جهانیانی (که فعلاً سنا تور است) سر تپ منصور جهانیانی، عزیز الله جهانیانی که با شرکت بانوی خود شوکت ملوک جهانیانی مدرسه ایران را در حوزت شهر اداره می‌کنند و نوادگان و فرزندان میهن را تربیت و آماده خدمت وطن می‌توانند.

مذاکراتی که میان دولت روس و انگلیس و دولت ایران واقع به امان‌الله میرزا در زمانی که در قفس سواخانه انگلیسی پناهنده بود بسیار مفصل است و چون نگارش عمده آنها در اینجا مقدور نیست فقط بعد از چند نکته دفاعت می‌شود.

اول: چون امان‌الله میرزا در تلگرافی که روز اول جنک میان مجاهدین و روسها به دولت ایران مخابره کرده بود صریح نوشته بود که روسها دست نه آدمکشی زده‌اند و در حدود پانصد نفر مردم بیگناه را کشته‌اند و این خبر در کشورهای آریانه تأثیر بدی داده بود و در مجامع ملی انگلستان انتقاداتی از رویه ظالمانه روسها نموده شد که در پارلمان انگلیس و جراید منعکس شده بود، روسها جدا می‌خواستند این خبر را تکذیب کنند و تا حدی هم موفق شدند زیرا قسول انگلیس منضم تبریز که غلبه از سیاست روسها طرفداری می‌کرد در تلگرافی که به وزیر خارجه انگلیس و سفیر انگلیس در تهران نموده بود مندرجات تلگراف امان‌الله میرزا را تکذیب نموده بود عین گزارش قسول انگلیس به دولت انگلیس در کتاب آبی مندرج است.

دوم: روسها برخلاف حقیقت می‌خواستند به دنیا ثابت کنند که اول از طرف ایران به قتل روس حمله برده شد و بطوری که دیدیم تلاش بسیار برای بدست آوردن مدارک مورد اعتماد در این راه نمودند و ثقت‌الاسلام را هم چون حاضر نداشتند این نظریه آنها را تصدیق کنند اعدام کردند و امان‌الله میرزا هم در تلگرافاتی که به تهران کرده بود تصریح نموده بود که روسها به نظمیة رفتند و دو نفر را کشتند و بیس زد و خورد میان مجاهدین و قتل روس در گرفت.

سوم: روسها کوشش می‌کردند که سندی که امان‌الله میرزا بخط خود نوشته بود و در آن به مجاهدین اجازه داده بود که در صورت حمله روسها حتماً باید از خود دفاع کنند و در حفظ و حراست وطن از تجاوز اجانب جلوگیری نمایند دست بیاورند و بر طبق آن او را محکوم به اعدام کنند.

چهارم: چنانکه مکرر نوشته سیاست آن روز انگلیس متکی بر این اصل بود که بهر قیمت که شده روسها را از خود راضی نگهدارد و هر ضربه و تجاوزی که روسها در ایران می‌کنند نادیده بگیرد و از اعمال آنها دفاع کند چنانچه پس از آنهمه جنایت و کشتاری که روسها از بیگناهان و سران آزادیخواهان در تبریز نمودند جرأید مهم انگلیس فقط بطور اختصار از قتل ثقت‌الاسلام سخن گفته بودند و سایر آدمکشیهای روسها را نادیده گرفته بودند و وزیر خارجه انگلیس هم در مجلس عوام در مقابل اعتراض



یکی از نمایندگان آزادخواه جواب داد که اخباری که از طرف ایرانیان منتشر می‌شود غرض آنست و موضوع کشاکش تبریز امر مهمی نبوده.

باری انگلیسها برای اینکه دولت متحد خود را در مقابل آلمان نیرومند راضی نگاهدارند جان و مال و خاک ایران را برانگاز در اختیار آنها نگذاشته بودند و نه فقط اعمال روسها را نادیده می‌گرفتند بلکه از آنها دفاع می‌کردند.

پس از گفتگوی بسیار که چندین روز بطول انجامید انگلیسها می‌خواستند امثال الله میرزا را از قفسولخانه بیرون کنند ولی نه بصورتی که او را تحویل روسها بدهند بلکه بوضعی که گفته شود که خود او با رضایت خاطر قفسولخانه را ترک کرده و شاهزاده امثال الله میرزا هم که مرد خردمندی بود به مناصد قفسول مکار پی برده بود و یغین داشت که راهبانی که در جلو پای او نگذاشته‌اند و فرمودی که به او پیشنهاد نموده‌اند بی‌پایه و مایه است و بدین آنکه از قفسولخانه خارج شود از جنگ روسها خلاصی نخواهد داشت چون که می‌توانست در شهر تبریز بماند و نه ممکن بود به خارج برود زیرا تمام راهها تحت احصار قفسول روسی بود و فرار از دست آنها امکان نداشت و هرگز او را در شهر دستگیر نمی‌کردند قطعاً هر راهی را که برای رفتن به تهران تا به خارج انتخاب می‌کرد قفسول می‌بند.

این بود که برای آنکه بدست دشمن نماند و با حر و بر با می‌انزایی شسته نشود تصمیم به خودکشی گرفت و چون در موعود ورود به قفسولخانه در عدد شش صبح با خود همراه داشت که مأمورین قفسولخانه قصد کرده بودند و قطعاً حمله دانه قشنگ در خانه داشت بود. به قفسول بی‌خبر داد که چون خیال بیرون رفتن از قفسولخانه را دارد و می‌خواهد پیش از حمله دادن به حصن شستولهای خود را به بیخاع اندوخته عمده نماید تقاضا دارد که شستولها مسرود گردند.

قفسول همه بدون حوق و حوا شستولها را برای او فرستاد. یکی از اعضای قفسولگری که کویا مرادش شاهزاده بود نقل می‌کند که آن شب را شاهزاده تا صبح نخواستید و به نوشتن و قدم زدن گذرانید و چون نامه‌هایی که به اقوام و بستگانش نوشته بود تمام کرد یکی از شستولها را پر کرد و سر آن را به تهیگاه خود گذارد و آتش کرد و هماندم روی زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

قفسول انگلیس در گزارشی که به سفیر انگلیس مقیم تهران داده چنین می‌نویسد: چون امروز ضیاءالدوله بساعت هر روز از اطاق خود بیرون نیامده بود من به اطاق او رفتم استونس و یکی از نوکرها هم همراه من بودند او را دیدم مرده و بر روی سیله به روی زمین افتاده یکسوی پهلوش را کلوله زخمی ساخته رخنها هم در پش و دانه‌های نیمه‌شده باز بود اما به اطاق همه بجای خود بود، معلوم بود که او خودکشی کرده من بی دگر فرستادم و نمائنده دگر گزار را هم اینجا خواندم که در رسیدن حضور

داشته باشد. شاهزاده خند کاغذ نوشته و آن کاغذی که بنام من است در مرقع باز کرده و خواهی خواند.

یکی از نمایندگان شجاع الدوله حسین حکایت می کرد: ظهر سر سفره شجاع الدوله بودیم که از قسوقگری اطلاع دادند که ضیاء الدوله خود را کشته است صمدخان مرا باسوز کرد که بنام نماینده بی به قسوقخانه بروم چند نفر هم همراه من روانه شدند. وقتی که رسیدیم نماینده نار گزارزی و کسان دیگر هم رسیده بودند چون در اطاق را باز کردند دیدیم شاهزاده روی زمین خوابیده و در روی میز چهار کاغذ دیده می شد که یکی از آنها را بنام سرپرست پسرش به بطرس پورغ نوشته بود.

یک نامه برای پدرش و یکی برای همسرش و یک نامه هم به شجاع الدوله نوشته بود و در آن خواهش کرده بود که جنازه او را با احترام دفن کنند جنازه را با شکوه بلند بردند و به سید حمزه بردند و در آنجا با احترامات لازمه به خاک سپردند.

مردم تبریز از خودکشی ضیاء الدوله که جز نیکویی و حسن اخلاق از او ندیده بودند بی نهایت متأثر شدند و چنانچه صدها نفر اشک از خودکشی آن مرد نیکو سبب و وطن پرست ریختند.

صبح آن روز روسها حاجی تقی را با یک نفر گرجی روی نام ازک دولتی بدار زدند. حاجی تقی جواهر فروش بود و در برادر داشت که در کسب و کار با او شرکت داشتند حاجی تقی شخصاً مردی ملایم و آسایش طلب بود ولی برادرانش معامله اسلحه می کردند و با مجاهدین دولتی سر و کار داشتند و در جنگی که در نازوانسرای سدهای ها میان مجاهدین و روسها در گرفت یکی از برادران حاجی تقی در آن جنگ کشته شد.

حاجی تقی هم بی نهایت از کشته شدن برادر دلسوخته و گریه و زاری زنیا هم او را متأثر کرده بود از خانه بیرون رفت و برای تسکین زنیا به ناز ناسابسته ای دست زد به این معنی که نعلش یکی از سربازان روسی را که در لوجه مجاور افتاده بود پیدا کرد و سر او را از تپش جدا نمود و به خانه آورد.

چون جنگ خاتمه پیدا کرد و روسها به جمع آوری کشتگان خود پرداختند و تن بی سر سرباز روسی را پیدا کردند برای پیدا کردن سر مسئول به خانه های مجاور هجوم بردند و به کاوش پرداختند و چون سر را نیافتند چند نوبت و مسلسل در نقاط آن محله و کجوه استوار کردند و به مردم اعلام داشتند که در صورتی که سر سرباز را تحویل ندهند آن محله را به توپ خواهند بست و همه خانه ها را ویران خواهند نمود.

حاجی تقی از خانه فرار کرده بود ولی روسها پسرش را که یگانه فرزندش بود

دستگیر و زندانی کردند و خانه‌اش را غارت کرده ویران ساختند در حین خراب کردن خانه سرسرباز روسی را در تون گرمابه پیدا کردند.

چون حاجی تقی فرزندش بی نهایت علاقمند بود از جایی که مخفی بود بیرون آمد و برای استخلاص فرزندش به ملاقات مقامات نظامی روسها رفت ولی بمحض اینکه حاجی را شناختند او را دستگیر کردند و پس از چندی اعدامش نمودند.

اما سردگرجی را که با تفاق حاجی تقی بدار زدند چون در نام و نسل او آگاهی در دست نیست به آنچه که نوشته شد قناعت می کنیم. در آن روز دو نفر کرد را که از طرف روسها دستگیر شده بودند با تهاجم اینکه با عده‌ای یکی از ساخلوهای روس حمله برده‌اند بدار زدند.

برای آنکه آثار دوره مستروطه از میان برود رفیع الدوله که به لقب اسیر فیروز از طرف شجاع الدوله ملقب شده بود و به سمت یگترینگی شهر منصوب گشته بود دست به خرابکاری آثاری که مستروطه خواهان از خود بیادگار گداخته بودند زد و حتی مریض خانه‌ای را که برای معالجه فقرا تأسیس شده بود از میان برداشت و بسیاری از مدارس جدید را تعطیل کرد و حتی گفته می شد که سنگرشهای خیابانهایی که در زمان ستاره خان ساخته شده بود از میان برد. از طرف دیگر روسها به ویرانی تمام خانه‌هایی که از آنجا به طرف قشون روس تیراندازی شده بود پرداختند و بیش از صدخانه را با دیناست بنیان کن کردند.

محمد آقا و دو برادرش از طلوع انقلاب با شوق بی پایان و از خود گذشتگی جان بر کف گرفتند و تنگ بر دوش وارد سلک مجاهدین شدند و دیری نکشید بواسطه شجاعت و جوانمردی که از خود در جنگهای خونین خیابان که بسر کردگی باقی

۲۶ صفر

خان سالار ملی آغاز شده بود شهرت بسزایی پیدا کردند و عهده دار ریاست دسته‌ای از مجاهدین گشتند.

ابوالقاسم برادر کوچکتر در جنگهای خطیب بیست قشون صمدخان کشته شد پس از خاتمه جنگ نایب محمد و نایب محمود برادرش وارد در خدمت شهربانی شدند و نایب محمد ریاست یکی از کلانتری‌ها را عهده دار گشت و چون جنگ با روسها آغاز شد این دو برادر با همان شجاعت و فداکاری وارد میدان کارزار شدند. نایب احمد در همان روز اول جنگ کشته شد.

پس از خاتمه جنگ با روسها نایب محمد بیست عمال شجاع الدوله اسیر و زندانی شد و در روز ۲۶ صفر با سر صمدخان آن جوان دلیر را برای اعداد به یون میدانی بردند. اردبیلی که از مخالفین مستروطه خواهان بود می نویسد: چون آن جوان دلیر را

به کشتارگاه بردند به روی زمین نشاندند، به میرغضب گفت من در این دم آخر از شما یک تمنا دارم و آن این است که پس از آنکه مرا کشتید جسد مرا بدار نکشید دو نفر میرغضب طنابی بگردن او انداختند و هر یک پای خود را روی یکی از شانه هایش گذاردند و دوسر طناب را کشیدند پس از اینکه جوان نا کام روی زمین افتاد میرغضب چند لگد بسینه او زد و چون هنوز جان در بدن داشت دستمالی را با نوک خنجر بطوری که دهن او دریده شد در گلویش فرو برد و با آن وضع شقاوت آمیز به حیات او خاتمه داد سپس سبلی از بستگان او گرفتند و جسد بیجان را به آنها سپردند.

در این روز روضها شهدی هاشم حراج چی را که یکی از سر-  
دسته های مجاهدین بود و مدتی در حبس گذرانده بود یا یک  
نفر گرجی در میان یک صف سرباز به ارگ بردند و در آنجا  
بدار کشیدند.

### اول ربیع اول

شهدی هاشم پس از جنگ با روسها در خانه یکی از دوستانش مخفی شد روسها  
پسرش را دستگیر کردند و همان روزی که مرحوم میر کریم را اعدام کردند او را هم  
به پای دار بردند ولی یعلتی که بر ما معلوم نیست از کشتن او صرف نظر کردند.  
روز بیست و یکم صفر کسان صمدخان شهدی هاشم را دستگیر کردند و پس از  
بیست و چهار ساعت تحویل روسها دادند.

کسروی می نویسد با کشتن شهدی هاشم دوره آدمکشی روسها سپری شد و دیگر  
کسی را نکشتند ولی بطوری که خواهیم نگاشت شجاع الدوله روز بروز در آدم کشی و  
جمع آوری مال جری ترمی شد و عمال بیرحم او هم از ارتکاب جنایات گوناگون خودداری  
نداشتند.

در این ماه بازار آدمکشی صمدخان رواج داشت و اگر بخواهم  
جنایات این سرد و عمالش را که در این ماه مرتکب شدند  
بنویسم باید یک کتاب پر مجلدات این تاریخ بفرزیم این  
است که بطور اختصار بذکر بعضی فجایع برجسته قناعت  
می کنم زیرا در حدود چهل نفر افراد بیگناه را در حبس آفتدر زجر دادند و شکنجه کردند  
که جان دادند و عده ای را بعنوان تبعید به مراغه فرستادند ولی اکثر آنها را با در راه  
تلف کردند و با در زندانهای تنگ و تاریک از میان بردند.

### ماه ربیع الاول

روز چهارم ربیع الاول تقی اف را دستگیر و تحویل زندانبانان دادند و چون شب  
رسید او را بحکم صمدخان از زندان بیرون آوردند و در جلو در زندان خفه اش کردند.  
میرزا حسینخان نامی که یکی از محبوسین بود نقل کرده که تقی اف را در حضور

ما طناب بگردنش انداختند و بنای کشیدن را گذاردند ولی چون جان نمی داد دو نفر میرغضب آنقدر لگد روی سینه و شکمش زدند و به او فشار آوردند تا جان داد فردا صبح جسد او را به قیون میدانی بردند و به معرض نمایش گذاردند دو نفر از برادران تقی اف فرار کردند و جان از دست صمدخان بدر بردند.

بادامچی نقل می کرد که چون تقی اف مردی خوش خلق و خوش معاشرت بود و ظلمش به کسی نرسیده بود مردم تبریز او را دوست می داشتند و حتی دشمنان مشروطه هم نسبت به او کینه در دل نداشتند بهمین جهت همان روز که او را دستگیر کردند عده ای برای شفاعت نزد شجاع الدوله رفتند و آزادی او را استدعا نمودند شجاع الدوله به آنها قول داد که او را آزاد خواهد کرد ولی در همان شب حکم داد او را بطوری که در بالا نوشته ام کشتند.

روز عید نوروز برسم باستانی شجاع الدوله دستور داد که یک صد تیر توپ شلیک کنند ولی بمحض اینکه صدای توپ بلند شد روسها از آن جلوگیری کردند. شجاع الدوله آن روز را برسم فرمانروایان دوره استبداد مجلس سلام مفصلی آراست و عکس محمد علی شاه را در روی یک صندلی مجلل قرار داد و دستور داد که خطبه بنام شاه مخلوع خوانده شود ولی به این کار موفق نشد و علت عدم موفقیت او هم این بود که از طرف نمایندگان خارجی که باید رسماً در روز سلام حضور پیدا کنند به او پیغام دادند که چون احمد شاه پادشاه ایران است و دولت های مطبوع با احمد شاه را رسماً شاه ایران می شناسند نمی توانند در چنین سلامی که شجاع الدوله تهیه کرده حضور پیدا کنند.

میرزا جعفر خیابانی که یکی از احرار بنام بود از دیر زمانی بدست روسها گرفتار و در باغ شمال زندانی شده بود و خاندهاش را هم با دینامیت ویران کرده بودند پس از چندی روسها او را تحویل صمدخان دادند و چون صمدخان با او سابقه دوستی داشت او را آزاد کرد ولی پس از چند روز او را با فرزندانش دستگیر و زندانی کردند و از او مطالبه هشت هزار تومان نمودند.

میرزا سید الله خوبی را که سرسلسله مجاهدین آن سامان بود با پسرانش با سر صمدخان دستگیر نمودند و با مدلت و خواری آنها را به تبریز آوردند و در حضور صمدخان بدعوب بستند و آنقدر زدند که هر سه از حال رفتند سپس آنها را زنجیر کرده در یک محل تاریکی حبس کردند.

یکی از مردان معروف و مهمی که در آن زمان در مجلس صمدخان سر می برد

آقامیرزا رحیم صدقیانی بود. این سرد در دوره انقلاب از بدل سال در راه پیشرفت مشروطیت مضایقه نکرد و آنچه در قدرت داشت در راه آزادی ملت صرف کرد. حاجی محمد باقر ویجویه با اینکه پیرسرد محترمی بود و کوچکترین مداخله در جنگها نداشت با پسرانش بدست عمال صمدخان اسیر و چند ماهی زندانی بود بطوری که شنیده می شود مبلغ گزافی از آنها گرفتند و آزادشان کردند.

در روزهای سیاهی که تقدیرات آذربایجان بدست اجانب افتاده بود و سر نیزه دشمن بر جان و مال و آبروی مردم  
کنکاش  
ملاها و مستبدین  
فرمانفرمایی می کرد و هر روز خون چندین نفر بیگناه بوضع فجیعی ریخته می شد و محبسها از مظلومان سالامال بود و هزارها نفر احرار از خانه و کاشانه خود فرار کرده سر به بیابانها گذارده بودند و یا در گوشه و کنار مخفی بودند ملاهای مستبد که خود را حامی شرع مبین و نماینده سیدالمرسلین می دانستند با تکاء قشون اجنبی برای بازگشت سلطنت مزدی که شش سال موجب آنهمه خونریزی و بدبختی و انقلاب شده بود و بزرگترین دست نشاندۀ روسها بود و بیاری آنها جنایت را مرتکب شده بود، قیام کردند و بدستاری صمدخان مجالس و محافلی برپا کردند و در مساجد اجتماع نمودند و دسته دسته مردم عوام را تحریک کرده فریاد ما محمدعلیشاه را می خواهیم در کوچه و بازار بلند کردند و طومارهای طویل و عریض که در بالای آن نوشته شده بود: «ملت خواهان سلطنت محمدعلیشاه است» بدست اشخاص داده و افراد را به مهر کردن آن طومارها مجبور می کردند و مردم بدبخت هم در آن محیط رعب و وحشت از ترس جان و آبروی خود این ورق پاره را امضا می کردند و به ملاهای مستبد تقدیم می نمودند و نام این عمل زشت را خواسته ملت می گذاردند. از طرف دیگر ملاها تلگراف بی دربی به امپراطور روسیه و دولت انگلیس مخابره کرده با فروتنی استدعای بازگشت شاه مخلوع را به ایران می نمودند.

صمدخان شجاع الدوله هم که با شاه مخلوع مکاتبه داشت رؤسای ایلات و عشایر را با خود همدست کرده و آنها را به تظاهر عصبان بنفع شاه مخلوع وادار می نمود اینک برای نمونه یکی از تلگرافات ملاهای تبریز را که به امضای معارف آنها رسیده به نظر خواننده می رسانیم.

لندن بتوسط وزارت جلیله امور خارجه

«مقام منبع هیأت وزرای عظام دامت شوکتهم . بوسیله عریضه تلگرافی به خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس امپراطور اعظم خلدالله ملکه متظلم شدیم که بواسطه هجرت اعلیحضرت محمدعلیشاه از مملکت سوروشی خود و انفصال ذات مقدس

آن اعلیحضرت از تاج و تخت نیاکان زحمت و خسارات بی پایان به اهالی ایران نموده و مصیبت زیاد از اتلاف نفوس و اموال به عموم مردم این سامان وارد شده است. استدعا نمودیم در اعاده و رجعت آن اعلیحضرت به ایران توجهات خسروانه مبذول فرمایند. تا کنون به صدور جواب مفتخر نگردیده اینک هم بتوسط وزرای محترم تجدید تظلم و استدعا نموده از پیشگاه عدل و رأفت بندگان اعلیحضرت مقدس امپراطور مسترحام می نماییم که باقتضای مراسم ملوکانه اهالی ایران را بوجود مقدس پادشاه بالاستحقاق مفتخر و سرفراز فرمایند که به دعای ذات همایونی مشغول باشیم. حاجی میرزا تقی مجتهد، میرزا موسوی، میرزا ابوالقاسم مجتهد، حاجی میرزا محمد مجتهد، حاجی میرزا عبدالحسین مجتهد، آقا میرزا یوسف مجتهد، میرزا صادق مجتهد، میرزا محسن مجتهد، حاجی میرزا عبدالکریم امام جمعه، حاجی میرزا ابوالحسن مجتهد، حاجی میرزا رضا آقا مجتهد، حاجی میرزا عبدالعلی آقا مجتهد، آقای میرزا عبدالکریم مجتهد، حاجی میرزا باقر آقا قاضی، حاجی میرزا عبدالوهاب آقا، آقا میرزا محمود آقا پیش نماز، آقا میرزا عبدالشکوه پیش نماز، میرزا یوسف واعظ، سرالعلماء آقا میرزا.

تعجب در این است که در زمانی که حجج اسلام نجف برای حفظ استقلال مملکت در مقابل زورگویهای روسها راه ایران را پیش گرفته بودند و بزرگترین مرد روحانی آیت الله خراسانی در این راه جان داده بود و مردم ایران همه عزادار بودند ملاهای مستبد تبریز در تحت حمایت سرنیزه قشتون روس برای برگشت شاه مخلوع دست به دامان دول خارجه دراز کرده و از آنها بازگشت شاه ستمگر را استدعا می کردند. چندین روز صدها الواط و اوباتی بیرق به دست در کوچه و بازار نمایش می دادند و تقاضای مراجعت محمدعلیشاه را می نمودند. و چون کار به رسوایی و افتضاح کشید و از دول خارجی هم به آنها جوابی داده نشد شجاع الدوله که خود محرک بوجود آمدن این صحنه بیشرمانه بود جارچی به بازار فرستاد و ندعین کرد که مردم از تظاهرات دست بکشند و بی کسب و کار خود بروند.

ناگفته نماند که در همان زمان میان دولت ایران و دولت انگلیس و روس قراردادی بسته شد که بر طبق آن در هر سال مبلغی به شاه مخلوع پرداخته شود بشرط آنکه او دیگر به خیال بازگشت به ایران و به دست آوردن تخت و تاج نیفتد دولت روس هم بنا به مقتضیات زمان و خطر جنگ جهانی که در پیش بود و رعایت انگلیسها با این قرارداد موافقت نمود به این ترتیب سلاها و مستبدین تبریز به آرزوی خود نرسیدند.

با اینکه دول فرانسه و انگلیس و روس که در مقابل آلمان متحد و هم پیمان بودند و برای هدف مشترکی که داشتند همه چیز ملت‌های ضعیف را زیر پا می‌گذاردند و می‌خواستند فجایع تبریز را بی‌اهمیت نشان بدهند و پرده در روی آن صحنه شقاوت و خونریزی بکشند و روزنامه‌های وابسته به وزارت‌های خارجه دولتهای نام برده حوادث تبریز را بطور خیلی مختصر و بی‌اهمیت منتشر نمودند، نتوانستند حقیقت را از نظر دنیای آزاد مستور دارند و پرده در روی حقایق تشون تزاری بکشند.

در همه محافل و مجامع احزاب آزاد جهان و روزنامه‌های آزاد فرانسه، سوئیس، امریکا حتی انگلیس و بلژیک از خونریزی تبریز سخن رانده می‌شد و از سیاست خشن روسها انتقاد می‌شد از مدارکی که پس از انقلاب سرخ از آرشینو وزارت خارجه دولت روسیه تزاری بدست آمد جسته و گریخته فهمیده می‌شد که مقامات وزارت خارجه روسیه هم تا حدی به بیرحمی‌ای که روسها در تبریز کرده بودند، بی‌برده بودند و از تأثیر سوء سیاست خشن خود در دنیای آزاد آگاه شده بودند و بهمین علت رضایت دادند یک نفر والی از طرف دولت ایران به آذربایجان اعزام شود و دست شجاع الدوله تا حدی کوتاه گردد.

بر طبق مدارک موجود چند نفر از نمایندگان خارجی مقیم تبریز در گزارشی که به دولتهای خود داده بودند تقاضا کرده بودند که از تبریز احضار شوند و به محل دیگری مأموریت یابند و از تماشای آن صحنه جنایت و آدمکشی خلاص گردند.



## در غرب چه خبر بود

برای اینکه آنچه در آن روزها در سایر نقاط کشور می‌گذشته بی‌خبر نماییم و از نگارش جریان حوادث غرب ایران عقب نیفتیم دوباره راه همدان و کرمانشاه را پیش گرفته به آن سامان برمی‌گردیم. نگارنده و خوانندگان این تاریخ موقعی از غرب ایران مراجعت کردیم که بفرم کشته شد. ولی قشون دلیر او و همکارانش بجای آنکه از کشته شدن رئیس و فرمانده خود مایوس شوند و راه عقب نشینی را پیش بگیرند بی‌باکانه به قشون سالارالدوله حمله بردند و در ظرف چند ساعت اردوی دشمن را که بیش از چهار هزار مرد جنگی بود درهم شکسته و تار مار کردند.

اردوی مجاهدین بریاست کری پس از آن فتح برق آسا دست از جنگ نکشیدند و به تعقیب دشمن فراری پرداختند و در مدت چند روز خود را به چند فرسخی کرمانشاه رسانیدند و صحنه را مرکز ارکان حرب خود قرار دادند و تمام دشت و کوه و اطراف کرمانشاه را از وجود دستجات دشمن پاک کردند. در این سفر جنگی چند زد و خورد مختصر میان مجاهدین و دستجات قشون سالارالدوله روی داد که در همه جا به شکست قشون سالارالدوله منتهی شد.

نقشه کری بر این بود که یک دسته از قشون خود را فرستاده از پشت سر شهر کرمانشاه را تصرف کند و دستجات دیگر ارتفاعات اطراف شهر را گرفته و شهر را در محاصره قرار بدهند و نگذارند سالارالدوله و قشونش فرار کنند و سالارالدوله و سران سپاهیان را دستگیر نمایند و بکلی کار او را خاتمه بدهند ولی سالارالدوله که بقول آخوندها ید طولایی در گریز داشت همی‌تکه پی برد شبانه با دوستان نفر سوار لرستانی از شهر بیرون رفت و راه فرار پیش گرفت و یکسر به طرف پشت کوه رفت، مجلل السلطان سیه‌سار سالارالدوله هم با چند نفر فرار کرد و خودش را به آذربایجان رسانید و در نعمت‌آباد تبریز در قسولگری روس پناهنده شد.

در اینجا ناگفته نگذارم که پس از آنکه دولت ایران از پناهنده شدن مجلل - السلطان آگاهی یافت از سفارت روس تقاضا کرد که او را تحویل دولت ایران بدهند

ولی روسها از تقاضای دولت ایران سرباز زدند و او را به روسیه روانه کردند و با بهتر بگویم او را نزد اربابش محمدعلیشاه فرستادند.

در این سفر جنگی که بد فتح و فیروزی قشون دولت ملی خاتمه یافت ضیاءالسلطان بختیاری ریاست یک عده سوار بختیاری را عهده‌دار بود و یار محمدخان کرمانشاهی دسته‌ای از سواران کرمانشاهی و مجاهد را فرماندهی می‌کرد.

بخلاف جنگهای گذشته که گاهی مقامات خارجی که با مجاهدین نظر خوبی نداشتند انتقاداتی از رفتار مجاهدین می‌کردند در این جنگ بطوری که در کتاب آبی مندرج است و آژانسهای خارجی هم در گزارشهایی که داده‌اند تصریح نموده‌اند که جنگجویان بطوری با نظم و ترتیب و رعایت حال رعایا و کشاورزان و اهالی آن سامان رفتار کردند که حتی قشونهای منظم مشق دیده نظامی هم مانند آنان انجام وظیفه نکرده و با مهربانی و انسانیت با مردم رفتار نکرده بودند.

پس از فرار سالارالدوله شهر کرمانشاه و اطراف آن به تصرف قشون دولتی در آمد و نظم و امنیت پس از چند سال در آن سامان برقرار گردید، فرمانفرما که از عقب اردوی مجاهدین به طرف کرمانشاه حرکت می‌کرد بلا قصد نفر همراهانش و دو عراده توپ وارد شهر شد و در مقر حکمفرمایی جلوس کرد و سالارالدوله که هوای سلطنت بر سر داشت و پس از فرار محمدعلیشاه از خاک ایران خود را وارث حطلق و بحق تاج و تخت ایران می‌دانست از سلطنت مایوس گشت.

ولی متأسفانه پس از چندی فرمانفرما نتوانست حقوق مجاهدین و بختیارها را بپردازد و از تهران هم پول برای آنها فرستاده نشد و همه گرفتار تنگدستی شدند و بناچار کری با مجاهدین و سواران بختیاری شهر را تخلیه کردند و روانه تهران شدند.

همینکه سالارالدوله بواسطه جاسوسانی که در شهر داشت اطلاع پیدا کرد که مجاهدین و بختیارها روانه تهران شده‌اند و فرمانفرما بیش از چند صد قشونی که استعداد جنگی ندارند در اختیارش نیست با عجله بطرف کردستان که در آن زمان گرفتار هرج و مرج و ملوک‌الطوایفی شده بود شتافت و به جمع‌آوری سوار پیاده پرداخت و در اندک زمانی موفق شد چند هزار مرد جنگی دور خودش جمع کند و آماده حرکت به طرف کرمانشاهان گردد.

از طرف دیگر به فرمانفرما خبر رسید که والی پشتکوه که با سالارالدوله هم پیمان است با دو هزار سوار قصد حمله به کرمانشاه را دارد.

این بود که فرمانفرما از دولت تقاضا کرد که اسر بدهد کری‌خان و بختیارها که در حدود همدان بودند مجدداً به کرمانشاه برگردند.

قنصل انگلیس هم که بخوبی می‌دانست که فرمانفرما و قشونی که همراهش

هستند قادر به حفظ شهر نیستند و بار دیگر سالارالدوله به شهر بازخواهد گشت و مردم بدیخت را به خاک و خون خواهد کشید بتوسط سفیر انگلیس از دولت ایران تقاضا کرد که بهر نحو که ممکن است موجبات رضایت مجاهدین و بختیاربها را فراهم نموده و آنها را به بازگشت به کرمانشاه راضی نمایند.

دولت که صفحه غرب را مجدداً در مخاطره یافت حقوق عقب افتاده مجاهدین و بختیاربها را حواله کرد و از کری خان تقاضا کرد که مجدداً به کرمانشاه مراجعت کند. کری خان و سران اردو بدون چون و چرا امر دولت را اطاعت کردند و به کرمانشاه مراجعت نمودند پس از ورود مجاهدین چون کردستان در قلمرو فرمانفرمایی فرمانفرما بود و تا آن ایالت بزرگ در اختیار دولت در نمی آمد صفحه غرب روی امنیت و راحتی نمی دید و سرکز اتکای سالارالدوله از میان نمی رفت فرمانفرما قسمتی از قشون را برای محافظت کرمانشاه گذارد و قسمت دیگر را با چند عراده توپ شنیدر و کوهستانی مجهز نموده برای سرکوبی سالارالدوله به طرف کردستان حرکت کرد. ولی هنوز چند فرسخ از شهر دور نشده بودند که یارمحمد خان و نصیب خان که از سران مجاهدین بودند و حسینقلی خان با سیصد نفر مجاهد به بهانه دلتگی از کری خان سپانه از اردوی فرمانفرما جدا شدند و راه کرمانشاه را پیش گرفتند و دوازده فرسخ راه را بسرعت طی کردند و به حومه رسیدند و صبح دوشنبه پنجم رمضان اردوگاه خود را در کنار شهر برپا کردند و به تسخیر شهر پرداختند.

دولت ایران این رفتار یارمحمد خان را عصیان می دانست ولی دمکراتها و تندروها عمل او را قیام ملی نام نهادند. برای اینکه حق و حقیقت روشن شود با اینکه نگارنده در آن زمان یکی از اعضای برجسته حزب دمکرات بود و شاید در

تعدد یا سرکشی  
یارمحمد خان

آن موقع بواسطه جوانی و نداشتن تجربه و غلبه احساسات بر عقل و مصلحت، عمل یارمحمد خان را نمی پسندیدم و ستایش می کردم، اینکه که چهل و چند سال از آن زمان می گذرد و همه بازیگران آن دوره زیر خاک مدفونند و دیگر حب و بغض در کار نیست و وقایع جنبه تاریخی دارد زویه بعضی از مورخین را پیش گرفتن و حق و حقیقت را به اغراض شخصی آلوده کردن خیانت به تاریخ و به حقیقت و راستی است. این است که از روی وجدان پاک واقعه آن فاجعه را که بزبان مملکت و کشته شدن جوان دلیر و پاک نهاد یارمحمد خان خاتمه یافت می نویسم.

چنانچه در گذشته نوشتم یارمحمد خان و برادرش حسین خان فقط کسانی بودند که به صدای مجلس شورای ملی لبیک گفتند و بیاری مجلس از کرمانشاه حرکت کردند ولی همینکه به قم رسیدند مجلس به توپ بسته شده و مشروطیت پایمال سم ستوران

قزاقان و صاحبمنصبان روسی شده و زعمای ملت یا کشته و یا فراری گشته بودند. یارمحمدخان چند روزی در قم بلا تکلیف و سرگردان بود ولی همینکه ندای آزادی دوباره از تبریز بلند شد و مردم غیرتمند آن سامان بر ضد شاه ستمگر قیام کردند رهسپار تبریز شد و با زحمت و رنج بسیار که شرح آن موجب طول کلام است خودش را به آذربایجان رسانید و در جرگه مجاهدین وارد شد و بواسطه شجاعت و دلیری که از خود نشان داد در ردیف شجاعان راه آزادی جای گرفت و بطوری که خوانندگان در نظر دارند بعد از خاتمه وقایع تبریز و ورود قشون روس، به تهران مراجعت کرد و در جنگها شرکت نمود و شهرت بسزایی میان آزادیخواهان پیدا کرد.

یارمحمدخان که جوانی بیسواد و ساده لوح بود وارد حزب دمکرات شد و به سرام و رهبران آن حزب ایمان پیدا کرد و کور کورانه بدون آنکه از خود اراده داشته باشد از دستورات کمیته حزب اطاعت می کرد و قطعنامه هایی که از طرف کمیته صادر و منتشر می شد وحی منزل می دانست.

برای آنکه بتوانم اوضاع آن زمان را تشریح کنم و سبک فکر گردانندگان دستگاه سیاست و اجتماع را روشن نمایم از خوانندگان اجازه می خواهم که کمی از متن وقایع دورافتاده، و باصطلاح اهل علم، حاشیه بروم.

### مکتب عوام فریب

آنچه در اینجا می نویسم نظر شخصی و اجتهاد فکری من نیست بلکه نتیجه مطالعه آثار بسیاری از حکما و دانشمندان و خواندن صدها جلد کتاب تاریخ ملل و تحولات سیاسی و اجتماعی اقوام و امم است. دو مکتب یا بهتر بگویم دو مرض کاهل در میان ملل پیدا می شود که یکی حکومت ملی را ریشه کن می کند و از میان می برد و بجای آن حکومت استبدادی و دیکتاتوری سر کار می آید و دیگری ریشه سلطنت را فاسد می کند، سلاطین را واژگون بخت و از تخت به زبر می کشد.

مکتب اول مکتب عوام فریبی و سالوسی است زیرا همینکه زمامداران یک کشور راه عوام فریبی پیش گرفتند و بر طبق میل و خواسته عوام رفتار کردند دیری نمی گذرد که نظر اهل علم و تحقیق و علمای فن و تخصص از میان می رود و امور مملکت و مملکت دستخوش هوای نفس عوام می شود و خواسته آنها قوانین و عقل و دانش را زیر پا می گذارد و مملکت راه انحطاط پیش می گیرد و هرج و مرج و فساد در تمام شئون پیدا می شود و در نتیجه حکومت ملی و دمکراسی جای خود را به حکومت استبدادی و دیکتاتوری می دهد، برای فهم این حقیقت کافی است که تاریخ تحولات بسیاری از ملل متجمله یونان را که رمانی مهد فلسفه و آزادی و بوجود آورنده حکومت دمکراسی بود و رم را که پایه گذار مجالس قانونگذاری و حکومت ملی بود به دیکتاتوری و

استبداد کشانید، از نظر بگذرانیم و در قرون اخیر هم کشور فرانسه پس از آن انقلاب خونین که دنیا را تکان داد همینکه زمامداران انقلاب راه عوام فریبی پیش گرفتند و مجلس مقننه آلت دست عوام و رجاله شد و خواسته عوام رهبری ملک و ملت را بر عهده گرفت و علما و دانشمندان خوار و زبون شدند حکومت جمهوری واژگون شد و دوره دیکتاتوری ناپلئون جای آن را گرفت و همین پیش آمد در بسیاری از کشورهای جهان از آنجمله ایتالیا و اسپانول و آلمان پیش آمد و عواقب سوء و ناخواری برای ملت و مملکت بوجود آورد و موجب جنگها و خونریزیهها گردید.

در مذاهب و ادیان هم هر وقت زمامدار دین و جانشینان رعسای مذهب راه سالوسی و رباکاری و عوام فریبی پیش گرفتند تزلزل در اصول دین راه یافت و حائیه راه زوال پیش گرفت و یک سلسله خرافات و بوهومات حای خرافات و اصول دین را گرفت و فساد در جامعه راه یافت و مصداق اذافسدالعالم فساد است. حقیقت پیدا کرد.

این مکتب و یا بهتر بگویم این مریس مسئول است و حکومت خودمختاری است و از هزاره سال در ایران که یک کشور استبدادی بود رواج کامل داشته زیرا بوسیله نیروی همین مکتب است که بردها را است و فایده شخصیت و دانش

### مکتب تملق و چاپلوسی و مزاج گوئی

به مقامات عالیه می رسند و در دستگاه سلاطین و بزرگان پیدا می کنند و بر عقول زمامداران وقت نفوذ پیدا کرده روح آنها را تسخیر می نمایند و در نتیجه هوای نفس جانشین مصلحت و عقل می شود و امور ملک و مملکت را به انحراف پیش می گیرد و مملکت رو به پستی و زوال می گذارد و ریشه سلطنت که از تملق و چاپلوسی آبیاری شده می پوسد و با اندک باد و طوفانی از جا کنده شده از میان می رود.

محتاج به دلیل و برهان نیست که چون فردی از اینای بشر از طفولیت هر چه کرد مورد تمجید قرار گرفت و هر چه گفت مورد تصدیق واقع شد و هر چه خواست پسندیده تلقی گشت، خواه خواسته و گفته و پسندیده او بد باشد یا خوب در مصلحت باشد یا برخلاف مصلحت از روی شعور و عقل باشد یا از روی هوای نفس عاقبت چنین فردی و اموری که در دست چنین فردی باشد معلوم و مسلم است. محضراً وقتی تقدیرات ملک و ملتی در اختیار مردی که از مطلقین و چاپلوسان احاطه کند و هر عملی پسندیده نه می کند و یا راه نازوایی را که پیش می گیرد مورد تمجید و تکریم و تصدیق اطراف و کسانی که او را احاطه کرده و زود پسند را در دست گرفتند قرار می گیرد و برای تصدیق اعمال و گفتار او شواهد از اشعار و حکایات می آورند و آن مرد جاهل را ملهم من عندالله می خوانند و به او عین می کنند که گفتار و کردار او از عقل اول سرچشمه گرفته و نبوغ طبیعی او افکار و عقاید همه حکما و دانشمندان را

تحت الشعاع قرار داده و هر چه او بگوید و بکند و بخواهد عین صلاح و صواب است و مخالفین با عقاید و افکار دشمن ملک و ملت و مستحق شدیدترین مجازاتها می باشد معلوم است که کار ملک و ملت به کجا خواهد کشید و هر فردی که در میان این متملقین تربیت یافته باشد و از این پست فطرتان چاپلوس احاطه شده باشد هر قدر دارای روح آزادمردی باشد و قدرت و قوت نفس داشته بالاخره در مقابل این گروه به زانو در آمده و فضایل فطری و سجایای طبیعی خود را از دست می دهد و به صورت سایر تربیت یافتگان مکتب تملق و چاپلوسی درمی آید. بعقیده نگارنده این افراد گناهی ندارند و گناه متوجه متملقین و مزاج گویان و یا بهتر بگویم گردانندگان آن دستگاه است. زیرا همانطوری که بشر هر قدر دارای قوت نفس باشد تا یک حدی می تواند در مقابل حوادث مقاومت و ایستادگی کند، در مقابل تلقینات پی در پی و دائمی که متملقین با کلمات و عبارات بظاهر شیرین و دلفریب ادا می شود و با کنایات و اشارات دلپسند و دلنشین چاشنی زده شده اگر نتواند محیط خود را تغییر بدهد متملقین و مزاج گویان را از گرد خود دور کند خواهی نخواهی در مقابل آنها به زانو در آمده تسلیم آنها خواهد شد.

گاهی برای اثبات مطلبی یک حکایت و داستان کوچک انسان را به درک حقیقی که طالب فهم آنست رهبری می کنند در شئوی مولوی حکایتی دارد که شاید اغلب شما خوانندگان شنیده و خوانده باشید.

می نویسد شاگردها از معلم بدخلق و ظالم خود بجان آمده بودند و برای رفع شر آن به کنکاش برخاستند و نقشه ای کشیدند. فردا صبح اول شاگردی که وارد مکتب شد پس از ادای سلام با قیافه ای که آثار تعجب در آن دیده می شد به معلم گفت: جناب میرزا شما مگر خدای نکرده کسالتی دارید که اینطور پژمرده و رنگ پریده به نظر می رسید. معلم چون در کمال سلامت بود به گفته او اعتنا نکرد.

شاگرد دوم از در وارد شد و با همان قیافه مصنوعی رو به معلم کرد و گفت: جناب معلم خدا بد نهد مگر شما سریض هستید که این طور رنگ پریده اید؟ گفته این شاگرد معلم را به فکر انداخت. شاگرد سوم با کلمات مؤثرتر و چهارمی و پنجمی با عبارات دلنشین تر به معلم تلقین کردند که او سریض است کم کم معلم بدیخت که تحت تلقین شاگردها قرار گرفته بود ناراحتی و کسالت در خود حس کرد و بکلی روحیه خود را باخت و روی زمین دراز کشید و بنای ناله را گذارد. شاگردها چون دیدند بخوبی رل خود را بازی کرده اند معلم را بدوش کشیدند و به خانه اش بردند و از معلم و درس خلاص شدند.

نباید تصور کرد که همه مردمان مملوق و چاپلوس می توانند در دستگاه سلاطین و بزرگان راه یابند و آنها را تحت تأثیر قرار بدهند و یا بهتر گفته شود سوار آنها بشوند و به مقاماتی که آرزو می کردند برسند. متملقینی در آن مقامات راه می یابند و به مقصود می رسند

که بقول فرانسویها دارای (سوه ژنی) یعنی نبوغ شیطانی باشند و با بدون آن که خود متوجه باشند دارای بارقه روح شناسی باشند تا بتوانند افراد معتدل و مستعد و سرکش را تحت نفوذ خود درآوردند چنانچه نگارنده در شرح حال امیربهاذر جنگ مستبد معروف نوشتم که این مرد عامی بسواد یک قدرت و نیروی شاه خر کنی داشت.

این مردمان چاپلوس و مزاج گوچه بسیار مردمان احمق و ساده لوح را در راه برشدهی و مرادی وارد کردند و با ساختن کرامات و کارهای فوق العاده امر را بر خود مراد هم مشتبه کردند و به مراد حقیقی خود که آتش و یل بود رسیدند.

بطوری که اشاره کردم مکتب تملق و چاپلوسی که محصول استبداد است از هزارها سال در ایران رواج داشت و هنوز هم با اینکه پنجاه سال است دارای حکومت ملی و مشروطه هستیم اعتبار و رواج خود را از دست نداده است و مکتب ریاکاری و سالوسی از قرنهای پیش چنانچه اغلب شعرا و نویسندگان ما به آن اشاره کرده اند در دستگاه روحانیت پدیدارگشت و روحانی نمایانی که فاقد علم و دانش و تقوی بودند برای جلب عوام و رسیدن به شهرت و مقام راه سالوسی و ریاکاری پیش گرفتند و لطمه بزرگی به اصول دین حنیف اسلام که در روی تقوی استوار است وارد آوردند. ولی عوام - فریبی و ریاکاری سیاسی محصول دوره مشروطیت است. اینکه رشته وقایع تاریخی را از دست دادم و وارد یک بحث فلسفی شده ام این است که در آن زمان پس از آنکه دولت ایران در مقابل زورگویی روسها راه تسلیم و تمکین پیش گرفت و روسها به آذربایجان و گیلان دست یافتند و تا قزوین را تحت سلطه خود قرار دادند، مجلس شورایی ملی متحل شد و نفوذ روسها در دستگاه دولت رو به فزونی گذارد و حزب دمکرات از میدان سیاست یکباره بکنار رفت و دشمنی از همه کارها کوتاه شد و چند نفر از سران آن حزب زندانی و تبعید شدند. کمیته حزب دمکرات که از مردمان پاکدامن و وطن پرست و تندروئی عامی بی سواد بی اطلاع از سیاست دنیا، جاه طلب و احساساتی تشکیل یافته بود و خود را وارث بالاستحقاق آزادی و مشروطیت می پنداشت چون برای مبارزه و رو برو شدن با دولت وقت که رابطه حسنه با انگلیسها داشت و روسها هم با او مذاکره می کردند و بختیارها و یفرم هم از آن پشتیبانی می نمودند قوت و قدرتی نداشت راه عوام فریبی و انتقاد و تهمت را پیش گرفت و همه عمال دولت مخصوصاً نایب السلطنه را خائن به مملکت و ملت و وزرا و زمامداران امور را نوکر و حیره خوار احانب خواند و کار مبارزه و بدگویی را بجایی کشانید که مکرر ناصرالملک نایب السلطنه در مجالس می گفت دمکراتها قصد کشتن مرا دارند و چند نفر را مأمور کشتن من کرده اند و روزهایی که از محل بیلاتی خود به شهر می آمد در میان یک اردوی مسلح حرکت می کرد و شبها چند نفر از مجاهدین یفرم عهده دار محافظت او بودند. کشته شدن علاءالدوله بدستور کمیته دمکرات و بدست یار محمدخان، نایب السلطنه و دولت را بیش از پیش نگران

ساخت و مدارکی بدست دولت افتاد که دموکراتها با سالارالدوله رابطه و سر و سری پیدا کرده‌اند.

از طرف دیگر در مقامات دولتی شهرت پیدا کرد که دموکراتها بک کمیته اتهام و جعل اکاذیب تشکیل داده‌اند. و معمولاتی که هر روز بشکل شناسه یا در مجالس گفته می‌شد و گاهی در روزنامه‌ها منعکس می‌گردید محصول کمیته جعل اکاذیب حزب دموکرات است.

چون حزب دموکرات از همه جا رانده شده و دستش از کارها کوتاه گشته بود به خیال افتاد که یک مرکز مقاومت در یکی از نقاط کشور ایجاد و قوای خودش را در آنجا متمرکز نماید و به مخالفت دولت و دستگاه وقت قیام کند.

فتح کرمانشاه بدست مجاهدین و مخصوصاً یارمحمدخان که اهل محل بود موقع را مناسب برای عملی کردن نقشه‌ای که در سر داشتند نمود و چون یارمحمدخان در مقابل امر کمیته و سران حزب از خود اراده‌ای نداشت این بود که بنا به امر کمیته حزب راه مخالفت با فرمانفرما و سران اردوی دولتی را پیش گرفت و بطوری که نوشته با سیصد نفر مجاهد در یازده فرسخی راه میان کرمانشاه و کردستان از اردوی فرمانفرما جدا شد و بعجله خودش را به شهر رسانید و به تصرف شهر کرمانشاه و ایجاد یک مرکز مقاومت برای حزب دموکرات همت گماشت.

یاد دارم که در همان ایام که نگارنده طبیب زاندارمیری بودم ژنرال یالمارین رئیس زاندارمیری در حالی که سوار بر اسب بود و لباس رزم بر تن داشت وارد مدرسه صاحبمنصبان که اینک سفارت روس است شد و همینکه مرا دید در حضور محصلین به من گفت رفقای دموکرات شما خجالت نمی‌کشند که با سالارالدوله دشمن مملکت هم‌دست شده‌اند.

در همان روزها سرهنگ حیدرقلیخان امین صاحبمنصب شهرستانی که اینک باز-نشسته است از غرب به تهران وارد شد و از طرف اداره نظمیۀ توقیف و تحت استنطاق قرار گرفت از جمله سؤالاتی که از او کرده بودند یکی این بود که آیا نویسنده این تاریخ و میرزا سلیمان خان میکده یا یارمحمدخان مکاتبه و سر و سری دارند و به او دستوراتی داده‌اند یا نه؟ حیدرقلیخان جواب داده بود که کوچکترین رابطه میان این دونفر با یارمحمدخان وجود ندارد و از شهرت اینکه یارمحمدخان و دموکراتها با سالارالدوله سازش پیدا کرده‌اند بی‌نهایت دل‌تنگ هستیم.

متأسفانه کسروی که آن ایام در تبریز می‌زیسته و از اوضاع پایتخت و آنچه در زیر پرده می‌گذشت و وقایع غرب کوچکترین اطلاعی نداشته و در مراکز حساس و حل و عقد سیاسی راه نداشته راجع به وقایع همان زمان مطالبی نوشته که بکلی خلاف حقیقت بی‌باشد شک ندارم که کسروی غرض شخصی نداشته و آنچه نوشته از اشخاصی که نظر



خصوصی داشته‌اند و یا آنکه از حقایق امور اطلاع نداشته‌اند شنیده است. ناصرالملک نایب‌السلطنه و صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزرا و وثوق‌الدوله وزیر خارجه و سایر زمامداران وقت بر این عقیده بودند که حزب دمکرات با سالارالدوله هم‌دست و هم‌عهد شده و متفقاً برای سقوط دولت و در دست گرفتن زمام امور مملکت تلاش می‌کنند.

نگارنده آنچه کوشش کردم راجع به این ادعا برای درج در تاریخ مدارک مثبت و قانع‌کننده به دست بیاورم موفق نشدم شاید قوام‌السلطنه که آن زمان عضو دولت بود و اگر اشتباه نکرده باشم وزارت کشور را عهده‌دار بودند می‌توانستند این موضوع مهم تاریخی را که رابطه با حیثیت و آبروی حزب دمکرات دارد روشن نمایند. در خاتمه ناگفته نگذارم با اینکه چندین سال حزب دمکرات پیش و کم دارای قدرت بود و اثر مردمان باایمان و پاک‌نهاد در آن حزب عضویت داشتند و پیرامون امور مادی نمی‌گشتند و از تعمت جسارت و فدا ناری بهره‌مند بودند چون اساس سیاست زمامدارانش دلاوری منفی‌بافی و جلب عوام قرار گرفته بود و از قبول مسئولیت و اقدام در کارهای مثبت گریزان بودند خدمتی به مملکت نکردند و آثار مهمی از خود پیادگار نگذاشتند.

اگر در اطراف مدرسه عوام فریبی و سالوس و مکتب تملق و چاپلوسی بسط مثال نموده و یا بهتر بگویم برحرفی کرده و پیا از دایره حوصله‌خوانندگان این تاریخ بیرون گذارم برای این بود که از شروع به نگارش این تاریخ سعی داشتم بوسیله درد دل یا خوانندگان یا بوسیله نوك قلم تا حدی از سنگینی فتاری که پس از برقراری مشروطیت و حکومت ملی تا امروز روی قلب و روح من وارد آمده بکاهم و چون کتاب هفتم که آخرین کتاب این تاریخ است پایان می‌رسد و فرصت از دست می‌رود بناچار سفره دلم را بر اهل دل باز کرده.

پس از آنکه تبران با آنهمه فداکاری بدست قشون ملی فتح شد و حکومت مشروطه در ایران مجدداً برقرار گردید متملقین و چاپلوسها که منافع خود را به صورت روز در می‌آوردند دور سرداران ملی را گرفتند و طوری آنها را با مزاج گوئی و خوشامد و بله قربان تحت تأثیر قرار دادند که سرداران ملی فراموش کردند که برای چه منظور و مقصودی آنهمه فدا ناری کردند و جان خود را به مخاطره انداختند و از مقصود و مقصد منحرف شدند و دوباره امور مملکت در همان مجرای سابق براه افتاد و همه آمال و آرزوی اصلاح طلبان و ترقی‌خواهان به گور رفت و در حقیقت حکومت خودمختاری لباس مشروطه دز بر کرد و بر آنکه فرمانفرمایی جلوس نمود و تقویم یارینه که تصور می‌شد دیگر بکار نیاید بکار آمد و دوباره روزگار به کام گرمی نسیان باغشاه و رجال

کهنه کار شد و آنهمه فداکاری و خونریزی و آمال و آرزو و امید به باد فنا رفت و گامی در راه اصلاحات اساسی و مصالح ملی و ترقی برداشته نشد.

طولی نکشید که مکتب عوام فریبی و منفی بافی بدست تندروها و دسکراتها تأسیس و افتتاح شد و در مدت کوتاهی دامنه آن در تمام شهرستانها وسعت پیدا کرد و با حربۀ مخالفت با هر عمل مثبت و تهمت به اشخاص و مخالفت با هر کار و عملی خواه مفید و یا مضر بود رونق یسزا پیدا کرد.

در نتیجه هر عمل مثبتی را که مردمان مطلع و کاردان می خواستند انجام بدهند از یک طرف به مخالفت کهنه پرستان و از طرف دیگر به ضدیت با منفی بافان برمی خورد و در نتیجه بیست سال از عمر مشروطه گذشت و قدسی در راه ترقی و تعالی و پیروی از طریقه سلل راقیه و کشورهای مترقی و دسکراسی برداشته نشد.

از آن زمان تا امروز که در حدود نیم قرن است این دو مکتب عوام فریبی و تملق و سالوسی باهم مسابقه گذارده اند و هر چند یکدسته بردسته دیگر غلبه کرده زمام امور مملکت را بدست می گیرد ولی چون پایه و مایه اش در روی فساد قرار گرفته و از حق و حقیقت و مصلحت فرسنگها دور است پیش از زمانی کوتاه جاه و مقام خودش را به مکتب دیگر می سپارد و جز خرابی و فساد اخلاق از خود چیزی بیادگار نمی گذارد.

این است که بعقیده نگارنده مردان یا شخصیت و حقیقت جو و وطن پرست و طالب سعادت و آزادی نه فقط باید از این دو مکتب دوری جویند بلکه باید با تمام قوا برای ریشه کن کردن این دودستگاه که بزرگترین دشمن حکومت ملی و آزادی فردی و ترقی و سعادت است مبارزه کنند و جهاد نمایند.

نگارنده جمله فلسفه نامقدس را از کتاب تاریخ یحیی نگارش دولت آبادی اقتباس کردم و در اینجا آوردم مقصود دولت آبادی از این جمله این است که شخص نباید برای وصول به هدفی که دارد و لو اینکه آن هدف مقدس باشد به وسایل نامشروع و ناپسندیده متوسل شود.

### فلسفه نامقدس

متأسفانه با اینکه این اصل صحیح است چه در گذشته و چه امروز افراد و دولتها برای دست یافتن به هدفی که دارند و آن را در نفع خود یا مملکت تشخیص داده اند برای وصول به آن به تمام وسایل ممکنه دست می زنند و از ارتکاب جرم هم باک ندارند. گاهی هدف هم مقدس نیست ولی چون افراد طالب و مایل به رسیدن به آن هستند و منفعتشان در وصول به آن است بمطلوب خود نیاس ملی و اجتماعی می پوشانند.

چنانچه در جنگ اخیر جهانی انگلیس و امریکاییها در تحت عنوان مبارزه با دیکتاتوری و نجات دسکراسی یا روسیه بلشویک که فرسنگها در تربیت و سرام با آنها

فاصله داشت متحد شده و با آلمان که در تمدن و فرهنگ و سبک حکومت به آنها نزدیکتر بود جنگ کردند.

دمکراتها هم در آن زمان از فلسفه نامقدس پیروی می کردند و برای از میان بردن حکومت وقت به کلیه وسایل ممکنه دست می زدند و با سالارالدوله هم عهد و پیمان گشتند.

اگرچه در ظاهر دمکراتها حق داشتند با دولت دریفتند و ناراضی باشند زیرا آنها از دولت جدا تقاضای افتتاح مجلس شورای ملی را می نمودند ولی دولت یقین داشت که با نذر ذی که روسها در شمال ایران مخصوصاً آذربایجان، گیلان، زنجان، قزوین، خراسان و مازندران دارد احدی جرأت نفس کشیدن در مقابل آنها را ندارد بدون زحمت اکثریت مجلس را از طرفداران و سرسپردگان خود که بعراتب از روسها برای ایران و مشروطیت خطرناکتر بودند به مجلس خواهند فرستاد و قوه مقننه مملکت را که یگانه سنگر آزادی و مشروطه بود و باید باشد بیهت خواهند گرفت.

از طرف دیگر فرضاً که یارمحمدخان و سالارالدوله صفحه غرب را تسخیر می کردند و یک حکومت خود مختار در آنجا تأسیس می نمودند آیا برگزیدن سالارالدوله که در شقاوت و بیرحمی و بی ایمانی به اصول و معتقدات ملی از برادرش محمدعلیشاه دست کمی نداشت در نفع آزادی و مملکت و دمکراسی بود؟ و آیا تجزیه ایران و دستن دو دستگاه حاکمه در این کشوری که تمام رشته های اجتماعی و ملی آن از هم گسسته بود صحیح بود؟ آیا تصور می کردند که با نفوذ اجانب در ایران و همکاری ای که میان نایب السطنه و بختیاربها و مجاهدین بود سالارالدوله و یارمحمدخان می توانستند تهران را فتح کنند و زمامدار ایران گردند؟

بفرض اینکه تمام این احتمالات و تصورات لباس عمل می پوشید و سالارالدوله با یک قشون لرو کرد وارد تهران می شد و بیاداش خون هزارها بیگناه که ریخته بود و هزارها خانه و آبادانی که غارت کرده بود به تخته سلطنت می رسید آیا حکومت ایده آل و آزادی و دمکراسی حقیقی که دمکراتها خواهان آن بودند بدست سالارالدوله و اتباعش تأسیس و ناسین می شد.

چیزی که سوءظن ناصرالملک و دولت و بختیاربها را در همکاری و اتحاد دمکراتها با سالارالدوله مبدل به یقین کرد این بود که پس از آنکه یارمحمدخان شهر کرمانشاه را تصرف کرد سالارالدوله بلافاصله وارد شهر شد و از طرف یارمحمدخان و سران حزب دمکرات مورد تجلیل قرار گرفت و تا زمانی که مجبور نشد دوباره فرار کند با اعضای کمیته دمکرات همدم بود و در کارها با آنها مشورت می کرد و باتفاق نقشه جنگ با فرمانفرما و رفتن به تهران را می تسدیدند.

همینکه بارمحمدخان و سیصد نفر مجاهدین در کنار شهر مستقر گشتند چون از نقشه شهر و نواحی ساخلوی آنجا بخوبی آگاه بود، می دانست که ساخلویی که فرمانفرما در شهر گذارده با اینکه عده شان از پانصد نفر تجاوز می کرد نیروی جنگی ندارد و در مقابل مجاهدین تسلیم خواهند شد.

بعلاوه حزب دمکرات که در آن زمان اهمیت بسزایی داشت وسایل ورود یار محمدخان را به شهر آماده کرده بود و دائماً بوسیله قاصدهای بی دریغی با او در تماس بوده و از محلهایی که قشون فرمانفرما اشغال کرده بودند او را آگاه ساخته بودند.

یارمحمدخان می دانست که قشون ساخلو در اراک دولتی و اطراف آن متمرکز است و سایر نقاط حساس و مرتفع شهر تقریباً بلا دفاع است این بود که بلافاصله یک دسته صد نفری از مجاهدین را مأمور کرد که به اراک دولتی حمله برده آنجا را اشغال نمایند و ساخلوی آنجا را خلع سلاح کنند.

دو دسته دیگر را هم مأمور کرد ارتفاعات شهر را قبضه کنند و در صورتی که مدافعین شهر مقاومت نمایند آنها را زیر آتش بگیرند.

همانطوری که بارمحمدخان پیش بینی کرده بود ساخلوی شهر بدون مقاومت زیاد تسلیم شد و سهام الدوله که از طرف فرمانفرما نایب الایاله غرب بود از طرف مجاهدین دستگیر و زندانی گردید و محبوسینی که در اراک دولتی حبس بودند آزاد شدند. عصر همان روز تمام شهر و اطراف آن در تصرف نواحی فرمانفرما بود مستتر و جایگیر خود و سران قشونش در محلی که جایگاه فرمانفرمایی فرمانفرما بود مستتر و جایگیر گزیندند و اعلامیه ای بطبع رسانید و در شهر منتشر نمود در آن اعلامیه ناصرالملک را خائن به وطن خوانده بود و متذکر شده بود که ما طالب آزادی و مشروطیت هستیم و تا دولت مجلس شورای ملی را افتتاح نکنند دست از جنگ و مقاومت نخواهیم کشید.

سه روز بعد سالارالدوله بایک عده سوار کردوگر وارد شهر شدند و به یارمحمدخان پیوستند. سالارالدوله برای جلب مشروطه خواهان با خواسته های یارمحمدخان و دمکراتها هماوازش و خود را طرفدار مجلس اعلام کرد.

دولت ایران که خیال می کرد پس از فرار سالارالدوله و مجلل و حرکت فرمانفرما بطرف کردستان صفحه غرب از وجود دشمن پاک شده پس از آگاهی از تمرد یارمحمدخان و سلطه کرمانشاه به دست او و ورود سالارالدوله به کرمانشاه بی نهایت پریشان خاطر و مضطرب شد و با فرمانفرما که در راه کردستان بود بوسیله تلگراف بمسئورت پرداخت و متفقاً بر این عقیده شدند که فرمانفرما از رفتن به کردستان صرف نظر کند و با توایی که داشت به کرمانشاه برگردد و سالارالدوله و یارمحمدخان را از آن شهر براند.

پس از آنکه کرمانشاه بدست یارمحمدخان و سالارالدوله افتاد دیگر رفتن فرمانفرما به کردستان مورد نداشت و چون مرکز فرمانفرماییش به تصرف دشمن درآمده

بود ناچار بود به کرمانشان بازگردد و با چنگ شهر را از دست مخالفین بیرون بیاورد ولی همینکه آهنگ برگشتن به کرمانشاه را کرد به سرده‌های مجاهدین و بخیاریها اطلاع داد که برای حرکت و حمله به شهر آماده باشند آنها از همراهی با فرمانفرما سرباز زدند و بنای شکایت را از دولت گذاردند و گفتند که دولت به ما وعده داد که بلافاصله اقدام به افتتاح مجلس شورای ملی نماید و چون به عهد خود عمل نکرد ما دیگر نمی‌توانیم از او اسرا و پیروی کنیم.

در اینجا ناگفته نگذاریم که تا زمانی که یفرم زنده بود بواسطه قدرت و نفوذی که در دستگاه دولت داشت حقوق مجاهدین ارتش مرتب پرداخته می‌شد و آنها با آسایش زندگی می‌کردند ولی پس از کشته شدن یفرم دولت همان معاهدای را که با سایر مجاهدین می‌کرد با مجاهدین ارتش پیش گرفت و رنجش آنها را فراهم کرد، سران سواران بخیاری هم که در اردوی فرمانفرما بودند با خواسته مجاهدین همداستان شدند چون وضعیت خطرناک بود و فرمانفرما همه روزه از دولت استمداد می‌کرد دولت برای متقاعد کردن مجاهدین و دلگرم کردن آنها بناچار به میرزا یانس نامه‌ای از آنجا که مردی آزادیخواه و دانشمند بود و با حزب داشناکستون نفوذ بسیار داشت متوسل شد و از او تقاضا کرد که به عرب سفر کرده و رضایت مجاهدین را به دست بیاورد میرزا- یانس هم که کاملاً با عقیده مجاهدین موافق بود و جداً آرزومند بود که مشروطیت از حال وقفه و تعطیل بیرون آمده بزرودی مجلس شورای ملی افتتاح شود از این پیش آمد استفاده کرده نامه‌ای را که خواسته همه مجاهدین و بخیاریها و مشروطه‌خواهان در آن تصریح شده بود و ذیلاً درج می‌شود به دولت نوشته و ارسال داشتند :

«هیأت کابینه بخوبی می‌داند که یکایک لشکریان از آغاز جنبش مشروطیت هواخواه آزادی و وارستگی ایران بوده‌اند و باین منظور دست از جان گذشته جنگها کرده و قیروزیها بدست آوردیم از فتح نهران و گیلان و زنجان و قزوین و اردبیل و مازندران و استرآباد و جنگ با مشیرالدوله و سالارالدوله و سایر جنگها، همه افراد این قشون دارای یک آرزو است و خود را برای هر پیش آمد آماده کرده و ما باین داریم دولت هم با این آرزو با ما هم داستان است هفت ماه پیش دولت در نتیجه فشار اجانب مجبور شد مجلس را تعطیل کرد و ما هم چون او را مجبور در آن کار می‌دانستیم سکوت کرده اظهار رنجش نکردیم و با دولت موافقت نمودیم. پس از بسته شدن مجلس دولت وعده داد که بعد از سه ماه مجلس را باز کند ولی به عهد و قول خود وفا نکرد و همین موضوع موجب رنجش و دلسردی ما شده است و ناامید گشته‌ایم یکایک سپاهیان و سرکردگان از بزرگ و کوچک خواستار باز شدن مجلس می‌باشند و از دولت خواهش می‌کنیم دستور انتخاب نمایندگان مجلس را صادر نماید و پس از آن مجلس مفتوح گردد و همه مردم و سپاهیان را سپاسگزار گرداند.

ضیاء السلطان بختیاری، شهاب السلطان بختیاری، کبری، غفار قزوینی، سالار منصور، جواد خان، غلامحسین خان، حبیب الله بهادر الدوله.»

دولت با مشکلاتی که در انتخابات با آن مواجه بود و من در صفحات پیش به آن اشاره کردم چون موضوع امنیت غرب یکی از مسائل حیاتی آن روز بشمار می رفت پیستهاد سران قشون غرب را پذیرفت و جواب مساعد داد و به تهیه مقدمات انتخاب نمایندگان مجلس پرداخت.

پس از آنکه دولت رضایت مجاهدین و بختیارها را بدست آورد به آنها امر داد که با فرمانفرما رهسپار کرمانشاه بشوند و شهر را از دست سالارالدوله و یارمحمد خان آزاد سازند. مجاهدین و بختیارها هم سر تمکین فرود آوردند و باتفاق فرمانفرما راه کرمانشاه را پیش گرفتند.

سالارالدوله از مجاهدین چنان مرعوب شده و بیم در دل پیدا کرده بود که خود را قادر به جنگ و روبروشدن با آنها نمی دانست و همینکه شنید که میان فرمانفرما و مجاهدین و بختیارها توافق نظر پیدا شده و آهنگ شهر را نموده اند دست و پایی خود را جمع کرد و روز ۲۵ شهریور باتفاق یارمحمد خان و مجاهدین و سواران کرد راه سنج را پیش گرفتند و فرمانفرما و سپاهانش بدون جنگ وارد و خورد وارد کرمانشاه شدند.

ایامی که سالارالدوله و یارمحمد خان در کردستان می زیستند مکاتبه و آمدوشد میان دسکراتهای کرمانشاه و یارمحمد خان ادامه داشت و سالارالدوله بار دیگر اندیشه فتح کرمانشاه را که مرکز ایلات غرب بود و موفقیت نظامی و سیاسی بسزایی داشت در سر می پروراند. چنانچه در تلگرافی که به قنصل انگلیس مقیم کرمانشاه نمود متذکر شده بود که هرگاه دولت خواسته های او را نپذیرد و رضای خاطر او را بعمل نیاورد مجدداً به شهر کرمانشاهان حمله خواهد برد.

روز ۳۱ شهریور مجاهدین که در اردوی فرمانفرما بودند از شهر بیرون رفتند و به دولت تلگراف کردند که تا زمانی که مجلس باز نشده جنگ نخواهند کرد. حقیقت امر این بود که دولت بمحض اینکه احتیاجش از مجاهدین مرتفع می شد دیگر نه فقط از آنها تشویق و نگاهداری نمی کرد بلکه راه بی اعتنائی پیش می گرفت و به امور آنها توجه نمی کرد. فرمانفرما که یقین داشت اگر مجاهدین سرسختی کرده از توقف در کرمانشاه امتناع نمایند با قشونی که همراه دارد قادر به نگاهداری شهر نخواهد بود و بزودی یارمحمد خان و سالارالدوله مجدداً به کرمانشاه حمله خواهند برد با تلگرافات بی درپی از دولت تقاضا کرد که مجاهدین را از حرکت به تهران منع نمایند و به توقف در کرمانشاه راضی کنند.

این بود که دولت برای دفعه دیگر دست نیامزندی به طرف مجاهدین دراز کرد و با اندرز و وعده آنها را به بازگشت به شهر راضی نمود. علما و اعیان شهر کرمانشاه هم از غارتگری سپاه سالارالدوله صدمات زیاد دیده بودند و از برشتن او بی نهایت بیعتناک بودند چند نفر از معارف را به اردوی مجاهدین فرستادند و بنام امنیت مردم بیچاره و بی شاه مراجعت آنها را به شهر استدعا کردند.

ورود یارمحمدخان سالارالدوله و یارمحمدخان با قشونی مرکب از مجاهدین به کرمانشاه و سواران لر و کرد و لکهر، بار دیگر شهر متذبح را بست سر و کشته شدن او گذارده راه کرمانشاه را پیش گرفتند. سالارالدوله حناچه شیوه او بود از میدان جنگ فاصله می گرفت و همچوت خودش را به خطر نزدیک نمی کرد این بود که یارمحمدخان و مجاهدین پیش قراولی قشون را عهده دار گشتند و با سرعت به طرف کرمانشاه رهسپار شدند.

همینکه مردم شهر از حرکت یارمحمدخان به شهر آگاه شدند چون در جنگ های گذشته صدمات بسیار دیده و عده زیادی مردم بیگناه که در جنگها شرکت نداشتند کشته شده بودند و بسیاری از دکانها و خانهها غارت شده بود از فرمانفرما خواهش کردند از جنگ در شهر اجتناب کنند و قشونش را از شهر بیرون برده به جلوگیری از قشون مهاجم اقدام نماید و در خارج شهر با قشون مخالف روبرو نشده بچنگد.

فرمانفرما هم با این عهده موافقت کرد و با رؤسای قشون به کشیدن نقشه جنگ در خارج شهر به مشورت برخاست.

قشون انگلیس هم از حواصه مردم شهر طرفداری کرد و نامه ای به یارمحمدخان نوشت و از او تقاضا کرد که از جنگ در شهری که همه ساکنین آن هموطنان او هستند خودداری کند و اثر مقصود او جنگ با قشون دولت و فرمانفرما است در خارج شهر جنگ کنند.

این نقشه صورت عمل به خود نگرفت و شب دوازدهم مهرماه یارمحمدخان با مجاهدین وارد شهر شدند و با رشادت بی نظیری محله و برزنهها را تسخیر نمودند و به طرف اربک دولتی که فرمانفرما در آن مستقر بود و یا سنگرهای متعدد و عده زیادی تفنگچی و سوار محافظت می شد حمله بردند. فرمانفرما به دفاع پرداخت و قشونش در چند نقطه شهر که در تصرف داشتند بنای تیراندازی را گذاردند.

چون نقشه یارمحمدخان دستگیر کردن فرمانفرما و تصرف اربک دولتی بود با شجاعت بی نظیری که هرگز از او دیده نشده بود سر برهنه، تنگ در دست در جلوی یک ستون مجاهد از راه بازار به طرف اربک حمله برد.

یکی از مجاهدینی که در آن جنگ با یارمحمدخان بود برای نگارنده نقل کرد

که من در اکثر جنگها دوش بدوش یارمحمدخان می جنگیدم در هیچیک از آن کارزارها مثل آن روز یارمحمدخان را دلیر و جسور و مطمئن به پیروزی ندیده بودم. می گویند فرمانفرما بی نهایت از جان خود بیمناک بود و بی دربی خبر نزدیک شدن یارمحمدخان به او می رسید و او محافظین سنگرها را به پایداری و مقاومت تشویق می کرد یارمحمدخان فاصله زیادی به اراک نداشت و به سنگرهایی که از طرف قشون فرمانفرما محافظت می شد نزدیک بود و قسمت عمده بازار را پشت سر گذارده بود که از یکی از سوراخهای سقف بازار تیری به طرف یارمحمدخان خالی شد و آن جوان ساده لوح شجاع و پاکدل نفس بر زمین گردید. بمحض کشته شدن یارمحمدخان مجاهدین متفرق و راه فرار ییش گرفتند و جنگ بفتح دولت خاتمه یافت.

عده ای از مجاهدین بدست قشون فرمانفرما کشته و عده ای از شهر فرار کرده جماعتی دستگیر و زندانی شدند ولی فرمانفرما با آنها مهربانی کرد و پس از چندی وسایل مراجعت آنها را به تهران فراهم و آنان را آزاد و روانه تهران نمود. یارمحمدخان یکی از شجاعان انقلاب مشروطیت و جنگهای شش ساله است اگر گفته شود که در شهامت و جراتمردی و پاکدلی و پاکدامنی و ساده لوحی و ایمان به آزادی و مشروطیت در میان سران مجاهدین کم نظیر بود گزافگویی نشده. چنانچه از نظر خوانندگان گذشت حسین خان برادر یارمحمدخان هم در جنگهای گذشته کشته شد و این دو برادر شجاع و با ایمان اول کسانی بودند که به یاری مجلس شتافتند و یکی بعد از دیگری در راه آزادی شهید شدند. باید اقرار کرد منظور و مقصود و سیاست دسکراتها هرچه بود یارمحمدخان جز آزادی و حکومت ملی و سر بلندی ملت ایران هدفی نداشت و در همدمی با سالارالدوله فریب دسکراتها را خورده بود.

سالارالدوله فاصله زیادی با کرمانشاه نداشت و به امید اینکه

یارمحمدخان و مجاهدین شهر را فتح خواهند کرد راه پیمایی می کرد همینکه خبر کشته شدن یارمحمدخان و متفرق شدن همراهانش در اردوی سالارالدوله منتشر شد سواران کرد و

### سرگردان مسلح

لر متفرق شدند و جز عده کمی دور سالارالدوله باقی نماند چون سالارالدوله دیگر نمی توانست در آن حدود زیست کند شصت نفر سواری که مورد اعتمادش بود با خود برداشت و به طرف همدان رفت و چند روزی در اطراف همدان بود سپس به طرف شمال رهسپار شد ولی از توقف در شهرها بیم داشت و چون اشخاص فراری از نقطه ای به نقطه دیگر می رفت ، در تهران شهرت دادند که سالارالدوله بدستاری دسکراتها با قشون انبوهی وارد کرج شده و دسکراتها عده ای را در پایتخت مسلح و آماده جنگ



نموده‌اند ولی این خبر جز خیالی‌هایی چیز دیگری نبود زیرا نه دموکراتها نوه و توانایی چنین کاری داشتند و نه سالارالدوله مسئولی در اختیار خود داشت.

پس از چند روز سالارالدوله به اسرآباد رسید و در آنجا هم چندان زنت نکرد و مدتی با همراهانش در دهات و قصبات و نقاطی که از گزند قشون دولت دور بود برای اعاشه بدجاییدن مردم پرداخت و سرانجام پس از چند ماه سرگردانی خبر رسید که به تسولگری روس در کرمانشاه رفته و در آنجا پناهنده شده است. با فشار روسها دولت مجبور شد بشرط آنکه از ایران تبعید شود منقری ای برای او تصویب کند و بهمراه مأمورین دولت روس خاک ایران را ترک نماید.

دوره عصیان و سرکشی چند ساله سالارالدوله که به قیمت خون بیش از ده هزار نفر از همه طبقات مردم از مجاهد، بختیاری، لر، کرده، سردمان شهری، دهقانان، ایلات بستکوه، بستکوه و عده‌ای ثروتمندان و رجال تمام شده بود خاتمه یافت.

تتدیر مجاهدیتی که در جنگهای غرب آنهمه با رشادت و جانبازی جنگیدند بهتر از مجاهدین پس از فتح تهران و جنگ پارك نبود. مجاهدینی که با یارمحمدخان بودند خلع سلاح شدند و با فرار کرده و معلوم نشد که عاقبت آنها بکجا رسید مجاهدین ارمنی که در اردوی فرمانفرما بودند پس از جندی به تهران بازگشته و تدریجاً تشکیلات آنها منحل شد و هر یک با پی کسب و کار رفتند و یا مفقودالایر شدند و در نتیجه پس از شش سال جنگ و فداکاری و آنهمه شجاعت و مردانگی از مجاهدین راه مشروطیت جز در تاریخ اثری باقی نماند.

مجاهدین

## انتخاب والی آذربایجان

پس از چند ماه مالک‌الرقابی روسها و صمدخان در آذربایجان و انعکاس کشتار و دستگیریهای آنها در آن‌ور دنیا و تقاضاهای پی‌درپی دولت ایران از سفارت روس و اقدامات وزارت خارجه انگلیس در دربار تزاری و سوءتأثیر عملیات روسها در مطبوعات مثل آزاد و گزارشهای پی‌درپی مسئولهای بی‌طرف متبوع تبریز از بیدادگریهای صمدخان و تشوین روس به دولتهای متبوع خود و انتقاداتی که از طرف چند نفر نمایندگان آزادیخواه در مجلس عوام انگلستان بعمل آمد و مفالات سوزانگیر پرفسور براون و چند نفر از دوستان ایران در جراید نشرالانتشار لندن دولت روس موافقت کرد که دولت ایران یکی از رجالی که مورد تصدیق آنها باشد به ایالت آذربایجان برگزیده شود.

صرف نظر از اینکه در ادواری چند تبریز پایتخت ایران بود در دوره سلطنت قاجاریه بواسطه اهمیت آذربایجان شهر تبریز ولایتعهد نشین و در حقیقت پایتخت دوم ایران محسوب می‌شد ولیعهد فرمانفرمایی آن ایالت مهم را عهده‌دار بود و از طرف شاه یکی از رجال مجرب و با استخوان به پیشکاری ولیعهد و اداره کردن امور آذربایجان انتخاب می‌شد.

در این موقع انتخاب یکنفر والی که دارای شرایط لازمه آن وضعیت و زمان باشد کار آسانی نبود زیرا دولت مجبور بود سردی را برای ایالت آذربایجان انتخاب کند که اولاً مورد تصدیق روسها باشد ثانیاً مفاء و موقعیت مهمی داشته باشد تا بتواند صمدخان را محدود کرده و تحت الشعاع قرار بدهد ثالثاً پس از آن جراحاتی که بر پیکر ملت مظلوم تبریز و آزادیخواهان آن دیار وارد آمده بود همه انتظار داشتند که سردی به آذربایجان برود که جنبه مشروطه‌خواهی و ملی داشته باشد و تا حدی اطمینان و رضایت ملت را جلب کند.

پس از گفتگو و مطالعه بسیار و استورت این فرعه به نام محمدولی خان سپهسالار بیرون آمد و او را واجد شرایط مذکور تشخیص دادند.

حقاً همینطور هم بود زیرا اولاً سپهسالار با روسها مناسبات دوستانه داشت و انتخاب او مورد تصدیق سفر روس بود.

ثانیاً سپهسالار فاتح تهران رئیس الوزرای سابق منصوب به یکی از خانواده‌های معروف ایران بود و در زمان استبداد هم یکی از بزرگترین سرداران ایران محسوب می‌شد و شاید در آن زمان ثروتمندترین افراد ایران بشمار می‌رفت.

ثالثاً مشروطه خواهان تبریز از جنگهایی که در دوره انقلاب میان مشروطه خواهان و قسطنطنیه در گرفت از محمد ولی خان خاطرات خوب داشتند و او را مشروطه خواه می‌دانستند.

سپهسالار شخصاً مایل به قبول این شغل نبود و آن را مادون مقام خود تصور می‌کرد ولی در معنی او از قبول آن مقام بیم داشت و پیشین نداشت که با بودن چندین هزار نفر قشون روس و سرکشی و خودسری شجاع الدوله و ملاهای مستبد توفیق پیدا کند و کار مهمی انجام بدهد ولی در نتیجه خواهش نایب السلطنه و رجال آزادی طلب و خیرخواه به قبول آن مقام تن در داد و خود را مهیا برای حرکت نمود.

صدخان شجاع الدوله که در دوره ملک الرقابتش در آذربایجان طعم ریاست و جاه و جلال و پول را چشیده بود و خود را جاه طلب می‌دانست و اتکا و اطمینان قطعی به روسها داشت و بنا بر احصائیه و آمارهای که میرزا مهدی خان زعمیه الدوله مدیر روزنامه حکمت در مصر که خود آذربایجانی بود، در روزنامه حکمت منتشر کرده بود، در چند ماه فرمانفرمایی اش دو بیست و چهل و سه نفر از آزادیخواهان را اعدام کرده بود، از انتخاب محمد ولی خان سپهسالار به سمت والی آذربایجان بی نهایت خشمگین شد و چون در تهران نمی‌توانست تازی از پیش ببرد و از حرکت سپهسالار جلوگیری نماید با فتسول روس نه تازه به تبریز وارد شده بود و سران قسطنطنیه که از هدیه‌ها و مهمانیهای او خرسند و در آدمکشی شریک یکدیگر بودند به کنکاش برخاست و کوشش کرد که آنها را متقاعد کند که سپهسالار یک مرد ملی و انقلابی و دشمن روسها است و مقامات روسی در تهران اشتباه کرده‌اند که به انتخاب او رضایت داده‌اند زیرا سپهسالار همان مردی بود که با سارخان سر برداشت و پشت به عین الدوله کرد و اعتنا به محمدعلی‌شاه ننمود و به کیلان رفت و حامعی از قفقازی‌های انقلابی و آنارشست را گرد خود جمع کرده و به تهران رفت و محمدعلی‌شاه را که فدایی امپراطور بود از تخت به زیر کشید و هرگاه به تبریز بیاید بار دیگر آزادیخواهان حاکم گرفته دوزخ جمع خواهند شد و رشته کارها از دست خواهد رفت.

باری پیش از آنکه سپهسالار وارد تبریز بشود شجاع الدوله آب را گل آلود کرد و میان او و مقامات روسی یک محیط عدم اطمینان و سوءظن بوجود آورد. اسناد و

مدارگی که پس از انقلاب روسیه از آرشو وزارت خارجه روسیه بدست آمد گزارشهایی که از طرف قسول روس منیم تبریز به وزارت خارجه و گزارشات محرمانه‌ای که از طرف رئیس قشون روس به نایب‌السلطنه قفقاز دیده می‌شود، همه حاکی از طرفداری شجاع الدوله و عدم اطمینان و اعتماد به سپهسالار است.

یکی از آن مدارک که اهمیت بسزایی دارد و در کتاب آبی هم منعکس شده گله‌مندی و عدم رضایت مسیوسازانف وزیر خارجه روس از رفتار سپهسالار به‌سفر کبیر انگلیس منیم بطرسبورغ است. در آن گزارش نوشته شده که وزیر خارجه روس به سفیر انگلیس گفت، بر طبق اطلاعاتی که من دارم پس از ورود سپهسالار به تبریز نهصد نفر مجاهدین فراری مجدداً به شهر بازگشته‌اند و در کمال آزادی ریست می‌کنند و والی آذربایجان هم از آنها حمایت می‌نماید.

در گزارش دیگر نوشته شده که برای نظم آذربایجان و حفظ قدرت دولت روس در آن ایالت راهی جز آنکه خود دولت روسیه رسماً زمام امور آذربایجان را در دست بگیرد و یکنفر حا که از خودش انتخاب کند نیست.

روزنامه نوویه ورمیا، ارکان وزارت خارجه روس نوشت: موقع آن رسیده که دولت روس آخرین تصمیم خود را راجع به مملکت پوشالی ایران بگیرد و دست از تردید و صبر و شکیبائی بردارد و زمام آن مملکت را به دست نایب‌السلطنه قفقاز بسپارد.

در گزارشات دیگر که در دست است سازانوف وزیر خارجه روس گفته بود که صمدخان یگانه مرد مورد اعتمادی است که می‌تواند آذربایجان را اداره کند و در ملاقات با سفیر انگلیس بطور صریح و روشن خاطر نشان کرده که هرگاه واقعه دسامبر گذشته در تبریز تجدید شود دولت امپراطوری راهی جز در دست گرفتن زمام امور و مداخله رسمی ندارد.

سفیر روس منیم تهران پیش از حرکت سپهسالار به تبریز به دولت ایران فشار آورد که یک بریگاد قزاق در تحت فرماندهی صاحب‌نصیبان روسی در آذربایجان تشکیل بشود دولت هم بناچار این تقاضا را اجابت کرد.

نکته این درخواست روسها این بود که بریگاد مذکور مطیع و آلت دست مقامات روسی بود و دول دیگر هم نمی‌توانستند اعتراض کنند که مقامات دولتی روس زمام امور آذربایجان را در دست گرفته‌اند.

با اینکه شخصاً محمد ولی‌خان سپهسالار مایل به قبول ایالت آذربایجان نبود و بهانه‌جویی می‌کرد و هر روز سنگی در جلو پای دولت می‌گذازد در مقابل فشار نایب‌السلطنه و تقاضای آذربایجانیهایی که در تهران بودند و فشار سفارت انگلیس

حرکت

سپهسالار به طرف تبریز

مجبور به قبول شد و روز بیست و هفتم تیرماه از تهران حرکت کرد ولی در قزوین توقف نموده به سرکشی اسلاک زیادی که در آن سامان داشت پرداخت.

علت درنگ سپهسالار در قزوین این بود که همینکه خبر انتصاب سپهسالار در تبریز منتشر شد مردم ستمدیده این پیش آمد را فرج بعد از شدت دانسته و اسیدوار بودند که پس از ورود او از مظالم روسها و صمدخان خلاص شوند، بهمین جهت بنای شادی را گذاردند و خود را برای استقبال او آماده نمودند. صمدخان و روسها همینکه احساسات مردم را نسبت به والی جدید استنباط کردند ملامهای مستبد و سردسته‌های اجنبی پرست را تحریک نمودند که غوغایی بر پا کنند و یا بستن بازارها و دادن نمایشها مخالفت خود را با سپهسالار اعلام دارند و کسانی را که به طرفداری سپهسالار تظاهر کرده و یا اظهار مسرت نموده بودند، مضروب و محبوس سازند و کاریشومی را بجایی رسانیدند که مشهدی کاظم را که یکی از مشروطه خواهان بنام بود و از شیوخ قوم محسوب می شد و در میان جامعه احترام و اعتبار زیادی داشت بگناه اینکه از انتخاب سپهسالار به ایالت آذربایجان اظهار خرسندی کرده بود با وضع فجیعی دستگیر نمودند و در میان عده‌ای فراش چوب بدست به حضور صمدخان بردند و بدستور آن مرد ظالم او را به چوب بستند و آنقدر زدند که غش کرد و همینکه به حال آمد بینی او را سوراخ کردند و ریسمانی از آن گذرانیدند و دو فراش دوسر ریسمان را گرفته آن پیر مرد محترم را در کوچه و بازار شهر گردانیدند و پس از آنکه مبلغ کزافی از او جریمه گرفتند آزادش کردند در نتیجه این بی احترامی و صدمه مشهدی کاظم مریض شد و پس از چندی جان به جان آفرین تسلیم کرد.

صمدخان برای اینکه چشم مشروطه خواهان را بترساند و به آنها بفهماند که انتخاب والی جدید کوچکترین تأثیری در قدرت خود مختاری او ندارد در همان روزها که سپهسالار در راه بود امامتلی یکی از همدستان و دوستان صدیقی ستارخان را با خفت دستگیر کرد و به دار آویخت و یوزباشی تقی خیابانی را که به بالاتقی معروف و از مجاهدین صدر مشروطیت بود ولی دو سال بود که به کسب و کار خود اشتغال داشت و کمترین مداخله و شرکت در کارهای سیاسی نداشت و در وقایع اخیر و جنگ با روسها در تبریز نبود و در خارج می زیست دستگیر و به شهرش آوردند و در تاریخ سوم مرداد مطابق دهم شعبان ۱۳۳۰ در قیون بیدان به دارش زدند.

کسروی می نویسد یوزباشی تقی در جنگ با روسها شرکت داشت ولی پس از خاتم جنگ به باسنج نزد شجاع الدوله رفت و به او گفت ما تسلیم تو هستیم و ما ما هر چه می خواهی بکن ولی راضی نباش که ما بدست روسها اسیر شویم.

شجاع الدوله متعرض او نشد و او را آزاد گذارد ولی در این موقع برای آنکه قدرت خودش را به چشم مردم تبریز بکشد آن بدیخت را کشت و پدر پیر مردش شبها

تا صبح در کوچه‌های تبریز می‌گشت و فریاد می‌کرد بالا جان کجا هستی. یکی از مؤتمین نقل می‌کرد که پس از دار زدن یوزباشی تقی یکی از درّخیمان شکم او را با خنجر پاره کرد.

در همین روز شجاع الدوله جمعی از تجار و سران اصناف را به باغ امیر که تازه برای مفر فرما تفرمایی خود ساخته بود احضار کرد و از خطری که از طرف شاهسونها آذربایجان را تهدید می‌کرد بگفتگو پرداخت سپس رشته سخن را به انتخاب سپهسالار بهست والی آذربایجان کشانید و بدگویی بسیار کرد کسانی که حضور داشتند جرأت نکردند صحبتی بکنند ولی چند نفر از دست نشاندگان روسها که در آن مجلس حضور داشتند و قطعاً پیش از انعقاد آن مجلس با صمدخان صحنه سازی کرده بودند گفتند باید از ورود سپهسالار جلوگیری کرد و به دولت تلگراف نمود که مردم تبریز حاضر برای قبول او نیستند.

سرانجام چنین تصمیم گرفتند که فردا جماعتی به تلگرافخانه انگلیس بروند و از دولت تقاضا کنند که سپهسالار را به تهران بازخواند و از فرستادن او به آذربایجان صرف نظر کنند و نیز ملامها مردم را به مخالفت با سپهسالار برانگیزند.

شاید که قنصل روس در آن جلسه حضور داشته و گفته‌های همدستان شجاع الدوله را تصدیق می‌کرده فردا صبح مردم بناچار به تلگرافخانه رفتند. و تلگرافاتی را که قبلاً از طرف منشیان صمدخان آماده شده و به نظر او رسیده بود به تهران مخابره کردند. در مقابل، مردم تبریز که از حرکت سپهسالار به طرف تبریز بی‌تفاوت شاد بودند شهرت دادند که سپهسالار با دوازده هزار نفر تشون منظم و توپخانه مجهز عنقریب وارد تبریز خواهد شد و به دوره ظلم و شقاوت صمدخان خاتمه خواهد داد.

چند نفر از ملامهای معروف از قبیل حاجی میرزا حسین آقا مجتهد، حاجی میرزا کریم انگلی امام جمعه مصلحت خود را ندانسته که در شهر بمانند و به دهاتی که در اطراف داشتند رفتند.

روز ۱۲ شعبان بدستور شجاع الدوله کدخدایان، فراشها و جماعتی از آخوندها و عده زیادی از الواط به توجه و بازارها رفته کسبه و تجار را بکنک و قحش مجبور به بستن دکا کین و بازارها کردند و در مسجد صمصام که مرکز اجتماع آنها

۱۲ شعبان

بود جمع شدند و همه با صدای بلند فریاد می‌کردند که ما سپهسالار را نمی‌خواهیم و جز شجاع الدوله والی دیگری را قبول نخواهیم کرد. چند روز بازارها بسته بود و دسته‌ها در شهر بنوع شجاع الدوله و بر ضد سپهسالار نمایش می‌دادند و به تهران تلگرافات تهدیدآمیز می‌کردند ولی از تهران کوچکترین اعتنایی به تلگرافات آنها نداشتند.

و جوابی به آنها داده شد.

اردبیلی مورخ مشروطه می نویسد: روز پنجشنبه عموم طبقات را به مسجد جامع دعوت کردند و همینکه مسجد مملو از طبقات مختلف شد به روحانیونی که حضور داشتند تکلیف کردند به سیر رفته برای مردم موعظه نمایند و عامه را در راهی که مصلحت و صلاح است دعوت کنند ولی چون ساختگی بودن آن مجلس بر همه روشن بود و مصنوعی بودن آن آشکار، ملاحظا از سیر رفتن سرباز زدند.

عاقبت میرزا علی اکبر روضه خوان عرب را که فارسی نمی دانست و حملاتی که در مکتب می گفت از کلمات ترکی و فارسی و عربی مخلوط بود و اذکار به سیر رفتن نمودند. آن مرد عامی پس از آنکه شرحی از مخالف بودن مشروطه با دین اسلام بیان کرد و داستان کشته شدن حاجی شیخ فضل الله و خماسی را شرح داد گفت خدا مستبد است و انبیا و اولیا هم مستبد بودند سپس صیغه استبداد را برای اثبات و دلیل گفته خود بزبان آورد.

پس گفت مردم مثل گوسفند می باشند و گله گوسفند احتیاج به یک سگ یا سبب دارد ولی ما مردم تبریز سیهسالار را که سگ یا سبب آذربایجان شده نمی خواهیم و شجاع الدوله را می خواهیم. مفهوم این گفته این بود که شجاع الدوله را چون سگ یا سبب می خواهیم. این گفته شیخ جماعتی را بخنده در آورد و طرفداران متعصب محمد خان و کسانی که صحنه آن روز را برای گرفتن نتیجه ساخته بودند بغایت خشمگین نمود و بنای فحاشی را به آخوند واعظ که دست و پایش را گم کرده بود و با رنگ پریده کلماتی که فهمیده نمی شد ادا می کرد گذاردند و او را از سیر پایین کشیدند.

کسانی که از آزادی بهره ای دارند بهتر به حال آن روز مردم تبریز که مدت چند سال با فرزندی و از جان گذشتگی با قتل و ظلم و بیدادگری جنگیدند و برجه آزادی را به اهتزاز در آوردند و نااستان به شجاعت و آزادی در جهان بلند شد بی می برند. اینک همان ملت غیرتمند آزادبخواه وطن پرست زبون یک دسته بی وطن آدمکش خائن و پست فطرت شده اند و تقدیراتشان به دست کسانی افتاده که باتکای سر تیره فتون اجنبی هموطنان خود را چون گوسفند به سلاخ خانه می برند و بگناه وطن دوستی بدار می زنند.

روز شنبه دوازدهم مرداد دایی محمد را که یکی از سر دست مجاهدین بود و صد خان هشتصد تومان اراو گرفته و از مجلس آزادش کرده بود مجدداً دستگیر نمودند و پس از آنکه خانه اش را کاوش کردند و آنچه اسباب قیمتی و قابل استفاده بود بردند. در میان گریه و زاری بستگانش در درشکه نشاندند به طرف قتلگاه برده و به دست دژخیمان سپردند و آن ظالمین او را به بدترین وجهی بدار کشیدند. می گویند مرد بیگناه

از سر دار بزمین افتاد ولی دوباره او را بدار زدند. برای اینکه جسدش را تحویل بستگانش بدهند مبلغی از آنها پول گرفتند.

روز سیزدهم مرداد منشی قنسولگری روس از طرف قنسول به ملاقات شجاع الدوله رفت و به او ابلاغ کرد که دولت اسپرطور با فرمانفرمایی سیه‌دار در آذربایجان موافق است و شما هم باید راه تمکین پیش بگیرید و از اغتشاش و سر و صداهایی که در شهر بوجود آورده‌اید جلوگیری نمایید. همه‌خان که تمام قدرت و قوتش از پشتیبانی روسها سرچشمه می‌گرفت بناچار راه تسلیم و تمکین پیش گرفت و پیشکارش اعتمادالدوله و میرزا علی اکبرخان منشی قنسول روس را به مساجدی که محل اجتماع مخالفین سپهسالار بود فرستاد تا بمردم ابلاغ کنند که حسب الامر شجاع الدوله بازارها را باز کنند متفرق شوند و بی کار خود بروند. منشی قنسولگری به مردم اعلام کرد که امپراطور بزرگ روسیه نسبت به مردم تبریز نظر مرحمت دارد و آنها را در تحت حمایت خود گرفته است. مردم که اکثر بجبر و زور دکاکین خود را بسته و دست از کسب و کار خود کشیده بودند با گشاده رویی متفرق شدند ولی ملاحا که تازه دامی انداخته و دکانی باز کرده بودند چون جرات مخالفت علنی نداشتند غرغرکنان با چهره‌های افروخته راه خانه‌های خود را پیش گرفتند و شهر تبریز که چند روز بود دستخوش هیاهو شده بود در سکوت فرو رفت.



## ورود سپهسالار به تبریز

مردم تبریز که سپهسالار را ناجی خود می‌پنداشتند و اطمینان داشتند که با زمامداری او از آدمکشی و بیدادگری روسها و صمدخان نجات خواهند یافت با شوق و شغف ورود او را استقبال کردند و دسته‌دسته به یاسنج رفته به او تهنیت گفتند و اظهار شادمانی کردند. ولی دوپیش‌آمد این اسیدواری مردم را به یأس مبدل کرد.

اول اینکه سپهسالار از روسها تقاضا کرد که ارگ دولتی را که در تصرف داشتند تخلیه نمایند تا او در آنجا کمی بگذراند ولی روسها موافقت نکردند و او مجبور شد در خانه‌های کلانتر منزل کند.

دوم پس از چندی روسها حاجی حسینخان مارالانی را که یکی از مشروطه‌خواهان نام بود و از روز اول انقلاب مشروطیت جان در کف گرفته دوش بدوش ستارخان جنگیده و شجاعتها از خود نشان داده و در پا گذاشتی و نیکوکاری در میان دوست و دشمن شهرت بسزایی داشت از سپهسالار خواستند که او را گرفته تحویل آنها بدهد.

سپهسالار زیر بار ترفند و چند روزی در مقابل درخواست پی در پی روسها پافشاری کرد و چون دید که روسها دست بردار نیستند حاجی حسینخان را تسلیم شجاع الدوله نمود و اسیدوار بود که با رابطه دوستی که میان شجاع الدوله و روسها بود این مرد از گزند روسها محفوظ بماند ولی متأسفانه شجاع الدوله او را تحویل روسها داد و روسها او را زندانی کردند. ناگفته نماند که حاجی حسینخان بعد از خاتمه انقلاب مشروطیت به مکه مشرف شد و پس از بازگشت از مکه به کارهای خود مشغول گشت و چون مرد مملکت و ثروتمندی بود از نیکوکاری و مساعدت به فقرا خودداری نداشت.

پس از ورود به تبریز چون او نمی‌توانست تجاوز اجانب را به خاک وطن تحمل کند دوش بدوش مجاهدین بر ضد روسها وارد جنگ شد و در زد و خوردهایی که میان روسها و ایرانیان در مارالان روی داد که شرح آن بسیار مفصل و نگارش آن موجب طول کلام می‌شود عده‌ای از سربازان روسی را به خاک و خون کشید.

پس از اینکه جنگ به موفقیت روسها خاتمه یافت و شجاع الدوله به شهر مسلط

شد چون حاجی حسینخان بواسطه نیکوکاری و دینداری مورد محبت مشروطه خواهان و بسیاری از مستبدین بود عده‌ای از کسانی که نزد شجاع الدوله تقوٰذ داشتند از او وساطت کردند و شجاع الدوله هم مزاحم او نشد ولی روسها همچنان در تعقیب او بودند و او چون می دانست از شهر بیرون رفت و همیشه عده‌ای مسلح اطراف خود داشت ولی هر چند روز به یکی از دهات خود یا دهات دوستانش می رفت و از گزند روسها خودش را محفوظ می داشت. ولی پس از آنکه سپهسالار وارد تبریز شد حاجی حسینخان چون سپهسالار را سردار آزادبخواه و حامی مشروطیت می دانست و تصور می کرد که با ورود او به تبریز دیگر اوضاع گذشته دگرگون و دستگاه صمدخان و روسها برچیده شده است با اطمینان خاطر به ملاقات سپهدار رفت و سپس در خانه شخصی خود سکنی نمود و بدون بیم و ترس آزادانه در شهر آمد و شد می کرد.

روسها بکماه حاجی حسینخان را در حبس نگاه داشتند در اواخر شهریور او را بند کرده و با محبوس دیگری بنام کریمخان رشیدالدوله در کالسکه سربسته نشانده و در میان یک دسته سوار روسی از شهر بیرونش بردند.

مردم تبریز خیال می کردند که روسها حاجی حسینخان را به روسیه تعیند نموده اند ولی پس از چندی معلوم شد که آن مرد نامی و شجاع و خیرخواه را به خوی برده و در آنجا کریم خان رشیدالدوله را آزاد نموده و حاجی حسینخان را بدار کشیده اند. اگر چه پس از ورود سپهسالار به تبریز شجاع الدوله دیگر کسی را نکشت و روسها هم حاجی حسینخان را به خوی بردند و کشتند ولی مردم تبریز برخلاف آنچه خیال می کردند فهمیدند که تا سلطه قشون روس در تبریز برقرار است کاری از سپهسالار و دیگری ساخته نیست و در حقیقت و معنی روسها و صمدخان بر تقدیرات حکومت دارند.

سترنورتر انگلیسی که زمانی در تبریز بود در این ایام هم بار دیگر به تبریز آمده و می نویسد: تبریز در جنگ روسها است و همه انبیه مهم شهر از قبیل عالی قاپو و سربازخانه‌ها و نظمی در تصرف آنها می باشد سربازهای روسی با لباس و اسلحه در شهر در حرکتند و هر که را که می خواهند کتک می زنند و حبس می کنند. من با یک ایرانی در شهر می گذشتم ناگاه دو نفر سرباز روسی به ما رسیدند و رفیق مرا با شلاق کتک زدند و چون من بر کشتم تا غلت این رفتار آنها را بدانم دیدم با مرد دیگری که چند قدم دورتر می رفت بدون غلت همین معامله را کردند. صاحبمصان روسی در لوجه و بازار شلاق به دست به مردم بیگناه حمله می کنند و سر و صورت آنها را خون آلود می سازند و بیگانه‌ها را درون مجاهدین همه روزه بدخانه‌ها می ریزند و آنچه بدست می آورند غارت می کنند.

از دکاکین و تجارتخانه‌ها احماسی که مورد نظرشان باشد بدون آنکه قیمت را

پردازند می‌برند.

سیس می‌نویسد: شجاع الدوله از بودن سپهبد در تبریز راضی نیست و روسها هم حاضر نشدند عمارات دولتی و باغشمال را تخلیه کرده و در اختیار سپهسالاران بگذارند. سپهسالار مکرر از روسها به دولت ایران با تلگرافات رمز شکایت کرد و خاطرنشان ساخت در صورتی که روسها اعمال خود را تعدیل نکنند او آذربایجان را ترک خواهد کرد.

روزی که بن از تبریز بیرون آمد با یک فیش بزرگ روسی که برای بازرسی قشون روس که در حدود بیست و پنج هزار نفر است همراه بودیم افسر مدکور در مقابل هر یک از پایگاهها که می‌رسید پیاده می‌شد به تفتیش می‌پرداخت و از گنجایش هر یک از آن امکنه سؤالاتی می‌کرد از قرار معلوم روسها در نظر داشتند که دوازده هزار نفر قشون دیگر وارد آذربایجان بنمایند.

در همان زمان، میان شاهسونها - که تا حدود تبریز را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بودند جنگ در گرفت و روسها بهانه این زد و خورد عده دیگری سرباز و توپ وارد خاک ایران کردند.

هنوز زمانی از ورود سپهسالار به تبریز نگذشته بود که دوباره ملاها بر عهبر ایام جمعه برای بازگشت شاه مخلوع به ایران قیام کردند و تلگرافات بی‌درپی و نامه‌های متعدد به پایتختها و سفرای متبیه تهران و قسولگریهای تبریز فرستادند و از آنها خواستار مراجعت شاه مخلوع به ایران شدند و باز همان صحنه‌های گذشته را که نگارش آن تکرار مکررات است در مساجد و معابر بوجود آوردند.

چون امیرمؤید برادر شجاع الدوله در زنجان حکومت داشت زنجان هم خواهان برگشت شاه مخلوع شد و عمال روسها دست به خرابکاری زدند و جمعی بیگناه را غارت و مجروح نمودند حتی گفته می‌شد که چند نفر را هم کشتند.

کسروی می‌نویسد که در بلوایی که برای برگشت شاه مخلوع به ایران در تبریز و زنجان برپا شد سپهسالار هم دست داشت و با شجاع الدوله هم پیمان بود ولی از نظر حقیقت‌گویی این نظر کسروی بطور تحقیق و مسلمه تهمت و دروغ است و چون کسروی چنانچه در گذشته هم به نظر خوانندگان این تاریخ رسانیده با سپهسالار نظر خوبی نداشت و در هر لجا از او به بدی نام برده و از تهمت زدن به او خودداری نکرده چون علت این دشمنی بر نگارنده مجهول است به نظر می‌رسد که چون کسروی با دسکراتها که نگارنده هم در آن زمان یکی از منتقدین آنها بودم دوستی داشته و همفکر بوده و دسکراتها هم دشمن سرسخت سپهسالار بودند و در هر موقع از تهمت زدن به او ولجن - مال کردن او خودداری نداشتند، از رویه آنها پیروی می‌کرد.

چنانچه سپهسالار در حاشیه کتاب حافظ که اغلب با آن فال می‌گرفته می‌نویسد این دشمنهای بیرحم دار می‌انصافی و تهمت را درباره من بجایی رسانیده‌اند که حتی نوشته‌اند که من مشروطه‌خواه نبوده‌ام.

بطوری که در مجلدات گذشته نوشتم مردم روسیه هم چون ارومیه که امروز به نام مردم تبریز و خوی و سلماس در انقلاب مشروطیت سهم رضائیه خوانده می‌شود بسزایی دارند و مردانه در آن نهضت عظیم شرکت کردند و با اینکه از طرف قشون عثمانی که در آن زمان در چند فرسخی ارومیه بود و می‌خواست از آشفنگی اوضاع آذربایجان استفاده کند و قسمی از آن ایالت را به تصرف درآورد و به‌خاک خود ملحق سازد مردم ارومیه مجامع و محافلی تشکیل دادند و انجمن ولایتی را بوجود آوردند و رشته امور را بدست گرفتند. در واقعه اخیر تبریز احلال الملک که از مشروطه‌خواهان و فرد سلاطین و عاقبت‌اندیشی بود و یا مستبدین هم آمد و شد داشت حاکم ارومیه بود و مردم ارومیه هم کوچکترین قیامی برضد روسها نکردند و حتی تظاهر مهمی هم بفتح مردم تبریز ننمودند. ولی چون نقشه روسها بر این بود که تخریب آزادی و آزادخواهان را از صفحه آذربایجان بکنند این بود که به‌دستگیری سران مشروطه‌خواهان ارومیه دست زدند و جماعتی را زندانی کردند. گفته می‌شود و این گفته هم مؤید تصدیق است که احلال الملک چون مشروطه‌خواه بود همینکه استیلا کرد که روسها چه خیالی در سر دارند محرمانه به آن اشخاص اطلاع داد که خود را از شهر بیرون بکشند و یا ملجاء و پناهی پیدا کنند بهمین علت عده‌ای به‌شهبندی عثمانی که در آن زمان بواسطه نزدیک بودن قشون عثمانی مورد ملاحظه بود پناهنده شدند ولی عده‌ای از رهبران ملت نتوانستند یا نخواستند بیرون بروند در شهر ماندند و بدست روسها اسیر شدند.

از آن جمله مشهدی اسماعیل رئیس مجاهدین که مرد آزادیخواه و غیرتمندی بود و در نتیجه فداکاری‌هایی که در راه مشروطه و دلیری‌هایی که در جنگها نموده بود در آذربایجان شهرت بسزایی داشت و حاجی اتا کش بیگ، مؤیدالتجار، آقا بوطالب علیزاده، حاجی سید حسین ملک‌التجار، حاجی عباسقلی و لیل‌التجار از کسانی بودند که بدست روسها اسیر شدند.

همینکه خبر دستگیری مشهدی اسماعیل به اطلاع شجاع الدوله رسید تلگرافاً از قنصل روس پیغمبر ارومیه درخواست کرد که مشهدی اسماعیل را زنجیر کرده بدست سواران قزاقه داغی سپرده تا با خود به تبریز بیاورند. قنصل روس چون می‌دانست که صدخان خون آن بیگناه را خواهد ریخت محبوس مظلوم را تحویل مأمورین شجاع‌الدوله داد.

شهیدی اسماعیل که یغین داشت که برسیدن به تبریز به بدترین وضع فجعی بدست شجاع الدوله کشته خواهد شد در راه به خیال خود کسی افتاد و بزحمت یک چاقو که برنده نبود پست آورد و گلوی خودش را برید ولی ساسورین مطلع شدند و جلوگیری کردند و چون حالش خطرناک بود با گلوی بریده به ارومیه مراجعتش دادند. همینکه شجاع الدوله از واقعه آگاهی یافت دستور داد که آن مرد گلو بریده نیم جان را بدار بیاورند.

روز نهم صفر در میدان توپخانه شهیدی اسماعیل را که یکی از شجاعان انقلاب بود با حال زار بدار کشیدند.

پس از چندی اجلال الملک هم نتوانست در ارومیه بماند و روانه تهران شد.

در خاتمه این فصل نخواستیم سرگذشت در بدریها و مسقتهایی که مجاهدین فراری که همگی از سر دسته‌ها و برگزیدگان احرار بودند و اگر به جنگ روسها گرفتار می‌شدند بدون شک یکی از آنها جان بدر نمی‌برد ناگفته بگذارم.

### مجاهدین فراری

اگرچه این داستان بسیار مفصل است ولی چون کتاب هفتم این تاریخ در شرف اتمام است و مسائل مهم دیگر در پیش است که جنبه تاریخی دارد و از نگارش آنها ناگزیرم و کسروی هم در تاریخ هجده ساله آذربایجان این داستان را بطور مفصل نوشته این است که ملخص اطلاعاتی را که از شرح حال و فرار آنها در دست دارم بطور اختصار به نظر خوانندگان می‌رسانم.

کسروی می‌نویسد این مردمان آزاده با اینکه در موقع فرار می‌توانستند تمام وجوه موجوده بانک روس و انگلیس را که در اختیار آنها بود با خود ببرند با جیب خالی از شهر بیرون رفتند.

پسر علی مسیو چون نتوانسته بود حتی مختصر پولی با خود بردارد بناچار گوشواره همسرش را با خود آورده بود که در صورت ضرورت به فروش برساند.

پس از اینکه مجاهدین از جنگ روسها که پل رود آجی را در دست داشتند جان بدر بردند به قه‌داغ رفتند و به مشورت پرداختند و همه بر این عقیده شدند که به خاک عثمانی بروند. یکسره از مجاهدین ارمنی هم که از شهر فرار کرده بودند به آنها پیوستند و همگی که در حدود پنجاه نفر بودند و تفنگ و اسب و دو قطار فشنگ داشتند براه افتادند و شب را در سارگردرآیدند. و چون مجبور بودند که از راه میان جلفا و تبریز که در تصرف روسها بود عبور کنند و در آن راه دسله‌های روسی دائماً در عبور و مرور بودند لذا مصلحت دیدند که آن قسمت از راه شوسه را در شب بپیمایند.

با احتیاط کامل بدون سر و صدا موفق شدند از جاده مذکور بگذرند و خطری

نه در پیش بود عیب سر بگذارند.

شب یازدهم عاشورا به سلماس رسیدند و چون سلماس برای آنها محل امنی بود و هنوز آزادیخواهان در آنجا سلطه داشتند به خانه حاجی ییسنماز و برادرش صدرالاسلام رفتند و چند روز در آنجا رفع خستگی کردند و چون تشون عثمانی جهریق را که فاصله زیادی با سلماس ندارد متصرف شده بود نماینده‌ای نزد رئیس تشون عثمانی فرستادند و از او تقاضای پناهندگی کردند.

جمعی بر این عقیده بودند که چون مردم سلماس طرفدار مشروطه هستند بهتر است در آنجا بمانند و مشروطه‌خواهان آذربایجان را گرد خود جمع کنند و یک هسته مقاومت ملی در مقابل روسها بوجود آورند.

عده‌ای دیگر معتقد بودند که ارومیه برای منظور فوق مناسب‌تر است و هرگاه اجلال‌الملک حاکم ارومیه با آنها همداستان بشود بهتر به منظوری که دارند نائل خواهند شد این بود که اجلال‌الملک را در تلگرافخانه خواستند و بوسیله تلگراف نقر خود را به او اطلاع دادند ولی اجلال‌الملک زیر بار نرفت.

پس از چهار روز تلگرافی از اجلال‌الملک به مجاهدین رسید که چهار هزار نفر تشون روس به طرف سلماس حرکت کرده و اگر مجاهدین پیش از این در سلماس بمانند دستگیر خواهند شد.

بلوری با بیست نفر مجاهد به جهریق رفتند و تسلیم فرماندهی عثمانی شدند صاحب‌منصبان عثمانی پذیرایی گرمی از آنها کردند و پس از دو روز آنها را به سرحد فرستادند.

سر فرماندهی عثمانی پناهنده شدن مجاهدین را به اسلابول تلگراف کرد و پس از چند روز جواب رسید که پناهندگان را به داخل خاک عثمانی هدایت کنید و سپس آنان را آزاد بگذارید که به هر کجا که مایل هستند بروند.

امیرحشمت و چهل نفر یارانش خیال داشتند از راه کردستان به تهران بروند ولی پس از آنکه از وقایع دولت ایران در مقابل روسها اطلاع پیدا کردند یقین کردند که اگر به تهران بروند دولت قادر به حفظ و حمایت آنها نخواهد بود و روسها دست از آنها نخواهند برداشت. این بود مصمم شدند که به خاک عثمانی بروند و به بلوری و سایر رفقا ملحق شوند.

چون داستان سفر امیرحشمت و رفقاییش شگفت‌آور است و حوادث خونینی همراه دارد بهتر دانستم آنچه را که خود او نقل می‌کرد در اینجا بیاورم :

از کهنه شهر حرکت کردیم به حدود خان تختی که روسها در آنجا پاسگاه سهمی داشتند رسیدیم و برای اینکه بدست آنها گرفتار نشویم توقف کردیم تا هوا تاریک شد سپس براه افتادیم ولی روسها فهمیدند و به طرف ما شلیک کردند.

بناچار با سرعت خود را از تیررس آنها دور کردیم و بدون آنکه تلفاتی داده باشیم به طرف گردنه قوشچی روانه شدیم.

چون هوا سرد بود و برف شدیدی می بارید بناچار شب را در یکی از آبادیهای مجاور گذرانیدیم.

حاجی ناظم که یکی از مشروطه خواهان بود و در جنگها دوش بدوش ما جنگیده بود با مهربانی ما را به خانه خود برد و از ما پذیرایی کرد.

چون خسته بودیم تفنگ و اسلحه های که همراه داشتیم کنار گذاردیم و می خواستیم بخوابیم که صدراالاسلام وارد شد و از ما دیدن کرد و رفت، همیشه صدراالاسلام رفت حاجی ناظم به ما گفت که دیگر توقف شما در اینجا مصلحت نیست زیرا ممکن است روسها که در نزدیکی هستند مطلع شوند و شما را دستگیر کنند، با اینکه خسته بودیم و احتیاج به استراحت داشتیم و برف هم می بارید بناچار براه افتادیم در گردنه با یک دسته سالدات روس روبرو شدیم و میان ما جنگ در گرفت ولی چون هوا تاریک بود توانستیم خود را از آن معرکه نجات بدهیم از آن پس برای اینکه با روسها مصادف نشویم از راه شوسه دور شدیم و به طرف آبادی ای بنام دیزه روانه گشتیم.

هنوز چند قدم تا آبادی فاصله داشتیم که یک عده سوار جلو ما آمدند و رئیس آنها عبدالله خان بیگ، رئیس ایل هرگی از اسب پیاده شد و دست مرا بوسید و گفت این آبادی متعلق به اوست و چون شنیده است که ما به این طرف حرکت کرده ایم برای پذیرایی ما آمده است من از او تشکر کردم و با تعاقب به طرف ده روانه شدیم.

همینکه وارد شدیم به من گفت برای اینکه بتوانید استراحت کنید شما و چند نفر از همراهاتان به خانه من بیایید و برای سایرین هم در خانه های دیگر جاهای مناسب تهیه شده است چون من در این سفر با کمال احتیاط رفتار می کردم تقاضای او در من موافقت تولید کرد.

به او جواب دادم که ما باید همگی در یک محل منزل کنیم و نمی توانیم از هم جدا بشویم، این بود که ما را به کاروانسرای که در بیرون ده بود برد همیشه پیاده شدیم و اسلحه خود را کنار گذاردیم عبدالله خان و چند نفر تفنگچی که همراهش بودند در کاروانسرا ماندند چون گرسنه بودیم انظار ناهار داشتیم عبدالله خان هم بی در پی پیام می داد که چرا نهار نمی آورند پس از نیم ساعت انتظار او برخاست و گفت خود می روم برای شما نهار می فرستم یک ساعت منتظر شدیم و نهار نرسید چون دیدم افراد مسلحی چند در اطراف کاروانسرا در حرکت هستند و از ما مراقبت می کنند به همراهانم گفتم نهار در کار نیست و بهتر است که سوار شویم و برویم.

ما سوار شدیم و همینکه می خواستیم از کاروانسرا بیرون برویم به طرف ما شلیک شد و یکی از مجاهدین از پای درآمد و سه تن بسختی مجروح شدند چون بقیه داشتیم

اگر پیش برویم همه کشته خواهیم شد بناچار به کاروانسرا برگشتیم.

دستور داده سه نفر لردی که در کاروانسرا بودند توقیف کنند سپس اقدام به بستن در کاروانسرا کرده و یکی از درها گنجه برود در را ببندد.

ولی همینکه به نزدیکی در رسید فرار کرد، دومی هم همین اقدام را نمود این بود که به کرد سومی گنجه اگر در را نبندی و فرار بکنی از عقب تو را با گلوله خواهیم کشت او بناچار رفت و در کاروانسرا را بست سپس سفدازی سنگ و چوب پشت در کاروانسرا ریخته تا مهاجمین نتوانند وارد شوند. چون دیوارهای کاروانسرا محکم و ضخیم بود و چهار برج عم داشت چنین دشمن به دشمن سهولت نمی تواند به دسترس پیدا کند.

مجاهدین برجها را سنگ کردند و درها هم از ارتفاعات اطراف کاروانسرا را گرفته بنای تیراندازی را گذارند و جنگ میان ما و درها در گرفت.

چون همه گرسنه بودیم و برای تهیه خوراک به خارج راه نداشتیم بناچار در گوشت و کباب کاروانسرا به تجسی پرداختیم و در نتیجه در تهیه خانه کاروانسرا که تهیه می فرار کرده بود سفدازی روغن و قند و جای و کمی نان و حیوانات پیدا کردیم و از این راه تاحدی سنجوع نمودیم.

یک اسب روسی را که از تبریز با خود آورده بودیم و در آن معرکه کشته شده بود بناچار پوست کنده و از گوشت او خوراک تهیه نمودیم.

آن شب را تا صبح عده ای از افراد ما از ترس هجوم دشمن در برجها قراول دادند صبح دوباره کردها به طرف کاروانسرا هجوم آوردند و توبی که همراه داشتند در روی یک تپه که تسلط بر کاروانسرا بود استوار نمودند و کاروانسرا را به توب بستند ولی چون دیوارهای کاروانسرا بسیار کلفت و محکم بود موفق نشدند دیوارها را بکلی از میان بردارند.

روز سوم یک سرگرد روسی با یکسته سوار بکمک کردها وارد محل شدند و با اتفاق کردها به طرف ما هجوم بردند ولی کاری از پیش نبردند.

صاحب منصب روسی گفته بود بهترین راه برای اینکه ما را به تسلیم مجبور نمایند این است که همچنان ما را در محاصره نگاهدارند و از تماس ما با خارج جلوگیری کنند و در نتیجه ما با از گرسنگی خواهیم مرد و با تسلیم خواهیم شد.

بواسطه بدی خوراک و بوی زننده خون و کثافات عده ای مریض شدند و چون آب آب انبار هم به ته کشیده بود از بی آبی دچار مضیقه شدیم چند نفر از رفقای فدا دار ما با اینکه خطر جانی در پیش بود بوسیله یکی از سوراخهایی که لونه توب دشمن در دیوار کاروانسرا بوجود آورده بود در تاریکی شب بیرون رفتند و از نهر آب که چندان فاصله با کاروانسرا نداشت چند ظرف آب که برای رفع تشنگی افراد دانی بود آوردند



ولی آوردن آب برای ما گران تمام شد زیرا قراولان روسی به طرف کسانی که برای آوردن آب رفته بودند شلیک کردند و یک نفر از آنها را سختی مجروح کردند. فردای آن روز صاحب منصب روسی و سفیر الدوله نامی پس از کسب اجازه به ملاقات ما آمدند و اظهار داشتند که شما بیهوده این جوانان شجاع را بکشتن می دهید و ما از طرف دولت امپراطوری به شما قول می دهیم که هرگاه تسلیم بشوید کسی مزاحم شما نخواهد شد.

ما به آنها جواب دادیم که فرصت بدهید مشورت کنیم و پس از مشورت به شما جواب خواهیم داد سه روز دیگر با گرسنگی و سختی گذرانیدیم ولی چون دیگر قادر به تحمل آن وضع نبودیم تصمیم گرفتیم که تفنگ در دست از کاروانسرا بیرون برویم و خودمان را به کوهی که در مجاور کاروانسرا بود و با اردوی عثمانیها فاصله ای نداشت برسانیم و چون اسبهای ما با کشته شده بودند و با از گرسنگی مرده بودند پیاده براه افتادیم یک دسته از جلو و یک دسته از عقب از در کاروانسرا بیرون رفتیم. چون شب بود و هوا هم بسیار تاریک و کردها و روسها هم خوابیده بودند توانستیم خودمان را با کوه برسانیم ولی چون کوه بسیار سخت بود و بسیاری از همراهان بی نهایت ناتوان شده بودند و حمل مجروحین هم از کوه کار مشکلی بود با زحمت طاقت فرسا که شرح آن موجب طول کلام است توانستیم خودمان را به قلعه کوه برسانیم. روسها و کردها که از فرار ما آگاهی پیدا کرده بودند بنای شلیک را به طرف کوه گذاردند ولی بواسطه تاریکی گزندی به ما نرسید.

قشون عثمانی که در همان حوالی اردو زده بودند از صدای شلیک بیدار شدند و سر کرده آنها برای کسب اطلاع به دامنه آمده بود همینکه هوا روشن شد و ما را با آن حال پریشان دید دستور داد به ما کمک کرده و به اردوگاه برسانند همینکه به اردوگاه رسیدیم به ما تکلیف کردند اسلحه خود را تحویل بدهیم و تسلیم شویم ما هم چون چاره نداشتیم پذیرفتیم.

پنج روز بهمان بحری بگ رئیس اردو بودیم و مجروحین در این چند روز تحت مداوا قرار گرفته بیهودی یافتند سپس ما را بوسیله یکتفر سر کرده پیاده به طرف روانه روانه کردند و از آنجا ما را تحویل حاسب یک ناشی نمودند دو روز بعد اطلاع داده شد که روسها از فرمانده قشون عثمانی تقاضا کرده اند ما را تسلیم آنان نمایند و فرمانده قشون عثمانی از اسلحه بول کسب تکلیف نمود.

بعد از چند روز مطلع شدیم که دولت عثمانی با تسلیم ما به روسها موافقت نکرده و دستور داده است که ما را به اسلحه بول بفرستند.

اگرچه داستان مجاهدینی که به خاک عثمانی پناهنده شدند بی نهایت حالب توجه و در خور نوشتن است ولی چون جنبه تاریخی ندارد از نگارش آن صرف نظر کرده و به

داستان مجاهدین فراری خاتمه می دهیم.

## بخشعلی خان

این فصل را به سرگذشت یکی از جوانان شجاع و آزادمرد ایران پایان می دهیم. سه برادر بنام قوچعلیخان، بخشعلیخان و شیرعلیخان در طلوع انقلاب مشروطه محافظت راه میان ارومیه و حلفا را عهده دار بودند و چون از نعمت درستکاری و

شجاعت بهره مند بودند آن راه را از گزند حرامیان و راهزنان مصون داشته بودند.

همینکه آواز انقلاب به آنان رسید روح آزادیخواهی ای که در کمون این سه برادر بود به صدا درآمد و آنان را به پیوستن به طرفداران حق و عدالت دعوت نمود.

میرزا نورالله خان هم که یکی از مشروطه خواهان بود و از فقنار مراجعت کرده آنها را به فلسفه نوین آشنا کرد و سرام آزادیخواهان را برای آنها تسریح نمود این سه برادر شیفته مشروطه شدند و از آن روز وارد در طوفان انقلاب گردیدند و چنانچه سابق براین اشاره کردم در جنگهای ارومیه شجاعتها نمودند و در اندک زمانی نام آنها در صفحه آذربایجان معروف گردید و غالبیت هر سه برادر در راه آزادی کشته شد.

شیرعلیخان بدست اقبال السلطنه ماکوئی گرفتار و کشته شد قوچعلیخان را بدست دشمنان آزادی تیر زدند و کشتند.

بخشعلیخان که در شجاعت و جوانمردی کم نظیر بود و پیش از بیست و دو سال از عمرش نگذشته بود تا طلوع جنگ جهانی با سرفرازی می زیست و دشمنان مشروطه و روسها نتوانستند به او دست یابند همینکه جنگ جهانی آغاز شد این جوان غیرتمند چون روسها را دشمن ایران می دانست و جنایاتی که روسها در تبریز کرده بودند او را بی اندازه از آنها متنفر کرده بود با یک عده سوار به قشون عثمانی که وارد آذربایجان شده بودند و با روسها پیکار می کردند پیوست و شجاعتها از خود نشان داد که نگارش آن در اینجا موجب طول کلام است. همین جهت روسها او را یکی از دشمنان سرسخت خود می دانستند و کوشش می کردند که به او دست یابند. این جوان غیرتمند در یکان سکنی داشت و با اینکه محل اقامت او از خاک روسیه چندان فاصله نداشت مگر به ساخلوهای روس شیخون زد و جماعتی از آنها را کشت.

در جنگی که میان قشون عثمانی و قشون روس در گرفت عثمانیها شکست خوردند و مجبور به عقب نشینی شدند و چون بخشعلیخان نمی خواست از وطن دور بشود به چهریق که محل توقف اسماعیل آقا سیمتو بود رفت و باطمینان اینکه این مرد خائن دم از دشمنی با روسها می زند و از متحدین عثمانی است مهمان او شد اسماعیل خان بصورت ظاهر با احترام و مهربانی از او پذیرایی کرد ولی چون می دانست که روسها تشنه خون این جوان هستند و هرگاه او را تسلیم روسها نماید آنها را از خود ممنون خواهد کرد

و اعماد آنها را به خود جلب خواهند نمود و شاید همه بول گرفته بود نامردانه آن جوان  
 را دستگیر کرد و چونل روسها داد، روسها او را در میدان خوی بدار آویختند. می گویند  
 موقعی که می خواستند او را بدار بزنند فریاد کرد اسماعیل آقا سیمتنو بنامردی و حيله  
 مرا دستگیر کرد تشنگ و اسب مرا بدهید تا یک تنه با تمام قوای سیمتنو جنگ کنم و  
 او را مغلوب نمایم اگر نکردم شما مرا اعدام کنید.

## اوضاع آذربایجان تا ظهور جنگ جهانی

با اینکه روسها و صدخان از زمانی که سپهدار وارد تبریز شد از کشتن بیگناهان دست کشیدند ولی سلطه آنها در آذربایجان و مخصوصاً تبریز حکمفرما بود و چون سپهدار یک قوه نظامی در اختیار خود نداشت مجبور بود با کدخدانشی کارها را بطوری که رعایت حال روسها و صدخان شده باشد سر و صورتی بدهد و حتی الامکان از تعدیات آنها جلوگیری کند.

از جمله وقایعی که در آن زمان پیش آمد و بفتح دولت ایران و آزادیخواهان تبریز تمام شد و تا حدی نفوذ دولت را در آذربایجان زیاد کرد این بود که تشون عثمانی که از طوع انقلاب مستروطه قسمی از سرحدات آذربایجان را اشغال کرده بود و تصرف آن ایالت بزرگ را در مغز خود می پروراند بواسطه جنگی که در بالکان پیش آمد مجبور شد خاک ایران را تخلیه کند. این پیش آمد بیک تاثیر معنوی در روحیات مردم و مسأورین دولت داشت و روسها هم که در جنگ بالکان ذی نفع بودند و بیم آن را داشتند که ممکن است جنگ بالکان طبعاً جنگ جهانی که آثارش از دیر زمانی هویدا بود گردد تا حدی اعمال خود را در آذربایجان تعدیل کردند.

در آن زمان مستبدین و ملاهای تبریز دست به یک کار زشت و ننگین زدند و یک لکه ناپاکی بر لکه های دیگر افزودند.

سعدالدوله که سالها بود در فرنگستان می زیست بدست یاری دولت روس و انگلیس برای احراز مقام ریاست دولت وارد تهران شده بود و رسیدن به مقام نیابت سلطنت را در مغز بونگ خود می پرورانید و چون روسها ناصرالملک را طرفدار سیاست انگلیس می دانستند در زیر پرده، سعدالدوله را برای رسیدن به مقام نیابت سلطنت تقویت می کردند و برای اینکه سر و صدایی بفتح سعدالدوله در ایران ایجاد کنند ملاهای تبریز را وادار کردند که بمخالفت با ناصرالملک و بفتح سعدالدوله بلوا برپا نمایند.

روز چهارم دیماه حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه و سایر ملاهای مستبد در یکی از مساحه جمع شدند و مردم را به بستن بازارها و دنا ثین مجبور نمودند.

کسروی می نویسد که چون سپهدار با ناصرالملک و کابینهٔ یغخاریها مخالف بود نه فقط جلوی بلوا را نگرفت بلکه در باطن روی موافقت نشان می داد.

هیأت عدلیه تلگرافات متعدد به دربار دولت امپراطوری روس و وزارت خارجه انگلیس مخایره نمودند و بنام ملت ایران خواستار عزل ناصرالملک و نیابت سلطنت سعدالدوله گردیدند و تلگرافخانه را اشغال نموده و از مخایرهٔ تلگراف رمز جلوگیری کردند و همه ادارات دولتی را تعطیل کرده و رؤسای آنها را به تلگرافخانه کشانیدند ولی شریف الدوله کارگزار آذربایجان که یکی از مشروطه خواهان واقعی بود و در نهضت مشروطیت سهم بسزایی داشت و از حقیقت اسر آگاهی داشت اداره کارگزاری را تعطیل نکرد و به تقاضای ملاها اعتنا ننمود و همچنان با اجزای خود به کار مشغول بود.

حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه که رهبران آن بلوا بودند نسبت به شریف الدوله خشمگین شدند و نامهٔ ذیل را نگاشته برای او فرستادند: «کارگزار مهمام خارجه کل مملکت آذربایجان در این چند روزه کلیه طبقات اهالی این شهر و رؤسای دوابر در تلگرافخانه اجتماع داشته و دارند و دوانر رسمی دولتی نیز تعطیل کرده اند جنابعالی بعلاوه آنکه کارگزاری را تعطیل نکردید هیچگونه مساعدت و همراهی با هیأت جامعه و اهالی و مفاسد آذربایجان فرمودید چون از امروز که ۲۷ محرم است آذربایجانیها هیأت دولت خارجه را به رسمیت نمی شناسند و در امور مملکت مداخله نخواهند داد لذا اخطاز می شود که جنابعالی هم از امروز نباید مداخله در امور کارگزاری مهمام خارجه داشته باشید» از طرف عموم حاضرین تلگرافخانه حاجی میرزا حسن امام جمعه و چند شهر دیگر و چون بیه آن می رفت که جمعی رجاله به اداره کارگزاری حمله ببرند شریف الدوله بناچار دست از کار کشید و بوسیله تلگراف استعفای خودش را به وزیر خارجه مخایره نمود. ولی پس از چند روز از طرف وزیر خارجه به او ابلاغ شد که کماکان به کار خود ادامه دهد و از طرف قنصل روس هم به او اطلاع داده شد که کسی مزاحم اداره کارگزاری نخواهد شد.

شریف الدوله با اعتماد تلگراف وزیر خارجه و پیغام قنصل روس که نتیجه مذاکره وزارت خارجه ایران یا سفارت روس در تهران بود دوباره به کارگزاری رفت و به کار مشغول شد، ولی بعد از سه روز قنصل روس به شریف الدوله پیغام داد که قنصل روس نمی تواند حفاظت کارگزاری امور خارجه ایران را بعهده بگیرد و فقط در صورتی که شما در قنصلگری پناهنده باشید دولت روس از شما حمایت خواهد کرد.

همینکه ملاها از پیغام قنصل روس آگاهی پیدا کردند و شاید هم آگاهی داشتند و بدستگیری یکدیگر این صحنه را بوجود آورده بودند مردم را برانگیختند که بکارگزاری بریزند و کارکنان متهم را تار و مار کنند همینکه شریف الدوله از پیشامد آگاه شد بناچار دست از کار کشید و در گوشه ای مخفی شد و پس از مذاکراتی که سپهدار با قنصل

روس و سران بلوا نمود سه روز به شریف‌الدوله مهلت داده شد که از تبریز بیرون برود. از جمله اقدامات سودمندی که سپهبدان کرد یکی این بود که باعث شد جمعی از آزادیخواهان را که در قفسونگری از ترس روسها پناهنده شده بودند با شرط اینکه روسها مزاحم آنها نشوند خارج کنند. و نیز عده‌ای که از ترس به خارج شهر فرار کرده بودند به شهر بازگردند و به نسبت و ناز خود مستغول شوند.

بلوای ملاحا در تبریز برای عزل ناصرالمملک و زمانداری سعدالدوله بجایی نرسید و نایبینه جدید به حرفهای آنها اعتنا نکرد و اداره کارگزاری که مدتی تعطیل بود مجدداً متبوع شد و از طرف سپهبدان یک عده عراق ایرانی برای محافظت آن اداره گمارده شد. علت اینکه بلوای ملاحا بجایی نرسید این است که این طایفه که خود را نماینده دین اسلام می‌پنداشتند دست روسها بودند و مقاصد روسها از بلوای آنها منعکس می‌شد و چون روسها با نایبینه جدید موافق بودند این سر و صداها خوابید و ملاحا بار دیگر کله خورده خانه نشین شدند و مردم هم که از اجنبی پرستی آنان بی‌تفاوت حشمگین بودند بنای بدگویی و افتاد را از رفتار آنها گذارند.

سپهبدان که از روز ورود به تبریز استیلا کرده بود که بواسطه نداشتن قوه نظامی در مقابل قدرت روسها و قلدری حمدخان کاری از پیش نخواهد برد و نمی‌تواند دیگر زمانی یا آن حال ناتوانی در آذربایجان زیست کند به پنهانگی کمالیت مزاج و لزوم مسافرت به اروپا برای معالجه از دولت تقاضای مسافرت کرد و دولت هم با تقاضای او موافقت نمود و از راه جلفا رهسپار اروپا گشت.

ناگفته نگذاریم که سپهبدان با اینکه قدرتی نداشتن بوسیله اهمیت شخصی که داشت تا آنجایی که می‌توانست جلو تعدیات روسها و حمدخان را گرفت و از مردم سمدیده دلجویی کرد.

شریف‌الدوله کارگزاران که مرد وطن پرست و مجرب بود کمال سعی و کوشش را در هدایت حمدخان شجاع الدوله بکار برد و کوشش کرد که او را از راه اجنبی پرستی که پیش گرفته بود بازگرداند و وادارش کند که از او امر دولت خود اطاعت کند.

اندرزهای شریف‌الدوله تا حدی در دل سنگ آن مرد بدخواه اثر نبرد و او را به طریق مسالمت با مردم و تمکین از دولت وادار نمود شریف‌الدوله می‌گفت من بدون ملاحظه و ترس به شجاع اوله گفتم تو خودت را مسلمان و ایرانی می‌دانی و داری بدست روسها تیشه به ریشه مس و دین می‌زنی.

حقیقت امر این است که حمدخان چون از برگشت شاه مخلوع به ایران مأیوس شد و نقشه صدارت سعدالدوله را که بدست روسها کشیده شده بود نقش بر آب دید

متوجه شد که هنوز یک نیروی ملی و معنوی در ایران وجود دارد و روسها با همه قدرتی که دارند قادر نیستند که آنچه را که می‌خواهند انجام بدهند و ممکن است نیز با زود تحولاتی پیدا بشود و در دنیا آسفتگیهایی پدیدار گردد.

سیاست دولت در تهران راجع به آذربایجان در روی این اصل قرار گرفته بود که محمدحسن میرزا ولیعهد را به فرمانفرمایی کل آذربایجان منصوب نماید و چنانچه در دوره سلطنت قاجاریه معمول بود او را به تبریز روانه کند و یک نفر را به ییستکاری او انتخاب نماید.

با موافقت دولتهای روس و انگلیس این نقشه جامه عمل پوشید و ولیعهد به فرمانفرمایی آذربایجان منصوب گردید و چون بواسطه نفوذ صمدخان در آذربایجان و طرفداری ای که روسها از او می‌کردند ممکن نبود ییستکار مهمی که بتواند به آذربایجان برود و زمام امور آن سامان را بیست بگیرد و وسایل حرکت ولیعهد را به سفر فرمانفرمایی تهیه کند و صمدخان هم بظاهر راه تمکین را در پیش گرفته بود بنابراین او را به سمت ییستکاری ولیعهد انتخاب نمودند و زمام امور آذربایجان رسماً از طرف دولت به صمدخان سپرده شد و مردی که تا این زمان بی‌نوم معروف بدون فرمان یوزباشی بود و معنای منتخب و برگزیده روسها بود نمایندۀ رسمی دولت اعلام گشت و از آن پس بظاهر بنام دولت ایران فرمانفرمایی و گزارش کارها را به تهران می‌دادند چنانچه در روز عید نوروز صمدخان بشیوه فرمانفرمایان آذربایجان سلام عام منعقد نمود و تلگراف تبریک و شادباش بنام احمدشاه به تهران مخایره کرد و از طرف شاه و ولیعهد و عین الدوله جواب تلگراف شادباش او با گرمی داده شد.

در دوره استبداد مرسوم بود که هر سال پیش از عید نوروز از

طرف شاه برای فرمانفرمایان ایالات و حکماء ولایات و سرداران

سرحدی خلعت فرستاده می‌شد و این خلعت نویسنده یکی از

درباریان با مراسم مخصوص ارسال می‌گردید و چون برای

کسی که حاصل خلعت بود منافع بسیار داشت مخصوصاً اگر خلعت برای یکی از شاهزادگان مسمول و معروف فرستاده می‌شد درباریان طماع برای بدست آوردن خلعت بها کوشش بسیار می‌کردند و به وسایل مختلف دست می‌زدند تا از طرف شاه حاصل خلعت شوند.

خلعتهایی که اهدا می‌شد یا باصطلاح آن روز مرحمت می‌شد همه یکنوع نبود و درجات مختلف داشت و یا شخص با در نظر گرفتن موقع و مقامشان خلعت مرحمت می‌شد مثلاً برای شاهزادگان درجه اول و سرداران بزرگ شمشیر جواهر نشان مرحمت می‌شد، شمشیرهای سرخ هم درجات داشت شمشیرهایی که تمام غلاف آن الماس نشان بود،

## خلعت پوشان

شمشیرهایی که سر و ته غلاف جواهر نشان بود و شمشیرهایی که دسته آن طلا بود. برای طبقه دیگر از احکام جبهه ترمه مرحمت می شد جبهه ها هم درجات مختلف داشت جبهه گلابتون دوزی شده و جبهه های شاده. برای بعضی سرداری ترمه که آنهم درجات مختلف داشت مرحمت می شد.

گاهی اعلیحضرت برای آنکه بیشتر طرف را مورد لطف و مرحمت خود قرار بدهند یکی از جبهه های شخصی خود را که بنام تن پوش مبارک خوانده می شد اهدا می فرمودند و این عنایات شاهانه زبان زد رجال و اعیان می شد و می گفتند بفلانی تن پوش مبارک مرحمت شده.

در هر شهرستانی عمارتی بنام عمارت خلعت پوشان در خارج شهر بنا نهاده بودند و همینکه خبر ارسال خلعت از پایتخت به حاکم یا والی می رسید فوراً به ترمیم و تزئین عمارت مذکور می پرداختند و آن بنا را بصورت یک طالار مجلل و مفروش در فرشهای قیمتی و انواع چراغ ها می آراستند و خیمه ها در اطراف عمارت برای پذیرایی طبقات مردم برپا می کردند.

روزی که سفر بود حامل خلعت برسد حاکم و کلبه رجال و اعیان و بزرگان با لباس رسمی در میان افواج سوار سربازان نقاره خانه زنبورک به عمارت خلعت پوشان می رفتند و کنار میزهایی که از شربت و شیرینی مهلبو بود قرار می گرفتند ولی کسی حق نداشت که قبل از انجام مراسم خلعت پوشان دست به شیرینی و شربت بزند.

همینکه کوکبه حامل خلعت از دور نمایان می شد حاکم و کلبه رجال پیاده به استقبال می رفتند.

حامل خلعت هم از اسب پیاده می شد و خلعت را در بجهت ترمه مجلل نته دوزی و روی سینی بزرگ نقره طلا کاری شده در دست داشت بی حرکت می ایستاد و حاکم در مقابل خلعت زانو به زمین می زد و گاهی زمین می بوسید و گاهی به بوسیدن بجهت که خلعت در آن بود اکتفا می کرد در این موقع رقاصان که همگی پسرانی بودند که لباس زن در بر کرده و خنیاگران به رقصیدن و ساز زدن آغاز می کردند و صدای زنبورک و شیپور قضا را پرسی کرد.

بعد باتفاق به طرف عمارت خلعت پوشان می رفتند و در میان هلهله و شادی مردم، و موزیک نظامی، حامل خلعت با تکبر و تشریفات خاصی خلعت را می بوسید و حاکم هم دوباره در مقابل خلعت زانو به زمین می زد و با احترام آن را می بوسید سپس اگر خلعت شمشیر بود حامل خلعت با تشریفات آن را به کمر خان می بست و اگر جبهه و یا تن پوش مبارک بود با آداب و رسوم مخصوص که ذکر آن در اینجا مضحک به نظر می آید. به تن خان حاکم می کردند.

فریاد مبارک باد از اطراف بلند می شد و گاهی رجال شهر برای تملق مبلغی پول



طلا و یا اشیاء قیمتی مثل ساعت طلا، اسب و جواهر و طاقه شال ترمه به خان حاکم تقدیم می کردند سپس نوبت شربت و شیرینی می رسید و خطبای مطلق و شعرای چاپلوس به قصید نصرایی می پرداختند و چون همان روز شهر را آیین می بستند و شب را چراغانی می نمودند، خان حاکم در حالی که خلعت بر تن دارد و جامل خلعت بانفاق رجال و اعیان به بازار می رفتند و خودنمایی می کردند و به چشم مردم می کشیدند که کسی که حاکم تقدیرات شما است مورد مرحمت شاه می باشد و از این بعد باید بیش از پیش از او اطاعت کنید و کیسه طمع او را از پول انباشته سازید.

ناگفته نماند که حامل خلعت هم یک منزل به شهر مانده خود را چون بازیکنان بازیگر خانه می آراست، به حمام می رفت سر و صورت را آرایش می داد، لباس رسمی بر تن می کرد و سوار اسب مجللی که با زین و براق طلا و ابریشم آراسته بود، سوار می شد و به طرف میعادگاه یا عمارت خلعت پوشان با همراهان روانه می شد.

یکی از نویسندگان اروپایی می نویسد خلعت پوشان در ایران عیناً شبیه نمایندهایی است که در کشورهای راقیه از قرون وسطی می دهند و اوضاع آن زمان را مجسم می سازند.

مضحک تر از همه این صحنه ها این بود که بعضی اینک مراسم خلعت پوشان بعمل می آمد، خان حاکم با همان جبه خلعتی که بر تن داشت چون شاه موشان سوار یک اسب قوی هیکل که به اقسام جواهرات و طلا آلات زینت شده بود، می شد و در جلو او رقاصان و سازنده ها پیاده در کوچه و بازار حرکت می کردند و صدای کوس و دهل گوش مردم را گرمی کرد.

نماینده شاه دوش بدوش حاکم حرکت می کرد ولی سایر طبقات در عقب آنها حرکت می کردند.

گاهی خان حاکم چند سنت پنج شاھی نقره میان تماشاچیان می پاشید و برای نشان دادن ابهت خود با صدای حسن می گفت به شاه دعا کنید به شاه دعا کنید.

میمون بازها و خرس بازها و مقلدین هم از این جشن بی نصیب نبودند و همگی در موکب خان حاکم هنرنمایی می کردند. می گویند در سمنان یکی از میمونهای بد ذات عقلاً روی شانه خان حاکم پریده و خان حاکم با آن همه ابهت و وقار چنان رسید که از اسب بزمین افتاد و صدای خنده از تماشاچیان بلند شد ولی قراشهای قرمز پوش که هر یک چوب بلندی در دست داشتند و گاهی بدون جهت به سر و صورت مردم می زدند و در جلو خان حاکم در دو صف حرکت می کردند به طرف مردم جمله بردند و آنها را برای رعایت ادب تنبیه و سزاگت نمودند.

برای اینکه انسونگران و مبارگیران و حقه بازان و دروستان و داستان گویان از آن صحنه نصیبی داشته باشند، کدخدای شهر آنها را در مقابل عمارت دولتی که محل

سکون حاصل بود، جمع می نمود و هر دسته را به دادن نمایش وادار می کرد. خان حاکم هم برای اینکه این طبقات را بی اجر نگذارد، همسنگه در مقابل در عمارت پیاده می شد با همراهان به تماشای دسته های مذکور می پرداخت و برای اظهار لطف و مرحمت چند دانه شاهی سفید به آنها عطا می کرد و آنها بی را که از عهده نین خود بخوبی بر نمی آمدند با عصا تکیه می نمود.

می گویند که در یکی از خلعت پوشانهای زمان ظل السلطان کجلیا، کورها، شلها و جلانها هم که عده آنها در آن زمان زیاد بود دسته ای تشکیل داده بودند و در آن جشن شادمانی، نمایش قابل توجهی از خود نشان دادند.

میرزا نورالدین مجلسی نقل می کرد که یکی از روزهای خلعت پوشان من حضور داشتم دسته کورها این ایات را که ساخته طبع خود آنها بود با لهجه اصفهانی می خواندند خلعت پوشون است ظل السلطان است پسر شاه ابرون است.

این صحنه های مسخره یکی از بزرگترین صحنه های دوره تاریکی و استبداد بود که شجاع الدوله برای نمایش آن تلاش می کرد و آرزو شد آن بود.

در آن زمان تلگرافی از وزیر داخله باین مضمون به شجاع الدوله رسید. «بیاس خدساتی که جنابعالی در راه امنیت آذربایجان و آسایش مردم نموده اید از طرف قرین الشرف اعلیحضرت همایونی خلفدالله ملکه، به یک قبضه شمیر الماس نشان مرصع مفتخر و سرافراز گشته اید و عنقریب شمیر مرحمتی بوسیله نماینده مخصوص فرستاده خواهد شد».

برسدن این تلگراف شجاع الدوله دستور داد تلگراف را در هزارها نسخه چاپ کردند و به درودبواز شهر چسباندند و به دهات و شهرهای آذربایجان نیز مقدار زیادی از اعلانات مذکور را فرستادند.

برای هر یک از قسولهای خارجه تهیه تبریز یک نسخه ارسال داشتند. از فردای آن روز شجاع الدوله شخصاً همه روزه به عمارت خلعت پوشان که در خارج شهر بود می رفت و چون عمارت مذکور رو به خرابی گذارده بود دستور داد که در ظرف چند روز عمارت خلعت پوشان را بوجه احسن تعمیر و آرایش دهند و وسایل لازمه را برای پذیرایی منوعین فراهم نمایند.

شجاع الدوله تزیینات و تشریفات با شکوهی برای روز خلعت پوشان تهیه کرده بود که حتی در خلعت پوشی و لعهد هم سابقه نداشت. ولی هر چه مستظر شد خلعتی از تهران نرسید و چنانچه خواهیم نوشت آرزوی آن مرد قاتل هشتاد و چند ساله برآورده نشد.

روسها که صدخان شجاع الدوله را مطیع و دست نشانده و یا بهتر بگویم در

انحصار خود می دانستند و بهرطوری که میل داشتند او را به اعمال شاق و کاردانه وادار می داشتند مدت مدیدی او را نغوص می کردند همیشه دیدند یا دولت ایران راه پیدا کرده و کارهای خود را به تهران گزارش می دهد و از طرف دولت ایران به استکباری و بیعت و در معنی به فرمانفرمایی آذربایجان انتخاب شده باطناً به او نفی و از او دلکند شدند و بنای تارکینی و بی اعتنائی نسبت به او مدارند و مانع شدند که شمسیر مرصع حواهرنسان معهودی نه آندر ولع و اشتیاق دریافت آن را داشت برای او از تهران فرستاده شود.

یکی از زیست ترین کارهایی که در آن روزها با مرشجاع الدوله  
**روز آغاز** و مسبدین انجام یافت حسن سیصدمین سال سلطنت خانواده  
 ملحد خانواد. زمانف مانند امپراطوران روسیه بود. جشن مذکور مصادف با ۱۴  
 اسفند ۱۲۹۱ بود و برطبق دستورات صمدخان شهر تبریز را  
 آیین بستند و چراغانی مقصی نمودند و در عمارت عالی قاپو و باغشمال بهمانی مجلسی  
 از طرف روسها داده شد که تمام معارف شهر تبریز و روس پرستان در آن شرکت داشتند  
 حتی گفته شد که چندتا از ملاهای مسبد هم در آن بهمانی حضور داشتند و جامها  
 بسلاستی خانواد امپراطوری که آنهمه فجایع را برتکب شلمه بود و هنوز زمین تبریز  
 از خون شهدای بی گناه رنگین بود سر کشیدند و صدای زنده باد امپراطور، پاینده باد  
 خانواد زمانف را به آسمان رسانیدند برای آنکه نمونه ای از بیشرمی آن مردمان بی وطن  
 را نشان بدهم شرحی که روزنامه توفیق ارگان دستگاه آن زمان نوشته عیناً در اینجا  
 نقل می کنم.

«نظر به حصول رفاهیت برای اهالی آذربایجان که بواسطه مزاحه و اندامات  
 خیرخواهانه کار گزاران دولت بیهیه روس در این مدت یکسال اتفاق افتاده عموم اهالی  
 تبریز با یک حسن فوق العاده و سرور لانهایه در پیست و همته ربیع الاول که روزتلس  
 امپراطوری سال سیصد آن دولت محترمه است با بیرنهای مختلفه دکا کین و بازارها  
 را تزئین نموده با یکدیگر تبریکات و نهیت می گفتند البته این مسرت شوق اهالی تا  
 یک حال محبت امیر ظاهرگت سی موجب ازدیاد مرحمت ملوکانه اعلیحضرت  
 امپراطوری گردیده و برای استدامه ظل عطوفت و رأفت حضرتش مسبت ثانوی خواهد  
 گشت، اینک اداره جریده توفیق، نظر به آنکه خود را در سرتا پات ملت می دانند از  
 جانب عموم اهالی تبریکات و تشکرات زایدالوصف اظهار داشته مسبت نهیت های  
 خود را ذیلا عرض و اظهار می دارد...»

## گرفتاری میرزا حسین واعظ

شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین واعظ از خطبای آزادیخواه بودند شیخ سلیم و میرزا جواد بطوری که نویسم در راه آزادی شهید شدند ولی میرزا حسین که تا این تاریخ زنده است از کسانی بود که از طلوع مشروطیت از علمداران آن نهضت عظیم گشت و همه روزه در مجالس و مساجد مردم را به پیروی از عدالت و طرفداری از مشروطیت تبلیغ می کرد. و بواسطه موقعیتی که در میان ملت تبریز پیدا کرده بود در انجمن ایالتی آذربایجان که از معارف و رهبران مشروطه خواه تشکیل یافته بود عضویت یافت و چون بیان فصیح و شیرینی داشت بیرون بسیار پیدا کرد و تا زمانی که تهران فتح شد از مجاهدت خودداری نکرد، با اینکه در واقعه جنگ با تشون روس شرکت نداشت چون یقین داشت که روسها مصمم اند که کلیه آزادیخواهان معروف را از میان ببرند اگر بلیصت آنها بیفتد اعدایش خواهند کرد بناچار چند ماه در خانه یکی از اقوامش مخفی شد و چون طاقتش در انزوا بیابان رسیده بود بناچار بوسیله یکی از دوستانش که از بستگان شجاع الدوله بود متوسل شد و از او درخواست کرد که شجاع الدوله به او تأمین بدهد و یا اجازه بدهد از تبریز بیرون برود.

شجاع الدوله تقاضای او را پذیرفت و در نتیجه میرزا حسین واعظ از انزوا بیرون آمد همینکه روسها از پیدا شدنش در میان مردم آگاهی یافتند از شجاع الدوله خواستند که او را دستگیر نموده و تحویل آنها بدهد.

شجاع الدوله نامردانه مردی را که تأمین داده بود گرفتار نمود و تسلیم روسها کرد و روسها او را برای محاکمه نظامی به خوی فرستادند.

همه مردم یقین داشتند که میرزا حسین واعظ هم به سرنوشت شیخ سلیم گرفتار خواهد شد و کشته شدن او حتمی است با وجود این بسیاری از مردم تبریز از شریف الدوله تقاضا کردند که از دولت نجات او را بخواهد و وزارت خارجه هم تلگرافاتی برای آزادی میرزا حسین به وزیر خارجه روسیه نمود و از سفیر ایران خواست که کمال سعی را برای آزادی واعظ بعمل آورد وزارت خارجه روس پس از چندی جواب داد که اسور تشون روس در ایران با نایب السلطنه قفقاز است و او باید راجع به محبوس تصمیم بگیرد با وجود این دولت روس دستور داده که از اعداء او صرف نظر شود و به مجازات پایین تر محکوم گردد. در نتیجه این اقدامات از مرگ قطعی رهایی یافت و مدتی در خوی محبوس بود و پس از آنکه از بند نجات یافت به اسلامبول تبعید شد.

## مسافرت نایب السلطنه به اروپا

با اینکه ناصرالملک در آن زمان بزرگترین سیاستمدار ایران شناخته شده بود و از اصول تمدن جدید و دستگاههای ممل راقیه اطلاعات بسیار داشت و تحصیلات عالی خود را در بهترین دانشگاه انگلستان پیمان رسانیده بود و از علوم قدیم هم بی بهره نبود و در نطق و بیان ید طولایی داشت و قادر بود که دوازده ساعت بی دربی بدون آنکه به دیگری مهلت حرف زدن بدهد صحبت کند و صحت عمل و درستکاری او مورد تصدیق دوست و دشمن بود و تجربه بسیار در کارها داشت، در دوره نیابت سلطنتش موفق نشد یا نتوانست کار مهمی انجام بدهد و آنچه را که مردم ایران از او انتظار داشتند جامه عمل پیوشاند و کار برجسته‌ای که در خور ذکر در تاریخ باشد از خود بیادگار بگذارد. مشکلات سیاسی از یک طرف و خصومت و دشمنی که میان او و حزب تندرو دمکرات از طرف دیگر بود بزرگترین مانع موفقیت او در انجام آرزوهایی که داشت، شد. کار کشمکش میان دمکراتها و ناصرالملک بجایی رسیده بود که او روز و شب را در ناراحتی و ترس می‌گذرانید و بقول یکی از معاریف رجال آن زمان ناصرالملک بیشتر فکر حفظ جان خودش بود تا مملکت.

ناصرالملک از دیرزمانی زمزمه استعفا و مسافرت به اروپا را آغاز کرده بود و روزی نمی‌گذشت که قصد مسافرت و کناره‌جویی از مقام سلطنت را گوشزد اعضای دولت و لیدرهای ملیون نمی‌نمود.

عاقبت چون نتوانستند او را به توقف در ایران راضی کنند موافقت کردند که بشرط آنکه استعفا ندهد برای استراحت و رفع خستگی اعصاب برای چندی به اروپا مسافرت نماید. ناصرالملک هم این نظریه را قبول کرد و به طرف اروپا رهسپار گشت.

حقیقت امر این است که ناصرالملک یقین داشت که تا سیاست خارجی در ایران روشن نشود و هدف حقیقی دولت روس و انگلیس درباره ایران آشکار نگردد و حدود مطامع آنها واضح نشود و یک سازش قطعی و نهایی با دول مذکور پیش نیاید روزگار ایران روز بروز وخیم‌تر خواهد شد و در آینده هم چون گذشته مصائب و گزندهایی به

ایران روی خواهد آورد و امیدوار بود که در این مسافرت با مقامات رسمی دولت روس و انگلیس ملاقات کند و یا آنها در حدود امکان راه سازش و توافق پیدا نماید و اگر در این راه توفیق یافت به ایران برگردد و به اصلاحات داخلی بپردازد و هرگاه موفق نشد از بازگشت به ایران منصرف شود.

ناصرالملک با چند نفر وزرایی که مورد اعتمادش بودند منظور حقیقی خودش را در میان گذارده بود که هرگاه دولتین برای ملاقات و مذاکره حاضر بشوند یکی از وزرا همانند می دولت از تهران به اروپا مسافرت کند و در آن مذاکرات شرکت نماید، غلطی که حضور وزیر مسئول را در مذاکرات رسمی ایجاد می کرد این بود که برطبق قانون اساسی نایب السلطنه غیرمسئول بود و حق بستن قرارداد و یا موافقت نامه یا هر نوع سازش را نداشت و ناصرالملک کمال احتیاط را داشت که اعمال و رفتارش با اصول قانون اساسی باشد.

بطوری که مطلعین اظهار عقیده می کردند ناصرالملک از دیر زمانی مطلع شده بود که دولت روس و انگلیس متفقاً تصمیم گرفته اند سعدالدوله را که پس از فتح تهران به اروپا رفته بود به ایران بازگردانند و او را با اختیارات زیاد به مقام ریاست وزرایی بپرسانند و چون ناصرالملک سعدالدوله را مرد ناسالم و صالح برای ریاست دولت نمی دانست ممکن نبود بطیب خاطر زیر بار برود و در مقابل فشار دول مد کورتمکین نماید و مردی را که ملت ایران خائن و اجنبی پرست می دانستند برای ریاست دولت انتخاب کند بعلاوه روحیه ناصرالملک با افکار و عقاید سعدالدوله سازگار نبود و امکان نداشت بتوانند با هم همکاری کنند.

این بود که ناصرالملک بدون آنکه نگرانی ای که از این راه داشت اظهار نماید با عجله وسایل مسافرت خود را فراهم کرد و راه اروپا را پیش گرفت.

## ریاست وزرایی سعدالدوله

با اینکه پس از التیماتوم و حوادث خونین تبریز و رشت روسها سلطه بی نظیری در ایران پیدا کرده بودند و در تمام امور مداخله می کردند و دولت و سامور عالیترتدای بدون تصویب و رضای آنها انتخاب نمی شد از دیرزمانی با مشورت انگلیسها تصمیم گرفته بودند که مرد بی باکی را که صددرصد مجری خیالات و نظریات آنها باشد به مقام ریاست دولت برگزینند.

شک نیست که اگر اوضاع بین المللی اجازه می داد و انگلیسها زیر بار می رفتند روسها امتناع نداشتند که کار ایران را آنگونه کنند و تمام امور ایران را خود در دست بگیرند ولی اوضاع پیچیده اروپا و نیرومندی آلمان و خطر جنگ جهانی که در پی بود مانع خود نامی کامل روسها در ایران بود.

این بود که به خیال افتادند که یکنفر ایرانی که از نظر روسی نسبت به ایران اجنبی تر باشد و قادر باحرای مفاصد سوء سیاسی آنها باشد برای ریاست دولت انتخاب نمایند و چون در میان رجال آن روز مردی خودخواه تر و جاه طلب تر از سعدالدوله که در آن زمان در اروپا می زیست نیافتند او را برای آن مقام در نظر گرفتند و پس از آنکه با او عهد و پیمانها بستند و احمدشاه را با خود همفکر نمودند به ایران آوردند و با تهدید فرمان ریاست وزرایی اش را صادر نمودند. سعدالدوله که با همان تحرو و تکبر ذاتی مقام ریاست دولت را عهده دار شد و بدون آنکه با کسی مشورت کند و با بهر یکویم اعنا نماید به دعوت افرادی که از طرف دولین برای عضویت دولت در نظر گرفته شده بود پرداخت و امیدوار بود که در مدت کوتاهی دولت جدید را معرفی نماید و به اتکای دولت روس و انگلیس کوس لمن الملکی را بصدا درآورد و حکومت استبداد و جبر را که حقا و حقیقتاً طالب آن بود اعلام نماید.

همانظوری که خوانندگان این تاریخ سعدالدوله را می شناسند و از فجایع اعمال او آگاه شده اند مرد آن زمان مخصوصاً قانددین ملت و رهبران احزاب سیاسی بخوبی می دانستند که زمانداری سیاسی سعدالدوله مصیبت بزرگی برای مملکت در بردارد و

استفاده از آزادی و حکومت ملی که با آنیمه فداکاری بدست آمده بود برای همیشه از دست خواهد رفت و هرگاه از رئیس الوزرائی او جلوگیری نشود در حقیقت زمام امور کشور به دست اجانب سپرده خواهد شد. این بود که بحضرت اینکه خیر صحنه فرمان ریاست وزرائی سعدالدوله منتشر شد دو حزب بزرگ سیاسی دمکرات و اعتدال که تا آن زمان با هم کشمکش داشتند، بنام سعادت ملت و حفظ آزادی اختلافات و دشمنی را کنار گذاشته و با اتفاق طبقات مشروطه خواه برای جلوگیری از زمامداری سعدالدوله قیام کردند و به تشکیل مجالس و محافل و تفرانسها و میتینگها دست زدند.

اول اقدامی که رهبران احزاب و ملیون بعمل آوردند این بود که نگذارند سعدالدوله به تشکیل کابینه موفق شود و برای این منظور هر یک از افرادی را که سعدالدوله برای عضویت در کابینه دعوت کرده بود و یا کسانی را که احتمال می دادند دعوت شوند ملاقات کردند و با کلیه وسایل ممکنه آنها را از قبول عضویت در دولت جدید ممنوع نمودند و خیانتی را که در همکاری با سعدالدوله که در حقیقت منتخب اجانب بود نسبت به وطن مرتکب خواهند شد گوشزد آنها نمودند.

به بعضی از کاندیداهای وزارت که برای وصول به مقام حریص بودند وعده دادند که در صورتی که از عضویت در کابینه سعدالدوله سرباز بزنند در کابینه آینده که با رضایت ملت تشکیل خواهد شد عضویت خواهند یافت. در نتیجه، تلاش سعدالدوله برای تشکیل هیأت دولت بجایی نرسید و به هر کس روسی کرد با امتناع روبرو می شد.

سفارت روس عدای از رجال را تهدید کرده بود که هرگاه با سعدالدوله همکاری نکنند دیگر انتظار مساعدت و دوستی از دولت امپراطوری را نباید داشته باشند ولی رجال مذکور که دوره انقلاب چند سالیه را دیده و به خشم ملت پی برده بودند از ترس و یا بامید آتیه زیر بار همکاری با سعدالدوله نرفتند.

مخالفت ملت ایران با زمامداری منتخب روس و انگلیس در تمام جرایم داخلی و کشورهای آزاد منعکس شد و مردم شهرستانها بوسیله تلگرافات پی در پی پشتیبانی خود را از زعمای ملت اعلام داشتند.

همینکه زمینه مخالفت در جامعه از همه جهت مرتب شد در حدود پنجاه نفر لیدرهای احزاب و رجال آزادیخواه به قصر دوشان تپه که محل سکنتی احمدشاه بود رفتند و مخاطراتی که زمامداری سعدالدوله در برداشت به او گوشزد کردند و مخالفت ملت ایران را با زمامداری سعدالدوله اعلام داشتند و از شاه تقاضا کردند که فرمان ریاست وزرائی سعدالدوله را لغو نماید.

خوشبختانه در همان موقع سفیر انگلیس که از هیجان عمومی کاملاً مطلع بود بنا به دستور دولت مطبوع خودش به حضور احمدشاه بار یافت و اظهار داشت که چون



دولت انگلیس همیشه افکار عمومی و ملی را محترم می‌شمارد و رعایت می‌کند برای بقای زمامداری سعدالدوله اصراری ندارد و در صورتی که اعلیحضرت مایل باشند ممکن است شخص دیگر را که مورد پسند مردم ایران باشد و با دولتین هم حسن سابقه داشته باشد به ریاست وزرایی انتخاب بفرمایند.

گفته می‌شد که سفیر انگلیس برای ریاست وزرا نام عین‌الدوله را برده بود بهر حال در نتیجه احمدشاه که در اثر التماساتوم و وقایع آذربایجان راه تسلیم در مقابل دولتین پیش گرفته بود متوجه شد که یک قدرت دیگری هم که بنام نیروی ملت نامیده می‌شد در کار است و نباید آنرا نادیده و بدون اهمیت بنداشت این بود که پس از مشورت با جمعی از رجال و سران احزاب، سعدالدوله را از مقام ریاست وزرا معزول و عین‌الدوله را بجای او منصوب نمود.

### ریاست وزرایی عین‌الدوله

وقتی که انسان صفحات شش ساله انقلاب خونین ایران را از زیر نظر می‌گذراند و بیاد می‌آورد که در طلوع انقلاب همین سعدالدوله که امروز بزرگترین دشمن آزادی و استقلال ایران شناخته شده بود و می‌خواست بدست اجانب زمامدار مملکت گردد در آن ایام بنام ابوالملک خوانده می‌شد و به دشمن سرسخت و شماره یک استبداد معروف بود و مردم او را روی دست بلند می‌کردند و به مجلس شورای ملی می‌بردند، و همین عین‌الدوله که میلیون متفقاً به ریاست وزرایی او تن در داده‌اند همان مستبدهی است که قیام مشروطیت در روی کینه‌جویی و طبع استبدادی او برپا شد و همان کسی است که ریاست اردوی محمدعلیشاه را در آذربایجان عهده‌دار بود و مدت یازده ماه با ملت تبریز جنگید، از گردش چرخ فلک و بازیهای روزگار در شگفت می‌شود و بیاد گفته آن فیلسوف بزرگ یونان می‌افتد که می‌گفت خدا عاقبت انسان را خیر کند. کسانی که این سطور را می‌خوانند گمان می‌کنند که عین‌الدوله پس از خلع محمدعلیشاه تغییر مسلک داده و از استبداد دست کشیده و وارد در حرکت مشروطه خواهان شد و امروز بحمايت و پشتیبانی آنان به مقام ریاست دولت مشروطه نائل شده بود.

در صورتی که در عقاید عین‌الدوله تا وقتی که از دنیا رفت کوچکترین تحول و تغییری رخ نداده و کوچکترین تزلزلی در دماغ مستبد او راه نیافته و چون گذشته همچنان مستبد بود و به مشروطه ایمان و اعتقاد نداشت.

عین‌الدوله به اتکای دو عامل مهم به مقام ریاست رسید. اول آنکه عین‌الدوله در دوره استبداد هم معروف بود که احببی پرست نیست و با اجانب سر و سری ندارد و ایران دوست است یا عبارت دیگر سرد وطن پرستی است دشمنان او هیچوقت او را سهم

به اجنبی پرستی نکردند و چون در آن موقع وطن در خطر بود زعمای ملت حاضر شدند مردی که وطن دوست باشد ولو آنکه مخالف مشروطه و حکومت ملی باشد سر کار بیاید، زیرا همگی مشروطه و آزادی را برای وطن خود ایران می‌خواستند و اگر ایران از دست می‌رفت دیگر مشروطه به چه کاری آمد. دوم آنکه زعمای ملت بحدی نسبت به سعادت الدوله بدین و از زمامداری او بیمناک بودند که برای از میدان بدر کردن او زیر بار ریاست وزرایی عین الدوله رفتند و زمامداری او را با رضایت تلقی نمودند.

اگر چه دوره زمامداری عین الدوله خیلی کوتاه بود ولی در همان چند ماه هم با عقل و احتیاط رفتار کرد و کابینه را از افراد مشروطه‌خواه تشکیل داد و با سران احزاب در تمام امور مملکت مشورت می‌کرد و سعی می‌کرد اصول مشروطیت و قانون اساسی را رعایت کند.

با خارجیها هم چنانچه شیوه او بود بکجدار و مریز رفتار می‌کرد و از طریق اعتدال خارج نمی‌شد و چون بهتر از هر کس آذربایجان و سردمان آن سامان را می‌شناخت برای بهبودی اوضاع آذربایجان کوشش بسیار کرد و تا حدی که ممکن بود جلو تعدیات شجاع الدوله و عمال او را گرفت.

بعد از کناره‌گیری مستر شوستر خزانه‌دار کل یکی از اهم  
**انتخاب خزانه‌دار کل** مسائل که مورد گفتگو و بحث میان دولت روس و انگلیس  
**بجای شوستر** بود و مقامات سن پترزبورگ و لندن را به خود مستغول کرده  
 انتخاب یک نفر خزانه‌دار کل بجای مستر شوستر بود.

هرگاه به آرشینو وزارت خارجه دولتهین مراجعه بشود انسان تعجب می‌کند که راجع به این موضوع که خیلی کوچک و بی‌اهمیت بنظر می‌رسد صدها ملاقات میان نمایندگان دو دولت بعمل آمد و صدها تلگراف و نامه میان وزرای خارجه دو دولت مبادله شده است.

حقیقت این است که با اختیاراتی که مجلس شورایی به مستر شوستر داده بود خزانه‌دار کل نظارت بر تمام ادارات دولتی پیدا کرده و کاری بدون مشورت و رضایت او انجام نمی‌شد و در حقیقت اگر هر یک از دولتهین موفق می‌شدند که خزانه‌دار کل را مطابق میل و سلیقه خود انتخاب کنند نه فقط مالیه و دارایی دولت ایران را تحت کنترل خود قرار می‌دادند بلکه بر تمام امور کشور حق نظارت پیدا می‌کردند.

روی همین اصل بود که دولت روس و انگلیس کوشش می‌کردند مردی را که مورد اعتماد خودشان باشد به خزانه‌داری ایران انتخاب نمایند.

بالاخره در این موضوع مهم هم موفقیت نصیب روسها شد و آنها موفق شدند که مسیومرنارد بلژیکی رئیس کل گمرکات ایران را که از دست نشاندگانشان بود و چنانچه

در فصول گذشته نوشتیم اول نسی بود که بنا به اراده روسها علم مخالفت را بر ضد  
 مستر شوستر بلند کرد یا همان اخباراتی که از شوستر به ارث به او رسید به سمت خزانه دار  
 کل انتخاب کنند و بواسطه انتخاب این مرد به سمت مذکور تا شروع جنگ جهانی و  
 تا زمانی که مرنارد خزانه دار بود مالیه ایران تحت کنترل روسها بود و دولت  
 ایران قادر نبود قدمی بدون جلب رضایت خزانه دار کل و در حقیقت روسها بردارد.  
 مرنارد به اتکای روسها فعال مطلق بود و مانند یک پادشاه مستقل ولی بدون تخت و تاج  
 در ایران حکومت می کرد. بیاد دارم که علاء السلطنه رئیس الوزرا برای گرفتن سی  
 هزار تومان از خزانه دار برای حقوق صاحب منصبان وزارت جنگ مجبور شد چند دفعه  
 مرنارد را ملاقات کند و چند نفر از رجال روس پرست را نزد او واسطه قرار بدهد.

## مراجعت نایب السلطنه به ایران

ناصرالملک در موقعی تهران را ترک کرد که سایل به مراجعت به ایران نبود و امید مراجعت به ایران را نداشت زیرا مداخلات روسها در ایران بجایی رسیده بود که حتی برای اشخاصی که به وطن خود زیاد علاقمند نبودند غیرقابل تحمل شده بود بعلاوه ناصرالملک می دانست که با اینکه دولت ایران در مقابل تمام تعاملات و تجاوزات روسها راه تسلیم و تمکین پیش گرفته بود روسها ناراضی بودند و در باطن می خواستند یک نفر دیکتاتور روی کار بیاورند و زمان امور ایران را بدست او سپارند و چون برای آن منام مناسب تر از عبدالعزیز کسی نبود با او در اروپا مشغول مذاکره شده اند.

همینکه نایب السلطنه مطلع شد که زمامداری عبدالعزیز به مخالفت شدید ملت ایران برخوردده و خواهی نخواهی عبدالعزیز مجبور به کناره رفتن شده نور امید در قلبش تایش یافت و پس از ملاقات با وزرای خارجه روس و انگلیس مصمم به مراجعت ایران گشت و پیش از مراجعت برای استراحت چند روز به سویس مسافرت نمود.

در آن زمان حاجی میرزا یحیی دولت آبادی در سویس می زیست و چون مسبوق شد ناصرالملک خیال مراجعت به ایران را دارد به ملاقات او رفت و از سیاست عمومی و علل سوجباتی که سبب شده بود که ناصرالملک به ایران مراجعت کند از او سؤال کرد. اینک شرحی را که ناصرالملک در جواب دولت آبادی بیان کرده از روی نوشته خود دولت آبادی در اینجا نقل می کنیم :

«سال گذشته در موقعی که وزیر خارجه روس سازانف به لندن رفت بمن اظهار داشتند که بروم اگر راجع به ایران صحبتی بشود خود را دخیل کنم، دیدید که اگر رفته بودم چگونه بخط و خطا بود زیرا که مسبوق به سابقه نبود و شاید برای ایران خوش نما نمی شد بعلاوه معلوم شد که در باره ایران ما بین دو وزیر خارجه صحبت مهمی نشده است فقط مذاکره کرده اند که حکومت مقتدری را در ایران حمایت کنند که بتواند از عهده انتظامات داخلی برآید. وزیر خارجه روس به وزیر خارجه انگلیس پیشنهاد کرد

که سعدالدوله را از زنویه ایران بفرستند بلکه بتواند آن حکومت مشفق را تشکیل بدهد. وزیر خارجه انگلیس هم این رأی را رد نموده است این بود که سعدالدوله را بردند و او ندانست چه کند و کار را بجای رسانید که سفرای دو دولت از تهران به سراگز خود اطلاع دادند ترتیب اقدامات سعدالدوله موجب مزید اغتشاش است در ایران و باین سبب از او صرف نظر کردند.

ما هم موفق شدیم به تشکیل کابینه حالیه که نسبتاً بهتر از سابق است و وسایل امنیت را فراهم کرده در این حال لازم دیدم تعقیب نمایم مسافرت وزیر مسئولی را که با من باتند و بتوانم داخل مذاکره با همسایگان شده در باب کارهای حال و استقبال و استحکام روابط خارجه خود اقدامی کرده باشم این بود که به تهران نوشتم و تأکید کرده که هر چه زودتر یکی از وزرای مسئول بیایند به اروپا ولی آنجا اقدامی ننشد بلکه از راه دیگر اقدامی کردند که من از آن ترتیبات خستونود نبودم و نتیجه آن اقدامات اینکه یک روز وزیر مختار روس و انگلیس از من در پاریس وقت خواستند ملاقات کردند و گفتند ما از طرف دولتهای متبوع خود مأموریم از شما بپرسیم خیال شما در باره مراجعت به ایران چیست و چرا مراجعت نمی نمائید در جواب گفتم ترتیبات داخلی ما طوری بوده است که صلاح دیدم قدری در خارج بمانم از یکطرف هم روابط خارجی ما آن طور که باید باشد نیست خیال کرده ایم بکنفر وزیر مسئول بیاید با هم به لندن و سن پترزبورگ مسافرتی کرده روابط خود را با دو دولت همجوار محکم نماییم و بعد از آن به ایران برخواهم گشت یک روز بار دو سفیر روس و انگلیس آمدند و اظهار کردند وزیر مسئول شما حرکت کرده دیگر موقع مسافرت شما به لندن و پترزبورگ نزدیک شده در صورتی که من خود هیچ از این مسأله خبردار نبودم گفتند بلی وثوق الدوله وزیر خارجه به باد کوبه رسیده است، حیرت کردم چه شده است به من اطلاع نداده اند ولی بروی خودم نیاورده جواب دادم روز بوعود حتماً حرکت خواهم کرد و از آنطرف از تهران پرسیدم چرا آمدن وثوق الدوله را به من اطلاع ندادید جواب دادند وثوق الدوله مأمور این کار نیست و خود برای گردش نمودن مسافرت کرده است مستوفی الممالک وزیر جنگ مأمور این مسافرت است و بزودی خواهد آمد.

بالاخره وعده مسافرت من نزدیک شد وزیر مسئول نرسید منم چاره ندیدم جز آنکه خود تنها رفته باشم و رقوم.

اولاً در حد در مراکز رسمی ملاقات دوستانه شد و در اصل مطالب مذاکرات کردیم و نتیجه این شد که وزیر خارجه انگلیس در پارلمان اظهار کرد نایب السلطنه ایران آمد به لندن و با رضایت بکدیگر مذاکرات ما به آخر رسید.

پس از آن به پترزبورگ حرکت کرده و در آنجا نیز با وزارت خارجه مذاکرات لازمه را نموده وعده دادند که همراهی کنند و مأمورین خود را در ایران از مداخلات

ممنوع دارند و بالاخره در باب دایر شدن مجلس شورایملی تهران و بازگشتن قسطن  
روس از نقاط شمالی و در مسأله استغراض و غیره دوستانه مذاکره و اظهار رضایت شد  
و پس از مراجعت به پاریس مستوفی الممالک هم رسید و اینک قصد دارم بروم بدایران  
و ترتیباتی در نظر است از دایر شدن مجلس شورایملی و مجلس سنا سنجری گردد و اثر  
احوال داخلی اقتضا کند و بدانیم که چگونه رفتار کنیم شاید موانع خارجی در کار نیفتد  
یا اگر باشد نتواند ممانعت نماید.

پس از آن در باب تاجگذاری سلطان احمدشاه در آخر این سال که بموجب قانون  
اساسی موقع آن می رسد صحبت داشتیم و نایب السلطنه مذاکرات خود را در این موضوع  
در لندن و پطرسبورگ نقل کرد و دلایل لزوم این کار را بیان نمود خصوصاً نه این کار  
برطبق قانون اساسی است.

<p>اوضاع ایران در موقع مراجعت نایب السلطنه نسبت به تجدید مساعدتر از زمانی بود که او ایران را ترک کرد و این بهبودی این بود که: اول، حکومت بختیاربغا که در حقیقت یک دوست غارتگری بود و مردم از تعدیات آن بیجان آمده بودند از کار بر کنار و جای خودش را به نایب السلطنه داده بود صرفنظر از اینکه علاء السلطنه مرد درستکار مجرب و صلاحیت و مورد اعتماد بود از طرف دولت انگلیس هم حمایت می شد و عده ای از رجال مورد اعتماد منت از بین مستوفی الممالک مشیرالدوله، مؤمن الملک، مستشارالدوله در کابینه او عضویت داشتند و در حقیقت کابینه علاء السلطنه یک کابینه ملی بود که جای کابینه بختیاربغا را گرفته بود.</p>	<p>اوضاع ایران پس از مراجعت نایب السلطنه</p>
---	--

دوم، در نتیجه تعدیات روزافزون روسها و موضوع ریاست وزرایی سعدالدوله  
اختلافات میان دو حزب بزرگ سیاسی اعتدالی و دمکرات تا حدی از میان رفته بود و  
میان آنها صلح و صفایی پیدا شده بود و چون همین اختلاف میان دو حزب در گذشته  
یکی از مهمترین علل و سوجبات تشنجات عمومی و کشمکش های داخلی شده بود طبیعاً  
پس از بوجود آمدن حسن تفاهم میان دو حزب اوضاع اجتماعی و عمومی رویه بهبودی  
گذارده بود.

سوم، همه مردم ایران تشنه انتخابات عمومی و افتتاح مجلس شورایملی بودند  
و تصور می کردند که فقط مرکزی که قادر است در مقابل زورگوییهای اجانب  
ایستادگی کند مجلس است و مادامی که مجلس منعقد نشود دولتها در مقابل اجانب  
جز تسلیم راهی ندارند این بود که چون متوجه شدند که نایب السلطنه و دولت  
انتخابات عمومی و افتتاح مجلس شورایملی را در رأس کارهای اصلاحی و برنامه دولتی  
قرار داده اند بی نهایت راضی شدند و تمام فعالیت شب و روز خود را صرف موفقیت در

انتخابات مجلس آینده و یا بهتر بگوییم مبارزه انتخاباتی نمودند.

چهارم، شک نیست که ملاقات نایب السلطنه ایران در سفر اروپا با زمامداران روس و انگلیس تا حدی در تعدیل و ملایمت مأمورین دولتی در ایران بی تأثیر نبود و از آن تاریخ تا شروع جنگ جهانی روسها تا اندازه‌ای از خشونت‌های که داشتند کاستند و ملایم‌تر شدند.

### انتخابات عمومی و افتتاح مجلس شورای ملی

با اینکه دولت مکرر به آزادیخواهان وعده داده بود و نایب السلطنه هم در اکثر ملاقاتهایی که با سران ملیون می نمود اظهار می داشت که مستروطه بدون مجلس معنی ندارد و مجلس بزرگترین حاسی دولت و حافظ ملت است و بعضی

اینکه موقع برای انتخابات مجلس مناسب شد دولت بدون فوت وقت مجلس را باز خواهد نمود از انتخابات و افتتاح مجلس اتری نبود. ولی پس از آنکه نایب السلطنه با وزرای خارجه روس و انگلیس ملاقات کرد و تا حدی راجع به سیاست عمومی ایران توافق حاصل نمود به دولت تلگراف کرد که بدون فوت وقت مقدمات انتخابات مجلس را فراهم آورد.

غریب این است که در یکی از تلگرافاتش می گوید: «در صورتی که من مکرر به دولت دستور داده‌ام که پیش از این اصلاح مجلس شورای ملی را به تأخیر نیندازند علت اینکه تا حال شروع به انتخاب نمایندگان نموده‌اید چیست؟»

بهر حال، اول ماه صفر انتخابات عمومی در تمام نقاط ایران آغاز شد و انتخابات در یک محیط امن و آزاد خاتمه پیدا کرد.

دو حزب مهم هر یک در سهم خود آنچه در قوه داشتند برای موفقیت کاندیداهای خود به کار بردند و بدون آنکه از حدود ادب و نزاکت خارج شوند در مجامع عمومی و کنفرانس‌های انتخاباتی که تشکیل یافت از حزب مخالف انتقادات زیادی نمودند ولی کوچکترین کشمکش و زد و خوردی که مخالف با نظم عمومی باشد پیش نیامد.

دولت از موفقیت حزب دمکرات بی نهایت نگران بود و در زیر پرده بدون آنکه محسوس باشد کاندیداهای حزب اعتدال را تقویت می کرد و رجال معروف و اعیان و اشراف همگی طرفدار کاندیداهای حزب اعتدال بودند و برای موفقیت آن کوشش می نمودند، سیاست خارجی هم بشف آنها بود، زیرا روسها بی نهایت نسبت به دمکراتها خصمگین بودند و آنها را دشمن سرسخت خود می دانستند. با وجود این در پایتخت طبقه آزادیخواه و جوان که طرفدار حزب دمکرات بودند یا نداشتن کمک و یار و یاور چنان سعی و کوشش کردند که کفه ترازوی انتخابات در مرکز بشف دمکراتها چرید و موفقیت آنها در تهران غیر قابل تردید بنظر می رسید و زمامداران حزب اعتدال

بر نهایت مضطرب شده بیست و یا اشدند و عوسده بول و ماسه را مخصوصاً تمام  
 صندوق‌های شمیرانات و نواسان و شن را که فله ساختن آن نواحی بی‌مباد بود  
 بنفع کاندیداهای حزب اعتدال برگردند و در حقیقت از راه مداخله مشروطیت در امر  
 انتخابات حریف را شکست دادند. اکثریت نمایندگان تهران را بیست آوردند. در سایر  
 شهرستانها هم حکام که از متمسکین به اعتدالین به اعتدالینها بودند برای موفقیت نامندادهای حزب  
 اعتدال مساعی بسیار به کار بردند و در نتیجه اعتدالینها اکثریت مجلس را دست  
 آوردند ولی دمکراتها هم موفق شدند که اقلیت قوی، امروز در مجلس محلی بدهند  
 و اگر چه از حیث کمیت شکست خورده بودند ولی از حیث نفوذ مردمی خود را حفظ  
 کردند و در اندک زمانی در امور را در دست گرفتند.

اثر و تلاقی دمکرات می‌شده بود که در انقلاب مشروطیت خدماتی نموده و  
 بنا نازی‌ها کرده بودند از این جهت در مجلس در امر احرام زبانی داشتند و  
 به نمایندگان مشکیلات منظم حزبی یا اینکه در مجلس در اقلیت بودند اکثریت مجبور بود  
 با آنها همکاری کند زیرا غیر ممکن بود که ولی بتواند با مخالف آن اقلیت شجاع در  
 زمانی بیداری کند و غیر آنکه دلیل ملاحظه این است که چون روسها مخالف  
 با دمکراتها بودند و مردم نسبت به روسها بدبین و دشمنی داشتند از دمکراتها پشتیبانی  
 می‌کردند و در تلاقی دمکرات با نمایندگان عمومی نیز خود را در مجلس بیشتر  
 می‌بردند. نکته دیگر این است که مردم ایران همیشه از دولتها و طرفداران دولتها  
 ناراضی هستند و نسبت به مخالفین دولت نظر مساعد دارند و آنرا را وطن پرست  
 می‌خوانند.

همین‌تر از آنچه گفته شد این است که دمکراتها در آن زمان در مدافع و مصالح  
 شخصی و خصوصی نبودند و با اصطلاح آلودگی نداشتند و به مبادیات توجه و اعتنا  
 نمی‌نمودند. ناگفته نگذاریم که ملتقی باقی و عوام‌فریبی هم برنده‌ترین اسبهای بود که  
 دمکراتها برای جلب رای عوامه و مغلوب کردن مخالفین خود به کار می‌بردند و با  
 همان سلاح برنده حریف را از میدان دور می‌کردند.





نمایندگان دوره اول مجلس شورای اسلامی

## تاجگذاری

دوره نیابت سلطنت ناصرالملک داشت سپری می‌شد و تاریخ تاجگذاری و زینت‌داری سلطان احمدشاه نزدیک‌تر می‌شد. پس از خلع محمدعلیشاه از سلطنت و انتخاب سلطان احمد شاه به پادشاهی و عضدالملک به نیابت سلطنت زعمای ملت کوشش بسیار به کار بردند که پادشاه جوان را به اصول مشروطیت و تربیت نوین و عقاید آزادیخواهی آشنا سازند و او را یک پادشاه دمکرات و مشروطه‌خواه تربیت کنند و آنچه را که در دربار استبدادی پدر آموخته از میان ببرند.

برای همین منظور یک کلاس درس از معلمین آزادیخواه تربیت شده بریاست مرزین‌الدوله که پیرمرد محبوب و آزادبستی بود تأسیس نمودند و در حدود سی نفر اطفال همن و خوش سابقه از خانواده‌های مورد اطمینان را برای همدرسی پادشاه جوان انتخاب نمودند و در حقیقت یک محیط مساعد برای تعلیم و تربیت او فراهم کردند. بعلاوه نایب‌السلطنه، عضدالملک و ناصرالملک که هر دو از مردان برگزیده‌کسور بودند کمال مراقبت را در تربیت سلطان احمدشاه به کار می‌بردند.

چندی که مستوفی‌المالک وزیر دربار بود و حکیم‌الملک ریاست خلوت را داشت شخصاً از شاه جوان مراقبت می‌کردند و اعمال و رفتار شبانه‌روزی او را زیر نظر می‌گرفتند و از معاشرت او با افراد ناصالح جلوگیری می‌نمودند.

مخصوصاً ناصرالملک در ایام اخیر نیابت سلطنتش کوشش می‌کرد که پادشاه جوان را تا حد امکان به سیاست جهان آشنا نماید و به او بفهماند که تمام تربیات بشر در دنیا محصول آزادی و حکومت ملی و احترام به قانون است. ولی متأسفانه مساعی ای که برای تربیت سلطان احمدشاه به کار برده شد نتیجه مطلوبه را نیست زیرا اگر مراقبت زندگی رسمی و درباری شاه جوان را تحت مراقبت قرار داده بودند راهی برای محدود کردن معاشرتهای داخلی یا بهتر بگویم اندرونی نداشتند و سلطان احمدشاه اغلب ساعات را در محیط فساد تزویر و کهنه و خرافات و موهومات زنان اندرون و اقوام می‌گذرانید و تلقینات پدر بزرگش کامران‌میرزا و سایر شاهزادگان روح او را

مسموم می ساخت و تربیت و نصایح خیرخواهانه را بلااثر نموده بود. با وجود آنچه گفته شد چون تا زمان تاجگذاری سلطان احمدشاه کوچکترین مداخله ای در سیاست نداشت و در نظر مردم در یک محیط مساعد و در میان افراد شریف می زیست بی نهایت در میان ملت محبوبیت پیدا کرده بود و ملت پادشاهی را که خود برگزیده و انتخاب کرده بود بسیار دوست می داشتند.

به همین جهت مردم پایتخت در جشن تاجگذاری سلطان احمدشاه احساسات بی نظیری از خود نشان دادند و علاقه مندی شدید نسبت به شاه جوان ابراز داشتند که شاید در تاریخ گذشته ایران کم سابقه بود. این محبوبیت شاه جوان بیش از مدت کوتاهی دوام نیافت و تدریجاً اشخاص متملق و بدنهاد که تا آن تاریخ راه دربار به رویشان بسته بود به حریم شاه راه یافتند و او را به مداخله اموری که در وظیفه پادشاه مشروطه نیست وادار کردند و راههای استفاده نامشروع را به او نشان دادند و در نتیجه احمدشاه بنای رشوه خواری را گذارد و کار را بجایی رسانید که فرمانی را بدون رشوه امضا نمی کرد و گاهی هم شخصاً حکومت یا استانداری ولایات را با گرفتن مبلغ هنگفتی به اشخاص مسئول واگذار می کرد و دولت وقت را مجبور به منصوب نمودن شخص مورد نظر می نمود، چون جدش کامران میرزا نایب السلطنه والی خراسان بود و به او حق و حسابی نمی داد برای او پیغام داد که اگر صد هزار تومان ندیبهی نیرالدوله که با پیشکش کردن صد و پنجاه هزار تومان حاضر است والی خراسان بشود بجای تو منصوب خواهم کرد. مستشارالدوله که در چند کابینه وزیر کشور بود از رشوه گیریهای احمدشاه از حکام و استاندارها داستانها می گفت که انسان را دچار حیرت می کرد.

در نتیجه این رشوه گیریها در چند سال دارای چندین میلیون پول نقد شد که در بانکهای اروپا گذارد و مقداری هم ده و املاک زراعتی خرید و غله حاصله از املاک خود را انبار می کرد و در موقعی که قیمت گندم و جو بالا می رفت بقیمت گران می فروخت احمدشاه در این کار بدرجه ای ماهر شده بود که در میان مردم به احمد علاف معروف شده بود.

در آخر جنگ اول جهانی ایران دچار قحطی شد و هر روز در تهران صدها نفر پیر و جوان از گرسنگی تلف می شدند.

مستوفی الممالک رئیس الوزرا با تمام قوا کوشش می کرد که اجناس موجوده در انبار محکرمین را بقیمت عادلانه بفرد و در دسترس مردم بگذارد از جمله کسانی که مقداری گندم و جو انبار کرده بودند احمدشاه بود، مستوفی الممالک برای نجات مردم کوشش می کرد که گندم و جو شاه را بقیمت عادلانه خریداری کند ولی احمدشاه زیربار نمی رفت و می گفت جز بقیمت روز بصورت دیگر حاضر برای فروش نیستم عاقبت مستوفی الممالک مرحوم ارباب کیخسرو را مأمور کرد که شاه را ملاقات نموده و اجناس مذکور

را از او خریداری نماید. ارباب هم پس از چند جلسه مذاکره بناچار بطوری که احمد شاه مایل بود گندم و جو را خریداری کرد و پول آن را پرداخت. فردا صبح عده‌ای را برای تحویل گرفتن اجناس مذکور فرستاد ولی احمدشاه جواب داد که چون دولت بیش از این مقدار علیق و جیره به من بدهکار است من جو و گندم فروخته شده را از بیات علیق و جیره خودم محسوب داشتم. بیاد دارم که شبی که این موضوع در منزل مستوفی الممالک مطرح بود دکتر مصدق السلطنه که در آن زمان معاون وزارت مالیه بود حضور داشت.

آخرین پادشاه سلسله قاجار جوانی بود راحت طلب، بدون عاطفه، بدون علاقه به مملکت، عاشق جمع آوری پول و یکساعت عیش منت کارلو و سواحل دریای سفید را بر سلطنت و سعادت ایران ترجیح می داد.

فقط معجزه‌ای که طرفدارانش برای او قائلند این است که احمدشاه قرارداد وثوق الدوله و انگلیسها را تصدیق و تصویب نکرد و بهمین علت انگلیسها با او دشمن شدند و او را از سلطنت انداختند.

در صورتی که مخالفت و موافقت یک پادشاه در قبول یا رد یک قرارداد بر طبق قانون اساسی ارزش قانونی ندارد و بدون تصویب مجلس هیچ قراردادی ولو دولت و شاه آن را تصویب کرده باشند اعتبار قانونی ندارد.

بعثتده نگارنده احمدشاه چون عدد داخلی بدنش خوب کار نمی کرد بهمین جهت در سن جوانی بطوری چاق شده بود که قادر براه رفتن نبود دماغ و اعصابش بطور طبیعی کار نمی کرد و افکار مایه خویابی پیدا کرده بود که او را مبتلا به وسواس نموده بود و فکر و روحش دستخوش افکار غریب از قبیل ترس، وحشت، سوءظن، عدم اعتماد، بدبینی و حرص مال شده بود و بعلت همین کسالت جسمی و روحی در سن سی دو سالگی از پای درآمد.

## پایان

با طلوع جنگ بین‌المللی جهانی دوره انقلاب مشروطیت خاتمه یافت و صحنه جدیدی در سیاست دنیا بوجود آمد که ایران علیرغم خستگی و فرسودگی و میل قلبی دولت و ملت در آن کشانیده شد و بار دیگر این کشور بی‌سروسامان دستخوش حوادث خونین و مصائب بسیارگشت.

قدرت روزافزون ملت آلمان در اروپا همه مسائل مهم بین‌المللی و سیاسی را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود و خطری که نیرومندی آلمان برای سایر دول بزرگ در برداشت آنها را به تشکیل یک اتحادیه نیرومند وادار نمود و عقد یک اتحاد ملت میان دول روس و انگلیس و فرانسه به امضا رسید.

از طرف دیگر دول مرکزی اروپا آلمان و اتریش با عقد اتحاد با عثمانی و ایتالیا بنام متحدین خود را برای مقابله با حریف آماده‌کارزار کردند و کارخانجاتی را که تا دیروز برای رفع احتیاجات بشر کار می‌کردند و مواد مورد احتیاج عمومی را تهیه می‌نمود بعنوان دستگاه اسلحه‌سازی برای انقراض بشر بکار انداختند.

همانطوری که پیش از ظهور طوفان حیوانات بوسیله حس مخصوصی که خداوند برای حفظ جان و فرار از مخاطرات به آنها عطا فرموده به خطری که آنها را تهدید می‌کند متوجه می‌شوند سیاستمداران نیز که از حس ششم برخوردار بودند از دیر زمانی خطر یک جنگ جهانی را پیش‌بینی می‌کردند و منتظر روزی بودند که آتش قتال بوسیله یکی از دو طرف مستعل گردد و دنیا را به خاک و خون بکشد.

ایران هم بواسطه موقعیت جغرافیایی مخصوصی که دارد و صدها کیلومتر سرحد مشترکی که با دول متخاصم داشت و نداشتن قوه دفاعی برای حفظ بی‌طرفی قادر نبود خود را از آتش جنگ جهانی برکنار دارد و با دولتی که در جنگ شرکت کرده بودند قرار داد عدم تجاوز منعقد کند.

خصوصاً وقتی جنگ بین‌المللی آغاز شد که یک قسمت از خاک ایران در اشغال

فتنوں روس بود و از نظر سوق الجبعی غرب ایران که به عراق عرب منتهی می‌شد و آذربایجان که با کسور عثمانی هم سرحد بود برای دولت روس و انگلیس اهمیت بسزایی داشت و حاضر نبودند طیب خاطر ایران را تخلیه کرده به حال خود واگذارند و از کشوری که دست نشانده خود می‌پنداشتند و خود را در آنجا بلاعارض تصور می‌کردند استفاده نکنند.

ولی هنوز جنگ بین المللی آغاز نشده بود که دو حریف نیرومند آلمان و عثمانی در ایران عرض اندام نمودند و چون ایرانیان از ظلم و تجاوز روس و انگلیس بجان آمده بودند و برای نجات مملکت از تعدیات آنان در پی فرصت بودند دست اتحاد و دوستی به طرف آلمان و عثمانی دراز کردند و آنها را چون متحد نجات دهنده پذیرفتند و آمادگی خود را برای کمک و مساعدت به دولتشین بدستور اعلام داشتند در نتیجه ایران ستم‌دیده هنوز از انقلاب چند سانه داخلی خلاص نشده بود که گرفتار کشمکشهای سیاسی و نظامی جنگ جهانی گشت.

مدت چهار سال غرب و شمال ایران بیجان کارزاری بود که بقیمت جان دهها هزار نفر مردم بدبخت این سامان تمام شد.

چون انقلاب مشروطیت با شروع جنگ اول جهانی خاتمه پیدا می‌کند و با شروع جنگ جهانی دوره نویی در ایران آغاز می‌شود تاریخ انقلاب مشروطیت ایران را خاتمه می‌دهیم و از خداوند رحمان سپاسگزارم که به این بنده عاجز توفیق عطا فرمود که به آرزویی که سالها در دل خود می‌پروراندم نائل شود و بزرگترین بهجت ملی و انقلاب فکری که بالاترین حوادثی بود که در تاریخ جدیدین هزار ساله ایران بوقوع پیوسته به رشته تحریر درآورم و حتی که بر عهدۀ نسل معاصر انقلاب مشروطیت بود ادا نمایم.

در خاتمه بار دیگر با منتهی فروتنی از خوانندگان این تاریخ استدعا می‌کنم که هرگاه در این تاریخ استباه یا خطا یا اعرافی استنباط کرده‌اند نگارنده را مطلع و متوجه بلکه متنبه فرموده تا در طبع دوم اصلاح شود.

## حق گذاری

اگرچه بواسطه سهم بودن خود و خانواده‌ام در انقلاب مشروطیت و تماس با رجال صدر مشروطیت و مؤسین آن نهضت عظیم پیش از آنکه شروع به نگارش این تاریخ بنمایم علم و اطلاع کافی در دسترس خود داشتم و بدون کمک و مراجعه به مدارک و منابع و نسب و کمک گرفتن از معلومات و تحقیقات سایر نویسندگان و مورخین ممکن بود وظیفه‌ای را که عهده دار شدم انجام دهم ولی برای آنکه تاریخی که در دسترس نسل آینده گذارده می‌شود مجموعه‌ای از کلیه وقایع و حوادث و اطلاعات و معلومات محققین و مورخین و معاصرین انقلاب مشروطیت باشد کلیه منابع و مدارک ممکنه را بنیست آورده و از خرمین علم و دانش و اطلاعات سطعین و محققین خوشه چینی کردم و سعی نمودم مطالبی که جنبه تاریخی دارد ناگفته نگذارم. اینک از نظر حقیقتی مدارک و منابعی که مورد استفاده نگارنده واقع شده بنظر خواننده این تاریخ بی‌رسانم و نیز از رجال صدر مشروطیت و موجدین انقلاب کبیر ملی که کتب و یا شفاها اطلاعات سودمند به نگارنده داده‌اند به پاسگزاری می‌کنم و نام نامی‌شان را برای ثبت در تاریخ ذکر می‌نمایم.

کتاب و مجله و رساله و روزنامه‌هایی که مورد استفاده نگارنده قرار گرفته:

- ۱- تاریخ مشروطیت نگارش حاج شیخ مهدی شریف.
- ۲- تاریخ بیداری ایران.
- ۳- تاریخ انقلاب مشروطیت نگارش کسروی.
- ۴- تاریخ انقلاب آذربایجان.
- ۵- تاریخ انقلاب مشروطیت نگارش پروفیسور براون.
- ۶- تاریخ بختیاری نگارش حاجی علیقلیخان سردار اسعد.
- ۷- کتاب آبی وزارت خارجه انگلیس.
- ۸- کتاب لیومویی وزارت خارجه روس.

۹- خاطرات سردار ظفر بختیاری.

۱۰- رساله تحریم مشروطیت و چهارنامه بخط حاجی شیخ فضل الله نوری و تذکرات علما در رد مشروطیت که آقای میرزا حسین خان تقی اعزاز فرزند مرحوم دکتر خلیل خان اعلم الدوله در دسترس نگارنده قرار دادند.

۱۱- رساله عیسی اکبر راجع به انقلاب گیلان.

۱۲- تاریخ مشروطیت ایران نگارش ابوانف.

۱۳- تاریخ اختناق نگارش مسترشوستر.

۱۴- انقلاب مشروطیت نگارش سر ایرانسکی.

۱۵- تاریخ حیات حبی نگارش حاجی میرزا حبیبی دولت آبادی.

و نیز از جراید و مجلاتی که در دوره انقلاب و پس از انقلاب مخصوصاً روزنامه جبل المبین کلکته - روزنامه صوراسرافیل - روزنامه نجات - جبل المبین تهران - ایران نو - روزنامه مساوات - روزنامه روح القدس که از مظاهر انقلاب بودند، در نگارش این تاریخ بهره‌مند شدم.

از ذوات محترم آقای مستشاراندوله، آقای تقی زاده، آقای حکیم الملک، آقای سید محمد صادق طباطبائی، میرزا کریم خان رشتی، میرزا سید حسین خان عدالت، میرزا محمد علیخان تربیت، حاج میرزا حبیبی دولت آبادی، آسید یعقوب انوار، آقا سید حسین اردبیلی، میرزا محمد نجات، سالار فاتح سازندرانی، میرزا کوچک خان رشتی، مسیو تیکیان، مسیو سایر، شیخ علی زرندی، نصره السلطان، میرزا محمد علیخان مساوات، حاجی میرزا آقا قرشی، حاجی میرزا عدلی تقی گجده ای، امین الرعایا، میرزا قاسم خان صوراسرافیل، نصره الله جهانگیر، آقا سید عبدالرحیم خطخالی، آقا سید عبدالرحیم کاشانی، آقای حسین آقا پرویز، میرزا علی اکبر اردقی، آقای دهخدا، معاضد السلطنه، آقا شیخ اسدالله مقانی، سر تپ علیخان خانه خراب، شیخ عبدالعلی مؤید، مسیو ناف بلغاری، که کتابها یا شفاها این جانب را در نگارش تاریخ انقلاب مشروطیت زهبری فرموده و مطالب سودمند و تاریخی در دسترس قرار داده‌اند و بسیار از نکات مهم که برای این جانب تاریک بود روشن فرموده‌اند و در حقیقت در تدوین و تألیف این تاریخ سهم بسزایی دارند سپاسگزارم.



# فہرست اعلام

www.jares.info

# فهرست اعلام تاریخی

## (اشخاص - القاب - مناصب)

برای تهیه فهرست این کتاب ضمن مشورت با متخصصین فن از علمی ترین روش ممکن استفاده شده است بدینقرار که:

- در مورد کلمانی از قبیل آقا - حاجی - سید - ملا - میرزا..... که معمولاً قبل از اسم هر شخص آورده شده است، همه در داخل ( ) بعد از هر نام و لقب جای گرفت.  
- القاب اشخاصی که به آن نام شناخته می شده اند مانند، امین الدوله، امین السلطان، نفع الاسلام و غیره؛ در اول قرار گرفته و بعد اسم آمده است.

- افرادی که مشخصاً دارای نام خانوادگی بوده اند و به همین صورت در کتاب از آنها نام برده شده است مانند - عدالت - صور اسرافیل - طباطبائی - شفیق - حسینی طبعاً اول قرار گرفته.

- افرادی که فاقد لقب و نام خانوادگی بوده، ولی اقتساب آنها به شهر یا محلی مربوط می شده است، به همان ترتیب نگارش یافته در کتاب، در فهرست هم آمده است. مانند سید حسین سبزواری، حاج علیقلی نراقی و...

- در خصوص اسامی افرادی مانند محمد - علی - حسین که مشابهات زیادی وجود داشته و مکرراً هم آمده است سعی گردید با توجه به وظایف و یا شغل و یا وابستگی آنها به اشخاص معینی از هم تمیز داده شود و این یادآوری ها اغلب در انتهای اسامی ذکر شده است.

- برای ترتیب الفبائی از کلمات آقا - خان و غیره که بطور معمول و فراوان در دنبال اسامی آورده شده صرف نظر گردیده است، مگر در مواردی که اسم همان آقاخان، آقا بزرگ بوده است.

۱۲۵۵، ۱۲۶۰، ۱۲۷۱

آخوند اف ۱۹۱، ۱۹۲

آرشاک (مسیو) ۱۴۵۹

آشتیانی، حسن (آقا میرزا) ۹۷، ۹۸، ۹۹

آشتیانی، عباسعلی ۷۳۳

آبراهام ۱۱۸۵

آتش عزت روسی ۱۴۹۷

آجودان باشی ۵۷۲، ۱۲۰۵، ۱۲۱۵، ۱۲۵۴

۱۶۳۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

آشتیانی، مرتضی (حاجی شیخ) ۲۷۱، ۲۷۶،  
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۹،  
۳۲۹

آشتیانی، مصطفی (میرزا) ۲۳۱، ۲۵۲، ۲۷۱،  
۲۸۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۹، ۳۶۰،  
۹۸۲، ۹۹۱، ۹۹۲، ۱۲۴۶، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴،  
۱۲۶۶، ۱۲۶۹، ۱۳۴۴

آصف الدوله (= میرزا صالح خان وزیر اکرم)

آصف الدوله، غلامرضا خان ۵۳۷، ۵۷۶،  
آصف الدوله شیرازی (حاکم فارس) ۱۶۹،  
۳۲۶، ۴۱۲، ۴۵۷، ۴۸۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۱،  
۱۱۴۳، ۱۲۵۰، ۱۲۷۳

آقا (ملا) ۱۵۰۶

آقا اغلی، احمد ۱۰۱۶، ۱۰۱۷

آقابالا (مشهدی میرزا) ۲۰۶

آقابالاخان (= سردار اقخم)

آقابالاخان مجاهد تبریزی ۱۵۴۵

آقازرگ نواب ۴۹

آقاخان تبریزی، تقی (مشهدی) ۱۴۸۴، ۱۴۹۷

آقاخان کرمانی (میرزا) ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲،

۱۴۳، ۱۵۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۲،

۴۷۱، ۸۰۷، ۸۳۰، ۹۹۷، ۱۰۲۵

آقاخان محلاتی ۱۵۷

آقاگل اسکندانی ۱۰۵۱

آقاگل تبریزی ۱۵۰۶

آقامحمدخان قاجار ۸۵

آقاجفی = آقا شیخ محمد تقی ۵۶، ۶۱، ۷۲،

۷۳، ۱۲۹، ۴۵۳، ۸۹۷، ۱۰۱۳

آقاییان (دکتر) ۱۰۵۴، ۱۱۷۹، ۱۱۸۱

آملی، آخوند (= ملا محمد آملی)

آوادیس زرگر (ارمنی مقیم رشت) ۱۰۴۵

آهن تاب (سید) ۶۳۶

آیدین پاشا ۱۱۰۵

آیرم، محمدحسین خان (مرشک) ۷۷۰

آیرم، محمودخان ۱۲۰۷

الف

آبدال (میرزا) ۱۲۲۶

ابراهیم، منشی سفارت روس (میرزا) ۱۵۳۲

ابراهیم آقا (حاجی میرزا) ۳۶۶، ۴۱۳، ۴۱۳،

۴۲۸، ۴۴۷، ۴۶۳، ۵۸۹، ۷۱۹، ۷۶۱،

۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۸۴، ۹۰۰، ۹۳۴،

۱۰۲۵، ۱۴۹۷

ابراهیم خان، منشی سفارت فرانسه (میرزا)

۲۳۹، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵،

ابراهیم محلاتی (= آقامیرزا) = مجتهد محلاتی

۱۶۹، ۳۳۵

ابراهیم معمار، اهل انزلی ۱۵۰۵

ابراهیم همدانی (آقا) ۹۲۲

ابوالحسن خان (حاجی میرزا) ۶۰۰

ابوالحسن انگجی (میرزا) ۷۲۹

ابوالحسن تبریزی، مجتهد (حاجی میرزا) ۱۵۶۳

ابوالسادات ۶۵۰

ابوالفضلاء ۲۰۵، ۱۳۳۰

ابوالفتح خان (حاجی) ۷۹۲، ۱۱۷۲، ۱۲۲۴

ابوالفتح خان، اسدالله خان سرتیپ ۳۷۷، ۴۱۹،

فهرست اعلام ۱۶۳۳

۱۶۹۱، ۲۹۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۸  
 ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۲  
 ۲۷۴، ۲۸۶، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۳۸  
 ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۶۲، ۳۷۵، ۴۵۶، ۴۶۱  
 ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸  
 ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۰  
 ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵  
 ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۲۲، ۵۲۳  
 ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۵۵  
 ۵۷۰، ۶۱۷، ۶۵۶، ۶۸۶، ۷۹۱، ۷۹۲  
 ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۱، ۱۳۳۹، ۱۳۴۲

۱۳۴۳، ۱۵۵۵

افاکش بیک (حاجی) ۱۵۹۲

احلال السلطنه ۴۹۱

اجلال الملک، حاکم ارومیه ۱۹۲۷، ۱۱۳۰

۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۴

احتشام السلطنه ۱۱۶، ۲۵۵، ۳۱۸، ۳۱۹

۳۲۰، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴

۳۴۵، ۴۹۳، ۵۱۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴

۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۶، ۵۵۷، ۵۶۷، ۶۰۸

۶۳۸، ۶۹۴، ۱۰۲۷، ۱۲۷۳

احتشام المعالک ۱۱۰۸

احسن الدوله ۳۹۶

احمد (سید) پسر سید کائوم یزدی ۵۱۳

احمد (میرزا) ۴۴۹

احمد (میرزا) آزادخواه تبریزی ۱۵۳۹

احمد (میرزا سید) (= میرزا سید احمد طباطبائی)

احمدآقا، پسر حاج محمد بالاج تبریزی ۱۵۳۷

احمدخان (میرزا) رئیس کلانتری ۱۱۰۳، ۱۴۹۷

احمد امام (میرزا) ۱۵۰۶

احمد بک ۲۰۷، ۱۲۲۴

احمد تبریزی، نانوا (مشهدی) ۱۵۴۹

احمد دشتکی (سید) ۶۴۷

۷۰۸، ۷۳۳، ۷۳۷، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴

۱۱۶۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۵، ۱۲۲۱، ۱۲۶۹

ابوالفتح زاده، نصرالله خان (= نصرالله خان)

۷۴۲، ۷۴۵، ۱۲۰۳، ۱۲۰۵

ابوالقاسم (آقا میرزا) (= امام جمعه تهران)

ابوالقاسم (دکتر) اهل رشت ۱۵۰۶

ابوالقاسم (شیخ) اهل فارس ۹۰۴

ابوالقاسم اصفهانی، تاجر (میرزا) ۸۶۴

ابوالقاسم خان بختیاری، پسر ضرغام السلطنه

۱۰۸۹، ۱۲۰۴

ابوالقاسم به آبادی ۱۱۷۲

ابوالقاسم تبریزی، مجاهد ۱۵۵۹

ابوالقاسم تبریزی (مجتهد) ۱۵۹۳

ابوالقاسم خان توپچی ۱۰۸۹

ابوالقاسم خلخالی، طلبه (سید) ۷۳۳

ابوالقاسم دلال (حاجی) ۱۵۳۸

ابوالقاسم رقتجانی (سید) ۹۲۳

ابوالقاسم زنجانی (حاجی سید) ۱۳۰

ابوالقاسم کمره ای (میرزا) ۹۱۶

ابوالقاسم مازندرانی، مدرس (شیخ) ۸۸۴

۸۸۵، ۹۰۶

ابوالقاسم خان نووی (میرزا) حاکم قزوین

۱۱۶۰

ابوالمله (= سعدالدوله)

ابوتراب قزوینی ۹۰۵

ابوجعفر گرمانی (حاجی) ۸۹۵

ابوطالب زنجانی، مجتهد (سید) = مجتهد

زنجانی ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۷

۵۵۰، ۵۶۴، ۵۹۱

ابوطالب همدانی، مستوفی (میرزا) ۹۲۲

ابوعلی امام جمعه ۸۹۱

اتابک، صدر اعظم، علی اصفرخان (میرزا) ۹۳

۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۱۲۵، ۱۵۴، ۱۶۵۹

۱۶۳۴ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

احمد آقا روزگار ۷۳۳

احمد رشتی (سید) ۶۲۶

احمد سلطان، شاعر تبریزی ۱۵۴۰

احمدشاه = احمد میرزا ۴۴۳، ۵۴۵، ۵۷۵

۸۴۰، ۱۲۲۹، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۴۰

۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸

۱۲۵۲، ۱۲۸۳، ۱۲۹۸، ۱۳۱۲، ۱۵۶۱

۱۶۰۳، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۸

۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳

احمد شستری، تاجر ۱۰۱۵

احمد علیہ (شیخ) ۷۳۳

احمد فروزینی (حاجی) ۱۱۶۰

احمد فروزینر (میرزا) ۲۰۷، ۱۳۳۲، ۱۳۳۰

۱۴۷۹، ۱۴۷۵

احمد قمی (حاجی آقا) ۹۰۶

احمد کرمانی (حاجی میرزا) ۱۱۰، ۱۷۹، ۱۸۰

۲۰۲

احمد کلاه‌دوز رشتی ۱۵۰۶

احمد کوزه‌کنانی (حاجی میرزا) ۲۰۷

احمد مازندرانی (شیخ) ۹۰۷

احمد تراقی (ملا) ۸۲۶

احمد نقاش (حاجی) ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵

احمد محمدانی (میرزا سید) ۹۲۲

احمدخان یاور ۳۵۲

احمد رضا - رئیس مجلس مبعوثان عثمانی

۱۰۲۶

احمد عباس‌خان ۱۳۲۴

احمد علی‌خان رشتی - برادر میرزا کریم خان

۱۰۵۲، ۱۰۶۰، ۱۵۰۶

احمدی، اسکندر ۱۱۷۲

احمدی، قاسم (ملا) ۱۲۲۴

احیاء الملک (طیب) ۳۱۶

اخلاقی، محمود (میرزا) ۲۳۹

اخوی، نصرالله (حاجی سید) ۱۲۳۷

ادوارد هفتم ۷۱۲

ادیب الحکماء، سید خان (میرزا) ۵۴۰، ۱۱۸۲

ادیب الذکرین ۳۵۴

ادیب السلطنه سعیدی ۴۱۷، ۷۵۲، ۸۱۷

ادیب پیشاوری ۸۰۸

ادیب خلوت، علی خان (میرزا) ۱۵۳۷

ارباب جمشید کرمانی ۹۳۱

ارباب کبکسر و ۱۲۸۶، ۱۶۲۲

ارباب گیوزردشتی ۲۳۹

ار بلورتره، حاج (کلل) ۱۴۲۶

اردبیلی (طوخ) ۱۵۴۹، ۱۵۵۹، ۱۵۸۷

اردشیر خان ۱۷۹۱، ۷۹۲

اردشیر بابکان ۱۹، ۵۷۵

ارسطو ۱۶

ارشدالدوله = میردار ارشد، علی خان ۴۰۷

۵۴۰، ۵۴۱، ۵۰۰، ۶۹۳، ۶۹۶، ۷۴۶

۵۸۱، ۵۸۶، ۵۹۷، ۸۰۹، ۸۱۰، ۱۱۰۶

۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۲۰، ۱۳۶۵

۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۴۱۸، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲

۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷

۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳

۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۵۲۱

ارشدالدوله بختیاری، رحیم خان ۱۱۷۲

ارفع الدوله ۱۲۱، ۹۲۳، ۸۴۳، ۱۰۲۶

ارل (دکتر) ۸۹

استارسکی (ژنرال) ۱۳۰۱

استالین (مارشال) ۱۰۳۷، ۱۰۴۱، ۱۰۴۴

استانیان (دکتر) ۱۴۵۹، ۱۵۱۷

استکس (مازور) ۹۸۵، ۱۱۷۷، ۱۳۷۵

۱۳۷۶، ۱۴۴۹

اسدآقاخان تبریزی ۱۴۸۴، ۱۴۹۷

اسدالله خان، داماد صمصام السلطنه ۱۱۸۸

فهرست اعلام ۱۶۳۵

- اسدالله (سید) ۶۱۸  
 اسدالله آذربایجانی (سید) ۴۱۲  
 اسدالله خرقانی (سید) ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۷۵، ۳۷۵  
 اسدالله خوئی (میرزا) ۱۵۶۱  
 اسدالله ساروی ۹۱۲  
 اسدالله خان سرتیپ ۷۰۸، ۷۳۳  
 اسدالله عابد (حاجی) ۱۱۷۲  
 اسدالله کردستانی (میرزا) ۱۲۹۷  
 اسدالله مازندرانی، تاجر (حاجی) ۹۰۷  
 اسدالله مقانی (آقا شیخ) ۲۰۷، ۴۴۱، ۵۰۰، ۷۰۷، ۱۰۱۵، ۱۶۲۷  
 اسدالله خان وزیر (میرزا) ۷۳، ۱۶۱، ۲۰۳، ۴۴۲، ۴۴۳، ۷۵۴، ۷۵۳، ۷۴۹، ۷۰۸  
 اسدالله حسینی نهبندی ۹۱۱  
 اسعدالحکماء ۱۵۰۲  
 اسعدالسلطان قزوینی، ابوتراب خان ۱۱۵۸  
 ۱۱۶۰، ۱۳۳۰  
 اسعدالسلطنه ۱۳۸۱  
 اسفندیارخان بختیاری، برادر سردار اسعد ۱۰۷۷، ۱۰۹۷  
 اسکندر ۱۶، ۱۶  
 اسکندر (حاجی آقا) ۱۱۷۲  
 اسکندر داود علی (آقا) ۱۳۲۴  
 اسکندر آقا، کمبررشت ۱۵۰۶  
 اسماعیل ۵۶۹  
 اسماعیل خان ۵۹۱  
 اسماعیل (حاجی) مجاهد رشتی ۱۵۰۳  
 اسماعیل آقا (حاجی) ۴۶۳، ۱۲۵۴  
 اسماعیل (شیخ) عضو حزب دموکرات ۱۳۳۰  
 اسماعیل (مشهدی) رئیس مجاهدین تبریز ۱۵۹۲، ۱۵۹۳  
 اسماعیل امیرخیزی (حاجی) ۹۵۹، ۱۱۳۱  
 ۱۳۰۴، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷  
 اسماعیل خان بهادر = اسماعیل کوچک ۶۸۱  
 ۷۳۳، ۷۴۴، ۹۹۲  
 اسماعیل خان تبریزی = اسماعیل شهید ۷۳۳  
 ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵  
 اسماعیل رفسنجانی ۹۲۳  
 اسماعیل خان ساروی ۹۱۲  
 اسماعیل خان سراپی = اسماعیل بزرگ ۷۴۳  
 ۷۴۴، ۱۲۷۰، ۱۳۰۴  
 اسماعیل سرهنگ بازشته (حاجی سید) ۲۶۵، ۲۶۴  
 اسماعیل آقاسیقو = سینقو ۱۱۱۳، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹  
 اسماعیل قفقازی ۶۴۳  
 اسماعیل کرمانی (آقامیرزا) ۸۹۵، ۸۹۶  
 اسماعیل مغلانی (شیخ) ۲۰۷  
 اسماعیل آقاعازه ۷۳۷  
 اسماعیل نجف آبادی (حاجی) ۷۳  
 اسماعیل توبری (آقامیرزا) ۹۵۹، ۱۱۲۲، ۱۱۳۱  
 اسماعیل واعظ (سید) ۲۶۷  
 اسماعیل هشترونی (شیخ) ۱۱۳۱  
 اسماعیل خان یگانی (میرزا) ۱۳۰۴، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷  
 اشرفی، احمدخان (میرزا) ۸۰۷  
 اشرف بخان ساروی ۹۱۲  
 اشرف طالشی (سید) ۱۵۰۱، ۱۵۰۳  
 اشرف الدین گیلانی (سید) ۱۰۴۰، ۱۰۵۱  
 ۱۰۵۲، ۱۰۵۴  
 اشرف الواعظین، حبیب الله (آقاسید) ۱۶۰، ۲۰۳  
 ۲۰۴، ۳۱۷  
 اصغر دالاندار (مشهدی) ۷۳۳، ۷۵۳  
 اصغر گار بیچی = عسگر گار بیچی ۲۸۹  
 اصغر خان مسکین ۱۱۰۸  
 اصغر نجار ۷۳۳

## ۱۶۳۶ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

اعتمادالحکماء محمدحسین (میرزا) ۱۲۵  
 ۲۳۹، ۳۱۴، ۷۸۷، ۹۸۹  
 اعتمادالسلطنه ۹۸  
 اعتمادالاسلام ۲۸۲، ۳۰۷  
 اعتمادالاسلام قزوینی ۹۱۳  
 اعتمادالدوله ۱۵۲۶، ۱۵۸۸  
 اعتمادالسلطنه محمدحسن خان ۹۰، ۱۵۴  
 اعتمادالواعظین، اهل تربت حیدریه ۱۱۴۴  
 اعزازالسلطنه ۱۰۶۶  
 اعظامالدوله ۱۲۵۳  
 اعظامالممالک ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۷  
 اعظمالدوله ۱۵۱۳، ۱۵۱۴  
 اعلمالدوله، خلیل خان (دکتر) ۱۲۳۱، ۱۲۳۲  
 ۸۸۰، ۱۰۲۷، ۱۶۲۷  
 افتخارالعلماء کردستانی ۹۱۴  
 افتخارالعلماء کمره‌ای ۹۱۶  
 افتخادای (= سیدجمال افجه‌ای)  
 افشار، یارمحمدخان (= سردارکل)  
 افضح المتکلمین رشتی ۱۵۰۶  
 افضلالملک ۲۰۲  
 افلاطون ۱۶، ۲۰۴  
 افندی، عباس ۶۳۵  
 اقبال، عباس ۵۳۵  
 اقبالالدوله کاشی ۵۰۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۹۱۴  
 ۱۰۶۰، ۱۰۱۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۳، ۱۰۸۶  
 ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۲۴۹  
 اقبالالسلطنه ماکوئی، رحیم خان ۴۷۹، ۴۸۰  
 ۴۸۱، ۴۹۰، ۵۹۷، ۶۲۴، ۹۶۹، ۱۱۰۶  
 ۱۱۱۳، ۱۱۱۸، ۱۲۴۹، ۱۵۹۸  
 اکبرشاه (سید) ۵۰۶، ۵۶۸  
 اکبر کرمانشاهی (حاجی آقا) ۸۹۹، ۹۱۵  
 اکرمالسلطان ۴۴۶، ۴۴۷

الوویه، رژه (مورخ) ۳۸۶  
 اللهیارخان ۷۳۳، ۷۴۵  
 الیوش ۱۰۴۶  
 ام‌الخاقان (لقب مادر محمد علی شاه) ۴۳۸  
 ۴۴۸، ۴۴۹، ۷۸۷  
 امام جمعه صادق (ع) ۲۰۳  
 امام جمعه، ابوالقاسم (سید) = امام جمعه تهران  
 ۹۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷،  
 ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۰۵، ۳۰۷،  
 ۳۷۹، ۴۰۳، ۵۰۳، ۷۶۵، ۸۴۶، ۸۴۸،  
 ۸۶۰، ۸۶۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵  
 ۹۰۶، ۱۰۱۷، ۱۰۲۲، ۱۲۷۲  
 امام جمعه، محمد (سید) ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۶  
 ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵  
 ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۱۲۴۲  
 امام جمعه اردبیل = حاجی نایب‌الصدر  
 صدرالعلماء ۹۰۰  
 امام جمعه اصفهان ۷۴، ۲۰۴  
 امام جمعه آنزلی ۱۵۰۷  
 امام جمعه تبریز ۶۳۲، ۶۳۳، ۷۲۸، ۹۴۱  
 ۹۴۳، ۹۶۸، ۹۷۷، ۱۲۶۴، ۱۵۴۰، ۱۵۸۶  
 ۱۵۹۱، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱  
 امام جمعه تهران (= سید ابوالقاسم امام جمعه)  
 امام جمعه خوی ۳۹۶، ۵۶۷، ۵۷۸، ۶۰۰  
 ۶۰۱، ۶۸۱، ۶۸۳، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۶  
 ۷۰۷، ۷۶۴، ۷۷۱، ۷۸۴، ۱۱۳۱  
 امام جمعه رشت ۱۵۰۷  
 امام جمعه فارس، یحیی ۸۹۷  
 امام جمعه قزوین ۹۰۵، ۹۱۳  
 امام جمعه کرمان (= میرزا حسین کرمانی)  
 امام جمعه کرمانشاه ۸۹۱، ۹۱۵  
 امام جمعه کمره = طاهرالحسینی ۹۱۵

امیرتو پخانه ۶۴۴، ۱۲۱۵	امام جمعه نائین ۹۱۹
امیرتومان، قاسم خان ۷۷۲، ۷۷۳، ۱۱۰۱	امام جمعه همدان ۹۲۳
۱۱۰۴، ۱۱۵۹	امامقلی میرزا (شاهزاده) ۱۳۹۹
امیرتومان، کاظم آقا ۱۰۹۶	اماموردی (ملا) ۹۵۴
امیرتومان، محمدخان (برادرزاده سارخان)	امامی، عبدالوهاب (سید) ۲۰۴
۱۵۳۹، ۱۵۴۰	امان الله خان تبریزی ۶۴۳
امیرچنگ، محمدتقی خان ۱۰۹۶	امان الله میرزا جهاننسانی (شاهزاده) (=
امیرچنگ بختیاری (= امیربهادر چنگ، حسین	ضیاءالدوله) ۶۲۷، ۱۳۹۷، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴،
پاشاخان)	۱۴۸۶، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۴،
امیرحاجبی (خانم) ۱۵۳۳	۱۴۹۵، ۱۵۲۵، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵،
امیرحشمت آذربایجانی، ۷۳۸، ۷۳۹، ۸۲۵	۱۵۵۷، ۱۵۵۸
۱۱۱۳، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶	امجدالملک ۷۵۳
۱۴۸۷، ۱۴۹۶، ۱۵۲۹، ۱۵۳۸، ۱۵۴۷	امجدالواعظین رشتی ۱۵۰۶
۱۵۹۴	امیراسعد ۴۱۲، ۶۰۳
امیرخان سردار (= امیراعظم) پسر سپهسالار /	امیراعظم = امیرخان سردار ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵،
برادرزاده عین الدوله	۳۰۹، ۳۱۱، ۶۵۳، ۱۰۰۲۷، ۱۳۷۵
امیرخسروی، فرج الله ۱۱۷۲	امیرافخم همدانی ۳۳
امیرخیزی (= حاجبی اسماعیل امیرخیزی)	امیرالمؤمنین (ع) ۱۶۷، ۳۳۲
امیرزنگنه همدانی، علی خان ۱۴۴۲	امیربهادر چنگ، حسین پاشاخان ۴۰، ۲۷۶
امیرشکار، مرتضی قندعلی ۱۲۲۵	۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۰۹، ۳۱۶
امیرعشایر خلخالی ۱۳۰۴، ۱۳۰۸	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۶۰
امیرعلاءالدین ۲۸۰	۴۱۲، ۴۱۳، ۴۸۳، ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۳۷
امیرفیروز = رفیع الدوله ۱۵۵۹	۵۳۸، ۵۳۹، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۶۵، ۵۷۷، ۵۸۴
امیرکبیر، تقی خان (میرزا) ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۰۹	۵۸۹، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۵۲
۱۴۴، ۱۴۵	۶۵۵، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۹۸، ۷۰۲، ۷۴۶
امیرمجاهد بختیاری، یوسف خان ۱۰۸۰	۸۳۵، ۸۳۷، ۸۴۱، ۸۵۱، ۸۵۱، ۹۱۹، ۹۱۲
۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸	۱۰۱۴، ۱۰۱۶، ۱۰۵۶، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳
۱۱۷۱، ۱۱۷۱، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۳	۱۱۱۷، ۱۱۱۷، ۱۱۲۱، ۱۱۳۸، ۱۱۵۹، ۱۱۷۱
۱۳۹۰، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۹	۱۱۷۸، ۱۱۷۸، ۱۱۹۷، ۱۲۱۰، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶
امیرمقظم بختیاری (برادر سردار چنگ	۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۶۴
بختیاری) ۱۴۴۳، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳	۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۴۴۰، ۱۴۴۲، ۱۵۷۱
۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷	امیرپنجه همدانی، محسن میرزا ۹۲۳



۱۶۳۸ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۱۵۴، ۱۵۶، ۳۷۶، ۴۰۰، ۴۲۵، ۴۲۸

۴۵۳، ۵۰۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۸۱، ۶۸۳

۸۶۴

امین الملک، اسماعیل خان (دکتر) ۲۳۷

۵۰۰، ۶۵۵، ۶۶۱، ۷۳۱، ۹۹۱

امین الممالک کرمانشاهی ۹۱۵

امین تذکره ۱۵۳۶

امین حضور ۹۶

انتخاب الدوله دعواتی ۱۱۰۶، ۱۱۵۱

انتصار السلطنه ۹۱۶

انتظام الملک بختیاری، حسین خان (میرزا)

۱۰۱۱، ۱۱۷۲، ۱۴۲۴

انوار، یعقوب (سید) ۴۶۵، ۱۶۲۷

انوری، علی (در جنگ آشتی نمان کشته شد)

۱۴۴۴

انوشیروان ۱۷

اوبرن (مستتر) ۱۳۷۷

اورجان کیتزه (مرگه) = اورجانی کیتزه ۱۰۴۲

۱۰۴۶

اوشاکف (سلطان) ۷۵۸، ۷۵۹

ایرانسکی (یا ولویچ) ۶۸۷

ایرج میرزا ۲۳۹، ۲۹۳، ۷۹۹

ایزولسکی (مسیو) ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۰، ۶۷۱

ایسوالکی (مسیو) ۱۱۴۲

ایلیگی، علی خان ۱۲۲۴

ایلیگی، رضاقلی خان ۱۰۹۸، ۱۲۲۴

ایلخانی بزرگ، پدر سردار اسعد بختیاری ۱۲۲۸

ایلخانی (حاجی) برادر حسینقلی خان بختیاری

۱۰۸۱، ۱۳۱۱، ۱۴۰۰

ایلخانی، حسینقلی خان (= حسینقلی خان

بختیاری)

ایوب خان (سرهنگ) ۱۴۴۸

ایوب کلیسی ۵۳، ۵۵

۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۶، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲

۱۱۷۹، ۱۱۸۸، ۱۱۹۹، ۱۲۲۲، ۱۲۲۴

۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۳۰۶، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲

۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۷۹، ۱۳۹۳، ۱۳۹۸

۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۶، ۱۴۳۴

۱۴۳۵، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵

امیرمختم همدانی ۸۲۱

امیرمکرم ۱۰۵۸

امیرمؤمنان علیه السلام ۳۲۱، ۴۹۵

امیرمؤید، برادر شجاع الدوله + حاکم زنجان

۱۵۹۱

امیرنظام همدانی، عبدالله خان ۳۴۷، ۱۴۳۴

۱۴۴۲

امین، حسین ۹۶۵

امین، حیدرقلی خان (سرهنگ) ۷۳۳، ۱۹۶۵

۱۴۰۹، ۱۵۷۲

امین، رفیع (دکتر) ۹۶۵

امین الاسلام کردستانی، عبدالصمد ۹۱۳

امین الاطباء رشتی ۲۳۹

امین التجار انزلی چی، مصطفی (حاجی میر)

۹۱۲

امین الدوله، علی خان (میرزا) ۹۴، ۱۰۰۹، ۱۱۲

۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳

۱۵۹، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۲۱۷، ۲۲۴، ۳۱۴

۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۸

۸۲۴

امین الرعايا انزلی چی، غلامعلی خان ۱۵۰۶

۱۶۲۷

امین الرعايا متولی سلماسی ۹۰۸

امین السلطان ۹۱، ۹۸، ۱۱۶، ۳۴۸، ۵۹۸

۵۷۹۲، ۹۹۲

امین الشریع کردستانی ۹۱۴

امین الضرب، محمدحسن (حاجی) ۹۱، ۱۱۶

- باقر ہمدانی (حاجی شیخ) ۹۲۲  
 باقر الحسینی کمرہ ای (دونفر) ۹۱۵  
 بالابک ۱۴۹۷  
 بالاسان ازمنی ۱۰۴۵  
 بالماسن سوئدی (سرفنگ) ۱۳۵۵، ۱۳۵۶،  
 ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۵۱۰، ۱۵۷۲  
 بانچہ ولسکی، خیرنگار روسی ۱۱۸۰  
 باوارف، محمد علی خان ۱۳۰۴  
 بحر العلوم رشتی (حاجی) ۱۱۶۰  
 بحر العلوم کرمانی، مہدی (شیخ) ۱۴۴، ۲۰۲  
 ۲۳۹، ۳۹۲، ۷۰۱  
 بحری بیگ ۲۵۹۷  
 بحریشی (سید) ۳۳۴  
 بختیاروند، علی خان ۱۲۲۴  
 بختیاروند، قاسم خان ۱۱۷۲، ۱۲۲۴  
 بختعلی خان ۱۵۹۸  
 بدیع الواعظین = سید اناری ۹۹۳  
 بردیاک گرجی ۱۰۴۶، ۱۰۵۱  
 بروان، ادوارد (پروفیسر) ۱۱، ۱۵۶، ۲۶۰، ۲۷۴  
 ۳۰۰، ۶۰۷، ۶۴۵، ۶۵۵، ۶۶۴، ۶۷۳  
 ۶۷۴، ۶۸۶، ۶۸۷، ۸۰۸، ۹۸۹، ۱۰۰۱  
 ۱۰۰۲، ۱۰۲۸، ۱۰۳۱، ۱۰۷۹، ۱۳۸۳  
 ۱۵۴۳، ۱۵۸۲، ۱۶۳۶  
 بشارت خان (آقا) ۷۳۳  
 بصیر السلطنہ ۹۴۷، ۱۳۰۶  
 بلارتف ۷۵۹  
 بلوری ۱۱۱۲، ۱۴۸۸، ۱۴۹۵، ۱۴۹۷، ۱۵۹۴  
 بنان السلطان ۵۰۰  
 بندارنکو، صاحب منصب روسی ۷۵۸  
 بوداغیان، بارون ۱۱۰۳  
 بہاء (حاجی میرزا) ۷۳، ۲۰۳  
 بہاء الواعظین ۱۴۸، ۲۸۹، ۳۱۴، ۴۴۸، ۵۴۰  
 ۵۹۰، ۵۹۰، ۶۹۸، ۷۰۸، ۷۳۸، ۷۴۰  
 باباخان اردبیلی (حاجی) ۱۴۹۷  
 بادامچی تبریزی ۳۹۶، ۱۵۵۱، ۱۵۶۱  
 بارکلی، جان (سر) سفیر انگلیس در ایران  
 ۸۵۲، ۹۸۴، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹، ۱۰۶۷  
 ۱۳۷۷، ۱۴۵۳  
 بارناوسکی (مسیو) شاید همان یارنوفسکی  
 ۸۴۹، ۱۱۷۷  
 یارنوفسکی، مستشار سفارت روس ۴۶۶، ۴۶۷،  
 ۱۳۳۲  
 باسکرویل ۱۰۱۲، ۱۱۲۹  
 باش شہنشاہ عثمانی ۱۲۵۰  
 باقر (آقامیر) ۳۹۶، ۱۴۵۹  
 باقرخان = سالارملی ۹۴۱، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۹  
 ۹۵۰، ۹۵۵، ۹۵۸، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸  
 ۹۷۵، ۹۷۸، ۱۰۱۶۴، ۱۰۱۶۴، ۱۰۱۶۴، ۱۰۱۶۰  
 ۱۱۲۴، ۱۱۲۸، ۱۲۵۰، ۱۲۹۷، ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳، ۱۳۰۹، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۳۲، ۱۳۳۷  
 ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳  
 ۱۳۹۲، ۱۵۴۹، ۱۵۵۹  
 باقر انزلی جی (ملا شیخ) ۱۵۰۶  
 باقر بقال ۷۷۴  
 باقر تبریزی ۹۱۷  
 باقرخان تنکابنی (میرزا) ۹۹۵  
 باقر حجت الاسلام (حاجی سید) ۶۲۶، ۶۵۹  
 باقر زنجانی (ملا) ۱۳۶۴  
 باقرخان سلطان (= نایب باقرخان) ۷۲۷، ۷۲۹،  
 ۷۷۸، ۷۸۳، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۰۲  
 ۸۰۳  
 باقر آقا قاضی (حاجی میرزا) ۱۵۶۳  
 باقر گیلانی (شیخ) ۸۶۲، ۱۰۴۵

بهبهانی، محمد (سید) ۷۸۴، ۸۲۳، ۱۳۳۶	۷۶۵، ۷۶۷، ۷۷۱، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹
بهبهانی، محمدرضا (حاجی) ۱۵۱	۸۲۹
بهرام خان خواجه ۷۳۳	بهادرالدوله، حبیب الله ۱۵۷۸
بهشتی، محسن (میرزا) ۱۵۷	بهادر همايون ۱۴۴۴
بهمن میرزا (شاهزاده) ۱۳۱۹	بهبهانی، احمد (میرزاسید) ۳، ۲۶۸، ۱۳۳۰
بهنام خان ۷۳۳	۱۴۵۹
بیدو (مسیو) ۱۰۰۵	بهبهانی، عبدالله (سید) ۹۷، ۲۲۰، ۲۲۱
بیزو فرانسوی (مسیو) ۱۲۸۰	۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۴۷
بیگریگی کرمانشاهی ۹۱۵	۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۶
بی نوریوف (کاپیتان) ۱۲۲۸	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۸
بیوک خان، پسر رحیم خان چلیانلو ۹۴۵	۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴
۱۳۶۱، ۹۴۶	۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۵
<b>پ</b>	۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۰
پاپ بزرگ ۱۲، ۱۲۹۰	۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹
پارسی زردشتی (فردون) ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷	۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۷
۵۹۰، ۵۲۸	۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۸۲، ۳۹۰، ۴۰۶
پاشا خان گرجی	۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۳، ۴۳۹، ۴۴۱
پاکاروف ۸۳۶	۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۱
پاکلیوسکی، سفیر روس در ایران ۱۶۶۴، ۱۴۵۱	۴۹۷، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۱
پالوویک، سفیر فرانسه در ایران ۹۹۷	۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۴۲
پانوف = مجاهد بلغاری) ۶۸۶، ۱۰۲۹	۵۴۵، ۵۵۴، ۵۸۳، ۵۹۰، ۶۰۱، ۶۰۲
۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴	۶۱۳، ۶۱۴، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۴۷
۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷	۶۴۸، ۶۶۱، ۶۷۷، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۳
پرورش، محمدعلی خان (میرزا) ۱۹۷	۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۹
پرویز، حسین آقا ۴۱۸، ۱۶۲۷	۶۹۲، ۶۹۳، ۷۰۱، ۷۰۷، ۷۲۱، ۷۲۰
پری خان ۷۳۴	۷۳۰، ۷۳۳، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۶۱
پریه (مسیو) ۴۲۴	۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷
پریونف (سلطان) ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹	۷۷۱، ۷۷۴، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۹
پترسن سوئدی ۱۴۱۱	۸۰۱، ۸۱۴، ۸۲۳، ۸۲۶، ۸۷۸، ۹۱۴۷
پترکیبر ۱۴۸۰	۱۲۳۷، ۱۲۴۰، ۱۲۴۲، ۱۲۴۵، ۱۲۵۷
پتروس خان ارمنی ۱۵۴۶	۱۲۵۸، ۱۲۶۱، ۱۲۷۹، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳
پلکیک = پالکونیک (متصب روسی) ۷۹۲	۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶
	۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۴۰، ۱۳۴۴، ۱۳۶۱
	۱۳۶۲، ۱۳۶۷

۱۵۶۱

تقی الحسینی قزوینی ۹۱۳

تقی زاده، حسن (سید) ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲

۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۴

۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۲۲، ۵۲۳

۵۲۵، ۵۵۴، ۶۰۱، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۸۰

۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۱۹

۷۹۳، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۴۳

۹۳۴، ۹۸۹، ۱۰۳۸، ۱۰۷۳، ۱۱۱۴

۱۱۳۱، ۱۱۳۶، ۱۲۵۶، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۶

۱۲۷۷، ۱۲۹۳، ۱۲۹۷، ۱۳۲۶، ۱۳۳۰

۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۴۰، ۱۳۴۹، ۱۳۷۷

نوریز انگلیسی (مستر) ۱۵۹۰

نوکلی، احمد ۵۳۴

نوکلی رشتی، عبدالغفور (میرزا) ۱۵۰۶

نولوزان، = نولوزان (دکتر) ۱۰۷، ۱۱۱۲، ۱۲۱۴

نومانیانسی ۱۲۸۰

نهرانی، آیت الله (= حاجی میرزا حسین نجل)

تیمورتاش (= سردار معظم خراسانی)

### ن

نایب اردستانی ۸۱۷

نقّه الاسلام تبریزی، علی (میرزا) ۱۲۹، ۳۷۹

۵۴۵، ۵۷۹، ۵۹۸، ۵۹۹، ۱۱۲۴، ۱۳۱۹

۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲

۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷

۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۵

۱۵۴۸، ۱۵۴۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶

نققی اعزاز، حسین خان (میرزا) ۱۶۲۷

### ج

جاسپارتنزه، میشا ۱۰۵۱، ۱۰۴۶

جاسب بگ باشی ۱۵۹۷

۷۹۳، ۷۹۶

پورداود، ابراهیم ۸۱۵

پیرایش، حسن (میرزا) ۹۹۶

پیرو (مسیو) ۸۵۷

پیشماز سلماسی (حاجی) ۱۱۰۴، ۱۵۹۴

پیغمبر اکرم (ص) ۲۹۰، ۳۹۱، ۵۰۴، ۸۲۶

۱۲۶۳، ۱۲۷۷

### ت

تاجر باشی تبریزی ۹۴۴

تربیت، محمدعلی خان (گاهی هم علی

محمدخان) (میرزا) ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۱۱

۳۸۶، ۳۹۶، ۴۴۵، ۴۷۳، ۴۹۳، ۴۹۷

۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۶۱، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱

۱۱۵۸، ۱۱۶۲، ۱۱۶۷، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳

۱۲۲۲، ۱۲۳۷، ۱۲۵۶، ۱۲۷۰، ۱۲۸۱

۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۳۳۰، ۱۳۳۲، ۱۳۳۸

۱۳۴۰، ۱۳۶۲، ۱۳۶۷

تقوی، نصراله (حاجی سید) ۲۱۰، ۲۳۹، ۴۱۳

۵۴۹، ۵۵۱، ۶۰۰، ۶۰۸، ۶۸۱، ۱۲۵۶

۱۲۸۷، ۱۴۹۷

تقی خان، پسر زعیم الممالک ۱۴۴۳

تقی خان (= رشید الممالک) حاکم اردبیل

تقی خان (میرزا) ۷۶۷

تقی تبریزی، جواهر فروش (حاجی) ۱۵۵۸

۱۵۵۹

تقی تبریزی، مجتهد (حاجی میرزا) ۱۵۶۳

تقی شجاع (آقا) ۳۹۶

تقی مازندرانی (شیخ) ۹۰۷

تقی مازندرانی، تاجر (سید) ۹۰۷

تقی مسگر ۷۲۸

تقی همدانی (آقا) ۹۲۲

تقی اف، زین العابدین (حاجی) ۲۰۶، ۱۵۶۰

۱۶۴۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۴۱، ۴۴۲	خان مراد ۱۴۴۳
۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۹، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۱۰	جعفر تبریزی (میرزا) ۱۶۹۴
۵۲۰، ۵۴۰، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۸۳، ۶۰۸	جعفر گلیایگانی (شیخ) ۱۶۲
۶۱۰، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۵۱، ۶۸۰، ۶۸۵	جعفر مازندرانی (آقا شیخ) ۸۸۳، ۸۸۴، ۹۰۶
۶۹۲، ۶۹۵، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۰۶	۹۲۸
۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۱۷، ۷۴۰، ۷۸۴	جعفر الحسینی کمره‌ای ۹۱۵
۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۷، ۹۹۲، ۱۰۲۵، ۱۰۷۳	جعفرقلی خان بختیاری ۱۰۹۷، ۱۰۹۸
۱۲۷۹، ۱۲۷۸	جلال الحسینی کمره‌ای ۹۱۵
جمال‌زاده، محمد علی (سید) ۳۵۱	جلال الدوله ۱۳۱، ۶۵۳، ۶۵۹، ۶۷۵، ۶۸۸
جناب اصفهاقی ۲۳۹	۶۹۶، ۷۰۰، ۷۹۳، ۹۹۰
جواد (حاجی سید) ۳۰۲	جلال المعالمک، ایرج (= ایرج میرزا)
جوادخان ۱۵۷۸	جلوه، ابوالحسن (میرزا) = میرزای جلوه ۳
جواد حسینی نیاوندی ۹۱۱	۱۰۴، ۱۷۳
جواد زاکبی (حاجی) ۱۱۷۲	جلیل خان (دکتر) برادر دکتر کمال خان
جواد سمسار (آقا) ۷۳۳	اعلم الدوله ۱۰۲۷
جواد قزوینی حسینی ۹۰۵	حلیل اردبیلی (سید) (= منتصر السلطان)
جواد مشهدی (حاجی شیخ) ۱۲۸۷	جلیل سنقری (شیخ) ۱۵۳۸
جواد واعظ تبریزی (میرزا) ۱۶۰۸	جمال (سید) (؟) ۱۲۰۵، ۱۲۶۶
جوهری، محمد کاظم (حاجی) ۹۹۶	جمال افجه‌ای (سید) ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۴
جون دلیلی ۸۳۲	۳۲۹، ۵۰۳، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۴۹، ۱۲۲۰
جهان (کنیز مظفرالدین شاه) ۵۴۰	جمال افغانی (سید) (= جمال‌الدین
جهانبانی، شوکت ملک ۱۵۵۶	اسدآبادی)
جهانبانی، عزیزالله (پسر امان‌الله میرزا) ۱۵۵۶	جمال‌الدین اسدآبادی (سید) ۳۰، ۹۱، ۹۲، ۹۷
جهانبانی، منصور (پسر امان‌الله میرزا) ۱۵۵۶	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۵۰
جهانبانی، نصرت‌الله (سپهبد) پسر امان‌الله	۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷
میرزا ۱۵۵۵، ۱۵۵۶	۱۵۸، ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۲۱، ۴۴۳
جهانگیر، اسدالله خان ۲۸۴، ۷۵۳	۵۹۴، ۸۱۳
جهانگیر، نصرالله خان (میرزا) ۴۳۴، ۱۶۲۷	جمال‌الدین واعظ (سید) ۳۳، ۶۸، ۷۳، ۷۸
جهانگیرخان (میرزا) (= صور اسرافیل)	۸۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۴
جهانگیرخان شیرازی (میرزا) ۲۳۹، ۴۳۴	۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱
جهانگیر میرزا، پدر امان‌الله میرزا ۱۵۵۳	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۷، ۳۱۰
جهانیان ۱۲۸۰	۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۵۰
جی ژردشسی، اردشیر ۲۳۹، ۳۷۳، ۴۴۳	۳۵۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۳

حبیب اللہ، اہل قاریس (میرزا) ۹۰۴  
 حبیب اللہ کاشانی = شریف (آخوند ملا) ۶۵

۹۱۹

حبیب اللہ مازندرانی (شیخ) ۹۰۶

حسام الاسلام ۶۰۰

حسن، پسر علی مسبو ۱۵۲۹

حسن (شاهزادہ) ۷۳۳

حسن (شیخ) ۱۰۳۱، ۱۱۶۲

حسن (میرزاسید) (= حیل المتین)

حسن آقا، برادر عباس آقا قاتل اتابک ۶۱۷

حسن ادیب (میرزا) ۱۲۰۳

حسن اردبیلی (میرزا) ۱۴۹۷

حسن بک، معلم زبان فارسی ۱۱۶۲

حسن خان پولادی ۷۴۳

حسن تبریزی = مجتہد (میرزا) ۱۲۷۹، ۱۲۶۴

حسن دلال (شیخ) ۳۱۲

حسن روزان (سید) ۷۳۳

حسن خان ماروی ۹۱۲

حسن سنگنجی (شیخ) ۸۶۲

حسن شوشتری (سید) ۸۶۲

حسن شیرازی، حجت الاسلام (میرزا) ۹۷

حسن شیشہ بر (مشہدی) ۷۳۳

حسن صنعت کار (میرزا) ۶۴۷

حسن طلبہ (شیخ) ۷۳۴

حسن آقا قفقازی ۹۷۶، ۱۴۹۷

حسن خان کرمانشاهی (حاجی) ۹۱۵

حسن مازندرانی (حاجی سید) ۹۰۷

حسن مازندرانی (سید) ۹۰۷

حسن مازندرانی (شیخ) ۹۰۷

حسن جان مازندرانی، تاجر (حاجی) ۹۰۷

حسن آقا مجتہد تبریزی (حاجی میرزا) ۳۷۹

۳۹۹، ۴۱۱، ۴۷۷، ۶۲۴، ۶۳۲، ۶۳۳

۶۷۲، ۷۲۸، ۹۳۴، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۷۷

ج

چار یکف (مسیو) ۱۰۰۴

چراغعلی خان ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۱

چرمیل (مستر) ۱۸۴۹، ۱۰۶۸، ۱۰۹۹، ۱۲۳۲

چلیانلو، رحیم خان = (نصرت الملک)

چمبرلن ۸۰۷

چیکی، الکساندر ۱۰۴۶، ۱۰۵۱

ح

حاجب الدولہ، قہرمان خان ۸۰۱

حاجب الدولہ = نیر السلطان، مصطفیٰ خان ۳۱۹

۴۴۶، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۵۹، ۶۷۸، ۷۸۶

۸۰۷

حاجی آقا (میرزا سید) ۷۳۳، ۷۳۵

حاجی تبریزی (حاج) ۹۱۷

حاجی خان، برادر ابو الفتح زادہ ۱۲۰۳

حاجی خان خیاط ۱۲۷۰

حاجی خان قفقازی ۷۴۲، ۹۷۵، ۹۷۷، ۱۱۰۷

۱۴۹۷، ۱۵۴۲، ۱۵۴۹

حاجی میاح محللاتی ۱۱۱، ۱۱۷۹، ۱۸۰، ۲۳۹

حاجی علی حاجی (= محمد علی شال فروش)

حافظ، شمس الدین محمد ۴۷، ۱۶۹، ۵۴۵

۵۴۸

حافظ افندی ۱۵۴۴

حامد الملک شیرازی، احمدخان (میرزا) ۲۳۹

۷۳۳، ۷۴۲، ۷۴۳، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱

حبل المتین، حسن (میرزاسید) ۱۸۶، ۲۲۱

۲۳۸، ۳۴۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۶۱۳، ۷۴۰، ۷۶۷

۷۷۲، ۷۸۴، ۷۸۹، ۸۲۹، ۱۲۸۸، ۱۲۹۲

۱۲۹۸، ۱۲۹۳

حبیب اللہ (میرزا) ۷۳۳

۱۹۴۴ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۱۲۷۰، ۱۴۹۴، ۱۵۴۰، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱

۱۵۴۷

- حسن مراغه‌ای (حاجی میرزا) ۱۱۰۷  
 حسن خان مشتاق ۷۳۳  
 حسن معمار (استاد) ۴۱۳  
 حسن خان معمار (شیخ) ۱۲۸۶  
 حسن همدانی (حاجی میرزا) ۹۲۲  
 حسینی خان تبریزی ۷۳۴  
 حسین ۱۲۲۴  
 حسین (شاهزاده) ۷۴۴  
 حسین آقا = خان - فرمایشی شجاع الدوله  
 ۱۵۴۲، ۱۵۴۸  
 حسین آقا (حاجی) ۷۹۳  
 حسین خان رئیس دسته‌ای از مجاهدین  
 (کر بلانی) ۹۷۷، ۹۷۴  
 حسین اردبیلی (آقا سید) ۱۳۳۰، ۱۶۲۷  
 حسین اردبیلی پیشنماز (حاجی ملا) ۹۰۰  
 حسین آقا ارومچی ۱۱۰۸  
 حسین آقا اسکندانی (حاجی) ۱۰۵۱  
 حسین ایروانی (میرزا) ۲۰۷  
 حسین بروجردی (سید) ۳۱۱  
 حسین بنا (استاد) ۷۳۳  
 حسین پاسبان ۱۴۸۲  
 حسین خان تبریزی (میرزا) ۷۳۳، ۱۵۶۰  
 حسین خان تبریزی، مجتهد (حاجی) ۱۵۸۶  
 حسین تفرشی (متهدی) ۷۳۳  
 حسین خان تنگستانی (شیخ) ۱۳۶۱  
 حسین چاله میدانی (شیخ) ۸۶۲  
 حسین رزاز (حاجی میرزا) ۱۳۳۰  
 حسین میزوری (حاجی سید) ۸۸۰  
 حسین میزوری، مجتهد (حاجی میرزا) ۵۱۱  
 حسین شیرازی (حاجی میرزا) ۱۵۵  
 حسین طالقانی (شیخ) ۳۱۴  
 حسین آقا فشتگیجی (کر بلانی) ۱۴۸۷، ۱۵۳۸
- حسین خان قادر (میرزا) ۱۲۰۴  
 حسین خان قرچکی ۶۹۸  
 حسین آقا کاشانی ۷۳۳، ۷۶۵، ۸۳۰  
 حسین خان کیرمانشاهی، برادر یارمحمدخان  
 (میرزا) ۷۳۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۴۶۴،  
 ۱۵۱۴، ۱۵۶۷، ۱۵۸۰  
 حسین کرمانی امام جمعه (میرزا) ۹۲۰  
 حسین کزازی (سید) ۵۸۳، ۱۴۷۹، ۱۵۱۵  
 حسین خان کسمانی (میرزا) ۱۰۴۰، ۱۰۵۱،  
 ۱۰۶۱، ۱۲۳۷، ۱۵۰۲، ۱۵۰۶  
 حسین خان گرکانی (میرزا) ۷۳۳  
 حسین خان‌الله، ۸۰۷، ۸۱۰، ۱۳۳۶  
 حسین خان مارالانی، سردسته مجاهدین مارالان  
 (حاجی) ۱۴۹۵، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰  
 حسین مازندرانی (سید) ۹۰۷  
 حسین خان معمار ۱۲۸۶  
 حسین نجل (حاجی میرزا) (= نجل)  
 حسین واعظ تبریزی (میرزا) ۹۵۹، ۹۶۸،  
 ۱۱۳۱، ۱۶۰۸  
 حسین همدانی (آقا) ۹۲۲  
 حسین همدانی (حاجی میرزا) ۹۲۲  
 حسین زاده، محمد (میرزا) ۱۰۷۴، ۱۳۰۳،  
 ۱۴۹۷، ۱۳۰۴  
 حسینعلی خان بختیاری ۱۳۱۴  
 حسینعلی خان بختیاری، پدر سردار اسعد ۱۰۷۷،  
 ۱۰۷۸، ۱۰۸۱، ۱۰۹۳  
 حسینعلی خان تبریزی (نظام‌الدوله تبریزی)  
 حسینی، حسن (حاجی شیخ) ۱۵۰۷  
 حسینی، غلام (شیخ) ۲۳۹  
 حسینی عراقی، احمد ۵۰۲  
 حسینی نهاوندی، حسن ۹۱۱  
 حسینی نهاوندی، علی ۹۱۱

فهرست اعلام ۱۶۴۵

خراسانی، آخوند (= ملا محمد کاظم خراسانی)  
 خزعل (شیخ) ۱۰۸۰، ۱۳۰۶، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴  
 خسرو ۴۳۷  
 خسرو پرویز ۱۳  
 خسروزر بسوند ۱۴۴۳  
 خسروشاهی ۱۵۳۸  
 خسروی، احمد (میرزا) ۱۱۷۲، ۱۲۳۴، ۱۳۹۸  
 خشابارشا ۱۳، ۱۶، ۲۸۹  
 خطیب الممالک ۸۴۱  
 خلیل (حاجی آقا) رئیس بلدیہ رشت ۱۵۰۳  
 خلیل نجل (میرزا) (= نجل)  
 خمایی مجتهد گیلان (حاجی) ۱۶۰، ۴۷۷،  
 ۹۱۰، ۸۸۱، ۱۵۳۸، ۱۵۸۷  
 خواجہ حسینیہ ۱۴۴۴  
 خورشید کلاه (خاتم) ۸۱۶  
 خیابانی، آقاخان (میرزا) ۱۵۴۵  
 خیابانی، جعفر (میرزا) ۱۵۶۱  
 خیابانی، محمد (شیخ) مدیر روزنامه ملت—  
 ۹۵۹، ۹۶۸، ۱۱۲۲، ۱۱۳۱، ۱۳۳۰،  
 ۱۳۴۰، ۱۴۹۷  
 خیابانی، محمد تقی بیگ ۱۵۳۸  
 خیابانی، هاشم خان (میرزا) ۱۱۲۸  
 تحیف جمال باشی انزلی چی (شاید حنیف) ۱۵۰۶

**د**

داداش افد مؤمن (کربلانی) ۱۵۰۵  
 دار بوش کبیر ۱۲۸۹  
 داعی ۱۱۵۱، ۱۱۵۶  
 داود (آقا شیخ) ۸۸۸  
 داودخان علی آبادی (میرزا) ۴۱۷، ۷۰۰، ۷۰۸،  
 ۷۴۰، ۷۶۲، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴، ۸۱۰  
 داودخان کلهر ۱۴۴۲  
 دائی زاده، نصراله خان ۱۱۸۸

حسنت الدوله ۷۶۲، ۷۸۶، ۹۰۰، ۹۱۷، ۱۱۳۱  
 حسنت الملک ۵۰۴  
 حسنت نظام ۷۳۳، ۷۳۴  
 حکاک باشی ۲۰۵  
 حکمی، رضا (میرزا) ۷۳، ۲۰۴  
 حکیم الملک ۱۲۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۶۲۷،  
 ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۷۱، ۷۸۴، ۸۲۹،  
 ۱۰۷۱، ۱۱۶۲، ۱۲۳۷، ۱۲۵۶، ۱۳۸۷،  
 ۱۳۳۰، ۱۳۴۴، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۴۱۷،  
 ۱۴۷۳، ۱۶۲۱، ۱۶۲۷  
 حکیمی ساعت ساز، علی اکبر (میرزا) ۲۳۹  
 حمزه سر باز ۷۳۳، ۷۴۴  
 حیدر پاره دوز ۷۳۳  
 حیدرخان، برادر بهادر همايون ۱۴۴۴  
 حیدر علی زردوز (میرزا) ۲۳۹  
 حیدر قلی خان سرهنگ (= امین)  
 حیدر قلی میرزا (شاهزاده) ۹۱۵

**خ**

خاص آقا ۱۰۶۷  
 خان جهان خان ۱۲۳۴  
 خان خانان اصفهانی ۵۶، ۵۸، ۷۳۳، ۷۵۳  
 خان شوکت ۲۳۹، ۲۵۶، ۳۳۸  
 خانطلی خان ۱۰۸۸، ۱۰۸۹  
 خان ملک ساسانی ۴۴۱، ۴۷۲  
 خانه خراب کرمناشاهی، علی خان (سرتیپ)  
 ۱۴۰۹، ۱۵۱۵، ۱۶۲۷  
 خباز باشی قم ۹۰۷  
 خبیر الملک ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۹۲،  
 ۴۷۱، ۹۹۷  
 ختایان تبریزی ۱۴۸۹  
 خجرامنی قفقازی ۱۱۸۶  
 خدا رحیم (آقا) ۱۲۳۴



دانی محمد، سرده یکی از گروههای

مجاهدین تبریز ۱۵۷۸

دبیرالسلطان ۴۷۲، ۷۸۰

دبیرالملک ۱۰۲۷، ۱۶۱۷

دراد، ارمنی مجاهد ۱۱۸۴

دریابگی رشتی، ابوظالب خان (میرزا) ۱۵۰۵

دمیان، ارمنی ۱۱۸۷

دنسکی، روس ۱۵۲۸

دواتگره کریم ۹۸۹، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹

دوبرن، هانری (مسو) ۸۳، ۸۴

دولت آبادی، علیمحمد (حاجی میرزا) ۱۲۵

۱۲۳۹، ۱۲۴۱، ۲۸۸، ۷۰۱، ۹۸۹، ۱۳۳۰

۱۴۵۹

دولت آبادی، مهدی (حاجی میرزا) ۲۳۹، ۲۵۲

دولت آبادی، یحیی (حاجی میرزا) ۱۱، ۱۱۶

۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۵۵

۱۸۰، ۱۸۸، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۶

۲۶۹، ۲۷۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۹

۳۰۱، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۴۳۲

۴۵۶، ۴۸۳، ۵۰۵، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۵۷

۶۴۳، ۶۵۰، ۶۹۲، ۶۹۴، ۷۰۱، ۷۰۸

۷۰۹، ۷۱۰، ۷۴۰، ۷۵۳، ۷۶۴، ۷۸۴

۷۸۵، ۸۲۲، ۸۲۹، ۹۸۰، ۹۹۱، ۱۰۲۴

۱۰۲۵، ۱۶۵۷، ۱۶۶۶، ۱۶۲۷

دوبقلارف روسی ۶۳۰

دهخدا، علی اکبرخان (میرزا) ۴۱۷، ۴۳۳

۴۳۸، ۴۶۳، ۵۶۷، ۷۰۸، ۸۲۷، ۸۲۹

۹۹۱، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۲۷، ۱۱۴۱

۱۲۸۰، ۱۳۳۰، ۱۶۲۷

دیوسالار، علی خان (میرزا) (= سالار فاتح

مازندرانی)

دیهارت (مسو) ۱۳۸۲

ذبیح الله الحسینی کمره‌ای ۹۱۵

ذکاء الملک، محمدحسین (میرزا) ۹۴، ۱۹۴

۲۳۹

ذکاء الملک = محمد علی فروغی ۵۴۹، ۱۳۳۰

ذکریا (شیخ) ۱۶۴۳

ذوالریاستین شیرازی (علامه) ۱۶۶، ۵۸۳

۱۰۱۰

ذوالریاستین همدانی، جعفرخان (میرزا) ۹۲۲

رابینو (مسو) قونسول انگلیس در رشت ۱۵۰۰

راتسلا، قونسول انگلیس در تبریز ۱۱۳۳

رامتکار، محمدخان ۱۲۱۷

رافائل ۱۹۷

رجب، قاتل بهبهانی ۱۳۳۶

رجب سربابی ۱۴۸۹

رجب مازندرانی، تاجر (مشهدی) ۹۰۷

رجبعلی (غارتگر) ۱۵۱۰

رجبعلی آقا ۴۳۴

رجیم اف ۱۰۴۳

رجیم پروجردی ۹۰۲

رجیم یادکوبه‌ای (میرزا) ۲۰۷

رجیم خان چلیانلو = نصرت الملک + سردار

نصرت ۴۱۶، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۴

۴۸۰، ۴۸۶، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۹۷، ۶۹۵

۶۹۶، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۲، ۹۵۳

۹۵۵، ۹۶۴، ۹۶۸، ۹۷۴، ۹۷۷، ۱۱۰۲

۱۱۰۶، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۸، ۱۱۲۶

۱۲۶۳، ۱۲۷۹، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۶

۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴

فهرست اعلام ۱۶۴۷

- ۱۳۸۰، ۱۳۶۱  
 رحیم شیشه بر رشتی ۱۰۵۱، ۱۵۰۶  
 رحیم صدقیانی (آقا میرزا) ۱۵۶۲  
 رحیم کرمانشاهی (آقا) ۱۸۹۳-۱۸۹۸، ۱۸۹۹، ۱۹۱۴، ۹۱۵  
 رحیم مازندرانی (شیخ) ۹۰۷  
 رحیم مازندرانی تاجر (حاجی) ۹۰۷  
 رحیم خان منشی (میرزا) ۹۶۲  
 ردmond (مستر) ۸۳۲  
 رژه، الویه = الویه رژه (مورخ) ۳۸۶  
 رسول (مشهدی) ۷۳۳  
 رسول اکرم (ص) ۲۹، ۴۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳  
 ۳۳۲، ۹۲۹  
 رسولزاده ۱۰۷۴، ۱۳۳۰  
 رسول صدقیانی (حاجی) ۳۹۶  
 رشیدی، حسن (میرزا) ۱۱۱۷، ۱۲۸، ۱۷۵، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۶۶، ۲۷۳، ۳۲۶، ۱۲۷۸  
 رشیدالدوله، کریم خان ۱۵۹۰  
 رشیدالسلطان ورامیتی - رئیس اردوی محمد علی شاه - ۱۳۶۱، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵  
 رشیدالملک، تقی خان (حاکم اردبیل) در بعضی صفحات به اشتباه رشیدالممالک آمده و در صفحه ۱۳۸۸ رشیدالسلطان - ۵۹۴، ۷۲۷، ۹۵۹، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۱۳۰۳، ۱۳۶۱، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۸، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶  
 رضا، پسر سیدجمال واعظ ۳۱۲  
 رضا (حاجی) مدیر چاپخانه عروة الوثقی رشت (محمدرضا) ۱۵۰۰، ۱۵۰۶  
 رضا (سید) ۳۹۶  
 رضاخان، حاجی (دکتر) ۲۵۶  
 رضائف رشتی، غلامحسین ۱۵۰۶  
 رضا ایروانی (آقامیرزا) ۱۰۱۷  
 رضا آقا تبریزی مجتهد (حاجی میرزا) ۱۵۶۳  
 رضا دهخوار قاتی (شیخ) ۱۴۷۹  
 رضا شاه ۲۸۵-۷۴۳  
 رضا فراش (میرزا) ۷۳۳  
 رضا گرمائی (حاجی میرزا) ۹۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۲، ۲۰۲، ۸۹۵، ۱۰۹۷  
 رضا لاکانی (حاجی شیخ) ۱۵۰۶  
 رضا نائینی (میرزا) ۱۴۵۹  
 رضا بالاخان آذر بایجانی ۶۴۲، ۸۰۱  
 رضازاده (حاجی آقا) ۱۳۹۶  
 رضاقلی بروجردی ۹۰۲  
 رضاقلی کهنه شهری سلماسی ۹۰۸  
 رضاقلی خان مارالانی ۱۵۳۸، ۱۵۴۹  
 رضوی قزوینی، جمال الدین ۹۱۳  
 رضوی همدانی، ابراهیم ۹۰۳  
 رضوی همدانی، حسین ۹۰۳  
 رضوی همدانی، علی ۹۰۳  
 رضوی همدانی، محمدباقر (آقاسید) ۹۰۳  
 رضوی یزدی، محمد ۹۲۰  
 رفعت الملک ۷۳۳  
 رفیع، محمد (حاجی شیخ) ۲۳۹  
 رفیع خرازی اتزلی چی ۱۵۰۶  
 رفیع الدوله = امیر فیروز ۱۵۵۹  
 رکن الملک، سلیمان خان ۱۳۸  
 رمانق، امیراطور روسیه ۱۶۰۷  
 رمضان (آقا) پسر ملاعلی ۱۲۲۴  
 رمضان اف، عباس (حاجی) ۱۵۰۵  
 روح القدس = سلطان العلمای خراسانی ۴۴۰، ۷۴۵، ۷۷۵، ۷۷۹، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۹  
 ۸۱۹، ۸۲۰  
 روحی، احمد (شیخ) ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴  
 ۱۵۵، ۱۸۸، ۲۰۲، ۳۳۹، ۴۷۱، ۹۹۷  
 روسو، ژان ژاک ۱۱۱۴

## ۱۶۴۸ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

ریاض پاشا ۱۵۳

رئیس التجار بختیاری ۱۳۱۴

رئیس التجار همدانی ۹۲۲

رئیس العلمای کرمانشاهی ۸۹۲، ۸۹۹، ۹۱۴

۹۱۵

رئیس المجاهدین = شیخ الاسلام قزوینی و حسن

(میرزا) ۴۹، ۴۲، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۸۸

۶۷۶، ۶۹۰، ۹۳۷، ۱۱۵۸، ۱۱۶۰، ۱۱۶۲

۱۲۰۴، ۱۲۳۰، ۱۲۶۹، ۱۳۲۵

رئیس انقلابی فرانسوی ۳۲۶

ز

زال ۴۳۶

ژانر خضر تنگستانی ۱۳۶۱

زعیم الدوله، مهدی خان (میرزا) ۱۵۸۳

زعیم الممالک ۱۴۴۳

زنجانی (= سید ابوطالب مجتهد زنجانی)

زنگنه، غلامحسین ۱۴۴۳، ۱۴۴۴

زین الدین (شیخ) ۲۸۸، ۳۲۷

زین العابدین، پسر حاجی محمد بالا تبریزی

۱۵۳۷

زین العابدین (دکتر) ۱۴۸۸

زین العابدین خان (میرزا) منشی سفارت

انگلیس ۹۸۵

زین العابدین الحسینی قزوینی ۹۱۳

زین العابدین کرمانی ۸۹۶، ۸۹۸

زینل ۹۷۶

ژ

ژابولوفسکی (کاپتان) ۱۲۲۸

ژلزا، ژوزف ۱۰۳۷

ژریس (مسیو) ۱۴۵۳

س

ساپین (مسیو) ۱۲۲۹

سادوسکی (دکتر) ۶۶۰

ساراه، کنیز مظفرالدین شاه ۵۴۰

سازانف (مسیو) وزیر خارجه روس ۱۵۸۴،

۱۶۶۶

ساعداالملک ۴۱۲، ۴۲۴

سالار (؟) ۱۰۴

سالار ارفع ۹۷۱، ۹۷۴

سالارالدوله ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲

۲۷۴، ۲۹۲، ۳۳۹، ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۰۸

۶۵۵، ۷۴۴، ۱۰۱۷، ۱۳۷۹، ۱۳۸۳

۱۳۸۶، ۱۳۹۱، ۱۳۹۳، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹

۱۴۰۰، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۲۱، ۱۴۲۳

۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴

۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹

۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴

۱۴۴۵، ۱۴۴۸، ۱۴۸۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳

۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸

۱۵۱۹، ۱۵۲۱، ۱۵۲۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷

۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷

۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱

سالارالسلطان ۴۵۰، ۶۶۶، ۶۶۷، ۱۱۳۶

سالار بهادر بختیاری ۱۴۲۴

سالار حشمت ۱۲۳۷

سالار سعید ۲۷۷

سالار فاتح مازندران = دیومالاره علی خان

(میرزا) ۱۰۷۰، ۱۱۶۲، ۱۱۷۶، ۱۲۰۵

۱۲۱۰، ۱۲۱۶، ۱۲۲۶، ۱۲۴۷، ۱۲۶۹

۱۳۲۵، ۱۶۲۷

سالار مسعود ۱۰۹۴، ۱۰۹۶، ۱۳۹۹

سالار مکرم، فرانشاسی شجاع الدوله ۱۵۵۱

فہرست اعلام ۱۶۴۹

۱۵۹۱، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲

سپہسالار حسین خان (میرزا) ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵

۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴

۷۶۴

سپہسالار محمد ولی خان (سیددار اعظم +

نصرالسلطنہ) ۵۴۸، ۵۴۹، ۹۱۰، ۹۵۵

۱۰۵۸، ۱۱۵۰، ۱۱۶۰، ۱۱۶۹، ۱۳۹۶

۱۵۰۸، ۱۵۶۵، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴

۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹

۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲

سپہسالار وجیہ اللہ (آقا) ۳۰۳

ستارخان = سردار علی ۱۷۲۷، ۱۷۲۹، ۱۸۴۴

۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۷، ۹۴۸

۹۵۱، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹

۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸

۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶

۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴

۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲

۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹

۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵

۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱

۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷

۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳

۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸

۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳

۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸

۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳

۱۵۴۸، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳، ۱۵۸۹

مرالعلماء (آقا میرزا) ۱۵۶۳

سردار ارشد (علی خان ارشدالدولہ)

سردار اسدخان ۱۲۲۴

سردار اسعد بختاری، علیقلی خان (حاجی)

۳۵، ۴۰، ۱۲۱، ۲۳۹، ۳۸۷، ۹۹۱

سالار ملی (= باقرخان)

سالار منصور قزوینی، غفارخان (میرزا) ۱۱۵۸،

۱۱۶۲، ۱۵۷۸

سالار مؤید ۱۱۰۱

سالار نصرت کرمانی ۹۲۲

سالار نظام = سرلشکر کوپال ۱۴۳۶، ۱۴۴۳

سام خان ۷۲۹

سیرینگ زایس (سر) ۶۶۶

سیددار اعظم تنکابنی = سپہسالار +

نصرالسلطنہ، محمدولی خان ۴۱، ۳۵۵،

۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۵۵۲، ۵۵۶

۹۴۴، ۹۷۰، ۹۷۵، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷

۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷

۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲

۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷

۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲

۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷

۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲

۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷

۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲

۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷

۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲

۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷

۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲

۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷

۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲

۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷

۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲

۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷

۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲

۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷

۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲

۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷

۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲

۱۴۳۰، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳

سردار جنگ بختیاری (برادر امیرمفتح

بختیاری) ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۹۷،

۱۰۹۸، ۱۱۰۶، ۱۱۲۳، ۱۲۲۵، ۱۲۸۵،

۱۳۱۳، ۱۳۷۹، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۳۶،

۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰

سردار سلطون ۱۵۲۶

سردار سعید ۱۲۱۴

سردار طالشی ۶۰۳

سردار ظفر بختیاری، خسروخان (حاجی)

۱۰۸۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷،

۱۲۲۳، ۱۳۰۶، ۱۳۱۴، ۱۳۱۷، ۱۳۷۸،

۱۳۸۵، ۱۳۹۰، ۱۳۹۸، ۱۴۰۰، ۱۴۲۴،

۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۴۲، ۱۶۲۷

سردار فاخر ۴۶۵

سردار فیروز کوهی ۶۵۹

سردار کبیر، جمشیدخان ۱۳۸۰

سردار کل، حسین خان ۷۵۳

سردار کل = یار محمد خان افشار ۴۵۶، ۴۱۸،

۵۷۳، ۷۴۵

سردار ماکوئی ۹۷۳

سردار محتشم ۱۰۸۳، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۳۹۰،

۱۴۰۴، ۱۴۲۷، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۶،

۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲

سردار محبی = معز السلطان، عبدالحسین خان

۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲،

۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱،

۱۰۶۳، ۱۰۶۷، ۱۰۷۵، ۱۰۷۱، ۱۰۷۳،

۱۱۵۷، ۱۱۵۹، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۷،

۱۱۸۲، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۸، ۱۲۳۳،

۱۲۳۷، ۱۲۴۳، ۱۲۵۶، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲،

۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷،

۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۳۲، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۷۷،

۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲،

۱۰۸۶، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵،

۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱،

۱۱۴۷، ۱۱۶۵، ۱۱۶۷، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳،

۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱،

۱۱۸۲، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹،

۱۱۹۰، ۱۱۹۴، ۱۱۹۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۴،

۱۲۱۹، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵،

۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۶،

۱۲۳۹، ۱۲۴۱، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۹،

۱۲۵۲، ۱۲۵۶، ۱۲۷۳، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶،

۱۲۷۹، ۱۲۸۴، ۱۲۸۸، ۱۲۹۸، ۱۳۰۰،

۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۱۱، ۱۳۱۴،

۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۷، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵،

۱۳۲۶، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰،

۱۳۴۴، ۱۳۴۹، ۱۳۵۱، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷،

۱۳۵۹، ۱۳۶۱، ۱۳۶۴، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸،

۱۳۷۸، ۱۳۸۲، ۱۳۹۲، ۱۴۰۸، ۱۴۷۲،

۱۶۲۶

سردار اشجع ۱۰۸۲، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶،

سردار اعتماد ۱۲۲۸

سردار افخم، آقا بالاخان ۹۸، ۱۰۳۶، ۱۰۵۱،

۱۰۵۴، ۱۰۵۷، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱،

۱۰۶۳، ۱۰۶۷

سردار اقبال ۱۰۹۶، ۱۱۷۱، ۱۲۲۵

سردار اکرم (= نظر علی خان امرائی) ۱۱۰۶،

۱۴۳۹، ۱۴۴۳

سردار بهادر بختیاری، جعفر قلی خان (برادر

سردار اسعد) ۱۰۸۳، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶،

۱۱۸۲، ۱۱۹۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۱۶،

۱۳۱۸، ۱۳۴۸، ۱۳۵۱، ۱۳۵۳، ۱۳۶۱،

۱۳۸۰، ۱۳۸۶، ۱۳۹۰، ۱۴۲۷، ۱۴۲۹،

سعدالسلطنه ۱۷۹	۱۳۳۲، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۴۶، ۱۳۵۱
سعدی ۱۰۷، ۱۶۹، ۱۸۹، ۸۰۲	۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۹۲، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵
سعید آقا بزرگ رشتی (شیخ) ۱۵۰۶	۱۴۳۳، ۱۴۵۰، ۱۴۷۹، ۱۵۰۶، ۱۵۴۴
سعیدالعلماء مازندرانی ۱۲۱	سردار مسعود ۱۴۴۲
سعید العمالک ۸۳۰	سردار معتضد ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵
سعیدپاشا - رئیس مجلس اعیان عثمانی	۱۰۹۸
۱۰۱۵، ۱۰۲۶	سردار معتمد ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳
سعید دیوان ۱۵۰۲	۱۰۶۷، ۱۰۶۸
سعید سلماص ۱۰۲۵	سردار معظم بختیاری ۱۰۸۴، ۱۴۴۲
سلطان احمد (= احمد شاه + احمد میرزا)	سردار معظم خراسانی = تیمورتاش ۷۳۷، ۷۴۴
سلطان العلماء، جعفر (شیخ) ۸۶۲	سردار مقیم بختیاری ۱۲۲۶
سلطان العلماء اردبیلی = امین الاسلام ۹۰۰	سردار مکرم ۳۲۵
سلطان العلماء تهرانی ۵۶۸	سردار ملی (= ستارخان)
سلطان العلماء خراسانی (= روح القدس)	سردار منصور ۵۴۹، ۶۵۳، ۶۵۹، ۶۷۵، ۷۰۰
سلطان العلماء زواره ای ۲۳۹، ۲۷۵	۱۰۶۸، ۱۲۳۷، ۱۲۴۷، ۱۲۸۹، ۱۳۰۰
سلطان العلماء کرمانشاهی ۸۹۹	۱۵۰۰
سلطان الواعظین، مهدی سلطان (شیخ) ۲۶۹	سردار نصرت + نصرت الملک (= رحیم خان چلیانلو)
۲۷۴، ۳۱، ۳۵۲، ۳۵۳	سردار همایون ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲
سلطان الواعظین تبریزی، جعفر ۹۰۸	۱۰۶۸
سلطان عبدالحمید ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۶۹	سروردوله ۷۹۳
۲۱۰، ۲۵۶، ۳۴۸، ۴۸۲، ۵۹۳، ۵۹۴	سعدالدوله، جوادخان (میرزا) ۱۹۱، ۳۵۵، ۳۶۵
۸۴۲، ۸۴۳، ۹۵۴، ۹۷۹، ۹۸۰، ۱۰۱۵	۳۱۶، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۴۵، ۴۴۸
۱۲۷۷	۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۳، ۵۰۵، ۵۳۳
سلطان عثمانی = سلطان عبدالحمید ۳۳۸	۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۵، ۵۷۷، ۵۸۴، ۵۸۹
سلطانتعلی تبریزی ۱۴۹۷	۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۸، ۶۲۳، ۶۴۸، ۶۴۹
سلطانتعلی عارف (حاجی) ۷۴۰	۸۳۵، ۸۴۸، ۸۵۶، ۸۷۴، ۸۷۵، ۱۰۹۸
سلطان محمد خوارزمشاه ۷۶	۱۱۳۴، ۱۱۳۸، ۱۱۴۷، ۱۱۵۰، ۱۱۶۳
سلیمان مازندرانی (شیخ) = سیف الاسلام ۸۸۳	۱۱۶۷، ۱۱۹۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۸
۸۸۴، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۶، ۹۲۸	۱۲۲۹، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۹، ۱۲۷۸
سلیم خان، رئیس اعیانه رشت ۱۵۰۳	۱۳۴۳، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۱۰
سلیم تبریزی (شیخ) ۴۴۶، ۶۳۳، ۶۸۹، ۷۲۹	۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۶
۱۵۲۸، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۶۰۸	۱۶۱۷، ۱۶۱۸
سلیم لنگرانی (شیخ) ۲۰۷، ۳۹۴، ۳۹۶	

۱۶۵۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

ش

شایسال، سرگی مارکویویچ، ۳۹۳، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷

۴۳۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱

۴۶۱، ۴۶۲، ۴۸۶، ۴۹۸، ۴۷۸، ۴۷۱۲

۴۷۸، ۴۷۱۲، ۴۹۸، ۴۸۶، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۳۱

شاردن (سیاح و مورخ) ۱۲۱۱

شارل، مجاهد فرانسوی ۱۰۷۴

شاطر باشی ۱۲۱۲

شاکرخان بختیاری ۱۳۱۴

شاکف ۱۰۴۳

شالیکو گرجی ۱۰۶۲

شاه سلطان حسین ۶۱

شاه طهماسب ۶۲

شجاع الدوله، صمبلخان ۱۱۰۸، ۱۱۰۷، ۱۱۰۶

۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹

۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴

۱۱۲۶، ۱۱۲۸، ۱۲۴۹، ۱۳۸۸، ۱۴۹۳

۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶

۱۵۲۸، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹

۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵

۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲

۱۵۵۵، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱

۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳

۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸

۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳

۱۶۰۰، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷

۱۶۰۸، ۱۶۱۴

شجاع الملک ۱۱۲۶

شجاع لشکر ۷۳۳، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۳۰۷

شجاع نظام ۷۲۹، ۷۴۴، ۷۴۴، ۹۶۴

۹۷۱، ۹۷۷، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵

۱۱۱۱، ۱۲۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸

سلیم مازندرانی (شیخ) ۹۰۷

سلیمان (حضرت) ۵۴۰

سلیمان خان (میرزا) (= میکده)

سلیمان پیشنامز تبریزی (شیخ) ۱۵۳۷

سلیمان میرزا ۲۳۹، ۴۹۰، ۸۰۰، ۱۴۱۳

۱۴۱۴، ۱۴۵۶، ۱۴۷۹

سحیرنف = اسحیرنف ۶۶۰، ۱۲۴۳

سمیمی، بابک ۷۶۷، ۷۹۴

سنگلجی ۱۱۵۱

سهام الدوله ۹۴۷، ۱۲۵، ۱۲۸۴، ۱۲۸۸، ۱۵۷۶

سهام السلطان، برادر مصمص الملک ۱۳۹۹

سهام السلطنه ۱۳۹۹

سهراب خان (دکتر) طبیب انقلابی ۱۵۲۴

۱۵۲۱

سهیلی، احمد (میرزا) ۱۵۳۹

سیاح، همایون ۲۵۶

سید الشهداء (ع) ۶۱، ۶۴، ۳۲۱، ۷۴۰، ۸۹۳

سیدالمحققین تبریزی ۱۴۹۲، ۱۵۴۷

سیروس کبیر ۱۳، ۱۲۸۹

سیف الاسلام (= شیخ سلمان مازندرانی)

سیف الدوله ۶۹۷، ۱۴۴۲

سیف الدین (شیخ) ۶۹۸

سیف الدین میرزا (شاهزاده) ۳۵۴

سیف الشریعه (حاجی) ۱۱۵۱

سیف الشریعه = امین الرعايا سلماسی ۹۰۸

سیف العلماء تبریزی ۱۵۴۱، ۱۵۴۳

سیف الملوک میرزا ۱۰۴

سیف الله (حاجی) ۴۵۴

سیف الله میرزا، فرزند فتحعلی شاه ۱۵۵۳

سیف پورزر اسوند ۱۴۴۳

سیف نظام (حاجی) ۱۲۲۴

سیلین (مسیح) ۱۰۴۳

فهرست اعلام ۱۶۵۳

- شرف الدوله - کلانتر تبریزی ۹۹۶  
 شرف الملک - رئیس ایل جاف ۱۵۱۴  
 شرف الممالک یزدی ۹۲۰  
 شریعتمدار کاشانی ۸۶۲  
 شریعتمدار گرگان رودی، مقیم رشت ۱۵۰۴، ۱۵۰۵  
 شریعتمدار یزدی، برادر آقا سید علی یزدی ۵۱۴  
 شریف رشتی (آقا) ۱۵۰۷  
 شریف الدوله، کارگزار آذربایجان ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۰۸  
 شریف العلماء محمد، صادق (شیخ) ۸۶۲  
 شریف العلماء کمره‌ای ۹۱۵  
 شریف العلماء همدانی ۹۲۲  
 شریف الواعظین ۳۱۶  
 شریف زاده اصفهانی، سعید ۱۵۸، ۱۶۰۵  
 ۷۲۹، ۹۶۵، ۹۶۶  
 شریف زاده تبریزی، حسن (سید) ۳۹۶، ۴۴۴  
 شریف کاشانی، مهدی (شیخ) = کاشی ۱۱، ۱۲۵، ۱۶۰، ۱۸۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴  
 ۲۵۱، ۳۰۰، ۳۲۹، ۵۵۸، ۶۵۰، ۱۶۲۶  
 شریک السلطنه، لقب همسر محمد علی شاه ۴۹۹  
 شعاع السلطنه، ملک منصور میرزا ۲۶۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۹، ۴۰۹، ۴۲۱، ۴۳۰  
 ۱۰۶۳، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶  
 ۱۳۹۱، ۱۴۱۸، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۳۳، ۱۴۳۵، ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۴، ۱۴۵۶  
 شفیع (میرزا) ۷۳۳  
 شفیع اردبیلی پیشنماز (میرزا) ۹۰۰  
 شفیع تبریزی (حاجی) ۱۱۱۹  
 شفیع مازندرانی (حاجی میر) ۹۰۶  
 شفیع، حسین خان (حاجی) ۸۲۴، ۸۲۳  
 شکرالله خان (= معتمد خاقان)  
 شکرالله زراشوند ۱۴۴۴  
 شکور خرازی (مشهدی) ۱۵۴۲  
 شکوه التجار ۷۳۴  
 شمس الدین بک ۲۵۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۸۴۳  
 شمس العلماء کمره‌ای ۹۱۵  
 شمس العلماء مازندرانی ۹۲۵  
 شوستر، مورگان (مست) ۸۰۸، ۱۳۵۵، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۲، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۲۶، ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶، ۱۴۴۹، ۱۴۵۱، ۱۴۵۳، ۱۴۵۵  
 ۱۴۶۳، ۱۴۷۰، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸  
 ۱۵۰۸، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵  
 شوکت الملک ۳۳۵  
 شهاب (میرزا) ۴۵۲  
 شهاب الدوله، عبدالله میرزا ۱۲۹۳، ۱۵۵۳  
 شهاب السلطان بختیاری ۱۵۷۸  
 شهاب السلطنه ۱۰۹۳، ۱۴۴۲، ۱۴۴۰  
 شهر آشوب، جلال (سید) ۱۵۰۶  
 شیخ الاسلام، مسعود (میرزا) ۱۱۶۰  
 شیخ الاسلام آستارانی (حاجی) ۹۰۰، ۹۰۱  
 شیخ الاسلام عثمانی ۱۵۳، ۹۸۰  
 شیخ الاسلام فارس ۹۰۴  
 شیخ الاسلام قزوینی (= رئیس المجاهدین)  
 شیخ الاسلام همدانی، قاضی ۹۲۲  
 شیخ الرئیس، ابوالحسن میرزا ۱۲۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۸۸، ۳۴۰  
 ۶۵۳، ۷۶۳، ۷۷۹، ۱۲۴۶، ۱۲۹۷، ۱۳۶۷  
 شیخ العراقین، حسن (شیخ) ۲۰۴  
 شیرخان سنجابی ۱۰۸۳  
 شیرعلی ۱۲۲۴



۱۹۵۴ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

شیرعلی خان، مجاهد آذر یابجانی ۱۵۹۸

شیکف، صاحب منصب روسی ۲۵۶۶

### ص

صاحب اختیار = غفاری کاشانی،

غلامحسین خان ۴۶۹، ۵۰۸، ۵۴۵، ۵۷۸،

۵۷۹، ۶۰۵، ۶۴۸، ۱۳۱۸، ۱۵۰۹

صاحب الزمان (سید) ۲۶۷

صاحب السلطان ۷۴۴

صاحب جمع ۴۷۱

صاحب دیوان ۲۸۴

صادق مجتهد تبریزی (میرزا) ۲۵۳۳

صادق آقا مجتهد تبریزی (آقا میرزا) ۳۷۹،

۱۵۴۰

صادق اف ۱۰۷۴

صادق الملک تبریزی، صادق خان (میرزا)

۱۵۲۹، ۱۵۳۵

صادق خان اسلامبولی (ظاهر) همان محمود خان

اسلامبولی رئیس نو پخانه (۱۴۴۱، ۱۴۴۳

صادق قزوینی ۹۰۵

صادق قمی (حاجی سید) ۸۸۶، ۹۰۶

صادق مازندرانی (شیخ) ۹۰۷

صارم الدوله ۹۵۹

صارم السلطان گودرزی، لطف الله خان ۱۰۹۴

۱۴۴۳، ۱۴۴۶

صارم الملک بختیاری، الیاس خان ۱۰۸۲،

۱۰۹۶، ۱۱۷۱، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۳۹۸،

۱۳۹۹

صالح خان، میرزا (= وزیر اکرم) + آصف الدوله

صالح خان رسدباشی ژاندارمری انزلی ۱۵۰۵

صالح فریدنی (ملا) ۱۵۷

صباح، حسن ۱۷

صباح الدین (پرس) ۱۰۲۴، ۱۰۲۵

صحاف باشی ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۳، ۵۵۸

صدر، محمود (میرزا) ۲۰۳

صدر، واعظ ۲۰۳

صدراعصفهانی ۱۶۵، ۲۴۵، ۵۸۳

صدراالاسلام سلماسی ۱۵۹۴، ۱۵۹۵

صدراالاسلام قزوینی ۹۱۳

صدراالشراف ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۰۸

صدراالعلماء جعفر (سید) ۱۲۵، ۲۳۹، ۲۵۰

۲۴۳، ۲۵۱، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۲

۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۰۹

۳۵۴، ۳۶۶، ۴۹۷، ۵۰۳، ۵۲۰، ۷۰۱

۷۶۵، ۸۱۴، ۹۸۱، ۱۲۳۷، ۱۲۵۴، ۱۳۳۰

۱۳۳۵

صدراالعلماء اردبیلی = نایب الصدر (حاجی)

صدراالعلماء کمره ای ۹۱۶

صدراالعلماء یزدی ۹۳۷

صدراالعمالک ۲۸۰، ۲۸۱

صدراالواعظین ۵۸۳

صدق السلطان ۲۸۲

صدق الملک ۸۰۷

صدیق اکرم ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۹۲

صدیق الملک ۹۳

صدیق المعالک، حسین خان (میرزا) ۳۳۲،

۵۹۱

صدیق حضرت ۱۲۸۰

صدیقه (حضرت) ۹۸، ۳۳۲

صراف زاده، رضا (سید) ۱۳۵۴

صمدخان (= شجاع الدوله)

صمدتاجر باشی (حاجی) ۱۵۰۱، ۱۵۰۵

صمدخیاط تبریزی (حاجی) ۱۵۴۲

صمصام، مرتضی قلی خان (= مرتضی قلی خان

۸۱۰، ۸۱۳، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۱۲، ۸۱۳

۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۶، ۹۳۶، ۱۰۲۵، ۱۰۲۷

۱۰۷۳، ۱۱۲۱، ۱۱۵۹، ۱۲۴۴، ۱۲۴۶

۱۲۵۵، ۱۲۶۵، ۱۲۷۰

صور اسرائیل، قاسم خان (میرزا) ۴۳۳، ۷۴۰

۷۶۳، ۷۶۴، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۸۴، ۱۰۱۶، ۱۳۳۰

۱۶۲۷

صولت الدولہ ۱۱۱۴، ۱۱۸۴، ۱۳۰۶، ۱۳۱۴

۱۳۶۷، ۱۳۶۸

صولت السلطان تبریزی ۱۲۹۷

صولت السلطنہ ۱۱۲۶

### ض

ضحاک ۴۳۶

ضرغام (میر) ۷۲۹، ۹۵۵، ۱۱۱۲

ضرغام السلطنہ بختیاری ۸۶، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹

۱۰۹۷، ۱۳۲۵، ۱۳۲۷، ۱۳۳۷، ۱۳۴۶

۱۳۵۱

ضرغام السلطنہ رشتی ۱۵۰۶

ضرغام نظام ۱۱۹۸

ضیاء الخاقین ۱۵۵

ضیاء الدولہ (= امان اللہ میرزا)

ضیاء السلطان چراغ برقی ۶۲۹، ۶۴۳، ۸۰۱

۸۰۹، ۸۱۹

ضیاء العلماء تبریزی ۱۵۲۹، ۱۵۳۵

ضیاء العلماء رشتی ۱۵۰۵

ضیاء الملک عمدانی ۷۵۲

### ط

طاری، محمد رفیع (شیخ) ۱۲۵

طالبیاف، عبدالرحیم، (میرزا) ۱۶۰، ۱۶۱

۱۹۱، ۳۹۶

طالقانی ۷۷۷

صمصام السلطنہ بختیاری ۱۰۸۰، ۱۰۸۳

۱۰۸۶، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲

۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸

۱۱۲۵، ۱۱۶۶، ۱۱۷۶، ۱۱۸۸، ۱۲۲۴

۱۲۲۵، ۱۲۳۷، ۱۲۴۷، ۱۲۸۵، ۱۲۸۷

۱۲۸۸، ۱۳۱۲، ۱۳۲۵، ۱۳۵۲، ۱۳۸۲

۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱

۱۳۹۲، ۱۴۰۰، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۱۷

۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸

۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳

صمصام الملک، برادر سهام السلطان ۱۳۹۹

صنیع الدولہ ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۵۵، ۳۸۹

۳۹۳، ۴۰۰، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۵۳، ۴۵۴

۴۹۳، ۵۱۵، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۷۶، ۶۲۷

۶۵۱، ۶۵۲، ۶۶۰، ۶۸۴، ۶۹۴، ۷۰۰

۷۱۰، ۷۳۱، ۷۳۳، ۸۶۸، ۹۸۸، ۱۱۳۳

۱۱۴۳، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۲۳۱، ۱۲۳۷، ۱۲۵۰

۱۲۵۶، ۱۲۸۰، ۱۲۸۷، ۱۲۹۳، ۱۳۰۰

۱۳۴۰، ۱۳۴۴، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵

صنیع حضرت ۵۹۰، ۵۹۱، ۱۱۷۸، ۱۲۰۳

۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۶۰

۱۲۶۶، ۱۲۶۹، ۱۲۷۱، ۱۲۸۵، ۱۳۳۹

صور اسرائیل، امجد اللہ خان ۷۳۳

صور اسرائیل، جہانگیر خان (میرزا) ۲۸۴، ۴۰۵

۴۱۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷

۴۳۸، ۴۳۹، ۴۶۳، ۵۱۰، ۵۴۰، ۶۱۳

۶۲۳، ۶۲۵، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۰۶

۷۰۸، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۳۳، ۷۴۰، ۷۴۱

۷۴۹، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۷

۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۸

۷۷۹، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵

۷۸۸، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۸، ۷۹۹



- عالم، کتیز مظفر الدین شاه ۵۴۰  
 عاملی، محمد (شیخ) (= شیخ محمد آملی)  
 عباس خان، رئیس نظمیہ اصفهان ۱۳۶۴، ۱۳۶۵  
 عباس خان رشتی ۱۵۰۶  
 عباس آقا صراف آذربایجانی، قاتل اتابک  
 ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۳۳، ۵۵۸، ۵۵۹، ۶۱۱، ۶۱۷  
 عباس خان مهندس (میرزا) ۹۳  
 عباسعلی خان، داروغه قزوین ۱۱۶۰  
 عباسعلی تبریزی ۱۵۴۵  
 عباسعلی تبریزی، قند فروش (مشهدی) ۱۵۳۶، ۱۵۳۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱  
 عباسقلی، قاتل شریف زاده ۹۶۶  
 عباسقلی خان کندخدا ۷۹۲  
 عباس میرزا، ملکه آراء ۹۰، ۹۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۲۷، ۱۵۵۵  
 عبدالسیاقی خان چاردویی ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۲  
 عبدالحسین لاری (سید) ۴۵۰، ۴۹۶، ۱۱۳۶، ۱۱۴۳، ۱۲۵۱، ۱۲۸۰  
 عبدالحسین مجتهد تبریزی (حاجی میرزا) ۱۵۶۳  
 عبدالحسین مجتهد تبریزی (سید) ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴  
 عبدالحسین مراغه‌ای (میرزا) ۱۱۰۷  
 عبدالحمید (درویش) ۳۴۷  
 عبدالحمید طلبه (سید) ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۵۲۰  
 عبدالحمید میرزا ۳۴۷  
 عبدالخالق تخت گیوه‌ساز (مشهدی) ۱۱۹۸  
 عبدالخالق سدهی (میرزا) ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۸۶، ۲۹۳  
 عبدالرحیم اصفهانی (سید) ۲۳۹  
 عبدالرحیم بردسیری (میرزا) ۱۸۷  
 عبدالرحیم خلخالی (سید) ۴۱۷، ۸۳۰، ۱۲۸۰، ۱۶۲۷  
 عبدالرحیم گاشانی (سید) ۲۳۹، ۴۳۰، ۱۶۲۷  
 عبدالرزاق خان حکاک (میرزا سید) ۷۳۳، ۱۳۳۸، ۱۷۴۳  
 عبدالشکوه پیشنماز (آقا میرزا) ۱۵۶۳  
 عبدالعظیم مجاهد ۹۵۰  
 عبدالعلی گرمانی ۸۹۶  
 عبدالعلی آقا مجتهد تبریزی (حاجی میرزا) ۱۵۶۳  
 عبدالقادر (سید) ۱۰۱۷  
 عبدالکریم امام جمعه تبریزی (حاجی میرزا) ۱۵۶۳  
 عبدالکریم مجتهد تبریزی (آقا میرزا) ۱۵۶۳  
 عبدالمطلب (میرزا) ۸۰۷، ۸۰۹  
 عبدالنسی (حاجی شیخ) ۴۷۸، ۸۶۲  
 عبدالوهاب آقا (حاجی میرزا) ۱۵۶۳  
 عبدالوهاب اصفهانی (سید) ۲۳۹  
 عبدالوهاب مجتهد، نماینده انجمن رشت (سید) ۱۵۰۳، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷  
 عبدالهادی (میر) ۲۶۸  
 عبدالله جان بختباری، پسر امیر مقمق ۱۰۸۲  
 عبدالله بهبهانی (سید) (= بهبهانی)  
 عبدالله خان بیک، رئیس ایل هرکی ۱۵۹۵  
 عبدالله خان سرهنگ ۷۷۵  
 عبدالله عطار ۷۳۳  
 عبدالله مازندرانی (شیخ) مقیم مازندران ۹۰۷  
 عبدالله مازندرانی (آقا شیخ ملا) مجتهد مقیم نجف ۲۰۸، ۲۰۹، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۵۸، ۵۹۰، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۳، ۸۳۸  
 ۸۴۰، ۸۵۶، ۱۰۱۵، ۱۰۲۱، ۱۱۶۵

۱۶۵۸ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۱۲۴۰، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۶۵، ۱۲۹۱

۱۴۶۸

عبدالله مجتهد قمی (آقا سید) ۵۷۳

عبده بروجردی، محمد (شیخ) ۱۵۴، ۳۱۱

عبدالله (شیخ) ۱۰۱۷

عدالت، حسین خان (میرزا سید) ۱۹۳، ۱۹۴

۲۰۵، ۲۱۱، ۲۵۹، ۲۶۸، ۹۱۱۹، ۱۴۲۸

۱۴۷۸، ۱۶۲۷

عدل السلطنه ۵۷۴

عزت الله، کمیسر رشت ۱۵۰۶

عزت الله خان، بختیاری (سرهنگ) ۴۸۱

۱۱۷۱، ۷۷۴

عزیزالله خان، پسر رضا قلی خان ایلیقی

۱۰۹۸، ۱۲۲۴

عزیزالله خان، خواهرزاده اقبال السلطنه ۹۶۹

۱۰۹۷، ۱۰۹۶

عزیزبیک، سردسته قشون روس در انزلی

۱۴۹۹، ۱۵۰۰

عسگر گار بیچی = اصغر گار بیچی ۲۸۱، ۳۰۰

۳۰۷

عسگری بروجردی (خادم الشریعه) ۹۰۱

عسگری مازندرانی (میرزا) ۹۰۷

عضد السلطان ۲۸۰، ۳۵۹، ۱۰۳۵

عضد السلطنه ۷۹۳

عضد الملک، علیرضاخان ۳۸۱، ۳۸۳، ۴۹۹

۵۵۱، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴

۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۷۶، ۶۸۱

۶۸۲، ۸۰۸، ۱۰۱۹، ۱۲۰۵، ۱۲۳۷

۱۲۳۹، ۱۲۴۱، ۱۲۴۳، ۱۲۴۸، ۱۲۵۲

۱۲۸۳، ۱۲۹۵، ۱۲۸۹، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰

۱۳۴۳، ۱۳۵۶، ۱۳۵۸، ۱۶۲۱

عظائی، علی اکبرخان (میرزا) ۱۳۰۴

عظام الملک، فضل الله خان ۱۰۹۳

عظمی (بانو) ۷۳۸، ۷۴۸، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۹۳

عظیم زاده قزوینی، علی اکبرخان (میرزا) ۱۱۶۰

عقدائی، حسین (ملا) ۱۱۰

علاء الدوله، احمدخان ۱۶۱، ۲۶۳، ۳۶۴

۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۷

۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۳۲، ۴۳۹

۴۹۶، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۱

۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۸۹، ۶۰۸، ۶۱۲

۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۹، ۶۷۵، ۶۹۶، ۷۰۰، ۱۲۴۲

۱۲۵۰، ۱۲۷۳، ۱۲۸۴، ۱۳۳۸، ۱۳۹۰

۱۳۹۵، ۱۴۱۹، ۱۴۵۲، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵

۱۵۱۵، ۱۵۷۱

علاء الدین (آقا سید) ۳۰۵، ۳۱۵

علاء السلطنه ۴۶۴، ۶۶۰، ۸۳۰، ۸۳۳، ۸۳۵

۹۸۷، ۱۰۲۷، ۱۳۰۰، ۱۳۴۰، ۱۴۱۷

۱۶۱۸، ۱۶۳۵

علاء الملک ۱۴۴، ۱۴۴، ۱۴۴، ۴۹۰، ۹۹۷، ۹۹۸

۱۰۰۶، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۷۳

علم الهدی ۱۱۴۳

علوی صراف، محمد (حاجی سید) ۲۵۴

علی (آقا سید) ۵۱۴

علی آقا (حاجی) ۱۱۳۰

علی خان (حاجی) ۹۷۶

علی (حضرت) ۸۲۶

علی (شیخ) ۲۰۷، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱

علی خان (مشهدی) سرکرده دسته مجاهدین

۱۱۲۵

علی (ملا) ۱۲۲۴

علی آقا (میرزا) ۲۷۸

علی (میرزا سید) منشی یاشی میرزا یوسف

مستوفی الممالک ۱۴۱۲

علی تازی (شیخ) ۱۰۷۹

علی توپچی (حاجی) ۱۵۰۵

- علی جان (کربلانی) ۱۲۲۴  
 علی خان خیاط (میرزا) ۷۳۳، ۷۷۱  
 علی دوا فروش تبریزی (حاجی) ۳۹۶، ۷۲۹  
 ۱۱۳۱، ۱۵۳۹، ۱۵۴۵  
 علی رشتی (حاجی) ۱۵۰۳  
 علی زرنندی = ناطق الملک (شیخ) ۲۳۹، ۳۱۴  
 ۶۰۵، ۷۴۰، ۱۲۹۲، ۱۶۲۷  
 علی آقا خان سرشیب، میر پنج، سلطان (میرزا)  
 ۷۵۷، ۱۱۸۵، ۱۲۱۷  
 علی شالمروش (حاجی) ۲۵۵، ۷۱۸  
 علی شوشتری (حاجی سید) ۸۶۲  
 علی صالح آبادی ۱۴۴۴  
 علی آقا صراف ۵۶۹  
 علی صراف اصفهانی (حاجی میرزا) ۲۹۲  
 علی عمو (حاجی) ۱۱۲۳  
 علی فیروز (حاجی) ۱۵۰۶  
 علی قمی (سید) ۷۹۳  
 علی کرمانی ۸۹۶، ۸۹۸  
 علی آقا کرمانشاهی (آقا) ۸۹۹  
 علی کمزرای (دو نفر) ۹۱۵  
 علی مازندرانی (شیخ) ۹۰۷  
 علی مسو (کربلانی) ۳۹۶، ۷۲۹، ۹۴۷، ۹۴۸  
 ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۱۴۹۷، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۵، ۱۵۹۳  
 علی آقا یزدی (آقا سید) ۵۵۵، ۵۶۴، ۵۶۵  
 ۵۸۹، ۶۳۶، ۶۹۸، ۸۱۴، ۹۱۸، ۹۸۲  
 ۹۹۱، ۹۹۳، ۱۲۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵  
 ۱۳۶۶  
 علی مدرس یزدی (شیخ) ۱۱۹۳  
 علی مقدس تبریزی (میرزا) ۹۱۷  
 علی ناظم (شیخ) ۱۲۱  
 علی واعظ (میرزا) اول مقیم قفقاز، بعد تبریز  
 ۱۳۹۶، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳
- علی آبادی، داودخان (میرزا) (= داودخان  
 علی آبادی)  
 علی اف، رضا (حاجی) ۱۵۰۵  
 علی اف، کاظم (مشهدی سید) = کاظم خان  
 رشتی ۱۲۲۳، ۱۵۰۵  
 علی الحسینی کمزرای (دو نفر) ۹۱۵  
 علی امام مازندرانی (شیخ) ۹۰۷، ۹۲۸  
 علی بک = علی بیک ۶۵۵، ۶۹۸، ۷۶۸، ۷۸۵  
 علی بن موسی (= ثقة الاسلام تبریزی)  
 علی زاده، ابوطالب (آقا) ۱۴۹۷، ۱۵۹۲  
 عیاش امیر خیزی ۱۵۴۹  
 علی اصغر، قاتل بهائیان ۱۳۳۶  
 علی اصغر خان (میرزا) مأمور خزانه داری کل  
 ۱۴۴۶  
 علی اصغر اردوبادی (مشهدی) ۲۰۵  
 علی اصغر خونی (میرزا) ۳۹۶  
 علی اصغر ایل آبادی = لیلای (حاجی شیخ)  
 ۹۵۹، ۱۱۲۲، ۱۳۰۳  
 علی اصغر مازندرانی (شیخ) ۸۸۴، ۹۰۶، ۹۲۸  
 علی اصغر مراقه‌ای ۹۰۹  
 علی اکبر ۷۹۰  
 علی اکبر (سید) ۵۶۸، ۵۶۹  
 علی اکبر (میرزا) ۸۰۹  
 علی اکبرخان (میرزا) (= دهخدا)  
 علی اکبرخان، مترجم قونسول روس (میرزا)  
 ۱۵۳۱، ۱۵۸۸  
 علی اکبرخان ارداقی (میرزا) ۷۴۰، ۷۶۵  
 ۷۷۱، ۷۷۹، ۷۹۴، ۸۰۶، ۸۰۸، ۸۰۹  
 ۱۶۲۷  
 علی اکبر بروجردی (حاجی آقا) ۹۸، ۳۱۶  
 ۵۶۸، ۸۶۲، ۹۰۱، ۱۲۷۶  
 علی اکبر بروجردی حسینی ۹۰۲  
 علی اکبر تبریزی (میرزا) ۱۵۵۰

۱۹۹۰ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

عمو رحیم ۱۱۷۵  
 عمیدالحکماء ۱۲۸۰  
 عمیدالسلطان رشتی، برادر سردار محبی ۱۰۵۱  
 ۱۰۶۸، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۶۲، ۱۲۳۷  
 ۱۲۴۳، ۱۲۶۹، ۱۳۰۹، ۱۳۲۷، ۱۴۷۹  
 ۱۵۰۶  
 عنایت‌الله‌خان، مجاهد و شاگرد مدرسه سیاسی  
 ۱۴۱۲  
 عنایت‌الله زنجانی ۵۶۸، ۵۶۹  
 عیسی (آقاسید) پدر جمال‌الدین واعظ ۱۶۵  
 عیسی (ع) ۱۸، ۵۵  
 عیسی الشهدی قزوینی ۹۰۵، ۹۱۳  
 عیسی بن فتح‌الله قزوینی ۹۱۳  
 عیسی چاله‌میدانی (حاجی شیخ) ۵۶۸  
 عیسی وزیر (میرزا) ۱۷۰، ۱۷۱  
 عیسی‌الدوله، عبدالعجید میرزا ۴۳، ۱۲۵، ۱۲۸  
 ۱۳۱۹، ۱۳۱۹، ۱۳۱۹ ————— ۲۲۹، ۲۲۴  
 ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۳۸  
 ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶  
 ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۶ —————  
 ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۲ —————  
 ۳۳۵، ۳۳۱ —————  
 ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷  
 ۳۵۹، ۳۶۵ —————  
 ۳۷۷، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۰۲  
 ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۸۸، ۴۹۴  
 ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۵ —————  
 ۴۹۷، ۴۹۸  
 ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴  
 ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶  
 ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶  
 ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱  
 ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴  
 ۵۱۵، ۵۱۶ —————  
 ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳  
 ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸

علی اکبر تفرشی (شیخ) ۸۶۲  
 علی اکبرخان رشتی (میرزا) ۱۰۵۹  
 علی اکبر زنجانی ۹۲۳  
 علی اکبر روضه‌خوان، عرب زبان مقیم تبریز  
 (میرزا) ۱۵۸۷  
 علی اکبرخان ساروی ۹۱۲  
 علی اکبر سرایی (حاجی میرزا) ۲۰۷  
 علی اکبر شیرازی (سید) ۱۵۵  
 علی اکبر فالع اسیری (آقا سید) ۹۶، ۹۷  
 علی اکبر قزوینی ۹۰۵  
 علی اکبر مازندرانی (شیخ) ۹۰۷  
 علی اکبر واعظ رشتی (شیخ) ۱۵۰۳  
 علی‌رضاخان گروسی ۱۳۱۸  
 علیقلی خان ۷۳۳  
 علی محمد، مدیر روزنامه کینکاش (میرزا)  
 ۱۵۰۶  
 علی محمدخان تربیت (میرزا) (محمد)  
 علی خان ترتیب  
 علی محمد کرمانی (آقا) ۸۹۴  
 علیقلی (دکتر) ۱۵۲۸  
 علیقلی (میرزا سید) ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲  
 علیقلی گنجینه‌ای (حاجی میرزا) ۹۵۹، ۱۱۳۱  
 ۱۶۲۷، ۱۴۸۶  
 عمادالاسلام قزوینی ۹۰۵، ۹۱۳  
 عمادالعلماء اردبیلی ۹۰۰  
 عماد خلوت، غلامحسین خان ۳۳، ۶۰۵، ۷۱۹  
 ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵  
 عموغلی، حیدرخان ۵۱۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳  
 ۶۲۹، ۶۲۳، ۷۳۸، ۸۲۵، ۱۱۰۳، ۱۱۱۳  
 ۱۳۲۶، ۱۳۳۰، ۱۳۳۲، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸، ۱۳۴۶، ۱۳۵۳، ۱۳۶۷، ۱۵۴۸  
 عموغلی، محمد (مشهدی) ۱۴۸۷، ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹، ۱۵۵۰

فتح (میر) ۱۵۲۷

فتح اردبیلی، متولی باشی ۹۰۹، ۹۱۰

فتح الله خان، پسر میرزا ابراهیم خان منشی

سفارت فرانسه ۶۰۵

فتح الله خان، رئیس کلانتری رشت ۱۵۰۳

فتحعلی خان، پسر امیرمفتح بختیاری، ۱۳۹۹

فتحعلی شاه ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۵۹۷، ۸۲۶، ۱۵۵۳

فخرالعلماء کردستانی ۹۱۴

فخرالمالک ۱۲۹۷

قدوی، حسن خان (میرزا) ۲۳۹

قدوی، نورالله خان (میرزا) ۲۳۹، ۳۳۶

فرامرز (حاجی) ۷۲۹

فرج آقای زوزی ۱۱۰۵

فرج الله، مأمور قتل شوستر ۱۴۱۷

فرج الله (آقا) ۱۲۲۴

فرهوسی ۱۴

فرشچی، تحلیل (حاجی) ۵۹۱

فرشی (=میرزا آقای فرشی)

فرصت الدوله شیرازی = میرزای فرصت ۳۶۶.

۵۶۹، ۵۷۰

فروع ۵۴۰

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۹، ۱۸۸، ۳۲۲

۳۲۳، ۳۲۴، ۴۵۱، ۴۶۴، ۴۹۰، ۵۵۲

۵۹۱، ۵۹۲، ۶۳۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵

۱۰۹۶، ۱۱۰۲، ۱۱۳۱، ۱۱۳۸، ۱۲۴۴

۱۲۴۷، ۱۲۴۴، ۱۳۵۹، ۱۵۱۳، ۱۵۱۵

۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۷۲

۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹

۱۵۸۰، ۱۵۸۱

فروع الملوک ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳

فروعی، محمدعلی (=ذکاء الملک)

فروهوشی - مترجم همایون ۱۲۴، ۲۵۶

فروع، ژنرال انگلیسی ۴۸۲

۱۲۵۸، ۱۲۷۰، ۱۲۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۹۶

۱۵۸۳، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴

غ

غریب خان ۲۰۸۹

غضنفر (آقا) ۱۲۲۴

غفارخان (مشهدی) برادر سارخان ۱۵۵۲

غفارخان (میرزا) صاحب منصب مجاهد ۱۲۳۷.

۱۴۱۱

غفار روضه خوان (ملا) ۱۱۰۸

غفار عزیزایی (ملا) ۱۵۴۱

غفار قزوینی ۱۵۷۸

غفور سیوند ۱۴۴۴

غلام- آقا تبریزی ۱۴۹۷

غلامحسین خان ۱۵۷۸

غلامحسین خان، برادر اسدخان ۱۲۲۴

غلامحسین (میرزا) ۱۲۶۶

غلامحسین رنگ برز (مشهدی) ۱۱۹۸

غلامحسین مغازه رشتی (میرزا) ۱۵۰۶

غلامرضا خان ۲۵۶

غلامرضا خان سرایب (میر بیج) ۶۸۰، ۶۸۳

۷۷۳، ۷۱۹، ۷۹۹، ۸۰۸، ۸۱۱

غلامرضا قلی (حاجی ملا) ۱۰۶

غلامعلی، ضارب حاجی محمد رضا کاشانی

تاجر نند در رشت ۱۴۹۹

غلامعلی خان قاجار ۲۵۶

غیاث لشکر، رئیس این خلیج ۱۰۹۶

ات نظام ۱۱۰۶، ۱۱۵۷

ف

فاتح الملک (حاجی) ۷۳، ۲۰۳

فانتیکف، معاون سفارت روس ۴۸۳

فارس الملک تبریزی ۱۴۹۷



۱۶۶۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

فریدالدوله تبریزی ۹۱۷

فریدون ۶۹۸

فریدون خان، پسر میرزا ملکم خان ۴۲۲

فریدون زردشتی (پارسی زردشتی)

فضل الله نوری (حاجی شیخ) ۱۹۱، ۲۲۱

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹

۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵

۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۶، ۳۳۶، ۳۵۵، ۳۶۴

۳۶۶، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹

۴۸۳، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۳

۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۲۶، ۵۲۸

۵۲۹، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۰

۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۲

۶۱۰، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۳۲، ۶۳۵

۶۹۸، ۷۴۶، ۷۶۵، ۸۱۴، ۸۴۶، ۸۴۸

۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۶۹، ۸۷۸، ۸۹۲

۸۹۹، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶

۹۲۴، ۹۸۱، ۹۸۲، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۴

۱۰۳۱، ۱۱۴۷، ۱۱۵۱، ۱۱۵۶، ۱۱۷۸

۱۱۹۷، ۱۲۰۳، ۱۲۰۵، ۱۲۵۴، ۱۲۵۷

۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۷، ۱۲۷۰

۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۶، ۱۵۳۸، ۱۵۸۷

۱۶۲۷

فضلعلی (آقا میرزا) ۳۹۶

فلکه (کلنل) ۱۵۱۰

فولادوند = وزیر السلطنه، عزیز الله خان ۱۰۹۴

۱۲۲۵، ۱۲۲۶

فولادی = کفری، حسن خان ۱۴۲۷

فیروز کرجی بان انزلی چی ۱۵۰۵

فیودر ۱۰۴۶، ۱۰۵۱

ق

قاسم آقا امیر تومان (امیر تومان)

قاسم خیاط (آقا) ۷۳۳

قاسم خان صور (صور اسرافیل)

قاسم آقا میر پنج مسرتیپ ۷۵۷، ۷۹۴، ۱۱۰۶

قاضی قزوینی ۱۲۱، ۲۳۹، ۴۶۳، ۵۹۱، ۶۲۳

۷۰۱، ۷۰۸، ۷۴۰، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۵

۷۶۷، ۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶

۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۴، ۷۸۸، ۷۹۴، ۷۹۶

۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳

۸۰۴، ۸۰۶، ۸۰۸، ۸۲۰، ۱۰۲۹، ۱۱۵۹

۱۲۴۴، ۱۲۴۶، ۱۲۶۴، ۱۲۷۰، ۱۵۳۸

قاسم مقام کاشی، وزیر قواید عامه ۵۷۷

قیاد ۴۳۷

قدیر، پسر علی مسیو ۱۵۲۹

قربانعلی زنجانی مجتهد (شیخ) ۴۷۸، ۵۱۱

۸۸۰، ۱۲۸۰، ۱۲۹۲، ۱۳۰۷، ۱۵۳۸

قربانف انزلی چی، حسین خان ۱۵۰۶

قروپیک (دکتر) ۱۰۱۶

قریبت (مقرت) ۱۰۲۵

قرن ایلیغ (دکتر) ۲۵۶

قشقانی، جهانگیر خان ۶۸

قندی، هاشم (سید) ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶

قوام الدوله (شکرالله خان معتمد خاقان)

قوام السلطنه ۲۵۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۱۲۵۰

۱۳۴۴، ۱۳۴۹، ۱۴۱۷، ۱۴۷۳، ۱۵۷۳

قوام الملک شیرازی، علی محمد خان (میرزا)

۹۷، ۴۱۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱

۴۵۲، ۴۷۴، ۵۲۱، ۵۵۷، ۵۹۲، ۶۰۳

۶۱۵، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۴۷، ۶۵۰، ۷۴۳

۹۹۶، ۱۱۳۶، ۱۱۴۳، ۱۲۵۱، ۱۲۷۳

۱۲۸۴، ۱۳۰۶، ۱۳۱۴، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸

قوام حضور ۳۵۰

قوام دیوان، غفارخان (حاجی) ۳۳۱

قوام شیرازی (قوام الملک شیرازی)

قوجعلی خان ۱۵۹۸



گ

۶۸۹، ۶۸۷، ۶۳۵، ۷۴۶، ۷۵۰، ۷۵۷،  
۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۶، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵،  
۷۷۶، ۷۸۵، ۷۹۷، ۷۹۹، ۸۲۶، ۸۳۵،  
۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۴۱، ۹۵۳، ۹۸۶،  
۹۹۸، ۱۰۱۲، ۱۰۳۱، ۱۰۵۶، ۱۱۱۷،  
۱۱۹۱، ۱۱۹۹، ۱۲۱۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹،  
۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۷۶، ۱۳۱۲، ۱۵۵۵

لیکوف ۱۰۷۳

لینج = لنج (مستز) ۶۶۹ - در صفحه ۱۰۲۸ لنج

م

مارالائی (= رضا قلی خان مارالائی) سردسته  
مجاهدین در تبریز  
مارلینگ (مستز) ۸۵۰، ۸۵۱  
مازندرانی (آخوند) (علاء عبدالله مازندرانی)  
مقیم نجف

مامونوف ارموی ۶۶۰، ۷۵۶

مامکن، ارموی قفقازی ۱۱۸۶

مانوسکی، نیکلا (مستشرق روسی) ۳۶۴

مانول (مسیو) مجاهد ۱۲۳۰، ۱۵۲۳

عانی ۱۶

مایر (مسیو) ۱۶۲۷

مبشر ۷۳۴

مبصر الملک رشتی ۱۵۰۶

مترجم همایون، فردوسی ۱۲۴، ۲۵۶

متولی باشی قم ۶۰۳، ۶۰۶، ۹۰۷، ۱۱۷۱

مجتهد تبریزی (= حاجی میرزا حسن مجتهد)

مجتهد زنجان (مسیو ابوطالب زنجان)

مجتهد سبزواری ۴۷۸

مجتهد سلماسی (حاجی) ۱۱۱۳

مجدالدوله ۹۸، ۱۲۶۳، ۱۲۶۶، ۱۲۷۵، ۱۳۹۰

۱۴۱۷

مجد الاسلام قزوینی ۱۱۶۴

گاجف گرجی ۱۲۳۰  
گاردان (ژنرال) ۸۳، ۸۴  
گاردنر (مستز) ۱۰۶۷  
گری، ادوارد (سر) ۵۹۳، ۶۴۴، ۶۶۵  
۶۶۶، ۶۷۰، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۹۸۴  
۹۰۰۱، ۱۰۰۴، ۱۰۴۸، ۱۰۶۷، ۱۱۶۴

۱۴۵۳، ۱۴۶۱

گر بییم (مستز) ۱۰۹۸

گلاستون (صدر اعظم انگلیس) ۴۸

گلستان ارمنی ۱۱۶۰

گنجی ای (؟) ۳۹۶، ۱۵۴۶

گویتو، کنت دو ۸۹

گورکی، بلنسکی ۱۱

گیج (ژنرال) فرمانده قشون روس در گیلان

۱۵۰۴

ل

لاتلا (مسیو) ۳۹۵

لاورس، رئیس گمرک تبریز ۴۲۴

لرد کرزن ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۶۶

لطف الله واعظ (حاجی میرزا) ۴۷۸

لطفعلی (میرزا) ۷۱۸

لطفی (آقا) ۱۲۲۴

لقمان الممالک ۱۳۰، ۸۲۰

لکفر (مسیو) در صفحه ۱۲۸۰ لکف ۱۴۵۳

۱۴۵۵

لنین ۱۳۴، ۹۹۰، ۱۰۴۱

لواء الملک ۳۳۹

لوی چهاردهم ۱۰۲

لوی شانزدهم ۵۹۷، ۷۲۰

لیاخف (کنترل) ۵۶۵، ۵۶۷، ۶۶۱، ۶۶۲

فهرست اعلام ۱۶۶۵

- محمد (= آقا میرزا محمد طباطبائی) ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۲۴، ۶۵، مجد الاسلام کرمانی
- محمد خان (حاجی) ۴۹ ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۹۲، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۱۰
- محمد (حاجی آقا) ۱۰۸۸ ۱۲۷۹، ۱۲۷۸
- محمد (حضرت) ۳۰۲ ۹۷۷، ۹۷۵، ۶۲۷، ۱۱۴، مجد الملک تبریزی
- محمد خان، سرتیپ قزاقخانه ۷۳۳، ۷۳۳، ۱۲۳۰ ۱۵۵۰، ۱۵۴۷، ۱۲۸۰
- محمد خان (میرزا) ۹۳، ۷۳۳ مجد الممالک ۵۹۱
- محمد آقا (میرزا سید) برادر امام جمعه سید مجلسی اصفهانی ۱۵۰۷
- ابوالقاسم ۲۰۷، ۵۶۸، ۷۶۵، ۹۴ مجلسی اصفهانی ۲۷۵
- محمد آملی (آخوند ملا) ۲۷۴، ۵۰۶، ۵۱۴، ۲۳۹، ۲۰۳ (میرزا) نورالدین کرمانی،
- ۵۶۴، ۸۶۲، ۱۱۷۸، ۱۲۰۵، ۱۲۷۶ ۱۶۰۶
- محمد اردبیلی پیشنماز (سید) ۹۰۰ مجلل (حاج) رئیس ایل خلیج ۱۰۹۶
- محمد اصفهانی ملا (سید) ۱۰۱۲، ۱۰۱۳ مجلل السلطان ۴۷۲، ۵۰۰، ۵۱۵، ۵۹۰، ۷۶۳
- محمد خان بارفروشی علامه ۹۰۰ ۱۲۳۹، ۱۲۳۶، ۱۲۶۶، ۱۲۵۵، ۱۲۲۹
- محمد امام (میرزا سید) = امام جمعه تهران ۹۷۹ ۱۳۸۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸، ۱۵۲۴، ۱۵۶۵
- محمد امامزاده (میرزا سید) ۱۲۳۷ ۱۵۶۵
- محمد پیشنماز (ملا) ۵۶۸ محب علی خان ۱۱۲۰
- محمد تبریزی (حاجی) برادر حاجی علی دوا- محتشم السلطنه ۲۵۶، ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۲۲، ۴۴۷، ۴۴۷، ۶۶۰، ۱۳۸۳، ۱۴۵۶، ۱۴۷۳
- فروش ۹۱۷، ۱۵۴۵ محسن (حاجی آقا) مقیم عراق ۵۱۱
- محمد تبریزی (سید) ۹۱۷، ۱۴۹۴ محسن (حاجی میرزا) ۹۷۷
- محمد آقا تبریزی نجار ۱۵۵۰، ۱۵۵۹ محسن حسینی ساروی ۹۱۱
- محمد تفرشی (شیخ) ۸۶۲ محسن صدر (آقا میرزا) برادر صدرالعلماء ۱۲۵
- محمد تهرانی (شیخ) ۴۷۹ ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۸۲، ۲۸۷
- محمد جانکی (ملا) ۱۴۴۴ ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۱
- محمد خامنه ای (سید) ۱۳۹۶ ۳۷۹، ۵۲۰، ۵۷۸، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۸۷
- محمد خراسانی (میرزا) ۷۰۸، ۷۶۵، ۱۲۳۷ ۸۱۴، ۱۳۳۰
- محمد خمایی (حاجی ملا) (=خمایی مجتهد گیلان) محسن عراقی (حاجی آقا) ۴۱۶، ۴۴۷، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۷۸، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۶۲۴
- محمد دهناش بهداروند (ملا) ۱۴۴۴ محسن مجتهد تبریزی (میرزا) ۱۵۶۳
- محمد رستم آبادی (حاجی ملا) ۸۶۲ محسن خان نیکنام ۳۵
- محمد رشتی (شیخ) ۱۵۰۷ محقق الدوله ۴۹۲، ۵۹۵
- محمد زرگر باشی (مشهدی) ۱۵۰۳ محمدخان ۱۲۲۷
- محمد خان ساروی ۹۱۲ محمدخان، برادرزاده ستارخان ۹۷۴
- محمد سیلانی ۱۵۴۲

۱۶۶۶ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

محمد شاه (آقا) ۱۰۱، ۱۰۴، ۴۳۷، ۵۹۷

محمد شیروانی (حاجی آقا) ۱۰۸۷

محمد فال اسپری شیرازی ۹۲۳

محمد قفقازچی (آقا) ۱۵۳۰، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶

۱۵۵۲

محمد قمی (حاجی میرزا) ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸

۹۰۶، ۹۰۷، ۹۲۴

محمد کاشانی (آقا) ۸۶۲

محمد خان کرمانشاهی (آقا) ۹۱۵، ۱۱۱۱

۱۵۱۴

محمد آقا کسمائی، مترجم قونسول روس در

رشت ۱۵۰۶

محمد مازندرانی (حاج شیخ) ۳۳۹، ۳۴۵

۳۵۲، ۳۵۴، ۴۱۲، ۴۱۳، ۸۸۳، ۸۸۴

محمد آقا مازندرانی (آقا شیخ) ۹۰۷، ۹۲۵

۹۲۸

محمد مجتهد تبریزی (حاجی میرزا) ۱۵۶۳

محمد محرر (میرزا) ۲۸۰

محمد میلانی (حاجی) ۱۵۳۸

محمد واعظ (حاجی شیخ) ۲۲۳، ۲۶۹

۲۷۴، ۳۵۰، ۵۲۰

محمد هرنائی (سید) ۴۹۲

محمد همدانی (آقا سید) ۹۲۲

محمد یزدی (سید) ۴۱۲، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۸۹

۶۳۵، ۶۳۶

محمد ابراهیم اصفهانی (آقا سید) ۹۰۵

محمد ابراهیم شیرازی (آقا میرزا) ۹۰۴

محمد ابراهیم کرمانی ۸۹۶

محمد اسماعیل آقا (حاجی) ۵۵۴

محمد اسماعیل تبریزی (حاجی) ۵۰۹

۵۲۳، ۷۱۸

محمد اسماعیل مفاز (حاجی) ۱۲۶۳

محمد باقر، اهل فارس (حاجی میرزا) ۹۰۴

محمد باقر اصفهانی درجه مدرس، (آقا سید)

۹۳۶

محمد باقر تاجر صراف (حاجی سید) ۱۲۳۷

محمد باقر قبه (آخوند ملا) ۵۴

محمد باقر کرمانی ۸۹۴، ۸۹۷

محمد باقر مجتهد اصفهانی (حاجی شیخ)

۶۲۶، ۶۴۷، ۶۴۸

محمد باقر و بجویه (حاجی) ۱۵۶۲

محمد بالا تبریزی (حاجی) ۱۵۳۷، ۱۵۴۱

محمد تقی آقا (آقا) ۱۱۳۱، ۱۱۳۲

محمد تقی بنگدار (حاجی) ۲۵۵، ۳۷۴، ۵۰۹

۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۳، ۱۳۳۰

محمد تقی رفسنجانی ۹۲۳

محمد تقی شاهرودی (حاجی) ۲۵۴

محمد تقی شیرازی (میرزا) ۷۲

محمد تقی شیرازی (میرزا) ۷۲

محمد تقی صراف تبریزی (حاجی) ۵۹۹

محمد تقی قزوینی ۹۱۳

محمد تقی کهنمونی (حاج) ۹۱۷

محمد تقی محرر (آقا میرزا) ۲۳۹

محمد تقی نجفی (شیخ) (آقا نجفی)

محمد تقی هراتی (شیخ) ۴۰۹

محمد جعفر (حاجی) ۱۲۹

محمد جعفر تبریزی (استاد) ۱۵۴۵

محمد جعفر شیرازی (سید) ۸۸۲

محمد جعفر یزدی ۹۲۰

محمد جواد شریعتمدار کمره ای ۹۱۵، ۹۱۶

محمد حسن (آقا میرزا) ۸۸۷

محمد حسن (شیخ) اهل فارس ۹۰۴

محمد حسن بروجردی ۹۰۲

محمد حسن بک ۱۶۱

محمد حسن قمی ۹۲۴

محمد حسن کبیر مازندرانی (شیخ) ۸۸۳، ۹۰۶



۱۹۶۸ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۵۶۸، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۹۸، ۱۱۹۷

۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۳۳۹

مخبرالدوله ۵۴۲، ۶۵۹، ۶۷۶، ۹۲۳، ۹۳۶

۱۱۳۸

مخبرالسلطنه، خانیایاخان ۵۳۷، ۵۷۶

مخبرالسلطنه، مهدیقلی خان (حاجی) ۱۷۶،

۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۲

۴۵۶، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۹۰

۶۲۷، ۶۳۲، ۶۳۳، ۸۴۵، ۹۳۷، ۹۴۳

۹۶۴، ۱۰۲۷، ۱۲۴۷، ۱۲۸۸، ۱۳۰۳

۱۳۰۹، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۹، ۱۳۸۰

۱۳۸۱، ۱۳۹۵

مخبرالملک ۱۷۶، ۱۷۹

مختارالدوله ۵۰۸، ۹۲۲

مختارالملک ۴۴۱، ۷۰۷، ۷۴۶

مختارالملک کرمانی ۹۲۲

مدحت السلطنه ۱۳۰۹

مدحت پاشا ۹۳

مدرس اصفهانی (= آقا سید محمد باقر اصفهانی

درجه)

مدرس یزدی، علی (میرزا)

مدیرالذکرین ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲

مدیرالصنایع ۷۰۸، ۱۳۳۸

مدیرکاشانی، محمد خان ۱۴۰۹

مرآت، محمد (مهندس) ۵۳۵

مرآت الممالک ۵۳۴

مراد علی خان میر پنجه ۱۰۸۲

مرادی، محمد علی ۱۲۶۱

مرتضوی، علی (سید) ۵۲۳، ۶۰۰، ۷۱۸، ۸۶۳

۱۰۷۳، ۱۱۰۳

مرتضی (حاجی شیخ) (= آشتیانی)

مرتضی تبریزی (حاجی) ۱۵۳۰

مرتضی مازندرانی (سید) ۹۰۷

۵۹۰، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۳۳، ۸۳۸، ۹۹۴

۱۰۱۵، ۱۰۱۷، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳

۱۱۶۵، ۱۲۴۰، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۸۹

۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۳۳۷، ۱۳۶۲، ۱۵۶۳

محمد کاظم ده‌آبادی (آقا) ۱۲۲۴

محمد مرتضی خان ۱۲۲۴

محمد مهدی کرمانشاهی (حاجی آقا) ۴۵۵،

۴۸۰، ۹۱۵

محمد مهدی کمره‌ای (میرزا) ۹۱۵، ۹۱۶

۹۱۷

محمد ناصر مجتهد کرمانشاهی ۸۹۱

محمدی (میرزا) ۱۵۰۶

محمود خان، فارغ‌التحصیل مدرسه نظام

اسلامبول ۱۱۸۷

محمود (آقا سید) ۷۳۳

محمود خان اسلامبولی ۱۴۳۶

محمود اصفهانی (میرزا) ۲۵۴

محمود افغان ۱۲۹۰

محمود الحسینی کمره‌ای ۹۱۵

محمود پاره‌دوز ۷۳۳

محمود پاشا ۱۰۲۴

محمود آقا پیشنماز (آقا میرزا) ۱۵۶۳

محمود خان پولادی ۷۴۳

محمود خان دواساز (میرزا) ۱۴۰۹

محمود رشتی (شیخ) ۱۵۰۷

محمود سلماسی (میرزا) ۱۵۴۳

محمود شیرازی تاجر (میرزا) ۲۳۹، ۲۵۴، ۷۴۲

محمود کتابفروش (میرزا) ۴۱۲

محمود کرمانی (آقا میرزا) ۸۹۵، ۸۹۶

محمود کرمانشاهی (آقا) ۹۱۵

محمود کمره‌ای (آقا میرزا) ۹۱۶

محمود مهندس تبریزی ۹۱۷

محمود ورامینی (شیخ) ۴۱۶، ۴۴۷، ۵۱۱

فهرست اعلام ۱۶۶۹

کمیته جهانگیر - ۷۳۳، ۹۸۹، ۱۰۱۸،  
 ۱۱۹۸، ۱۲۶۸، ۱۲۷۰، ۱۲۷۹  
 مستعان الملک کرمانی ۹۲۲  
 مستوفی، عبدالله ۳۴۷  
 مستوفی الممالک، حسن خان (میرزا) ۵۴۲،  
 ۵۷۹، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۲۷، ۶۶۰، ۷۰۰،  
 ۱۱۳۸، ۱۲۴۴، ۱۲۴۷، ۱۲۴۹، ۱۲۸۰،  
 ۱۳۰۰، ۱۳۳۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴،  
 ۱۳۴۷، ۱۳۴۹، ۱۳۵۱، ۱۳۵۶، ۱۳۵۸،  
 ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۳، ۱۳۶۷،  
 ۱۳۷۰، ۱۳۸۱، ۱۴۵۸، ۱۴۶۳، ۱۵۰۹،  
 ۱۵۱۰، ۱۵۵۵، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۲۱،  
 ۱۶۲۲، ۱۶۲۳  
 مستوفی المعالک، یوسف (میرزا) ۱۲۳، ۱۷۰،  
 ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۹، ۱۳۴۲،  
 ۱۴۱۱  
 مسعود خان بولادی ۷۴۳  
 مسعود شاهرودی، احسن (میرزا) ۱۴۲۲  
 مسعود الملک هزار جریبی ۱۴۲۲  
 مسعودی خراسانی ۸۱۷  
 مسیب خان تبریزی (میرزا) ۷۳۴، ۱۵۶۷  
 مسیب لیوناد ساز ۷۳۴  
 مشارالسلطنه ۱۲۴۷  
 مشکوه الملک همدانی، محمد علی میرزا ۹۲۲  
 ۱۵۳۳  
 مشیرالدوله، حسن خان = پیرنیا (میرزا) ۵۳۷،  
 ۵۴۲، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۸۸، ۶۶۰، ۶۵۵  
 مشیرالدوله، نصرالله خان (میرزا) ۱۲۵، ۲۵۵،  
 ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۰۹، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶،  
 ۴۵۵، ۶۵۸، ۷۳۶، ۷۳۷، ۱۳۰۰  
 مشیرالدوله، یحیی خان (میرزا) ۱۰۷، ۱۸۲،  
 ۲۵۵، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۷۴، ۳۷۶،  
 ۳۷۹، ۶۷۱، ۶۸۱، ۶۸۲، ۷۰۰، ۷۱۰

مرتضی قلی خان بختیاری = صمصام، پسر  
 صمصام السلطنه بختیاری ۱۰۹۶،  
 ۱۰۹۸، ۱۱۷۱، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۱۴،  
 ۱۲۲۶، ۱۲۳۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰،  
 ۱۴۴۳  
 مرتضی قلی خان نائینی (میرزا) ۱۳۳۰، ۱۴۷۰،  
 مرشد (آقا) ۲۳۸، ۲۳۹  
 مرزار سمرنار بلژیکی (مسیو) ۱۲۸۰، ۱۳۷۲،  
 ۱۶۱۴، ۱۶۱۵  
 مرتدی ۷۲۹  
 مزدک ۱۷  
 مزین الدوله ۱۶۲۱  
 مساوات، محمد علی خان (میرزا) ۱۶۲۷  
 مساوات شیرازی، محمد رضا (مید) ۲۳۹،  
 ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۳،  
 ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۵۷،  
 ۴۱۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۶۳، ۴۹۱، ۴۹۰،  
 ۶۲۳، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۴،  
 ۶۵۱، ۶۵۶، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۰۶،  
 ۷۰۸، ۷۱۷، ۷۷۱، ۸۰۵، ۸۲۲، ۸۲۳،  
 ۸۲۴، ۱۰۲۷، ۱۰۲۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۹،  
 ۱۲۸۰، ۱۳۲۶، ۱۳۳۰، ۱۴۵۹  
 مستشار الدوله، یوسف خان (میرزا) ۱۷۸، ۱۷۹،  
 ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۸،  
 ۴۳۹، ۴۴۷، ۴۶۹، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۵۰،  
 ۵۷۸، ۵۸۹، ۶۰۰، ۶۰۸، ۶۸۰، ۶۸۲،  
 ۶۶۳، ۶۷۵، ۷۷۱، ۷۸۳، ۷۸۴، ۸۰۷،  
 ۹۳۵، ۹۸۹، ۱۱۴۶، ۱۰۰۰، ۱۲۴۱،  
 ۱۲۳۷، ۱۲۵۶، ۱۲۸۰، ۱۲۸۷، ۱۲۹۹،  
 ۱۳۶۷، ۱۵۳۰، ۱۶۱۸، ۱۶۳۲، ۱۶۲۷  
 مستشار الملک گرگانی، شفیع خان (میرزا)  
 ۳۹۰  
 مستعان الملک، زین العابدین (میرزا) رئیس



۱۶۷۰ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۸۵۷، ۹۶۳، ۹۹۲، ۱۰۳۵، ۱۰۸۱، ۱۱۵۹

۱۲۶۱، ۱۳۳۸، ۱۳۷۹، ۱۴۳۴

مظفرالملك ۲۵۶، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۴

مظفر علیشاه ۱۸۷

مظفر قلی خان ۷۳۳

معاوض السلطنه پیرنیا ۴۱۷، ۶۳۷، ۸۲۹، ۹۸۹

۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۲۷، ۱۰۳۱، ۱۱۴۱

۱۳۳۰، ۱۶۲۷

معاون حضور ۵۹۱

معضد الدوله کرمانشاهی ۹۱۵

معمد الاسلام رشتی ۲۵۲

معمد التجار تبریزی ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۵

۱۱۳۱، ۱۴۸۳، ۱۵۴۲

معمد التولیه ۲۶۹

معمد الحرم ۳۳۱

معمد السلطان، اسکندر خان ۱۱۵۱

معمد الواعظین ۷۵۱

معمد الوزراء رشتی ۱۵۹۹

معمد خاقان، شکرالله خان (قوم الدوله)

حاکم اصفهان - ۳۸۷، ۳۸۸، ۹۹۱

۱۰۲۷، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۲۶۳، ۱۳۳۰

۱۳۳۹، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵

معمد خاقان صدری ۱۲۵، ۳۶۳

معمد دیوان ۶۴۷

معمد نظام خلیج ۷۱۹

معمد السلطان (= سردار محیی)

معمد السلطان = یمین الملك (حاجی) ۲۲۸،

۵۸۳

معمد السلطنه رشتی ۱۰۴۵، ۱۰۶۸

معمد الملك، غلامحسین (شیخ) ۱۲۹۷

معمد السلطنه ۸۱۵

معمد الممالک، دولت محمد خان ۸۴، ۲۱۸

۲۵۳، ۲۷۴، ۴۶۷، ۱۳۱۷، ۱۳۱۷

۸۳۵، ۱۴۱۷، ۱۵۷۷، ۱۶۱۸

مشیرالسادات تبریزی ۹۵۹

مشیرالسلطنه ۳۰۹، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۵، ۵۵۳، ۶۵۳

۶۵۴، ۶۵۹، ۶۶۰، ۷۰۰، ۸۳۵، ۸۴۸

۸۵۱، ۸۶۰، ۸۸۰، ۸۹۶، ۸۹۷، ۹۰۷

۹۱۲، ۹۲۳، ۱۰۱۹، ۱۱۳۴، ۱۱۴۷

۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۴۶۴

۱۴۶۵

مشیرالملك ۶۶، ۳۸۹، ۴۰۹، ۶۷۰، ۱۴۱۹

مشیرالممالک ۹۲۰

مشیردیوان خراسانی ۷۳۳

مصباح السلطان، مصباح الممالک، مصباح

خاقان (۹) رحیم خان (میرزا) ۹۹۹

مصباح الملك ۵۷۳

مصدق السلطنه (دکتر) ۱۶۲۳

مصطفی (میرزا) (= آشتیانی)

مصطفی خان بختیار، پسر انتظام الملك

۱۴۲۴

مصطفی تبریزی (میر) ۹۱۷

مصطفی خان خورهشتی قزوینی ۱۱۵۸

مصطفی قنات آبادی (سید) ۹۹۱

مظفرالدین شاه ۳۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱

۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۷۸

۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹

۲۲۰، ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹

۲۶۳، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۹۱

۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۱

۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹

۳۴۷، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۵، ۳۷۶

۳۷۷، ۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۵، ۴۰۸، ۴۰۹

۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۸

۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴

۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹

فهرست اعلام ۱۶۷۱

۱۴۷ ، ۱۵۱ ، ۱۵۵ ، ۱۶۲  
 ۱۶۵ ، ۱۸۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۱۰  
 ۲۲۴ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۳ ، ۲۴۶  
 ۲۵۱ ، ۲۵۶ ، ۲۶۰ ، ۲۷۳  
 ۲۷۴ ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ ، ۳۰۳  
 ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۱۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۹  
 ۳۴۵ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲  
 ۳۶۱ ، ۳۶۵ ، ۳۶۵ ، ۳۸۵  
 ۳۸۸ ، ۳۹۳ ، ۴۰۶ ، ۴۱۴ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹  
 ۴۲۰ ، ۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۳۱ ، ۴۳۷ ، ۴۴۱  
 ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۵۰ ، ۴۵۲ ، ۴۶۳ ، ۴۶۵  
 ۴۶۹ ، ۴۷۴ ، ۴۷۹ ، ۴۸۴  
 ۴۸۹ ، ۴۹۱ ، ۴۹۴ ، ۴۹۵ ، ۴۹۷ ، ۵۰۷  
 ۵۱۰ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰ ، ۵۲۲  
 ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۴۰ ، ۵۴۷ ، ۵۵۷ ، ۵۵۸  
 ۵۵۹ ، ۵۵۹ ، ۵۵۹ ، ۵۶۱ ، ۵۶۷ ، ۵۶۸  
 ۵۸۴ ، ۵۸۵ ، ۶۰۸ ، ۶۱۰ ، ۶۱۳ ، ۶۲۵  
 ۶۲۸ ، ۶۴۳ ، ۶۴۴ ، ۶۵۰ ، ۶۵۳ ، ۶۵۴  
 ۶۸۰ ، ۶۸۵ ، ۶۹۵ ، ۷۰۰ ، ۷۰۱ ، ۷۰۵  
 ۷۰۹ ، ۷۱۲ ، ۷۱۷ ، ۷۲۰  
 ۷۳۱ ، ۷۴۰ ، ۷۴۱ ، ۷۴۴ ، ۷۵۰ ، ۷۵۱  
 ۷۵۲ ، ۷۶۱ ، ۷۶۴  
 ۷۸۵ ، ۷۸۸ ، ۷۹۴  
 ۸۰۰ ، ۸۰۳ ، ۸۰۵ ، ۸۰۶  
 ۸۱۲ ، ۸۱۶ ، ۸۲۰ ، ۸۲۳ ، ۸۲۶ ، ۸۲۷  
 ۸۲۹ ، ۸۳۲ ، ۹۳۶ ، ۹۹۰ ، ۹۹۲ ، ۱۰۰۰  
 ۱۰۲۵ ، ۱۰۷۳ ، ۱۱۵۹ ، ۱۲۴۴ ، ۱۲۴۶  
 ۱۲۵۵ ، ۱۲۶۴ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۷۳ ، ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳

ملک آندرسیان (خانواده ارمنی تبریزی) ۱۵۴۶  
 ملک زاده، اسدالله ۳۵۱  
 ملک زاده، محمد علی ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۴۶۶

معین الاسلام شیرازی، احمد (حاجی سید)  
 ۱۱۴۳ ، ۱۲۶۲  
 معین الاسلام کردستانی ۹۱۴  
 معین التجار بوشهری (= حاجی معین بوشهری)  
 معین الدوله ۶۰۸ ، ۶۵۳ ، ۱۲۴۷  
 معین الرعايا تبریزی ۱۱۳۱ ، ۱۴۸۶ ، ۱۴۸۹  
 معین الرعايا کرمانشاهی ۹۱۵  
 معین العلماء اصفهانی، عبدالوهاب (سید)  
 ۱۱۹ ، ۲۲۹ ، ۲۶۹ ، ۸۲۱ ، ۱۲۷۹  
 معین بوشهری (= حاجی) = معین التجار بوشهری  
 ۲۵۵ ، ۳۷۶ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۶۴ ، ۴۶۹  
 ۵۰۹ ، ۵۵۴ ، ۶۸۳ ، ۷۱۸ ، ۷۳۷ ، ۸۶۴  
 معین حضور ۲۷۸  
 معین نظام ۲۳۹ ، ۲۸۶  
 معین همایون ۱۴۳۳  
 مقاهر الدوله ۴۱۲  
 مقاهر الملک، علیبنی خان ۴۱۲ ، ۵۰۰ ، ۶۵۵  
 ۶۶۱ ، ۸۶۲ ، ۸۶۳ ، ۹۹۳ ، ۱۱۳۷ ، ۱۱۷۸  
 ۱۲۵۳ ، ۱۲۵۴ ، ۱۲۶۶ ، ۱۳۳۹  
 مقخم الدوله ۱۵۹۷  
 مقخم بختیاری (= امیر مقخم بختیاری)  
 مفید (شیخ) ۲۳۹  
 مقتدر الدوله، منوچهر خان ۹۴۷ ، ۹۷۷  
 مقتدر نظام ۵۹۱ ، ۵۹۲ ، ۱۱۷۸  
 ملاذ الاسلام پیدآبادی ۱۰۸۷  
 ملک آراء، عباس میرزا (= عباس میرزا ملک آراء)  
 ملک التجار تبریزی، حسین (حاجی سید)  
 ۱۵۹۲  
 ملک التجار تهرانی ۲۸۷ ، ۶۱۴ ، ۸۶۳  
 ملک المتکلمین، نصرالله (حاجی میرزا) ۹  
 ۳۰ ، ۵۸ ، ۶۳ ، ۷۴ ، ۷۸ ، ۸۸ ، ۱۱۶  
 ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸

۱۶۷۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

مؤتق الدوله ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۷	۷۸۳، ۷۷۱، ۷۴۰، ۷۱۹، ۶۲۳، ۴۹۱
مؤتق السلطنه ۱۴۰۹	۷۸۵، ۷۹۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۱۶
مؤتق الملک ۷۳۳، ۱۲۴۳	۹۸۹
میر (مست) خیرنگار روزنامه تایمز لندن ۱۴۲۶،	ملک زاده، مهدی (دکتر) ۹۹۲، ۱۴۱۰
۱۴۲۷، ۱۴۳۲	ملک ساکسیان رشتی، امبارسن ۱۵۰۶
موریل (مست) مأمور تصرف پارک شعاع السلطنه	ملکم خان (میرزا) ۸۹، ۹۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
۱۴۴۷	۱۵۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۵
موسوی اردبیلی، ابراهیم ۹۰۰	۵۴۸، ۴۲۲
موسوی تبریزی (میرزا) ۱۵۶۳	ملکه الملوک ۷۹۲
موسوی قالی اسیری، محمد (امام جمعه	ملکه جهان ۷۹۳
فارس) ۹۰۴	ممتازالدوله ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۲، ۶۸۰، ۶۸۳،
موسی (ع) ۲۴، ۵۵، ۵۴۰	۶۹۴، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۶۴
موسی خان میر پنج (حاجی) (= نظم السلطنه)	۷۸۴، ۸۲۹، ۹۹۱، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹،
برادر حکیم الملک	۱۲۹۸، ۱۳۶۷، ۱۳۹۹
موقر السلطنه ۲۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۰۰، ۶۵۵	ممتاز السلطنه، صمد خان ۱۲۴
۶۶۱، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۸۱	منتسکیو ۱۱۱۴
موقر الملک کرمانی ۹۲۲	منصورالدوله، علی خان (میرزا) ۷۳۳، ۹۷۵،
مولوتی (مست) خیرنگار و پتر ۱۴۲۷، ۱۴۳۲	۱۰۵۸، ۱۰۷۱، ۱۱۶۰، ۱۱۶۲، ۱۱۷۵
مؤید، عبدالعلی (شیخ) ۱۰۲۹، ۱۰۳۱، ۱۶۲۷	۱۳۶۹
مؤید الاسلام، برادر حیل المتین ۱۸۵، ۱۸۶	منصورالسلطان (= سید جلیل اردبیلی)
۲۳۸، ۳۴۶، ۱۲۸۸	۴۱۷، ۷۰۸، ۱۳۳۰، ۱۴۷۹
مؤید التجار تبریزی ۱۵۹۲	منظم الدوله ۱۰۹۷، ۱۰۹۸
مؤید الدوله، محمد حسین میرزا—رئیس محکمه	منظم الملک ۱۰۹۷
یاغشاہ (در صفحات ۳۲۷، ۴۴۱، ۱۴۶۵)	منشی زاده ۳۷۷، ۴۱۹، ۷۴۲، ۹۸۵
مؤید السلطنه (در صفحات ۷۳، ۶۲۷)	منصور الدوله ۱۱۰۶
۶۴۱، ۶۴۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۸	منظم الملک ۳۵۱
مؤید الشریعه اهل فارس ۹۰۴	منفق ۲۳۹
مؤید الملک شیرازی ۲۸۴	منیرالسلطان ۱۴۷۶
مہام الملک ۲۵۴	مؤمن الملک، حسین خان (میرزا) ۲۵۵
مہدی (آقا) ۷۳۳	۵۴۲، ۶۲۷، ۶۶۰، ۷۱۰، ۷۳۶، ۸۳۵
مہدی (شیخ) پسر شیخ فضل الله نوری ۲۷۵	۱۲۸۰، ۱۲۸۷، ۱۲۹۳، ۱۲۹۷، ۱۳۳۷
۷۶۵، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲	۱۶۱۸، ۱۴۵۷
مہدی خان آق بلاغی ۷۲۷	مؤمن لاسکر، محمد (سید) ۱۲۸

فهرست اعلام ۱۶۷۳

۱۲۰۶، ۱۲۲۱، ۱۲۳۷، ۱۲۵۰، ۱۲۵۶،  
 ۱۳۴۷، ۱۵۷۲  
 میلان خان ۱۱۰۳  
 میلر، اسکندر (ژنرال قونسل روس) ۱۱۳۳  
 مینورسکی، مستشرق روسی ۱۴۷۸

ن

نابلئون کبیر ۸۳، ۵۵۹، ۱۱۱۸، ۱۲۰۸،  
 ۱۲۹۰، ۱۵۶۹  
 نادر شاه افشار ۴۳۷، ۱۲۹۰  
 ناصح، جواد (میرزا) ۳۹۴  
 ناصرالاسلام گیلانی، ۱۰۵۶، ۱۰۵۴، ۱۰۵۷،  
 ۱۰۶۳، ۱۳۳۰، ۱۴۷۹، ۱۵۰۶

ناصرالدوله ۱۸۸

ناصرالدین شاه ۷۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰،

۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰،  
 ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۴۰،

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۹،  
 ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۹،

۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۹، ۳۲۵،  
 ۳۸۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۷۱، ۴۹۸، ۵۹۷،

۶۳۶، ۱۰۸۱، ۱۰۹۷، ۱۲۱۱، ۱۲۸۸،  
 ۱۲۹۹، ۱۳۴۲، ۱۵۵۵،

ناصرالسلطنه ۲۲۱، ۱۲۷۶

ناصرالملک قره گوزلو، ابوالقاسم (میرزا) ۹۳،

۱۴۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۵۵، ۳۱۹، ۳۲۰،  
 ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۶۴، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۱۶،

۵۲۳، ۵۳۷، ۵۵۱، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۶،  
 ۶۰۸، ۹۹۱، ۱۱۰۶، ۱۱۳۸، ۱۲۴۷،

۱۲۹۳، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۵۸،  
 ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷،

۱۳۷۳، ۱۳۸۷، ۱۴۷۱، ۱۵۱۲، ۱۵۷۱،  
 ۱۵۷۳، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱،

مهدی استرابادی (آقا سید) ۹۰۲

مهدی امام (سید) ۵۶۸

مهدی تبریزی (حاجی میرزا) ۱۱۳۱

مهدی دلال تبریزی ۹۱۷

مهدی سلطان (شیخ، = سلطان الواعظین)

مهدی قزوینی ۹۱۳

مهدی کاشی (حاجی شیخ) (= شریف  
 کاشانی)

مهدی آقا کوزه کسان (حاجی) ۴۴۸

مهدی گاوکش ۳۳۹

مهدی لاهیجی (سید) ۲۰۷

مهدی مازندرانی (شیخ) ۹۰۷، ۹۲۸

مهدی نهاوندی (آقا شیخ) ۹۱۱

مهدی قلی خان ۷۳۳

مهندس الممالک ۱۱۳۸

میرآخویر ۷۹۰، ۷۹۱

میرزا آقا (حاجی) ۵۸۶، ۵۸۹

میرزا آقا اصفهانی = نطفی ۲۲۴، ۳۲۶، ۷۱۸،  
 ۱۲۷۸

میرزا آقا قرشی (حاجی) ۲۰۵، ۳۹۶، ۴۱۳،

۱۴۸۷، ۱۴۹۷، ۱۵۲۷، ۱۵۴۶، ۱۶۲۷

میرزا آقا کهنمونی (حاجی) ۹۱۷

میرزایانس، نماینده آرامنه آذربایجان ۱۲۳۷،  
 ۱۵۷۷، ۱۵۱۷

میرزای جلوه (= جلوه)

میرزای شیرازی ۷۲، ۹۷

میرزای فرصت (= فرصت الدوله شیرازی)

میرشکار (حاجی) ۹۱۶

میکنده، حبیب الله ۱۴

میکنده، سلیمان خان (میرزا) ۱۲۵، ۲۳۷،

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۴۱۷، ۴۹۱، ۵۱۰،

۶۰۵، ۶۸۵، ۶۹۲، ۷۰۸، ۷۳۱، ۷۷۰،

۷۸۳، ۸۰۷، ۸۱۶، ۸۲۵، ۹۸۸، ۹۹۶،

۱۶۷۴ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۱۶۶۱، ۱۶۶۶، ۱۶۶۰، ۱۶۰۹، ۱۶۰۲

ناصر الممالک ۷۷۸، ۷۷۹، ۱۱۰۶

ناصر خاقان ۱۲۸

ناصرقلی خان ۷۹۳

ناطق، جواد (میرزا) ۴۸

ناطق، حسن (میرزا) ۴۶

ناطق المله (= شیخ علی زرنندی)

ناظم سلماسی (حاجی) ۱۵۹۵

ناظم الاسلام کرمانی ۸، ۹، ۱۰، ۱۴۳، ۱۶۷۷

۲۶۹، ۲۶۸

ناظم التجار کرمانی ۴۵۲، ۱۰۰۹

ناظم الدوله ۱۵۳۶

ناظم السلطنه ۱۳۳۸

ناظم العلوم، نصرت الله خان ۲۳۹

ناظم المک ۱۴۸۸

نایب آقا ۱۵۳۹

نایب (حاجی) ۴۵۲

نایب احمد تبریزی ۱۵۵۹

نایب باقر خان (= باقر خان سلطان)

نایب حسین خان ۱۱۰۸

نایب حسین کاشی ۵۹۵، ۶۳۷، ۷۴۳، ۱۰۱۲

۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۶۱، ۱۴۷۹، ۱۵۱۰

نایب رحمان، رئیس نلگرافخانه رشت ۱۵۰۵

نایب عبدالله خان ۱۵۳۸

نایب عبدالکریم ۷۸۲

نایب محمد تبریزی ۱۰۸۷، ۱۵۳۹، ۱۵۵۹

نایب محمود تبریزی ۱۵۵۹

نایب ممی تبریزی ۱۵۵۰

نایب الصدر (حاجی) (= صدر العلماء اردبیلی)

نایب الصدر شیرازی (حاجی) ۲۳۹

نایب الصدر گیلانی، محمد رضا (حاجی میرزا)

۱۵۰۶

نجات، محمد (میرزا) ۴۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۷۱

۱۶۲۷، ۱۳۳۰

نجف، حسین = حاجی میرزا حسین حاجی میرزا

خلیل طهرانی از علمای مقیم نجف، که

اسم ایشان به صورتهای مختلف در کتاب

آمده است ۷۲، ۲۰۸، ۲۷۱، ۵۱۱، ۵۱۳،

۵۵۸، ۵۹۰، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۳، ۸۳۸،

۸۴۰، ۸۴۶، ۹۸۲، ۹۹۳، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲،

۱۲۴۰، ۱۲۶۵

نجم آبادی، محسن (میرزا) ۴۱۸، ۷۰۸

نجم آبادی، هادی (حاجی شیخ) ۶۹، ۱۰۳

۱۲۸، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۷۱

نراتف (مسئو) ۱۳۷۷، ۱۴۲۰

نراقی، محمد حسین (حاجی میرزا) ۱۲۹، ۲۵۳

نرسیان، نرسی، مقیم رشت ۱۵۰۶

نریمان نریمانف = نریمانف نریمان، مؤسس

حزب سوسیال دموکرات در ایران ۱۰۳۷

نزهت السلطنه ۱۴۵۶

نصرت الدوله ۲۳۶، ۱۱۹۰، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹

نصرت السلطنه، محمد ولی خان تنکابنی (=

سپهدار + سپهسالار)

نصرت الله خان، پسر علی خان بختیاروند ۱۲۲۴

نصرت الله خان، پسر میرزا ابراهیم منشی ۶۰۵

نصرت الله خان (ابوالفتح زاده)

نصرت الله، حاجی سید (= تقوی)

نصرت الله (حاجی میرزا) ۳۴۸

نصرت الله خان قورچی ۹۵۵

نصرت الدوله ۹، ۴۵۱، ۴۵۲

نصرت السلطان، محمد علی خان (میرزا) ۱۲۴

۱۲۵، ۲۱۰، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۹۳،

۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳

۳۵۱، ۴۱۷، ۱۲۱۱، ۱۳۳۰، ۱۶۲۷

نصرت الملک (= رحیم خان چلیانلو)

نصرت الملک کرمانی ۹۲۲

۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۴۷۹  
 نواب الملک رشتی ۱۵۰۶  
 نوبری ایروانی ۲۰۷، ۱۳۳۰، ۱۳۴۰، ۱۴۷۵،  
 ۱۵۴۷  
 نورالدین خان، سرهنگ توپخانه ۳۶۱  
 نورالدین کرمانشاهی (آقا سید) ۸۹۱  
 نورالله خان (میرزا) مشروطه خواه آذربایجانی  
 ۱۵۹۸  
 نورالله مجتهد اصفهانی (حاجی آقا) ۱۳۸  
 ۴۵۳، ۱۰۱۰، ۱۰۱۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۶،  
 ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۲، ۱۰۹۷  
 نوری (= حاجی شیخ فضل الله)  
 نوز بلژیکی (مسیر) ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۳،  
 ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۶۶، ۳۹۱، ۴۲۳، ۴۲۴  
 ۴۲۷، ۴۵۶، ۵۶۰  
 نوبالدوله (شاهزاده) ۲۶۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۰،  
 ۳۱۱، ۳۴۱، ۳۵۴، ۱۶۲۲  
 نیرالسلطان (= حاجب الدوله)  
 نیکلا، گراند دوک (امپراطور روسیه) ۸۹،  
 ۷۱۲، ۸۳۸، ۱۴۲۱، ۱۵۵۵  
 نیکلسن، آرنور (سر) ۱۰۰۲، ۱۰۵۷، ۱۱۴۲  
 نیکتار، محسن خان ۳۳

و

واعظ زاده اسلامبولی، مقیم رشت ۱۵۰۶  
 وثوق الدوله ۲۵۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۰۰، ۴۲۸،  
 ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۲۵، ۱۲۲۱  
 ۱۲۳۷، ۱۲۳۶، ۱۲۸۰، ۱۲۹۷، ۱۳۰۰،  
 ۱۳۴۰، ۱۳۹۰، ۱۴۱۷، ۱۴۵۴، ۱۴۶۱  
 ۱۴۷۴، ۱۵۷۳، ۱۶۱۷، ۱۶۲۳  
 وثوق السلطنه دادور ۱۱۹۰  
 وثوق الممالک کرمانشاهی ۹۱۵  
 وجه الله میرزا ۲۶۳

نصرت الله خان تبریزی ۱۴۹۷  
 نصرت لشکر ۵۹۵  
 نصیر (میر) ۹۴۷  
 نصیر خان قلعه ملکی ۱۴۴۴  
 نصیر الدوله ۳۵۰  
 نصیر الشریعه، اهل فارس ۹۰۴  
 نصیر الملک شیرازی ۱۶۱، ۲۵۸  
 نظام الدوله تبریزی، حبیبقلی خان ۶۳۱  
 ۶۵۳، ۹۱۷، ۹۱۸، ۱۵۶۷  
 نظام السلطان ۱۲۱۶، ۱۲۲۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۷،  
 ۱۲۷۰  
 نظام السلطنه مافی ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۸۷، ۶۲۷،  
 ۶۴۲، ۶۵۱، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸  
 نظام العلماء = شیخ نظام، حسن (شیخ) ۲۰۴  
 نظام العلماء یزدی ۹۲۰  
 نظام الملک ۳۰۹، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۴۲، ۱۲۴۳  
 نظام الملک (خواجگ) ۱۷  
 نظام الملک تبریزی (حاجی) ۳۸۱  
 نظام وفا ۷۷۹، ۸۱۶  
 نظامی (شاعر) ۸۰۲  
 نظرعلی خان امرائی (= سردار اکرم).  
 نظم السلطنه، موسی خان میرینج (حاجی)  
 ۹۵۵، ۱۰۷۱، ۱۱۶۲، ۱۱۸۲  
 نعمت الله بروجردی ۶۲۶  
 نعیمی اکبر ۱۶۲۷  
 نقیب السادات شیرازی ۴۷۸، ۵۰۳، ۵۶۴،  
 ۵۶۸، ۵۶۹  
 نکراسف = نکراسف، قونسول روس در تبریز  
 ۱۴۹۸، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳،  
 ۱۵۰۴  
 نواب، حبیبقلی خان ۴۱۷، ۶۲۷، ۹۸۹،  
 ۱۲۲۱، ۱۲۳۷، ۱۲۵۶، ۱۲۸۰، ۱۳۹۷  
 ۱۳۳۶، ۱۳۳۰، ۱۳۳۸، ۱۳۴۴، ۱۳۷۰

۱۶۷۶ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

هازه آلمانی (مسیو) ۱۴۳۷  
 هاشم (حاجی میرزا) ۷۴  
 هاشم تبریزی چراغ چی (مشهدی) ۱۵۵۰،  
 ۱۵۶۰  
 هاشم حسینی عراقی ۹۰۷  
 هاشم دوه چی (سید) ۳۹۸، ۳۹۹، ۵۹۱، ۷۲۸،  
 ۱۲۶۷، ۱۲۵۶، ۱۲۵۵، ۹۴۱، ۹۳۴،  
 ۱۴۹۷، ۱۲۷۰

هاشم کمره ای (آقا میرزا) ۹۱۶  
 هاشم کهنومنی (حاجی میر) ۹۱۷  
 هدایت الله، اهل قارس (حاجی) ۹۰۴  
 هدایت الله قزوینی ۹۱۳  
 هدایت الله مراغه ای (آقا سید) ۹۰۸، ۹۰۹  
 هدایت الله میرزا ۳۹۹  
 هژیر السلطه (= عزیز الله خان فولادوند)  
 هیئت الله (شیخ) ۵۵  
 هیئت، علی (میرزا) ۲۰۷

یارمحمد خان کرمانشاهی ۱۱۱۹، ۹۶۴  
 ۱۱۲۲، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۶۷، ۱۴۶۴  
 ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱

یحیی خان ۷۳۳  
 یحیی خان (میرزا) ۷۳۳  
 یحیی خان دهخوار قاتی (حاجی) ۱۱۱۱  
 یحیی کاشانی = کاشی (شیخ) ۱۲۸، ۲۲۸،  
 ۴۳۳  
 یحیی کرمانشاهی (حاجی آقا) ۸۶۲  
 یحیی میرزا ۲۳۹، ۴۶۴، ۴۹۰، ۶۰۲، ۶۲۵،  
 ۷۰۰، ۷۰۱، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲  
 یدالله (مشهدی) ۷۳۳، ۷۵۳

وحید الملک ۱۲۳۷، ۱۴۷۹  
 ورثه تبریزی (حاجی آقا) ۹۱۷  
 ورثه تبریزی (علی) ۹۱۷  
 وردنغ، رندال (ژنرال) ۱۵۲۸  
 وزیر آختم، سلطانعلی خان ۴۵۵، ۵۶۱، ۷۹۳  
 وزیر اکرم، صالح خان (میرزا) = آصف الدوله  
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۴۳۰، ۴۹۵، ۶۴۳، ۶۵۹،  
 ۷۳۸، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۶۴، ۱۲۴۷، ۱۲۶۶،  
 ۱۳۱۹، ۱۵۰۳، ۱۵۰۶

وزیر دفتر ۳۴۸، ۳۴۲  
 وزیر همایون ۱۲۸، ۴۶۴  
 وزیر، امیرحسن ۸۱۶  
 وکیل التجار تبریزی، عباسقلی (حاجی) ۱۵۹۲  
 وکیل الرعاای اردبیلی (= رشید الملک)  
 وکیل الرعاای کمره ای ۹۱۵، ۹۱۶  
 وکیل الرعاای گیلانی ۱۰۴۰  
 وکیل الرعاای همدانی ۱۲۸۰  
 ولی کرمانشاهی (حاجی آقا) ۸۹۹  
 ولیکوف گرجی ۱۱۶۲  
 ویت آلمانی (ژنرال) ۱۵۵۳  
 و یسویسکی (دکتر) ۷۶۸

۵  
 هاتف (شاعر) ۸۰۲  
 هادنگ، چارلس ۱۰۲۸  
 هادی (میرزا) ۹۹۵  
 هادی سیزواری (آخوند ملا) ۱۰۴  
 هادی شیرازی (سید) ۴۸۷  
 هادی کرمانشاهی (آقا) ۹۱۵  
 هادی نوری (میرزا) ۸۶۲  
 هادی نهاوندی ۹۱۱  
 هارتویک ۶۶۵  
 هارون (حضرت) ۵۴۰

جمعی از مجاہدین تبریز ۱۴۹۳، ۱۵۸۵

۱۵۸۶

یوسف (میرزا) ۷۳۳

یوسف خان بختیاری ۱۰۹۷

یوسف تبریزی ۱۳۰۱

یوسف رستجانی ۹۲۳

یوسف خان سرتیپ، معاون تنظیمه انزلی ۱۵۰۵

یوسف خان عموی اهل رشت ۱۵۰۶

یوسف مازندرانی (شیخ) ۱۸۱۳، ۹۰۶، ۹۲۸

یوسف مجتهد تبریزی (آقا میرزا) ۱۵۶۳

یوسف واعظ (میرزا) ۱۵۶۳

یوسف اقل التجار بروجردی ۹۰۲

یوسف الحسینی تبریزی ۹۱۷

یزدی، حجت الاسلام، از روحانیون نجف

۱۰۲۲

یزدی (سید) ۶۲۴

یعقوب خان، پسر صارم السلطان ۱۴۴۳

یعقوب استرابادی (آقا سید) ۹۰۲

یعقوب شیرازی (سید) ۸۰۷

یعقوب طباطبائی بروجردی = خادم الشریعہ

۹۰۲

یعقوب مازندرانی (شیخ) ۹۰۶

یفرم خان ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵

۱۰۷۱، ۱۰۷۳، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۶۰

۱۱۶۲، ۱۱۶۷، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶

۱۱۷۷، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۳

۱۱۸۶، ۱۱۸۸، ۱۱۹۴، ۱۱۹۶، ۱۲۰۱

۱۲۱۰، ۱۲۱۳، ۱۲۱۷، ۱۲۲۰، ۱۲۲۳

۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹

۱۲۳۲، ۱۲۴۷، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۵

۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۱۶، ۱۳۱۸، ۱۳۴۶

۱۳۴۹، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، ۱۳۶۱

۱۳۸۰، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲، ۱۴۲۷، ۱۴۲۹

۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷

۱۴۳۸، ۱۴۴۱، ۱۴۵۹، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵

۱۴۶۶، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۸۰

۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱

۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۴۴، ۱۵۴۶

۱۵۶۵، ۱۵۷۱، ۱۵۷۷

یقکیان (میو) ۱۰۴۰، ۱۶۲۷

یگانی (= میرزا سماعیل خان یگانی)

یمین السلطنہ = یمین السلطنہ ۲۳۹، ۲۵۹، ۹۲۳

یمین الملک (= معز السلطان)

یوزباشی، محمد حسن خان ۹۲

یوزباشی احمد ۱۵۴۹

یوزباشی تسبی خبابانی = بالاتقی - سردسته



# فهرست اعلام جغرافیائی

کشورها - شهرها - اماکن - محلات - ایلات - جنگها

- برای استخراج و تنظیم این دسته از فهرست اعلام فقط اسامی مفیدی که جنبه خاص جغرافیائی داشته و وقایع تاریخی در آنها از نظر درج در کتاب دارای اهمیت بود مدنظر قرار گرفت. بنابراین از ذکر اسامی گذرا و کم اهمیت صرف نظر شده است.

۰۹۵۲ ۰۹۳۹ ۰۹۳۵ ۰۸۹۲ ۰۸۶۵ ۰۸۶۴

۰۹۶۰ ۰۹۵۹ ۰۹۵۵ ۰۹۵۳ ۰۹۴۸ ۰۹۴۵

۰۹۰۴ ۰۹۰۳ ۰۹۰۲ ۰۹۰۱ ۰۸۹۲ ۰۸۹۱

۰۱۰۰۵ ۰۱۰۰۴ ۰۱۰۰۳ ۰۱۰۰۲ ۰۹۹۳ ۰۹۹۲

۰۱۰۰۵ ۰۱۰۰۴ ۰۱۰۰۳ ۰۱۰۰۲ ۰۱۰۰۱ ۰۱۰۰۰

۰۱۰۶۵ ۰۱۰۶۴ ۰۱۰۶۳ ۰۱۰۶۲ ۰۱۰۶۱ ۰۱۰۶۰

۰۱۱۰۰ ۰۱۱۰۰ ۰۱۱۰۰ ۰۱۱۰۰ ۰۱۱۰۰ ۰۱۱۰۰

۰۱۱۳۱ ۰۱۱۳۰ ۰۱۱۲۹ ۰۱۱۲۸ ۰۱۱۲۷ ۰۱۱۲۶

۰۱۲۳۱ ۰۱۲۳۰ ۰۱۲۲۹ ۰۱۲۲۸ ۰۱۲۲۷ ۰۱۲۲۶

۰۱۲۸۸ ۰۱۲۸۷ ۰۱۲۸۶ ۰۱۲۸۵ ۰۱۲۸۴ ۰۱۲۸۳

۰۱۳۸۸ ۰۱۳۸۷ ۰۱۳۸۶ ۰۱۳۸۵ ۰۱۳۸۴ ۰۱۳۸۳

۰۱۳۸۸ ۰۱۳۸۷ ۰۱۳۸۶ ۰۱۳۸۵ ۰۱۳۸۴ ۰۱۳۸۳

۰۱۳۸۸ ۰۱۳۸۷ ۰۱۳۸۶ ۰۱۳۸۵ ۰۱۳۸۴ ۰۱۳۸۳

۰۱۳۸۸ ۰۱۳۸۷ ۰۱۳۸۶ ۰۱۳۸۵ ۰۱۳۸۴ ۰۱۳۸۳

۰۱۳۸۸ ۰۱۳۸۷ ۰۱۳۸۶ ۰۱۳۸۵ ۰۱۳۸۴ ۰۱۳۸۳

۰۱۳۸۸ ۰۱۳۸۷ ۰۱۳۸۶ ۰۱۳۸۵ ۰۱۳۸۴ ۰۱۳۸۳

۰۱۳۸۸ ۰۱۳۸۷ ۰۱۳۸۶ ۰۱۳۸۵ ۰۱۳۸۴ ۰۱۳۸۳

۰۱۳۸۸ ۰۱۳۸۷ ۰۱۳۸۶ ۰۱۳۸۵ ۰۱۳۸۴ ۰۱۳۸۳

۰۱۳۸۸ ۰۱۳۸۷ ۰۱۳۸۶ ۰۱۳۸۵ ۰۱۳۸۴ ۰۱۳۸۳

۰۱۳۸۸ ۰۱۳۸۷ ۰۱۳۸۶ ۰۱۳۸۵ ۰۱۳۸۴ ۰۱۳۸۳

آ

آباد ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲

آب ترش قزوین ۱۱۵۸

آخونی (محل اطراف تبریز) ۱۱۲۲، ۱۱۲۳

آذربایجان ۸، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷

۰۱۱۰ ۰۱۱۱ ۰۱۱۲ ۰۱۱۳ ۰۱۱۴ ۰۱۱۵

۰۱۱۶ ۰۱۱۷ ۰۱۱۸ ۰۱۱۹ ۰۱۲۰ ۰۱۲۱

۰۱۲۲ ۰۱۲۳ ۰۱۲۴ ۰۱۲۵ ۰۱۲۶ ۰۱۲۷

۰۱۲۸ ۰۱۲۹ ۰۱۳۰ ۰۱۳۱ ۰۱۳۲ ۰۱۳۳

۰۱۳۴ ۰۱۳۵ ۰۱۳۶ ۰۱۳۷ ۰۱۳۸ ۰۱۳۹

۰۱۴۰ ۰۱۴۱ ۰۱۴۲ ۰۱۴۳ ۰۱۴۴ ۰۱۴۵

۰۱۴۶ ۰۱۴۷ ۰۱۴۸ ۰۱۴۹ ۰۱۵۰ ۰۱۵۱

۰۱۵۲ ۰۱۵۳ ۰۱۵۴ ۰۱۵۵ ۰۱۵۶ ۰۱۵۷

۰۱۵۸ ۰۱۵۹ ۰۱۶۰ ۰۱۶۱ ۰۱۶۲ ۰۱۶۳

۰۱۶۴ ۰۱۶۵ ۰۱۶۶ ۰۱۶۷ ۰۱۶۸ ۰۱۶۹

۰۱۷۰ ۰۱۷۱ ۰۱۷۲ ۰۱۷۳ ۰۱۷۴ ۰۱۷۵

۰۱۷۶ ۰۱۷۷ ۰۱۷۸ ۰۱۷۹ ۰۱۸۰ ۰۱۸۱

۰۱۸۲ ۰۱۸۳ ۰۱۸۴ ۰۱۸۵ ۰۱۸۶ ۰۱۸۷

۰۱۸۸ ۰۱۸۹ ۰۱۹۰ ۰۱۹۱ ۰۱۹۲ ۰۱۹۳

۱۱۶۷۵، ۱۱۰۷۶، ۱۱۱۴۲، ۱۱۱۴۴، ۱۱۶۹۰

۱۵۴۱، ۱۵۷۷، ۱۵۴۱

اسدآباد ہمدان ۱۵۰

اسکندریہ ۹۰

اسکوہا ۱۵۴۸

اسلامبول (۳)، ۹۰، ۶۲، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۴۰

۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۸

۱۸۸، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۴۴

۵۰۰، ۵۵۶، ۵۹۴، ۶۶۵، ۷۰۵، ۷۰۷

۷۳۹، ۷۴۳، ۹۶۲، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷

۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷

۱۱۴۱، ۱۱۸۷، ۱۲۵۰، ۱۲۵۰، ۱۲۵۰

۱۵۹۴، ۱۵۹۷، ۱۶۰۸

اشتریان ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳

اصفہان ۱۲، ۱۴، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۸

۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۳

۶۶، ۷۴، ۷۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸

۱۵۷ ————— ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۸۱

۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۲۴، ۴۲۴

۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۹، ۴۹۷، ۴۹۴

۴۵۳، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۷، ۴۵۷، ۴۵۴

۴۹۵، ۴۹۵، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۷، ۴۹۷

۴۹۲، ۴۹۸، ۴۹۸، ۴۹۸، ۴۹۸، ۴۹۸

۴۵۷، ۴۵۸، ۴۹۵، ۴۹۵، ۴۹۵، ۴۹۸

۴۸۸، ۴۹۵، ۴۹۵، ۴۹۵، ۴۹۵، ۴۹۵

۴۹۷، ۴۹۷، ۴۹۷، ۴۹۷، ۴۹۷، ۴۹۷

۱۰۹۹، ۱۱۲۱، ۱۱۲۳، ۱۱۲۳

۱۱۳۹، ۱۱۴۱، ۱۱۴۳، ۱۱۴۳، ۱۱۴۳

۱۱۴۷، ۱۱۷۱، ۱۱۷۳، ۱۱۹۶، ۱۲۱۱

۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۸۷، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰

۱۳۴۶، ۱۳۶۱، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۸۸

۱۴۲۰، ۱۴۷۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱

اصفہان کلاتہ ۶۱۵

۱۶۰۰ ————— ۱۶۰۳، ۱۶۰۶

۱۶۰۷، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۲۵

آستارا ۵۷۳، ۹۰۰، ۹۰۸، ۹۰۸، ۹۰۸

۱۰۴۶، ۱۱۴۲، ۱۲۰۹، ۱۳۱۱

آستان قدس رضوی ۲۵۸

آقا بابا قزوینی ۱۱۵۸

آلمان ۷۸۲، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۸۳

۵۵۹، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۱، ۶۶۱، ۶۶۴

۶۶۷، ۶۹۴، ۷۳۱، ۷۷۱، ۷۷۲، ۸۰۹

۸۲۸، ۸۳۱، ۸۴۷، ۱۰۱۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۹

۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۶۳، ۱۳۷۱، ۱۳۷۷

۱۴۲۰، ۱۴۶۱، ۱۴۷۸، ۱۵۵۳

۱۵۵۷، ۱۵۶۴، ۱۵۶۹، ۱۵۹۵، ۱۶۲۴

۱۶۲۵

## الف

احمدآباد ۱۱۸۷، ۱۱۸۸

ادسا ۴۴۱، ۱۳۸۲

ایراک ۱۳۸۰

ازبیل ۱۲۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۴۶، ۲۵۵، ۵۰۸

۶۳۹، ۶۶۷، ۸۳۹، ۹۰۰، ۹۰۰، ۹۰۹

۹۳۷، ۹۵۴، ۱۰۷۱، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴

۱۳۰۵، ۱۳۰۷، ۱۳۱۵، ۱۳۱۵، ۱۳۶۱

۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۸، ۱۳۹۷

۱۵۳۵، ۱۵۷۷

رضیہ ۱۰۱۵

رہستان ۹۴۷

ارومیرہ ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۶، ۵۸۶، ۵۹۵، ۶۰۶، ۶۰۲

۶۱۵، ۶۶۷، ۱۵۴۳، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳

۱۵۹۴، ۱۵۹۴

اروق ۹۷۱

اسیریا ۱۵۶۹

استرآباد ۱۰۰۵، ۱۰۱۵، ۹۰۲، ۱۰۵۸، ۱۰۷۴

۱۹۸۰ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۱۰۶۹ ، ۱۰۶۷ ، ۱۰۵۰ \_\_\_\_\_  
 ۱۰۹۸ ، ۱۰۹۴ ، ۱۰۹۰ ، ۱۰۸۶ ، ۱۰۷۹  
 ۱۱۲۷ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۰۲ ، ۱۱۰۰ ، ۱۰۹۹  
 ۱۱۳۵ ، ۱۱۳۳ ، ۱۱۳۲ ، ۱۱۳۰ ، ۱۱۲۸  
 ۱۱۴۴ ، ۱۱۴۳ ، ۱۱۳۹ ، ۱۱۳۷ ، ۱۱۳۶  
 ۱۱۷۴ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۶۵ ، ۱۱۶۳ ، ۱۱۶۲  
 ۱۲۳۳ ، ۱۲۳۲ ، ۱۱۹۴ ، ۱۱۸۴ ، ۱۱۷۷  
 ۱۳۰۱ ، ۱۲۹۹ ، ۱۲۸۸ ، ۱۲۸۵ ، ۱۲۳۸  
 ۱۳۷۷ ، ۱۳۷۶ ، ۱۳۷۵ ، ۱۳۶۹ ، ۱۳۶۲  
 ۱۴۱۶ ، ۱۳۹۱ ، ۱۳۸۹ ، ۱۳۸۷ ، ۱۳۸۳  
 ۱۴۴۹ ، ۱۴۴۵ ، ۱۴۲۰ ، ۱۴۱۹ ، ۱۴۱۷  
 ۱۴۶۸ ، ۱۴۶۷ ، ۱۴۶۱ ، ۱۴۶۰ ، ۱۴۵۸  
 ۱۴۸۹ ، ۱۴۸۶ ، ۱۴۸۲ ، ۱۴۷۸ ، ۱۴۷۲  
 ۱۵۱۰ ، ۱۵۰۹ ، ۱۵۰۰ ، ۱۴۹۳ ، ۱۴۹۲  
 ۱۵۲۵ ، ۱۵۱۶ ، \_\_\_\_\_ ، ۱۵۱۳  
 ۱۵۶۲ ، ۱۵۵۷ ، ۱۵۵۶ ، ۱۵۵۳ ، ۱۵۵۱  
 ۱۵۷۸ ، ۱۵۷۴ ، ۱۵۶۷ \_\_\_\_\_  
 ۱۵۹۳ ، ۱۵۶۸ ، ۱۵۵۴ ، ۱۵۵۲ ، ۱۵۵۱  
 ۱۶۰۹ ، ۱۶۰۳ ، ۱۶۰۱ ، ۱۶۰۰  
 ۱۶۲۴ ، ۱۶۱۹ ، ۱۶۱۷ \_\_\_\_\_  
 ۱۶۲۵

۱۱۳۴ ، ۱۱۳۳ ، ۲۰۳ ، ۱۷۵ ، ۱۰۹ ، ۸۲  
 ۱۶۲۴ ، ۱۴۳۱ ، ۱۳۸۳ ، ۱۳۸۱ ، ۱۳۷۹ ، ۱۳۷۸  
 افریقا ۱۲۶۵  
 افغانستان ۹۰ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۱۴ ، ۱۵۰ ، ۱۵۳  
 ۱۵۵۴ ، ۱۰۲۰ ، ۱۰۱۹ ، ۶۶۸ ، ۶۶۷  
 الجزیره ۱۲۶۵  
 الوار ۱۱۱۲  
 امامزاده جعفر ۱۰۶۲ ، ۱۴۲۶ ، ۱۴۲۸ ، ۱۴۲۹  
 انانجاتون، محلی در آذربایجان ۱۱۲۶

انزلی ۹۷۱  
 انگلیس - انگلستان ۱۱ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۱ ، ۴۸  
 ۵۷ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۵  
 ۹۶ ، ۹۹ ، ۱۰۶ ، ۱۱۴ ، ۱۲۳ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲  
 ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۶۷ ، ۱۷۸  
 ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۲۷  
 ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷  
 \_\_\_\_\_ ، ۳۷۶ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴  
 ۳۹۵ ، ۳۹۸ ، ۴۰۳ ، ۴۲۱ ، ۴۳۵ ، ۴۴۱  
 ۴۴۲ ، ۴۴۴ ، ۴۴۵ ، ۴۵۲ ، ۴۵۵ ، ۴۶۲  
 ۴۷۳ ، ۴۸۰ ، ۴۸۲ ، ۴۹۳ ، ۵۱۹ ، ۵۲۶  
 ۵۲۸ ، ۵۲۳ ، ۵۵۷ ، ۵۵۹ ، ۵۸۲ ، ۵۸۵  
 ۵۸۷ ، ۵۹۲ ، ۵۹۳ ، ۶۱۲ ، ۶۱۳ ، ۶۲۱  
 ۶۴۴ ، ۶۴۷ ، ۶۵۵ ، ۶۶۰  
 ۶۶۱ ، ۶۶۴ \_\_\_\_\_ ، ۶۷۴ ، ۶۸۱  
 \_\_\_\_\_ ، ۶۸۴ ، ۶۸۶ ، ۶۸۸ ، ۶۹۳  
 ۶۹۴ ، ۷۱۲ ، ۷۳۵ ، ۷۴۴ ، ۷۶۷ ، ۷۸۸  
 ۷۹۳ ، ۷۹۴ ، ۸۰۶ ، ۸۰۷ ، ۸۱۲ ، ۸۲۵  
 \_\_\_\_\_ ، ۸۴۲ ، ۸۴۶ ، ۸۴۷  
 \_\_\_\_\_ ، ۸۵۳ ، ۸۵۶ ، ۸۵۸ ، ۸۶۴  
 ۸۶۶ ، ۸۶۷ ، ۹۲۷ ، ۹۲۸ ، ۹۷۵ ، ۹۷۷  
 ۹۸۴ \_\_\_\_\_ ، ۹۹۰ ، ۹۹۸  
 \_\_\_\_\_ ، ۱۰۱۴ ، ۱۰۲۸ ، ۱۰۳۱  
 ۱۰۳۳ ، ۱۰۳۹ ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۴۳ ، ۱۰۴۷

ایتالیا ۸۲ ، ۱۱۵ ، ۱۶۵ ، ۱۶۴ ، ۱۸۳ ، ۱۵۶۹ ، ۱۶۲۴  
 ایران (در بسیاری از صفحات)  
 ایرلند ۸۳۲ ، ۱۴۸۲  
 ایروان ۱۴۹۵  
 ایل اصائلو ۱۰۸۷  
 ایل امراتی لرستان ۱۴۳۹ ، ۱۴۴۰  
 ایل بختیاری ۵۹۲ ، ۶۲۴ ، ۷۱۲ ، ۸۳۹ ، ۹۹۱  
 ۱۰۸۰ ، ۱۰۸۱ ، ۱۰۸۳ ، ۱۰۸۴ ، ۱۰۸۴  
 ۱۳۸۶ ، ۱۳۱۲  
 ایل بهارلو ۴۵۱ ، ۱۳۸۰  
 ایل ترکمن ۱۰۷۶  
 ایل تنگستانی ۱۳۶۱

فهرست اعلام ۱۹۸۱

یارفروش ۸۹۹، ۱۰۷۴	ایل جاف ۱۵۱۴
بازنج (محلّی اطراف تبریز) ۱۱۱۸، ۱۱۲۲	ایل خلج ۱۰۹۶
باسننج ۹۷۸، ۱۰۳۲، ۱۱۰۰، ۱۱۰۵، ۱۱۱۷	ایل زنگنه مروانی ۱۴۳۸
۱۱۱۹، ۱۱۲۷، ۱۱۳۶، ۱۱۴۶، ۱۱۹۷	ایل ستجایی ۵۹۲، ۶۲۴، ۱۳۸۳، ۱۳۹۸
۱۵۲۶، ۱۵۲۸، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۸۵	۱۵۱۳، ۱۴۸۱، ۱۴۳۵
۱۵۸۹	ایل سیوند ۱۰۱۱
باششاه (حوالی قم) ۱۴۳۴، ۱۴۳۶، ۱۴۴۰	ایل شاهسون ۴۴۷، ۴۷۴، ۴۵۷۵، ۶۲۴، ۶۳۱
۱۴۴۱	۶۳۲، ۹۵۴، ۹۷۴، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵
باششاه تهران ۳۶، ۳۴، ۲۶۰، ۲۷۵	۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۳، ۱۳۸۰
باششمال تبریز ۱۳۰۳، ۱۴۸۲، ۱۴۸۴، ۱۴۸۴، ۱۴۸۷	۱۳۸۲، ۱۳۸۱
۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳	ایل عرب ۱۰۱۱
۱۴۹۵، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹	ایل قاجار ۵۵۱، ۶۰۸، ۶۵۳، ۱۲۹۹
۱۵۵۲، ۱۵۵۲	ایل قشقایی ۷۱۲، ۸۳۹، ۱۲۸۴، ۱۳۰۶
باغ صاحب دیوان تبریز ۹۴۵، ۹۵۰، ۹۶۲	۱۳۱۴، ۱۳۶۷
۹۷۱، ۹۷۸، ۱۱۰۰	ایل قوجه بیگلر ۶۳۰، ۱۳۰۴
باغ مدیریه رشت ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱	ایل کلهر ۵۹۲، ۶۲۴، ۱۳۸۳، ۱۳۹۸، ۱۴۳۵
۱۰۶۷	۱۴۴۰، ۱۴۸۱، ۱۵۱۳
بالکان ۱۶۰۰	ایل هرکی ۱۵۹۲
بحرین ۱۱۴، ۱۰۲	ایل یورنجی ۱۳۸۲
برگن ۶۱، ۱۱۵۹	ایلات خمسه فارس، ۶۲۶، ۱۱۳۶، ۱۳۶۸
بروجرد ۳۳، ۷۳۱، ۸۲۱، ۹۰۱، ۱۰۱۲	ایوانکی ۱۴۲۳، ۱۴۲۶، ۱۴۲۶
۱۳۶۱، ۱۳۹۸، ۱۴۸۱، ۱۵۱۳	
بریتانیا (=انگلستان)	<b>ب</b>
بصره ۹۷، ۱۵۵	بابل ۱۴۳۵
بغداد ۹۲، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۳۰، ۴۷۴، ۵۱۲	بادامک ۳۵، ۱۱۶۰، ۱۱۶۲، ۱۱۸۲، ۱۱۸۶
۵۵۸، ۹۰۶، ۱۰۲۳، ۱۳۸۳، ۱۴۶۸	۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۲۰۰
بلژیک ۸۲، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۷۳، ۲۲۸، ۲۶۲	۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۱۵، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰
۳۴۸، ۳۹۱، ۴۲۲، ۴۵۶، ۸۵۶، ۱۵۶۴	۱۲۲۴، ۱۲۲۸، ۱۲۸۵، ۱۳۱۰، ۱۳۱۲
بلغراد ۱۳۸۲	۱۵۲۱
بلوچستان ۱۰۵، ۳۳۴، ۱۰۳۰	بادکویه ۶۶۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۴۵۴، ۴۶۲
بمبئی ۵۶، ۱۵۱، ۱۴۱۹	۵۵۶، ۵۷۵، ۱۰۳۵، ۱۰۴۴، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷
بناب ۹۰۹	۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۳۵۳، ۱۴۴۹، ۱۵۰۳
بنلر انزلی ۱۲۱، ۱۶۰، ۱۶۷، ۴۵۴، ۴۶۲	۱۶۱۷، ۱۵۰۴

۱۶۸۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۱۵۷۵، ۹۱۲، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۴۳  
 ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۳  
 ۱۰۷۰، ۱۰۷۴، ۱۱۴۲، ۱۱۵۷، ۱۱۸۱  
 ۱۳۶۱، ۱۴۴۹، ۱۴۶۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۳۷  
 بندر بوشهر ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۰۰۹  
 ۱۱۳۷، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۳۰۹، ۱۴۱۹  
 بندر جز ۱۱۴۴، ۶۵۰  
 بندر عباس ۶۶۷، ۱۱۳۶، ۱۱۴۶  
 بندر مشهد ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶  
 بوریسگ (در روسیه) ۲۱۴  
 بیرجند ۶۶۷  
 بیادآباد ۱۰۷۸  
 بیروت ۸۱۵  
 بیک اوغلی (در عثمانی) ۱۰۲۴  
**پ**  
 پارک (پارک اتابک) ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹، ۱۳۵۱، ۱۳۵۳، ۱۳۵۵، ۱۳۶۲  
 ۱۳۷۱، ۱۴۷۰، ۱۴۷۷، ۱۵۱۹  
 پارک امین الدوله ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴  
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۸۹  
 ۱۸۲۰، ۱۲۳۶  
 پاریس ۹۰، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۷۸، ۱۸۱، ۳۶۰  
 ۳۸۰، ۴۲۲، ۴۴۳، ۴۶۸، ۵۵۹، ۵۹۳  
 ۵۹۴، ۹۹۰، ۹۹۱، ۱۰۰۹، ۱۰۲۸  
 ۱۰۶۵، ۱۰۷۹، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۳۱۷  
 ۱۳۴۲، ۱۳۸۲، ۱۶۱۷  
 پیترسبورگ = پترزبورگ = پترزبورک ۵۸، ۹۱  
 ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۵۸، ۱۷۸، ۳۶۹، ۴۱۴  
 ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۶۱، ۴۸۲، ۶۶۰  
 ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۰، ۶۸۹، ۷۱۰، ۷۱۲  
 ۷۵۶، ۸۴۹، ۹۹۷، ۹۹۸، ۱۰۱۷، ۱۰۲۹

۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۱۰۱  
 ۱۱۷۷، ۱۳۷۷، ۱۴۲۱، ۱۴۷۵، ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۴، ۱۵۳۷، ۱۵۵۴، ۱۶۱۴، ۱۶۱۷  
 ۱۶۱۸  
 بل آجی ۸۵۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۷۷  
 ۱۱۲۶، ۱۴۸۷، ۱۴۹۶، ۱۵۳۶  
 بل خداآفرین ۱۳۰۸  
 بل لوشان ۱۱۵۷  
 پله سوار (قریه) ۶۳۰  
**ت**  
 تبریز ۸، ۱۶، ۸۹، ۹۶، ۱۰۴، ۱۴۲، ۱۴۳  
 ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۱  
 ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۱، ۳۷۴، ۳۷۵  
 ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۳، ۳۹۹  
 ۴۴۴، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۳  
 ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۴  
 ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۵۸  
 ۵۸۵، ۵۹۱، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳  
 ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۸۹، ۶۹۲  
 ۶۹۷، ۷۱۶، ۷۲۷، ۷۳۰  
 ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۴۵، ۸۳۱، ۸۳۹  
 ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۹، ۸۵۲  
 ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۶۰، ۹۱۷  
 ۹۱۸، ۹۳۳، ۹۳۹  
 ۹۴۳، ۹۷۱  
 ۹۷۸، ۹۸۵، ۹۸۹، ۹۹۰  
 ۹۹۴، ۱۰۰۰  
 ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۲۵  
 ۱۰۲۸، ۱۰۳۳، ۱۰۳۶  
 ۱۰۳۷، ۱۰۴۱، ۱۰۴۳، ۱۰۴۷  
 ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۶۴، ۱۰۶۶، ۱۰۷۱  
 ۱۰۷۲، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۹۰

فهرست اعلام ۱۶۸۳

۱۶۷۳ ۱۶۸۰ ۱۶۸۴ ۱۶۸۸ ۱۶۹۹ ۱۶۰۳  
 ۱۶۰۹ ۱۶۱۰ ۱۶۱۱ ۱۶۱۴ ۱۶۱۸ ۱۶۲۱  
 ۱۶۲۳ ۱۶۲۴ ۱۶۲۸ ۱۶۳۷ ۱۶۴۲ ۱۶۴۵  
 ۱۶۴۷ ۱۶۵۲ ۱۶۵۹ ۱۶۶۰ ۱۶۶۳ ۱۶۶۶  
 ۱۶۶۷ ۱۶۶۸ ۱۶۷۴ ۱۶۷۵ ۱۶۷۷ ۱۶۷۹  
 \_\_\_\_\_ ۱۶۹۴ ۱۶۰۰ ۱۶۰۹ \_\_\_\_\_  
 \_\_\_\_\_ ۱۶۲۰ \_\_\_\_\_

۱۶۶۹ ۱۶۶۹ ۱۶۶۶ ۱۶۶۲ ۱۶۶۹ ۱۶۶۹  
 \_\_\_\_\_ ۱۶۸۷ ۱۶۹۰ \_\_\_\_\_  
 \_\_\_\_\_ ۱۶۹۷ ۱۶۰۴ ۱۶۰۷ ۱۶۰۹ \_\_\_\_\_  
 ۱۶۱۰ ۱۶۱۲ ۱۶۱۳ ۱۶۱۴ ۱۶۲۱ ۱۶۲۵  
 ۱۶۲۶ ۱۶۲۹ ۱۶۳۰ ۱۶۳۳ ۱۶۳۴ ۱۶۴۵  
 \_\_\_\_\_ ۱۶۵۳ ۱۶۶۲ ۱۶۶۳ ۱۶۷۱ \_\_\_\_\_

۱۶۷۸ ۱۶۸۰ ۱۶۸۱ ۱۶۹۰ ۱۶۹۲ ۱۶۹۴  
 ۱۶۹۵ ۱۶۹۸ ۱۷۰۰ (و در بسیاری از  
 صفحات تا پایان کتاب)

۱۷۱۲ ۱۷۱۳ ۱۷۱۴ ۱۷۱۵ ۱۷۱۶ ۱۷۱۷  
 ۱۷۱۸ ۱۷۱۹ ۱۷۲۰ ۱۷۲۱ ۱۷۲۲ ۱۷۲۳  
 ۱۷۲۴ ۱۷۲۵ ۱۷۲۶ ۱۷۲۷ ۱۷۲۸ ۱۷۲۹  
 ۱۷۳۰ ۱۷۳۱ ۱۷۳۲ ۱۷۳۳ ۱۷۳۴ ۱۷۳۵  
 ۱۷۳۶ ۱۷۳۷ ۱۷۳۸ ۱۷۳۹ ۱۷۴۰ ۱۷۴۱  
 ۱۷۴۲ ۱۷۴۳ ۱۷۴۴ ۱۷۴۵ ۱۷۴۶ ۱۷۴۷  
 ۱۷۴۸ ۱۷۴۹ ۱۷۵۰ ۱۷۵۱ ۱۷۵۲ ۱۷۵۳  
 ۱۷۵۴ ۱۷۵۵ ۱۷۵۶ ۱۷۵۷ ۱۷۵۸ ۱۷۵۹  
 ۱۷۶۰ ۱۷۶۱ ۱۷۶۲ ۱۷۶۳ ۱۷۶۴ ۱۷۶۵  
 ۱۷۶۶ ۱۷۶۷ ۱۷۶۸ ۱۷۶۹ ۱۷۷۰ ۱۷۷۱  
 ۱۷۷۲ ۱۷۷۳ ۱۷۷۴ ۱۷۷۵ ۱۷۷۶ ۱۷۷۷  
 ۱۷۷۸ ۱۷۷۹ ۱۷۸۰ ۱۷۸۱ ۱۷۸۲ ۱۷۸۳  
 ۱۷۸۴ ۱۷۸۵ ۱۷۸۶ ۱۷۸۷ ۱۷۸۸ ۱۷۸۹  
 ۱۷۹۰ ۱۷۹۱ ۱۷۹۲ ۱۷۹۳ ۱۷۹۴ ۱۷۹۵  
 ۱۷۹۶ ۱۷۹۷ ۱۷۹۸ ۱۷۹۹ ۱۸۰۰ ۱۸۰۱  
 ۱۸۰۲ ۱۸۰۳ ۱۸۰۴ ۱۸۰۵ ۱۸۰۶ ۱۸۰۷  
 ۱۸۰۸ ۱۸۰۹ ۱۸۱۰ ۱۸۱۱ ۱۸۱۲ ۱۸۱۳

جنگ اشتر پنان (= اشتر پنان)

جنگ الوار (= الوار)

جنگ امامزاده جعفر (= امامزاده جعفر)

جنگ بادامک (= بادامک)

جنگ باغشاه (= باغشاه)

جنگ یازک (= یازک)

جنگ سواد کوه (= سواد کوه)

جنگ شاه آباد (= شاه آباد)

جنگ علیشاه عوض (= علیشاه عوض)

جنگ هندوچین ۱۲۰۹

حواد کندلی (قریه) ۶۳۰

جوشقان ۱۰۹۸

۱۶۰۰ ۱۶۰۷ ۱۶۰۶ ۱۶۰۳ ۱۶۰۴  
 \_\_\_\_\_ ۱۶۱۳ ۱۶۱۴ ۱۶۱۵ \_\_\_\_\_  
 ۱۶۱۶ ۱۶۱۷ ۱۶۲۰ ۱۶۲۱ ۱۶۲۲ ۱۶۲۳  
 ۱۶۲۴ ۱۶۲۵ ۱۶۲۸ ۱۶۲۹ ۱۶۳۰ ۱۶۳۱  
 \_\_\_\_\_ ۱۶۳۲ ۱۶۳۳ ۱۶۳۴ ۱۶۳۵  
 ۱۶۳۶ ۱۶۳۷ ۱۶۳۸ ۱۶۳۹ ۱۶۴۰ ۱۶۴۱  
 ۱۶۴۲ ۱۶۴۳ ۱۶۴۴ ۱۶۴۵ ۱۶۴۶ ۱۶۴۷  
 ۱۶۴۸ ۱۶۴۹ ۱۶۵۰ ۱۶۵۱ ۱۶۵۲ ۱۶۵۳  
 \_\_\_\_\_ ۱۶۵۴ ۱۶۵۵ ۱۶۵۶ ۱۶۵۷  
 ۱۶۵۸ ۱۶۵۹ ۱۶۶۰ ۱۶۶۱ ۱۶۶۲ ۱۶۶۳  
 ۱۶۶۴ ۱۶۶۵ ۱۶۶۶ ۱۶۶۷ ۱۶۶۸ ۱۶۶۹  
 ۱۶۷۰ ۱۶۷۱ ۱۶۷۲ ۱۶۷۳ ۱۶۷۴ ۱۶۷۵  
 ۱۶۷۶ ۱۶۷۷ ۱۶۷۸ ۱۶۷۹ ۱۶۸۰ ۱۶۸۱  
 ۱۶۸۲ ۱۶۸۳ ۱۶۸۴ ۱۶۸۵ ۱۶۸۶ ۱۶۸۷  
 ۱۶۸۸ ۱۶۸۹ ۱۶۹۰ ۱۶۹۱ ۱۶۹۲ ۱۶۹۳  
 ۱۶۹۴ ۱۶۹۵ ۱۶۹۶ ۱۶۹۷ ۱۶۹۸ ۱۶۹۹  
 ۱۷۰۰ ۱۷۰۱ ۱۷۰۲ ۱۷۰۳ ۱۷۰۴ ۱۷۰۵  
 ۱۷۰۶ ۱۷۰۷ ۱۷۰۸ ۱۷۰۹ ۱۷۱۰ ۱۷۱۱  
 ۱۷۱۲ ۱۷۱۳ ۱۷۱۴ ۱۷۱۵ ۱۷۱۶ ۱۷۱۷  
 ۱۷۱۸ ۱۷۱۹ ۱۷۲۰ ۱۷۲۱ ۱۷۲۲ ۱۷۲۳  
 ۱۷۲۴ ۱۷۲۵ ۱۷۲۶ ۱۷۲۷ ۱۷۲۸ ۱۷۲۹  
 ۱۷۳۰ ۱۷۳۱ ۱۷۳۲ ۱۷۳۳ ۱۷۳۴ ۱۷۳۵  
 ۱۷۳۶ ۱۷۳۷ ۱۷۳۸ ۱۷۳۹ ۱۷۴۰ ۱۷۴۱  
 ۱۷۴۲ ۱۷۴۳ ۱۷۴۴ ۱۷۴۵ ۱۷۴۶ ۱۷۴۷  
 ۱۷۴۸ ۱۷۴۹ ۱۷۵۰ ۱۷۵۱ ۱۷۵۲ ۱۷۵۳  
 ۱۷۵۴ ۱۷۵۵ ۱۷۵۶ ۱۷۵۷ ۱۷۵۸ ۱۷۵۹  
 ۱۷۶۰ ۱۷۶۱ ۱۷۶۲ ۱۷۶۳ ۱۷۶۴ ۱۷۶۵  
 ۱۷۶۶ ۱۷۶۷ ۱۷۶۸ ۱۷۶۹ ۱۷۷۰ ۱۷۷۱  
 ۱۷۷۲ ۱۷۷۳ ۱۷۷۴ ۱۷۷۵ ۱۷۷۶ ۱۷۷۷  
 ۱۷۷۸ ۱۷۷۹ ۱۷۸۰ ۱۷۸۱ ۱۷۸۲ ۱۷۸۳  
 ۱۷۸۴ ۱۷۸۵ ۱۷۸۶ ۱۷۸۷ ۱۷۸۸ ۱۷۸۹  
 ۱۷۹۰ ۱۷۹۱ ۱۷۹۲ ۱۷۹۳ ۱۷۹۴ ۱۷۹۵  
 ۱۷۹۶ ۱۷۹۷ ۱۷۹۸ ۱۷۹۹ ۱۸۰۰ ۱۸۰۱  
 ۱۸۰۲ ۱۸۰۳ ۱۸۰۴ ۱۸۰۵ ۱۸۰۶ ۱۸۰۷  
 ۱۸۰۸ ۱۸۰۹ ۱۸۱۰ ۱۸۱۱ ۱۸۱۲ ۱۸۱۳

تپه سف ۱۶۸۸

فرسوال ۱۳۲، ۱۳۱

قریبت حیمری = قریبت حیلریه ۱۱۴۳

قرگستان ۵۲۰، ۱۰۲۰، ۱۲۶۵

قرگانه ۹۸۵

قرگستان ۱۰۵

قرگین چای ۸۶

قرگه ۹۸۱، ۱۰۰۵

قشس ۱۰۰۷ ۲۱۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۷ ۱۰۴۴  
 ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳

تنگان ۴۱۲ ۷۴۲ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۶۳  
 تنگستان ۱۱۴۳

توس ۱۲۶۵

توسرکان ۷۳۱

تهران ۱۲ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۵ ۴۸  
 ۸۶ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۹ ۱۰۴ ۱۰۵

۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۲۱  
 ۱۲۵ ۱۳۱ ۱۳۵ ۱۴۵ ۱۵۸ ۱۵۹

۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۶ ۱۶۹ ۱۷۰



۱۵۹۹، ۱۶۰۸

خیوه ۹۸۵

د

دامغان ۱۴۲۳، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶

دستجرد ۱۰۸۸

دشتستان ۳۳۲

دشت شاطرانلو ۹۷۳

دشت غازان ۱۱۲۰

دماوند ۱۱۰۶

دوشان تپه ۹۷، ۱۱۹۳

دولت آباد (ملک شعاع السلطنه) ۱۴۴۷

ده زرگر (قریه) ۶۳۰

ده شورجه ۱۵۱۹

دیزج ۱۱۲۳

خیوه ۱۵۹۵

دیه شاه ۱۱۸۸

ذوالفقار = افغانستان ۶۶۷

ر

ریاط کریم ۱۰۹۹، ۱۱۷۲، ۱۱۷۷، ۱۱۷۹

۱۱۸۸

رشت ۱۲، ۳۲، ۳۵، ۸۶، ۲۲۹، ۴۵۴، ۵۴۹

۵۸۳، ۵۸۵، ۶۹۰، ۶۹۲، ۷۴۲، ۷۴۳

۷۹۴-، ۹۱۰، ۹۶۴، ۹۷۸، ۱۰۱۶، ۱۰۳۵

۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲

۱۰۴۳، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱

۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۷

۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴

۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰

۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۴، ۱۰۸۰، ۱۰۹۸

ج

چهارمجال بختیاری ۱۰۸۷، ۱۰۹۸

چین ۱۶

ح

حاجی ترخان = طرخان ۱۷۸

حسرتان ۱۳۰۸

حسن آباد قم ۳۶۴، ۱۰۹۹، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲

۱۱۷۹، ۱۱۸۸، ۱۱۹۹

حسین آباد (ملک شعاع السلطنه) ۱۴۴۷

حیدرآباد دکن ۱۵۴

خ

خالدآباد ۱۳۱۱

خان تختی ۱۵۹۴

خان والده (در عثمانی) ۱۰۲۴

خجند ۹۸۵

خراسان ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۶۹، ۲۰۴، ۳۲۴

۳۲۶، ۴۱۲، ۴۳۷، ۴۵۵، ۴۵۷، ۵۷۵

۶۱۵، ۶۸۹، ۹۸۶، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶، ۱۱۳۶

۱۲۷۴، ۱۴۱۴، ۱۵۱۱، ۱۵۷۵، ۱۶۲۲

خرم آباد ۱۳۶۱، ۱۴۴۳

خطیب (محلی در اطراف تبریز) ۱۱۱۸

۱۱۱۹، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳

خلجستان ۷۱۹

خلخال ۵۹۵، ۱۳۰۵، ۱۳۰۹، ۱۳۱۸، ۱۳۶۲

خسسه ۱۵۱۶

خمه فیه (محلی در اطراف تبریز) ۱۱۰۹

خویستان ۱۰۸۰، ۱۳۰۶، ۱۳۱۳

خواف ۶۶۷

خوانسار ۹۱۶

خوی ۶۰۳، ۶۱۵، ۶۹۷، ۱۱۱۳، ۱۵۹۲

ژنوز ۱۱۰۵، ۱۵۴۴

ژ

ژاپن ۸۷، ۸۸، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۶۴،  
۱۵۲۴، ۱۲۷۷، ۱۰۳۸، ۹۹۹

لس

ساری ۹۲۷، ۹۹۱

سامره ۹۷

ساوجیلاغ ۵۹۱، ۶۹۷

ساوه ۵۸۸، ۱۴۱۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۶، ۱۴۳۸،  
۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۵۱۳

سبزوار ۵۱۱

سترن سو (قریه) ۶۳۰

سراب ۹۷۱، ۱۳۰۴، ۱۳۰۹

سرخس ۱۰۵

سرخه جصار ۱۲۵۴

سردرود ۹۷۱، ۱۱۰۸، ۱۱۱۰، ۱۱۲۰، ۱۱۲۲

سرقدر آقا ۲۷۲، ۱۱۹۱، ۱۱۹۸

سلماس ۶۱۵، ۹۰۸، ۱۱۰۴، ۱۱۱۳، ۱۵۲۴،  
۱۵۹۲، ۱۵۹۴

سمنان ۱۰۱۱، ۱۴۰۳، ۱۴۱۸، ۱۴۲۳، ۱۵۱۰

سن بطرز بوغ (پطرسبورغ)

سندج ۱۵۷۹، ۱۵۷۸

سوادکوه ۱۴۳۳

سوریه ۱۸۸، ۱۰۱۸، ۱۲۷۶

سویرگ (قلعه) در روسیه ۲۶۴

سوئد ۳۳، ۱۲۰۹، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۴۹۱

سوئیس ۱۲۳، ۱۲۷، ۴۶۱، ۴۶۸، ۸۳۱، ۸۴۶،  
۹۹۰، ۹۹۹، ۱۰۳۱، ۱۰۷۳، ۱۵۶۴

۱۶۱۶

سیرری ۱۰۴۲

سیرجان ۱۸۷، ۱۳۸۰

۱۱۰۰، ۱۱۴۵، ۱۶۵۸، ۱۹۶۰، ۱۹۶۲

۱۹۸۳، ۱۲۰۳، ۱۲۸۲، ۱۳۸۸، ۱۳۹۳

۱۴۵۵، ۱۴۷۱، ۱۴۷۳، ۱۴۹۸، ۱۵۰۰

۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۲۴

۱۵۲۷، ۱۵۴۴، ۱۵۴۶، ۱۶۱۱

رستجان ۳۲۳، ۹۲۳

روس - روسیه - شوروی ۱۱، ۲۴، ۲۶، ۳۲

۲۳، ۸۶، ۸۷، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۲۱

۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۴

۱۵۴، ۱۶۷، ۱۹۱، ۲۱۲

۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۶۴، ۲۶۶

۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷

۳۸۰، ۳۸۷، ۳۹۳، ۴۰۳، ۴۱۳، ۴۱۶

۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۳

۴۴۴، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۶۴

۴۷۱، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۵۰، ۴۵۲

۴۵۹، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶

۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۷۱، ۴۵۳، ۴۵۴

۴۵۱، ۴۵۷، ۴۹۳، ۴۹۴، ۶۰۶، ۶۱۲

۶۱۳، ۶۱۵، ۶۲۱، ۶۳۰، ۶۴۴

۶۶۰، ۶۵۵، ۶۴۷

۶۷۴، ۶۷۹، ۶۸۱

۶۸۸، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵

۶۹۸، (و در بسیاری از صفحات تا پایان

کتاب)

ز

زرتیبه احمدآباد ۱۱۸۳

زرتند ۱۴۳۶، ۱۴۳۸

زرتجان ۸۹، ۱۰۰، ۴۵۵، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۲۴

۵۹۵، ۶۰۳، ۷۲۸، ۱۲۴۷، ۱۲۹۲، ۱۳۰۷

۱۳۱۹، ۱۴۱۳، ۱۴۷۹، ۱۵۱۷، ۱۵۵۵

۱۵۷۵، ۱۵۷۷، ۱۵۹۱



۱۶۸۶ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

سیستان ۱۰۱۲، ۱۶۱۷، ۱۵۰۴، ۱۳۳۴

ش

شام غازان ۱۱۲۷، ۱۱۲۲

شاهرود ۱۴۰۳، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳

شاه آباد (حوالی قم) ۱۱۷۶، ۱۱۸۳، ۱۱۸۸

۱۲۰۰، ۱۲۸۵، ۱۴۴۰

شقارود ۵۰۸

شمس آباد ۱۲۵۳، ۱۲۵۴

شمس العماره ۳۵۸

شورین ۱۵۱۷

شیراز ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۶۲۴، ۱۵۵۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۹

۲۴۵، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۰

۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۹، ۵۸۳، ۵۹۵، ۶۰۳

۶۱۵، ۶۲۶، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۶۱، ۶۹۲

۷۴۳، ۷۴۵، ۸۱۷، ۹۲۳، ۹۹۶، ۱۰۰۹

۱۰۰۱۰، ۱۰۱۱۱، ۱۰۰۳۶، ۱۰۱۴۳، ۱۰۱۴۲

۱۲۸۴، ۱۲۸۸، ۱۳۱۱، ۱۳۱۸، ۱۳۳۹

۱۴۱۹، ۱۵۱۱

شیروان ۱۰۲۰

ط

طارم ۵۹۵، ۱۴۲۵

طرنک تپه = نرنگ تپه = نونگ تپه ۶۱۵

ع

عبدالعظیم (حضرت) = شهری ۳۱، ۳۲، ۳۵

۹۱، ۹۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۵۴، ۲۵۳، ۲۶۰

۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵

۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵

۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴

۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸

۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵

۳۶۶، ۳۷۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶

۴۵۱۲، ۴۵۱۳، ۴۵۱۴، ۴۵۲۶، ۴۵۲۷، ۴۵۲۹

۴۵۵۸، ۴۵۷۰، ۴۵۹۹، ۴۶۰۰، ۴۶۰۴، ۴۶۰۵

۴۶۹۸، ۴۷۱۴، ۴۷۱۹، ۴۷۳۸، ۴۷۴۵، ۸۲۵

۸۳۴، ۹۸۳، ۹۸۸، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳

۱۰۰۵، ۱۰۱۳۷، ۱۱۳۹، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲

۱۲۳۵، ۱۲۵۵، ۱۲۵۸، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳

۱۲۶۶، ۱۲۶۹، ۱۴۲۸

عبدلآباد ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱

عشماتی ۲۵، ۳۲، ۹۲، ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۴۱

۴۵۳، ۴۵۴، ۱۵۵، ۱۶۹، ۲۰۷، ۲۱۰

۲۵۶، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰

۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۲۱

۳۲۲، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۶۸، ۴۸۲

۴۹۷، ۵۱۲، ۵۳۲، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۶

۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۸

۴۶۵، ۷۱۲، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۷، ۹۳۷

۹۵۴، ۹۷۲، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۸، ۹۹۱

۹۹۳، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۲۱، ۱۰۲۳

۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۳۲، ۱۰۳۹

۱۰۶۵، ۱۰۶۸، ۱۱۲۷، ۱۱۳۷، ۱۱۳۹

۱۱۴۱، ۱۱۶۵، ۱۱۶۰، ۱۲۵۰، ۱۲۵۴، ۱۲۶۵

۱۲۷۷، ۱۳۰۲، ۱۳۱۵، ۱۳۵۳، ۱۳۸۳

۱۴۶۹، ۱۵۲۷، ۱۵۳۹، ۱۵۴۴، ۱۵۹۴

۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۶۰۰، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵

عجب شیر ۱۱۰۷، ۱۵۴۴

عدن ۹۰

عراق ۹۲، ۱۰۸، ۳۰۷، ۳۶۴، ۵۰۴، ۵۱۱

۵۱۲، ۹۱۵، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۷

۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۱۰۲، ۱۳۱۰، ۱۳۹۹

۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷

عربستان ۱۸، ۱۰۹۸

عشرت آباد ۲۵۹

عشق آباد ۱۶۰، ۳۳۳، ۱۰۷۶

فہرست اعلام ۱۹۸۷

قاسم آباد ۱۱۷۹، ۱۱۸۸، ۱۲۲۳  
 قائم ۳۳۱، ۵۰۴  
 قرابتہ ۱۱۷۹، ۱۱۸۵، ۱۱۸۸  
 قراچہ داغ = قراچہ داغ ۷۱۲، ۷۲۹، ۸۳۹، ۹۴۶  
 ۱۱۰۴، ۱۱۰۶، ۱۱۳۲، ۱۱۵۹، ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۷، ۱۵۲۴

قروہ (قریہ) ۱۰۰  
 قروہ داغ ۱۵۷۷  
 قروہ داغ ۱۳۳، ۱۳۰۴، ۱۳۸۱، ۱۵۹۳  
 قروہ ملکیاں = قروہ ملک ۹۷۱، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱

قزویں ۳۵، ۹۲، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ۲۷۸  
 ۱۷۹، ۱۹۲، ۴۹۲، ۵۴۹، ۵۷۳، ۵۸۸، ۶۰۸  
 ۶۱۷، ۶۳۹، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۴، ۶۷۴، ۸۲۴  
 ۹۰۵، ۹۱۳، ۹۱۶، ۹۱۶، ۹۱۶، ۹۱۶، ۹۱۶، ۹۱۶، ۹۱۶  
 ۱۰۵۴، ۱۰۵۴، ۱۰۶۹، ۱۰۶۹، ۱۰۶۹، ۱۰۶۹، ۱۰۶۹  
 ۱۱۲۶، ۱۱۲۶، ۱۱۲۶، ۱۱۲۶، ۱۱۲۶، ۱۱۲۶، ۱۱۲۶  
 ۱۱۳۹، ۱۱۴۱، ۱۱۴۱، ۱۱۴۱، ۱۱۴۱، ۱۱۴۱، ۱۱۴۱، ۱۱۴۱  
 ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۰، ۱۱۶۰، ۱۱۶۰، ۱۱۶۰، ۱۱۶۰، ۱۱۶۰  
 ۱۱۶۵، ۱۱۶۷، ۱۱۶۷، ۱۱۶۷، ۱۱۶۷، ۱۱۶۷، ۱۱۶۷، ۱۱۶۷  
 ۱۱۸۳، ۱۱۹۱، ۱۱۹۱، ۱۱۹۱، ۱۱۹۱، ۱۱۹۱، ۱۱۹۱، ۱۱۹۱  
 ۱۲۱۹، ۱۲۲۶، ۱۲۲۶، ۱۲۲۶، ۱۲۲۶، ۱۲۲۶، ۱۲۲۶، ۱۲۲۶  
 ۱۲۱۲، ۱۳۱۶، ۱۴۱۸، ۱۴۱۸، ۱۴۱۸، ۱۴۱۸، ۱۴۱۸، ۱۴۱۸  
 ۱۴۷۱، ۱۴۸۹، ۱۴۸۹، ۱۴۸۹، ۱۴۸۹، ۱۴۸۹، ۱۴۸۹، ۱۴۸۹  
 ۱۵۲۱، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۴، ۱۵۲۴، ۱۵۲۴، ۱۵۲۴، ۱۵۲۴  
 ۱۵۷۱، ۱۵۷۵، ۱۵۸۵

قصر شیرین ۱۱۴، ۲۳۰، ۲۶۷  
 قصر قاجار ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸  
 قفقاز ۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۳۶۴، ۴۱۶، ۴۵۳  
 ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۴۰، ۵۵۶، ۵۷۵، ۶۳۵  
 ۶۶۱، ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۱۰، ۷۳۵، ۸۳۱  
 ۸۳۸، ۹۳۶، ۹۴۴، ۹۷۱، ۹۸۵، ۱۰۱۶  
 ۱۰۱۶، ۱۰۱۶، ۱۰۲۰، ۱۰۲۰، ۱۰۲۰، ۱۰۲۰، ۱۰۲۰، ۱۰۲۰

علی آباد قہ ۳۶۵، ۱۱۷۱، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴  
 عشاہ عوض ۱۱۷۹، ۱۱۸۰  
 عماد ۱۰۵

غ

غار ۱۵۱۰  
 غازیان ۱۴۹۹، ۱۵۰۰

ف

فارس ۸۴، ۹۶، ۱۶۱، ۲۴۵، ۲۴۵، ۲۴۵، ۲۴۵، ۲۴۵، ۲۴۵  
 ۳۳۲، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۵۲، ۴۵۲، ۴۵۲، ۴۵۲  
 ۵۵۸، ۵۷۰، ۶۲۶، ۶۳۹، ۶۴۷، ۶۶۱  
 ۷۱۲، ۷۱۹، ۸۵۸، ۹۰۴، ۹۰۴، ۹۰۴، ۹۰۴  
 ۱۰۱۱، ۱۱۳۵، ۱۱۴۳، ۱۲۳۳، ۱۲۳۳  
 ۱۲۷۴، ۱۲۸۰، ۱۲۸۴، ۱۲۸۴، ۱۲۸۴، ۱۲۸۴  
 ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۱، ۱۳۱۱، ۱۳۱۱  
 ۱۳۳۸، ۱۳۳۸، ۱۳۳۸، ۱۳۳۸  
 فرانہ ۱۲، ۱۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۱۰۷  
 ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۳، ۱۲۳  
 ۱۸۷، ۲۳۹، ۲۳۹، ۳۳۶، ۳۳۶، ۳۳۶، ۳۳۶  
 ۴۵۹، ۶۰۴، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۴، ۶۲۴، ۶۲۴  
 ۶۶۹، ۸۰۲، ۸۱۲، ۸۲۹، ۸۲۹، ۸۲۹، ۸۲۹  
 ۸۵۶، ۸۵۶، ۸۵۶، ۸۵۶، ۸۵۶، ۸۵۶، ۸۵۶  
 ۹۹۹، ۹۹۹، ۱۰۰۲، ۱۰۰۲، ۱۰۰۲، ۱۰۰۲، ۱۰۰۲  
 ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۵، ۱۲۱۵، ۱۲۱۵، ۱۲۱۵  
 ۱۴۵۴، ۱۴۵۴، ۱۴۵۴، ۱۴۵۴، ۱۴۵۴، ۱۴۵۴  
 ۱۵۳۵، ۱۵۳۵، ۱۵۳۵، ۱۵۳۵، ۱۵۳۵، ۱۵۳۵

۱۶۲۴

فلسطین ۴۵۳

فیونان ۴۵۴

فیروز پورہ (۱۷ کیلومتری قزویں) ۱۱۸۵

فیروز کوہ ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۴، ۱۴۳۳

ق

۱۶۸۸ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۱۰۳۱، ۱۴۶۸  
 کرج ۱۰۹۸، ۱۱۶۷، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶،  
 ۱۱۷۷، ۱۱۷۹، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۲۰۰،  
 ۱۳۱۲، ۱۳۱۷، ۱۵۲۱، ۱۵۸۰  
 کردستان ۵۸، ۱۰۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۴۸۴، ۵۲۵،

۶۱۵، ۶۳۹، ۹۱۳، ۱۰۱۲، ۱۵۱۴، ۱۵۱۶،  
 ۱۵۱۸، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۷۲، ۱۵۷۶،  
 ۱۵۷۸، ۱۵۹۴

کرمان ۹، ۱۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۳۹،  
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۷،  
 ۳۰۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۴۲۹، ۴۵۱، ۴۵۲،  
 ۵۰۰، ۵۰۸، ۵۷۰، ۶۰۸، ۶۳۹، ۶۶۷،  
 ۶۹۸، ۸۹۴، ۸۹۶، ۸۹۸، ۹۰۷، ۹۲۰،  
 ۹۲۱، ۹۲۲، ۱۰۰۹، ۱۰۱۱، ۱۱۴۴،  
 ۱۲۷۳، ۱۳۸۰، ۱۵۱۱

کرمانشاه = کرمانشاهان ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۸۰،  
 ۱۵۴۵، ۱۵۴۳، ۱۵۹۲، ۱۵۹۵، ۱۶۳۹، ۱۶۹۲،  
 ۱۶۹۷، ۱۷۸۷، ۱۸۱۴، ۱۸۲۱، ۱۸۹۰، ۱۸۹۸،  
 ۱۸۹۹، ۱۹۱۴، ۱۹۳۷، ۱۹۳۸، ۱۹۳۹،  
 ۱۴۴۳، ۱۴۸۱، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵،  
 ۱۵۱۶، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷،  
 ۱۵۶۷، ۱۵۷۲، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷،  
 ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۱

کردان اصفهان ۵۴  
 کلات ۲۷۶، ۲۷۸، ۵۱۶، ۵۹۱، ۵۹۲، ۱۲۷۸،  
 کلکته ۸۷، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۹۶، ۲۰۶، ۶۶۴،  
 ۱۰۳۶، ۱۰۳۸

کمره ۹۱۵، ۹۱۶، ۱۳۹۹  
 کوهسنگی (اسم معل) ۱۴۳۹  
 کوههای ترق نظر ۱۵۱۰  
 کهریزک ۱۰۹، ۱۱۵  
 کهکلیویه ۱۳۱۴  
 کهکله شهر ۱۵۹۴

۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۶، ۱۰۵۰،  
 ۱۰۵۱، ۱۰۶۸، ۱۰۷۱، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴،  
 ۱۱۵۸، ۱۲۶۵، ۱۳۰۳، ۱۳۵۴، ۱۳۶۴،  
 ۱۳۶۷، ۱۴۲۱، ۱۴۵۹، ۱۵۰۳، ۱۵۴۲،  
 ۱۵۴۴، ۱۵۴۸، ۱۵۵۱، ۱۵۹۸، ۱۶۰۸

قلمه شاه ۱۱۸۸

قم ۲۶۰، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۶۴،  
 ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۰،  
 ۳۸۱، ۴۴۷، ۵۰۳، ۵۷۳، ۵۷۵، ۶۰۳،  
 ۶۹۷، ۸۸۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۲۳، ۹۶۴،  
 ۱۰۱۲، ۱۰۹۴، ۱۰۹۸، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷،  
 ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۹، ۱۱۹۱،  
 ۱۱۹۹، ۱۲۷۷، ۱۳۶۱، ۱۴۰۰، ۱۴۳۶،  
 ۱۴۳۸، ۱۴۴۱، ۱۴۷۹، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲،  
 ۱۵۶۸

قم باغی ۱۵۴۲  
 قمش تپه = گمش تپه = گوش تپه ۱۳۲۹،  
 ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۳۳، ۱۴۸۰

قوچان ۳۳۳، ۵۰۸  
 قیون میدانی (در آذربایجان) ۱۵۵۲

ک

کاروانسرا سنگی ۱۱۷۶، ۱۲۰۰  
 کاروانسرای محمداف در تبریز ۱۴۸۷  
 کازرون ۱۰۱۱  
 کاشان ۶۵، ۱۸۵، ۴۵۵، ۵۹۵، ۶۰۳، ۶۹۸،  
 ۷۴۳، ۹۱۹، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶،  
 ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲

۱۴۷۹  
 کاظمین ۲۰۷، ۱۰۱۵  
 کامبرج = کمبرج ۱۰۲۸، ۱۲۹۹  
 کراستاد (در روسیه) ۲۱۴  
 کربلا ۲۰۷، ۴۷۸، ۸۰۲، ۸۹۶، ۱۰۱۵

لار ۱۱۳۶ ، ۱۱۴۳  
 لاریجان ۱۲۵۳  
 لاهیجان ۱۰۶۰  
 لبنان ۱۲۷۶  
 لتونی ۱۰۴۶  
 لرستان ۳۳ ، ۷۳۱ ، ۱۳۷۹ ، ۱۳۸۰ ، ۱۳۸۳ ،  
 ۱۳۹۸ ، ۱۴۳۵ ، ۱۴۳۸ ، ۱۴۳۹ ، ۱۵۱۴ ،  
 ۱۵۱۶  
 لندن ۱۲۳ ، ۱۵۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۱۹۵ ، ۲۱۴ ،  
 ۳۷۳ ، ۴۵۵ ، ۶۷۰ ، ۷۱۲ ، ۷۱۲ ، ۷۱۲ ، ۷۱۲ ، ۸۵۱ ،  
 ۹۸۹ ، ۱۰۰۶ ، ۱۰۴۱ ، ۱۰۴۳ ، ۱۰۴۷ ،  
 ۱۰۶۵ ، ۱۰۷۹ ، ۱۱۰۱ ، ۱۱۱۴ ، ۱۱۳۵ ،  
 ۱۱۴۲ ، ۱۱۴۷ ، ۱۱۳۹ ، ۱۴۱۹ ، ۱۴۲۶ ،  
 ۱۴۳۷ ، ۱۴۵۲ ، ۱۴۵۲ ، ۱۵۵۲ ، ۱۶۶۴ ،  
 ۱۶۶۶ ، ۱۶۶۷ ، ۱۶۶۸  
 لنگران ۱۰۳۱ ، ۱۰۴۴  
 لنگرود ۱۰۴۶  
 لوسان ۱۲۵۵ ، ۱۶۲۰  
 لوکزامبورگ ۱۳۱۷  
 لیلوا (در آذربایجان) ۱۴۸۴

مارالان ۱۴۹۵ ، ۱۵۸۹  
 مازندران ۳۳ ، ۸۹ ، ۱۹۱ ، ۲۳۹ ، ۵۵۵ ، ۶۰۳ ،  
 ۶۶۶ ، ۷۴۲ ، ۹۰۶ ، ۹۲۴ ، ۹۸۶ ، ۱۰۵۸ ،  
 ۱۰۶۳ ، ۱۰۶۷ ، ۱۰۷۴ ، ۱۰۶۷ ، ۱۱۴۲ ،  
 ۱۲۵۳ ، ۱۲۵۵ ، ۱۴۰۳ ، ۱۴۰۹ ، ۱۴۱۸ ،  
 ۱۴۲۱ ، ۱۴۲۳ ، ۱۴۲۴ ، ۱۴۲۴ ، ۱۴۲۴ ،  
 ۱۴۳۱ ، ۱۴۳۴  
 ماکو ۴۷۹ ، ۴۸۱ ، ۵۰۸ ، ۶۰۳ ، ۶۱۵ ، ۶۶۷ ،  
 ۸۳۹ ، ۹۶۹ ، ۹۷۰ ، ۹۷۱ ، ۹۷۲ ، ۹۷۳

گرجستان ۱۵۵۱  
 گردنه قوشچی ۱۵۹۵  
 گردنه یللق ۱۳۰۸  
 گورگان ۶۹۶ ، ۶۹۷  
 گرمروذ ۱۹۷۱  
 گروس ۱۳۰۷  
 گریل ۶۶۷  
 گنابادگان ۹۱۶ ، ۱۰۱۲ ، ۱۲۷۸  
 گنجه ۱۵۲۴

گیلان ۳۶ ، ۳۴ ، ۱۶۰ ، ۲۰۴ ، ۴۵۴ ، ۴۵۴ ،  
 ۴۶۳ ، ۴۷۷ ، ۴۸۵ ، ۵۷۰ ، ۵۸۵ ، ۶۳۹ ، ۶۳۹ ،  
 ۶۶۰ ، ۶۸۹ ، ۷۱۹ ، ۷۳۴ ، ۷۴۲ ، ۷۴۳ ،  
 ۷۴۴ ، ۷۴۵ ، ۷۷۰ ، ۸۱۷ ، ۸۳۱ ، ۸۴۷ ،  
 ۹۱۲ ، ۹۸۸ ، ۹۸۹ ، ۹۹۰ ، ۱۰۰۵ ،  
 ۱۰۰۸ ، ۱۰۱۷ ، ۱۰۱۷ ، ۱۰۱۹ ، ۱۰۲۱ ،  
 ۱۰۲۶ ، ۱۰۲۳ ، ۱۰۳۵ ، ۱۰۳۶ ، ۱۰۴۱ ،  
 ۱۰۴۹ ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۴۳ ، ۱۰۴۴ ، ۱۰۴۵ ،  
 ۱۰۴۶ ، ۱۰۴۷ ، ۱۰۴۸ ، ۱۰۴۹ ، ۱۰۵۲ ،  
 ۱۰۵۴ ، ۱۰۵۵ ، ۱۰۵۷ ، ۱۰۵۷ ، ۱۰۵۹ ،  
 ۱۰۶۲ ، ۱۰۶۳ ، ۱۰۶۴ ، ۱۰۶۵ ، ۱۰۶۶ ،  
 ۱۰۶۷ ، ۱۰۶۸ ، ۱۰۶۹ ، ۱۰۷۲ ، ۱۰۷۳ ،  
 ۱۰۷۴ ، ۱۰۸۰ ، ۱۰۹۲ ، ۱۰۹۲ ، ۱۰۹۶ ، ۱۱۱۳ ،  
 ۱۱۲۱ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۳۹ ،  
 ۱۱۴۱ ، ۱۱۴۲ ، ۱۱۴۷ ، ۱۱۶۲ ، ۱۱۶۵ ،  
 ۱۱۸۱ ، ۱۱۹۰ ، ۱۱۹۶ ، ۱۲۰۳ ، ۱۲۰۹ ،  
 ۱۲۲۱ ، ۱۲۳۱ ، ۱۲۳۹ ، ۱۲۳۹ ، ۱۲۳۳ ،  
 ۱۳۱۰ ، ۱۳۲۳ ، ۱۴۲۰ ، ۱۴۳۳ ، ۱۴۶۶ ،  
 ۱۴۷۹ ، ۱۵۰۰ ، ۱۵۰۱ ، ۱۵۰۳ ، ۱۵۰۴ ،  
 ۱۵۰۶ ، ۱۵۰۸ ، ۱۵۱۱ ، ۱۵۲۱ ، ۱۵۲۴ ،  
 ۱۵۴۴ ، ۱۵۷۱ ، ۱۵۷۵ ، ۱۵۷۷ ، ۱۵۸۳ ،  
 ۱۶۲۷

۱۶۹۰ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

مدرسه صدر در تهران ۷۸، ۲۷۴، ۲۹۷، ۳۱۴، ۳۷۹  
 مدرسة علمیه بغداد ۲۰۷  
 مدرسة فلاحه در تهران ۱۰۳۹  
 مدرسة کمال الملک ۱۳۵۶  
 مدرسة کمالیه در تهران ۱۲۱  
 مینده ۱۰۱۸  
 مراغه ۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۵۴، ۱۱۰۹  
 ۱۱۰۴، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲، ۱۵۴۴، ۱۵۶۰  
 مراکش ۶۶۵  
 مرند ۹۷۱، ۱۱۰۳، ۱۱۰۵، ۱۱۱۲  
 مرو ۱۰  
 مسجد جامع تبریز ۱۳۹۶، ۱۵۸۷  
 مسجد جامع تهران ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۸  
 ۳۷۳، ۴۷۸، ۷۳۰، ۷۳۰، ۷۶۵، ۱۲۰۵  
 مسجد خازن الملک در تهران ۲۷۴  
 مسجد سه‌سپه‌الار ۳۹، ۵۰۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۹۰  
 ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۰۹، ۶۰۹، ۶۸۳، ۶۷۹، ۶۰۹  
 ۷۱۸، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۳۷، ۷۴۱، ۷۴۶  
 ۷۴۸، ۷۵۱، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۶، ۷۶۹  
 ۸۰۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴  
 ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۶  
 ۱۲۱۵، ۱۲۱۷، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۹، ۱۲۳۲، ۱۴۵۸، ۱۴۶۰  
 مسجد سراج الملک در تهران ۶۲۲  
 مسجد شاه اصفهان ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸  
 ۱۰۸۹  
 مسجد شاه تهران ۷۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۶۷  
 ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۶۰  
 مسجد شمس آباد اصفهان ۲۰۳  
 مسجد شیخ عبدالحسین تهران ۱۴۷۸  
 مسجد صمصام خان در تبریز ۳۹۴، ۱۵۴۸  
 مسجد گوهرشاد مشهد ۱۶۱

۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۱۱۰۶، ۱۱۱۳  
 مبارک آباد ۳۴۵، ۳۷۶  
 مجون بار (ده ارمنی نشین اطراف تبریز) ۱۵۴۶  
 محله ارمنستان در تبریز ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۰، ۱۵۴۸  
 محله امیرخیزی در تبریز ۹۴۸، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۸  
 ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲  
 محله باغشبه در تبریز ۹۴۱، ۹۴۵  
 محله درب کوشک اصفهان ۴۹، ۵۳، ۵۴  
 محله دوه چلی در تبریز ۳۹۸، ۹۴۱، ۹۴۵  
 ۹۷۴، ۹۷۷، ۱۱۰۱  
 محله سرخاب در تبریز ۹۴۱، ۹۷۷، ۱۱۰۱  
 ۱۴۸۷، ۱۵۴۹  
 محله سیدناصرالدین در تهران ۳۵۸  
 محله شگلان در تبریز ۹۷۷، ۱۱۰۱، ۱۴۹۶  
 ۱۵۴۹  
 محله عربها در تهران ۴۱  
 محله قراملک در تبریز ۱۱۰۶  
 مدرسة آلمانی تهران ۵۵۹، ۱۲۱۹، ۱۲۲۲  
 مدرسة آمریکائی تهران ۲۵۶  
 مدرسة آمریکائی تبریز ۱۱۲۷  
 مدرسة اخوت کاظمین ۲۰۷  
 مدرسة ایران-تهران ۱۵۵۶  
 مدرسة حاج ابوالحسن ستهران ۳۵۲  
 مدرسة مروی = خان مروی در تهران ۲۷۴، ۲۹۷  
 ۴۸۳، ۵۸۹، ۱۲۹۹  
 مدرسة دارالشفاء تهران ۲۷۴  
 مدرسة دارالفنون ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۴، ۲۰۳  
 ۲۵۶، ۲۳۴، ۲۹۹۵، ۲۹۹۵، ۱۰۳۹، ۱۲۰۴  
 ۱۴۰۴، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴  
 مدرسة دانش در تهران ۱۲۱  
 مدرسة سه‌سپه‌الار ۴۲۰، ۶۴۸، ۸۱۴، ۱۱۹۳  
 مدرسة سن میر-قرانسه ۱۲۰۹  
 مدرسة سیاسی در تهران ۹۹۴، ۱۰۳۹

فهرست اعلام ۱۶۹۱

۱۰۱۳، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۶، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۵۶، ۱۱۰۸، ۱۱۲۵، ۱۱۴۳، ۱۱۵۰، ۱۱۶۵، ۱۲۰۹، ۱۲۴۰، ۱۲۵۲، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۸۹، ۱۲۹۱، ۱۲۹۷، ۱۳۱۵، ۱۳۶۸، ۱۵۱۴، ۱۵۶۳

نوبران (اطراف قم) ۱۴۳۶، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹

۱۴۴۲

نهایند ۴۸۰، ۹۱۰

نیاروان ۳۵۵، ۴۹۲

نیس ۱۳۸۲

و

واشنگتن ۱۳۷۰

ورامین ۵۱۱، ۶۲۷، ۶۶۸، ۱۳۶۱، ۱۴۲۶

ولادی ۱۹۰، ۱۴۲۷، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱

وین = وین ۱۳۷۹، ۱۳۸۱، ۱۳۸۳

و

هاشم آباد ۶۱۵

هرات ۱۰۴، ۱۰۲۰

عشروند ۹۷۱

هکماوار ۱۱۰۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۳

هلنگر (در روسیه) ۲۱۴

هلند ۵۱۹، ۶۴۸، ۶۴۹، ۷۶۴

همدان ۱۵، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۹۰۳، ۹۲۲

۹۲۳، ۱۱۰۲، ۱۱۰۶، ۱۳۸۰، ۱۳۸۳

۱۳۹۳، ۱۳۹۸، ۱۴۲۱، ۱۴۲۶، ۱۴۳۸

۱۴۴۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷

۱۵۱۸، ۱۵۲۳، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۸۰

هند = هندوستان ۱۳، ۱۶، ۴۸، ۵۶، ۵۸، ۸۳

مسجد وکیل شیراز ۱۶۱

مسقط ۱۰۲۰

مکوه ۱۱۹، ۱۴۸، ۹۱، ۲۱۴، ۱۰۳۶

مشکین ۸۳۹

مشهد ۱۶۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۴۱۴، ۴۵۵، ۴۰۸

۴۶۰، ۷۸۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۱، ۱۰۱۶

۱۰۷۴، ۱۱۳۵، ۱۱۴۲، ۱۲۵۳، ۱۲۸۷

مصر ۱۳، ۸۷، ۹۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۵

۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۰۷، ۳۸۸، ۴۶۵

۴۷۴، ۸۱۳، ۱۰۰۶، ۱۰۱۹، ۱۰۲۸

۱۲۶۵، ۱۴۶۹، ۱۵۸۳

معصوم آباد ۶۱۵

مکه معظمه ۱۵۷، ۵۴۷

ملایر ۷۳۱، ۱۳۸۰، ۱۳۹۸، ۱۶۸۰، ۱۴۳۴

۱۴۴۲، ۱۴۴۳

منجیل ۱۱۲۱، ۱۱۵۷، ۱۵۰۳

متصوریه (ملک شعاع السلطنه) ۱۴۴۷

منظریه (حوالی قم) ۱۴۳۸

موانه (؟) ۱۵۹۷

مهدی آباد ۱۶۴، ۱۶۱

مهرآباد ۱۳۱۷

میانه = میانه ۸۳۹، ۱۵۱۶

میاندوآب ۶۳۱

ن

نائین ۹۱۹، ۱۵۱۰

نخج اشرف ۱۲، ۳۴، ۹۹، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۷۳

۲۴۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۴۴

۳۴۴، ۳۴۵، ۳۱۶، ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۵

۳۸۰، ۴۰۹، ۴۷۸، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۱۱

۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۸، ۵۵۸، ۶۵۰

۶۸۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۸۲۰، ۸۴۸، ۸۳۹

۸۴۶، ۹۶۲، ۹۹۰، ۹۹۴، ۱۰۰۱، ۱۰۱۰

۱۶۹۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۱۵۳، ۱۵۱، ۱۳۶، ۱۳۱، ۹۱، ۸۸، ۸۴  
۲۱۲، ۲۰۶، ۱۸۵، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۴  
۲۱۳، ۲۸۸، ۴۳۵، ۴۴۲، ۵۴۷، ۶۴۴  
۶۴۷، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۳، ۶۷۴  
۸۱۳، ۸۶۴، ۱۰۰۶، ۱۰۱۹، ۱۰۴۹  
۱۰۹۸، ۱۲۶۵، ۱۲۹۰، ۱۳۷۵، ۱۴۱۹  
۱۴۶۹

ی

یافت آباد ۱۱۸۸، ۱۲۰۰، ۱۲۲۳

یزد ۱۲، ۱۳۱، ۳۱۶، ۳۳۹، ۶۳۷، ۶۶۸، ۶۶۹

۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۴۷۹

یئگی امام ۱۱۶۷، ۱۱۷۴، ۱۱۷۷، ۱۱۸۳

۱۱۸۴

یوزباشی جای ۱۰۶۶، ۱۱۵۷

یونان ۱۵، ۶۹، ۴۳۶، ۶۶۳

# فهرست مدنیات

۹۳۶، ۹۳۴، ۸۵۱، ۸۴۴، ۸۲۶، ۷۶۶

۹۶۸، ۹۵۹، ۹۵۸، ۹۵۰، ۹۴۵، ۹۳۷

۹۹۱، ۹۹۲، ۹۳۷، ۹۰۹۱، ۹۱۳۰

۱۱۴۳، ۱۱۴۶، ۱۳۰۱، ۱۳۰۳، ۱۳۰۹

۱۳۱۵، ۱۴۸۳، ۱۴۹۰، ۱۴۹۴، ۱۵۳۵

۱۵۳۸، ۱۵۴۳، ۱۵۹۱، ۱۶۰۸

انجمن ایالتی تبریز ۹۳۴، ۹۶۴، ۹۶۸، ۹۶۹

۱۰۱۷، ۱۱۰۶، ۱۱۱۰، ۱۱۱۳، ۱۱۲۵

۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۴۱

انجمن ایالتی خراسان ۱۱۴۴

انجمن ایالتی ستار (= کمیته ستار)

انجمن ایالتی شیراز ۱۱۴۳

انجمن ایالتی فارس ۱۱۴۳

انجمن ایالتی گیلان ۱۰۶۷، ۱۰۶۹، ۱۵۰۳

انجمن برادران دروازه قزوین ۴۰۷، ۴۶۸

۵۱۰، ۶۸۶، ۸۲۵، ۱۱۹۸، ۱۲۰۶

انجمن بلدیہ ۵۹۵، ۵۹۶

انجمن تبریز ۴۱۱، ۴۲۵، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۸۱

۵۸۴، ۵۹۱، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۶۶، ۶۸۹

۷۵۹، ۷۶۰، ۱۰۱۳، ۱۰۱۶

انجمن تشکر ۷۳۳

انجمن جوانان ایران ۴۲۲

انجمن حقیقت - تبریز ۹۵۸

انجمن خدمت ۵۳۶

انجمن خلیغال ۶۰۳

انجمن رشت ۵۸۴، ۵۸۵، ۱۵۰۳

انجمن‌ها

اتحادیه طلاب ۴۰۷

انجمن آدمیت ۶۱۱

انجمن آزادی ۱۲۰۶

انجمن آزادی اسلامبول ۵۸۶

انجمن آل محمد ۴۹۸، ۶۵۶، ۸۰۵

انجمن اتحاد و ترقی (= حزب) ۱۰۱۵

انجمن اتحادیه ۷۹۶

انجمن احرار سرقیر آقا ۱۱۹۸

انجمن اخوت ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۱۲۱۱

۱۲۱۸، ۱۲۱۴

انجمن ارومیه ۶۰۳، ۶۳۱

انجمن اسلامی = اسلامیہ ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹

۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۷، ۹۴۲، ۹۴۸، ۹۵۲

۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۶۸

۹۶۷، ۱۵۳۴

انجمن اسلامی شیراز ۶۵۰

انجمن اصفهان = ملی اصفهان ۵۸۳، ۵۸۵

انجمن امامزاده یحیی ۷۳۵

انجمن انصار شیراز ۶۵۰

انجمن ایالتی ۵۰۵

انجمن ایالتی آذربایجان = انجمن آذربایجان

۴۰۷، ۴۲۸، ۴۶۴، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۳۳

۶۸۱، ۶۸۹، ۶۹۰، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۸

۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۴



۱۶۹۴ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

حزب اعتدال ۴۰۵، ۱۳۲۸، ۱۳۲۳، ۱۳۲۸	انجمن روح القدس محله عربها ۱۲۰۱
۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۷	انجمن ستار (= کمیته ستار)
۱۳۳۵، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷	انجمن سری ۷۸۷
۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷	انجمن سعادت اسلامبول ۵۸۶، ۷۴۳، ۸۴۷
۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴	۹۶۲، ۹۶۷، ۹۹۰، ۱۰۰۶، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶
۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰	۱۰۱۷، ۱۰۱۹، ۱۰۲۸، ۱۰۳۵، ۱۰۹۱
حزب ایجاگی ارانه ۱۰۴۰	۱۰۹۴، ۱۱۱۹، ۱۱۴۱، ۱۱۶۵، ۱۳۶۲
حزب انقلابی ۱۳۲۳	انجمن سعادت نجف ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷
حزب بلشویک ۱۰۳۷	انجمن سواد اعظم ۴۲۱
حزب ترکهای جوان عثمانی ۱۰۲۴	انجمن شیراز ۵۸۳
حزب دانشا کسیون = دانشا کسیون ۱۰۵۳	انجمن طرفداران ایران در لندن ۱۳۹۱
۱۳۵۹، ۱۳۵۷، ۱۳۵۶، ۱۳۵۴	انجمن طلاب ۴۷۹، ۵۵۷، ۵۹۱
حزب دموکرات ۱۳۲۶، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹	انجمن فارس ۴۴۹، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳
۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۷	انجمن کرمان ۴۵۱
۱۳۴۰، ۱۳۴۴، ۱۳۴۶، ۱۳۴۹، ۱۳۵۸	انجمن مجاهدین ۷۵۳
۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۷، ۱۳۷۴، ۱۳۷۶	انجمن محلی تبریز ۱۱۰۴، ۱۱۱۳
۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳	انجمن مرکزی ۶۹۳، ۱۱۱۶
۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹	انجمن مظفری ۱۰۷، ۳۳۸، ۷۴۴، ۷۴۸، ۷۴۹
۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴	۷۵۱، ۷۶۶
۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹	انجمن ملی ۵۱۱
۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴	انجمن ملی تبریز ۷۲۷، ۷۲۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۴
حزب سوسیال دموکرات ایران ۱۳۲۸، ۱۳۳۰	۱۰۳۶، ۱۰۶۴
۱۳۶۷	انجمن ملی وشت ۱۰۶۷
حزب سوسیال دموکرات قفقاز ۱۰۳۶، ۱۰۳۷	انجمن ملی فارس ۶۹۲
۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۴	انجمن ملی کرمانشاهان ۶۹۲
۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۵۰، ۱۰۶۶	انجمن ملی ماکو ۴۸۱
۱۰۶۸، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵	انجمن ناصری زرنشیان کرمان ۹۲۱
۱۰۷۶، ۱۰۷۷	انجمن ولایتی فارس ۶۹۱
حزب سوسیالیست ۱۰۳۷، ۱۰۳۸	<b>احزاب</b>
حزب فراماسون ۵۴۸	حزب اتحاد و ترقی (۱۴۷۹) اتفاق و
<b>دسته‌ها</b>	ترقی)
دسته حیدری ۶۹۰	حزب اتحاد و ترقی عثمانی = انجمن ۵۹۳
دسته نعمتی ۶۹۰	۵۹۴، ۱۰۲۶، ۱۰۲۵

فهرست اعلام ۱۳۹۵

روزنامه ایران نو = ایران نوین، دموکراتها

۱۳۳۰، ۱۳۶۷، ۱۴۷۶، ۱۶۲۷

روزنامه بورس گازت (روسی) ۱۸۵

روزنامه پشی یاریزین ۸۱۲، ۱۰۶۶

روزنامه پرورش ۱۹۷

روزنامه تان - پاریس ۱۰۰۹

روزنامه تایمس = تایمز لندن ۶۶۸، ۶۴۵، ۵۹۳

۶۷۳، ۸۱۲، ۱۰۶۵، ۱۱۰۰، ۱۱۷۹

۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۴۹، ۱۴۵۴

روزنامه تدین ۴۳۲

روزنامه تربیت ۱۹۲، ۱۹۳

روزنامه ترقی ۴۳۲

روزنامه تمدن ۴۳۲، ۵۰۲

روزنامه تو په ورمیا (=نوویه ورمیا روسی)

روزنامه توفیق ۱۶۰۷

روزنامه جام جم ۴۳۲

روزنامه چهره‌نما ۱۰۲۸

روزنامه حبل‌المطین ۳۰، ۸۷، ۱۲۴، ۱۳۸

۱۵۸، ۱۶۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۶

۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۴۶، ۴۱۰

۴۳۲، ۴۳۳، ۴۸۴، ۴۹۳، ۵۰۷، ۵۶۱

۵۶۹، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۴۹

۶۶۴، ۶۷۲، ۷۲۰، ۸۱۳، ۱۰۰۶، ۱۰۱۲

۱۰۲۸، ۱۰۳۶، ۱۰۳۹، ۱۰۶۶، ۱۲۸۸

۱۲۸۹، ۱۲۹۲، ۱۲۹۸، ۱۶۲۷

روزنامه حقوق ۷۰۸، ۷۶۵

روزنامه حکمت ۸۷، ۱۹۷، ۱۵۸۳

روزنامه حی علی‌الصلاح ۴۳۲

روزنامه خبر ۷۷۹، ۷۹۴

روزنامه خرم ۴۳۲

روزنامه دموکرات روسکویه سلوو ۱۱۸۰

روزنامه دولتی ۱۹۳

روزنامه دلی تلگراف ۱۲۸۵

کمیته‌ها

کمیته انقلاب ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۶۸

کمیته باطوبه ۱۰۴۶

کمیته جهانگیر ۷۴۳، ۹۸۹، ۱۰۰۸، ۱۰۱۸

۱۱۹۸، ۱۲۳۸، ۱۲۳۰۴

کمیته ستار ۱۰۴۵، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲

۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۷، ۱۰۵۹، ۱۰۶۲

۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۱۶۵

۱۳۰۳، ۱۵۲۴، ۱۵۴۴

کمیته سری تبریز ۱۴۶۵

کمیته سری مشهد ۱۲۸۷

کمیته مجازات ۱۳۳۶

کمیته مختلط ۱۰۲۵، ۱۰۲۶

کمیته ملیون نهران ۱۱۷۷

کمیسیون برنامه ۱۲۹۳

هیئت مدیره ۱۲۵۶، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۳۸۲

۱۲۸۳، ۱۲۸۶، ۱۲۸۹، ۱۲۹۲، ۱۳۹۳

۱۲۹۵، ۱۳۰۰، ۱۳۲۴، ۱۳۴۳

روزنامه‌ها و مجلات

روزنامه آدمیت ۴۳۲، ۸۰۷

روزنامه اتحاد ۴۳۲

روزنامه اختر ۱۷۸، ۱۹۷

روزنامه استنادارده ۶۶۸

روزنامه استبداد ۴۳۲

روزنامه اطلاعات ۴۷۲

روزنامه الجمال ۴۳۲

روزنامه الجناب ۴۳۲

روزنامه الحديد ۱۹۳

روزنامه المنار ۸۱۳

روزنامه انجمن ۴۱۱

روزنامه انقلاب، اعتدالیون ۱۳۳۰

روزنامه انقلاب قزوین ۱۱۶۱

روزنامه ایران ۹۰

- ۱۱۱۴، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۳، ۱۶۲۷ - روزنامهٔ ریح - روسی ۶۸۶
- روزنامهٔ روح القدس ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۹۲، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۱۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۷۲۰، ۷۵۴، ۸۱۹، ۱۶۲۷
- روزنامهٔ زبان ملت ۴۳۲
- روزنامهٔ سروش ۱۰۱۷، ۱۱۴۱
- روزنامهٔ شفق ۱۵۴۰
- روزنامهٔ صبح صادق ۴۳۲
- روزنامهٔ صراط مستقیم ۴۳۲
- روزنامهٔ صور اسرافیل ۱۱۱، ۴۰۵، ۴۲۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۵۶۵، ۵۶۷، ۷۱۱، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۵۳، ۹۹۰، ۱۰۲۵
- ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۳۱، ۱۰۴۱، ۱۶۲۷ - روزنامهٔ عدالت ۱۹۳
- روزنامهٔ عراق عجم ۴۳۲
- روزنامهٔ عروة الوثقی ۱۵۴، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۴۱۳
- روزنامهٔ غیب نما = آئینهٔ غیب‌نما ۴۳۰، ۴۳۲، ۶۰۳، ۷۲۰
- روزنامهٔ فریاد ۵۰۵
- روزنامهٔ فواید عامه ۴۳۲
- روزنامهٔ قانون ۱۸۲، ۱۹۵
- روزنامهٔ قیام ایران ۲۰۳
- روزنامهٔ کاسپی (روسی) ۴۸۱، ۵۵۹
- روزنامهٔ کاوه ۱۶۱، ۱۶۴
- روزنامهٔ کشکول ۴۳۲
- روزنامهٔ کنکاش - رشت ۱۵۰۶
- روزنامهٔ کوکب دری ۴۳۲
- روزنامهٔ کلید سیاست ۴۳۲
- روزنامهٔ مائین - پاریس ۸۱۲، ۱۰۶۵، ۱۲۸۵
- روزنامهٔ مجلس ۴۰۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۶۷۹
- روزنامهٔ محاکمات ۴۳۲
- روزنامهٔ مساوات ۴۲۰، ۴۳۲، ۴۳۹، ۴۴۰، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۱، ۷۰۷، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸
- ۱۱۱۴، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۳، ۱۶۲۷ - روزنامهٔ ملاحظه ۵۹۱
- روزنامهٔ ملت ۱۱۱۰
- روزنامهٔ نجات ۱۲۳۷، ۱۶۲۷
- روزنامهٔ ندای اسلام ۴۳۲
- روزنامهٔ ندای مردم ۴۹۸
- روزنامهٔ ندای ملت ۴۹۲
- روزنامهٔ ندای وطن ۱۲۷۸، ۱۲۷۹
- روزنامهٔ نسیم شمال ۱۰۴۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵
- روزنامهٔ نوروز ۴۳۲
- روزنامهٔ نویه ورمیا (روسی) ۶۶۹، ۹۸۵
- ۱۰۶۶، ۱۱۸۰، ۱۵۸۴ - روزنامهٔ وطن ۴۲۹، ۴۳۲
- روزنامهٔ هلال ۵۵۸
- مجلهٔ اطلاعات هفتگی ۵۴۷، ۱۰۵۴
- مجلهٔ الجعلن آسیائی ۶۶۹
- مجلهٔ شرقشناسی علمی (روسی) ۱۰۳۸
- مجلهٔ یادگار ۵۳۴، ۵۳۵

### کتاب و رسالات

- رسالهٔ انقلاب گیلان - تألیف نعیمی اکبر ۱۶۲۷
- رسالهٔ تحریم مشروطیت - تألیف فضل الله نوری ۱۶۲۷
- کتاب آبی - وزارت خارجه انگلیس ۴۱۲، ۴۴۳، ۵۸۵، ۶۵۵، ۶۸۱، ۸۵۸، ۸۶۶، ۹۸۴، ۱۰۶۹، ۱۱۴۲، ۱۱۷۷، ۱۳۰۲
- ۱۵۵۶، ۱۵۶۶، ۱۵۸۴، ۱۶۲۶ - کتاب آئینهٔ اسکندری - تألیف میرزا آقاخان کرمانی ۱۸۸
- کتاب احمد - تألیف طالب اف ۱۹۰
- کتاب اردیبهشت - تألیف میرزا آقاخان کرمانی

فهرست اعلام ۱۶۹۷

کتاب چهارمقاله - تألیف میرزا آقاخان کرمانی

۱۸۸

کتاب خاطرات سردار ظفر بختیاری ۱۰۸۱ء

۱۳۱۷، ۱۰۹۷

کتاب داستان باستان - تألیف ادیب الحکماء

۵۴۸

کتاب داستان الغرضه - تألیف میرزای فرصت

۵۶۹

کتاب لیومویی - وزارت خارجه روس ۱۶۲۶

کتاب مسالک المحسنین - تألیف طالب اف

۱۹۰

کتاب نامه دبستان - تألیف میرزا آقا خان

کرمانی ۱۸۸

کتاب اصول تمدن ۱۸۲

کتاب پیروزی دل - تألیف نظام وفا ۷۷۹

کتاب تاریخ اختناق ایران - تألیف مورگان

شومستر ۱۳۷۳، ۱۶۲۷

کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - تألیف

پروفسور ادوارد براون ۵۳۲، ۶۰۷، ۶۵۵

۱۶۲۶، ۱۰۰۱، ۶۸۶، ۶۷۳

کتاب تاریخ بختیاری - تألیف علیقلی خان

سردار اسعد ۱۶۲۶

کتاب تاریخ بیداری ایرانیان - تألیف ناظم

الاسلام کرمانی ۱۰۸، ۱۴۳، ۲۱۰، ۲۵۱

۲۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۹، ۳۳۱، ۴۲۰

۱۶۲۶

کتاب تاریخ زندگانی یحیی - حیات یحیی

مؤلف میرزا یحیی خان دولت آبادی

۳۹۰، ۴۳۲، ۷۰۸، ۷۵۳، ۸۲۲، ۱۰۲۵

۱۶۲۷، ۱۵۷۴

کتاب تاریخ مشروطیت - تألیف س ایرانسکی

۱۶۲۷

کتاب تاریخ مشروطیت - تألیف مهدی شریف

کاشانی ۶۵۰، ۱۶۲۶

کتاب تاریخ مشروطیت ایران - تألیف ابوانف

۱۶۲۷

کتاب تاریخ مشروطیت ایران - تألیف

احمد کسروی ۲۵۸-۲۶۰، ۲۷۴، ۳۶۴

۳۷۴، ۴۱۲، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۸۰، ۷۱۶

۹۶۰، ۱۶۲۶

کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان - تألیف

احمد کسروی ۹۳۳، ۱۱۰۹، ۱۱۱۴

۱۱۴۰، ۱۵۹۳

کتاب نکویز و تشریح - تألیف میرزا آقاخان

کرمانی ۸۰۷

کتاب تشک ۱۰۲